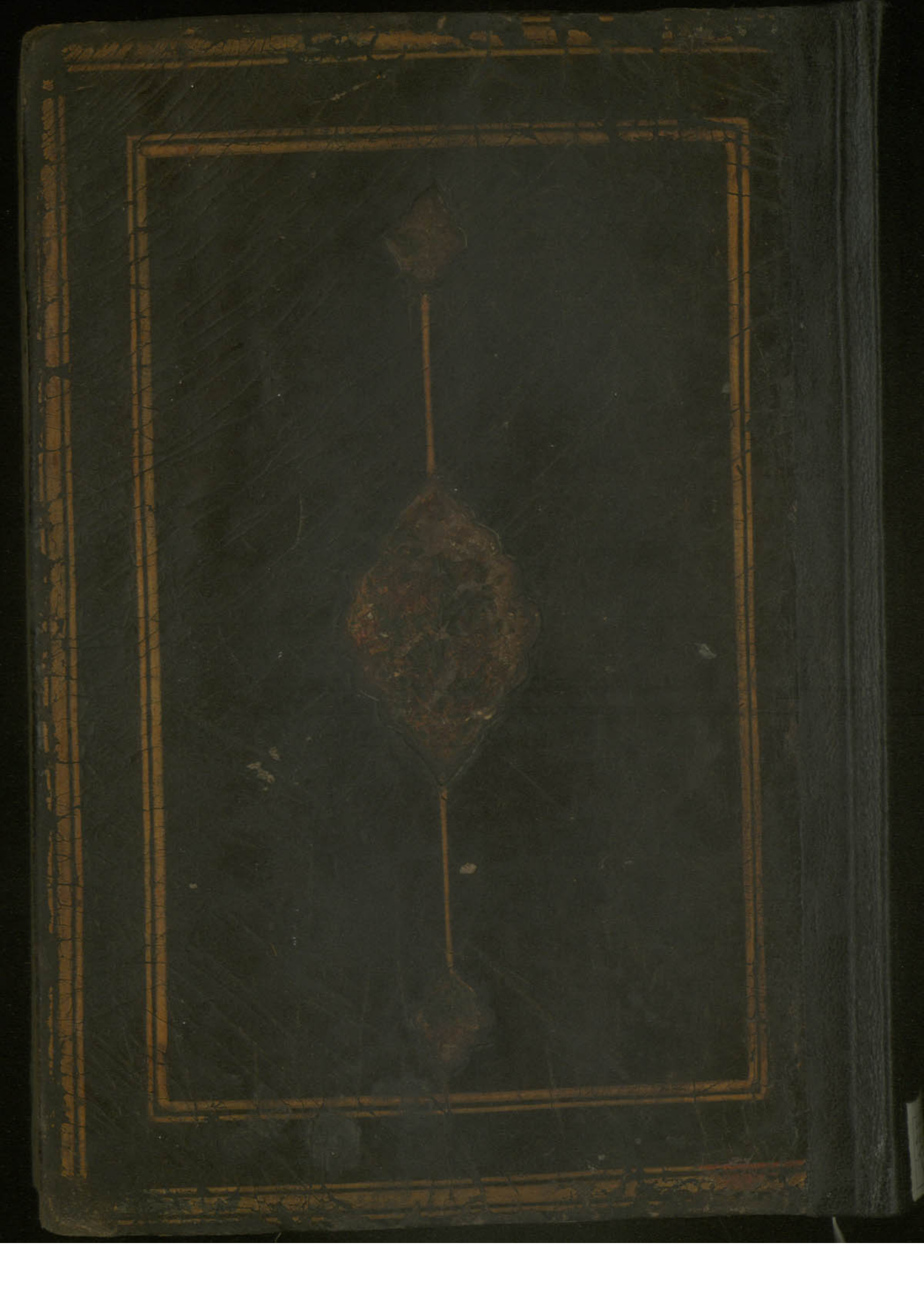
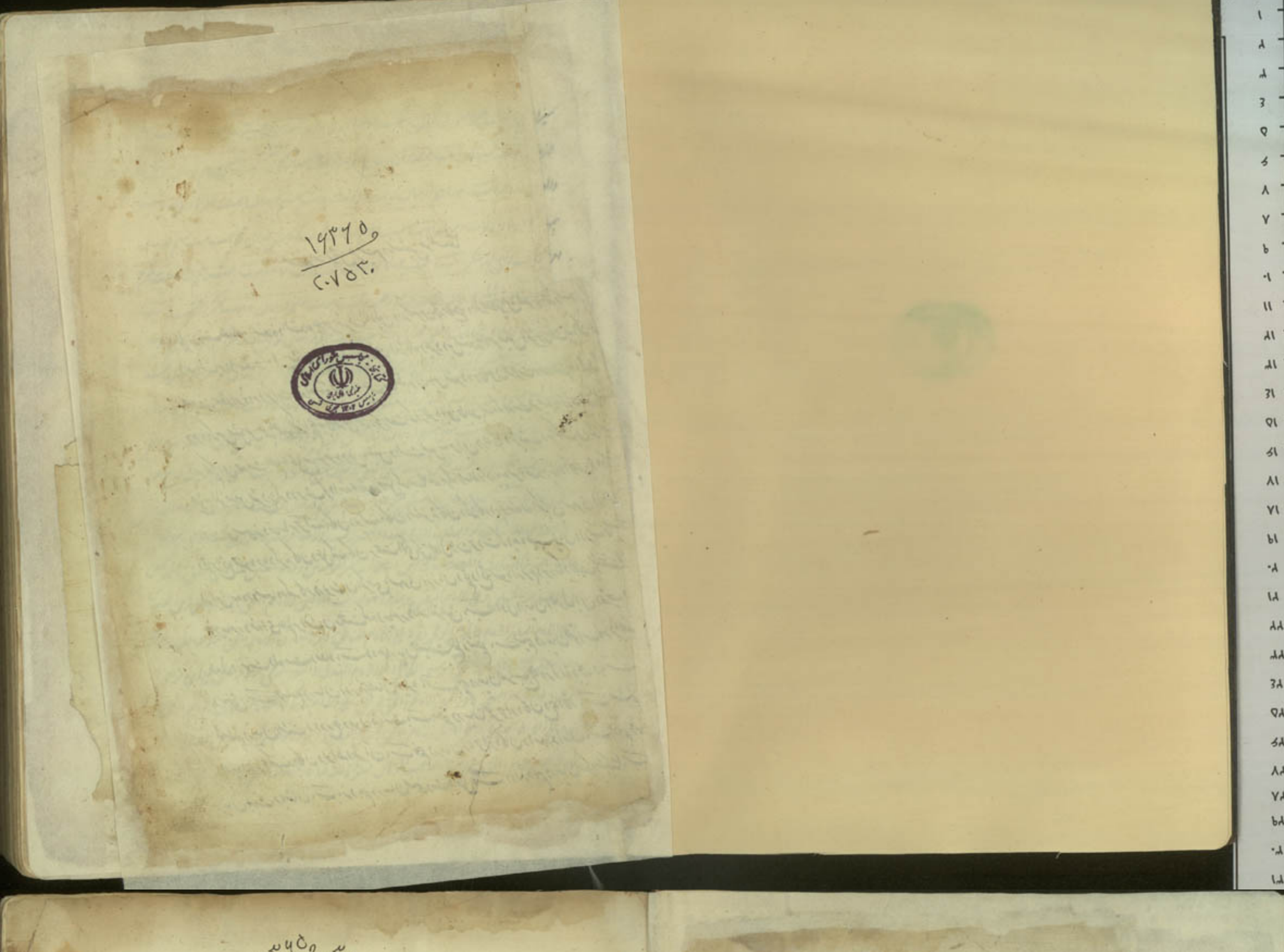



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب
۲۰۷۵۳۰
کتاب فتوح المؤمنین
مؤلف ضیاء الدین جرجانی (ق ۱۰)
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۴۲۶۵



بحق شاه مردان مرا محتاج نامردان مگردان زمن خشنود کن شاه زمان را پناه این گدا کن
کردان حسن را بحق نقد سلطان خراسان که کار مشکلم را سازد آسان فزون کن در دلم یاد
نقی را شفیع سازد اولادی بی را مرا وا از عسکری باشد امیدم در این دنیا رخ مهدی ببینم هلاکم
از فراق روی مهدی ببین تا رخ نیکوی مهدی باشک چشم مشتاقان عاشق بآب روی
مظلومان صادق باه و ناله شام غریبان باشک چشم خونین یتیمان که از کارم بهم بیزار گردان
بیا ز بیگناهم بار گردان کرم با بر من نقارش بکر زبوم خاک تقارش بگذر ببخش ای پادشاه
جمله عالم که کاران عالم را امر دهم باله العالمین یا خیر الناصرین بنعت سید المرسلین صلعم باصد هزار
شمایل نور دست عمل سر در بر روضه فایض النور سلطان تخت شریعت و آفتاب برج حقیقت الصاحب
صدر مسند کنت نبیا وادم بین الماء والطین وآن نازنین چهار بالش وما ارسلناک الا رحمة للعالمین وان
طوطی رب العالمین وما ینطق عن الهوی وان بلبل بستان سرای سبحان الذی اسری وآن شهباز
بلند پرواز انا سیدی ولد آدم وان عندلیب خوش آواز وما ینطق عن الهوی ما یکن تعلم سبب
آفرینش عالم معدن جود و منبع الطاف شرف دودمان آل قصی نافه سر مهر عبد مناف
هیچ تعریفش بلند رفته قدم همچو نامش ستوده بود اوصاف نوربانش فلک شب معراج دیده
دانش فلک بروز مصاف ان ندیم خاص الخاص انت نبی بلند ربانی وآن برید صاحب اخلاص الا بنام
تلی اکه والیل اذا قسمت بموی مشکبارش داکه والنهار اذا تجلی قسمت از رنگ رخسارش رسول
مشرق و مغرب امام انس و ملک که بر بساط شرف شهسوار کونین است زهی بلند مکانا که در صف دوی
همه شاهان تلبت تاج تو سبب زیب یعنی حضرت سید الانبیا والمرسلین و خاتم النبیین رسول رب العا
لمین ابو القاسم محمد مصطفی صلعم بمنقبت امیر المؤمنین علیه السلام علی الخصوص بر آن امام معصوم و مخزن محرم
ان سرور مطیبی وابن عم نبی ان اصل شجرهٔ ولایت وان اصل فرع ثمره هدایت انکه پایان بدیهه
علم را اوری بالبیت وانکه بان مقصوده دین را راوری نیابت النصاحب تعظیم انما ولیکم الله وان

ربا بدوستان آب دیدهٔ مهجوران یا دیده محنت اندوز سینهٔ رنجوران یا دیده محنت هجران که ز احوال وافعال همه
رازها ثابت و ما بلیت مطعون ومحروس دارد و پرده او با رازها ضعیفان بمقدار بردار آیینه دل همه را
بصیقل عنایت از زنگ غبار اغیار پاک گردان ولباس غفلت را بصولت انوار هدایت چاک
گردان و در دل هر چه سبب دل بست فراموش کن فالعت را بتوفیق هدایت کرداری ببخش و قلب
مرا از نقش عنایت گفتاری ده الهی بسجود سخن طبیعت از عذاب الام برآن عوان بگشا بخش و
محبوسان قیود و شهود را از محنت بند غفلت خلاصی ده الهی سوختگان آتش هجرانیم بنسیم عنایت سوختگان
خود را بنواز و سرگشتگان بادیه و بانیم کار ما را بساز الهی افتادگان جاه طبیعت را بعنایت باعثت
دستگیر الهی رنجوران امراض عصیان را شربتی ده مجروحان خوب بیمار امر عشق را ز استادگان ذلت ندم
قطیعت را عذر بپذیر الهی یا اله العالمین و یا خیر الناصرین مناجات خداوندا که بسیار دارم کز
کارم بدین آزار دارم زلطف خویش باشی دستگیرم تو رحمت کن بحق آنکه میرم معاشی بخش از
کسب حلالم وامرا کن دار حل حالم بهر جا با هم خیری بر پیش آر زشر حاسدان مارا نگه دار
ره تحقیق را بر من عطا کن زمن یار منافق را جدا کن الهی طالعم را فزونی ده بخشش برای
کار خیرم فرصتی بخش دلم را باده وحدت بنوشان تنم را خلعت رحمت بپوشان خدا
یا مادر وطن دارم چنانم را ببین تنها فراق دوستان را فزون کن در دلم ذوق طاعت بده
یارب مرا کنج قناعت اگر عزم سفر سازم در کسی بکن تو لطف را همراه با من کمی یارب مرا
مغرور خودبین زبانم را بده گفتار شیرین زلطف خویش بگذر از گناهم که من از کرده
خود روسیاهم کریما پادشاها ای ذوالجلالا کمی با این همه فعل بدم را والا زهره دوان جدا کن
بوقت رفتنم ایمان عطا کن در آن تاریک محنت خانه گور بر افروز از چراغ لطف خود نور
عطا نما بر دل کمراه من ساز محمد را شفاعت خواه من ساز بحق خون گلگون محمد بحق
هردو گیسوی محمد بحق حیدر شاه ولایت که از من کم مکن لطف عنایت خداوندا

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین هو المستعان

الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی خیر اشرف الاولین والآخرین محمد مصطفی والائمة معصومین صلوات الله وسلامه علیهم
و بعد الی یاران و دوستان و محبان شیعیان و دوستداران ائمه اثنی عشر و پیروان دین شیعیان و مؤمنین و مؤمنات بنده کمترین
ضعیف بمقدار خود را اجرات اقدام نماید خود را از جانب معتقدان دین شمرده فاما چون حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله
فرموده که من سئل عن علم یعلمه فکتمه الجم بلجام من النار که از ظهره این طایفه باشد که حدیث خبر میدهد از حالات ایشان
و دیگر بحکم این حدیث العلم لا یحل منع بر خود فرض و عین دانست پس بنا بر این در ضبط و ترتیب و ترکیب این کتاب
فتوح المؤمنین شروع کرده مرتب گردانید بمقدمه چهل یک باب خاتمه هر که رساله را دریابد سود مند و بنا دانسته بوده باشد
حضرت حق سبحانه و تعالی بر خواننده گان و نویسنده گان و شنونده گان و کننده کار و پوشان اگر عیبی و سهوی از زبان
و قلم واقع شود و یاد گیرنده گان و عمل کننده گان برحمت الهی بحق جلال عزت خود که دیده عیب گویان دارند چه حاصل
از این بنده روسیاه و گنه کار در پوشان اگر عیبی یا سهوی از زبان و قلم واقع شود از کرم و بزرگی و لطف و شفقت خود
خود بیامرزد و خدای عالم بر ایشان رحمت کند و بیامرزد والیه التوفیق باب اول در بیان اصول دین و توحید و
عدل و نبوت و امامت و معاد باب دوم در بیان فضیلت عالم و متعلم باب سیم در بیان ثواب نماز فریضه
و سنتی باب چهارم در بیان روزه رمضان و غیره باب پنجم در بیان ثواب حج و زکواة و جهاد باب
ششم در بیان بهشت و دوزخ و هول قیامت باب هفتم در بیان خمر خواره گان و بنگ خوار باب هشتم
در بیان زنا کننده گان و لواطه و غیر آن باب نهم در بیان ربا خواره گان و انبار داران باب دهم در
بیان غیبت و بهتان باب یازدهم در بیان سخاوت و بخل باب دوازدهم در بیان شکر و شکیبایی باب

سیزدهم

سیزدهم در بیان صبر و صبوری کردن باب چهاردهم در بیان احسان و خیرات و صدقات باب پانزدهم
در بیان توبه و استغفار باب شانزدهم در بیان اکرام ضعیف و همسایه گان باب هفدهم در بیان حقوق وا
والدین و زوجه باب نوزدهم در بیان امانت و دیانت باب بیستم در بیان فضیلت صلواة و موعظه باب
بیست یکم در بیان فوت و موت باب بیست و دوم در بیان خوف و ترس از خدای تعالی باب بیست سیم در بیان
امر معروف و نهی از منکر باب بیست چهارم در بیان حکمت باری تعالی باب بیست پنجم در فضیلت شرم
و حیا باب بیست ششم در بیان فضیلت حلم و صبر باب بیست هفتم در بیان مذهب مکر و عجب باب
بیست هشتم در بیان شفقت بخلق خدای تعالی باب بیست نهم در بیان تواضع و احترام باب سیم در بیان
علو همت باب سی یکم در بیان رزق و پرستش خدای تعالی باب سی و دوم در بیان خاموشی و تنها نشستن
باب سی سیم در بیان دوستی خدای تعالی باب سی چهارم در بیان عهد و وفاداری باب سی پنجم در بیان
عدالت و مشاورت باب سی ششم در بیان شناختن نفس خود و شناختن نفس شیطان باب سی هفتم
در بیان شناختن دنیا و پسند بغض باب سی هشتم در بیان دفع اشرار باب سی نهم در بیان دریغ خور
دن از دنیا باب چهلم در بیان دوستی بغرض باب چهل یکم در بیان وصیت و ختم کتاب اشهد ان لا
اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله سید الانبیاء و اشهد ان علیا ولیه و وصی رسول رب
اولیاء الله بالحق و المغرب علی ابن ابی طالب امیر المؤمنین و امام المتقین الامام بالحق ابا محمد حسن
و ابا عبد الله الحسین و علی الامام المتقی و سبط رسول رب العالمین الامام بالحق ابو الفضائل زین العابدین
و علی الامام الباقر الامام بالحق ابو محمد باقر و علی الامام الناطق و نور البارق الامام بالحق جعفر صادق و علی الا
مام [illegible] الامام بالحق موسی الکاظم و علی الامام الهادی و النور الدجی الامام بالحق علی ابن موسی ا
الرضا و علی الامام التقی و نور البهی الامام بالحق محمد تقی و علی الامام الزکی و النور المستفوی الامام بالحق علی
نقی و علی الامام السوی و البحر القوی الامام بالحق حسن العسکری و علی الامام الزمان المعین المعان سید الا
نس و الجان الامام بالحق محمد المهدی صاحب الزمان صلوات الله تعالی و سلامه علیهم اجمعین التحیة

خلعت پوش هل اتی علی الانسان و سرافراز والعادیات و مبارز میدان الله اشتری من المؤمنین
انفسهم و فقرنواز یطعمون الطعام المسکین علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا یعنی اسد الله الغالب و مطلوب
کل طالب و مظهر العجایب و الغرایب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام و بر اهل بیت او و ائمه معصومین
اند و سروران صفوف ولایت و نجوم طریق هدایت اند صلوات الله علیهم اجمعین باب اول
در بیان اصول دین و این باب مبنی بود بر پنج فصل توحید عدل نبوت امامت و معاد اول اما بعد
چنین گوید فضایل پناه ضیاء الدین جوجانی تاب الله علیه غفرانه که این رساله ایست مختصر در بیان
واجبات عقلیه که آن را جمع کردم جهت التماس جمعی از طالبان علوم دینی بر ترتیب سؤال و جواب
وی را مرتب کردم تا فهم و حفظ آن آسان بود و این قدر بر جمله مکلفات واجبست و هر که این قدر
بداند و بر آن رود فایض و رستگار باشد و هر که نداند خاسر و زیان کار باشد در عذاب آخرت گرفتار
گرفتار گردد اگر پرسند چه مذهب داری گویم مذهب امامیه اگر گویند چرا این مذهب اختیار کردی
و دیگر مذهبها اختیار نکردی گویم زیرا که مذهب اهل بیت رسول است و هر که مذهب اهل
بیت رسول اختیار کند یقین ناجی و رستگار باشد و دیگر مذهبها یقین حاصل نشود زیرا که بر مذهب
دیگران رفتند نجات به یقین حاصل نشود اگر گویند چه دانستی که هر که مذهب اهل بیت اختیار ناجی و
رستگار باشد گویم بر آن حدیث صحیح که از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله نقلست حدیث اول
آنکه فرمود مثل اهل بیتی سفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق مثل داستان اهل بیت من
همچون مثل داستان کشتی نوح هر که درین کشتی نشست از غرق و هلاک ایمن باشد و همچنین هر که دست
در اهل بیت من زند و بر مذهب من تابع ایشان رود و تمسک بدایشان جوید نجات یابد از آتش
دوزخ و از عذاب آخرت ایمن گردد و هر که تخلف کند و بر مذهب و طریق اهل بیت من نرود
و تمسک بدایشان نجوید خاسر باشد در عذاب آخرت گرفتار باشد حدیث دوم فرموده ستفترق
امتی علی ثلث و سبعین فرقة واحدة منها ناجیة والباقیة فی الهالک یعنی زود باشد که امت من هفتاد و سه

شوند

گروه شوند یکی از ایشان ناجی و رستگار باشد و دیگران همه هالک و زیان کار باشند و شک نیست که گروه
ناجیه از این گروهان گروهیست که اختیار مذهب اهل بیت کرده اند بنابر این حدیث اول چون گروه
ناجیه ایشان اند و گروهان دیگر که اختیار مذهب اهل بیت نکرده اند همه هالک باشند پس بنابر این حدیث
این مذهب اختیار کردیم تا یقین ناجی و رستگار باشیم و دیگر مذهبها اختیار نکردیم تا هالک و زیان کار
نباشیم اگر گویند که اهل بیت کدام اند گویم امیر المؤمنین علی و فاطمه و حسن و حسین و علی ابن الحسین و محمد باقر
و جعفر صادق و موسی کاظم و علی ابن موسی الرضا و محمد تقی و علی نقی و حسن عسکری و محمد مهدی صاحب
الزمان صلوات الله علیهم اجمعین اگر گویند بنای مذاهب ایشان بر چیست گویم بر ایمان و اسلام و نماز
و روزه و زکاة و خمس و حج و جهاد اگر گویند ایمان چیست گویم ایمان تصدیق است یعنی باور داشتن
به دل اگر گویند اسلام چیست گویم که اسلام کلمه توحید لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله اگر گویند
به چه تصدیق کنی و به چه ایمان داری گویم ایمان دارم به الله تعالی بر آنکه وی موجودست یعنی هستی دارد
و واجب الوجود است و قدیم و ازلی و ابدی و باقی و سرمدی و قادر و عالم و حی و سمیع و بصیر و مدرک
و مرید و کاره و متکلم و عادل و حکیمست و ایمان داریم بر آنکه خدای تعالی جسم و جوهر و عرض نیست و مرکب
و محتاج نیست و در مکان و جهت نیست و متحد و دیده نامیشود و حلول بر وی روا نیست و ایمان دارم
به فرشتگان وی و کتابهای وی و رسولان وی و پیغمبران وی و ایمان دارم بر آنکه محمد ابن عبدالله
پیغمبر حق است و فرستاده خدای تعالی است و ایمان دارم بعد از نبوت محمد مصطفی به امامت و ولایت
حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب و بعد از وی به ولایت و امامت حسن ابن علی و بعد از وی به ولایت
و امامت حسین ابن علی و بعد از وی به ولایت و امامت علی ابن الحسین و بعد از وی به ولایت و امامت
محمد الباقر و بعد از وی به ولایت و امامت جعفر صادق و بعد از وی به ولایت و امامت موسی کاظم و بعد
از وی به ولایت و امامت محمد التقی و بعد از وی به ولایت و امامت علی النقی و بعد از وی به ولایت و امامت
حسن عسکری و بعد از وی به ولایت و امامت محمد ابن حسن مهدی صاحب الزمان صلوات الله علیهم

و ایمان دارم بر آنکه محمد بن حسن عسکری امام این زمان است و زنده است و از زمان موت پدر تا این زمان
ظاهر خواهد شد و بسبب غیبت وی از خلقان بود نه از خدا تعالی و ایمان دارم که مرگ حق است و زنده
گردانیدن مردگان را در گور حق است و سؤال منکر و نکیر حق است و معاد و حشر اجساد یعنی زنده
گردانیدن مردگان را بعد از آنکه مرده و پوسیده و ریزیده باشند حقیقت و صراط و میزان و پریدن
نامها و انطاق جوارح و بهشت و دوزخ و ثواب مؤمنان و عقاب عاصیان را جمله حقیقت و ایمان
دارم بر جمله شرعیات چون نماز و روزه و زکاة و خمس و حج و جهاد زیرا که ایمان کامل آن بود
که این همه را تصدیق کنی و باور داری و ایمان اکمل یعنی کامل‌تر از این آن بود که چون تصدیق کنی آنچه
از اینها عملیست بعمل آوری اگر گویند بچه دانستی که خدای تعالی موجود است گوییم زیرا که عالم
آفریده است و ایجاد کرده است بعد از آنکه عالم نبود اگر گویند که عالم چیست گوییم هر چه بجز الله
است همه را عالم گویند چون آسمانها و زمینها و آفتاب و ماه و ستارگان و غیر آن اگر گویند
بچه دانستی که عالم کرده است و متغیر است و غیر حادث است و چرا نباشد که عالم قدیم باشد زیرا که
عالم کرده است و متغیر است و هر چه کرده و متغیر است نشاید که قدیم باشد بلکه حادث باشد اگر گویند بچه دانستی که عالم کرده
است و متغیر است گوییم بضرورت میدانیم که ما نفسهای خود را که بعضی از عالم است می‌بینیم که متغیر است
و کرده است چنانچه از نطفه بعلقه آید و از علقه بمضغه می‌آید و از مضغه بعظام و از عظام بلحم و از
لحم بحیوان می‌آید چون متغیر و کرده است لابد بود و لابد است که وی را گرداننده و متغیری باید
زیرا که نزد عاقلان معلوم است که هیچ اثر بی پدید آورنده و هیچ زرینه بی بازرگری و هیچ بنای
بی بناء ثابت و درست نگردد از این جاست که سرور اولیا و قدوة اتقیا علی مرتضی علیه الصلاة وا
السلام فرموده که من عرف نفسه فقد عرف ربه یعنی هر که نظر کند نفس خود را بشناسد یا آنکه این
گردش و انقلاب تغیر است خدای را بشناسد که او را آفریدگاری هست اگر گویند خدا واجب
الوجود چیست گوییم خدا واجب الوجود آنست که وجود وی از ذات وی بود و برای وجود خود محتاج

بغیر خود

بغیر خود اگر گویند بچه دلیل خدای تعالی واجب الوجود است گوییم زیرا که واجب الوجود نبودی ممکن
الوجود بودی پس برای وجود خود محتاج بغیری بودی زیرا که گوییم آن غیر موجد وی است واجب الوجود
است مطلوب ثابت شود و اگر ممکن الوجود است وی نیز محتاج شود بموجدی دیگر پس اگر عود کند دور
بود و اگر بی‌نهایت بود تسلسل بود هر دو محال مطلوب حاصل نشود و اگر فرض کنیم که خدای تعالی واجب الوجود
نیست مطلوب ثابت نشود پس خدای تعالی واجب الوجود باشد اگر گویند خدا قدیم چیست گوییم خدا قدیم
آن بود که وجود آن را ابتدا نبود یا عدم بر وی سابق نبود اگر گویند که خدا ازلی چیست گوییم خدا
ازلی آن که وجود وی دایم بودی دایم بود در زمان ماضی اگر گویند که خدا باقی چیست گوییم آن بود که وجود
وی مستمر بود یعنی کشیده بود هرگز منقطع نگردد و سرمدی نیز همین معنی دارد اگر گویند که خدا ابدی
چیست گوییم خدا ابدی آن بود که وجود وی دایم بود در زمان مستقبل اگر گویند بچه دانی که خدای
تعالی قدیم و ازلی و ابدی و سرمدی بود گوییم زیرا که اگر قدیم نبودی عدم بر وی سابق بودی و اگر ازلی
و باقی و سرمدی نبودی عدم بر وی راه یافتی پس واجب الوجود نبودی زیرا که واجب الوجود آنست
که ذات وی مقتضی وجود وی باشد و هر چه ذات وی مقتضی وجود وی باشد عدم بر وی جایز نباشد
زیرا که مقتضی ذات آن وجود است از ذات زایل نگردد اگر گویند که خدا قادر چیست گوییم که قادر
آن بود که فعل وی باختیار وی صادر شود و همچنین ترک فعل وی باختیار وی بود این قادر مختار نیز گویند
که خدا موجب چیست گوییم که موجب آن بود که فعل از وی بی اختیار صادر شود چنانچه گرمی آتش از
آتش و خدای تعالی قادر مختار بود نه موجب اگر گویند بچه دلیل خدای تعالی قادر و مختار بود گوییم زیرا
که اگر قادر و مختار نبودی موجب بودی پس قدیم بودن عالم لازم آمدی که عالم نیز فعل وی است
و قدیم بودی و قدیم بودن عالم محال بودی پس موجب بر خدای تعالی محال بود پس قادر و مختار
بود اگر گویند عالم بودن خدای بچه معنی بود گوییم عبارت از کشف و ظهور بود یعنی جمله اشیاء نزد
وی منکشف و ظاهر و حاضرانه و غایب نیستند اگر گویند بچه دلیل خدای تعالی عالم است گوییم زیرا

افعال محکم و متقن کرده است یعنی با فایده بسیار فایده کرده است هر که افعال محکم و متقن کند عالم باشد
اگر گویند که چرا حق سبحانه و خدای تعالی را سمیع و بصیر و مدرک خوانند گوییم زیرا که علم وی بمسموعات و مبصرات
رسد وی را بصیر خوانند و چون تعلق گیرد بمسموعات وی سمیع خوانند و چون تعلق گیرد بمدرکات
او را مدرک خوانند اگر گویند چه دلیل خدای تعالی را باین صفات ثابت است گوییم که قرآن دلیل است
برین زیرا که در قرآن مذکور است که هو یدرک الابصار و هو السمیع البصیر اگر گویند چه دلیل خدای تعالی
مرید است گوییم زیرا که مکلفان را بطاعات و عبادات فرموده است و فرمودن وی بطاعات و عبا
دات دلیلست برانکه مرید است و ام گوییم زیرا که نهی کرده است مکلفان را از معاصی و نهی کردن
او از معاصی دلیل است برانکه کاره است اگر گویند چه دلیل خدای تعالی کاره است اگر گویند چه دلیل
خدای تعالی متکلم است گوییم کلام زیرا که عبارت از خلق و ایجاد کرده است حروف و اصوات است
در اجسام جمادیه این امور ممکنه است و خدای تعالی برین قادر است و اینجا ذکر است برای موسی
علیه السلام از شجره وی و نیز قرآن دلیل است و ناطق است برین که و کلم الله موسی تکلیما فصل
در بیان عدل و عدل آنست که مکلف اعتقاد کند که فعل خدای تعالی همه حسن است یعنی همه خوب است
و مشتمل بر حکمت و مصلحت است و منزه است از قبیح فعلی واجب نمیکند بدانکه هر فعلی که از کسی صادر
شود اگر کسی از ان فعل مستحق مذمت شود نزد عقل آن فعل را قبیح گویند یعنی بد مثل دروغ و
خیانت و ظلم و مانند ان اگر بجهت ان فعل مستحق مدح شود و ترک آن مستحق مذمت شود ان را
مندوب خوانند چون احسان و جز هر چه بدان ماند اگر بدان عمل مستحق شود ان را مکروه گویند مثل خور
دن طعام در بازار و پیش مردم بول کردن ایستاده و مانند ان ترک نه مستحق مدح شود نه ذم
ان را مباح گویند که واجب و حرام و سنت و مکروه نباشد مثل خوردن میوه حلال بجهت لذت و
لذت و سیر کردن شکم و مانند ان و مخفی نیست عقل حکم میکند بر حسن بعض افعال مثل عدل و احسان
بر قبیح بعض افعال مثل خیانت ظلم و دروغ و خلف وعده و مانند ان ازین جهت است که اهل

قرار بشرع دارند چون ملاحده و دهریه و مانند ایشان که حکم بر حسن و قبح افعال میکنند خدای تعالی عادل و حکیمست
یعنی افعال او همه حسن است و فعل قبیح یعنی بد چون ظلم و کذب و رشوت و خلف وعده و مانند آن ازوی نشود و
خلل واجب نمیکند انچه لایق و موافق حکمت چون فرستادن پیغمبر و کتاب و ثواب دادن مطیعان و وفا کردن
وعده انرا میکند و خلاف ان نمیکند زیرا که فعل قبیح و خلل واجب نقص است و خدای تعالی منزه است
از نقص زیرا که نقص خدای تعالی را نشاید دیگر انکه فعل قبیح و خلل بواجب کسی کند که جاهل باشد یا محتاج باشد و خدا
تعالی جاهل نیست بلکه عالمست بجزویات و کلیات و محتاج نیست نه در ذات و نه در صفات پس فعل قبیح
و خلل واجب نکند دیگر انکه اگر جایز باشد که فعل قبیح از خدا صادر شود اعتماد بر وعده و وعید وی
نماند و اثبات نبوت انبیا نتواند کرد و دیگر انکه قرآن دلالت کند برانکه خدای تعالی فعل قبیح نمیکند چنانکه
فرموده که و ما ربک بظلام للعبید یعنی پروردگار تو ظلم بر بندگان خود روا ندارد و فرموده که و لا یرضی لعباده
الکفر یعنی خدای تعالی بکفر بندگان راضی نیست و ازانجا ظاهر شد که قول اشاعره باطلست و چون ثابت
شد که خدای تعالی فعل قبیح نمیکند زیرا که اراده قبیح نیز قبیح است مستکن از افعال بندگان از خیر
و از شر که از همه بندگان صادر میشود و باراده و اختیار ایشان که افعال بندگان از خدای تعالی صادر
شود و بنده را قدرت و اختیار نباشد چنانکه اشاعره میگویند لازم آید که فرق نباشد میان افعا
ان کسی از عبدی زیرا که آمدن ازانجا بهتر رفتن و لازم آید امر و نهی باطل و عبث باشد و لازم
آید که کفر و معصیت که از بندگان صادر میشود فعل خدای تعالی باشد و خدای تعالی این افعال را در ایشان
آفریده باشد باز ایشان را بدین افعال عذاب کند در دوزخ و این ظلم قبیح است و خدای تعالی ظلم
و قبیح نکند و دیگر انکه خدای تعالی افعال بندگان را راست و بایشان کرده چنانکه فرموده قوله
تعالی ان الذین امنوا و عملوا الصالحات و فرموده که الذین کفروا و فرموده که جزاء بما کانوا یعملون
و ازین آیات بسیار است پس اگر این افعال از ایشان صادر شده باشد اسناد بایشان
نکردی پس معلوم شد که قول اشاعره که میگویند که همه افعال از خیر و شر و ظلم و کفر و ف و از

خداى تعالى است بنده را هيچ قدرت واختيار نيست پس باطل ومهمل است مسئله چون ثابت
شد كه خداى تعالى عادل وحكيم است وثابت شد كه هرچه لطف است نسبت به بندگان همه را ميكند
در حق ايشان وخلل وباطل نميكند ولطف چيست كه بندگان را نزديك گرداند بطاعت خداى تع
ودور گرداند از معصيت وبنده را از قدرت واختيار بيرون نبرد مانند فرستادن پيغمبران ونصب
كردن امامان وتكليف كردن مكلفان ومانند آن زيرا كه خداى تعالى خلق را براى فايده آفريده
است با آنكه درباره ايشان لطف كند حاصل نشود وقادر است بر فعل لطف پس فعل لطف
واجب باشد بروى يعنى لايق حكمت باشد آنچه لايق حكمت است اگر نكند نقض غرض كرده باشد
ونقض غرض تصحيح نقص است وخداى تع از اين منزه است پس خداى تعالى در حق بندگان
لطف كرده باشد مسئله از جمله الطاف تكليف است وتكليف آنست كه خداى تعالى الزام كند
بندگان را و واجب كند چيزى را كه در وى مشقت باشد ومقرر شد كه لطف آنست كه بند
گان را نزديك گرداند بطاعت ودور گرداند از معصيت پس تكليف از اين قبيل است
كه نزديك گرداند بنده را بطاعت ودور ميگرداند از معصيت پس تكليف از جمله الطاف
باشد وچون ثابت شد كه لطف بر خداى تع واجب ولايق حكمت است از آن پس تكليف
كردن مكلفان را واجب است بر خداى تع ولايق حكمت آن باشد وخداى تعالى خلل واجب
نكند پس تكليف كرده باشد بندگان را مسئله اگر گويند بچه دليل دانا كه خداى تعالى
يكيست گوييم زيرا كه اگر دو بودى محال لازم مى آمدى زيرا كه ممكن است كه يكى خواهد جسمى ساكن
باشد وديگرى خواهد كه متحرك باشد همين جسم در همين زمان اگر فرض كنيم كه مراد هر دو برآيد لازم
آيد كه جسم در يك زمان هم متحرك باشد وهم ساكن واين محال است واگر فرض كنيم كه مراد هر دو
بر نيايد لازم آيد كه جسم نه متحرك باشد ونه ساكن واين نيز محال بود واگر فرض كنيم كه مراد يكى برآيد
وديگرى بر نيايد ترجيح بلا مرجح لازم آيد واين همه محال بود پس خداى تعالى يكى بود نه آنكه صفات خداى تعا

عين ذات

عين ذات بود نه زايد بر ذات چنانكه بعضى گفته اند زيرا كه صفات خداى تعالى صفات كمال است پس اگر ذات
زايد بر ذات باشد هرآينه غير ذات بود پس لازم آيد كه كمال خداى تعالى از ساير غير بود واين روا نبود وآنچه
بعضى از ايشان گفته اند كه صفات خداى تعالى نه عين بود ونه غير باطل است زيرا كه اين معنى معقول نبود
مسئله اگر گويند كه جسم چيست وعرض چيست گوييم جسم هر مكانى گيرى باشد كه آن را طول وعمق وعرض
باشد وجوهر مكانى گيرى بود كه او را اجزا نباشد وعرض آنرا گويند كه قايم بجسم باشد يا قايم بجوهر باشد
چون سفيدى وسياهى وسرخى وزردى وحركت وسكون وغير آن اگر گويند بچه دليل كه خداى تعالى جسم
وجوهر وعرض نيست گوييم زيرا كه اگر جسم وجوهر باشد محتاج مكان باشد واگر عرض باشد محتاج بمحل
خود باشد كه آن جسم يا جوهر باشد ومكان ومحل هر دو غير ويند پس لازم آيد كه خداى تعالى محتاج بغير
باشد واين روا نبود اگر گويند بچه دليل خداى تعالى مركب نيست گوييم زيرا كه مركب باجزاى خود بود
واجزاى وى غير وى بود پس محتاج بغير شود ولازم آيد كه خداى مركب بود ومحتاج بغير بود واين روا
نبود اگر گويند بچه دليل خداى تعالى محتاج بغير نيست گوييم زيرا كه محتاج بغير بودن ممكن بودن پس لازم
آيد كه واجب الوجود ممكن الوجود گردد واين روا نبود اگر گويند بچه دليل خداى تعالى در مكان وجهت
نيست گوييم زيرا كه لازم آيد كه محتاج بغير بودى اين روا نبود اگر گويند حلول چيست گوييم حلول فرود
آمدن بود در محلى اگر گويند بچه دليل بر خداى تعالى حلول روا نيست گوييم زيرا كه سبب بر كه
محتاج آن غير بود واين روا نبود وقول نصارى وقول بعضى از صوفيه گفته اند كه خداى تعالى در دل
عارفان حلول ميكند باطل است اگر گويند اتحاد چيست گوييم اتحاد آن بود كه دو شى يكى گردد بى زيادت
ونقصان اگر گويند بچه دليل خداى تعالى متحد نيست گوييم زيرا كه بضرورت عقل ميدانيم كه اين معنى معقول
نيست ونيز اگر خداى تعالى بغير متحد بودى هرآينه غير واجب بودى يا ممكن بود پس حاصل بعد از
اتحاد واجب بود يا ممكن اگر واجب بود لازم آيد اگر واجب گردد واگر ممكن گردد لازم آيد كه ممكن
واجب گردد واين هر دو باطل است پس متحد بودن خداى تعالى بغير باطل بود اگر گويند بچه دليل خدا

دیدنی نیست گوییم زیرا که هرچه آن را توان دیدن که در مقابل بود یا در حکم مقابل بود و هرچه در مقابل بود
مجسم بود و پس محتاج آن جهت جزوی است پس لازم آید که خدای تعالی محتاج جزو باشد و این
روا نبود فصل سوم در بیان نبوت پیغمبر یعنی پیغمبران مبعوث که بجز ده از خدای تعالی در میان
خداوند و بندگان فرستادن پیغمبر لطف است و لطف واجب است بر خدای تعالی پس واجب است
فرستادن پیغمبران اما فرستادن پیغمبران لطف باشد زیرا که ظاهر است که چون در مردم کسی باشد
که مؤید باشد از جانب خدای تعالی به معجزات و آیات برای ایشان حلال و حرام و خیر و شر و طاعت
و معصیت را بیان کند از نزد خدای تعالی ایشان را امر و نهی کند البته به طاعت نزدیکتر و از معصیت
دورتر خواهد بود پس فرستادن پیغمبران لطف باشد اما آنکه لطف بر خدای تعالی واجب است پس فرستا
دن پیغمبران واجب باشد اگر گویند که واجب است که پیغمبر معصوم باشد از همه گناهان صغیره و
کبیره عمداً و سهواً پیش از نبوت و بعد از نبوت از اول عمر تا آخر عمر و عصمت صفتیست که خدای تعالی
در بنده خود میدهد تا آن بنده میل و قصد نکند بسوی فعل و معصیت ترک کند و طاعت و دلیل
بر وجوب عصمت پیغمبران است که اگر معصوم نباشد اعتماد بر اخبار و امر و نهی و وعده و وعید او
نماند و کسی امر او تکلیف نکند به اقوال و افعال او التفات نکند و از دلیلهای مردمان ساقط [illegible]
گردد و آنچه از خدای تعالی خبر میدهد قبول نیفتد پس فرستادن وی عبث بود و لازم آید که خدای تعالی
فعل عبث کرده باشد و فرستادن وی عبث بر خدای تعالی روا نیست پس عصمت پیغمبران واجب
باشد و از اینجا ظاهر شود که آنچه مخالف میگویند عصمت پیش از نبوت نیست و در حالت سهو شرط
نیست و باطلست و بعضی مخالف میگویند که معصوم بر فعل معصیت و ترک طاعت قادر نیست و این
قول باطلست زیرا که معصوم را قدرت بر فعل معصیت و ترک طاعت نباشد مکلف نباشد و
وان را ترک معصیت و فعل طاعت ثواب نباشد و این اعتبار نمیکند الا کسی که ایمان و عقل
ندارد و اگر گویند که واجب است که هر پیغمبری منزه باشد از عیوب خلقی مثل کوری و کری و غیر

ان ارذال

ارذل خلقی و چون کج خلقی و بخیلی و دیو ساز امثال این و از نقایص فعل مثل صنعت حیاکت و حجامت و مانند
آن اگر چنین باشد افعال و اقوال او را اعتبار نکنند خصوصاً کسانی که از این عیوب مبرا باشند پس
فرستادن او عبث باشد مسئله واجبست که هر پیغمبر از امت خود افضل باشد و در میان امت
او بهتر از او و مساوی او نیز نباشد و اگر نه تقدیم مفضول بر فاضل ترجیح بلا مرجح لازم آید و نیز آنکه
افضل و مساوی مطیع منقاد او نشود پس ارسال او عبث شود و نسبت آن فضل و مساوی مسئله
پیغمبران افضل از ملایکه اند چنانکه خدای میفرماید که ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران
علی العالمین یعنی به درستی و راستی که خدای تعالی برگزیده آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جمیع اهل
عالم از ملایکه و انس و جن مسئله حضرت محمد ابن عبدالله ابن عبدالمطلب ابن هاشم ابن عبد
مناف رسول خداست و پیغمبر حق است زیرا که آنحضرت دعوی نبوت کرد و از وی معجزه ظاهر شد
بر طبق دعوی وی و هر که دعوی نبوت کند و از وی معجزه ظاهر شود بر طبق دعوی پیغمبر بحق باشد
و معجزه آن چیزیست که ظاهر شود از کسی مخالف عادت مردم مطابق دعوی آن کس به تحدی و عاجز کردن
سایر مردم را از مثل او و معنی تحدی آنست که آنکس که از آن معجزه ظاهر شود و گوید که در این کار اگر
شک دارید و تصدیق نمیکنید مثل این کار که من ظاهر کنید ایشان از آن عاجز آیند و نتوانند
که مثل آن ظاهر کنند و دعوی نبوت آن حضرت و ظاهر شدن معجزات از دست وی معلومست متواتر
در این شک نیست و معجزات آن حضرت بسیارست و چون قرآن که اکنون در میان ماست و پیغمبر ما ص
خاتم پیغمبرانست یعنی آخر ایشان است بعد از آن حضرت تا بقیامت پیغمبر دیگر نخواهد آمد چنانچه خدای
تعالی فرموده که ولکن رسول الله وخاتم النبیین یعنی محمد مصطفی علیه و آله رسول خداست و آخر پیغمبران
است و نیز حضرت پیغمبر فرموده که ولا نبی بعدی و بعد از من پیغمبری نخواهد بود والله اعلم بالصواب
فصل چهارم در بیان امامت ائمه معصومین علیهم السلام اگر گویند واجبست که امام معصوم باشد یا نه
گوییم بلی واجبست که معصوم باشد از صغایر و کبایر قبل از بعثت عمداً و سهواً زیرا که اگر معصوم

نباشند خبر ایشان دروغ بود پس معصوم روا باشد که خلقان او را تصدیق نکنند و در او صنفا دیگر دارند
و فایدهٔ بعث منتفی شود و این روا نباشد مسئله بچه دلیل حضرت امیر المومنین علیه السلام بعد از حضرت محمد صلعم
امامست گوییم بنص خدای تعالی و بنص حضرت رسالت پناه صلعم و آنکه معصوم بود اما نص خدا تعالی در قرآن
مجید فرموده است انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلواة و یوتون الزکواة و هم راکعون
یعنی این نیست که ولی شما و رسول خدا و آنکس که نماز کرد و در حال رکوع صدقه داد یعنی
انگشتر خود را بسائل داد و این بالاتفاق بهیچکس دیگر بالاتفاق نیفتاد جز حضرت امیر المومنین علیه السلام پس ولایت
و امامت بعد از رسول خدا امیر المومنین علیه السلام را ثابت باشد اما بنص پیغمبر صلعم چنانکه متواتر
معلومست و حضرت رسول صلعم از حج باز گردید و چون بموضع غدیر خم رسید جبرئیل علیه السلام فرود آمد
و آیه را آورد و فرمود تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت
رسالته والله یعصمک من الناس و سبب نزول این آیه این بود که جبرئیل پیشتر از این آیه
انما ولیکم الله آورده بود برای امامت و ولایت حضرت امیر المومنین و حضرت رسول صلعم از
جهت خوف از بعضی امر ابلاغ و املا نمیکرد و خدای تعالی آن خبر داد و گفت ای رسول برسان
و اداکن آنچه نازل شده است از خدا تعالی یعنی انما ولیکم الله اگر نرسانی و ادا نکنی از
تبلیغ و ادای رسالت نکرده باشی و مترس که خدای تعالی عاصم و نگهدار تست و نگاه دارد
ترا از شر و ضرر همه ظالمان و از آدمیان پس رسول آنجا فرود و اصحاب بر فرود آمدن و
حاضر شدن و از جهاز شتر منبر ساختند و حضرت رسول صلعم بالای منبر برآمد و گفت ایها الناس
من اولی بکم من انفسکم یعنی ای مردمان کیست اولیتر بشما از نفس شما یعنی ولی شما و صاحب تلاف
شما در امور همه گفتند خدا و رسول پس حضرت رسول صلعم و اله دست حضرت امیر المومنین علیه السلام گرفت
و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من
خذله یعنی هرکه من بوی اولیترم دوست دارم حضرت علی ابن ابیطالب بوی اولیتر است و امام

و صاحب تلاف و لیست با و خدا یا دوست دار آنکه علی را دوست دارد و دشمن دار آنکه علی را دشمن دارد
و یاری ده هرکه علی را یاری دهد و خندان کن هرکه علی را خندان کند و فرو گذار پس خلق همه تهنیت کردند
اول کسی که تهنیت کرد عمر ابن خطاب علیه اللعنه بود که گفت بخ بخ یا ابوالحسن حرت مولای کل مومن
و مومنه یعنی خوش و گوارنده باد ترا یا ابوالحسن که گشتی مولای من و مولای همه از مردان و زنان
آنکه امیر المومنین علیه السلام معصوم بود و متواتر ثابت شده است و گفت حضرت امیر المومنین علیه السلام اگر
گویند که امامت باقی امامان بچه ثابت شد گوییم بنص رسول و بنص هر امامی بعد از وی خود را
آنکه ایشان در زمان خود معصوم بوده اند و غیر ایشان آن کسانی که دعوی امامت کردند معصوم
نبوده اند اما حضرت رسالت پناه محمدی صلعم آنکه حضرت امام حسین علیه السلام را گفت ابنی هذا امام ابن
امام اخو امام ابو ائمه تسعة تاسعهم قائمهم یعنی پسر من این حسین امام است و پسر امام است و
برادر امامست و نهم ایشان قایم ایشان است پس بر این حدیث امامت دوازده امام ثابت
است و همه منصوص کرده اند از قبل حضرت رسول صلعم اما آنکه هر امامی بعد از خود نص کرده است
متواتر ثابت شده است اگر گویند که واجب هست که این امامان همه معصوم باشند باز
گوییم بلی زیرا که احتیاج خلقان با امامت پس اگر معصوم نباشد او نیز محتاج است بامام
دیگر و همچنین هر امامی بامام دیگر تسلسل لازم آید پس عدم عصمت امام محال بود پس امام
باید که معصوم بود والله اعلم بالصواب فصل سیم در بیان معاد اگر گویند بچه دلیل
معاد یعنی واجب و گردانیدن خلقان بعد از فنای ایشان حقست و واقع خواهد بود گوییم زیرا
که خدای تعالی مکلفان را بطاعت و عبادت فرموده است و تکلیف کرده است
پس واجب باشد بر حکیم تعالی که جزا و ثواب ایشان را بایشان رسانیدن تا ظلم
نکرده باشند و آن پیش از موت مکلفان را ممکن نباشد زیرا که دنیا سرای تکلیف
است و تکلیف مشقت و رنج است و ثواب نعم دایمی است که در یکجا جمع نشوند

پس واجب باشد بر خدای تعالی که بعد از فنای ایشان را خبر داده است چنانکه خدای تعالی در قرآن
مجید فرموده است کما بدأنا اول خلق نعیده یعنی چنانکه آفریدیم اول باز همچنان اعاده کنیم و چون خبر داد
هم باز خبر خدای تعالی صدق است اگر گویند بچه دلیل صراط و میزان و پریدن نامها و انطاق جوارح و بهشت
و دوزخ و ثواب و عقاب جمله حقست و واقع خواهد شد گوئیم زیرا که این همه امور ممکنه اند و مخبر صادق
القول از خبر داده و وقوع آن در محل خود خواهد بود والله اعلم والسلام علی من اتبع الهدی فصل
در بیان پادشاه عالم پناه شاه طهماسب الصفوی الحسینی اللهم شید قواعد الدین والدول وابد
مواعد الملک والملل بمیامن الدولة والسلطنة السلطان الاعظم الاعدل الخاقان الغازی الاشجع
الاعقل مالک صحب رایات العدالة والانصاف بین المسلمین وصاحب آیات السعادة
والهدایة والخلافة والفتح المبین الموفق عند الله الکریم المنان السلطان ابو المظفر السلطان
شاه طهماسب بهادرخان الصفوی الحسینی خلد الله ملکه والسلطنة دائما علی الکافة العالمین عدله و احسانه نظم
ایا ماه زمین رای نیکو نهاد که عالم دمی از تو خالی مباد سپهر کرم را توئی آفتاب منیر کی از تو در [illegible]
امور ممالک نظام از تو یافت همه کار دور اقتدام از تو یافت همه روز کارش بود بهار خباشد
خزان را بر آن هیچ بار امید چنانست که از حضرت خداوند کردگار که این شهریار معدلت شعار را
سالهای بسیار و قرنهای بیشمار بر سر امت مختار پاینده و مستدام دارد شعر بعمر خود این چرخ
دیرینه پای نپاید چنین شاه فرخنده رای شد انجم ز آسمان بر این بجای بزرگش الله بردی زمین
الهی بحق جمله ملائکة المقربین و انبیاء المرسلین و اولیاء الوصیین و بحرمت ائمه معصومین شعر
که این پادشه را بدین گیر و دار بسی بر سر خلق پاینده دار همه شهریاران روی زمین گذارند
بر آستانش جبین شهریار را انجم سپاه و معدلت دستگاه که زبان ناطقه از وصف آن لال شده
فریدون فر جم سکندر نشان بعدل گشته افزون ز نوشیروان برگزیده خداوند جهان قطب
دایره زمان ماه اهل ایمان قایم مقام سید الانس والجان شهنشاه عالم برگزیده بنی آدم سلطان

بارگاه

بارگاه صاحب الامر مآب حضرت امام محمد مهدی صاحب الزمان علیه الصلوة والسلام نظم بود بر آستانش
سلاطین کمر بسته هزاران نسل آدم همه روی زمین نامش گرفته بود خاقان چین کمتر غلامش سزد او
را که عالم گردون شکوه بحکمش چو دریا نشکرچه کوه سپهر سخی و جهان کرم جهان سرمش اندر زمان کرم
زمین را بود سرفرازی از آن زمان را بود دلنوازی از آن جهان در جهان خلق از او بهره مند
زمین در رش آسمان بلند بنابر آن فقیر در ترتیب این کتاب کوشید و امیدوار است که چون
بنظر کیمیا اثر شهنشاه عالم پناه رسد امیدوار است که قبول نظر سلطنت شعار افتد و لطف
و شفقت بر این بنده بی بضاعت دریغ نفرماید که نظر عنایت آن حضرت سرفرازی دو جهان حاصل
است نظم خسروا ملک و زینت افزون باد چهره دولتت همایون باد هر دلی کز محبت تو تهی است
از جفای زمانه پر خون باد بر کافه انام خاص و عام بدلیل نص کلام حضرت ملک علام و به حجت رسول
سید الانام واجب و لازم و فرض متحتم دعای دوام دولت پادشاه اسلام شاه جم جاه ملک سپاه دولت
خسرو صاحب قران بر سر امت احمد مختار پاینده و مستدام باد آمین یا رب العالمین باب
دویم در فضیلت علم و عالم و تعلم الخطبة الحمد لله منشی الصور و منبت البذور و مخرج الثمر و کل قرار بشر
وانزل علی سید البشر انا اعطیناک الکوثر فانعمت الله اکبر ان ابعد من دیوان فضل الی سر ان قل یا ایها الکا
فرون مرج البحرین هذا عذاب و ذا اجاج و جعل القمر فیهن نورا و سراجا اذا جاء نصر الله والفتح ورایت الناس
یدخلون فی دین الله افواجا فای القوا والجن و خالق الحسنة الالسنة ... اهب و هب تعظم
بکبریا احد و تفرد و خضع کل جبار لهیبته و سجدا لمن یحتاج الی خرد و هو قل هو الله احد الله الصمد و فرق
درحق والنطق و منزه عن الملق قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق جل عن تمثیل العباس و عن
ادراک الحواس تعالی منزه عن الامثال والاجناس قل اعوذ برب الناس اله الناس من شر
الوسواس الخناس ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له ونشهد ان محمدا عبده و رسوله
ونشهد ان علیا وصی رسوله الی آخره مناجات یا واقف اسرار و عالم الضمایر انت عالم

الارزاق و مفیض الجود علی الاطلاق حمدی که سخندانان عالم با کلک دیوان ثنا الارض من السما الا
فسلام از محاسبه وجود جهان متحیر باشند شکری که در محرران دفتر خانه بسط غبرا با قلا
دفتر نظام از تحریر فردی از افراد آن عاجز آیند نثار درگاه احدیت و صرف بارگاه
صمدیت واقف الاسراری که در وقف نامه هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعاً جهت مصالح
اولاد آدم و منافع خلق عالم در دفاتر خلود ثبت فرموده قاسم الارزاقی که از کمال لطف
بی نهایت وظایف مواجب عباد را قبل از ایجاد بر صحایف لوایح و کتبنا له فی الالواح
کل شیء بدست قدرت خود رقم فرموده خداوندی که زبان گویا را در اقامت رسوم
تحمیدش بجز مضمون انت کما اثنیت علی نفسک بغیر از اعتراف بمفادای لا احصی ثناء
علیک دل دانا در تمهیدش بجز مضمون انت کما اثنیت علی نفسک چاره نیست
کما عرفناک حق معرفتک پادشاهی که سرمه ظلام در دیده شفق او میکشد و میزات
فلک در خرمن مزرعه آسمان بداس حواصل ماه او میزد و بیضه زرین خورشید را در زیر
پر غراب مغرب او مینهد ملتجی و مامن خایفان از درگاه کرم او میسازد ملتجی و ملجأ طالبان
از امداد نعم او می پردازد و منعمی که انعام در ترادف اطوار و تعاقب ادوار لیل و نهار
در سر و جهار بندگان او میرساند جوادی که از افواج دریای فیض خود عنوان بجاز
راز صداق الطاف او می‌بخشد خیاط صنع او دوال قیم صبح را بر دامن فند زرلب
وصل کند و سراج مملکت او سراف درصنع کردن را بر سر شب ... درزاد ثبت
ادرزه زرین خورشید را از گوشه قلعه مشرق درآورد مطرف سمن قسمناک خزاین طاق
آفاق را چون طاق خزاین قارون پر زر کند مناجات احد با نیاز بی انباز
حمد کارساز بنده نواز ای عطای تو بهترین انجام وی ثنای تو بهترین آغاز ای خداوند
زمین و زمان گستراننده نشیب فراز دل جان راز رحمت تو طمع ای شنجان را بحضرت

تو نیاز دستگیر اتو است بنده بگیر کارساز تو کارسازنده بساز بندگان را چه ست رسوا رست
در حریم ریاض حرم را لاجرم سال ماه بیکوید طوطی خاطر سخن پرواز کارساز بندگان گاه
وحده لا اله الا الله ای دستگیر درماندگان ما را به حضرت خود نزدیک گردان و انوار الطاف
ایمان همه را مدار السلام جمع گردان یا اله العالمین و یا خیر الناصرین فی نعت سید المرسلین صد
هزاران هزار صلوات نامیات و سوسن زبان گشوده تحیات که ارواح انفاس موافق
قدس از نفحات مشکبار آن بشر نیاز بنده و شرایف تسلیمات زاکیات که دل و جان عارفان
معارف انس از لمعات نور افزایش آرایش پذیرند و بارگاه مقدس خوابگاه موانس آن صدر
صفه رسالت بدر حظاه جلالت واقف مواقف محکمات متولی بقعه کاینات صاحب دیوان فروغ
دریچه ما و جنت نعیم است پناه المؤمنین رئوف رحیم مسندنشین بارگاه قبول عالی لوای الحمد ادما
محمد الا رسول شفیع جمیع الجن رسلا مبشرین و منذرین تاج دار و ما ارسلناک الا رحمة للعا
لمین ای بدر مطلع کج نقاب سایه نشین حرمش آفتاب شمع سند معت اخوان
ختم رسل خاتم پیغمبران احمد مرسل که خرد خاک او است هر دو جهان بسته فتراک او ست
بلبل بستان سرای سبحان الذی اسری طوطی خوش الحان و ما ینطق عن الهوی هادی سبیل نجات
و رهنمای سرچشمه حیات رسول ثقلین سینه گریان شهسوار مخاطب انا ارسلناک شاهدا یا رشرف
شرف لولاک لما خلقت الافلاک حبیب حضرت اله و طبیب علت گناه اعنی ابو القاسم محمد
رسول الله فی منقبت شاه اولیا امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب خصوصاً بر آن سلطان سند
خلافت پادشاه ممالک جلالت کاتب حواز اهل جنت ماحی آثار بدعت خطیب منبر سلونی
وارث مرتبه هارونی مبارز معرکه لا فتی شهسوار میدان هل اتی زوج بتول وصی رسول قاسم
جنت و سقر صدر ائمه اثنی عشر فاتحه نامه ولایت خاتمه مصحف وصایت آیه آسمان صفات
الهی سزاوار مسند و خلافت شاهی گرد دایره هدایت و سیادت شهاب فلک ولایت

وسعادت شهسوار میدان والذین جاهدوا کف رازدار لو کشف الغطاء یقین کوتوال انا مدینة العلم
وعلی بابها صاحب جاه بازیب بها امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب الدین منهج السالکین و مهلک
الطاغین و قاید الغر المحجلین حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام نظم ای گزیده
مرخدایت یا امیر المؤمنین خوانده نفس مصطفایت یا امیر المؤمنین کرده نام گم اهرا آورده سر زیر حکم
بازوی زور آزمایت یا امیر المؤمنین بسکه لعل اندر دل کان خاک بر سر کرده اند از دل
از دل دریا عطایت یا امیر المؤمنین خازنان کان دریا کیسها بردوخته روز بازار سخایت
یا امیر المؤمنین الحق عیسی از نفس مکرر ز بر بود بس از لب اعجاز نمایت یا امیر المؤمنین از
نسیم باد نوروزی نشد یاد کرد بیش خلق جان فزایت یا امیر المؤمنین کرسی بالاتر از عرش
برین جای دیگر گفتی ای نشست جایت یا امیر المؤمنین با همه بالانشینی عقل کل بر برده راه زیر سایه
روان رایت یا امیر المؤمنین انچه ثرت لیت آشنا زدوی عز و جاه کس چه داند جز خدایت یا امیر المؤمنین
علیه افضل الصلوات واکمل التحیات اللهم صل علی الصاحب لدعوة النبوة والصولة الحیدریة
والعصمة الفاطمیة والحلم الحسنیة والشجاعة الحسینیة والعبادة السجادیة والاثار الباقریة والماثر
الجعفریة والعلوم الکاظمیة والحجج الرضویة والجود التقویة والنقاوة النقویة والهیبة العسکریة القایم بالحق
الداعی الی صدق امام محمد المهدی صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین الطیبین الطاهرین الحمد لله
رب العالمین فصل در فضیلت علم و عالم و متعلم و این باب مشتمل است بر سه فصل فصل اول
در فضیلت علم محمد ابراهیم در کتاب تنبیه الغافلین آورده بروایت صحیح است که الی ب و جبان از حضرت
رسالت پناه محمدی صلعم سؤال کرده که یا رسول الله کدام فاضلتر است آنحضرت فرمود که علم دوم نوبت
سؤال کردند گفت علم اصحاب گفتند یا رسول الله علم از شما سؤال میکنیم آنحضرت فرمود که ان
قلیل العمل مع العلم کثیر العمل مع الجهل قلیل یعنی عمل اندک با علم بسیار است و عمل بسیار با جهل
قلیل بود یعنی عملی که با علم نباشد قدری و منزلتی ندارد در نزد خدا تعالی شود که عمل با علم باشد و اندک

بسیار

ست بسیار و قبول است باشکه در بود با جهل بسیاری عمل کم بود با بد قبول از وی قال النبی تعلم
ساعة من عبادة سنة قایم باللیل و صایم بالنهار یعنی یک ساعت بطلب علم مشغول بودن
بهتر بود از عبادت یکسال که شبها نماز بوده باشد و روزها روزه باشد قال النبی ص خیر الدنیا والاخرة
مع العلم و شر الدنیا والاخرة مع الجهل یعنی نیکوئی دنیا و آخرة از جهل حاصل شود پس واجب و لازم
بود طلب کردن علم تا از نیکی دنیا و آخرت بهتر حاصل شود و از بدی دنیا و آخرت خلاص شود آنحضرت
فرمود که کسی که از علم بیاموزد خدا تعالی روز قیامت هزار قلاده نور در گردن او آویزد و هزار کف دان
را بیامرزد و در بهشت از برای ان شهری بنا کند از زر سرخ و بنویسد خدا تعالی در دیوان اعمال
ان بعد شماره موی که در تن او بود ثواب حج و عمره و حکما نیز گفته اند که علم حیات دل بود و مصباح بصر در اخبار
صحیح آمده که اختلاف افتاده میان اهل شام و اهل بصره در فضیلت علم و مال و دنیا اهل شام گفتند مال و دنیا
فاضلتر بود از علم و اهل بصره گفتند علم فاضلتر است از مال ان جلکه به پیش حضرت امیر المؤمنین ع رفتند
گفتند مسئله ما را جواب گوی آنحضرت فرمود با اهل شام علم به هشت درجه مرتبه از مال بهتر بود اول
انکه علم میراث پیغمبر است و مال میراث کسری و فرعون و قیصر و نمرود در سبب دوم انکه علم زیاده شود
به نفقه کردن در حق مسلمانان صرف کردن و مال نقصان و کم شود به خرج کردن سیم انکه علم صاحب
خود را نگاه دارد و مال را نگاه باید داشت چهارم انکه چون بمیرد علم از وی جدا نشود در قبر در روح صاحب
با وی باشد و مال را نزدیک مرگ وارثان ببرند پنجم انکه خلق عالم و از آدمیان چهار گروهند یکی انبیا
علما دوم امرا سیم اغنیا چهارم فقرا پس سه گروه از امرا و اغنیا و فقرا محتاجند بعلما و علما را باین
هیچ حاجت نیست ششم انکه علم را ابد بد خدا تعالی بر خاصان و گزیدگان خود و مال را به بدکافران
و ظالمان بیک بدهد هفتم انکه علم صاحب خود را روز قیامت از صراط چون برق درخشان بگذراند
و مال صاحب خود را بدارد بر صراط تا خدا چه خواهد کرد هشتم انکه هیچکس از اهل شام به جمع کردن
علم دعوی خدائی نکند و فرعون به جمع کردن مال دعوی خدائی کرد و دیگر فضیلت علم آنست

الست این همه محبت که خدا تعالی با حضرت محمد صلعم بود با پیغمبران دیگر نبود چون خواست که محبت ایشان
زیاده شود در اظهار فضیلت نبوت ایشان زیاده شود بایشان کتاب فرستاد و مراد از ان کتاب
علم بود و دانش پس معلوم شد که چیزی از علم فاضلتر نیست پیش انبیا و اولیا و اصفیا و علما والله اعلم

فصل دوم در بیان علم قال الله تعالی والذین اوتوا العلم درجات یعنی خداوندان علم را ارادت شده
شده است که بر همه درجات و منازل و جای دیگر فرمود انما یخشی الله من عباده العلماء یعنی بندگان
که عالمند از خدا تعالی میترسند و فرمان برداری بجای می آورند قال النبی صلعم عظموا العلماء فانهم تحیا
چون الیهم فی الدنیا والاخرة یعنی بزرگ و گرامی دارید علما را بدرستی که شما را نیز احتیاج است بعلم
ایشان در دنیا و آخرت قال النبی صلعم ... من خدم عالما سبعة ایام فقد خدم الله الالف سنة اعطاه
الله تعالی بکل یوم ثواب الف شهید یعنی هرکه خدمت کند عالمی را هفت روز ثواب شهیدی دیگر فرمود
من اکرم عالما و متعلما فکانما اکرم سبعین نبیا یعنی هرکه بزرگ و گرامی دارد عالمی را یا متعلمی را چنان
باشد که هفتاد پیغمبر را بزرگ و گرامی داشته باشد قال النبی ما بین العالم والعابد مائة درجة بین
کل درجتین حضر الجواد المضمر سبعین سنة یعنی میان عالم و عابد عبادت کننده صد درجه است از درجه دیگر
مسافت بود که اسب نیک هفتاد سال برود این قدر فضل عالم است بر زاهد شعر صاحبدلی ز مدر
آمد ز خانقاه بمکتب بشکست عهد صحبت اهل طریق را گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود تا اختیار
کردی از آن این فریق را گفت آن گلیم خویش بدر می برد ز موج وین جهد میکند که بگیرد غریق
را قال النبی صلعم سالت جبرئیل تحت العلماء اکرم عند الله شهیدا قال العلم الواحد اکرم علی الله
من عشر الف شهید لان اقتداء العلماء بالانبیاء واقتداء الشهداء بالعلماء یعنی سوال کردم از
جبرئیل که علما بزرگترند پیش یا شهدا از انکه اقتداء علما با انبیاست و بزرگترند پیش خدا تعالی
از هزار شهید و اقتدای شهدا با علماست دیگر فرمود که طلب کننده علم پیش خدا تعالی فاضلتر
است از مجاهدان و حاجیان و ادا کنندگان عمره و معتکفان و مجاوران و آمرزش میخواهند

ازبرای

از برای او در خفتهای و دریاها ماهیان و ستارها و هر چیز که آفتاب بر آن تابد دیگر حضرت رسول صلعم میفرماید
که هرکه اندوهگین نشود هرکس بدرستی که منافق باشد زیرا که هیچ مصیبتی بزرگتر از مرگ علما نیست که چون
عالمی مرگ یابد آسمانها و ساکنان او هفتاد روز بروی بگریند و زاری کنند هرکه اندوهگین نشود
بمرگ علما بنویسد خدا تعالی در دیوان وی ثواب هزار عالم و هزار شهید قال النبی صلعم من حقر طالب
العلم فقد حقرنی ومن حقرنی فله النار یعنی هرکه خوار دارد طلب علم کننده را بدرستی که چنان باشد
که خوار داشته باشد مرا و جای او در آتش دوزخ باشد روایت است از حضرت رسول صلعم
فرمود من حقر طالب العلم فهو منافق فی الدنیا والاخرة یعنی هرکه حرمت ندارد علما را بدرستی که منافق
است در دنیا و آخرت شعر ای اصل وجود نور یک قطره منی تا تکیه بر علم کردنی زیرا که چنین گفت
رسول مدنی من اکرم عالما فقد اکرمنی روایت است از سید کاینات صلعم فرمود که علماء امتی
کانبیاء بنی اسرائیل یعنی علمای امت من چون پیغمبران چون بنی اسرائیل باشند قال النبی صلعم مداد العلماء
خیر من دماء الشهداء یعنی سیاهی که علما قرآن و حدیث نویسند بهتر و نیکوتر از خون شهیدان است
دیگر حضرت رسول صلعم فرمود که من حفظ علی امتی اربعین حدیثا کتب الله یوم القیامة فقیها عابدا
یعنی هرکه یاد گیرد دیگر از امت من چهل حدیث بنویسد خدا تعالی او را روز قیامت فقیه
عبادت کننده یعنی نام او را در جریده علما و فقها بنویسند و امثال ان فصل در بیان قرآن خوا
نان و متعلمان دیگر روایت است از حضرت سید کاینات فرمود که علیکم بقبل الرجال قیل ما
ذالک یا رسول الله صلعم قبل مردان چیست گفت علم آموختند و با علما نشستن دیگر فرمود اشرف
امتی حملة القرآن یعنی بزرگان امت من خوانندگان قرآنند دیگر فرمود که خیارکم و ابرارکم و افضلکم
من تعلم القرآن و علمه یعنی برگزیده ترین شما و فاضلترین شما آنکس بود که قرآن را بیاموزد و بیاموزاند
خلق خدا را دیگر فرمود العالم الذهب والمتعلم کالفضة و ما دونهما کالرصاص یعنی عالم زر سرخ است
و متعلم چون زر سفید و باقی مردان ارزیز فرمود که متعلم بنشیند پیش عالم برای آموختن علم ...

خدای تعالی هفتاد دراز درهای رحمت را چون ازان جز خیر را آموزنده دیگری کشاده باشد چنانکه از مادر
وجود آمده باشد و به هر آن را خدای تعالی به هر حرفی ثواب عبادت یکساله دهد و بنا کند از برای هر حرفی کنگری
بزرگتر از بزرگتر از دنیا بود پس واجب و لازم بود بر همه مؤمنان و مسلمانان که بطلب علم
مشغول شوند تا از این ثواب دریابند و از جهالت خلاص یابند شعر بیاموز علم ادب ای پسر
زما در نزاید کسی با هنر به تحصیل دانش بکوشش بنا که دانا چو شاهست و نادان چو خر در نقل صحیح
و اخبار فصیح آمده است از اولیا کبار که روزی در خدمت حضرت رسالت پناه صلعم بودم که شخصی
در آمد و سلام کرد و گفت یا رسول الله مرا خبر ده که چه رنج و ثواب باشد آنکس را که فرزند خود را قران
بیاموزد حضرت رسول صلعم فرمود که هر که قران بیاموزد که کلام پاک خدای تعالی است ثواب آن
را بجز خدای تعالی کسی دیگر نداند و نتوانند بیان نمودن آن حضرت در این سخن بود که جبرئیل عم از نزد
حضرت رب جلیل در رسید و گفت یا رسول الله حق تعالی ترا سلام میرساند و میگوید هر که فرزند
خود را قران بیاموزد چنان باشد که هزار حج کرده باشد و ده هزار بار عمره بجای آورده باشد
و ده هزار بنده آزاد کرده باشد از فرزندان اسمعیل و ده هزار بار بهزار رقبه باشد و هزار
مسکین را طعام داده باشد و هزار برهنه را جامه پوشانیده باشد و بنویسند به هر حرفی در دیوان
او نیکی و از ان محو کنند بدی او را و دیگران گردانند میزان نیکی او را و گنه را رانند او را از صراط چون
برق جهنده و هرگز از وی جدا نشوند و همراه او باشند او را و برسد او را از کرامت و بزرگی و
فضیلت او بیشتر از آنکه آن را ارزو بود شعر جان مومن شادمان از خواندن قران بود خواندن
قران بلطف هر جان و جان را جان بود هر که با فرزند خود از بهر قران رنج برد رفتنش زود
اندر بهشت آسان بود شرع چون سبزست قران قطره باران بود قوت هر سبزه چون از
قوت باران بود بوده باشد روز و شب با خواندن قران قرین تا قرینش مصطفی با جمله یاران
بود عزت از قران بود تا زنده باشی در جهان چون بمیری مونست اندر گور هم قران بود

هر شهری ... در بهشت ...



روایت است از حضرت رسالت پناه محمد صلعم فرمود در فضیلت علما که در شهری و دهی عالمی متعلم
بنی در آید و طعام و آب ایشان بخورد و از یک طرف در آید و از جانب دیگر بیرون رود در برکت
خدای تعالی از ان شهر و ده بردارد و عذاب را از اهل گورستان چهل روز بر دارد و در روایت دیگر آمده
است که چهل هزار سال پس از آن به فضیلت از انبیا و اولیا و اوصیا علم و تقوی و ادب
آمده است زمال و جاه که پیش بزرگان و خداوندان دین سال بسیار و مال بسیار افزون ناهنر را
ندارد جوان پر هنر منهی بر و بر سال او مشمر که ده ساله پر از علم به از پنجاه ساله کاو خر توا
از علم میگویم تو پری پیش من آری اگر پری هنر بودی بودی ابلیس پیغمبر فصل در بیان
شرح قاضیان و مفتیان و غیره بدانکه قاضیان سه طایفه اند یک گروه از اهل بهشت باشند
و دو طایفه از اهل دوزخ بحکم حدیث پیغمبر صلعم که القضاة ثلثة قاضیان فی النار و قاضی فی الجنة
یعنی قاضیان سه گروهند و دو گروه در دوزخ باشند و یک گروه در بهشت اما آن دو گروه
که در دوزخند یک گروه ایشان را علم نباشد و از سر جهل مسئله شرعی جواب گویند و
و حکم کنند پس از منافقان و فاسقان و ظالمان باشند چنانکه خدای تعالی میفرماید و من
لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون یعنی هر که حکم نکنند به آنچه خدای تعالی فرستاده از
از طایفه ظالمان باشند و دیگر از حضرت رسول صلعم فرمود و اللیل یهوو لا الناس لایکون احد اشد
عذابا یوم القیمة منه یعنی ویل هر عالمی که سخن گوید بهوای مردمان و در قیامت کسی را سخت
تر و دردناک تر نبود و دیگر خدای تعالی میفرماید مردمان را به نیکوئی و شما فراموش کرده اید
نفسهای خود را و شما خوانندگان کتابید یعنی شما علم دارید و دیگر حضرت رسول صلعم میفرماید
که العالم بلا عمل کشجرة بلا ثمر فی النار اولی یعنی عالم بی عمل چون درخت بیمیوه بود که با آتش سوزان
سزاوارتر بود که هر وقتی که او را میوه نبود بجز از آتش او را چاره نیست عالمی که او را
عمل همراه نیست جان او را علم آن آگاه نیست چون درخت بیبر است اندر مثل

که بجز آتش پناه و راه نیست پس تحقیق بباید دانست که علم بی عمل هیچ نیست و عمل بی علم
دیوانگیست که عمل امروز نور اطاعت بیاورد و از معاصی باز دارد و فردا تو را هم از آتش دوزخ
باز دارد و شعر علمی که تو را اطاعت آرد بطلب   علمی که تو را الحق رساند بطلب   علمی که تو را
باز دارد ز گناه تحقیق آن شنت رساند مطلب   روایتست از حضرت رسول صلعم میفرماید که العلماء
انبیاء الرسل ما لم یدخلوا فی الدنیا فاذا دخلوا الدنیا فاحذروهم علی دینکم یعنی علما امینان پیغمبرانند
مادامی که بدنیا نیامیزند و چون بدنیا بیامیزند پس بپرهیزید از ایشان تا دین شما نقصان نشود والله اعلم
بیان شرح منجمان وغیره بدانکه حق سبحانه وتعالی میفرماید که لا یعلم من فی السموات والارض الا الله
یعنی بگوای محمد صلعم هرکه هر آنچه بر آسمان و زمین است کس نداند مگر خدا تعالی دیگر حضرت رسول صلعم میفرماید
کذب المنجمون برب الکعبه یعنی سوگند یاد میکنم به پروردگار کعبه که منجمان دروغ گویانند دیگر
حضرت رسول صلعم میفرماید که المنجم عند الله عاص عند الناس متهم وفی القبر مع ندامة شدیدة
وعذاب وجیع یعنی منجم نزدیک خدا تعالی عاصی بود و پیش آدمیان متهم و در گور پشیمان و سخت
عذاب دردناک بود دارد حضرت رسول صلعم میفرماید که من اتی کاهنا فصدقه بما یقول فقد کفر بما
انزل الله علی محمد صلعم یعنی هرکه پیش رمال و منجمی رود و او را راست گوی داند به آنچه او گوید از غیب
خبر دهد بدرستیکه کافر شود روایتست از حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب میفرماید
المنجم کالکاهن والکاهن کالساحر والساحر کالکافر والکافر فی النار یعنی منجم چون فال گوییست و فالگوی
چون جادو دست و جادو کافر بود و کافر در آتش دوزخ شود منجم یا کمتره دان تمام   بقول خداد
رسول لام مکن قول او را تو از دل قبول   که کافر شوی آخر والسلام   نقل از حضرت رسول
میفرماید که فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلة القدر علی سایر الکواکب یعنی دانا بر عبادت
کننده چون فضل شب ماه چهارده است [illegible] بر دیگری ستارگان دیگر حضرت رسول صلعم میفرماید
که فضل العالم عالم و عابد [illegible] کفضلی علی امتی یعنی فضل دانا بر عبادت کننده

چون فضل

چون فضل من است بر امت من پس ای مؤمنان در میان عالم و عابد بسیار فرقست اگر خواهی که
بر تو روشن شود زمانی مستمع باش تا بشنوی حکایت عالم و عابد در اخبار روایت آمده است از وهب
بن منبه که میگوید در بنی اسرائیل عابدی بود که صد سال بر سر کوهی عبادت کردی ابلیس علیه اللعنه
خواست که او را از راه ببرد نتوانست هر وقتی که رفتی پس العابد نماز کردی و از جا نجنبیدی نماز
کردی ابلیس بیامدی بجای [illegible] سجود کردی چون ماری گردیدی و سر عابد را در دهان گرفتی العابد
نترسیدی چون ابلیس روی ظفر نیافت صورت خود را بروی نمود گفت من ابلیسم پیش تو
آمده ام و ترا از راه نتوانستم بردن برم اکنون پشیمانم با تو دوستی خواهم کردن بعد از امروز با تو دو
شمنی نخواهم کرد عابد گفت مرا با تو دوستی حاجت نیست و از دشمنی تو نمیترسم بحمد الله تعالی
عابد را پس از آنکه در نماز شدی ابلیس چون مار و کژدم شدی بر تن وی بر آمدی هیچ
باکی نبودی ابلیس بصورت مردی شد و گفت یا عابد من میبینم که مار و کژدم از تن تو بیرون می
آید و تو نمیترسی عابد گفت والله که شرم دارم که از کسی بترسم بجز از خدا تعالی ابلیس نومید
گشت و فریاد کرد و هر چه از دیوان داتباع او بودن از دیوان و شیاطین جمع آمدند و گفتند ترا چه
رسیده است ابلیس گفت از شما کسی هست که عابد را از راه ببرد دیوی گفت من او را از
از راه اکنون ببرم برخواست و پیش عابد آمد چون عابد را بدید باز گردید و گفت من او را از
راه نتوانم بردن آنگه دیوی دیگر بودی نام او سروان دیوی بودی که بجای سلیمان ع نشسته
پس ابلیس گفت اگر عابد را از راه ببری خلافت خود را بتو میدهم دیو برفت تا پیش عابد
و چون روی عابد را بدید از نظر عابد خیره گشت و باز گردید و گفت یا استاد مرا طاقت نیست
که وی را از راه ببرم ابلیس گفت تا دیو دیگر که نام او سمیدا بود و مقام وی سمرقند بوده
دیو گفت یا استاد من او را از برای خاطر تو از راه ببرم ابلیس گفت اگر تو او را از راه ببری
برای زمین خلیفه من باشی سمیدا قبول کرد و برفت چون خویشتن بلباس عابدان بیا

عابد

بیازرست وکوه به پیش آمد و در محراب ایستاد و وضو ساخت عابد چون آنرا بدید که نماز میترتیب
کرد چهار روز به در رکعت نماز ایستاد و نه وضو کرد و نه چیزی خورد و نه در جای نگاه کرد چون عابد او را
بدان صورت بدید با خود گفت که در این جهان چنین عابدی نیست و برا دوست داشت چون او
جمعه بود سعید اسلام داد و نشست در وی بجواب کرد به ترس عظیم تسبیح میکرد اینید پس عابد ورا
را آواز داد و گفت دستوری ده که از تو چیزی بپرسم سعید گفت هیهات هیهات ای عابد
روزی عبادت کردی بسیار مجاهدت کشیدی و من ترا دوست بسبب این عبادت داشتم اکنون
ترا بس کاهل و مقصری بینم اندر طاعت و از عذاب خدایتعالی رستی و بهشت رسیدی که نامه
از خدایتعالی بتو رسیده که از عذاب گور و آتش دوزخ و هول قیامت رسته و این نشنفته که از
عبادت وی دست داشتی و به خدمت من آمدی شرمت باد عابد چون این بشنید از وی
بترسید و برخواست و بنماز ایستاد و سعید ابز بنماز ایستاد روزگاری چند نماز کردند و هیچ
نه نگفتند بعد از روزگاری سعید ابر خواست و روی بعابد کرد و دست در گردن وی در آورد
و گفت عفاک الله ای عابد هر آن مردی که بطاعت خدایتعالی مشغول گردد و بر همان طریق بمیرد
جای او نباشد الا بهشت اگر اول بتو گفتم که من خبر تو وقتی شنیدم که ترا ندیده بودم و عبادت
تر نشناختم ولیکن ای عابد مرا برادری هست از من بزرگتر ای عابد مرا چون دیدی گفت ترا چیز
عظیم دیدم از تو نیکوتر ندیدم در بنی آدم سعید گفت اکنون بروم و برادرم را بیاورم تا هر سه
بیکجا عبادت کنیم و در طاعت خدایتعالی بمیریم عابد گفت من ازین دوست تر چیزی نخواهم پس
سعید گفت که میخواهم از تو مسئله بپرسم و خبر تو برادرم رسانم پس عابد بترسید گفت
از من چیزی بپرس که علم من بدان برسد گفت ای عابد مرا خبر ده که مردمان گویند گفت چه
میگویند سعید گفت میگویند که هرچه خدایتعالی خواهد چنان کند و هرچه نخواهد نشود عابد بترسید
جواب نداد سعید گفت من ترا میگویم که خدایتعالی هرچه خواهد تواند کرد عابد گفت بلی



سعید گفت ای شیخ دست پر و کن عابد دست بیرون کرد سعید انگشتری بر گرفت و بر کف وی نهاد و چندان
دانه انگور و گفت این خدایتعالی تواند که هفت آسمان و هفت زمین در این قدر چیزی بکند عابد گفت سبحان
الله این چنین چون تواند کرد که هفت آسمان و هفت زمین در این قدر چیز تواند کرد پس سعید گفت
بعشک یعنی کفر گفتی و کافر شدی پس سعید گفت خدایتعالی تواند آفرید باین صورت عابد گفت
نه سعید گفت ای عابد روزگاری در عبادت بودی اکنون بر این کوه باش تا من برادر خود را بیاورم
تا بیکجا عبادت کنیم پس عابد شرک و کافر گشت و بر دیو ایمان آورد و از راه راست بیرون شد سعید شاد
شد از پیش وی بیامد و پیش ابلیس احوال باز گفت خلعت خویش بوی داد و گفت ای سعید ادم را
شاد کردی پس حال بر این نوع بود که شنیدی اکنون حکایت عالم را نیز بشنو تا عبرت گیری حکایت
عالم آورده اند از وهب ابن منبه گفت چون آن دیو عابد را از راه ببرد ابلیس ملعون شاد شد گفت
ای سعید دلم را خرم کردی ولیکن دلم را غمی دارد و هست که دل من مانده است سعید گفت چه غمست
ابلیس گفت عالمی است در فلان شهر و من نتوانم بآن شهر رفتن اگر توانی چیزی از وی بپرس
که وی را نیز از راه ببری بسیار کرامت از من ببینی سعید گفت ای ابلیس او را نیز از راه ببرم چنانکه
عابد را پس سعید برفت و جامه عالمان در پوشید و در مدرسه عالم شد عالم بر در مسجد نشسته بود و مردم گرد
بر گرد وی نشسته بودند چون مردم در سعید نگاه کردند از عالم بزرگترش دانستند بدان لباس نیکو مردمان
خود بخود میگفتند که یکی عالم آمد و هست از عالم ما بزرگتر بر در مسجد ایستاده پس سعید گفت مرا دستو
ری هست که در آیم عالم گفت بلی سعید در مسجد رفت و در میان خلقان بایستاد و سلام کرد و
گفت رحمک الله اگر دشوار نداری بنزدیک تو در آیم عالم گفت بیا سعید ابز نزدیک وی رفت
و زانو بزانوی وی نهاد و پرسید که از کجا گفت از هندوستان و من ثنای تو بسیار شنیده ام لکه
ام تا مسئله چند از تو بپرسم و آنچه پیش تو راست بدانم بیاموزم و آنچه پیش تو نیست بگویم و تو از
من بیاموزی عالم گفت آنچه پیش منست جواب او بدهم و آنچه پیش تو هست از خدایتعالی بخواهم

تا مرا بیاموزد پس سمیدا گفت نام تو چیست عالم خبر داد که تو عالی عالم گفت تو عالی خدای کنی دکه نام
عالم را بر خود بس نهم سمیدا گفت پس عالم کیست گفت عالم آنست که همه خلق را علم آموزد و از علم
وی هیچ کم نشود و آن را معلم نباشد سمیدا گفت که خلقان نبودند عالم کی بود گفت خدای تعالی خلق
را بیافرید و علم را بدایشان بیاموخت و از علم وی هیچ کم نشود و دیگر و چون خلق را فانی کند او
علم پیش وی رود و از علمش هیچ زیاده نباشد ولی تو چه مردی سمیدا گفت من مردی ام فاضل همه
چیزی ولیکن تو جواب دادی که از تو چیزی نیاموزم گفت معاذ الله که من از تو چیزی بیاموزم
دعا کنم بخدای تعالی که مرا بیاموزد سمیدا گفت من از تو مسئله ای علوم پرسم گفت هر چه خواهی بپرس
سمیدا گفت که مرا خبر ده از آنکه یکیست و نه دو کیست و دو نه دو کیست دو نه عالم گفت الله یکیست
و دو نه چنانکه در کلام خویش فرموده است که الٰهکم اله واحد لا اله الا هو و دیگر مسلمانی یکیست
و دو نه چنانکه قوله تعالی ان الدین عند الله الاسلام سیوم آنکه مرگ یکیست و دو نه قوله تعالی لا
یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی سمیدا گفت مرا خبر ده از آن دو جان که در یکجسم اند و از
یک نسب نبودند گفت آن ماهی بود که یونس در شکم وی بود و هر دو از یک نسب نبودن سمیدا گفت
مرا خبر ده از هفت و از هفت و از هفت و از هفت و از هفت و از هفت و از هفت
و از هفت عالم گفت هفت آسمان قوله تعالی سموات و زمین هم هفت والارض و دریا هفت است
والبحر یمده من بعده سبعة ابحر و دوزخ هفت قوله تعالی سبعة ابواب و نباتهم قوله تعالی وانبتنا فیها
حبا وعنبا وقضبا وزیتونا ونخلا وحدائق غلبا وفاکهة وابا و روزها هم هفت است یکشنبه و دوشنبه الخ
هذه القیاس و اصحاب الکهف هفت است قوله تعالی ویقولون سبعة وثامنهم کلبهم و نامهای
دوزخ هم هفت است اول جنت الخلد وجنت الماوی وجنت العدن وجنت الفردوس
وجنت العالیه وجنت النعیم وجنتان و مدهامتان سمیدا گفت مرا خبر ده از آن چهار چیز که یکبار
بودند و دیگر نباشند عالم گفت توراة و انجیل و زبور و فرقان سمیدا گفت مرا خبر ده از دوازده

از دوازده

از دوازده و از دوازده و از دوازده و از دوازده عالم گفت آدم و حوا و بهشت و دوزخ و دنیا و آخرت
و سیاهی و سفیدی و شب و روز و خورشید و ماه و آب و باد و رنج و راحت و سرما و گرما و عرش و کرسی
و لوح و قلم سمیدا گفت مرا خبر ده چیزی که عالم اول آن دو چیز که ایستاده اند بهشت و دوزخ
و آن دو چیز که سیر نباشند طالب العلم و طالب المال سمیدا گفت مرا خبر ده از زردی خایه چه آید
و از سفیدی چه آید عالم گفت گوشت و خون و استخوان و خون و پوست از زردی باشد و رگها
و پیها از سفیدی سمیدا گفت مرا خبر ده از دو پسر که یک شکم بدر آیند کدام بزرگتر باشد عالم
گفت آنکه پیش آید زیرا که از یک شهوت نباشند آنکه پس بود ضعیف تر و کوچکتر بود و آنکه
اول بدر آید از شهوت نخست بود و آنکه از شهوت پسین بود از پس آید سمیدا گفت مرا
تا پسر از شهوت مادر چه باشد و از شهوت پدر چه باشد عالم گفت پوست و استخوان و رگ
از پدر باشد و گوشت و خون و موی از مادر سمیدا گفت مرا خبر ده پسر با در مانند از چه باشد
و آنکه به پدر ماند از چه باشد عالم گفت اگر نطفه زن بیشتر باشد با در ماند و اگر نطفه پدر بیشتر
بود به پدر ماند سمیدا گفت مرا خبر ده از بزرگتر و شیرین تر و تلخ تر و نیکوتر و سخت تر و بسیار تر و مشغول
تر و کوچکتر چیزی عالم گفت کوچکتر زوال دنیاست قوله تعالی متاع الدنیا قلیل و بزرگترین
چیزی کلمه لا اله الا الله و محمد رسول الله و علی ولی الله است و بسیارترین فهما خدای تعالی و سخت
تر دل کافران قوله فهی کالحجارة او اشد قسوة شکسته تر چیزی دنیاست بر مومن و بسیارتر چیزی
کلام مومن و تلخ تر حدیث منافق است و مشغول تر دولت قوله تعالی منکم من یرید الآخره
سمیدا گفت مرا خبر ده تا رسول کدام بود و نبی کدام عالم گفت رسول آن بود که جبرئیل کتاب
پیش وی آورد و نبی آن بود که وحی خدای تعالی بخواب بیند سمیدا گفت مرا خبر ده که ملک الموت

رسول است یا نه عالم گفت پیامبر که امر آید از خدای تعالی سپید گفت خبر ده از آن پسر که از پدر ظالم
تر است عالم گفت آهن است که از سنگ خیزد و از سنگ سخت تر است سپید گفت مرا خبر ده که
آدم را از حوا آفرید یا حوا را از آدم عالم گفت چنانچه آدم را از حوا آفریدی طلاق که بدست مردان
است بدست زنان بودی سپید گفت مرا خبر ده که از دست چپ آفرید یا از دست راست
عالم گفت اگر که از دست راست آفریدی هم قاضی بردار هم امام بودی سپید گفت مرا خبر ده
از آن درخت که آدم از وی بخورد عالم گفت آن درختی بود هفت شاخ داشت و هر شاخی
خوشه داشت گفت خوشه چگونه بود گفت هر خوشه سه خوشه بود و هر خوشه هفتصد دانه گفت
چند خوشه گرفت عالم بگفت خوشه چند دانه بود که آدم بخورد گفت دو دانه آدم بخورد و یکدانه حوا
گفت دیگر دانه را چکردند عالم گفت جبرئیل بیاورد در زمین و هر دانه به شصت پاره کرد و آدم
از آن تخم کرد و اصل گندم از آن گشت سپید گفت آدم بکجا فرود آمد عالم گفت بهندوستان
و حوا بجده و ابلیس بمغار و مار بسیستان سپید گفت مرا خبر ده که بنی آدم چگونه است بصورت
مختلف یکی سرخ و یکی سیاه و یکی دراز و یکی کوتاه و یکی سخی و یکی بخیل عالم گفت زیرا که آدم را
از جو گل آفرید خاک همه سبوی بود و همه آبی بالید و آب چشم شور کرد و اگر چنان نبودی
کس کس را نشناختی و مادر و پدر را نشناختی و معور آب بینی را ترش کرد اگر چنان نبودی
آدمی چون بخفتی مار و کژدم انجا برفتی آدم را بکشتی سپید گفت مرا خبر ده تا طوفان چند باید
عالم گفت شش ماه و چهل روز از آسمان میبارید و از زمین بر می آمد سپید گفت مرا خبر ده تا حوا
به چند بار گرفتی و به چند بزادی عالم گفت بامداد بار گرفتی و بشام بزادی و پیش کرد روزی
از روز بار سه ساعت و هر ساعتی از آن ساعتها چندان که اکنون ماهی سپید گفت مرا خبر ده

سه روز سپ

که پس از موسی بر چه نشسته بود عالم گفت بر اسب حمه با چهار هزار سوار بود و مقدم لشکر هارون
بود با ده هزار سوار سپید گفت مرا خبر ده چون است که زمستان آب زمین گرم است و تابستان
سرد عالم گفت گرمی در زمستان در زیر زمین است و سردی در بیرون سپید گفت مرا خبر ده
از آن سلسله که خدای تعالی در کلام خویش پدید کرده است عالم گفت سبعون ذراعا لا یعلم
الصفات آن روز که آفریده است او هفتاد ذرعست هر ذرعی هفت حلقه و اگر یکی از آن
حلقه بر آسمان نهند پاره پاره کنند سپید گفت کافر هر چگونه اندر آید عالم گفت خدای تعالی
هر کافری را چندان بکند که کوه احد و آن را چهل پوست بیافریند میان هر پوستی چهل
گز بود و میان هر پوستی از دویست لون عذاب بود خدای تعالی میفرماید که کلما نضجت
جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا گفت یا عالم مرا خبر ده از آنچه مردمان گویند عالم گفت
چه میگویند گفت هرچه خدای تعالی بخواهد باشد و هرچه نخواهد نباشد گفت راست میگویند
گفت یا عالم دست بیرون کن عالم دست بیرون کرد بیضه را بر دست عالم نهاد گفت یا عالم
خدای تعالی تواند که هفت آسمان و هفت زمین و دنیا و آخرت و بهشت و هفت دوزخ
و جمله خلقان که آفریده است همه اندرین بیضه کند عالم گفت تواند که از ثری تا سقف
اندر خایه مرغی کند چنانکه زردی و سفیدی نیامیزد خدای تعالی قادر است و تواند این چیز را
هفتصد بار در میان اناری کند و جای یکدانه تنگ نکند و بهشت حرامست بر آنکس که بر این
ایمان نیاورد عالم دیگر باره گفت خدای تعالی تواند این جمله که آفریده است در چشم تو کند
چنانکه سیاهی و سفیدی بهم نیامیزد و بیکی نوعی تو آمده که مرا بفریبانی از من دور شو که تو
شیطانی و ملعونی سپید لعنة الله امید از آنجا برداشت [illegible] و از رشک [illegible] پاره پاره

بتوفیق و برلطف رفت و خدا تعالی عالم را نصرت داده بالله التوفیق نظم کس که آه یتیمی
شبی برون تازد فغان و ناله بعرش خدای اندازد ز سوز سینه پیری که بی کسی زبر
تخت یتیمی که ناوک اندازد هزار قلعهٔ رویین به آه سپر زند زبر تخت سحرگاه سرنگون سازد
هزار جوشن فولاد اگر بپوشاند ز آه گرم فقیری چو موم بگدازد متاز بر سر مظلوم ساکی
ای ظالم که دست محنت ایام بر سرت تازد بکس در آن نه هر دو جهان خوارش بدان
که روز قیامت با تو بر دارد بکس که گردش این دهر آشنای تو نیست تو تکیه داری
دان سنگ صد من اندازد چنان بشیشه زند سنگ آه مظلومی که شیشه فلکت را چو تو
تباه سازد بوقت نیم شبی چون بگوید ای الله هزار هم چو تو از خانمان براندازد مکر
بپاش در افتی و عذر او خواهی دگر بحال خرابت نظر نمیندازد کرت بحل نکند بل
جفا دیده جزا دهند ترا در جهنم اندازند ز جور یار رقیبان مثال عبدالله که گر گشت
بزه کرد کار نپوازد پس ای مومنان و مسلمانان غرض از علم و دانش آنست که خدای تعالی
را بیگانگی بشناسی و نبوت پیغمبر صلعم را مقر شوی و مهر محبت امیرالمومنین علی مرتضی و ائمه
اثنی عشر علیهم السلام و بر آل و اولاد ایشان و محبت ایشان در اتحاد مهر ایشان بر دل
و جان بندی و دست در دامن عروة الوثقی زنی و محبت ایشان و دوستان ایشان را
زیور حرز جان خود کنی و دوستان ایشان را دوست و دشمنان ایشان را دشمن
داری تا از شر ابلیس شیطان و جمله فتنه‌های دوران در امان حق تعالی باشی تا نجات آخرت
یابی و از آتش دوزخ در امان باشی شعر اگر صد دوزخ اندر پوست داری نسوزی
گر علی را دوست داری اگر بغض علی اندر دل تست بسوزی گر هزاران پوست داری

نظم زبر نقش جوانا سوال کرد چه گفت که ای برادر تو روشن چراغ انسانی و رای
حب علی طاعتی تواند برد که خویش را برکناره زنبیدنی نماز و روزه حج و زکوة با مهر
بدین وسیله توان دعوی مسلمانی جواب گفت که والله سخن غلط است اد حیث گوش
کن از من اگر سخن دانی بحق خالق بیچون خدای سبحانی که دشمنان علی را نه بهشت در است
اگر چه سینهٔ اشتر کشند پیشانی والسلام من اتبع الهدی باب سیم در فضیلت نماز و غیره الخطبه
الحمد لله مالک الملک و رب الارباب و مقلب القلوب و مسبب الاسباب خالق الخلق و ما
لک الرقاب غافر الذنب و قابل التوب شدید العقاب مصور الصور بین الماء و التراب
و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اشهد ان علیا
ولیه و وصی رسوله اللهم صل علی النبی المصطفی محمد و المرتضی علی و البتول فاطمه و السبطین الحسن
و الحسین و صل علی زین العابدین علی و الباقر محمد و الصادق جعفر و الکاظم موسی و الرضا
علی و النقی علی و الزکی و العسکری الحسن و صل علی الحجة القائم الخلف الصالح الامام الهمام
المنتظر المهدی صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین و سلم تسلیما مناجات
ای مفتاح ابواب خزائن علوم ای وهاب مفتاح اسباب معانی ای معرفت حکمت معین
درایت صدر نشینان و ما منا الا له مقام معلوم ای منور آیات و صواح افلاک بلوامع
کواکب و طوالع مشارق نجوم و ای وصف جلالت اینکه انه هو السمیع البصیر ای نعت
مقالات اینکه نعم المولی و نعم النصیر بجلال قدرت که بکیال خیال عقل در نگنجد کما قدروا الله
حق قدره به کمال علمت که بمیزان وزن زمان معیار انس و جان بر نسنجد و لا یحیطون
بشیء من علمه جل جلاله مناجات ای صفات تو جود و ان موجود ما بود و ام ذات

پاک زبود عزیز کل من علیها فان هرچه ظاهر شد از عدم بوجود قدرتت ساخت آسمان
وزمین ان ز غبار و این ز دود ساخته پیشه ز تقدیرت طعمه از مغز دکله نمرود
کرده از قهر در تعر نیل قومی غرق قوم فرعون هم هر مردود . آتش از خشم نوح وراب
روان داد برباد خاک عاد وثمود نیست یک لحظه فارغ از این ذکر هر که او هست عاقبت
شود کای ز اسرار بندگان آگاه وحده لا اله الا الله الهی بحق امامان دین بحق شناس
راه یقین بحق شهیدان مجروح دل بدلهای صاف نهان زیر گل بحق قبول ال مومنان
بر آینه صاف روشندلان باب رخ خاک زان عشق بدرد دل بیقراران عشق که رحمت
کنی بر همه خاص وعام قلم درکشی عاصیان را تمام غمای رهی را بدایشان چنان که
باشد نجات تمامی روان الهی پادشاها هر مسکین درمانده کدیچاره ما این بندگان رحمت
کن و بلطف خود ببخشای و بیامرزی و از نیک بختان کردانی و این مشت گناهکاران را
بکرم شفقت و مرحمت دستگیری رحمت کنی و از مکر شیطان و فتنه آخر الزمان در حفظ امان
نگهداری یا خیر الناصرین یا اله العالمین فی نعت سید کاینات محمد رسول الله صلعم پادشاها
بحرمت جود و جلال تو و عصمت کمال تو که صد هزاران هزار ثنا و بل نور دست علی سرور
از حی غفور بروح منور و قالب مطهر صدر بدر عالم تاج فخر آدم در دریای علم وکرم نسیم سحر
گلهای وگل چمن الها نقش بند ناز کشای گلشن طریقت صدر نشین دریای شریعت شمع
چتر عصمت منجوق مهد طارت واما د عروس وحی ساط خاتون امر ونهی ابن مطلع
شمع روز جزا یعنی ابو القاسم محمد مصطفی شد تقدیم عقل کل ز جمال محمد است تعظیم دین
ز جاه جمال محمد است مه پرتوی ز شعشعه نور مصطفی است خورشید ذره ز جمال محمد است

طوبا نهال از شبو ختم انبیاست کوثر تمام عکس ز لال محمد است خورشید انکه وقت برد
احکام محمد است مطلوب هر که هست وصال محمد است عرش برین چو حلقه میم
محمد است کردون دو تا بصورت دال محمد است تمکین فرش از شرف خاک پای
اوست تشریف عرش کرده نعال محمد است خلقی که خالقش بکرامت عظیم خواند
تعریف حصلتی ز خصال محمد است چون کمال فارسی انکس کمال یافت کو چاکر قدیم آل
محمد است فی نعت حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب علی الخصوص بران امام معصوم
ومحترم سرور مطلب وابن عم نبی وادوشاه اولیاء وان ستوده اهل انی وسردار صفیب
وان برگزیده اتا وان تشریف پوش لافتی وان معدن کان سخاوت وابن عم
مصطفی وان دستگیر هر بیچاره وان فریادرس هر آواره وان نوازنده هر غمخواره
وان مشکل کشای هر ستمدیده واو نور چشم هر بیننده وان امیر جمله مومنان وان مو
لای ممکنان وان محب همه بیکسان وان طبیب همه بیماران وان مونس مظلومان
وان کس بیکسان وان نور چشم عالمیان امیر المومنین وامام المتقین حضرت علی ابن ابی
طالب واله المعصومین الطیبین الطاهرین والحمد لله رب العالمین بجز محبت آل علی که لم
یزل است در این رواق زبرجد کتابه از لیست که هر چه هست تفصیل علی وآل علیست دل
محبت هر کس که هست زایل کن بجز محبت آل علی لم یزل است بخاک پای مکان علی
عالیقدر که هر که سکان در علیست ولیست جلیست نور هدا از جبین آل علی برین
حدیث تخلف خلاف نص جلیست چه حیرتا بغلامی شاه مفتخرم که دولت ازل و سعادت
از لیست قادرا پاکا بحق مصطفی و ذات او حق نور چهارده معصوم پاکیزه سیر حق

حق صدر بدر عالم مصطفی نجیب که خوندی در کلامت آیه خیر البشر حق شاه اولیا یعنی علی مرتضی
صفدر صف شکن عنت صاحب تیغ و تبر حق زهرا و حسن دیگر حسین کربلا حق زین العابدین و باقر
خورشید فر هم بحق جعفر صادق امام پاک دین هم بحق موسی کاظم شاه والا گهر هم بحق مشتهان
سلطان علی موسی الرضا حق میر دین تقی و نقی پرهنر هم بحق عسکری آن رهبر اهل یقین
هم بحق مهدی هادی شه نیکوسیر کین گنه کاران امت را ز رحمت عفو کن کاشکی مسکین
به بخش دار گناهش درگذر دیگر بر آل و اولاد آنحضرت که آدمیان و ساکنان آسمان و زمین اند
صلواة الله و سلامه علیهم و آله الطیبین والطاهرین رضوان الله علیهم اجمعین در فضیلت
نماز فرض و نماز سنتی مشتمل بر سه اول در بیان نماز یومیه در خبر است از حضرت ائمه اهلبیت
رسول صلعم که یک نماز فرض پیش حق بمنزلت بیست حج است و یک حج فاضلتر و بهتر از خانه پر از
زر که صاحب آن تمامی آن را بسبیل الله صدقه بدهد و هم در خبر است در روایت است از اهل
بیت علیهم السلام که هیچ وجهی بنده نزدیک خدا تعالی چنان مقرب نگردد که بنماز بعد از
معرفت خدا تعالی و حضرت رسالت پناه صلعم پیغمبر باید که چون بنده روی بقبله کند از برای
نماز باخلاص تمام و نیت کند و بگوید الله اکبر و بیرون آید از گناهان چون روزی که از مادر
بوجود آمده و چون بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بعدد تار موی که در بدن او باشد حق
تعالی ثواب عبادت یکساله در دیوان اعمال او بنویسد و چون فاتحة الکتاب بخواند چنان
بود که یک حج و عمره بفعل آورده باشد و چون برکوع رود چنان بود که بوزن خود زر سرخ
براه خدا تعالی بصدقه داده باشد و چنان باشد که کتابهای خدای تعالی را خوانده باشد
و چون بگوید سمع الله لمن حمده حق تعالی بنظر رحمت در وی نظاره کند تسبیح گوید که سبحان

که سبحان ربی العظیم و بحمده حق تعالی او را بعدد فرشتگان نیکو ثنا بخشد و چنان بود که بنده
آزاد کرده باشد و چون تشهد بخواند بعدد حق تعالی او را ثواب صابران و چون سلام دهد فارغ
شود از گناهان و گشاده گردد حق تعالی ۳ درهای بهشت را پس در آید در بهشت بهر کدام در که
خواهد در آید بی حساب قال النبی صلعم افضل العمل بعد الایمان الصلوة فاضلترین اعمال نماز است
دیگر پیغمبر صلعم فرماید الصلوة کفارة للخطایا یعنی نماز کفارتهای گناهانست دیگر پیغمبر فرماید اذا قام العبد
الی الصلوة المکتوبة مقبلا علی الله بسمعه و بصره و الطرف من صلواة فقد خرج من ذنوبه
یوم ولدته امه یعنی برخیزد بنده برای نماز فریضه پیش حق تعالی بایستد بدل و اخلاص پاک
چون از نماز باز گردد و فارغ شود براستی بیرون آید از گناهان چون روزی که از مادر
بوجود آمده باشد دیگر حضرت رسول صلعم میفرماید که الصلوة معراج امتی یعنی نماز معراج امت
منست دیگر پیغمبر باید که چون بنده تکبیر نماز بگوید تمامت گناه او جمع شود در پشت او چون
رکوع کند در گردن او جمع شود و چون سجده کند گناهان او بریزد بر زمین دیگر پیغمبر فرماید
الله ملکا ینادی وقت کل صلواة ایها الناس قوموا الی طغیانکم یعنی در راستی که خدای تعالی
را فرشته ایست که منادی میکند وقت هر نماز که ای مردمان برخیزید و بجای آرید نشانند
و کشنده آتش دوزخ را یعنی نماز را دیگر پیغمبر فرماید که الصلوة اول الوقت رضوان الله و آخرها عفو الله
یعنی نماز را در اول وقت گذاردن خوشنودی خدا تعالی بود و آخر وقت آمرزش و رحمت
است از حضرت رسول صلعم میفرماید نگاه دارد چهل بامداد نماز را بجماعت اگر همه عالم
دشمن وی شوند بر وی ظفر نیابند هر که چهل روز در مسجد اول با مردم نماز کند ثواب
چهل پیغمبر او را بنویسند و ثواب چهل هزار فرشته و هر گناهی که پیش از آن کرده باشد

حق تعالی او را بیامرزد و حاجت او را روا کند دیگر روایت از حضرت رسول است که مثل پنج
نماز چون جوئیست که بر در خانه یکی از شما رود و روزی پنج بار در آن غسل کنید و در
اعضای وی گردی و هیچ چرکی بر تن او نباشد و این وقتی بود که نماز را بر قاعده
شریعت گذارده باشد یعنی رکوع و سجود و قرائت تمام و درست بجای آورده باشد
و دیگر میفرماید که المصلی یناجی ربه یعنی نماز کننده با خدا تعالی سخن میگوید و میشنود
دیگر میفرماید الصلوة نور المؤمن یعنی نماز نور مؤمن است قربان کل تقی قربان هر پر
هیزکار است در خبر است که حق سبحانه و تعالی میفرماید که ان الحسنات یذهبن السیئات
ذالک ذکری للذاکرین یعنی نیکوئیها می برد بدیها را و این وعظ و پند است هر مؤمنی
را که صبر کند در نماز و مراد از این نیکوئیها نماز است قوله تعالی ان الله لا یضیع اجر
المحسنین المصلی یعنی براستی که نماز نور است و روشن کننده دل است و نماز انس گرفتن
بنده است با خدا تعالی چون یاد خدا بر دل و جان بگذرد میشود و علم و معرفت زیاده
میشود و محبت و مودت به خدا تعالی زیاده میشود و عقد ایمان بر دل و جان را
سخت تر میگرداند و نماز را فضیلت بسیار است الا وقتی بود که بخضوع و خشوع و بحضور
دل گذارد و رکوع و سجود تمام کند و بجای آورد که خدا تعالی در کلام مجید میفرماید
قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون یعنی براستی که رستگاری یافتند مؤمنان
و آن کسانی که در نماز کردن فروتنی نمایند روایت کند ابن عباس که خشوع در نماز آنست
که نماز کننده نداند که بر راست و چپ او کیست نقل از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
میفرماید که لا صلوة الا بحضور القلب یعنی نماز نیست مگر حاضر شدن دل در نماز در خبر است

که الله تعالی

الله تعالی میفرماید که ویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون یعنی وای بر نماز کنندگان است
که ایشان را در دل در نماز نبود این ویل چاهیست در قعر دوزخ در آن چاه مار است که دوزخ
با همه عقوبت در شبانه روزی چندین بار به خدای ۳ میگوید و امان از مار چاه که ویل است
که در نماز غافل بود قوله تعالی اقم الصلوة للذکری و لا تکن من الغافلین یعنی بپای دار نماز را
برای یاد کردن خدا تعالی و مباشید از غافلان در خبر است که الله تعالی میفرماید لا تقربوا الصلوة
و انتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون یعنی نزدیک نماز مروید تا آنگاه که بدانید که چه میگوئید و چه
میخوانید و مستی با نواع است از حب دنیا و کثرت هموم و مستی از خمر علی کل حال فرمود که نزد
یک نماز مروید تا از بیخودی بخود آئید که چه میگوئید نماز مناجاتست که با خدا تعالی غفلت
دل چگونه باشد که باید دانست که سبب پراکندگی دل در نماز از غلبهٔ شهوت مختلف است
در اندرون و آن همه حب دنیاست که سر همه خطاهاست دنیا و همه نقصانها و منبع همه فساد
هر که دل او بدنیا خرم باشد از لذت مناجات محروم گشت روایت است از حضرت رسول
میفرماید اتموا رکوعکم و سجودکم و خشوعکم فانی اری من خلفی کما اری من قدامی یعنی تمام
کنید رکوع و سجود و خشوع را شما در همه نماز براستی که می بینم از پس پشت شما چنانکه می بینم
از پیش خود دیگر میفرماید که اسوء الناس سرقة من یسرق من صلوته یعنی بدترین مردمان
دزدان باشند و دزدی که در نماز چیزی بدزدد یعنی رکوع و سجود بجا نیاورد در روایت است از ابن
عباس که گفت دو رکعت نماز با تفکر بهتر باشد از نماز کردن شبی با هر روز که دل غافل بود فی
الجمله باید که مصلی هر روز که بر آید صفات اندرون و احوال اندرونش را متغیر و مبدل شود و
مناهی بر دل وی سرد گردد و نشاطش در عبادت بیفزاید چنانکه الله تعالی میفرماید ان الصلوة

تنهی عن الفحشاء والمنکر یعنی هر کسیکه نماز باز دارد مردمان را از ناسزا و از ناپسند
روایتست از حضرت رسول صلعم فرمود که من لم تنه صلواته عن الفحشاء والمنکر لم تزده من الله
الا بعدا یعنی هرگاه باز ندارد او را از نماز و از ناسزا و از ناپسندیده و زیاده شود ان را
بخدای صلعم بکردد دوری شعر نمازی کو ترا ناهی نباشد ازف د   ای برادر قد کس او را
بکلی اعتماد   ان نمازت هست دوری از خدای   عیب دان روز محشر کو
کو بود مر فتق را و المعاد   در بیان عذاب التارک الصلوٰة قال الله تعالی
یتسالون عن المجرمین ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین ولم نک نطعم المسکین
یعنی سؤال کنند ملائکه دوزخ از گناهکاران که چه گناه کردید که شما را به دوزخ
آوردند گویند ما نبودیم از نمازکنندگان و جای دیگر میفرماید قوله تعالی اضاعوا الصلوٰة
واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا یعنی آنکسان را که ضایع کردند نماز را و متابعت
نفس شهوات کردند زود باشد که ایشان را به دوزخ در غی در آورند ابن عباس
گوید در غی وادیست در دوزخ بران گرامی و هیبت که اگر خدا تعالی امر کند و بفر
ماید دوزخ را اگر می خورش بخورد در آن وادی ماریست که شصت سال راه درا
زی اوست و سی سال راه پهنا اوست و از ان روز که حق تعالی او را آفریده
است و دهان او بهار است و دهان نکشید الا بگوشت بی نمازان و خمر خوارگان
و ربادهندگان روایت صحیح آمده است از حضرت رسول صلعم که روزی برادرم
جبرئیل علیه السلام بمن آمد و او از وحی میکرد هنوز وحی تمام نشده بود که آوازی سخت
و مهول با هیبت برآمد که در حال رنگ جبرئیل تغیر کرده از وی سؤال کردم ای برادرم

این چه آواز بود گفت خدای تعالی در دوزخ هفتم چاهی آفریده است و سنگی سیاهی
در او انداخته سیزده هزار سال است که امروز به تک آن چاه رسیده است آنحضرت
فرمود که یا جبرئیل ان جایگاه کدام طایفه است گفت جای بی نمازان دیگر حضرت
فرمود که چون روز قیامت در آید بیرون آید از دوزخ گردی که سر او بر آسمان هفتم
بود تا زمین هفتم و دهن از مشرق تا مغرب پس گویند او را چه میخواهی آن گرد دم
گوید پنج طایفه را میخواهم اول کسان بی نمازان را دوم مانع زکوٰة را سیم خمر خوارگان
را چهارم ربا خوارگان را پنجم کسانرا که سخنهای دنیا در مسجد گفته اند پس حضرت
رسول صلعم گفت بر چینند ایشان از دشتگاه عرصات چنانکه کبوتر گندم را بر چیند و باز گردد
شد اندرین گورستانها   چون در آشنای نماز نکس   ما نکاه تو بیت خانه حق   قد بر
خویشتن دراز مکن   روایتست از حضرت رسول فرمود که هر که نماز را ترک کند خدا
رو خدای تعالی او را بپانزده عقوبت گرفتار کند شش در حیات سه در نزدیک وفات
و سه در قبر و سه در قیامت اما آن شش که در زندگی اول آنکه نور از روی او ببرد دوم آنکه
برکت از عمر او ببرد سیم آنکه مالش زیاده نشود چهارم حق تعالی هیچ خیرات او را
قبول نکند پنجم دعای او بمحل قبول نرسد ششم از دعای صالحان او را هیچ نصیبی نباشد
اما آنکه در نزدیک وفات بود اول آنکه سخت گردانند در سکرات مرگ را دوم گرسنه وفات
یابد اگر جمیع طعامهای عالم در حلق او بریزند سیر نشود سیم تشنگی از وی کم نشود همچنان
تشنه وفات کند اما آن سه که در گور باشد اول آنکه دایم در غم و اندوه باشد تا روز
قیامت دوم گور بر وی تنگ و تاریک شود تا روز قیامت سیم آنکه عذاب سخت

و دردناک بود تا روز قیامت اما آن سه که روز قیامت بوی رسد اول آنکه حساب سخت
و دشوار بود دوم خدای تعالی او را دشمن دارد و بروی نظر رحمت نکند و عذاب او درد
ناک بود سیم حق تعالی او را از گور اندر آرد مثل حیوانی که او را چهار دست و پای بود چنانکه
در عرصات تمام خلق از او دیگر بینند و بعد از آن او را بدوزخ برند شعر دانش مرد آنکه با نماز است
گنج خود و بهشتش ز خانه باز است کو فرض خدا را بگذارد از فرض تو نیز غم
ندارد دیگر حضرت رسول صلعم میفرماید که من ترک صلوة متعمدا فکانما هدم بیت
المعمور سبع مرات وکانما قتل الف ملک من الملائکة المقربین والانبیاء المرسلین یعنی هر که
بگذارد یک روز نماز چنان بود که خراب کرده باشد بیت المعمور را هفت بار و هزار
فرشته مقرب و هزار پیغمبر از پیغمبران مرسل ~~من لا صلوة~~ بقتل آورده باشد دیگر فرمود
که لا ایمان لمن لا صلوة له یعنی ایمان نیست بی نماز را دیگر فرمود که لا حظ له فی الاسلام لمن لا صلوة
له یعنی ایشان را هیچ نصیب بهره نیست از مسلمانی بی نماز را دیگر روایت است از حضرت رسالت
پناه محمد صلعم که احرق سبعین نبیا وزنا مع امه سبعین کمرة بطریق الزنا فهو اقرب الی رحمة
الله تعالی من ترک الصلوات متعمدا یعنی هر که هفتاد مصحف را بسوزاند و هفتاد پیغمبر را
بقتل رساند و هفتاد بار با مادر خود زنا کند او برحمت و آمرزش حق تعالی نزدیک تر
و سزاوارتر است از آنکه ترک کند نماز را القصه دیگر میفرماید که من اعان تارک الصلوة
بلقمة او کسرة فکانما قتل سبعین نبیا اولهم آدم و آخرهم محمد صلعم یعنی هر که یاری دهد تارک
الصلوات را بیک لقمه طعام یا بیک پوشش همچنان باشد که هفتاد پیغمبر را بقتل آورده
باشد شعر ای برادر جهد کن تا تو نباشی بی نماز جهد کن هر شب بشو از خواب مستی در نماز

امر حق

امر حق را بنده شو فرمان حق را در پذیر هیچ نوبت ساز کن تا تو نباشی بی نماز بی نمازی
خو مکن شاها و گر تو بگذاری نماز روز و شب ات میدهی جای تو باشد دوزخ گر تو باشی بی نماز
بی نمازی خو مکن تا خو نباشی در عذاب زانکه روز و شب بود در لعنت حق بی نماز بی نمازان
را بجان کندن عذاب سخت هست در میان کفر باشد دور از میان بی نماز بی نما
زان گر شوند چار پرسش شان مکن در بمیرد بی نمازی تو مکن بردی نماز زن مخواه از
بی نماز و نیز او را زن مده تا نگردی دوزخی از شومی او بی نماز در قیامت چون او را
با گروه کافران مومنان و صادقان لعنت کنند بر بی نماز ماهیان در قعر دریا مرغکان
اندر هوا روز و شب باشند همه لعنت کنان بر بی نماز زین نکوتر من بگویم حال
او به بچگان دم سگ بهتر ز ریش مردمان بی نماز بی نماز و بت پرستان هر دو باشند
دوزخی خوک بهتر صد مراتب از سگان بی نماز بدترین خلق باشند آن گروه ناکسان
هیچ خیراتش قبول حق نباشد بی نماز ای مسلمانان الوانی روز و شب این بنده را
تا مگر عذر از چنین تو کنید عبرت بی نماز دیگر حضرت رسول صلعم میفرماید که لکل شیء ایمان
وعلم الایمان والصلوة یعنی هر چیزی را نشانه ایمان نماز است دیگر حضرت رسول صلعم
میفرماید که من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر یعنی هر که متعمد ترک نماز را جایز داند کافر
است دیگر میفرماید العهد الذی بیننا وبینهم الصلوة فمن ترکها فقد کفر یعنی العهدی که
میان ما و میان مومنان است آن نماز است هر که ترک نماز کند آن کافر است
شعر مکن قصد ترک نماز ای پسر که کافر شوی از جهودی بتر اگر سهو و نسیان ز ترک تو
قضا کن چو یاد آمدت زودتر دیگر حضرت رسول صلعم میفرماید که من احل الصلوات و تفاوت

او ترک حتی علی الاطلاق ثم اتون حقب کل حقب ثمانمائة و ستون یوم کل یوم کعمر
الدنیا من اولها الی آخرها یعنی هرکه نماز را در وقت ادا نکند و ترک کند باز دارندو
را بر صراط هشتاد حقب و هر حقبی سیصد و شصت روز باشد که هر روزی عمر دنیا
از اول تا آخر دیگر میفرماید که من ترک الصلوات متعمدا بقی فی النار ثمانین حقب
یعنی هرکه یک نماز را دانسته بعمدا ترک کند هشتاد حقب در دوزخ بماند که شش هزار
چهار صد سال باشد دیگر فرمود که من ترک الصلواة لا یجد ریح الجنة یعنی هر که نماز ترک کند
بوی بهشت نیابد دیگر فرمود الصلواة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین فمن
ترکها فقد هدم الدین یعنی نماز ستون دین است پس هرکه نماز را بپای داشته باشد
و هر که نماز را ترک کند دین را خراب کرده باشد نظم گر تو میداری نماز خود بپای
دین خود را داشتی قایم بجای زانکه دین را ستون آمد نماز خانه بی ستون
نبود روای دیگر حضرت رسول صلعم میفرماید که اول ما یحاسب به الناس الصلواة فان
قبلت قبل سواها و ان ردت رد ما سواها یعنی آنچه در اول حساب کنند در روز قیامت
نماز است پس اگر قبول افتد آنچه بغیر نماز است اگر رد کنند نماز را رد شود آنچه
جز او بود پس معلوم شد که هیچ خیرات و حسنات بی نماز پیش خدای تعالی قبول نیست
قطعه روز محشر که جان گداز بود اولین پرسش از نماز بود پس کسی در نماز تقصیر
تا در آن روز باشدت تدبیر در خبر آمده است که حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب
در مسجد نشسته بود که اعرابی از راه رسید در مسجد آمد و سلام کرد و از اصحاب
پرسید که خلیفهٔ حضرت رسول ص کیست یاران اشاره کردند بحضرت امیر المومنین ع

اعرابی

اعرابی نزدیک آمد و ثنا بجای آورد و گفت یا امیر المومنین میخواهم از شما چند
مسئله پرسم رخصت هست یا نه آن حضرت فرمود که بپرس آنچه میخواهی پس اعرابی گفت
یا امیر المومنین نماز دانی آن حضرت گفت دانم اعرابی گفت یا حضرت چگونه دانی
گفت بیرون از فریضه و سنت در آب پاک غسل کنم و از غسل دیگر و حدث از خود بیرون
باید کرد اگر وضو سازم و نیت کنم و خدای تعالی را شکر گویم اول گویم که الحمد لله مرا سلامت
ارزانی کردی دوم گویم الحمد لله که مرا امت محمد ساخت و ارزانی داشت سیم بار گویم مرا توفیق داد
تا فریضه تو تمام کنم آنکه برخیزم و روی بمسجد آورم با غم و اندوه و تفکر گناه آنکه پای در مسجد
نهم و بگویم بسم الله الرحمن الرحیم و باز گویم بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله صلعم اللهم افتح
لنا ابواب رحمتک و فضلک و در مسجد باشم و روی بقبله آورم و تضرع گویم یا رب
در رحمت و مغفرت بر من بگشای و در جمله مومنان آنکه دو رکعت نماز بگذارم و دل
را بمقام ابراهیم دارم و دست راست به بهشت و دست چپ بدوزخ دارم و از پس
پشت گوش دارم بقضا به ملک الموت دارم و گویم الله اکبر اعرابی گفت یا امیر المومنین
مرا بگو که در آمدن نماز چیست و گشودن نماز چیست و بستن نماز چیست آن حضرت
فرمود که ای اعرابی در آمدن نماز نیت است و بستن نماز تکبیر است و سیران نماز
خواندن قرآن است به تنزیل و تمامی نماز تفکر است و بستن نماز تضرع و زاری
کردن بخدای تعالی و گشودن نماز سلام است اعرابی گفت یا علی قرآن خواندن به تنزیل
کدام است به تنزیل آنست که چون بشارت پیش آید ایمن شوی که از پس وی
آیه وعید آید و چون برکوع شوم هفت اندام معلوم دارم هر یک که بسجده کنم

بترس و بیم گویم بسجدهٔ دیگر رسم اعرابی گفت یا امیرالمؤمنین نماز چگونه بود گفت یا اعرابی
نماز طاعت است و نماز رحمت و نماز ستون دین است و نماز شادی گور است نماز روشنائی
دل مومنان است نماز کفارت گناهانست نماز عز مومنان است نماز نجات عاصیان است
نماز گنج درویشان است نماز کلید در بهشت است نماز امانت است نماز خوف با
شیطان است نماز راحت مساکین است نماز صبر است نماز اخلاص است نماز دعا است
نماز رجائست نماز شرف عارفان است نماز شفاعت محمد آخرالزمان است اعرابی گفت
یا مرتضی علی نماز را چندین فضیلت است ملازمت امیرالمؤمنین فرمود یا اعرابی مرا الحال
وصیتی کرد که یا برادر من و ابن عم من اگر طاعت باید نماز کن اگر نیز از دولتی
نیکی باید نماز کن اگر نامه اعمال سفید باید نماز کن اگر انس عارفان باید نماز
کن اگر قهر با کافران باید نماز کن اگر مهر حوریان باید نماز کن اگر نجات از عذاب
باید نماز کن اگر خدایتعالی خوشنودی باید نماز کن اعرابی گفت یا مولای
روزی از کجا میخوری گفت از خزانه حق سبحانه وتعالی اعرابی گفت یا علی پنداری
که درخانه نشسته روزی در راه تو میاید گفت ای اعرابی نه ماه در شکم مادر بودم روزی
در راه من میامد اعرابی گفت یا علی هرگز شنیدی که ناکشته بر دو ند گفت این موی که
بر سر تست که کشته است که تو هر هفته میبری اعرابی گفت محبت کوی مردی فردای
قیامت حق تعالی بر جهت کار خواهد رفت اعرابی گفت سخن گوی مردی گفت
اعرابی از آسمان سخن فرود آمد و ما در دو دست چگانه بودند بیک سخن حلال شدند
اعرابی گفت استغفرالله توبه کردم و مرا پندی ده امیرالمؤمنین گفت ای اعرابی

بخشنده باش

بخشنده باش و بخیل مباش گویا و خاموش مباش زاهد باش و دانا باش و نادان
مباش شب خیز باش کاهل مباش عاقل باش اعرابی گفت یا امیرالمؤمنین مرا از
این خبر ده بخشنده باش مال برضای خدایتعالی و بخیل این از دست دادن گویا باش بذکر
باری تعالی خاموش باش از غیبت و فضول ناکردن دانا باش بوقت طاعت
کاهل باش بوقت معصیت زاهد باش بدیگران جهاد عاقل باش بوقت آزار
مردمان تا رسته باشی از عذاب دوزخ و خشم الهی والله اعلم بالصواب
در خبر است از حضرت سید کاینات که فرمود نماز را بجای دارید و نماز را مقدم دارید
زیرا که سر جمله طاعتها نماز است نماز نظر ایمان است نماز رکن ایمان است و عبادت
ایمان است و دلیل ایمان است فرق میان کفر ایمان است و نور برهانست و فرق
قران است و کفارت گناهانست و شفای بیماران است و درجات بندگان است
و نجات درویشان است مناجات رحیم و رحمن است و عادت بندگان است
و عبادت فرشتگان است و میراث پیغمبران است پس اگر خواهی که باین پایه رسی
در نماز کاهلی مکن و محبت اهلبیت مصطفی را در میان جان بنه تا حضرت الله تعالی
فضل و رحمت همراه تو کند و ترا بیامرزد و به جنت رساند در خبر است که هر گاه
حضرت امام زین العابدین ع خواستی که وضو سازد رنگ در روی آنحضرت بگردیدی
از وی سوال کردند گفت چون سازم میکنم که در پیش خداوند ذوالجلال و کریم
لایزال بایستم و با وی مناجات کنم و چون بمسجد آمدی گفتی خداوندا بنده تو در
کاتو آمده این نیکوکار کنه کاری بحضرت تو آمده است خداوندا تو فرموده که نیکوکاران

از سر گنهکاران برخیزم و درگذرانند و گناه از سر گناه من برخیزد معصومی که هرگز گناه نکرده
و طرفة العین از رضای خود عاصی نشده و معروف و مشهور است که یازده سال بو
ضوء نماز شام و نماز بامداد بگذاردی و علت پوست از موضع سجودش بیفتادی و
از بسیاری نماز کردن و مولای آن وی گفت روزی وی را دیدم در صحرا بر سنگ
درشت سجده کرده و میگریست و میگفت لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله تعبدا ورقا لا اله الا
الله ایمانا و تصدیقا وی میگفت و من میشمردم تا هزار بار تمام شد انگه سر برداشت و محاسن
مبارکش در آب چشم غرق شده این همه خود را مقلد سید البیت گفت که ابو الدردا
گفت شبی در صحرا بودم آواز حزینی بگوش من رسید که میگفت خداوندا اگر عصیان بنده
فرمانت تو عظیم شد جز کرم تو پناهی ندارم گناهم در صحف حفظه بزرگست جز آمرزش
تو نمیخواهم و بجز رحمت تو امید ندارم گفت رفتم که بنگرم که کیست دیدم که حضرت
امیر المومنین علیه السلام خود را از وی پنهان داشتم تا چه میگوید و نماز میگذارد و در هر رکعتی
چند که نماز بگذاردی گریه و زاری آغاز کردی و شنیدم که میگفت خدایا در عفو
تو نظر میکنم گناه بر من خوار مینماید و باز از سخت گرفتن تو میاندیشم بلا بر من عظیم
می آید گفت آه آه اگر من در صحیفه اعمال سیئه گرم که آن فراموش کرده ام تو آنرا
دانسته اگر فرمائی که بگیرید وی را آه از آن گرفته که خویشانش او را نفع نتوانند رسانیدن
قبیله وی را نتوانند نجات داد اهل جمع را بر وی رحمت آید آه از آن زبانه زننده
آنکه ساعتی اضطراب کرد و ساکن شد گفتم که در خواب شد که همه شب بیدار بوده است
بروم وی را از برای نماز بامداد بیدار کنم برفتم وی را دیدم بر زمین افتاده بود و

وی را

وی را بجنبانیدم نجنبید گفتم آه امیر المومنین وفات کرده بدر خیر النساء فاطمه زهرا
رفتم و حال با وی گفتم گفت یا ابو الدردا بیهوش است از ترس خدا تعالی پس به نزدیک
مرتضی علیه السلام رفتم و قدری آب بر روی وی زدم چشم باز کرد مرا دید که میگریستم ابو الدردا
گفت آنچه وی دیدم از هیچکس ندیدم او را یقین بود که بعد از حضرت رسول صلعم هیچکس را از
انتقام و منزل نخواهد بود بنگرید که طاعت و عبادت و مناجات و دلسوزی
چگونه بوده است و شما دعوی دوستی او میکنید پس دوستی او در متابعت وی
اوست ای عزیزان از خدا تعالی بترسید و نمازی که بهوای نفس ترک کرده اید
او را قضا کنید تا در روز قیامت رسته باشید و از عذاب دوزخ و جحیم خلاص یابید روایت
کرده اند که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از دار الفنا بدار البقا رحلت خواست کرد فرمود
که جمله خویشان مرا جمع کنید کردند گفت شما را وصیت میکنم به نماز که هر که از قیامت
تا رسد و نماز در گردن وی باشد او را شفاعت نکنیم و نماز به جماعت کنید که
نماز به جماعت گزاردن پنج خصلت دارد اول روزی وی را فراخ گرداند دوم
عذاب گور از وی بردارند سیم نامه اعمال بدست او دهند چهارم از صراط
آسان بگذرانند کالبرق الخاطف والریح العاصف پنجم بی حسابش به بهشت فرمایند
روایت کرده اند از حضرت امیر المومنین علیه السلام که حق تعالی فرشتگان آفریده است
که بعضی در سجودند و سر از سجود بر نمی دارند و بعضی در رکوعند که هرگز سر راست نکنند
و بعضی در صف ایستاده اند که از صف خود بر نگردند و میگویند که منهم سجود لا یرفعون ومنهم رکوع
لا ینتصبون وصافون لا یزایلون پس نماز جماعت کنندگان در حال

قیام مانند راست ایستادگان که در تسبیح‌اند در حال رکوع و فرشتگان که در رکوع‌اند
و در حال سجود و فرشتگان در سجود‌اند پس اگر میخواهی که از ثواب فرشتگان
بیابی نماز جماعت کن ❊ در فضیلت نمازهای سنتی نقل است از حضرت رسالت
پناه محمدی صلعم که هر آن بنده موحدی از مؤمنان که این نمازها را بگذارد به ثوابی
رسد که کس بغیر از خدا تعالی نداند و جاوید به نعیم مقیم رسد و صورت ایشان
چون آفتاب روشن و حساب بروی آسان کرده و ایمن گردد از عذاب آتش
و او را به بهشت برسانند و در خبر است از حضرت رسالت پناه صلعم فرمود هر آن
مؤمنی که نماز نافله شب بگذارد خدا و رسول از وی راضی باشد نماز نافله شب
بدین قاعده بگذارند و در رکعت اول بعد از الحمد سوره قل هو الله شفع بگذارد
و سلام بازدهد و در رکعت اول بعد از الحمد قل اعوذ برب الفلق و در رکعت
دوم قل اعوذ برب الناس بخواند اگر برخیزد و نماز وتر بگذارد و اگر نشسته باشد
دو رکعت و اگر ایستاده باشد یک رکعت بگذارد و تکبیر شرایط بجای آورد و بعد از
الحمد سه بار سوره قل هو الله احد بخواند آنگه دعای قنوت بخواند آنگه هفتاد
بار استغفر الله ربی و اتوب الیه و نعوذ بالله من النار آنگه رکوع رود نماز تمام
کند و مقتضیات تمامی بجای آورد و حاجات از خدا تعالی درخواهد و چون
صبح طلوع کند دو رکعت نماز نافله صبح بگذارد و در رکعت اول الحمد و قل یا ایها
الکافرون و در رکعت دوم الحمد و قل هو الله بخواند تا ابتدای نماز و ختمش
به قل هو الله احد باشد بعد از آن سجده شکر کند و دعایی که در سجده بخواند

ابیت

اینست یا خیر موعود یا خیر مسئول یا اوسع من اعطا یا افضل مرتجی صل علی محمد و آل محمد
اغفر لنا و ارحمنی و انت علی انک انت التواب الرحیم حضرت علی ابن موسی الرضا علیه التحیة
والثناء و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود از شیعه ما نباشد آن کس که نماز شب را ترک
کند و نماز شب روزی را زیاده کند و روی را نورانی کند و خدا تعالی را خشنود کند
و جمله سیئات او را محو کنند حضرت رسول صلعم فرمود که چون مؤمنی از بستر خواب برخیزد
و خواب در چشم او بود تا خدا تعالی را خشنود کند بگذاردن نماز شب حق تعالی
با فرشتگان گوید که این بنده را می‌بینید که از خواب برخاسته است تا مرا خشنود
گرداند شما گواه باشید که من او را بیامرزیدم و خنک آن کس را که نماز شب گذارده
باشد و روزش گرسنه باشد و آن خزانه که قرآن و ختم کلام الله کنند و نماز شب
گذاردن در نظر فرشتگان سپید درخشند چنانکه ستاره در نظر آدمیان روایت که حضرت
رسول صلعم فرمود بدانید که صفهای امت من در نماز چون صفهای فرشتگان است در آسمان
و لیکن نماز جماعت برابر با چهار رکعت نماز بود و هر رکعتی را خدا تعالی دوست تر دارد آنکه
او را به بهشت فرمایند و نماز جماعت درست نیست الا بیک نماز و قامت و شرایط
گردش باشد پیش نماز در پیش ایستد و ماموم بر جانب راست و البته اگر بیشتر باشند
جماعت از قفای او باید که پیش نماز مؤمن و عادل باشد و قرآن بهتر از آن جماعت
خواند و بالله التوفیق نقلست از حضرت رسول صلعم فرمود که در بیان نماز نافله رمضان بابت
که در ماه رمضان هزار رکعت بکنند زیاده بر نوافل شعبان روزی بدانکه تا بیستم ماه
هر روزی بیست رکعت نماز بگذارد هشت رکعت بعد از نماز شام و دوازده رکعت

بعد از نماز خفتن و در شب نوزدهم و بیستم و بیست یکم و بیست سیم صد رکعت نماز بگذارد
و هر شب صد رکعت و در شب بیست دوم سی رکعت نماز بگذارد و در شبهای مفرده مذکوره
بیست رکعت و سی رکعت بگذارد و در شبهای باقی سی رکعت بگذارد و در شب بعد از خفتن
و در شب جمعه آخرین بیست رکعت بگذارد والله اعلم ۞ در نماز حضرت امیر المؤمنین
چهار رکعت بگذارد دیگر نماز حضرت فاطمه زهرا دو رکعت بگذارد و دیگر چهار رکعت نماز
جعفر طیار بگذارد و نماز حضرت امیر المؤمنین چهار رکعت بگذارد و بدو سلام اندر هر
رکعتی یکبار الحمد و پنجاه بار قل هو الله احد بخواند و نماز فاطمه زهرا دو رکعت رکعت اول
یکبار الحمد و صد بار سوره قدر و در رکعت دوم الحمد یکبار و صد بار قل هو الله احد بخدای
عالم که چندان ثواب باید که اگر دریاها مداد گردند و درختان قلم تا روز قیامت همه فرشتگان
بنویسند از عهده او بر نیایند والسلام علی من اتبع الهدی ۞ در بیان نماز هفته روا
یت است از حضرت رسالت پناه صلعم که از جمله نمازهای هفته است و آن چنان بود که
روز جمعه هشت رکعت نماز بگذارد و چهار رکعت هدیه فرستد به حضرت رسالت پناه
و چهار رکعت به حضرت فاطمه زهرا ع و روز شنبه چهار رکعت هدیه فرستد به امیر المؤمنین
علی ع روز یکشنبه چهار رکعت هدیه فرستد به حضرت امام حسن مجتبی ع روز سه شنبه
چهار رکعت هدیه فرستد به حضرت امام زین العابدین ع روز چهارشنبه چهار رکعت
هدیه فرستد به حضرت امام محمد الباقر ع و روز پنجشنبه چهار رکعت هدیه فرستد به حضرت
امام جعفر صادق ع روز جمعه چهار رکعت هدیه فرستد به حضرت امام علی ابن موسی
الرضا ع و روز یکشنبه چهار رکعت هدیه فرستد به حضرت امام محمد تقی ع روز دوشنبه

چهار رکعت

چهار رکعت هدیه فرستد به حضرت امام علی نقی روز سه شنبه چهار رکعت نماز هدیه فرستد به
حضرت امام حسن عسکری ع روز چهارشنبه چهار رکعت هدیه فرستد به حضرت امام مهدی
صاحب الزمان صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و پس از آن بگوید که اللهم انت السلام و منک
السلام و الیک یعود السلام حینا ربنا منک السلام اللهم ان هذه الرکعات هدیة منی
الی ولیک فلان فصل علی محمد و آله و بلغه ایاها و اعطنی افضل املی و رجائی فیک و فی رسولک
صلواتک علیه و آله و فیه و دعائی یا رب ۞ در بیان نوافل روز جمعه و بدان که آن
بیست رکعت بود به چهار رکعت از روزهای دیگر زیاده و شش رکعت بکند آنگاه
که آفتاب گسترده شود و شش رکعت آنگاه که آفتاب بلند شود و شش رکعت پیش
از آنکه قرص آفتاب بگردد و دو رکعت آنگاه که آفتاب گردیده باشد و روایتست از
حضرت امام محمد باقر ع که شش رکعت نماز بکند پیش از آنکه آفتاب برآید و دو
رکعت پیش از آنکه آفتاب بگردد و شش رکعت بعد از آنکه نماز جمعه کرده باشد
روایت اول معروف تر است اگر کسی بر دوم عمل کند باکی نبود و مستحب است غسل
روز جمعه پس از صبح تا زوال هر روز جمعه غسل کند ثواب عظیم دریابد چون غسل
کند در پاکی بود تا روز جمعه دیگر تا مداد و موی لب فرا گیرد و ناخن بچیند که حضرت امام محمد
باقر ع فرمود که هر که در روز جمعه موی لب و ناخن فنا گیرد و بگوید بسم الله و بالله و علی سنة
رسول الله ص هر پاره موی و ناخن که از وی بیفتد خدای تعالی وی را ثواب بنده آزاد
کردن بنویسد و غسل هر چند بزوال نزدیکتر بود فاضلتر بود و بعد از زوال قضا بود و در حال
غسل کردن بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله

واشهد ان علیا ولیه ووصی رسول الله اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المطهرین
و جامه پاک نیکو در پوشد و بوی خوش بکار برد و به مسجد بهمین شود و بر بام واستکی
که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که یکبار در مسجد کردن برابر صد رکعت نماز بود و ویرا
فرشتگان آمرزش گویند تا روز قیامت و آن فرشته موکل است بر روضهٔ حضرت
مصطفی ص وی را آمرزش میخواهد تا روز قیامت و جمله فرشتگان در آسمان ویرا
آمرزش میخواهند تا روز قیامت در خبر است از امام جعفر صادق ع فرمود که خدا تعالی
روز جمعه را افضل نهاد بر روزهای دیگر و بهشت را بیاراسته که جمعه آید و شما به بهشت
می شتابید بقدر آنکه به جمعه می شتابید و درهای آسمان بگشایند از برای علما روز
جمعه و فاضلترین اعمال و عملها فلا درود فرستادن است بر حضرت رسول و اگر کسی
اگر تواند هزار بار درود فرستد در آن فضیلت بسیار است که بگوید بدین ترتیب
اللهم صل علی محمد وآل محمد وعجل فرجهم و مستحبات است که هر جمعه قران ختم کند و حضرت
امیر المؤمنین ع چون قران ختم کردی بگفتی اللهم اشرح بالقران صدری واستعمل
بالقران بدنی واطلق بالقران لسانی واعنی علیه ما ابقیتنی فانه لا حول ولا قوة الا
برحمتک یا ارحم الراحمین در خبر است از حضرت رسالت پناه ص فرمود که در
اوّل ماه رجب اول جمعه دوازده رکعت نماز است در میان نماز شام و خفتن
در هر رکعتی یکبار الحمد و سه بار سورة القدر و ده بار سوره اخلاص چون فارغ شوی
هفتاد بار صلواة بروح پاک سید المرسلین ص بفرستد بدین نوع که اللهم صل علی النبی
وآله و سر بسجده نهد و هفتاد بار بگوید رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انک انت العلی

العظیم

اللهم صل علی محمد المصطفی [illegible]
علی محمد وآل محمد [illegible]

الاعظم و بنشیند و بگوید هفتاد بار سبوح قدوس ربنا ورب الملائکة والروح سر بسجده نهد
وآنچه درگذشته گفته است و هفت بار بگوید و هر مرادی که در دل دارد عرضه کند بر قاضی
الحاجات از سر نماز البته مراد حاصل کرده است ان شاء الله نقلست از حضرت رسول ص که هر آن
مومنی که در شب جمعه میان نماز شام و خفتن دوازده رکعت نماز کند در هر رکعتی الحمد
یکبار و چهل بار قل هو الله احد در سر پل صراط بدو رسد و دست او گیرد و حساب ترازوی
او را کفایت کند و نیز فرمود که میان شام و خفتن در جمعه بیست رکعت نماز کند در هر
رکعتی یکبار الحمد بخواند و ده بار قل هو الله احد بخواند خدا تعالی او را و اهل او را و دنیای او را
و آخرتش را نگاه دارد دیگر فرمود که هر که شب جمعه یا روز جمعه یا شب پنجشنبه یا روز پنجشنبه
یا شب دوشنبه یا روز دوشنبه چهار رکعت نماز کند در هر رکعتی هفت بار الحمد بخواند و یکبار
انا انزلناه بدو سلام چون فارغ شود صد بار بگوید اللهم صل علی جبرئیل خدا تعالی هفت
هزار کوشک بدهد او را در هر کوشکی هفت هزار کنیزک و هفت هزار سرای و هفت هزار
خانه ویرا کرامت کند دیگر حضرت رسول ص فرمود هر که در شب جمعه دو رکعت نماز کند
و در هر رکعتی یکبار الحمد و پانزده بار اذا زلزلت چون فارغ شود بگوید یا حی یا قیوم یا ذا الجلال
والاکرام خدای تعالی شر آسمان و زمین و دیو و پری و آدمی را از آن باز دارد و عذاب
گور از وی باز دارد و از جای برنخیزد تا خدا تعالی بنظر رحمت بدان نگراند، ملکان بشارت
او به بهشت کنند و ویرا و پدر و مادر ویرا بیامرزد و دعایش را مستجاب کند روایت
کنند از حضرت سید کاینات ص فرمود که هر که شب جمعه چهار رکعت نماز کند بدو سلام
در هر رکعتی یکبار الحمد بخواند و یکبار سورهٔ جمعه و معوذتین و در هر رکعتی ده بار قل هو الله

و یکبار آیة الکرسی و قل یا ایها الکافرون و هفت بار استغفار کند و هفت بار الله اکبر و لا
حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم هر گناهی که کرده باشد حق تعالی بیامرزد و دیگر روایتست
از حضرت رسول ص که فرمود هر که در شب جمعه چهار رکعت نماز کند بدو سلام در هر رکعتی
الحمد یکبار و قل هو الله احد پنجاه بار بخواند گناهان وی اگر بعدد کف دریا بود آمرزیده
شود و دیگر فرمود که هر که در شب جمعه چهار رکعت نماز بگذارد در هر رکعتی الحمد یکبار
و دویست و پنجاه بار قل هو الله احد بخواند نمیرد تا بهشت رسد یا در خواب جای خود
را در بهشت ببیند در خبر است از حضرت رسول ص که هر مومنی که در شب جمعه دو رکعت
نماز کند و در هر رکعتی یکبار الحمد و پنجاه نوبت قل هو الله احد بخواند و در آخر نماز
بگوید اللهم صل علی النبی الامی العربی هر گناهی که پیش از این و پس از این کرده باشد
حق تعالی بیامرزد نقلست از حضرت امیر المومنین ع فرمود که هر مومنی که در شب
جمعه بمیرد وی را برات نویسند از سئوال منکر و نکیر و هر که در روز جمعه بمیرد وی را برات نویسند
از آتش دوزخ روایتست از امام جعفر صادق ع که فرمود که صدقه در شب جمعه و روز
جمعه یک هزار نیکی بنویسند و هزار بدی از وی محو کنند و هزار درجه اش بردارند و هر که
درود فرستد بر محمد و آل محمد در شب جمعه نورش بدرخشد در آسمانها تا روز قیامت
و فرشتگان وی را آمرزش خواهند تا روز قیامت و آن فرشته که موکل است بر روضه
پاک خواجه عالم ص وی را آمرزش خواهد تا روز قیامت در بیان فضیلت نیمه شعبان
که مولود صاحب الامر است روایتست از حضرت امام جعفر صادق ع فرمود هر آن
مومنی که در شب نیمه شعبان زیارت حضرت امام حسین ع کند و چهار رکعت نماز

بگذارد

بگذارد و در هر رکعتی بعد از الحمد صد بار قل هو الله احد بخواند و چون فارغ شود بگوید اللهم
انی اسئلک فقیرا الیک مستجیرا اللهم ما تبدل اسمی و لا تغیر جسمی و اجهد بلائی و لا تشمت
بی اعدائی اعوذ بعفوک من عقابک و اعوذ برحمتک من عذابک و اعوذ بک منک
جل ثناؤک انت کما اثنیت علی نفسک و فوق ما یقول القائلون در خبر است از حضرت امام محمد
باقر ع فرمود که شب نیمه شعبان فاضلترین شبهاست پس از شب قدر خدا تعالی
سوگند خورده که در او هیچ سائلی را رد نکند چون معصیت نخواهد و آن شب پس
ما که اهل بیتیم مقابل شب قدر است و حضرت رسول ص فرمود که در این شب صد بار سبحان
الله و صد بار الحمد لله و صد بار لا اله الا الله و صد بار الله اکبر بگوید حق تعالی گناهان او را بیامرزد
هر حاجت که داشته باشد انچه خواهد روا گرداند ان شاء الله تعالی روایتست از حضرت امام
علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا فرمود که در این شب نماز حضرت امام جعفر الصادق
باید کرد و فرمود که از پدرم شنیدم که دعا در این شب مستجاب بود و الله اعلم نقلست
از حضرت رسالت پناه ص فرمود که حضرت جبرئیل ع بیامد و مرا گفت ای محمد ص بفرمای
امتان خود را در این شب نیمه شعبان ده رکعت نماز کنند و در هر رکعتی بعد از الحمد ده بار
قل هو الله احد بخواند و سجده کند و در سجده بگوید بسم الله الرحمن الرحیم اللهم لک سجد
سوادی و بیاضی یا عظیم کل عظیم اغفر لی ذنبی العظیم فانه لا یغفره غیرک هر مومنی که این نماز
بکند خدا تعالی هفتاد گناه از دیوان او محو کند و چندان نیکوئی در نامه اعمال او
ثبت کند که از ما در دیدش رفت و هزار سیئه محو فرماید ان شاء الله تعالی نقلست از
حضرت امام جعفر صادق ع که در این شب بعد از نماز خفتن دو رکعت نماز کنند

پس از الحمد در رکعت اول یا ایها الکافرون و در دوم قل هو الله احد چون سلام باز
دهد تسبیح فاطمه زهرا ع بگوید و دعائی که داند بخواند پس سجده شکر کند و هفت د
بار یا رب بگوید و هفت د بار یا الله و ده بار بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
آنکه صلوات فرستد بر حضرت و آلش و هر حاجت که دارد بخواهد از خدا تعالی که بعدد
قطرات باران خدا تعالی بآن کس که بدهد بفضل و کرم خود زیرا که در این شب ولا
دت حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین واقع شده
و از تاریخ دولت دینی پانصد و شش سال از هجرت رسول صلعم گذشته بود که این مولود شده
الهی دیدار مبارک آنحضرت را نصیب ما بیچارگان و عاجزان این مجلس کند و در
خبر است از امام جعفر صادق ع فرمود که هر روز از ماه شعبان هفتاد بار بگوید استغفر الله
الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم الحی القیوم و اتوب الیه حضرت حق جل و علا
را در افق مبین بنویسند و آن شکل زبین جزم مامون بود در پیش عرش و آن
جوبها رقدح یا نهاده بعدد ستارگان و هر روز از ماه شعبان صد بار صلوات
بر رسول و آلش فرستد که آن فاضلتر عملها ست و روز سیم ماه شعبان مولود
حضرت امام حسین ع است و آن روز روزه دارد و در نیمه شعبان زیارت امام حسین ع
کند فضل و ثواب بسیار دارد که در شرح نیاید   در بیان زیارت امام حسین ع

حصه

و حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که هر که خواهد که زیارت حضرت رسالت پناه صلعم و حضرت
امیر المؤمنین ع و فاطمه زهرا و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و ائمه اثنی عشر
صلوات الله علیهم اجمعین در روز جمعه باید که جامه پاک در پوشد بالای رود یا بر بام

بنه

بنه و چهار رکعت نماز کند و بدو سلام و در آن هر چه از قرآن بخواند چون سلام
دهد بر خیزد و روی قبله کند و بگوید السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام
علیک ایها النبی المرسلین و الوصی المرتضی و السیدة الکبری الزهراء و السبطان النجباء
و الاولاد و الاعلام و الامناء المنتجبون جئت انقطاعا الیکم و الی آبائکم و ولدکم الخلف
علی برکة الحق فقلبی لکم مسلم و نصرتی لکم معدة حتی یحکم الله بدینه فمعکم معکم لا مع عدوکم انا
لمن القائلین بفضلکم مقر برجعتکم و لا انکر لله قدرة و لا ازعم الا ما شاء الله سبحان ذی
الملک یسبح الله باسمائه جمیع خلقه السلام علی ارواحکم و اجسادکم و السلام علیکم و رحمة
الله و برکاته و مستحب است که در این روز زیارت کنند حضرت امام حسین ع را و بگو
یند السلام یا مولای و ابن مولای و سیدی و ابن سیدی السلام علیک یا مولای
یا قتیل ابن القتیل و الشهید ابن الشهید السلام علیک و رحمة الله و برکاته انا زائرک
یا ابن رسول الله بقلبی و لسانی و جوارحی و ان لم ازرک بنفسی و المشاهدة بقبرک
السلام علیک یا وارث آدم صفوة الله السلام علیک یا وارث
حبیب الله و نجیه و رسوله السلام علیک یا وارث امیر المؤمنین ع السلام علیک
یا وارث حسن ابن علی وصی امیر المؤمنین ع علی ولی الله و الی جدک رسول الله و الی
ابیک امیر المؤمنین و الی اخیک الحسن و الیک یا مولای علیک سلام الله و رحمته و بر
کاته یا رب لک بقلبی و لسانی و جمیع جوارحی لکن یا سیدی و شفیع لقبول ذالک
منی و انا بالبراءة من و الفته لهم و علیهم اتقرب بذالک الی الله و الیک اجمعین علیک
صلوات الله و سلامه و رضوانه و رحمته و برکاته انکه با حاجت دیگر کرده و روی بر روضه حضرت

موسی کلیم الله السلام علیک
یا وارث عیسی روح الله
السلام علیک یا وارث محمد

علی ابن الحسین ع کردی در بابین حضرت امام حسین ع است و همچنین مروی سلام فرستد
و دعا و حاجتی که دارد بگوید انکه چهار رکعت نماز زیارت کند با شش رکعت یا هشت
رکعت و اکثر دو رکعت و هشت رکعت فاضلتر است و انکه روی بر قبر حضرت امام حسین ع
و بگوید انا موعدک یا مولای و ابن مولای و سیدی و ابن سیدی و موعدک یا بن سیدی
یا علی ابن الحسین موعدک یا سادتی یا معشر الشهدا فعلیکم سلام الله و برکاته و رضوانه

در بیان نماز زیارت حضرت رسول ص و ان دو رکعت است در هر رکعتی پس
از حمد پونزده بار انا انزلنا و دو رکعت در رکوع همان دستور و چون سلام بدهد
تعقیب که خواهد و باز گردد در میان وی و حق تعالی او را بیامرزد و عفو کند برحمت خویش
پس ازین نماز بگوید لا اله الا الله ربنا و رب آبائنا الاولین لا اله الا الله وحده وحده
وحده و صدق وعده و اعز جنده و نصر عبده و اعز جنده و هزم الاحزاب وحده
و له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر
در خبر است از حضرت امام زین العابدین ع فرمود که چون حضرت امیر المؤمنین را کاری
دشوار پیش آمدی جامه نو در پوشیدی و تجدید وضو ساختی و بر بالای بام سرای
بلند رفتی و چهار رکعت نماز گزاردی پس از الحمد در رکعت اذا زلزلت خواندی و در
دوم اذا جاء نصر الله در سیم قل یا ایها الکافرون در چهارم قل هو الله احد انگه دست
برداشتی سوی آسمان و گفتی اللهم انی اسئلک باسمائک التی اذا دعیت بها علی
ابواب السماء للفتح وان فتحت و اذا دعیت به علی مطابق الارضین المفرج انفرجت
انفرجت علی الابواب العسر للیسر و اسئلک باسمائک التی اذا دعیت بها علی

رضیت

القبور للنشور انتشرت صل علی محمد و آل محمد اقبلنی بقضاء حاجتی برحمتک یا ارحم الراحمین
نقلست از حضرت امام زین العابدین ع فرمود که هر که دو رکعت نماز بگذارد در درگاه خدا تعالی
که قدم وی از جای فراتر شود که حاجتش روا کند و چون حاجت روا کند یا نوعی از نعمت
خدا تعالی بدو رسد دو رکعت نماز کند و شکر باری تعالی بگوید در رکعت اول پس از الحمد
قل هو الله احد و در رکعت دوم الحمد و قل یا ایها الکافرون در اول رکوع و سجود بگوید الحمد لله
شکرا شکرا در دوم الحمد لله الذی قضا حاجتی و استجاب دعائی سالتی یا رب العا
لمین در خبر است از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کند از حضرت امیر المؤمنین ع و از
حضرت رسول ص که گفت وصیت میکنم شما را بدو رکعت نماز میان شام و خفتن در
رکعت اول الحمد یکبار و سیزده بار اذا زلزلت و در رکعت دوم الحمد یکبار و قل هو الله احد
پانزده بار هر که در ماهی این نماز بکند از متقیان باشد اگر در هر سالی بکند از محبان
باشد و هر که در هر جمعه بکند از مخلصان باشد و انکه هر شبی بکند نزدیک من باشد
در بهشت و ثواب وی جز خدای تعالی نتواند شمرد و برساند او را به بهشت نعیم مقیم
والله اعلم بالصواب در بیان نماز هفته روایتست از حضرت سید
انبیا و اولیا محمد مصطفی ص فرمود در فضیلت و ثواب نماز هفته روایتست از خواجه
کاینات ص فرمود که هر که در روز شنبه چهار رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی فاتحة الکتاب
یکبار و سه بار قل یا ایها الکافرون و آیة الکرسی یکبار و انکه سلام دهد و این چهار
رکعت نماز بگذارد بدو سلام حق تعالی او را بدهد هر مردی از جهودان و زنان جهودان
ثواب حج و عمره پذیرفته در دیوان اعمال وی نبشته شود و چنان باشد که از توا

وانجیل و زبور و فرقان برخوانده باشد و به ثواب رسیده و ثواب شهید کربلا بیابد
و چون وی را در گور نهند هزار هزار نور در گور او پذیرفته آید و روز قیامت اندر
بهشت درآید و پاداش او بی حساب بود هر آیتی که در قرآن است و ثواب شهید
از شهدای ولا تحسبن الذین یشهدون فی سبیل الله و در این باب ثواب
بسیار است اما بدین نوع اختصار کردیم شب شنبه روایت است از حضرت رسالت
پناه محمدی صلعم فرمود که هر مومنی که در شب شنبه چهار رکعت نماز بدو سلام کند اندر
هر رکعتی یکبار الحمد و سه بار آیة الکرسی بخواند چون از نماز فارغ شود دوازده بار
به نیت دوازده امام اثنی عشر دوازده بار قل هو الله احد بخواند حق تعالی فرماید که کیست
روز قیامت گذارنده نماز تا بیاید و مزد خود بستاند و مزد وی تاجی بود که بر سر
وی نهند از کرامت الله تعالی و وی را هزار حور بدهند و هر حوری را تاجی بر سر وی
نهند و مقام وی در بهشت با صدیقان و شهیدان باشد در نقل آمده است از
حضرت رسول صلعم هر که در شب شنبه چهار رکعت نماز بگذارد او را از ائمه معصومین
شفاعت باشد روز قیامت و در هر رکعتی یکبار الحمد و سی بار قل هو الله احد بخواند
چون از نماز فارغ شود سی بار دیگر قل هو الله احد بخواند و از روح پاک ائمه
معصومین امداد نماید و حاجتی که دارد بخواهد انشاء الله وی را براتی دهد و از آتش وی
حرام گردانند و از نفاق رسته باشد اگر آن شب بمیرد از جمله شهادت یافته
گان باشد اگر زنده ماند آمرزیده باشد روز یکشنبه روایت است از حضرت رسالت
پناه صلعم که هر مومنی که روز یکشنبه چهار رکعت نماز بگذارد بدو سلام از بهر خشنودی

حضرت امیر

حضرت امیر المومنین ع و فرزندان او علیهم السلام بهر رکعتی فاتحه یکبار و آمن الرسول
یکبار و سه بار قل هو الله احد چون چون از نماز فارغ شود خدای تعالی بعدد هر الفی مردی
ترسا و زنان ترسا هزار ساله عبادت در دیوان او ثبت نماید و ثواب هزار
حج و عمره هدیه کند در میان وی و میان دوزخ خندقی پهنای پانصد ساله راه و هر حاجتی
که از خدای تعالی بخواهد روا شود و همه مقصود آن برآید شب یکشنبه روایت است از حضرت
رسول صلعم فرمود که هر که دوازده رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی یکبار الحمد و دوازده بار
معوذتین و شش سلام خدای تعالی از جوی یکتان گرداند و بیامرزد و به بهشت رساند
و او را چندین حوری بدهد که از روی ایشان آفتاب خجل شود و نور روی ایشان
آفتاب را بپوشاند و دوازده شهر بهشت بدو دهد و روز دوشنبه دو رکعت نماز بگذارد
در هر رکعتی الحمد یکبار و پانزده بار قل هو الله احد و دوازده بار قل اعوذ برب الفلق
و قل اعوذ برب الناس و بعد از نماز دوازده بار آیة الکرسی دوازده بار استغفر الله من
کل ذنب و اتوب الیه گذارنده این نماز وی اگر در جریده دوزخیان بود خدای تعالی
بفرماید تا نام او را در جریده اعمال بهشتیان ثبت کنند و بعد هر آیتی که در نماز خوانده باشد
او را ثوابها در جنة وان را به بهشت فرماید شب دوشنبه شش رکعت نماز در هر رکعتی
الحمد و سورهٔ قدر ده بار و سورهٔ اخلاص ده بار و معوذتین ده بار بخواند در هر رکعتی دو
رکعت بیک سلام او را ثواب حج و عمره در دیوان او ثبت کنند و او را به بهشت رساند
چون درآید حوریان را چندین با چندین هزار جامه پیش گذارند و این نماز آید از دوستی
ان دو دو که در گوش حوریان باشد تمامی گوهر منور شده باشد و آن درها از آفتاب

روشن تر باشد و گیسوان ایشان از نور باشد و هر گیسوی وی را هزار حاجب برداشته
و بدین کرامت پیش گذارنده این نماز گذارند وی را در کنار گیرند پس ای مومنان
این نمازها در قبول حق تعالی نباشد تا تو به حضرت ائمه معصومین اقتدا نکنی و از دشمنان
ایشان تبرا نکنی هدایت یابی در سه شنبه شب سه شنبه کعب الاحبار روایت کنند از حضرت
رسالت پناه صلعم که گفت در توراتیه نوشته دیدیم که هر که شب سه شنبه دو رکعت نماز کند در
هر رکعتی الحمد یکبار و آیة الکرسی یکبار قل هو الله احد سه بار چون از نماز فارغ شود دوازده
بار قل هو الله احد بخواند بعزت خدای تعالی که هنوز از دنیا نرفته باشد که جایگاه خود را
در بهشت عنبر سرشت ببیند و جمله گناهان وی را الله تعالی بیامرزد و از جای نماز بر
نخواسته باشد که الله تعالی بنظر رحمت در وی نگاه کند و هفت تن از قوم و خویشان
که مستحق عذاب دوزخ رفته باشند به شفاعت او بدو بخشند روز سه شنبه عبدالله عباس
روایت میکند از حضرت سید المرسلین صلعم فرمود که هر که در روز سه شنبه ده رکعت نماز در
وقت نیم روز و در هر رکعتی فاتحة الکتاب و آیة الکرسی یکبار و قل هو الله احد سه بار
چون تشهد بخواند و سلام دهد حق تعالی بفرماید که فرشتگان بر وی موکل باشند تا هفتاد
روز گناه بر وی ننویسند و اگر هفتاد روز بمیرد از جمله شهیدان بود و بعدد قطرهای
باران و برگ درختان ثواب در دیوان وی ثبت فرمایند و بعدد ریگ بیابان
در صراط بر نهند و صد شهر در بهشت بنام او بنا کنند و همه درهای دوزخ
بر وی گشاده گردانند و آن بنده چون در بهشت درآید خدای تعالی بفرماید تا او
را هفت حله بپوشانند و با صدیقان و شهیدان هم صحبت بود در بهشت

معاذ

معاذ جبل از حضرت رسول صلعم فرموده که روز سه شنبه نماز گذارد و در هر رکعتی یکبار
فاتحه و سوره والتین و قل هو الله احد یکبار معوذتین چون از نماز فارغ شود بعدد
هر قطره باران که از آسمان فرود آمده باشد حق تعالی بنویسد ثواب و در دیوان اعمال
وی ثبت نمایند و هفت در دوزخ بروی وی بسته گردانند و هشت در بهشت
بروی وی گشاده گردانند و ثواب پیغمبران بنی اسرائیل دهد شب چهار شنبه روایت
کند معاذ جبل از حضرت رسول صلعم که هر که شب چهار شنبه شانزده رکعت نماز به نیت
آنکه خدای تعالی مرا بدیدار محمد مهدی صاحب الزمان علی تحیة والاکرام مشرف
سازد و منظور نظر کیمیا اثر آنحضرت گرداند پس این نماز را بگذارد و در هر رکعتی فاتحه
یکبار و هر سوره که اراده کند بخواند و سلام باز دهد چون از نماز فارغ شود
الحمد یکبار و قل هو الله احد سی بار و آیة الکرسی یکبار و سه بار سوره انا قدر و بگوید سه
بار یا غنی و ادرکنی یا صاحب الزمان حق تعالی هفت دعای او را بشفاعت او بخشد و دیدار
صاحب الزمان نصیب کند اما باید که تولا بخاندان اهل بیت رسول خدای تعالی کند
و از دشمنان ایشان تبرا کند تا بدین درجه برسد نقلست از حضرت رسول صلعم
فرمود هر آن مومنی که در شب چهار شنبه در فریضه نماز خفتن سوره اذا السماء انشقت
بخواند چون بسجده رسد و سجده کند از همه گناهان بیرون آید چنانکه مار از پوست
و بعدد هر آیتی که در قرآن است او را ثواب بنویسند و ثواب عبادت یکساله در دیوان
اعمال او ثبت فرمایند به ثواب یک سجده خدای تعالی او را بهشت شهرستانی بخشد
بکرم لطف خود روایتست از حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که هر که روز چهار شنبه

دوازده رکعت نماز بگذارد به شش سلام در هر رکعتی فاتحه یکبار و سه بار قل هو الله احد
و سه بار معوذتین چون از این نماز فارغ شود فرشته از زیر عرش ندا کند که ای بنده
خدای کار از سر گیر که گناهان ترا خدای تعالی بیامرزید و عذاب گور از تو باز داشت
بهر رکعتی ثواب یکساله طاعت در دیوان اعمال او ثبت نمایند و ثواب هزار
شهید ویرا کرامت کنند تا سال دیگر هیچ گناهی در دیوان اعمال وی نخواهند
نوشت و روز قیامت هفتاد حاجت او را روا کنند کمترین حاجت او باشد
که بروی رحمت کنند و با شهیدان او را حشر کنند و برحمت خدای تعالی رسیده باشد
روایت میکنند عبدالله عباس از رسول (ص) فرمود که خدای تعالی باز گیرد شنائی در روز
چهارشنبه از مره است که هر که در روز چهارشنبه دو رکعت نماز بگذارد در هر رکعتی یکبار
فاتحه و اذا زلزلت یکبار و سه بار قل هو الله احد چون سلام دهد خدای تعالی بفرماید تا ثواب
هزار ساله طاعت در نامه اعمال گذارنده این نماز ثبت نمایند چون از گور برخیزد روی
سفید تر بود از برف و سرخ تر بود از خون و نامه اعمال او را بدست راست او دهند
و از هیبت آتش او ایمن شود و وی را از صراط بگذرانند بحکایت امیرالمؤمنین (ع)
و در بهشت عنبر سرشت برسانند او را و بر خوان کرامت بنشانند و خدای تعالی بنظر
رحمت در وی نگرد شب پنجشنبه روایت کند راوی ابن جبار از حضرت رسول
محمد (ص) فرمود که هر آن مومنی در شب پنجشنبه میان نماز شام و خفتن ده رکعت
نماز بگذارد در هر رکعتی فاتحة الکتاب یکبار و پنج بار آیة الکرسی و پنج بار قل
هو الله و پنج بار معوذتین و چون سلام دهد پانزده بار استغفر الله من کل ذنب

و اتوب الیه

و اتوب الیه بگوید و ثواب این نماز را بروح پدر و مادر خود بخشد حق تعالی پدر و مادر او را
از گناه ایشان مقابل کوه احد باشد الله تعالی ایشان را بیامرزد و بر ایشان
رحمت کند و گذارنده این نماز بعدد هر حرفی گناه از نامه اعمال او محو کند و بعدد هر حرفی
در بهشت درجه برآرند و روز قیامت به کرامت بیارند ویرا در بهشت در همسایگی
اسحق و اسمعیل (ع) بر قبه سفید و درون خانه از زمرد سبز و بروی تختی از نور و پایه‌های
او تخت از عنبر بود و بر بالای تخت هزار حله سبز بود و آن بنده را در آنجا نشانند
و حوری بر وی جفت بود بر آن تخت و هزار حله پوشیده باشد و چون در وی نگرد
مغز استخوان وی را بتوان دید از بیرون پوست و آن حوری را هفتاد هزار خادمه
باشد و هر یکی را هفتاد هزار گیسوی و گیسوهای وی را از مروارید و یاقوت بافته
باشند و هر یکی را تاجی بر سر نهاده باشند از در مکنون و چندین هزار ثواب بر مادر
و پدر او بخشند و اگر پدر و مادر از او خشنود نباشند ببرکت این نماز خشنود شوند بهر
رکعتی نماز ده هزار رکعت نماز یابند روز پنجشنبه روایت میکنند عبدالله عباس از
حضرت رسالت پناه (ص) فرمود که هر مومنی و موحدی که این نماز بگذارد در میان نماز
پیشین و پسین دو رکعت نماز در هر رکعتی فاتحة الکتاب یکبار و قل هو الله احد صد بار
و چون سلام دهد ده بار بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا
قوة الا بالله العلی العظیم و صد بار بگوید استغفر الله من کل ذنب و اتوب الیه و صد بار
صلواة بفرستد بر خواجه کائنات و بر آل کرام (ص) بار بگوید اغثنی یا ائمة المعصومین
او در کف هنوز از جای بر نخواسته باشد که حق تعالی ویرا بیامرزد و ثواب روزه داران

ماه رجب و شعبان و رمضان در نامه اعمال وی ثبت نمایند و بعدد هر مومن و مومنه
از وقت نوح نبی (ع) تا وقت خاتم پیغمبران محمد رسول الله (ص) تا روز قیامت ثواب
یک ساله طاعت مقبول در نامه اعمال او بنویسند و توانگر دنیا و آخرت گرداند انشاء الله
در فضیلت نماز شب جمعه روایت میکنند عبدالله عباس از حضرت سید انبیا محمد
مصطفی (ص) فرمود که هر آن مومن و مومنه که در شب جمعه شش رکعت نماز بگذارد و در
هر رکعتی فاتحة الکتاب یکبار و معوذتین یکبار چون از نماز فارغ شود سر بسجده نهد
و بگوید لا حول و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم اگر حاجتی که دارد بخواهد از خدای تعالی
مراد و حاجت او را برآورده گرداند و در دنیا کام او را از شیرین شهادت شیرین گرداند
و در گور عذابش نفرمایند گور وی فراخ گردد و پر نور و روشن گردانند چون
روز قیامت شود ویرا سفید روی برانگیزانند و در عرصه گاه ندای حضرت سبحانی
در رسد که مرحبا ای بنده شایسته من که خداوندم از تو خشنودم اکنون بشتاب
بسوی بهشت ابد و هر آیتی که در نماز خوانده باشد ثواب حج و عمره در دیوان اعمال
وی ثبت گرداند و او بنده خویشان و اقربای خود را شفاعت کند روایت
که هر که در شب جمعه دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی فاتحة الکتاب یکبار و قل هو الله
احد و بیست و پنج بار بخواند چون از نماز فارغ شود بگوید یا اله الا الله و الها واحدا احدا
احدا فردا وترا رحیما دائما ابدا لا اله الا الله العلی العظیم اللهم تب علینا انک انت التواب
الرحیم و خدای تعالی توبه او را قبول گرداند و از گناهان او درگذرد و بیامرزد انشاء الله (ع)
در فضیلت نماز شب جمعه و روز روایت میکنند عبدالله عباس از حضرت

خواجه کاینات

خواجه کاینات (ص) فرمود که هر آن بنده از مومنان و موحدان که در روز جمعه دوازده رکعت
نماز بگذارد و پس از نماز در هر رکعتی فاتحة الکتاب یکبار و قل یا ایها الکافرون یکبار
و قل هو الله احد سه بار بشش سلام چون از نماز فارغ شود صد بار صلواة
بر محمد و آل محمد بفرستد حق تعالی او را بوسیله دوازده امام اثنی عشر ثواب دوازده پیغمبر مرسل
در دیوان اعمال او ثبت نمایند و ثواب او چندان باشد که آن را شرح و بیان
نتوان کرد ای مومنان بدانید که هیچ طاعتی و عبادتی بدرجه قبول نرسد تا محبت
چهارده معصوم در دل و جان بندی و شب و روز محبت ایشان را وسیله خود سازی
تا از دوستی ایشان طاعت و عبادت شما بدرجه قبول رسد و تولای ایشان باید
کرد و از دشمنان ایشان تبرا باید کرد تا بدین ثواب و درجه عالی برسند والله اعلم
در موعظه و نصیحت گوید و روایت کنند که روزی از روزهای یکی از پیغمبران از مسجد
بیرون آمد ابلیس علیه اللعنه را دید بر در مسجد ایستاده و طبلی در دست و طبلی در گردن
آویخته و تبری در میان فرو کرده پیغمبر گفت ای ملعون تو اینجا چه میکنی و این ها از برای
چیست گفت من هر روز بدین صفت بدر مسجدها آیم و یکی را از اتباع خود بدرون
مسجد فرستم چون مردمان از نماز فارغ شوند من در اول شروع بر طبل وسوسه زنم
دار وسوسه او را آه برآید آواز اول این بود که الطمع الطمع چون بگوش کسان رسد
که ایشان بمخلوقان طمع دارند گویند اگر در مسجد توقف کنیم مخدومان از ما آزرده
خاطر گردند و ادرار شریف از ما بازگیرند بزود از مسجد بیرون دوند و زیر علم من حاضر آیند
و اگر برهمین باشند چون بدر مرگ رسند آن تیر زهر آلود بر جگر ایشان زنم تا در

بسیاری در سلک دشمنان اند و با ایمان از دنیا بروند و این حکایت موافق حدیث
حضرت نبوی صلوات الله است که من تواضع لغنی لاجل غناه ذهب ثلثا دینه هر که
توانگری را تواضع کند دو بهره دین وی برود دیگر ابلیس لعین گفت آواز دادم از بخیل
من برآید این باشد که الحرص الحرص هر که را حرص دنیا در دلست چون آواز من بوی
رسد گوید توقف کنیم دیگران بیع و شری کنند سود برند من خود هم باز مانم از مسجد
بیرون آید و در زیر علم من در آید آواز سیم این بود که المنع المنع چون این آواز بگوش
بخیلان رسد گویند که این ساعت درویشان و سائلان سوال کنند از ما چیز خواهند
از اد خود ایشان بیداد روز از مسجد بیرون آید و در زیر علم و چون وسوسه کنم
این ستکرده تعلق بمن دارند و در زیر علم من حاضر شوند و من خیل خود را جمع کردم و از
مسجد بیرون آوردم و ایشان از طاعت باز مانند و من کوم خیل خدا ... ام و بندگان
مخلص او دیدند که امت رفته است ای عزیزان و ای مومنان بکوشید و پیوسته
در ذکر حق تعالی باشید تا فرزند تا شاد از مسجد بیرون مروید که خانه متقیان است
و پرهیزکاران را چه عزیزی که باشد توان گفت والله اعلم و موعظه آورده اند که چون
مرده را دفن کنند یکدفعه برآید روح و دستوری خواهد تا تن را ببیند چون بیاید بچشم
و گوش را ببیند که داده و تن عزیز در زیر آب و خون مستغرق شده روح بوحشت و زاری
در آید و گوید کجاست عیال مهربان من کجا اند فرزندان نازپرورده و خویشان ...
کجا اند رفیقان که عمر عزیز در سر کار ایشان کردی و حرام و حلال جمع کردی و به
ایشان که زرستی و ترا با دل شکسته و غم کار تو نمیخورند و بر دل هیچ و در سینه تو

تو رحم

تو رحم نمیکنند پس چندان آه و ناله و زاری کند و گوید که مرا چنین نمیتوانم دیدن می
رفتم مدروز با شسن تا قیامت یکدیگر را نبینیم پس ای عزیزان کار خود بکنید پیش
از انکه بدست مرگ گرفتار شوید نکرده آخرت بکنید که فردا پشیمانی سود ندارد
شعر نعمت دنیا سراسر خورده گیر هر شاهی که نکردی کرده گیر چونکه این عالم همه بدرود
مشرق و مغرب بدست آورده گیر پس ای عزیزان مال دنیا از دست رفته و گور تنگ
و تاریک ما را ای تو شده و هیچ کاری و عملی نیاید و غم تنهائی و غریبی و بیچارگی
خود را اندیشه کنید تا چشم میزنند بدان ما و ای غرمان اسیر مانده ابد و هیچ
چاره نمیتوان کردن نظم گر کسب کمال میکنی میگذرد ور فکر محال میکنی
میگذرد عالم همه سربسر خیالست آری هر طور معاش میکنی میگذرد در خبر است
که حضرت عیسی روح الله ع پیرزنی را دید بر سر گوری نشسته و زار زار میگریست
عیسی ع پرسید که صاحب گور ترا چه میشود آن پیرزن گفت پسر من بود گفت
میخواهی که دعا کنم تا زنده شود گفت بلی میخواهم عیسی ع دعا کرد شخصی از گور
برآمد با روی زرد و موی سفید و پشت دوتا پیرزن گفت یا روح الله این پسر من
نیست پسر من جوانی بود با روی چون ماه و موی سیاه و بالا چون سرو روان
چون این سخن شنید گفت ای مادر عزیز من پسر توام اما زردی رویم از تاریکی گور
است و پشتم از تنگی لحد است و سفیدی مویم از هول نکیر است حال گور
اینست که اول منزلست از منازل دنیا و آخرت که القبر اول منزل من منازل الا
خرة و تر الناس بکار آه از آن ساعت که ترا نصب کنند و اعمال بر دادرل

کنند آه از آن ساعتی که نامها پران شود آه از آن ساعتی که بر صراط باید گذشتن آه
از آن ساعتی که خلقان را دو راه برند که فریق فی الجنة و فریق فی السعیر روایتست
از حضرت رسالت پناه ص که فرمود که چون بنده من بنماز کرم نمیکند گیر ما که ترا از من
بهتر است روی بمن کن که ترا از من بهترم ای عزیزان همه وقت با حضور دل باشید و دل
جان در نماز بندید و جمله ماسوا الله از دل بیرون کنید و دل در وی بجز از غفلت ...
خود کنید و بلهو و لعب مشغول باشید و پیروی شیطان ملعون مکنید که در هر
دقتی که در نماز باز ایستید چنان مکنید که هر تن در نماز و دل در بازار شد
بیا بیا در نماز الا ابعد کار حساب ده کنی و کار بازار چه کنی روی شوی وقت
موعود زنها باری در سر بر زمین زدود تو دانا کین نماز نمازی زرلست
در خور است تا که زنهاری حکایت است پوشیده در طواف خانه کعبه بود مردی در
وی نگاه کرد گفت ای نادان اگر بدانی که در این ساعت از که مانده بنظر حرام
نپردازی پس ای گدای عاصی در روزی سیصد و شصت نظر حضرت ربانی بر دلت
فرستد و نور وی برای خلق میشوی و بدیگر جا نگاه میکنی پس ای بنده بدین
بنسیم وقت نماز مداومت و مواظبت نمای و چون وقت نماز شد هر کاری
و مهمی که ترا باشد دست از آن بدار و روی بنماز آر در حدیث آمده است
که چون بنده مومن در اول وقت ترک کار دنیا بکند و روی بحضرت مولا آورد
حق تعالی مهمات وی را کفایت کند و در دنیا شر اشرار از وی باز دارد و در آخرت
با ساکن ابرارش نزد آورد و حضرت مولا حسن کاشفی در کتاب مصابیح آورده

که مومنه بود

که مومنه بود پارسا روزی تنور تافته تا نان پزد وقت نماز در آمد کودک شیرخوار او گرسنه
گرد شیر میخواست با خود گفت مرا سه کار پیش آمده بهتر از آن نیست که نماز گذارم و در
رضای حق تعالی دانست و در نماز ایستاد ابلیس ملعون فریاد کرد و شیاطین و عقارب
ای بردی کرد آمدند گفتند ای مهین تو را چه رسیده است گفت امرت بالسجود
وابیت و امرت بهذا فی طاعته مرا سجود فرمودند اباکردم و این زن را سجود فرمودند
طاعت میداند دیوان گفتند ما را چه فرمائی گفت کودک وی را در تنور آتش اندازید
کودکش را در تنور انداختند کودک فریاد برآورد چون آواز کودک بمادر مومنه رسید
آتش در دلش افتاد و توفیق الهی که واجب نمی کند از پیش خدا تعالی باز گردم و فرمان
وی را نیمه گذارم انگه نماز را بریده باشم و کودک سوخته باشد و بود شیطان خشنود
باشند چه فایده کنم پس بدل قوی نماز را تمام کرد چون بر سر تنور آمد کودک را دید
در میان آتش بازی میکرد و هیچ ضرری بوی نرسیده بود چون فرمان رب
العالمین را نگاه داشت خدا تعالی او را ابود پس ای عزیزان ببینید که چه لطف و کرم
با بنده خود دارد که من کان الله له والسلام علی نبینا محمد واله الطاهرین والحمد لله
رب العالمین در فضیلت و ثواب روزه الخطبة الحمد لله الموصوف بالجمال
والکمال المعروف بثبات النعم والافضال المتعالی عن التغیر والزوال والتبدل والا
نتقال ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم واذا اراد الله بقوم سوء فلا مرد له
وما لهم من دونه من وال وتشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وتشهد ان محمدا عبده
ورسوله وتشهد ان علیا ولیه ووصی رسوله صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین برنبی

و بنا بر رسول مدینه و از خیمه اسد الله مستمع بعلی و بزهرا البتول و باتم ولدیها و بسبطیه و شبیهه بها بحق ذکی و برشهید و بالباقر والصادق و بموسی و علی و تقی و نقی و بذا العسکر والحجة والقائم المحق الذی یقرب بالسیف بحکم الازلی اجب الیوم دعائی و بر حسّم حضراتی اقضی حاجات لهم کل عذاب و عشی القتیل بقبول حین کل صلواتی بحق بحق بحق علی الحبیب الهی کلام کلیم تست سبحانک تبت الیک و انا اندیم تنت لا احصی ثنا علیک الهی ما مفلسان بیک اکنون این عقده را در جه محل حل کنیم ده خود در این دایره که قدم زنیم ای قدر سرادقات لم یزلی بو احدانیت معروف وای پرسر پر لایزالی بفردانیت موصوف ای صدای ملکوت قل اللهم مالک وای ندای جبروت کل شیئی هالک ای برقع جلالت الکبریا ردائی وای عرصه جلالت لا تسعنی الارض والسماء ای با همه از کمال بی نیازی وای با همه از غایت بنده نوازی

الهی بحق بزرگان دین منازل شناسان راه یقین به پیغمبرانی که پیش آمدند ز ابدال و مردان پاک آمدند بحق جوانان پرهیزگار به پیران فرسوده روزگار به طفلان بی مادر و بی پدر بدان دردمندان خونین جگر که بر ما تو از کرده ما پسند در لطف احسان خود در مبند باستغفر الله چه باز آمدم کنون هر چه کردم پشیمان شدم اگر گبر بودم مسلمان شدم نمایی رهی با آن چنان که باشد نجات تمامی در آن الهی اگر رحمت تو عظیمست و ذات تو قدیمست و نام تو رحمن رحیمست که بر ما بیچارگان و بیکسان و ضعیفان و گناه کاران و بیرغمان رحمت کنی و در بخشایی و بیامرزی یا اله العالمین و یا خیر الناصرین فی نعت سید المرسلین پیغمبران سید رسل نسیم کل تو کلق

همه زبان

امور آن صدر ایوان کاینات بدر آسمان موجودات مشتری برج سعادت خورشید امانی رسالت برگزیده حضرت آل محمد رسول الله مرا آن دل چه معمور است مر الا ز پرتو نورش زبان آن به که بگشایم به نعت خواجه لولا حبیب حق محمد آنکه از کیسه کرامت از عرش و از کرسی رسید پیش ما و او ما محمد آنکه او مه را اشارت کرد ابر کرد آن دو نیمه شد مه تابان که معجز شب لجا بیدار قرین با نور و با رحمت ایمن و احد احدت شفیع مشفق امت امام مسجد الاقطاب الهی بحق راز محمد و نیاز محمد و جمال محمد و کمال محمد و محراب محمد و جمال محمد و نور محمد و خوی محمد و بوی و آل محمد و اولاد محمد که بر جمیع مومنین و مومنات بحر رحمت کنی یا اله العالمین یا خیر الناصرین فی منقبت حضرت امیر المومنین علیه السلام و خصوصا بر آن امام معصوم و آن سرور مطلبی ابن عم نبی و آن اصل شجره ولایت و آن فرع ثمره هدایت و آن بحر دریای شریعت و آن در دریای طریقت و اسرار دریای وحدت و آن کاشف دریای حقیقت و آن ماهی دریای معرفت و آن آفتاب اسرار یقین و آن خلاصه و الطین و آن مشکل کشای عالمیان و آن واقف اسرار آدمیان و آن کاشف سر لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا و آن مخزن اسرار و انا مدینة العلم علی بابها اسد الله الغالب و مطلوب کل طالب و مظهر العجایب السلطان اولیا و التربة المشارق والمغارب امیر المومنین و امام المتقین و وصی رسول رب العالمین ابو الحسن علی ابن ابیطالب علیه الصلوات والسلام فی نعت سراسر دفتر دیوان بمدح آن بیارایند پس انگه نام شبر حق در آن دفتر کنم طغرا ز بر دستی که در میدان اگر آن روی خود کردی ز تیغ آن دلیران

ایشان را منصور شدی همه سال رمضان شدی و در خور سند از نشاط قدرت با آنکه صومعه اهل رابعه در پرده شدی خورشید رخت اصلت از خطه زمان بر نداشتی و تقدیر بارگاه و الحفظ الرابعة نیفکندی ای عزیزان این ماه نه خود ماه ایست سرسری و اوسطاییت که هر دیده او را نخواند دیده هر نظری پیرامن سرادقات او غبار دگر دیده وسیله معرفت گناه کاران است پروانه رحمت گناهان است برگزیده رحمن و رحیم است در آنکه خواجه عالم و خلاصه بنی آدم محمد رسول الله فرمود که اگر بندگان خدا تعالی قدر مقدم رمضان را بدانستند همواره مشتاق قدم رمضان بودندی مردی از قبیله بنی خزاعه حاضر بود از این جرعه در نشاط آمد و از این جام سرمست شد فریاد بر آورد که ای ساقی بزم امانی وای شمامه شادمانی وای مفرح ممکنان وای مونس برغمان ای نیم سرشت اول جرعه این محل را ترجمانی فرمای حضرت رسول صلعم از آن لب و دندان که سبزار شکرتنان بچین فرمود که ای خلد برین و سراچه علیین آرام جان حق جویان و آن راحت افزای لبیک گویان و آن مرغزار امن و امان و آن عملگه را اهل ایمان مشاطه قدرت سال بسال زیور می بندد و می آراید رسیدن این موسم همایون را چون ماه رمضان روی بوی آورد بادی از بهشت لطف بر درختان وزد و اعضاء و اوراق او را در حرکت آورد و حوران بهشت از نسیم راحت افزای در نشاط آیند فریاد بر آرند که خداوندا یگانگی تو را رسد و وحدت تنها ناصفت تست مخلوقان را با

جنتی

جنتی پس نشود که من کل شیئی خلقناه اثر وجیین و دلالت رحمت را لازمت میان او روزه داران ماه رمضان وصلتی ساز که و جلعنا من عبادک از ازواج خواجه کاینات ایشان پس بخشم سر با فرو دمی آرد که زراغ البطر را با منت آن بیوندی باید با دو شاه عالم گوید که بعزت و جلال قدر من هر بنده که در این ماه شریف عظیم موسم با تعظیم شرایط بندگی در رسم آنکند تا قیام نماید حوری از حوریان بهشت در حباله او کنیم مخدره از مخدرات بهشت در حباله او کنیم در فراز صحرای فی جنة عالیة بر سریر ملکش نشانیم او را سراپرده زنیم در بستان و جنة عرضها السموات هنوز بدار ثواب نارسیده خلقش پوشانیم و با انواع اعزاز و اکرام تمام بمقام منزلتش رسانیم در حدیث آمده است که روز قیامت ماه رمضان را در صورتی آرند در غایت خوبی و بر بلندی بدارند و از خلقتان خلعتها از جامهای سندس و استبرق چندان بروی افکنند که عدد آن بجز خدای تعالی نداند آنا منادی ندا کند که این ماه رمضان است هر کس که بدان نیک بخت شده پس فرمان آید که هر آن مومنی که تعظیم آن کرده است و حرمت او را داشته است امتثال امر حق تعالی کرده است و اجتناب بهوای او کرده است گو بیائید و از این خلعتهای برگزیده و در پوشید و روی به بهشت آرید و جماعتی دیگر بیائید که اعمال ایشان نیکو نباشد در ماه رمضان گناهان بزرگی کرده باشند و مرتکب قبایح شده از آن جامها بر گیرند و در پوشند در حال آن جامها بر تن ایشان آتش شوند و ایشان را بسوزانند و فریاد بر آرند که این جامها بر تن ما آتش سوزان شده و بر تن

با نقادی قرزه مرا عصا عطا بخشی که رسائی از آن ماه فی طلب کردی دو مهد
اشتر به بخشیدی بیک سائل کفتی لا نزاده ما در کیتی مثال او یکا دیکر سخی طبع جوانمردی
ملوک آئین ملک آسا علی اولیا و مرتضی دانم شهنشاهی که میران عرب دارند بجاک
پس استعلا بنی الله را ابن عم رسول الله همدم حبیب الله اموم رجال الله را مولا
در سواره در عقبی دو بخند از یک کوهر دو کوهر از یک دریا یک جامی شرع الدین یک ساقی
یوم الدین یک ماه و دیگر هر دین یکی پاسین یکی طاها یکی شاه شریعت دان یکی ماه
طریقت دان یکی سر حقیقت دان یکی دان ساقی فردا ز آدم تا دم خاتم ز جد
باب معصومند ز خاتم تا دم محشر مبرا اند از نقص امام از نسل ایشان دان که جبر
ایشان نبک یه نه در دنیی نه در عقبی امام پیشوای ما امام رهبر دنیا دو دو دان
تو در عالم بعلم دانش حکمت ندارند در جهان همتا طمع دارم من از ایزد که فردا در
دم محشر گناهم را ببخشاید ببرد با جنت المأوی شراب و شهد انگبین شربت
کوثر ز دست ساقی کوثر بیابم ساغر صهبا بداحی اولاد پیمبر چون کمر بستم ز
ز لطف مرتضی دارم ز بهر دو کون استغنا الهی بحق جمله اولیا و انبیا و امامان ائمه
اثنی عشر که بر جمله امتان احمد مختار و شیعیان حیدر کرار نبوت واه مت بخشان
و رحمت کنی و همه را ایمان عطای کرامت فرمای یا اکرم الاکرمین و یا ارحم الراحمین

باب

در بیان فضیلت ثواب روزه ماه مبارک رمضان

و بدو این باب مشتمل است بر سه فصل فصل اول در بیان فضیلت و ثواب روزه
ماه مبارک الرمضان حضرت مولانا حسین [illegible] در کتاب مصابیح القلوب آورده است

قال النبی

قال النبی صلعم انه قال الله احمد رمضان لم یعمل العبد ما فی رمضان امتی رمضان السنة
کلها فقل رجل خذاعة حدثنا به یا رسول الله فقال علیه السلام ان الجنة لتزین
راس الحول حتی اذا کان اول یوم من شهر رمضان هبت ریح من تحت العرش
فصفقت ورق الجنة فینظر حور العین الی ذالک ویقولن یا رب اجعلنا من عبا
دک فی هذا الشهر ازواجا تقر عینیها وتقر عینیهم قال علیه السلام فما من عبد یصوم
رمضان الا زوج زوجة من حور العین من در مجوفة مما نعت الله سبحانه به فقال
حور مقصورات فی الخیام صدقه یا رسول الله این حدیث روایت میکنیم حدیث
بس شریف تو است بس لطیف کوهری است بس گران پایه نکته ایست بلند پایه
قطره ایست از کوثر نبوت میوه ایست از باغ جلالت پر تو ایست از چراغ رسالت
روایت کرده اند که از آن صاحب دعوت ادعوا الی سبیل ربک بالحکمه تحفه انوار
حقایق چشمه اسرار دقایق ماه عالم آدم در سط عقده اصطفی محمد مصطفی صلعم این
مژدی که شمه از مناقب او بگوش جانت رسانیدم چون مرکب همایون هلال
رمضان بیک منزل وجود رسید آیه ظللکم شهر عظیم سایه بر جهان افکند
در بارگاه رسالت پشت باز داد و به سند جلالت از درج و ما ینطق عن الهوا
جوهران هو الا وحی برسر یاران نثار کردند فرمود اکر بنده کان احمد اکاهی باشد
از سعادت که ایشان را که در این ماه هست و عدت مینما به اکر بدانند که رحمت الهی
و کرم پادشاه لم یزل ولا یزال در هر شبی و روزی از شبهای این ماه عظیم با تعظیم
چند گناهکار عاصی را از حضیض درک دوزخ باعلا علیین میرساند اگر این حالت

چنین نیست آواز آید که ایشان از خدای تعالی نترسیدن و ایشان عدل کردند و ستم ظلم
لاجرم ایشان در بهشت خواهند بود و شما در دوزخ با عذاب الیم شعر ای بدبخت
نفس خود بفروخته دی با آتش نفس خود را سوخته از غار روزه مسلط بچه بر معاصی
هم چو سگ آموخته با چنین اعمال باشد روز حق با شیاطین در جهنم سوخته سکین
بنده که اینچنین ماه از فیض فضل الهی بی بهره مانده بیچاره کسی که در این ماه خطه غفران
در نامه عصیان او نکشند این ماه طاعیان است در دراز بازار عاصیان است از
سینه برار آخ تا کی از دیده همی برآر آخر تا کی ای مومنان مایده کرم نهاده
و خوان نعم نهاده و در دعوت کشاده از آن بی بهره ماندن نعوذ بالله بدبختی عظیم باشد
از گلزار بهار نا مهمانگ تا تار بوی نا شنیده و حرمانا شکرف باشد هر شب
از این ماه بزرگ منادی از حضرت جلیل جبار ندا میکند که هیچ کنه کاری
هست که تا توبه وی قبول کنم و هیچ حاجتمندی هست تا حاجتش روا کنم و کرم
و لطف تو را میخواند و تو در خواب غفلت مانده ای خوش خفته که خوابش غفلت
نباشد هر که را لطف او خواب برد خفته را بیدار باشد موعظه حضرت خواجه
کاینات سرور بنی آدم محمد مصطفی صلعم گفت خداوند را حضرت عیسی ع را ما بره نر
رسانید خطاب عزت در رسید که ای محمد امت عیسی شکم پرست بودند امت
تو خدا پرست را خوان نان فرستادیم و امت تو را خوان رمضان و در آن خوان
سه قرص بود و بر خوان ماه رمضان سه دهه است دهه اولش رحمت خدای تعالی
دوم مغفرت و سیم آزادی از آتش دوزخ بدان خوان عسل بود و بر این

خوان حلاوت

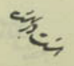
دمی چ

ایشان

خوان حلاوت للصائم فرحتان فرحة عند الافطار و فرحة للقاء الملک
الجبار و در آن خوان ماهی بریان بود و در این خوان دلهای بریان روزه داران
و بر آن خان سرکه و بر این خوان انابت بیان و شکستن نفس نافرمان است
ای عزیزان ماه رمضان به سه صفت موصوفست اوله رحمة و اوسطه مغفرة و
آخره عتق من النار اول دهه رحمتست و دوم دهه مغفرتست و سیم دهه
آزادی از آتش دوزخ و ماه رمضان از آن سه صفتست که بندگان سه
گروهند فمنهم ظالم و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات اگر ظالمی توبه بیارد اینک
رحمت اگر مقتصدی عذر بخواهد اینک مغفرت اگر سابق گام بردارد اینک
آزادی از آتش دوزخ از دعای از سر اخلاص گوید مرد خدای عز و جل باز زود
مستجاب کند چون تو در محنتی فرو مانی جز بفضل خدا دعا مطلب مرهم
درد ما خدا باشد مرهم خود جز از خدا مطلب درد دل را از غایت اخلاص
تو شفا ما بجز دوا مطلب نقلست از حضرت عیسی ع به دهی رسید که اهل
آن ده تمام بر جای مرده بودند و بر روی زمین افتاده و دفن ناکرده عیسی ع
گفت ایشان از خشم خدا تعالی مرده اند حواریان گفتند یا روح الله میخواهیم
که حال کار ایشان بدانیم تا آن یکنیم عیسی ع دوگانه از برای بدرگاه یگانه بگذارد
و آواز داد یکی از آن جماعت زنده شد جواب داد عیسی ع گفت حال شما چه
گونه بود گفت اصبحنا فی العافیة و بتنا فی الهاویة یعنی بامداد بسلامت
و عافیت بودیم و شبانگاه به هاویه گرفتار شدیم گفت هاویه چیست گفت

گفت دریاهاست از آتش که در او کوههاست از آتش گفت چه چیز شما را بهاویه
رسانید گفت دوستی دنیا و بر طاعتی و بی عبادتی گفت دوستی دنیا شما را به
چه غایت بود گفت چنانکه کودک مادر را دوست دارد و هرگاه که روی بوی آرد شاد
شود اگر برود غمناک شود گفت چگونه است از میان چندین خلقان تو آواز
دادی گفت ایشان در دوزخ لجامهای آتش بر سر ایشان کرده اند و فرشتگان
غلاظ و شداد بر ایشان موکل اند و ایشان را عذاب میکنند والله اعلم

در بیان فضیلت روزه ماه رجب روایتست از حضرت رسالت پناه صلعم
فرمود هر آن بنده مومنی و موحدی از بندگان خدا تعالی و اتقیان حضرت رسول ص
که قیام نمایند و قدم در راه ثواب آخرت نهند روزه ماه رجب بتقدیم رسانند
بثواب پارسندگان را خبر پروردگار عالم بداند هر که اول ماه رجب روزه دارد خدا تعالی
او را اگر نام آسمان و زمین ثواب دهد و رضای حق تعالی دریابد هر که رضای او یافت
از آتش دوزخ خلاصی یافت و به نعیم رسید و هر که دو روز از ماه رجب روزه دارد
حق تعالی او را ثواب دهد که محاسبان آسمان و مستوفیان زمین از شمردن آن
عاجز آیند و هر که سه روز روزه دارد حق تعالی میان او و دوزخ حجابی پدید کند که طول او
هفتاد سال راه باشد و هر که چهار روز روزه دارد از بلایش ایمن گرداند و از دیوانگی
و پیسی و گری و فتنه آخر الزمان و هر که پنج روز روزه دارد پنجاه ساله گناهش را
عفو کنند و هر که شش روز روزه دارد شصت سال گناهش بیامرزند و هر که هفت
روز روزه دارد هفت در دوزخ بروی ببندد و هر که هشت روز روزه دارد



هشت در بهشت بروی او بگشایند و از گویند از هر دری که میخواهی داخل شو و هر که
نه روز روزه دارد بی حساب در بهشت رود و هر که ده روز روزه دارد در آن ساعت
که اهل عرصات بر صراط ترسان باشند خدا تعالی او را قوت دهد تا بر صراط آسان بگذرد
کالبرق الخاطف و الریح العاصف و خدا تعالی او را دو بال دهد از در و یاقوت که از صراط
چون برق بپرد و هر که یازده روز روزه دارد حق تعالی او را در جه یوسف کرامت کند
و هر که دوازده روز روزه دارد بضاعت و طاعت او بوسیله دوازده امام محل قبول افتد
و شفاعت یابد از حضرت رسول صلعم روایتست از ائمه معصومین ع که هر که این روزها
که گفتیم ایام البیض رجب سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم که معین است و دعایی که
معروفست برخواند پادشاه عالم ده کرامتش ارزانی دارد اول در عمرش برکت کند
و مالش بیفزاید و عیالش را از آفتها نگاه دارد و گناهان او را بیامرزد و حسناتش گران
بار گرداند و گور بروی روشن گرداند و تر از روی حسن تر گران بار گرداند و از درکات
دوزخ نجات دهد و بدرجات بهشتش رساند ای عزیزان بنگرید که به اندک تکلیف
چندین تشریف میدهند و چنین ثوابها وعده میدهند در خبر است از حضرت
امام جعفر صادق ع که هر که از اول ماه رجب روزه دارد بهشت او را واجب گردد
اگر یک روز از میان ماه رجب روزه دارد شفاعت وی قبول کنند در مثل عدد
ربیعه و مضر هر که یک روز روزه دارد از آخر ماه رجب وی را از پادشاهان بهشت گرداند
والله اعلم نقلست از حضرت امیر المومنین ع فرمود که هر که یک روز از اول ماه رجب
روزه دارد حق تعالی میان وی و دوزخ حجابی پدید کند که عرض وی از مشرق تا مغرب

بود ثواب یک طاعت در دیوان اعمال او نویسند و بهشت از برای وی در رجب

الله رجب ابرای تعظیم رجب خوانند ترجیب تعظیم در خبر است از حضرت رسالت

پناه صلی الله علیه و آله فرمود خمسه صوم شریف که ان پنج روز است در سالی و حدیث آمده است

که هر ان مومن و موحدی که یکروز از آن روزها روزه دارد ثواب صد ساله طاعت

در دیوان اعمال او ثبت نمایند و ان پنج روز نیست اول پنجم ماه صفر ۲

و دوازدهم ماه ربیع الاول ۳ هفتم ماه رجب ۴ بیست پنجم ماه ذوالقعده ۵

بیست و نهم ذوالحجة الحرام قال النبی صلی الله علیه و آله ثلثة ایام من شهر حرام خمیس و الجمعة و السبت

کتب الله عبادة مائة عام ماههای حرام چهار اند ذوالقعدة الحرام ذوالحجة الحرام

محرم الحرام و ماه رجب الله منهم والله اعلم بالصواب در فضیلت روزه

ماه شعبان قال النبی صلی الله علیه و آله انه قال من قال صام یوم من الشعبان اطفا رحمه غضب

الله وهون الله علیه هوال یوم القیامة وله عند الافطار ثلثة دعوات

مستجابات صدق رسول الله روایتست از ان خورشید فلک رسالت صدر

ایوان کاینات بدر آسمان موجودات حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله میفرماید که هر که

یکروز از ماه شعبان روزه بدارد ان روز از خشم خدای تعالی ایمن گردد و پادشاه

عالم او را از هول قیامت ایمن گرداند و در وقت روزه گشودن سه دعایش

مستجاب گرداند شعبان شهر حضرت رسولست و ماه رسول خدا است

خنک ان بندهٔ مومن را که این روزها روزه دارد و این ماه را بتقدیم صیام بسر

آورد و حرمت رسول خدا را نگاه دارد شعبان پنج حرفست شینست علو است

وبرانت

و برالست والف الفت است و نور است هر که شعبان روزه دارد شرف یافت

الفت و نور یافت روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که حضرت خواجه عالم علیه السلام که در

اول روز شعبان بفرمودی تا منادی کردند که یا اهل یثرب من رسول خدایم بشما

ماه شعبان ماهیست در رحمت پادشاه ذوالجلال بران کسی که مرا باین ماه

یاری دهد حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود تا منادی حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم هرگز روزه

ماه شعبان از من فوت نشد در خبر است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که هر که

یکروز از ماه شعبان روزه دارد بهشت بر او واجب شود هر که دو روز روزه دارد

چنان باشد که خدای تعالی را زیارت کرده باشد و در سایهٔ رحمت ان باشد

و آمرزیده گردد

در سایه رحمت تو خورشیدیم

وز لطف تو نیک بخت

جاوید شدیم

جز فضل تو امید نداریم بکس

مپسند که از فضل تو نومید

شویم

نقلست از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام آورده است که حضرت رسالت

پناه صلی الله علیه و آله فرمود که چون اول ماه شعبان باشد پادشاه عالم بفرماید تا درهای بهشت

را بگشایند و درخت طوبی را فرمایند تا شاخها را بدنیا فرو گذارد و منادی

از حضرت عزت ندا کند که ای بندگان خدای دست در این شاخها زنید تا

شما را به بهشت رسانند و پرهیز کنید از انکه در شاخهای زقوم زنید که شما

را بدوزخ رساند گفت بدان خدائی که مرا برسالت فرستاد که هر که در این ماه نماز

سنت نگذارد دست در شاخ زقوم زده باشد و هر که روزه دارد دست در

شاخهای مراد زده باشد هر که دامی در زحمت درویشی داشته باشد از وی

تخفیف کند در شاخ طوبی زده باشد و هر که رضای مادر و پدر حاصل کند دست

در شاخ طوبی زده باشد و هر که خواهد که بفضیلت این ثوابها که بدرجهٔ قبول رسد

دست در دامن ائمه معصومین علیهم السلام و فرزندان گرامی عالیمقام و شیعیان

و محبان آل محمد صلی الله علیه و آله زده باشد تا او را به بهشت رسانند و دیگر فرمود که هر که مومنی

را جفا کند و او را بیازارد دستی در شاخ زقوم زده باشد و هر که در این ماه

نزاع کند از افعال شیطانی دستی در شاخ زقوم زده باشد ای عزیزان جهد کنید

تا در این ماه بزرگوار دست در شاخ طوبی زنید قدم در راه حق نهید و غم دنیا

از دل بردارید و آب حسرت از دیده بیارید که هر چه میکنید می بیند و هر چه اندیشه

میدارید میداند آورده اند که درویشی میگفت در راهی میرفتم بحلقهٔ واعظی

رسیدم اول سخنش این بود که ای انکه هر گناه عزم کردهٔ و در دل پنهان کردهٔ انکه

دل آفریده نهان میداند که یعلم السر واخفی گفت بیفتادم بیهوش شدم چون

بهوش آمدم توبه کردم که ان تبدوا شیئا او تخفوه یحاسبکم به الله اگر آشکارا

کنید اگر پنهان بدان حساب الهی خواهد بود

سرت همه دانای فلک میداند

کوی موی بموی در رگ برگ میداند

کریم که برزق خلق را میطلبی

باو مکن

که یک بیک میداند

در حدیث آمده است که در این ماه شبی است که ان شب را

نیمهٔ شعبان گویند که من احیی لیلة النصف من شعبان لم یمت قلبه یعنی هر که نیمهٔ

شعبان را زنده دارد هرگز دلش نمیرد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ان الله

عتقاء فی لیلة النصف من شعبان اکثر من شعر پادشاه عالم در شب نیمهٔ شعبان

بعدد موی

بعدد موی گوسفندان بنی کلیب عاصیان را از آتش دوزخ آزاد گرداند و ان شب

شبیست که ماهی گناه آمرزیده و بتوبه جریده محو کنند و به نیایی انعامی فرمایند و بسجودی

جودی فرستند و منادی از حضرت عزت آواز میدهد که ای عاصیان بیائید تا شما

را بیامرزیم و ای سرگشتگان بیائید تا براه بهشت تان بریم ای مجرمان محرومان

چو احیت گناه بیائید تا مرهمی بر جراحت شما نهیم ای عزیزان اگر زنده در این

شب نفسی بزن اگر بیداری قدم بردار بسوی دارالقرار اگر هوشیاری توبه بسیار

قطره چند آب از دیده ببار که آتش دنیا را باران کشد و آتش عقبی را آب دیده

کان لوالمخصوص در آن شب که برات است تا برات سعادت فرستند شب

رفع درجات است شب محو سیئات است شب مبارک و جاه عظیمت

و رحمت و شب بزرگوار است و درهای آسمان گشاده و رحمت پادشاه

ذوالجلال و کریم لایزال آماده است

شب چنین در سقف آسمان بر حمت باز

بخویشتن نفسی ای پسر بحق پرداز

بعمر انچه ببازیچه رفت ضایع شد

اگر دریغ

نیاید بکر او بپرداز

بکن ز مدت عمر آنچه هست در یابی

که آنچه رفت بغفلت

دیگر نیاید باز

چنان مکن که زهیچ رگ نرو مانی

کنون که چاره بدستت است چاره

بساز

چه روزها که بشب رفته در هوا و هوس

شبی بروز کن آخر بذکر فکر نیاز

شبی دراز بدین کونه روز کنی

محب در انتهای شب وصال دراز کریم

عز وجل عیب دان مطلع است

کرش بر چهره بخواند کرش بخفیه دراز

برار دست تضرع بیار اشک ندم

ز بانیاز بخواد انچه بایدت به نیاز

سر امید

ذو دار روی بجز بکاسب بر آستان خداوند کار بنده نواز روایتست از حضرت
امیرالمؤمنین ع میفرماید که عبد الشهوات اول عبد الرق یعنی بنده شهوت
خارتر است از بنده درم خریده آورده اند که در بغداد مردی زنی را دوست میداشت
و تا در آن محبت بسر میبرد آن مرد بمراد خود تا در شبیه اتفاق افتاد در آن
شب برات بیکدیگر رسیدند مراد خواست که مراد حاصل کند زن گفت دریغ
نباشد که امشب همه آشنا باشند و بیگانه مرد گفت مرا نیز چنین کی ظن رسید
احسن زنا که به هنگام مراد نفس هوا خدا تیغ را یاد کند همه این نیست که کوشا
الله بلکه هنگام مراد گناه کمن القصه هر دو نفس هوا نهادند و از یکدیگر جدا
شدند و روی به حضرت حق سبحانه و تعالی آوردند و روز طاعت و عبادت
کردند بامداد دختر را پدر بدست گرفت پیش آن مرد برد و گفت دوش
حضرت رسالت پناه ص را بخواب دیدم که مرا گفت دختر را پیش فلان کس
ببر و عقد شرعی کن دختر را تسلیم وی کن تا بدانکه هر آن مؤمنی که پای بر
نفس هوا زند و ترک حرام کند پادشاه عالم در دنیا کار وی سازد و در
عقبی به بهشتش کرامت کند قوله تعالی واما من خاف مقام ربه ونهی النفس
عن الهوی فان الجنة هی المأوی هر که در شهوت و لذت بر خود بندد و از غیر
او دوری جوید ما هم آن کنیم که مراد و رضای او حاصل شود قوله تعالی رضی الله عنهم
ورضوا عنه ذلک این مردان خدا ترس در راه آن است قوله تعالی ذلک لمن خشی
ربه بگو بیت سخنی از سر صفا بشنو بکوشش که خلاف هوا توانا کرد بهر

رضا آت



رضا آت هوس که بردن نهی کامی نزول و حرم کبریا توانا کرد اگر بعد توکل بر پروی
تن خویش کذشته ای ادا را توانا کرد دگر باب بهشت برادری غسلی هم کدورت
دل با صفا توانا کرد دگر بهستی خود بگذری یقین میدان که عرش و فرش و فلک
بگاه زیر پا توانا کرد ولیک این صفت ره روان جان کیست تو نازنین جهان کی تو را
کرد در بیان روزه حرام بر آن که در روز عیدین و در روز شک بر نیت ماه رمضان
و ایام تشریق کسی منا بود و روزه و کسی سخن نکند در روزه که کسی نذر کند معصیت
حرام باطل است داشتن بر مکلفان در بیان یاد کردن روزه تطوع بر آن
که هفدهم ماه ربیع الاول روزه دارد چنان باشد که شصت سال روزه داشته و آن
روز مولود حضرت رسالت پناه ص است و هر که روزه دارد بیست پنجم ماه رجب کفاره گناه
و بیست ساله بود و هر که بیست هفتم ماه رجب روزه دارد که بعثت حضرت رسول ص
و هر که بیست پنجم ذوالقعده روزه دارد کفارت گناه شصت ساله شود و آن روز دحو
الارض گویند و هر که هجدهم ماه ذوالحجة الحرام روزه دارد که روز غدیر خم است آن چنان
بود که همه سال روزه داشته باشد و حضرت رسول ص فرمود که هر آن مؤمنی که در ماهی
سه روز روزه دارد و پنجشنبه اول از ده اول روزه دارد از میانه ماه و پنجشنبه آخر ماه روزه
دارد از ده آخر آن چنان است که تمام سال روزه داشته باشد و هر که هفت روز
از ماه رجب روزه دارد آتش دوزخ بروی کار نکند و در دوزخ بر روی وی ببندد
و هر آن مؤمنی که ماه شعبان با ماه رمضان به پیوندد البته آمرزیده باشد و این دعا را
در ماه شعبان هفتاد بار بگوید ثواب عظیم یابد دعا اینست استغفر الله الذی لا اله الا



هو الرحمن الرحیم الحی القیوم واتوب الیه دیگر حضرت رسول ص فرمود که صوموا شهرکم روزه
رمضان بدارید زهی بزرگواری ماهی که ماه رمضان است و بزرگان ماه رمضان
را به بهار تشبیه کرده اند که چون بهار آید ابر در هوا آید و باران فرو بارد و دنیا را
نبات برویاند و سبزه ها برویاند و گلها بشکفند و زمین را اطلس و عبقری گسترانند
کوهها را حله رنگین در کشد درختان را عقدهای مروارید برویاند و همچنین چون ماه رمضان
در آید مسجدها را منور گرداند و دلها را نشاط آید و قندیلها بفروزند و منبرها را بیارایند
و محرابها را با شکوه گرداند مجلسها ساخته گردد و خایفان در رجب آیند راجیان
در طلب آیند عارفان در طرب آیند جوانان از دیده اشک بارند پیران موی سفید
در خاک مالند مشتاقان در شعب آیند عاصیان براه آیند که بخشایش آن درگاه
آیند ان الله عز وجل فی کل یوم من رمضان الف عتیق من النار فاذا کان یوم
الجمعة لیلة الجمعة عتق الله فی کل ساعة الف کلهم قد استحقوا النار حضرت خواجه کاینات
ص فرمود که پادشاه عالم در هر روزی از ماه رمضان هزار هزار عاصی را از آتش
دوزخ آزاد و چون شب جمعه و روز جمعه باشد در هر ساعتی چندان آزاد کند
که در روزی کرده باشد ماه رمضان بخیلست که هر که آلوده بنجاست معصیت
شده باشد چون بوی در آید پاک شود و پاکیزه گردد رمضان سلطانیست که هر که
در سایه چتر او در آید بر همه عالم بسر آید و هر که در ماه رمضان خلعت سعادت توبه
نیافت در کدام ماه خواهد یافت هر کرا در این ماه نیامرزیدند و عنوان آزادی ندا
دن در کدام ماه خواهند داد ماه رمضان را دو حرمت یکی حرمت قرآن دیگری حرمت

رمضان

رمضان که شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن و دو عصمت است عصمتی از سلطان
و عصمتی از سران دیوان را در بند نهد و نعمت در رای بهشت را بگشایند و دلها را
راحت دهند و دو برکه است برکه نور و برکه سجود و دو هدیه است یکی آنکه خواب را
در آن عبادت گیرند و خاموشی که هیچ طاعتی و عبادتی با محبت و دوستی حضرت
امیرالمؤمنین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین از ایشان قبول نمیکنند پس
دوستی و محبت ایشان را در میان دل و جان باید بست تا سفید روئی دو جهان
حاصل آید و بکلمه طیبه و کلمه با دوستی و محبت ایشان نباشی تا رستگار نباشی
با بود علی بود وجودت بجوی بی حب علی مایه سودت بجوی بالله که اگر
علی امامت نبود صد قبله و محراب سجودت بجوی پس ای مؤمنان دوستی علی
و آل وسیله خود سازید باید دوستی محبان و شیعیان عزیز جان سازند تا بهشت
عنبر سرشت ماوی شما سازند به نعیم برسید ان شاء الله تعالی پنجم در بیان فضیلت
زکاة و حج الخطبة العربیة بحمد الله والمنة له البیان والبرهان علیهم مبارک
حی سمیع ستیع سبحان هو الغفار ذو فضل هو الستار ذو عطوا عظیم العفو
والغفران تعالی رب الباقی بین من هو الشافی هو الترافی نعمه
النور والعیان عیبت رب استغفر وکن معموره واجبر علی ما قال واستبشر
بروح منه والروحان فخر الناس انوارهم حلافهم واولادهم رسول الله اعلیهم
نبی الجن والانس ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له ونشهد ان محمدا عبده
ورسوله ونشهد ان علیا ولیه ووصی رسوله صلوات الله علیهم اجمعین التوحید حمد

حمد بیحد و ثنای بیعد و حضرت احدی را که یک احاد موجودات و افراد مخلوقات از خزانه
اعطای کمال بیش از هم بهدای به خلعت صورتی مخصوص گردانید و از جملهٔ آن نوع انسان
به تشریف صوّرکم فاحسن صورکم مشرف ساخت و از کتب خانهٔ علّم بالقلم علّم الانسان
ما لم یعلم باضاف دانش و حکمت گردانید مناجات ای خالق عرش و لوح و قلم
که دادی بگل رنگ و بو از کرم بکن لاله‌سان سرخ‌روی این بنده را سیه‌نامه عاصی شر
منده را ترا انیس کمش روزگار بود راز پنهان همه آشکار بدرگاهت ای
خالق پرکرم نیارم که سر را بالا کنم ز شرمندگیها اعمال خویش بود جرم از حد بیرون بیش
از آن همچه نرگس سرافکنده ام که از کردهٔ خویش شرمنده ام ز بسیاری جرم نقص نیول
دلم غنچه‌سان است در غرق خون بنفشه صفت سر بزانوی غم ز شرمندگیها خود
منفعلم همان به که ای عالم غیب‌دان کشایم بمدحت چو سوسن زبان زردی بیقین
گویم از ذات تو کنم عرض وصف کمالات تو دهی گر توفیق عزت مرا نماند بدل
هیچ حسرت [illegible] توئی پادشاه نشیب و فراز ز صنعت دهی خلق را بنده باز
نباشد زبالای دست تو دست توئی آفریننده هرچه هست به حکمت نهادندادی
نیاز خلایق بدرگاهت ای کارساز بحکمت دهی رزق بینا و کور کریم رحیمی حیّ
غفور بود در پناه تو چرخ فلک ز صنع تو گویند خیل ملک الهی توئی خلق را
دستگیر من بیچاره‌ای را دست گیر بود گرچه جرم برون از شمار چه غم هست نام
تو آمرزگار چه عذر آورم چون زپا تا بفرق شدم بنده در بحر عصیان غرق برآن
آور از چاه عصیان مرا بکن التفات نما این مرا کنه کارم و مجرم شرمسار دلی

دارم

دلی دارم از معصیت امیدوار ندانم که تا کی من پرگناه کنم نامهٔ خویش را سیاه ز روی
کرم روسفیدی بکن ز درگاه خود ناامیدی مکن ز الطاف خداوند بوالحب بکن
دعوت بنده را مستجاب بالله العالمین و یا خیر الناصرین فی نعت سید المرسلین صلعم صد هزاران
هزار ثنا و بی نور و شاعل سرور روضهٔ فایض النور شمس فلک رسالت سرو چمن جلالت
سلطان بارگاه نبوت دارا خطبهٔ فتوت مردم دیدهٔ عالم مقتدای انبیا صدر صفهٔ صفا
بدر خطهٔ وفا و ان ماه روی والضحی و آن سلطان تخت شریعت و ان آفتاب برج طریقت
وان واقف اسرار حقیقت سلطان انبیا و سرور اولیا حضرت ابوالقاسم محمد مصطفی صلی الله
شعر ز خدا ور ره خدا طلبی مطلب جز محمد عربی زانکه مطلوب اهل بینش اوست
بلکه مقصود آفرینش اوست شاه ایوان دیگر یثرب ماه تابان ملا مشرق و مغرب
شرف گوهر بنی آدم در شرف سرور همه عالم شهریاری که خیل اشیا همه عرش و کرسی
طفیل اوست همه کونین او مقصود است این مقصود | او محمد مقام او محمود چرخ افتاب
را بر یافت بیک انگشت قرص مه شکافت بود بر تر ز انجم افلاک ز آن نیفتاد
سایه‌اش بر خاک که گذشت از سپهر برین سایه او کی رسد بر زمین ذات او خیمه
مه خیل رسل گل ابس از برگ میوه نبد از گل زیر گیسوی مشکین او رخ چون ماه شب
معراج را جلال الله ای دل و جان فدای درگه تو سرها همچو خاک در راه تو الهی بحق محمد
و آل محمد و ذریت محمد که بر حافظان این مجلس رحمت کنی یا اله العالمین و یا خیر الناصرین سبحه
منقبت شاه اولیا امیر المؤمنین ع حضور صابران امام معصوم السرور مطلق و ابن عم نبی وان
سلطان بارگاه ولایت و ان شهباز بلند پرواز سعادت وان شهسوار میدان جلالت

را که زکوة مال خود را ادا کند قال النبی صلعم میفرماید که لا ایمان لمن لا صلوة له قال
رسول الله میفرماید که ما هلک مال فی بر ولا بحر الا بمنع الزکوة یعنی تلف نشود نه در
بیابان و نه در دریا مگر بمنع زکوة قال النبی صلعم که حصنوا اموالکم بالزکوة و داووا امرا
ضکم بالصدقة حصار رسانید مالهای خود را دوا کنید مرضهای بیماران خود را
بصدقه دادن مال خواهی ای برادر بیشمار ده زکوتش ده که اید بحساب
نبرد از دزد و نه از آتش بود در امان باشد ز فضل کردگار در بیان منع زکوة
حضرت رسول صلعم میفرماید که من صام ولا یخرج الفطرة کان کمن لا صام یعنی هر که
روزه بدارد و بیرون نکند زکوة فطر چنان باشد که روزه نداشته باشد قال
صوم شهر رمضان معلق بین السماء والارض لا یرفع الا بزکوة الفطر یعنی
روزهٔ ماه رمضان آویخته است میان آسمان و زمین باسمان نرود مگر بدادن
فطر زکوة دیگر قال تعالی قد افلح من تزکی یعنی من اخرج زکوة الفطر معنی آنچنان
باشد هر رستی که رستگاری یافت هر که بیرون کرد زکوة فطر را بدان و روزه
دارد رستگاری تا بیرون نکند زکوة فطر و بمستحق رساند از زکوة سرت را بده
ای عزیز که امید هست به جنات ریز که صوم تو گردد قبول خدا بقول کز این سید
نا تمیز روایت است از حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که در نه چیز زکوة واجب
است در زر و نقره و اشتر و گاو و گوسفند و گندم و جو و خرما و مویز و محققان
گفته اند که زکوة جز د تواضع و احسان است زکوة شرف اطاعت ضعیفان
است زکوة مال مور ساخت درویشان است زکوة نور ختنی یتیمان است

زکاه

زکوة بوطن آوردن مهمان است زکوة علم تعلیم دیگران است زکوة صحبت عارفان است
زکوة صحبت پرهیزکاران است از کتمان زکوة زبان ناگفتن بهتان است زکوة
دل تعظیم ایمان است در خبر است از حضرت امام محمد باقر ع فرمود که هر که زکوة مال بدهد
حق تعالی از وی خشنود شود و اگر زکوة مال نه بدهد روز قیامت آتش بر ماری گرداند
و در گردن اش آویزند تا مغز سرش را بخورد تا مردمان از حساب فارغ شوند سیطوّ
قون ما بخلوا به یوم القیامة و هر که گنجی نهد و زکوة بیرون ننماید روز قیامت آن درم
و دینار را آتش گردانند و پیشانی و پشت و پهلوی وی داغ نمایند روایت است
از عبد الله مسعود که گفت پوستهای ایشان را فراخ گردانند تا هر درم و دینار را
داغ گاهی بود به تخصیص پیشانی و پشت و پهلوی از وی نهی بیکرده است و پشت
بروی کردی و القول دیگران است که بآن مال گشاده پیشانی و قوی پشت بوده
است ای عزیزان اگر درویشی خوب نبودی انبیا و اولیا اختیار درویشی
نکردی نقل است که در دور حضرت رسول صلعم یکی بود نام وی ثعلبه حضرت رسول صلعم
از حق تعالی درخواه تا مرا مالی کرامت کند گفت برو قناعت کن که اندک آن را
شکر کنی بهتر باشد از بسیاری که آن را شکر نکنی گفت یا رسول الله شکر الله
بگذارم و خیرات بسیار کنم و صلهٔ رحم بجای آورم حضرت خواجه عالم گفت خداوندا
ثعلبه را مال بده گوسفند چند در شت حق تعالی بران برکت کرد باندک روزگار گوسفند
چندان شدند که وی را از مدینه جای نماند گوسفندان بیرون آورد و بیش از آن پنج
وقت نماز در عقب حضرت گذاردی چون گوسفندان بیرون برد هر روز نماز پیشین

وان مشکل‌گشای انس و جان وان گوهر کان ولایت وان پیشوای میدان هدایت وان سرور
آدمیان وان بهتر و مهتر عالمیان امیر البررة و قاتل الکفرة المسمّی باسم صدره و بباب الکتاب
میزان یوم الحساب حجة الله فی المشارق والمغارب امیر المؤمنین ابو الحسن علی ابن ابی طالب
علیه السلام فی منقبت   در دریای سرمدیست علی   جانشین محمدیست علی   اسد الله سرور
غالب   شه مردان علی ابوطالب   ساقی شیرگیر مستان   زیر دستش همه زبردستان
هر که با شیر حق کند پنجه   پنجه خویش را کند رنجه   در کف انگشت او کلید بود   در
خیبر ازان کلید گشود   در سر ذوالفقار را فیاض   رشته کفر را شده مقراض
تا نجف گو گوهر صدف است   ریگ صحرای آن در نجف است   زینت آن گلشن
از جمال علیست   گل این باغ رنگ آل علیست   بود عم زاده رسول خدا
چون رسول از خدا نبود جدا   که سر خصم را جدا کرده   که سر خویش را فدا کرده
هر شبی دفتر از م زر بخشد   شه دین روز رزم سر بخشد   کرم عشق بخشش درم است
گر کسی سر فدا کند کرم است   همه سرها فدای تو بادا   همه شاهان گدای او بادا الهی
بحق علی ولی الله و بحرمت فرزندان عالیمقام که بر ما بیچارگان و گناهکاران و تباه
کاران امت محمد و شیعیان علی شاه ولایت را از آفتها و بلاها و مرضها و سر جمله
جاهلان و ظالمان و منافقان ایمن گردانی و همه مؤمنین و مؤمنات را بیامرزی
و به بهشت رسانی به کرم و لطف خود یا ذا الجلال والاکرام والله اعلم و احکم بالصواب
در بیان زکوة و حج و جهاد و غیره و این باب مشتمل است بر سه فصل   [فصل ...]
فصل اول در بیان زکوة قوله تعالی وآتوا الزکاة مالکم و حضرت رسول صلعم فرمود که هر که

زکوة مال

زکوة مال بر نهد ایشان را از صف نگاه دارد و قوله تعالی ولا یحسبن الذین یبخلون بما آتی
هم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطوقون ما بخلوا به یوم القیامه یعنی می پندارند آنها
که بخیلی میکنند و زکوة مال نمی‌دهند که آنچه خداوند از فضل بایشان داده ایشان را
بهتر است و نیکی ایشان در آن است بلکه بدین عقوبت ایشان در آن است و زود
باشد که کنیم آن مال را مثل ماری که در گردن ایشان اندازیم روز قیامت و دیگر مواضع
قوله تعالی یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم
و یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم
فذوقوا ما کنتم تکنزون یعنی آن کسانی که گنج می‌نهند و زر و نقره نفقه نمیکنند در
راه خدای تعالی یعنی زکوة آن مال نمیدهند بشارت باد ایشان را بعذاب
دوزخ که روز قیامت گرم گردانند و آن زر و نقره را در آتش دوزخ داغ کرده
نهند پیشانی و پهلوی و پشتهای ایشان را و گویند این گنجهای شماست که زکوة
آن نداده بودید در دار دنیا و روایت کنند از حضرت رسالت پناه صلعم که میفرماید
هر که را خدای تعالی مال داده و او نکند زکوة مال را روز قیامت آن مال را
ماری بسیار بزرگ سیاه و سفید گردانند در گردن ایشان اندازند چون طوق و آن
مار گزد گناهکاران ایشان را و ایشان زاری مینالند و میگوید که مال گنج پنهانی توام که در
دنیا زکوة آن ندادی قال النبی صلعم میفرماید که الزکوة قنطرة الاسلام یعنی زکوة دادن
مسلمانان بود و هر که زکوة مال ندهد در شهر اسلام در نتواند آمدن قال رسول الله صلعم
لا یقبل الله صلاة رجل لا یؤدی حق ماله یعنی قبول نمیکند حق سبحانه و تعالی نماز مردی

آمدی و با حضرت رسول نماز گزاردی و دیگر عازها با یاران شهر تاکو سفندان چندان شدند
که آنجا جایش نماند بوادی شد و هر جمعه بیامدی و نماز جمعه گزاردی و برفتی تا از بسیاری
مال از جمعه نیز بر آمدی و باز ماند چون آیت فرود آمد حضرت رسول کس فرستاد تا زکوة
بستانند ایشان آیت زکوة بر خواندند گفت جزیه است که از ما میخواهند شما جای دیگر
روید تا من در این کار اندیشه کنم ایشان پیش پیغمبر آمدند که صاحب شتر بود
آمد حضرت بروی خواندند گفت سمعاً و طاعةً در میان شتران شدند و نیکوتر آنچه
بود بیرون کردند و به ایشان داد و ایشان باز آمدند پیش ثعلبه همان سخن گفت که
جزیه است از ما میخواهند جای دیگر روید تا من اندیشه این کار کنم ایشان پیش حضرت
رسالت پناه صلعم شدند در حال باز گفتند حضرت رسول گفت وای بر ثعلبه در زمان
حضرت جبرئیل ع آمد و آیت آورد که ومنهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن
ولنکونن من الصالحین فلما آتاهم من فضله بخلوا به وتولوا وهم معرضون خبر به ثعلبه
رسید بیامد و گفت یا رسول الله هر چه خواهی بدهیم گفت حق تعالی مرا فرموده که صدقه
و زکوة تو قبول نکنم ثعلبه بر دل شد و خاک بر سر میکرد و میگفت وای بر من حضرت
رسول گفت ترا گفتم که قناعت کن نکردی لاجرم بخشم خدا گرفتار شدی
والله اعلم در فضیلت حج قوله تعالی ولله علی الناس حج البیت من استطاع
الیه سبیلا یعنی خدا را است بر مردمان که قصد زیارت خانه کعبه کسی را که تنخواه باشد
روایت است از حضرت رسول صلعم فرموده که ایها الناس قد فرض الله علیکم الحج یعنی
ای مردمان بدرستی که خدای تعالی فریضه گردانیده بر شما فریضه زیارت کردن خانه کعبه

پس ای

پس ای مومنان زیارت کنید و دیگر فرموده که حج بکنید پیش از آنکه حج خانه کنید تا به ملامت خداوند
گرفتار نشوید گفت هر که را حاجتی ظاهر باشد یا سلطان قاهر یا بیماری حابس باز ندارد
و از حج وی نکند و بمیرد خواه جهود و خواه ترسا حشر کنند و شرایطش از آتش دوزخ هلاک
شود و فرموده که یکرکعت نماز بگذارد در کعبه برابر است با هزار صدقه و گفت هر گامی
که حاجیان بر دارند هفتصد حسنه است از حسنات حرم در دیوان ایشان بنویسند
گفتند یا رسول الله حسنات حرم چه باشد گفت یکحسنه با صد هزار حسنه و هر روز صد و بیست
صد و بیست رحمت به خانه فرود آید شصت از برای طواف کنندگان و چهل از برای
نماز کنندگان و بیست از برای کسی که در کعبه نظر کند و نظر در کعبه عبادتست از
عبادتهای خاص روایتست که هر آن بنده مومنی متقی که از روی اخلاص و محبت
نظر کند به جمال حضرت علی ابن ابیطالب علیه الصلوة والسلام عبادة است
که النظر الی وجه علی عبادة در حدیث آمده است که فضیلتی از فضل علی ابن ابیطالب
نگاه کند یا بشنود هر گاه که گوش کرد خدای تعالی بیامرزد و هم گناهی که گوش کرده
باشد خدای تعالی به بخشد و هر که نگاه کند هر گناهی که به چشم کرده باشد حق تعالی بیامرزد
و هر که فضیلت علی ابن ابیطالب ع منکر شود و طعن زند از دنیا بیرون نرود تا
به بلائی گرفتار نشود و در خبر است که مردی را دیدم در شام که نیمه رویش سیاه شده
و پیر رسیدند از آن سیاهی روی گفت در حضرت امیرالمومنین ع طعن بسیار میکردم
شبی در خواب دیدم که شخصی پیش من آمد و گفت تو آن که بر امیرالمومنین طعن
میزنی دستی بر روی من فرود آورد رویم سیاه شد نقلست از حضرت رسول صلعم

زین جهان و زاین جهان بیگانه هوشیار از کس بود کو بود دیوانه حضرت
خلیل ع در ظاهر کعبه بنا کرد و کعبه جبار جلیل از اسرار ان مطاف اصناف خلایق این کعبه مطاف
الطاف خالق این کعبه قبله خلقان این کعبه منظور نظر حق دان و آنجا مسجد الحرام و
آنجا مشهد کرام اینجا عرفات آنجا تحیات و کرامات اینجا مقام خلیل اینجا مقام
جلیل آنجا چشمه زمزم اینجا قدح الطاف و قادم آنجا رکن ایمانست اینجا کنوز
معانی آنجا سر عالم صورت و حرمت و سر حرم مکه کعبه و سر عالم حقیقت قرآن است
و سر قرآن کلمه و سر کلمه الله و بادیه لا اله الا الله ببادیه بریده ابر بادیه الا باید رفت
و از سر شوق این بادیه را بسر باید برد تا بکعبه الله برسی که مجرد و از طمع از هر جا
و خورش باید آورد و نفس اماره را پیش وقت خود قربان باید کرد اما این کار
کسی نیست و این را مردانی اند سر کوبیده و عالمین در دنیا و در روزهای انها که در این
راه گام دارند از مایه کونین ملامت دارند مشتاق جمال جانفزایند ولی از قال
گذشته اند و حالی دارند در فضیلت جهاد بدانکه جهاد بر پنج نوع است
یکی جهادیست که با کافران آشکارا چنانکه گفته اند قوله تعالی یا ایها النبی جاهد
الکفار والمنافقین فی الدرک الاسفل و دیگر جهادی است که با کافران نهانی و
آن ابلیس است چنانکه خدای تعالی فرموده است که ان الشیطان لکم عدو مبین
و سیم دیگر جهادی است با منافقان چنانکه میفرماید ان المنافقین فی الدرک
الاسفل من النار چهارم جهادی است با خود چنانکه فرموده قوله تعالی والذین
جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و همچنین گفته اند آنکسانی که جهد کنند در تو به راه ایشان

نمایم باخلاص

نمایم باخلاص و دیگر قول گفته اند آن کسانی که جهد کنند در خدمت ما راه ایشان نمایم
بحلاوت خدمت و گفته اند آن کسانی که جهد در خدمت ما کنند راه ایشان نمائیم بر بهشت
عنبر سرشت اما قیمت بنده بخدمت است و قیمت به حرمت و قیمت حرمت
بوصال من است و پنجم جهاد است با دل و اما جهاد اولیاست چنانکه خدای تعالی فرموده وجاهدوا
فی الله حق جهاده روایت کنند از بایزید بسطامی او را گفتند تو بر سر آب همی روی گفت
چوبی بر سر همی رود گفتند در هوا همی پری گفت همه مرغان در هوا میپرند گفتند تو شبی
بخانه کعبه روی گفت جادوی در ماند کسی که شب رود گفتند پس کار مردان چیست
گفت آنکس که دل بکسی نه بندد و جز به خدای عز و جل اعلا روایت کردند از حضرت
امیرالمومنین علی ابن ابیطالب ع که فرمود کار مردان چهار چیز است اول نشستن
در پیش علما دوم شمشیر بر سر کافران زدند سیم سفره پیش گرسنگان بردن
چهارم مناجات در درگاه رحمن اما فضل غازیان با کافران بدان آیت که خدای تعالی
فرموده که ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیل الله صفا و دوستی خود را اول ایشان
را وعده کرد و دیگر نصرت خود را وعده کرده و گفت ینصرکم الله روایتست از حضرت
رسول صلعم فرمود که خدای تعالی هیچکس را دستوری نداد در جهاد تا او را آزاد در توبه
و بر جنت خدا دست جز دیگر بس و هر چون از خانه بیرون آید از گناهان بیرون
رود و دیگر آمرزش خواهند هر چیزی که آفتاب بر او تابد و مردی که بدین صورت
میرد از جمله شهدا باشد و دیگر حضرت رسول فرمود که شهیدان را به نزد خدای
پنج چیز است که پیغمبران را ملک موت ستاند و جان شهیدان را نیز نزد خدا

کردیرا کفتند دیدی که فلان کسی که سفر در باشد باندک سود باز آمد و چندان مال آورده است که همسایه کان و خوبان بروی حسد میبرند حضرت رسول صلعم فرمود که شما را خبر دهم از کسی که باز آمدنش نزد دیگر بود و غنیمتش عظیمتر کفتند بلی یا رسول الله فرمود که بنکرید برین مردی که روی بشما دارد نگاه کردیم مردی را دیدیم داو را بشارت دادیم چون بخدمت ان حضرت امد ان حضرت فرمود که یاران را خبر ده که امروز چه کار کرده آید کفت هر روزی دیناری زر کسب میکردم امروز مشغول شدم وان کسب از من فوت شد کفتم بروم بعوض ان در روی حضرت امیر المومنین ع نظر کنم که حضرت رسول فرموده که انظر الی وجه علی عبادة نظر در روی حضرت امیر المومنین ع کردن از عبادت داشت برفتم وساعتی در روی ان حضرت نگاه کردم حضرت رسول صلعم فرمود هر که هر روزی دیناری زر کسب نماید امروز از تو فوت شد و تو در عوض در روی شاه ولایت نگاه کردی و دوست داری وی ترا چندان ثواب حاصل شده است که اگر بر اهل زمین قسمت کنند کمترین نصیبی که بکی رسد ان بود که گناهش را بیامرزد و بروی رحمت کند پس ای عزیزان بدانید که هر که دوستی محمد و علی و ائمه معصومین صلواة الله علیهم اجمعین ندارد هم در دنیا و آخرت خاسر و زیان کار بود و جای او در آتش دوزخ باشد و دوستی ایشان نجات دو جهانی حاصل است و طاعت و عبادت او بمحل قبول میرسد

هر جا که روی مباش بی یاد علی ع — تا شاد شود ز غم بجان یاد علی ع
روزی که برای حاجتی در ماندی — همت طلب از علی و اولاد علی ع
آمدیم بسر ابیات را حکایت

سکه حضرت

که حضرت رسالت پناه محمد صلعم فرمود که تحو جبکم مدخل الجنة ریکم حق سبحانه تعالی ابراهیم و اسمعیل را فرمود که خانه کعبه را بنا کنید از سنگ بلاد و غرذی ذرع از یکی جانب او را بنا بان بنهایت وار دیگر جانب دریای بغایت نظاره کنید تا عشق بازی عاشقان ببینید که ان مغناطیس لهاست یعنی سنگ هزار فرسخ بر هم نهاده و صد هزار اعرابی حلیف براه نشسته و آتش عشق عشاق هر روزه زیاده و تیزتر میشود و حکایت ابو القاسم بشری ابن محمد بشر کوید مردی کهل را دیدم در طواف روی زرد شده و رنج سفر کشیده از من پرسید که از خانه تو تا اینجا چند راهست کفتم دو ماه راهست کفت پس تو همسایه خانه باشی هر سال بزیارت ای کفتم از خانه تو تا اینجا چند راهست کفت پنجساله راهست کفتم زهی طاعتی نیکو و محبتی صادق بخندید و این بیت بکفت

هر که نهد در ره تو کام را — تا نکرد دهر سر انجام را
قبله اگر ساخته اند عاشقان — سنگ کل و آتش اصنام را

آیا هر مومنی که بکعبه اهل احرام باید کرفت احرام چیست انکه باید غسل کرد و عمامه خواجگی بر سر نهد ولباس رعنائی بر کشد و ردائی در خود بچسند و روی به مقصد آورند و لبیک بزنند این قصد جنت و قصد حق احرام طینت و در این احرام ازاری از نیاز و ردائی از فنا و تنزیهی باید انگنده در عالم صدق لبیک عشق باید زد و روی در بادیه فردانیت باید نهاد و این نعره می زنند

نام تو شمعیت دل پروانه — نام تو کنجیت دل ویرانه
تا شرابنام تو نوشتم زشوق — نامدم از جان دل پروانه
هر خسی را زین قدر زنک کی ست — این قدح مردی خود مردانه
آشنا نام تو دانا که کیست

ستانند و دیگر معتمران را مرده خوانند و شهیدان را مرده نخوانند و دیگر معتمران را بشویند و شهیدان را نشویند چهارم معتمران را کفن کنند و شهیدان را نکنند پنجم معتمران را شفاعت دهند روز قیامت و شهیدان را شفاعت دهند تا روز قیامت پس بدان که جهاد با دل و تن نا فضلتر است از دیگر جهادها که دشمن را همی بینی و با آن حرب همی کنی و آن سهل است و دشمن عظیم و حرب بزرگ آنست که با نفس خود کنی و دشمن را نه بینی مگر خدای تعالی توفیق دهد اگر کار دشوار است اگر چه کافر جبار است بدان کس به بهشت رسد و چون ابلیس جان و ایمان ببرد در دوزخ رسد نقلست از حضرت رسول صلعم فرمود که فاضلترین جهاد با تن است رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر یعنی باز کشتیم از جهاد خرد پس به جهاد بزرگ شوید و جهاد کافران خرد است و با نفس هوا و شیطان دو بیشتر ایمان است او را حرب بزرگ خوانند زیرا که کافران را همی بینی و شیطان را نمی بینی و کافر دشمن جان است و شیطان دشمن ایمان است و جهاد با کافران باشمار است و با شیطان بی مرگ اگر کافری کسی را کشتی او را مقام بهشت غفور رشت است اگر شیطان ترا کشت ترا دوزخ و عذاب باشد و کافر صلح کند و بر کردد و شیطان نه صلح کند و نه بر کردد روایتست از حضرت رسول صلعم را کفتند یا رسول الله دنیا و هوای نفس را چگونه دانیم فرمود که آنچه بدنیا نزدیکست از ان دوری نمایید و آنچه بآخرت نزدیکست بشتابید تا رسته شوید از مکر شیطان ملعون روایت کردند از حضرت عیسی ع کفت بشبانی رسیدم در بیابان کفتم ای پسر عجب کور رسیده چه کار میکنی

کفت حرب

کفت حرب میکنم با دو دزد یکی دو زد و در دزد و درونی و یکی بیرونی عیسی ع کفت کی اند کفت بیرونی شیطان است و دزد درونی هوای نفس است کفتم سلاحت چیست کفت مرکب صبر و جوشنم یقین است و سپرم توکل و علم بسند کاری و شمشیرم اخلاص است و کمانم حرص است از خدای تعالی و تیرم یاد کردن خدای تعالی و بالله التوفیق

در بیان فضیلت بهشت و صفت دوزخ و هول قیامت

الخطبه الحمد لله الذی صرف الاذغانی و اصبح حالتی به محمدی و اذا رای سنا الدین صبح بدایت و اذاح لیل ضلالتی به محمدی و کشف غمة یشتهی بالمصطفی و صحبت دلیل حالتی به محمدی ما مدحت محمد به مقالتی لاکن مدحت مقالتی بمحمدی و نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و نشهد ان محمد عبده و رسوله الی آخره و صلواة الله علیهم اجمعین

المناجات ای مصور با قلم و ای مقدر بی ستم و ای مدبر خزان و بهار و ای مقلب دوران لیل و نهار ای قادر بر کمال و ای رزاق ذو الجلال و ای در سینه از آتش شوق تو جوششی ای در کون از کفتگوی تو خروشی ای لطیفی که عاصیان بعصیان در امضای ذلال تو نوشانند و ای واهبی که در شب تدار هر بیقدری را لباس مغفرت بوشانی ای صانعی که عقول عقلا عالم فکر که حقایق تو رسد و ای خالقی که فهم خلق بکاف کنه کبریائی تو نرسد ای خالق هر جانور و رازق هر کس لبیک لمعدیک تعالی و تقدس

مردان ترا وقت چه در روز و چه در شب — میدان تو راچه از پس و چه از پس

جل جلاله و عم نواله المناجات

الهی مرا محرم راز کن — در معرفت بر دلم باز کن
ز نور خرد روشنایم ببخش — ز بیگانگی آشنایم ببخش
ز دل چه بای

کرم کرده زفضل خودت فرم کرده دراخر همان کن که کردی نخست که در هر
دو عالم امیدم بتو راست چه لطف مرا رایگان آفرید خودمند یم داد جان آفرید
چه دانا که بیداد و بد توشه ام هم ازجرم خویش ده خوشه ام مرا آبم ای ابر دیم
بتو امید من وآبرویم بتو بروی من ازکرده ناپسنده دری راکه هرکز نبستی مبند
زرحمت بدویم دری برکشای مراقد منمای لطفی نمای عزیزار خواری رسیم جان
به قدر از در لطف خویشم مران که برکیردم کرتوام الکنی که بیند پردم کر توام رد کنی
اگر لطف تو برنکیرد مرا کر از بهره کاه ریزد مرا چه امید رحمت نماند از کسان
به بخش و به بخشای روزی رسان در این خاکدان چون بخاکم بری به پاکان
امت که پاکم بری الهی بحق ده دوازده امام به بخشی کناه همه خاص و عام یا اله العا
لمین یا خیر الناصرین فی نعت سید المرسلین صلعم یاصد هزاران هزار صلوات
و تحف تحیات بروح معطر صدر صفه صفا خورشید مطلع بهاسر منبع طاها یسین
باغ یاسین بلبل گلستان طاهایس گلعذار نقطه دین واسطه لوای دولت لولاک
مرتبه ار سماک تعوید مرسله سخن نقطه دایره کن در درج بطیح بدر برج طاها
نقطه گلعذار رخسار والضحی وصف طره مشکین واللیل اذا سجی نقش اسرار
قربت دها واد لیک ربک وما قلی شمس چتر عصمت منجوق مهد طهارت داماد
عروس وحی مشاطه خاتون ابرو نهی چشمه خورشید رسالت گوهر کان
طهارت شمع جمن انبیا نور دیده اولیا چابک سوار او ادنی امین اصطفی و لو
اصفیا سند نشین سبحان الذی اسری طغراکش منشور محمد مصطفی صلعم

گلبن باغ جان و بلبل تمل انبیا جزواو واو همه کل هادی مهدی امام امم مهتر بهتر
امین رسل ماحیا شرابر وز رستاخیز اوشفاعت کننده بر سرپل هرسو کرشان
دهد بحسن ازخطاوری او بنفشه و گل ازتیغ و حواب او بستر ز از رخ روزکار
نقش ببل گشته لالای روی اولاله بوده هندوی موی او سنبل درس در
باغ نعت او بودم این شنودم زنغمه بلبل اما المصطفی رسول الله خصوص ایمان
هرکراه علی افضل الصلواة و اکمل التحیات و اله الطیبین الطاهرین فی منقبت شاه
اولیا امیر المومنین علی ابن ابیطالب یاصد هزاران هزار فنادیل نوروش عیش
سرور از حضرت ملک غفور از روضه پاک رسول روح پاک حضرت امیر المومنین
حیدر خواجه محراب و منبر صاحب تیغ دو سرکننده در خیبر بر زمره خلق عمرو عنتر
مبارز لافتی در شهرستان علم مصطفی امام بحق و خلیفه مطلق و مخصوص با مامت
احمد بارزو دفتر معانسا مبارز لشکر معانی ملاح دریای شریعت مواج اوج شیعت کنج
وفینه رحمت پهلوان درکار شریعت نبی ده لولا علی لهلک العمر در جات بخش انا مه
کالشمس علی کالقمر امام المتقین وفارس المسلمین و یعسوب الدین وقاید غر المحجلین اسد الله
الغالب و مطلوب کل طالب امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام یارب
به نبی و به ولی و دو پسر یازین عبا و با قر و یا جعفر یا موسی و یا رضا و یا هر دو تقی کر عسکری
رهی بسوی مهدی رباعی صاحب کرمی که صد عطای بخشد خرش باش صفی که جرم
ما می بخشد بالله بخدا که هر که علی را بشناخت هر چند کند کنه خدا می بخشد صلواة الله و سلامه
علیه و علیهم اجمعین و اله الطیبین الطاهرین و الحمد لله رب العالمین در بیان فضیلت

بهشت و عذاب دوزخ و صفت قیامت واین باب مبنی بود بر سه فصل فصل در صفت
بهشت و اهل بهشت قوله تعالی متکئین فیها علی الارائک لا یرون فیها شمسا و لا زمهریرا
یعنی اهل بهشت نه بیند آفتاب کرم و نه سرمای سخت در خبر است از خواجه کاینات و
و مفخر موجودات رحمت آدمیان و مهتر و بهتر عالمیان محمد رسول الله صلعم علیه التحیة والثنا
میفرماید که هر که در آید به بهشت زنده جاوید باشد و در انجا هرکز نمیرد و نمی شود و
عبد الله سلام از حضرت رسالت پناه صلعم سوال کرد که یا رسول الله کدام مرا خبر ده
که حضرت حق سبحانه و تعالی بهشت و دوزخ را افریده است یا نه فرمود که بلی آفریده است
گفت یا رسول الله کدام زودتر آفرید آنحضرت فرمود که اول بهشت آفرید و بعد از آن دوزخ
را آفرید و رحمت خدا تعالی بر خشمش سبقت گرفت عبد الله گفت یا رسول الله مرا صفت
بهشت بکوی و از عذاب دوزخ و صفت خازنان بهشت و ملائکه و مرا بکوی که خازنان
در بهشت و دوزخ کجا اند و بکو که پوشش بهشتیان و دوزخیان چیست و درهای بهشت
چند است آن حضرت فرمود بدان ای عبد الله که بهشت بر آسمان هفتم است و دوزخ
بر زمین هفتم و بهشت را هشت در است و درهای بهشت از دری تا دری پانصد ساله
راه است و بر هر دری چندان فرشته است که عدد ایشان بجز خدا تعالی نداند چون بهشتیان بدر
بهشت رسند فرشتگان بر ایشان سلام کنند و تحیت گویند چنان که حق تعالی در
قرآن یاد کرده است قوله تعالی سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین و درهای بهشت را حلقه هاست
از سیم سفید و قبه های آن از زر است و از یاقوت و کرد او عنبر و گیاه او از زعفران
و ریک وی از مروارید و یاقوت عبد الله گفت یا رسول الله چون کسی به بهشت رود

از درخت از کدام طعام خورد گفت از طعامهای لذیذ که از بوی او مرده زنده شود
عبد الله گفت یا رسول الله چون بهشتیان طعام و شراب خورند بول و غایطشان
باشد یا نه حضرت فرمود که بهشتیان را بدان حاجت نباشد و لیس گفت چگونه باشد
که عرقی سفیدتر از شیر و خوشبوتر از مشک و طعم وی شیرین تر از شهد از جیب
ایشان بیرون آید رهمان دم بر تن ایشان خشک شود که اگر از آن عرق ایشان
در دریا افکنده شود آب دریا خوشبو و شیرین طعم کردد عبد الله گفت یا رسول الله مرا خبر
کن که بهشتیان را کر دی که طعام و شراب خورند بول غایط ایشان نباشد اندرین
جهان مثل ایشان هست یا نه فرمود یا عبد الله مثل کودکی که در شکم مادر باشد
بول غایط او نبود و اکر کودکی را در شکم مادر بول و غایط بودی مرک بر ایشان رسیدی
چنانکه درین جهان دیکر حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را پاک و طاهر و پاکیزه
کرده از همه عیبها و دیکر باره ایشان را حیله نکرداند زیرا که بهشتیان در حجره ها و
خیمه های نور باشند پس گفت مرا بکوی که رودهای بهشت رونده است یا نه گفت
چهار جوی بر یکجا میرود و به یکدیکر نیکذرند چنانچه نه بر این و نه بر آن نمی امیزند از جمله
رودها شیرین است و سفید و صافی و رودی از آب میرود مثل عسل عبد الله گفت
از این جویها کاهد یا فزاید گفت نه از وی زیاده و نه نقصان باشد گفت یا رسول الله
آن رودها در این جهان مانند هست یا نه آن حضرت فرمود هست مانند آب دریاها
چون ابر از وی بردارند و بر زمینها ببارند دیکر باره به جویهای رود و رودها اندر آید و
به دریا اندرون رود و اکر آب دریا میفزاید جهان غرق شود پس عبد الله گفت مرا

خورده که کناران جویها چیست گفت کنار جویهای که سیها باشد از نور حق سبحانه و تعالی
بسنگ و هر یک ان از دُر و یاقوت و گیاه وی از زعفران و درختهای وی از سندس
و استبرق و حجرها و خانها بود بر کنار آن جوی و آب جویها صافی بود و روشن تر از
چشم مردم و سفید تر از شیر و شیرین تر از انگبین و نرم تر از خز و حریر و درختان
روشن تر از آفتاب و خوشبو تر بود از همه چیزها عبد الله گفت از جویهای سر چو چند است
و چگونه روند و کی شوند و گفت پنهانی طوبی هر جوی پانصد ساله راه است از گرد بر
گرد کوشکها و ایوانهای بهشت میگردد و در زیر پردهای بهشت درمی رود چنانکه
حجابهای ایشان بر میگردد و تسبیح میکنند و آواز بهشتیان هر جا که بشنوند پندارند که
مطربان و خنیاگران اند عبد الله گفت بهترین جویها کدام است گفت رود کوثر کل
زیر آن جوی مشک است و ریگ و سنگ وی در و یاقوت و جواهر است و کنارها
او خیمه زده است از خدا تعالی و در آن خیمها حوریان بهشت چنان که یاد کرده اند عبد الله
گفت بگوی که بهشتیان به زیارت و سلام حق تعالی روند چگونه سلام و زیارت
حق سبحانه و تعالی کنند بر خیمهای نور نشینند و سر ایشان از دُر بود و چشمهای ایشان
از یاقوت سرخ بود و رویهای ایشان همچون زنان و جامهای ایشان از سیم سفید
بود همه تنهای ایشان از لؤلؤ سفید بود و موی ایشان از زعفران بود و دم ایشان
از استبرق بود و زین ایشان از رحمت بود و لگام ایشان از خشنودی خدا تعالی
و مومنان اندر بهشت باشند به زیارت و سلام رب العالمین روند بر چنین خیمها
بر نشسته باشند با ملائکه روند عبد الله گفت یا رسول الله مرا خبر کن از حال اندر درخت

سر درخت بهشت

که در بهشت باشد که هرگز خشک نشود و یا نه و میوهای او نقصان آورد یا نه عبد الله گفت
ان حضرت فرمود که هرگز خشک نشود و از هر درخت هفتاد گونه میوه پدید آید که ان
بدین نماند عبد الله گفت این را بدین جهان مانند هست یا نه گفت بلی این قران را که
خدا تعالی بمن فرستاده است گوهر و اصل ان یکیست و بهمه خلقان مشرق و مغرب
برسد و هرگز یک حرف از ان تباه نشود و آیتهای او از یکدیگر منقطع نگردد و حرفهای
او فنا و ملامتی نگردد عبد الله گفت یا رسول الله بگوی از حال بهترین درختی که
که در بهشت است گفت بزرگترین درختی که حق تعالی در بهشت آفریده است درخت
طوبی است گفت صفت وی را بگوی گفت اصل و بیخ ان درخت را از زر خالص
آفریده است و برگهای او از زبرجد و میوهای او از لؤلؤ و اندر درخت ان هشتاد
هزار شاخ است و بر سر هر شاخی هشتاد هزار دیگر و هر شاخی از وی بزیر عرش
خدا تعالی رسیده و راست اندر بهشت هیچ قبه و حجره و کوشکی و موضعی نیست
الا که شاخی از آن درخت در آنجا در آمده باشد و از آن میوهای ان خدا اندران
موضع هر کس باندازه خود میخورد و هر کس از خدا میداند که ان همه نعمت او راست
عبد الله گفت مرا خبر ده که در بهشت آفتاب هست یا نه ان حضرت فرمود که نباشد
مثل نماز و روزه و حج و زکاة این علوم خبر باشد ان حضرت فرمود که اینها نباشد
عبد الله گفت بگو که مردان را زنان باشد گفت بلی گفت بازی گران هم باشد
گفت نباشد و گفت اندر بهشت هیچ بوی جهد گفت بلی باشد گفت
آن بو را چه خوانند و به چه صفت باشد گفت باد از رحمت خدا تعالی باشد

ابر را آفریده است و جبلی بران نوشته است که ایزد تعالی بهشتیان را زنده کانید داد عبد الله
گفت مرا خبر کن کران باد را نام چیست گفت نامش مثیره است چون بهشتیان و
دوستکان سلام خدای تعالی روند باد بر ایشان میوزد و مشک و زعفران و عنبر و کافور
بر ایشان می افشاند حق تعالی ان باد را نه از سرها و نه از گرمی آفریده است بر روی
بهشتیان می جهد و رویهای ایشان را شکفانند و روشن کرداند و سری ایشان
را نه زیاده کند پس بهشتیان هم آواز بر آرند و بشادی و طرب در آیند هر نعمت
که اندر بهشت ظاهر گردد و ولدان و مخدان بلهو و طرب در آیند و مشغول شوند
و چشمهای بهشت بگشایند و درختان بهشت جلوه کردن گیرند و مرغان بهشت
با آواز آیند و از ریاحین بهشت نسیم بوی رسد و عطرهای بهشت دمیدن گیرد
و بهشت خویشتن بیارا آید چنانکه اگر همه خلق این جهان آگاه شوند که خدای تعالی
چه شرف و شادی و نعمت داده است و از شادی همه بر آشامند عبد الله گفت
مرا خبر ده که بهشتیان چند ساله باشند که در بهشت باشند و در بهشت روند گفت
همه بسال حضرت عیسی علیه السلام و همه به نیکوئی یوسف پیغمبر علیه السلام باشند و همه بر بالای حضرت
آدم صفی علیه السلام باشند و بخلق و خوی ملکه محمد صلعم باشند چنانکه حق تعالی
در قرآن یاد کرده است عبد الله گفت مرا خبر ده که روز قیامت خاطب بهشتیان
که باشد ان حضرت فرمود که من باشم که ای از بهر من است و از میان چندین
هزار پیغمبران حق تعالی فرمود که خاطب تو باشی اندر بهشت و این از بهر آنست
که حق تعالی نام مرا با نام پیغمبران خود پدید آورده است پیش از آن که آسمان و زمین

آفریده

آفرید به هفت هزار سال نام مرا با نام پیغمبران سبقت کرد و حق تعالی مرا خاتم پیغمبران
کرد عبد الله گفت صدق است یا رسول الله صلعم عبد الله گفت مرا خبر ده که جامهای بهشتیان
چه رنگ باشد گفت از سندس و عبقری و جای ایشان اندر قصرها و خیمها بود و نعمت
بر ایشان جاودانه باشد عبد الله گفت بگوی پادشاهی هر یک به چه بود گفت هر
یک را از ایشان چندان پادشاهی بود که پادشاهی چند هفتاد هزار از مشرق
تا مغرب و هر یک از ایشان هزار قبه بود و هزار کوشک و هزار مجلس و هزار کنیزک
و هزار خادم که در پیش بخدمت ایستاده باشند و طشت و ابریقهای زرین و ابزار
های نور در کتف اندر گرفته باشند عبد الله گفت یا رسول الله صفت بهشتیان
کن گفت یا عبد الله اگر بهشتیان روی بدنیا آورند از مشرق تا مغرب روشن گرداند
و اگر یکی از ایشان آب دهن خود را بدریا ریزند جمله آبهای دنیای و دریاهای شیرین
گردد و از ان بوی مشک آید چنانکه حق تعالی را اراده بودی که این جهان آراسته بودی
یکتن از اهل بهشت را فرمان آمدی تا دست خویش بر زمین مالیدی تا هر آدمی که
در روی زمین کور بودی بینا شدی و هر که مبتلا بودی درست شدی و هر که مرده بو
دی زنده شدی و هر که کافر بودی مومن گشتی و هیچ آب بروی زمین تلخ نبودی
اگر از این گیسوها که بر سر بهشتیان هست گیسوی یکی از ایشان چون خورشید
است اگر گیسوی خود را بگشاید ماه و آفتاب را بپوشاند عبد الله گفت یا رسول الله
صفت حور العین بگوی تا بشنوم ان حضرت فرمود که اگر بگویی را فرمایند که بروی زمین
بایستد چون بر زمین بر آید زمین بلرزاند قدم وی تا بزمین برسد و هر دو کتفهای

وی از آسمان نخستین بگذرد اگر روی آفتاب نماید نور ایشان پوشیده سازد
آفتاب را او از نیکو نما دیدا حوریان خدا تعالی اندام ایشان را از مشک خالص آفرید و عنبر
و کافور آفریده است و بر سر هر یک هفتاد گیسو است که اگر گیسوهای خویش حلقه
را نماید همه از آرزوی وی جان بدهند و گیسوهای حوریان همه به در و یاقوت
بود و روی ایشان بدان نیکوییست که آدمیان از صفت کردن آن عاجز آیند و نتوانند
صفت آن کردند و همه خوشبوی و خوش آواز باشند و رویهای ایشان از نور بود
و ابروی ایشان پیوسته بود و بینی ایشان باریک و ساقهای فراخ و لب سرخ و دندانهای
همچو مروارید و بر دوشش ستاره و مویهای چون روبه با لطیف حق تعالی ایشان را بدین لطافت
آفریده است و هرگز از لهو و طرب و عیش خالی نباشد و حق سبحانه و تعالی ایشان را از
بهر بهشتیان آفریده بدین خوبی به مکافات آن نیکوییها و عبادتهای که در ره خدا کرده اند
در دنیا نقلست که چون روز قیامت شود حضرت رسالت پناه صلعم خبر میدهد که حضرت
امیرالمومنین علی ع شاه وار بر بهشت فردوس نشیند و گوییست بر بالای بهشت
در آمده و حوریهای بهشت از آنجا در آید و در بهشت پراکنده شود و در حدیث آمده
است که بهشت صد درجه است از درجه تا درجه چندان راهست از زمین تا آسمان
و بلندترین درجها بهشت فردوس است و بالای آن عرش خداوند ذوالجلال است
و فردوس جای مقربان است و آن بالای درجات علیین است که حق تعالی در کلام مجید
خود فرموده است که قوله تعالی کلا ان کتب الابرار لفی علیین و ما ادراک ما علیون کتاب
مرقوم یشهده المقربون در حدیث آمده است که اگر یکی از اهل علیین سر از اهل بهشت فرو

فرو کرد از نور روی او تمام بهشت روشن شود اهل بهشت بدانند که نور روی اهل علیین
است نقلست از حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که حضرت امیرالمومنین ع بر فردوس
و بالای درجات علیین است و هر کرسی از نور نشسته باشد در پیش وی تسنیم میرود که
شراب مقربان است و ایشان را از آن ظرف خالص دهند و دیگران را ممزوج چنانکه
فرموده قوله تعالی و مزاجه من تسنیم عینا یشرب بها المقربون حضرت امیرالمومنین ع از آن با
اهل اخلاص میکند و هر که را بوی برات دوستی او بود بفرماید تا از حوض الکوثر بگذرانند
و به بهشت رسانند اگر برات دوستی او و فرزندان او ندارند تشنه باشند به آرزوی شان فرماید
چنانکه فرمود قوله تعالی قسیم الجنة و النار روایتست از حضرت سید المرسلین
صلعم فرمود که در شب معراج کوشکی از یاقوت سرخ و او را دو در بود از زر سرخ و او را چهار
رکن بود از رکنی تا رکنی چندان بود که از مشرق تا به مغرب و در آن کوشک در آمدم در او
چهار جوی دیدم یکی از آب و یکی از عسل و یکی از خمر و یکی از شیر دیدم و در درختهای بسیار
و اصل اندر ختها از زر سرخ و برگها از حلهای بهشت و بر برگ او نوشته بود که لا اله
الا الله محمد رسول الله علی ولی الله جنت فردوس را دان ای پسر حق تعالی آفریده
از دو در از برای مومنان متقی است قول سید خیر البشر و حضرت حق تعالی این بهشت
و نعمتها که وعده کرده است از برای دوستان و محبان اهل بیت مصطفی صلعم است و از برای
دوستان و محبان اهل بیت و شیعیان حضرت امیرالمومنین ع امامان اهل بیت ائمه اثنی
عشر صلوات الله علیهم اجمعین آماده کرده است و از بهر مبغضان دشمنان آل محمد و ائمه
معصومین ع دوزخی تافته و آتشی افروخته و عذاب گوناگون ابد الآباد از بهر ایشان مقرر کرده

دوستان و محبان و شیعیان اهل بیت آفریده است و حضرت رسول صلعم فرمود که لو اجتمع
الناس علی حب علی ابن ابی طالب لما خلق الله النار یعنی اگر جمله خلقان به دوستی علی ابن ابی طالب
شدندی دوزخ را خدا تعالی نیافریدی که امیرالمومنین بهترین خلقان است و امام
متقیان است و هر کس که بر او و بر فرزندان معصوم او اقرار نمایند از جمله زیان کاران
است و از کافران و منافقان کمتر و مردارتر است والسلام علی من اتبع الهدی

در بیان صفت دوزخ و عقاب بدان که عبد الله سلام گفت یا رسول الله
مرا خبر ده از احوال دوزخ و صفت دوزخیان روایتست از حضرت خواجه کاینات
و مفخر موجودات و فخر بنی آدم و مهتر بهتر جمیع عالم خواجه دو سرا شفیع روز جزا محمد
رسول الله صلعم که شمه از نعت او بگوش و جانت رسید میفرماید که خدا تعالی
فرموده است قوله تعالی لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم و بدانید که از هر دری که
اندر شوند از کافران و مشرکان و آنها که گناهان کبایر کرده اند و بی توبه از دنیا بیرون
رفته اند و منافقان و مجرمان از هر دری تا دری هفتصد هزار ساله راهست و درهای
آهنین به لعنت خدای مطبق کرده است و بر درهای از خشم و ظلمت و تاریکی کنده
است و زمین دوزخ از آهن و سرب و آبگینه و از ارزیز تافته از آتش و درختان
از آتش و سرا ها از آتش عبد الله گفت صفت ایشان را بگو گفت کافران و شقیان
و بدبختان باشند و گرسنه و تشنه هرگز سیر و سیراب نشوند و مردان و زنان در هم
آویزند و بسیار مردان باشند و از دوزخیان که موی ایشان سفید برده به خویشتنی
همیگویند از ذلیلی و بیچارگی و از بریدن امیدهای خویشتن و نوحه همی کنند و خون

و ریم از گلوی ایشان بر می آید و غل و سلسله بر دست و پای ایشان مانند چهار پایان
وحشی باشند یعنی از ددگان که در بیابان باشند و در اندام ایشان هفتاد پوست بود و از میان
هر پوستی تا پوستی هفتاد طبقه و هر یکی را جدا گانه عذاب باشد و شکم ایشان پر از ماران
و کژدمان باشد و از آتش دوزخ هم بدان گونه آواز در شکم ایشان بر آید چنداری
که اسبان در شکم ایشان است گفت نفس دوزخیان در غرفه چیست آن حضرت
فرمود که آب صدید و قطران و غسلین و عذابهای گوناگون چنانکه حق تعالی در قرآن
یاد کرده است قوله تعالی بماء کالمهل یشوی الوجوه بئس الشراب و ساءت مرتفقا عبد الله
گفت مرا خبر ده که دوزخیان چند وقت در این عذاب خواهند بود آن حضرت فرمود کا
فران و منافقان در این عذاب باشند جاودان مگر خود حق تعالی ایشان را عذاب کند در از
کار عذاب ایشان احقاب باشد عبد الله گفت هر حقبه چند باشند گفت چهار هزار
سال هر سالی چند ماه بود گفت چهار هزار ماه گفت هر روزی چند ساعت بود گفت
چهار هزار روز این جهان ما باشد عبد الله گفت یا رسول الله مرا خبر کن از مسکن اهل دوزخ
آن حضرت فرمود که مسکن اهل دوزخ که بر دهن ایشان لجامهای آهن بود و غل بر گردنها
ایشان از آتش و جامها بر تن ایشان قطران هر گاه که جامه بر تن ایشان افکنند دل و جگر
ایشان پاره پاره کردد و گوشت ایشان بریزد و عذاب ایشان سخت کردد قوله تعالی ربنا
غلبت علینا شقوتنا و کنا قوما ضالین و گویند خداوندا سخت شقاوت و بدبخت بودیم
و از بهر آنکه بیراهی کردیم پس گویند قوله تعالی ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون گویند
خداوندا ما را از این عذاب دوزخ باز بسوی دنیا فرست که اگر گناه دیگر باره بکنیم بر تن خود

پس ای مومنان طاعت و عبادت اگر چه باید ابلیس خواهید بود که بغض ایشان در دل
شما بوده باشد که جای شما در دوزخ باشد رباعی اگر دوزخ اندر پوست داری نسوزی
گر علی را دوست داری اگر بغض علی اندر دل تست بسوزی گر هزاران پوست
داری روایت صحیح است که مولا حسن شیعی در کتاب مصابیح آورده است و نقل
از نافذی که او روایت کرد که روزی در مجلس هارون الرشید شدم که شافعی و محمد
یوسف و محمد اسحق حاضر بودند هارون الرشید شافعی را گفت چند از فضایل حضرت
امیرالمومنین ع یاد میکنی گفت چهار صد و یا پانصد و محمد یوسف را گفت تو چند از فضایل
امیرالمومنین ع یاد میکنی گفت هزار یا نزده باز محمد اسحق را گفت تو چندان از فضایل
امیرالمومنین ع میگوئی در روایت میکنی گفت فضایل او نزد ما بسیار است اگر خوف
و ترس نبودی گفت خوف از کیست گفت از تو و عاملان تو گفت بگو که ایمنی محمد اسحق
گفت پانزده هزار حدیث مسند و پانزده هزار حدیث مرسل پس هارون گفت
من شما را خبر دهم از فضیلتی از آن وی که بچشم و سر خود دیده ام علما را نیز بنایم
بهتر از آن چه شما یاد دارید گفتند بفرمای گفت عامل دمشق بمن نامه نوشت که اینجا خطیبی
هست که ناسزای حضرت امیرالمومنین ع میگوید و دشنام میدهد گفتم وی را بسته
برهنه و پیش من فرست وی را فرستاد گفتم ای ملعون امیرالمومنین ع چرا دشنام
میدهی گفت زیرا که پدران مرا کشته است گفتم ای ملعون امیرالمومنین هر که را کشت
بامر خدا و رسول کشت گفت که چنین است من وی را دشمن میدارم جلاد را فرمودم که
تا وی را صد تازیانه بزد و چون شب در آمد وی را در خانه انداختم و در خانه قفل بزدم

چون شب

چون شب در آمد اندیشه میکردم که وی را چگونه کشم یا با تیغش گردن بزنم و یا با آتشش
بسوزانم و یا با آبش غرق کنم در این اندیشه بودم و در خواب شدم دیدم که در آسمان
گشاده شده است و حضرت رسالت پناه صلعم سه حله پوشیده و حضرت امام حسن ع
و امام حسین علیهم السلام فرود آمدند و هر یک دو حله پوشیده و حضرت جبرئیل ع آمد یک حله
پوشیده جبرئیل را دیدم که طاسی در دست داشت آب صافی و حضرت رسول صلعم از وی
بستد و در سرای من قریب پنجاه از خلق بودند آن حضرت فرمود که شیعه امیرالمومنین ع است
باید که برخیزد دیدم که چهل کس برخاستند من ایشان را میدانم آن حضرت ایشان
را آب داد و گفت آن دمشقی پلید را بیارید وی را از آن خانه بیرون آوردند چون
حضرت شاه اولیا امیرالمومنین ع چشم بر آن افتاد گفت یا رسول الله این ملعون
مرا بحرم و دشنام میدهد حضرت رسول گفت ای ملعون چرا امیرالمومنین را دشنام
میدهی گفت وی را مسخ کن و صورتش را بگردان وی در خانه سگی شد و فرمود تا در
آن خانه کردند من از خواب در جستم گفتم تا در آن خانه را باز کردن الحق سگی شده
بود و اکنون در این خانه است بفرمود تا او را بیاورند سگی بوده گوشش گوش آدم
می مانست وی را گفتند چون دیدی عذاب خدا تعالی را وی سر در پیش انداخت و اشک
از چشمهایش روان شد شافعی گفت وی را از این فراتر جوید که مسخ بهت از عذاب
ایمن نتواند بود وی را در آن خانه کردند صاعقه در آن خانه افتاد آن سگ و هر چه در آن
خانه بود بسوخت آن ملعون در دنیا مسخ بود و بسوخت و بعذاب ابد الاباد گرفتار شد
حق تعالی دوزخ را از برای دشمنان مرتضی علی ع آفریده است و بهشت را از برای

پیدا کرده باشیم آنکه از خدای تعالی ندا آید قوله تعالی اخسئوا فیها ولا تکلمون بران گونه فریاد کنند و جواب
دهند گویند اخسئوا یعنی خاموش باشید ای بدکرداران و بدبختان مرا گروهی بودند که ایشان
طاعت من کردند اندر جهان و از فرمان من بیرون نرفتند لاجرم من ایشان را در بهشت خوش
جای کردم و شما را در این مقام جای دادم ایشان دیگر باره فریاد بر آرند و خداوند تو را
زاری بخواهند ایزد تعالی فرمان دهد تا از میان آتش دوزخ ابری بر آید بالای سر ایشان
بایستد گویند اینک ابر آمد بر ما در رسیدن خواهد بود پس ناگاه ابر سنگ باریدن گیرد
و هر سنگی فرود آید در میان ایشان آید و هر سر ایشان آید و از زیر ایشان بیرون آید
دوزخ هفت در است هر دری تا دری سپاهی عظیم و لشکری از دیوان باشند بشمار
ستارگان و برگ درختان و بر هر دری از درهای دوزخ هفتاد هزار دریاست از آتش
دوزخ و پهنای هر دری هزار ساله راهست اندر میان هر دریا شهرستانی از آتش اندر
هر شهرستانی هزار حجاب از آتش اندر هر حجابی هزار تابوت از آتش اندر هر تابوت
چشمه ایست از آتش و اندر هر چشمه جوی روانست از آتش و اندر هر جوی هزار درخت
از آتش و بر هر درختی هزار شاخست از آتش و بر هر شاخی هزار برگ است از آتش
و بر هر برگی هزار سلسله ایست از آتش و بر هر سلسله هزار حلقه است از آتش و بر هر
حلقه هزار ثعبانست از آتش و هر ثعبانی چندین از دیوان و آدمیان باشند و عدد ایشان
بجز خدای تعالی کسی دیگر نداند صفت دوزخ این بود و خلقان بدان طریق عذاب کنند پیدا است
گفت یا رسول الله مرا خبر کن که خاطب که بود گفت ابلیس لعنة الله زیرا که ایشان
را فرمان ابلیس کردند اندر دنیا ایشان را ملامت و سرزنش کند که چرا فرمان من بردید

وطاعت مرا

وطاعت مرا شنیدید و بدان گفتار من فریفته شدید من خواستم که شما را بدین جای
دوزخ یاد کنم و من پیش از شما در عذاب بودم و بر خدای تعالی عاصی شدم اکنون من با شما
در عذاب سخت گرفتار باشیم جاودانه و ابد الاباد و در حدیث آمده است که فردای قیامت
جانوری از دوزخ بگردد می از گردهای دوزخ قوله تعالی سنا السماء و ذات ایقه و ذنبه فی الارض
السفلی یمده من المشرق والمغرب سرش بر آسمان هفتم رسید و دنبالش در زیر هفتم زمین
و دهنش از مشرق تا مغرب حضرت جبرئیل گوید که آن می طلبی گوید پنج گروه را اول کسی
که در نماز تقصیر کرده باشد و یک آنکه زکوة مال نداده باشد و یک آنکه در مسجد سخن
دنیا کرده باشند و یک آنکه خمر خورده باشند و بی توبه از دنیا رفته باشند پس مومنان
توبه کنید از گناهان کبیره و صغیره تا بعذاب دوزخ گرفتار نشوید و کار آخرت شما تباه
نشود و عمل صالح کنید و حق مسلمانان بنه و حق تصرف مکنید و در خانهای مسلمانان خیانت
میارید و دایم با نماز و طاعت و عبادت مشغول شوید و پرهیز نمایید از خمر و زنا و خیانت
با زنان همسایگان و از غیبت و بهتان و خلق آزاری و آزار کردن خلق خدای که دوزخ
سزاوار است و بیزارند از ایشان خدا و رسول و ائمه هدی ای عزیزان اگر عافیت خواهید
از این گناهان توبه کنید و از خدای تعالی بترسید تا رسته باشید   آورده اند که هر که
کارد بر پای انداخته باشد و دست در گردن عروس دنیا در آورده باشد و روی
از عقبی بگردانیده باشد و پشت بر طاعت مولا کرده باشد امروز که کار بر مجرمان
و سرکشان سخت باشد سست بر این عذاب بر آن شخص باشد که نعلین آتشین در پای
کرده که مغز سرش در جوش آمده باشد و از عذاب و اشعارش لهب و نار باشد

حکایت

دست سوی اندرون کش برون آید و ریسمان اعمالش مند باش باشد و آن کس که ایمان
برود بپندارد که عذاب وی سخت ترین عذابها است بلکه دشوارترین چگونه باشد
ایمان ای عزیزان در راه یقین دین قدمی پیش نهاده اند بسا کس و از ان ترس که قدم در عرصهٔ
آخرت نهی   در بیان صفت احوال قیامت روایتست از حضرت سید کاینات
و خلاصهٔ موجودات و رحمت عالمیان مهتر و بهتر آدمیان و خلاصهٔ دو جهان و شفیع
امتان محمد مصطفی صلعم و سلم میفرماید که روز قیامت آفتاب و ماه از حال خویش
بگردند و سیاه شوند و ستارگان ریخته گردند چنانکه ایزد تعالی میفرماید قوله تعالی اذا
الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت و آسمانها در نوردند چنانکه در قران یاد کرده قوله
یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب هم بران گونه در نوردند که طومار را و کوه ها را پران شوند
و زمینها لرزان شوند تا خلق را بدان زمین شمار کنند پس عبد الله گفت یا رسول الله
مرا خبر ده از انکه حق تعالی اسرافیل را بچه صفت آفریده است و صفت اسرافیل را
بدان که اسرافیل را دو گیسوی باشد از نور و صور بدست اسرافیل باشد و درازی
صور چهل هزار ساله راه است و پهنای او ده هزار ساله پس بفرماید تا صور بدهد
منتظر در زیر عرش ایستاده است صور را اندر دهن نهاده است تا که چون صبح
قیامت بر دمد حق کند فرمان صور اندر دمد کرت اول دمد نفخ فزع که از هیبت
افتند خلقان در جزع هر کرا ادراک نفخ آید بگوش از سرش بیرون تمامی عقل و هوش
زلزله در عرصه گاه او فتد غلغله در سطح افلاک او فتد آسمان شق گردد از دی سر بسر
و از هیبت او زمین زیر و زبر تیره گردد طلعت خورشید و ماه اختران تاریک گردند و سیاه

کوه ها کرده

کوه ها گرد و غبار گردد کما قال و در هوا پرد و سیرت الجبال بحرها از موج بر طوفان شود همچو
کشتی زمین جنبان شود آسمان همچو ابر اندر هوا پاره پاره میشود از هم جدا اختران
ریزان شوند از آسمان ظلمت و طوفان فرو گیرد جهان تا دراز فرزند را مادر دست باز
کودک از مادر نماید احتراز که پدر از دیدن پسر بگریزد جمله پا شده هم رو در گریز کودکان
گشته ز مادر نا امید جمله را از دو هم موی سر سفید پس بدانکه از باد دشت هامون و بیابان
و کارسازان همین متعال گوید که لشکر مردگان در بندگان و بهشت شدگان و بدنهای
ریزیده و استخوانها ناچیز شده بر خیزند و بعرصه گاه آیند که امروز روز حسابست و
دشمنان همه یکبار از صدای دمیدن صور بهلاکت رسند و هر چه جاندار باشد بمیرد و جمله
فرشتگان آسمان بی خبر گردند تا اسرافیل را فرمان رسد و آن بار از حضرت
یزدان رسد تا دم نفخ دوم از زیر عرش کز هیبت او جنبد عرش و فرش هیبت
او خلق را بیجان کند پس عزرائیل حق فرمان کند تا که جان جبرئیل و میکائیل را
قبض سازد و باز اسرافیل را باز از حکم خدای غیب دان قبض سازد جان خود را
در زمان از فراز عرش تا تحت الثری کس نماند زنده جز ذات خدا انکه بروی
مرگ نبود ذات اوست زانکه حی لا یموت انبات اوست از وحوش و از طیور
الشرح جان هیچ جانداری نماند در جهان آید انکه ابر و باران از غمام متصل بارد
چهل روز تمام پس بقدرت خالق جان آفرین مالک ملک ملایک اجمعین زنده
سازد باز اسرافیل را صور بردارد بفرمان خدا هفت شاخ آن صور را بهم اگر
دوری هر شاخ پانصد ساله راه جمله جانهای ملایک را خدای او نا ساز و بخشش

شاخ جای در دوم جانهای جمله انبیا در سیم ارواح جمله اولیا و جان او جمله شهید
صالحین زان صدیقان بود در چهارمین شاخ پنجم جای جان جنبیان کافران را در
ششم باشد مکان روح حیوانات و حش و طیر و دد باشد اندر هفتم از حکم احد چون
شود در هفت شاخ این روحها باز اسرافیل را آید ندا تا دمد یکنفخ در صور ایمان
گروی ان جانها بیرون پر در آن در بسیط خاک تا هفتم سما روحها پرند بر روی هوا
پس بفرماید حکیم ذو المنن کاورد ارواح رو سوی بدن جمله جانها را باحر حی بنیاز
سوی قالبهای خود گردند باز پس همه خلقان بیکبار سر از گور بر کنند پس حق سبحانه
و تعالی آتشی بفرستد و گرد جهان در آید و همه مردم در زمین بیت المقدس گرد آرد
تا ایزد تعالی با ایشان حساب کنند پس عبد الله گفت مرا خبر ده که درازی صراط
چند است انحضرت فرمود درازی صراط سه هزار ساله راهست از موی باریکتر
و از شمشیر تیزتر است گفت از انجا بتوانند گذشتن حضرت رسول صلعم فرمود که حق
سبحانه و تعالی نوری از عرش بفرستد تا مومنان بدان نور از صراط بگذرند گروهی
بسان برق روند گروهی چون باد روند و گروهی چون سواران و گروهی چون
پیادگان و گروهی بد سواری و سختی و گروهی آهسته و خیزان بگذرند و طفلان
را فرشتگان بگذرانند گروهی باشند که قدم بر صراط بر نهند پای ایشان بسوزد
و بروی در افتند و روی و شکم ایشان بسوزد و در دوزخ افتند و دوزخ زیر صراط
بود و هر چه کافر باشند از صراط بدوزخ افتند ایشان را پس سوی خویش کشد عبد الله
گفت مرا خبر ده که خلقان در قیامت بچند صفت باشند گفت درازی هر صفی

چند باشد

چند باشد گفت چهل هزار ساله راهست و صد و بیست صف کافران باشد و حق
تعالی مومنان را بفضل کرم خود عفو کند عبد الله گفت یا رسول الله بگو که آن چه نکو
و احسان است که روز قیامت بمومنان کنند و مومنان خرم شوند چه چیز بود
که کافران حسرت و در وی و دوزخیان را از ایشان معظم تر نباشد حضرت
رسالت پناه محمدی صلعم فرمود که روز قیامت حق تعالی بهشتیان را به بهشت فرستد
و انجا قرار گیرند و حساب و ثواب یافته باشند و دوزخیان را بدان عذاب
سخت گرفتار کنند بدان عمل که کرده باشند انگاه بفرشتگان رحمت بفرماید
تا هر کرا بصورت کبش بزرگ بیارند و بهشتیان را و دوزخیان را ندا کنند که انچه
می بینید مرگست شما خواهید تا این مرگ را بکشیم تا شما از مرگ ایمن گردید و جا
دوانه در بهشت باشید بهشتیان گویند میخواهیم پس دوزخیان را ندا کنند که این
مرگست شما خواهید که مرگ را بکشیم تا شما از مرگ ایمن باشید گویند نمیخواهیم پس
فرشتگان مرگ را میانه بهشت و دوزخ بکشند تا بهشتیان ایمن گردند و هر گز نمیرند
و دوزخیان را از ان سخت تر نباشد و بهشتیان را از ان خوشتر عبد الله گفت
بگوی اول کسی که روز قیامت نخستین که از گور برخیزد که خواهد بود از خلقان
اول آن کو سر بر آرد از تراب با رخی تابنده تر از آفتاب باشد ان سلطان
خیل انبیا صدر و بدر هر دو عالم مصطفی بر آن آید به پیشش جبرئیل حلها
حلها آورده از رب جلیل حلها در پوشد و گردد سوار در رکابش از ملایک صد هزار
پیش پیش ان امیر المومنین ان وصی نفس خیر المرسلین ان بود حامل لوای حمد

میبود در پیش شاه اولیا	ان لوا در سع تر از شمس و قمر	از علو افراشته بر عرش سر
آدم اولاد رسول کردگار	همه وی از یمین و از یسار	جمله اصحاب نبی و پیروان
بر طریق خویشتن بر پا دوان	با جمیع انبیای مرسلین	جمله خلق اولین و آخرین
تا بران موقوف باشد حشرگاه	جمله جمع آیند از حکم اله	عبدالله گفت مرا خبر ده تحت
از دوزخیان مثل جنیبان زنده شود که باشد حضرت رسول صلعم فرمود که ابلیس را زنده
گردانند حق جل و علی فرماید که او را فرزندان بیابند تا به چند انکه او را با اطباع او بدوزخ فرستند	در خبر است از ابو ایوب انصاری از حضرت رسول صلعم از این آیت پرسید
قوله تعالی یوم ینفخ فی الصور فتاتون افواجا حضرت رسول سخت بگریست و گفت کار
عظیم سوال کردی روز قیامت گناهکاران را بر ده نوع حشر کنند بعضی را بصورت
خوک و بعضی را بصورت یوز و بعضی را پایهای بالا و رویهای بر زمین و بعضی کور باشند
و بعضی را زبانهای از دهان بیرون آمده باشد در سینه افتاده باشد و بعضی را دست
ها و پایها بریده باشند و بعضی لباس قطران پوشیده باشند و بعضی را بر درختان آتشی
سوار کرده باشند و بعضی را از ایشان بوی گندی آید مانند مردار گفتند یا رسول الله
این طایفه کیستند و این عذابها از برای چیست حضرت سید المرسلین صلعم فرمود انها که
بصورت خوک کنند خمر خواره کانند و حرام خواره و رشوت گیران و انها که بصورت یوز اند
سخن چینان انها که سرنگونند ربا خواره کان اند و کوران عالمانند که حکم بناحق کرده
باشند انها که زبان خود می خایند عالمانند و بدانچه گفته اند کار نکرده اند انها که دست
پای ایشان بریده باشد کسانند که همسایگان را از نجا بنده باشند انها که در درخت

آتشین باشند

آتشین باشند غمازانند انها که لباس قطران پوشیده باشند منکرانند انها که از
ایشان بوی گند آید مانند مردار کسانند که غمازی کرده باشند و کسانیکه بشهوت اللذات
حرام مشغول بوده باشند هان ای عاصیان هان ای مجرمان هان ای جوانان پرگناهان
ای عاصیان عزیزان نامه سیاهان ای در حرم مسلمانان خیانت کرده‌ها ای خاران
در پی شهوت و لذات رفته‌هان حق آزاران هان ای ظالمان جور و ستم کرده‌هان
ای می خواران از پی شیطان و هوای نفس رفته در چه خیال و در چه اندیشه اید و چه عذر
ساخته اید قوله تعالی ان لدینا انکالا و جحیما و طعاما ذا غصة و عذابا الیما میفرماید که ما ساخته
ایم از برای دوزخیان بندهای آهنین و زنجیرهای آتشین که بر دست و پای ایشان نهند
دوزخ جهت طایفه آتشیست افروخته و طعامیست با غصه و طعامهای ایشان چه باشد
زقوم و ضریع و غسلین و غساق گفتند یا رسول الله غسلین و غساق چه باشد
فرمود که خون و ریم و زرداب که از تن دوزخیان فرو ریزد ای عزیزان بدانید
که خلاصی ازین عذابها نماز است و طاعت و عبادت و دوستی ائمه اثنی
عشر با دوستان خدای دوستی کردن و از دشمنان خدا و رسول و ائمه معصو
مین علیهم السلام تبرا کردن و دشمن داشتن در خبر است که چون این آیت
فرود آمد حضرت خواجه کونین و فخر عالمین صلعم بیفتاد و بیهوش شد چون بهوش
آمد گفت ای امتان من از گناهان دور باشید و از گناهان ظاهر و از گناهان باطن
و ترک گناه ظاهر خلاصی شماست از عذاب نیران و ترک گناه باطن خلاصی شماست
از عذاب رحمن	الهی گناهان بسی کرده ام	بفضل تو نعمت بسی خورده ام

ره آز در رفته ام بیشمار	در شرع بوسته در بسته ام	تهی دستم از طاعت پر بها
با خلاص چیزی نیاورده ام	ولیکن تو دانی که هرگز بقصد	بکفران نعمت نیالوده ام
ای عزیزان بدانید که زین عقدها و عذابها از چه روی رحمت کنند بباید که محبت و مودت
حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین در دل جان خود بر بندید و تولا بدایشان کنید
و از دشمنان ایشان تبرا کنید تا طاعت و عبادت شما بدرجه قبول برسد والله اعلم
الهی بحق محمد و ائمه معصومین که حاضران این مجلس را ببخشای و بیامرزی یا اله العا
العالمین و یا خیر الناصرین	در بیان صفت خمر خواران و اهل بیع و قمار و غیره
الخطبة المنظوم	الحمد لله الذی من صنعه خلق البشر	رب قدیم موحد فرد قدیم
ذی قدر	هو مقصد سلطانه هو مکمل احسانه	سبحانه سبحانه سبحان خلاق
الصور	ما بدا عطافه عم الوری الطافه	بالنور کان الکافی فی قضاء والقدر	ملک
رقیب صانع حق حسیب نافع	یعطی الراس قانع عن شرک ایمان الفکر	لو شاء
من انواره نور الذی اسراره	قد رتب فی البصاره القلب فی عین البصر	شهدان
لا اله الا الله وحده لا شریک له و شهدان محمد صلعم عبده و نبیه و وصی رسوله الاخره التجید
الهی ببرکت نیاز وجود و بذات مقدس تو ای کریمی که هزار نعمت زیاده کنی ای رحیمی
که هزار هزار گناه بیامرزی بعذری ای دانائی که ظاهر ای حق در ضمیر یا لطیف یا علیم
یا خبیر یا من لا یحتاج الی البیان والشرح والتفسیر حاجاتنا کثیرا و انت عالم بها و بصیر نعم المولی
و نعم النصیر	من بیچاره سودا زده سرگردانم	که باوصاف خداوند سخن چون
رانم	من و توحید تو هیهات دم میلرزد	اینقدر هست که حمد بزبان میرانم	کرد

ستکار رمکی

کردگارا ملکا پادشاها	چونکه بی چون و من چون ترا چون دانم	نظری کن ز سر لطف که حیرت
که من	در بیابان تمنای تو سرگردانم	باهر وجودی و قیوم و جودی بیقین	حسبنا الله
کفانا عدة ایامی	من بسامان تمنای تو کی ره یابم	عاجزم خسته دلم بیسر و بی سامانم
همه جا گرد سوالم که کو حق کجاست	گفتم آخر همه جا من همه جا میدانم	همه جا چون همه
روی تو در جلوه گریست	مصحف روی ترا از همه رو میخوانم	چند روزیست که تا یم
ز تو مانده است جدا	پس عجب مانده ام ای دوست عجب حیرانم	الهی پادشاها بحق
الا و نعمای تو بحق ذات کبریای تو الهی بحق عظمت و جلال تو و بذات مقدس سامنهای
تو الهی ببرکت جلال کمال الوهیت خود که عقل هیچکس بدان نرسد که بر ما بیچارگان
و بیکسان رحمت کنی و از جرم گناهکاران و نامه سیاهان عفو کنی و ببخشایی و از ما
خشنود شوی یا اله العالمین و یا احکم الحاکمین	فی صفت منقبت سید المرسلین
و صد هزاران هزار جلاء صلواة و تحف تحیات زاکیات و برکات حضرت خواجه کاینات
و مفخر موجودات رسول حبیب مطیع منیع نبی رفیع حامد محمود شاه شهود و حور
نور بدر بهی تقی ذکی عربی مکی مدنی قرشی هاشمی البطحی عالم معلم طیب خطیب
شافع مشفع خاشع خاضع بشیر نذیر حلیم کریما و بالمومنین رئوف رحیم سید انبیا
و سند اولیا و شفیع روز جزا حضرت ابو القاسم محمد مصطفی صلعم	عقل قاصر که نه
ادراکش	مشک عنبر نتیجه خاکش	سینه صافی صفیه الله	صدف گنج گوهر دانش
سرو با انکه بنده آزاد است	بنده سرو قد چالاکش	از نعم کم چه خوب دوخته
الله	درعه بر قبای لولاکش	مرض زهر معصیت چه کند	با شفای لب چه تریاکش

مان بکشاده در هواداری طایر صدره پیش فراکش بر فوت رسالتش ملکوت
بیکند این خطاب زافلاکش انا المصطفی رسول الله وعوتش رهنمای هر گمراه
بران مهتر محترم اسرور محترم شمع جمع انبیا خلاصه اصفیا محمد رسول الله صلعم في منقبت
امیرالمومنین حیدر علی ابن ابیطالب علیه السلام خصوصا علی روحه الله وجسمه جسده ودمه
وقدمه ولحمه وشحمه واصله وفرعه وابن عمه وکاشف غمه رفاهی دینه ووارث علمه وذخیره ووصیه
وخلیفه من بعدی امیرالبرره قاتل الکفره المسمی بحیدره بالسام الکتاب بمیزان یوم الحساب
حجه الله علی المشارق والمغارب امیرالمومنین علی وامام المتقین ویعسوب الدین الامام
بالحق ابوالحسن حجه الله علی ابن ابیطالب علیه الصلواة والسلام فی نعت مرد میدان
لافتی است علی حارث شیه دغا است علی اولیا قدر و انبیا دانند سر مکنون او
لیالیست علی تو علی را بخود کجی دانی در دریای آهل اتی است علی قدر تعظیم او
نداند کس آیه قدرت خدا است علی ازولایت اگر سخن پرسی فرض نص انما ثابت
علی سر این آیت بدیع بدان همه انانکه رهنماست علی انما انت منذر لقاد وعلی
بکل قوم هاد الهی بحق علی ولی الله و ائمه معصومین که بر حاضران این مجلس ببخشای و رحمت
بیامرز یا اله العالمین یا خیرالناصرین در بیان عذاب خمر خوارکان دبنج و قمار و غیره
این باب مشتمل بر سه فصل فصل اول در بیان خمر خوارکان قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا انما الخمر
والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون یعنی ان کسانیکه
ایمان آورده اید بدرستی که خمر و انصاب و ازلام پلید بد الست و حرامست و از عمل
شیطان الست پرهیز کنید که شاید رستگاری یابید که خمر خواره را عذاب تو به و پرهیز
بخط بد

با خطر دیده بود که هنوز بیم عذاب بود روایتست از حضرت سید المرسلین وامام المتقین
ورسول العالمین وخلاصه ما والطین حضرت محمد رسول الله وحبیب الله صلعم میفرماید که شارب
الخمر که عباد الوثن یعنی خورنده شراب چون پرستنده بت است قال النبی صلعم من رجل
یشرب الخمر اسقاه الله یوم القیامه من الحمیم مثل ما یشرب من الخمر یعنی نیست هیچ
مردی که بخورد خمر را مگر انکه خدا تعالی بچشاند روز قیامت از زرداب دوزخیان
مقدار انچه خورده باشد از خمر قال النبی صلعم الخمر جماع الاثم وام الخبائث یعنی خمر اصل
همه گناهان الست و مادر همه پلیدها ست قال النبی صلعم المفتاح کل شر یعنی خمر سر شکه
کلید همه پلیدیها ست قال النبی صلعم من اطعم شارب الخمر لقمه سلطه الله علیه حیات
والعقارب واطعمه الله من صدید جهنم یعنی هر که یک لقمه طعام دهد خمر خواره را مسلط
گرداند بروی حق تعالی ماران وکژدمان را و طعام دهد او را خدای از زرداب دوزخ
قال النبی صلعم من سلم شارب الخمر وصافحه او عانقه احبط عمله اربعین سنه یعنی هر که
سلام کند بر خمر خواره و دست بوسی کند یا دست در گردن او کند حبط گرداند خدا تعالی
عمل چهل سال او را قال رسول الله صلعم فرمود که هر که خمر خورد اگر وفات کند همچنان باشد
که کافر مرده باشد و بت پرست قال النبی صلعم من کان یومن بالله والیوم الاخره فلا
یجلس علی مایده تدار علیها الخمر یعنی هر کس باشد مومن بخدا تعالی و بروز واپسین باید
که ننشیند بر خوان بر خمر باشد قال النبی صلعم میفرماید که دوزخ وادیست بدان گرمی
و هیبت که روزی هفتاد هزار بار اهل دوزخ بفریاد آیند و بنالند دران وادی خانه ایست
از آتش و دران خوانها بوجی بود از آتش دران تابوت ماری بود از آتش وان را

هزار سر بود و هر سری هزار کف بود وان کف هزار قطره زهر که اگر یک قطره ازان زهر
در دریاهای دنیا ریزد همه زهر گردد که از تابش او همه خلقان عالم بمیرند و بسوزند اصحاب
گفتند یا رسول الله این عذاب کدام طایفه است فرمود ازان خمر خوارگان باشد
دیگر فرمود هر که طعام دهد خمر خوار کافر را یک لقمه مسلط گرداند حق تعالی بر تن او ماری و کژدمی
و هر که حاجت خمر خواره را بر آورد چنان باشد که یاری داده باشد به خرابی اسلام
هر که قرض دهد خمر خواره را چنان بود که یاری کرده بقتل مومنی را و هر که خمر خورد
او را دختر ندهند اگر بیمار شود به پرسش او نروند اگر بمیرد به جنازه او نروند
و بر او نماز نکنند قال النبی صلعم عروس الشیاطین المسکرات والفاجره یعنی خمر خواره است
وزن فاحشه کریطان باشد و شرم با دستحی را که با عقل و فهم خود زن دیوان و
شیاطین کردند و دیگر میفرماید که روز قیامت خمر خواره با روی سیاه بود
وازرق چشم باشد واز زبان او خون وریم روان بود چنانکه اهل عرصات بوی
کنده او بفریاد آیند پس حضرت رسول صلعم فرمود که خمر خواره چون بت پرست بود
در خبر صحیح آمده است که روزی جمعی از مومنان از حضرت امیرالمومنین علیه
سئوال کردند که یا امیرالمومنین تا چه غایت از خمر پرهیز باید کردن ان حضرت
فرمود که ای مومنان بدانید که اگر چنانچه قطره خمر در چاه افکنند وان چاه را پر خاک
کنند وصد سال ازان بگذرد واز سران چاه علف بروید و گوسفندان بخورد در میان
گله گوسفند رود و من گوشت ان گله گوسفند را نخورم اگر یک قطره رسد که دران
او در مشرق بود و آخر او در مغرب [illegible] لشکر بازپس خمر داشته باشد می مهلک
سر روان بود

لشکر اول بهشت کبرم قال النبی صلعم من یشرب الخمر فی الدنیا لم یشرب فی الاخرة من الکوثر الا
من تاب و مات علی التوبه یعنی هر که بخورد خمر را ودر دنیا یکبار نخورد در آخرت از آب کوثر
مگر انکه توبه کند و بر توبه وفات کند مخور خمر که خود پلید آمده بر یها همه زان پدید
آمده که هر که خورد خمر کافر بود دو دستش گو بر تعبید آمده مگر انکه توبه کند چون النصوح
بران توبه میرد آورده اند که خمر خوار را روز قیامت در معرکه عرصات آورند با روی سیاه
و در او غلهای آتش کشیده و بوی کندی از وی بر آید که اهل دوزخ و عرصات از تعفن
او آرام ندا شته باشند و گویند این چه بدبخت الست از گناهکاران و مجرمان گویند
که این شارب الخمر است پس ای عزیزان از خمر توبه کنید که بدین عقوبتها گرفتار نشوید
در خبر است که هر بنده که از سر گناه برخیزد و توبه کند از گناهان و توبه کاران از
نیکوکاران الست که کارها را بصلاح آورد تا حق تعالی گناهان او را به حسنات بدل کند
آورده اند که آیه تحریم خمر فرود آمد حضرت خواجه کاینات فرمود تا منادی کردند که دیگر
خمر نخورند روزی اتفاق افتاد که حضرت عمر بکوچه میرفت از سر کوچه یکی خمر خوار
در آمد قرابه در دست داشت چون حضرت رسول را بدید بترسید و از سر اخلاص
توبه کرد و گفت خداوندا توبه کردم که دیگر هرگز خمر نخورم و گناه بکنم الهی بحق نیازکان که
این گناه را بر من بپوشیده گردان و مرا از روی حضرت رسول شرمنده مگردان
چون به نزدیک انحضرت رسید ان حضرت پرسید که چیست در این قرابه گفت
سرکه الست انحضرت دست پیش آورد گفت قدری در دست من بریز قدری بر
دست انحضرت ریخت سرکه بود مرد متحیر [illegible] گفت یا رسول الله بخدای که این سرکه

بلکه خمر بود اما من چون شما را دیدم توبه کردم و از خدای بترسیدم گفتم بار خدایا بد کردم مرا
از روی حضرت رسول شرمنده مگردان حضرت الله تعالی این خمر را سرکه کرد الحکایت فرمود
که چنین باشد هر که توبه کند از سر اخلاص بدل پاک حق تعالی سیئات او را الحسنات بدل کند
که اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات احوال ما بیان شنیدی اکنون حکایت کن نیکو
از گناه توبه می کنند بشنو　　　　حکایت　　　　موذنی بود که چند سال بانگ نماز گفته بود و شرایط
اسلام ورزیده ناگاه نظرش بر جمال زنی ترسا افتاد و دلش از دست
رفت چندانکه خویشتن بر آویخت هرچند بیاید بدر سرای آن ترسا رفت قصه
با وی بگفت زن گفت اگر دعوی صادقی زنار بر باید بست که در محبت موافقت
شرطست زنار بر بست و خمر خورد و مست شد و قصد زن کرد زن از پیش وی
بگریخت و در خانه رفت و در به بست وان خاک بر بام رفت و خود را به حیله
بخانه انداز د از بام در افتاد و بمرد چندین سال موذنی کرده شرط اسلام ورزیده
عاقبت کار برد و بمقصود نارسیده پس ای بندگان از گناهان توبه کنید و از
حرام اجتناب کنید تا به عذاب آخرت و آتش دوزخ گرفتار نشوید که امروز
اختیار زمام در دست شماست غم کار خود بخورید و از گناهان توبه کنید که فردا
حسرت خوردن فایده ندارد فرد　غم کار خود خور ایا کامکار　که حسرت بخوردن نیاید
بکار　　　در بیان عذاب نرد خوارگان روایتست از حضرت خواجه کاینات
و فخر عالمین محمد مصطفی صلعم میفرماید که اکل لقمة من النبیذ فکانما زنا بامه سبعین مرة و
فکانما هدم الکعبة سبعین مرة یعنی هرکه یک لقمه از بنگ بخورد چنان باشد که با مادر خود

هفتاد بار

هفتاد بار زنا کرده باشد و هرکه با مادر خود زنا کند همچنان باشد که خانه کعبه را هفتاد بار
خراب کرده باشد قال النبی صلعم من اکل النبیذ و مات علی هذا یحشر یوم القیامة مکتوب
بین عینیه هذا ایس من رحمة الله یعنی هرکه بنگ بخورد و بمیرد و بیرا برا انگیزانند و در پیشانی
نوشته باشند بر پیشانی ایشان که این ملعون است و از رحمت خدا تعالی نا امید است
و بعضی از مفسران گفته اند که شجره ملعونه که خدا تعالی در کلام مجید یاد کرده است وان بنگ
مردار است دیگر حضرت رسول صلعم فرمود که پرهیز از گناه هر خشک کمان بنگ بود بدار
سنگ چهار ابر باید از چشم مردان و بر باید ابمر اد در وقت مرگ　به پرهیز از
بنگ گوشه حرام　چهار از چشمت رباید تمام　به هفتاد بار او برابر بود　با در
زنا کردن ای نیک نام　　　فرعون علیه اللعنة روزی با لشکر خود براه میرفت او را
میل آب تاختن شد از لشکر خود بکناری رفت و آب تاختن نشست چون از
غایت بول بپرداخت لشکر با او نزدیک شدن فرعون نخواست که بداند که
او بغایت نشسته است گفت بار خدایا فرعون را آخرت نمی باید مراد دنیا می مرا
حاصل کن و دست برداشت و دعا کرد ان غایت بول گیاه سبزی پدید شد فرعون
پشت خود را بدان گیاه باز داده بود چون از انجا برخواست لشکرش ان گیاه
را به تبرک چیدند و بخوردند و این بنگ اصل بول غایت فرعون است و هرکه بنگ بخورد
فردای قیامت با فرعون در آتش دوزخ باشد و عذاب بنگ خوار سخت ترین
عذابها باشد و اهل قیامت از عذاب او بفریاد آیند و چاره ندانسته باشند
در بیان عذاب قمار و شطرنج روایتست از حضرت سید کاینات و خلاصه

موجودات اکمل عالمیان و مهتر و بهتر آدمیان خواجه دو سرا محمد مصطفی صلعم میفرماید
که من لعب بالنرد و بالشطرنج فکانما غمس یده فی دم الخنزیر یعنی نرد با قمار و شطرنج هرکه
بازی کند چنان باشد که دست خود را به خون خوک آلوده کرده باشد و از جمله میدهاست
نقلست از حضرت رسول صلعم فرمود که ما الهکم عن ذکر الله فهو حرام یعنی هرچه شما را
مشغول کند و باز دارد از ذکر خدا تعالی حرام بود و حرام کرده است قمار و نرد و شطرنج
مثل این فعلها را در خبر است از حضرت رسول صلعم فرمود که لا یدخل الملائکة بیتا فیه
خمر و دف و طنبور و نرد و لا و لا یستجاب دعاؤهم و دفع الله عنهم البرکة یعنی که فرشتگان
نیایند در خانه که خمر و دف و طنبور و یا نرد باشد و مستجاب نشود دعای اهل الخانه
و برکت از ایشان بردارد و شطرنج و قمار و نرد کار شیطان است فرد　زیراکه پلید
است و حرامست و بد است　　و ز ذکر خدای باز دارد میدان　پس ای عزیزان توبه
کنید و بر سر گناهان مرویدتا به عقوبت یزدان گرفتار نشوید هان ای بندگان پر
گناه هان ای جوانان ناپاک هان ای پیران نامه سیاه تکرار آخرت کنید که راه
پر خوف و بیم و پر خطرست و سفر دور و دراز است و اعمال قلیل و امل دراز در
پیش گرفته و پنبه غفلت در گوش کرده و بیخبر از کار آخرت　موعظه　در خبرست
از آن سرچشمه خورشید رسالت گوهر کان طهارت برگزیده حضرت آل محمد صلعم
رسول الله صلعم میفرماید که چون روز قیامت باشد منادی از حضرت پادشاه
لم یزل و لا یزال جل جلاله میفرماید که فرشتگان ندا کنند که کافران را از مومنان جدا
کنند و منافقان را از مخلصان دور کنید و دروغ زنان را از راست گویان پیدا کنید

پس حضرت

پس حضرت خواجه عالم صلعم زار زار بگریست و گفت رحمت و سختی خواهند دید امتان من
گروهی راستان و خندان به بهشت برند و جماعتی را گریان با لباس قطران به دوزخ
برند و قومی را مدتها بدید در آفتاب قیامت بدارند بندگان گویند آخر این محشر را
شفیع و پیشوا انبیا باید که شفاعت او کار ما برآید این بندگان روی بلا که آرند و گویند
ای زاهدان عالم ما را شفاعت کنید که از این عذاب خلاص یا بیم فرشتگان از
زبان طعن برکشیند و گویند شما را کار خویش در دنیا می بایست ساخت شما
عمر خویش در دنیا ضایع کرده اید با حریفان پیاله و دوستان نواله لاجرم از جرایم و ظلمات
برمی آید امتان در جواب گویند که آدم پدر ما از کتم عدم بصحرای وجود آمد شما زبان
اعتراض در روی دراز کردید که تجعل فیها من یفسد فیها اما عنایت پادشاه کریم لایزال
با ما بود و حق تعالی جواب باز داد که انا اعلم ما لا تعلمون آنگه جمله روی با آدم صفی الله آرند
و گویند ای خلیفه حرم و کرم ای خسرو صحن عالم پدر مهربان ما را شفیع باش آدم صفی
الله علیهم السلام گوید من خود را از گندم نتوانستم داشت شما را چگونه از سعیر نگهدارم
نزدیک نوح نبی الله آیند که ای نوح پاک روح ما را شفاعت کن گوید من بر دوزخ شکایت
کردم که رب لا تذر امروز شفاعت چون کنم ای امتان پیش ابراهیم خلیل الله صلعم
روید چون نزد ابراهیم خلیل الله آیند بدان حضرت گویند که صاحب کرامت و بدار
ملت توی و خلعت عزت یافته ما را شفاعت کن دستگیر گوید مراد ستوری نیست
که شفاعت کنم من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه پیش حضرت موسی کلیم الله روید که آن
برگزیده درگاه کبر المتعال و برکشیده بارگاه لایزل و لایزال است ایشان نزد موسی

کلیم الله روند گویند ما را شفیع باش حضرت موسی ع گوید من از جرات ان هی الا
نشنک زهره ان ندارم تا زبان شفاعت بجنبانم پیش حضرت عیسی روح الله ع روید
امتان پیش حضرت عیسی ع آیند و گویند ای پسر مریم و ای دل خستگان را مرهم طبیب
تو ای ابری الاکمه والابرص درد ما را دوا کن گوید ای امتان بدانید که این عطا فرکه
من دارم داروی شفاعت نیست اما انچه در کیسه طبیب نیست در خزینه حبیب است
بیایید تا من نیز شما را بیابم که امتان انکه بد را است و عاصیان را مشفق و کفیل است
ان امتان روی بحضرت خواجه کاینات و خلاصه موجودات محمد رسول الله صلعم آرند
با ناله و چشمی گریان و سینه بریان و دل سوزان گویند ای خواجه کونین و فخر
ملین هیچ سران داری که ما را شفاعت کنی حضرت خواجه عالم و شفیع بنی آدم
محمد رسول الله صلعم گوید ای امتان من زنهار کمان مبرید که من شما را چون انبیاء
المرسلین بیکدیگر حواله کنم همین ساعت بیایم و حلقه بر در بهشت زنم رضوان گوید
کیست گویم پاسبان مکه ام چندین سال است که بر کنگره قلاوس الشیل منتهجت
بر ناقه لک پاس میدارم رضوان هنوز نام من نشنیده باشد که در بهشت باز
کند و گوید ای سید عالم و عالمیان درای و ای امام بیت الحرام در حرام من گویم
که نه من گریخته ام که تنها درایم من شاهم و چندین هزار سپاه دارم آمده ام تا
توقیع سلطان بستانم پس خواجه عالم بزیر عرش درآید و بسجود درافتد و گوید
خداوندا امتان گناه کار دارم اگرچه گناه کارند بندگان تواند اگرچه بدکارانند
برکرده خود پشیمانند خطاب عزت در رسد که ای سید عالم سر بردار و غم مدار که

نشد سعوف

مشو رو لسوف یعطیک ربک فترضی ما بدادیم و همه را بتو بخشیدیم و لباس مغفرت
در ایشان بپوشیدیم پس ان امتان یکبار روی به بهشت آرند — بعصیان عامه — شعر
کسی در کرده که دارد چه تو سیدی پیش رو — الهی بحق بنی فاطمه که بر قول ایمان
کنم خاتمه — اگر دعوتم رد کنی در قبول — من و دست و دامان آل رسول — در خبر است
که حضرت جبرئیل ع بنزدیک خواجه عالم آمد نه وقتی که عادت آمدن او بودی با حزن
و اندوهی هر چه تمام تر حضرت خواجه عالم صلعم فرمود که ای جبرئیل چه حادثه است گفت
یا رسول الله در این وقت اکرم که حق تعالی بفرمود تا آتش دوزخ را افروخته اند و افروختن
تر گردانیده اند حضرت فرمود که ای جبرئیل مرا صفت دوزخ کن که چگونه است گفت
یا رسول الله آتش دوزخ را هزار سال افروختند هزار سال سرخ شد و هزار سال سفید
شد و هزار سال سیاه امروز دوزخ سیاه است و تاریک و حق تعالی ان را هفت
طبقه گردانیده است و هر یکی از برای قومی معین کرده است لها سبعة ابواب
لکل باب منهم جزء مقسوم گفت ای جبرئیل مرا خبر کن که ساکنان این درکات
اول که باشند جبرئیل گفت یا رسول الله عذاب این طبقه سهل تر باشد گفت
بگوی تا این جای کیست گفت یا رسول الله این جای عاصیان امت تو باشد حضرت
فرمود یعنی کسی از امتان من در دوزخ روند گفت آری ان که گناه کبیره کرده باشند
و بی توبه از دنیا بیرون رفته باشند حضرت رسول صلعم گفت بگریه درآمد و سه شبانه
روز میگریست و از یاران هیچکس را زهره و یارای ان نبود که معلوم کنند که چه
افتاده است و حضرت امیر المومنین ع حاضر نبود و سلمان بخانه حضرت خیر النسا

فاطمه زهرا علیها السلام شد و گفت ای سیده زنان عالمیان سه روز است که پدر
بزرگوارت میگرید و با هیچ کس سخنی نمیگوید نمیدانم که چه بوده است حضرت
فاطمه زهرا ع بخدمت پدر بزرگوار خود آمد دید که ان حضرت چندان گریسته
که گل بر خواسته گفت ای پدر بزرگوار من چه حادثه افتاده است ان حضرت
فرمود که جبرئیل ع آمد مرا خبر داد که طبقه اولین دوزخ عاصیان امت من باشند
اینست که مرا میگریاند گفت ای پدر پرسیدی که که عاصیان را چگونه بدوزخ برند
گفت مردان را به ریشان گیرند و زنان را به زلفهای ایشان گیرند و کشند چون
بکنار دوزخ رسند دوزخ را ببینند و مالک دوزخ را فریاد برآورند که واویلا
واثبورا گفته مالک را گویند که ما را دستوری ده تا بر خود بگرییم مالک دستوری
دهد چندان بگریند که آب چشمان نماند بجای آب خون گریند مالک گوید
چه نیکو بودی که این گریه در دنیا بودی از ترس امروز هان ای عاصیان گریه
هان ای گنه کاران ناله هان ای بریان سوز گدازها هان ای جوانان ناله جان
گدازان هان ای پیران گریه در شبهای تار هان ای مردمان افغان دردناک
هان ای عاشقان سینه پر نیاز هان ای مخلصان اندیشه نمایید از راه دور و
دراز و یاد آورید امروز بزرگ را که خدای تعالی در قران یاد کرده است که یکروز — شعر
قیامت پنجاه ساله را است فکر ذات آخرت کنید تا می توانید — تا که بهشت
میدهد کاری بکن — پیش از ان کز تو نیاید هیچ کار — کوه های آتشین در ره
بسی است — تو نپنداری که راه کوتهست پس مالک دوزخ عاصیان را در دوزخ

اندازد

اندازد ایشان یکبار آواز برآرند که لا اله الا الله آتش از ایشان دور شود
مالک بانگ بر آتش زند که یا نار خذیهم ای آتش ایشان را بگیر که خدای تعالی میفرماید
رویهای ایشان را مسوز که خدای را سجده کرده اند و دلهای ایشان را مسوز که
در ماه رمضان تشنگی کشیده اند پس در دوزخ بمانند انقدر که خدای تعالی خواهد — نظم
الهی گنه کاران روز آخریم — جرم ما را در گذر از حرمت آل عبا — در دما را
از ره انعام درمانی فرست — چونکه تو گفتی که نبود هیچ دردی بیدوا — یا الهی دد
ستان مصطفی و آل را — در قیامت حشر کن با مصطفی و با مرتضی پس پادشاه
عالم گوید ای جبرئیل عاصیان امت محمد ربی رسیده اند گوید خداوندا تو دانا تری
بر حقیقت گفت من میدانم برو نیز تو نظر کن چون بکنار دوزخ آید مالک را
گوید طبق بردار تا بر عاصیان نظر کنم که حال عاصیان امت محمد صلعم بچه رسیده است
مالک طبق بردارد و عاصیان بنگرد چون جبرئیل را ببینند با صورت روی خوب
گویند این کیست صورت خوب دارد گویند جبرئیل امین است که وحی به حضرت
محمد صلعم آوردی ایشان چون نام حضرت محمد صلعم بشنوند یکبار فریاد برآورند که ای
جبرئیل حضرت رسول صلعم را از ما سلام برسان بگوی که عاصیان امت تو در
دوزخ گرفتارند و بگوی که ما را شفاعت کند جبرئیل خبر ایشان را به حضرت
محمد صلعم برسان ان حضرت بروی درافتد و گوید خداوندا عاصیان امت مرا
بدوزخ کردی ایشان را به من بخش خطاب عزت آید ای محمد صلعم دل شاد دار
که ایشان را بتو بخشیدم و لباس مغفرت در ایشان پوشانیدم پس خواجه

خواجه عالم صلعم ایشان را از دوزخ برون آورد و بعد از آنکه چون انگشت سوخته شده باشند ایشان
را بچشمه برند که عین الحیاة خوانند از آن آب خورند و باز بر خود ریزند علت ظاهر
و باطن ایشان بریزد و پاکیزه شوند و صورتهای ایشان نیکو شود و آه بر پیشانی
ایشان نوشته باشد عتقاء الرحمن من النار یعنی که آزاد کردگان خدا تعالی اند
از آتش دوزخ ایشان را به بهشت فرستند اهل بهشت ایشان را ببینند یکدیگر را بینند
که اینها از دوزخ بیرون آورده اند گویند خداوندا چون ما را به بهشت فرستادی
و بر ما رحمت کردی این نشانها را از این کردان حق سبحانه و تعالی ایشان
را از کرم و لطف خود ذا این کند پس ای عزیزان عظیم نعمت است که حق تعالی
در حق ما نعمت کرده است که ما را از امتان حضرت محمد صلعم کرد اینده انبیای
گزین از خدای تعالی تمنا کرده اند که از امتان حضرت محمد صلعم باشند در موعظ

باقی ذو الجلال حق را دان — وان دگر کل من علیها فان
جای اهلی مردمان گورست — ای دریغا که دیدهها کورست
روی همچون گل شکفته بنار — زرد گشته میان خاک و غبار
نو عروسان عاج مسکین — بند کرده بگیسوی مشکین
تا زمینان همه زیاد رفیق — مادریان همه ز بس غریق
همه چراغ دکان بیچاره — شرمسار و اسیر و نظاره
آه از آن خانههای خاموشان — آه از آن منزل فراموشان
آه از آن تنگنای تنهائی — آه از آن نام و ننگ تنهائی
آه از آن جای درد و رنج و محنت — آه از آن جای حسرت و محنت
آه از آن زاری ندامتهای — آه از آن خواری و ملامتهای
ای دل هیچ یکی تو به — بس ازانی که در رسد تو به
چند بر اسب بر جنازه روی — روز ای آید که بر جنازه روی

اسب چوبین ترا سوار کنند — ببرند و بزیر خاک کنند
تن نازک بخاک بسپارند — روی چون گل بگل بیفشارند
در زمان منکر و نکیر آیند — بخلاف گرفتت دگر آیند
هر چه روزی گذشته بر سر تو — باز دارند در برابر تو
دل خویشان دو نیم کردانند — طفلکان را یتیم بگذارند
آه از آن دم که رخت بردارند — خان و مان را بجای بگذارند
زن و فرزند را وداع کنند — خویش و پیوند را وداع کنند
این همه هستی ز تو پیدا شده — خاک ضعیف از تو توانا شده
زیر نشین علمت کاینات — ما بتو قایم چه تو قایم بذات
هستی تو صورت پیوند نه — تو بکس و کس بتو مانند نه
انچه تغیر نپذیرد توئی — وانکه نمردست و نمیرد توئی
جز تو فلک را خم چوگان که داد — دیگ جسد را نمک جان که داد
ما همه فانی و بقا بس تراست — ملک تعالی و تقدس تراست
هر که نکو یا بتو خواند توش — هر چه نه یاد تو فراموش بر
گر چه کنی قهر بسی راز ما — روی شکایت نه کسی راز ما
منزل شب را تو فراز آوری — روز در فور رفته تو باز آوری
روشنی قطب ثبات از تو — باغ وجود آب حیات از تو یافت
ای ز ازل بوده و نابوده ما — تا ابد زنده فرسوده ما
بی طمع از همه سازنده ٔ — جز تو نداریم نوازنده ٔ
از پی تست این همه امیدم — هم تو ببخشای و ببخش ای کریم
چاره ما ساز که بیداوریم — گر تو برانی بکه رو آوریم
چون خجلم از سخن خام خویش — هم تو ببخشای بانعام خویش
پیش تو گر بی سر و پا آمدیم — هم بامید تو خدا آمدیم
غافل و بی بس ما به پین — ای کس ما بیکسی ما به بین
جز در تو قبله نخواهیم ساخت — گر نه نوازی تو که خواهد نواخت
از که بنالیم تو ناچیز — در که گریزیم توئی دستگیر
درگذر از جرم که خواهنده ایم — چاره ما کن که پناهنده ایم

خاطرش از معرفت آباد کن — گردنش از بند غم آزاد کن
بر زبان مدح مصطفی گویند — هر دوان مهر مرتضی جویند
گر امید از نجات شان داری — دوستیشان ز دولت بگذاری
الهی زبان ما را بذکر یا ایها الذین آمنوا ذکروا الله ذکرا کثیرا گویا کن همه مومن و مومنات را
در پناه لطف خود محفوظ دار و مادران و پدران ما و حاضران مجلس الفضل خویش
بیامرز و ببخشای یا اکرم العالمین یا خیر الناصرین — در بیان زنا کنندگان

الخطبة المنظوم الحمد لله الذی سلطانه نعت الازل الماجد الفرد الذی غفرانه بحر الذلل
شکر خداوندی که دارد صفات لم یزل — دولت ذات پاک او از نعمت مثل و مثل
رب تعالی شانه مستوجب غفرانه لا ینبغی رضوانه الا باخلاص العمل سارع الی غفرانه
والنظر الی سلطانه آن کارساز انس و جان داننده راز نهان یکتای بی مثل و بدل
با قرب صدهست ای پسر نزدش بود نقد دغل لله کسی من برهانه لما تجلی للجبل برکی
مصابیح الشهب واللیل برتاج الحجب یجری اغادیق السحب یکسی الارض الحلل شرعی
بدارای بحر در راه دین سعی ببر هم درد و درویشان از او هم مرهم ریشان از او
هم لطف و هم خیر و امل صلوا علی بدر الدجی اعنی نبی المصطفی من لم یزل بین الوری
یدعوا الی خیر الامل ونشهد ان لا اله الا الله ای ما درود بیکران بر خواجه دو جهان و
مقصود از کن فیکان سر دفتر دین و دل ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
ونشهد ان محمد عبده و رسوله ونشهد ان علیا ولیه و وصی رسوله المناجات الهی
سیدی و مولائی ببرکت عظمت و جلال تو الهی ببرکت کبریای تو الهی ببرکت فضل بیحد
منتهای تو الهی ببرکت آه لا و نعمای تو الهی ببرکت وحدانیت تو وحدانیت کمالی

الوهیت تو که عقل هیچ کس بدان نرسد الهی ببرکت حقوق پادشاهی تو و حرامت
محمد صلعم الهی ببرکت توریة و انجیل و زبور و فرقان تو الهی ببرکت جبرئیل و میکائیل و اسرا
فیل و عزرائیل تو الهی ببرکت مهلائیل و روحائیل و دردائیل تو الهی حملة العرش و کروبیان
و روحانیان تو الهی ببرکت نیاز ابو الانبیا آدم صفی الله الهی ببرکت سید الشهدا هابیل
علیه السلام الهی برکت نیاز ادریس عم الهی برکت نیاز صالح پیغمبر عم الهی برکت نیاز ابراهیم خلیل
عم الهی برکت اسمعیل عم الهی ببرکت نیاز اسحق پیغمبر عم الهی برکت نیاز یعقوب
نبی عم الهی برکت نیاز ایوب پیغمبر عم الهی بحق نیاز موسی عم الهی برکت نیاز هارون
پیغمبر عم الهی برکت نیاز سلیمان پیغمبر عم الهی برکت نیاز خضر پیغمبر عم الهی برکت نیاز
الیاس پیغمبر عم الهی برکت نیاز جرجیس پیغمبر عم الهی برکت نیاز لوط پیغمبر عم الهی برکت
نیاز داود پیغمبر عم الهی برکت نیاز عیسی عم الهی ببرکت نیاز ذکریا پیغمبر عم الهی برکت
نیاز یحیی عم الهی برکت و نیاز خاتم الانبیا محمد رسول الله صلعم الهی ببرکت نیاز علیا ولی الله
الهی برکت نیاز امام حسن الرضا الهی برکت امام حسین المعلی عم الهی برکت امام
زین العابدین عم الهی ببرکت نیاز امام محمد باقر عم الهی برکت نیاز امام جعفر صادق عم
الهی ببرکت نیاز امام موسی کاظم عم الهی برکت و نیاز علی ابن موسی الرضا عم الهی
برکت نیاز امام محمد تقی عم الهی ببرکت نیاز امام محمد علی النقی عم الهی ببرکت نیاز امام
حسن عسکری عم الهی برکت نیاز امام محمد المهدی صاحب الزمان عم الهی برکت و نیاز
جمیع انبیا و اولیا و اصفیا علیهم السلام الهی برکت نیاز جمله ابدال و اوتاد و زهاد
و عباد و جمله مومنین و مومنات که بر ما بیچارگان و ضعیفان و گناهکاران و عاجزان

وشیعیان امت محمد مصطفی صلعم رحمت کنی و بهبخشای و پدران و مادران و خویشان
واقوام و حاضران مجلس را بیامرزی و رحمت کنی یا آکمال الیقین یا خیر الناصرین فی نعت
سید المرسلین صلعم با صد هزاران ثنا دیل نوروحت عیل سردار حضرت ملک غفور
بر سید سادات و بلیغ نیفاذ ایت رسول در برج طها و سرور بطحی شیع جمع انبیا
اصلاف الطاف منبها و رونق بازار ابت دکل خلاصه جان اول سید سادات و منبع
معادات حضرت محمد ابن عبد الله صلعم ای مدنی برقع مکی نقاب سایه جنید بود آفتاب

شعر

منظران را بلب آمد نفس ای ز تو فریاد بفریاد رس ما همه جسمیم بیا جان تو باش
ما همه موریم سلیمان تو باش ای که نتاج فرستاده کان تاج ده گوهر ازاده کان
هرچه ز بیگانه و خیل تو اند جمله در این راه طفیل تو اند خاک رهت روضه جان من
است روضه تو جان جهان من است بر سر این روضه چون جان پاک خرم
خاک نشینم بخاک مهر شد این نامه به عنوان تو ختم شد این خطبه به دیوان تو
وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله صلعم و عترت الطاهرین فی منقبت شاه اولیا امیر المومنین
حیدر علی ابن ابیطالب علیه السلام خصوصا با صد هزاران هزار تحف تحیات ذاکیات و بر
کات بدان مرقد منور شاه اولیا دستور هل اتی وانسر در انما و ان تشریف
پوش میدان لافتی و آن معدن کان سخی و ان وصی خلیفه مصطفی و ان مونس
هر درمانده و ان دستگیر بیچاره و ان فریاد رس هر آواره ان یاری دهنده هر غمخوار
وان مشکل کشای هر ستم دیده و ان نور چشم هر بیننده و ان امیر جمله مومنان و ان
مولای همگنان و ان کس بیکسان و آن مایه مفلسان و ان شفای بیماران و دادرس

نظم

مظلومان امیر البرره و قاتل الکفره حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام در مدح حضرت علی بهر
مدیحت ثنا گر شوم بمدح کسی که هر خلیل ملایک سپاه ان سردار شهی که خسرو انجم
ز بهر کسب شرف بجز حکایت مهرش نیکند تکرار علی عالی اکبر وصی رسول سپهر
مهر کرم شاه ذات مقدار مدار مرکز عالم امام جن و ملک مه سپهر ولایت نسیم جنت
نار وجود ان چه وجودی است در جهان موجود وجود ان چه سپهر است در سپهر وقار
علیست ازره رفعت در مدینه علم علیست از شرف علم صدر صفه نار علیست قاتل
مار و علیست نفی نار علیست معدن حلم و علیست معدن علم علیست گوهر عالم علیست
فی تبار علیست کرسی و علیست معدن جود علیست اول و آخر علیست لیل و نهار
علیست قطب ولایت علیست نقطه اصل علیست مرکز معنی علیست اهل مدار
علیست بیشتر از انبیا بهر دوری ز دور آدم ذ تا دور احمد مختار کر مهر امیر مومنین

ابیاتش

است نبود فردوس پرس و حور عینت نبود کر مهر ده و دو دار نگین است نبود جوی
می و شیر انگبین است نبود در بیان زنا کنندگان و لواطه و موعظه و غیره و این
باب مبنی بود بر سه فصل فصل اول در بیان زنا عبد الله عباس رحمة الله علیه روایت
میکند از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم که فرمود هر که نظر کند بحرام روز قیامت
می آید دستهایش بقل بر نهاده و بر گردن بسته و هر انکس که زنا کند با مسلمانان
یا غیر مسلمانان چون از دنیا بیرون روند خدا تعالی بفرماید تا که صد در از آتش دوزخ
در وی بگشایند و ماران و کژدمان از وی بیرون می آیند و ان شخص را عذاب
میکنند و چون در عرصات قیامت بیرون آیند بوی گندی و ازوی حاصل شود که خلق

شود قیامت را از ان رنج رسد و بر ابد دوزخ برند زیرا که خدا تعالی فاحشه را حرام کرده
در خبر است از حضرت رسول صلعم فرمود که ان شب که در معراج رفتم گروهی زنان را
دیدم که پستانها آویخته بودند و بانگ فریاد میکردند گفتم یا جبرئیل اینها را که عذاب میکنند
چه کسانند گفت یا رسول الله اینها زنان امت تو اند که در دنیا زنا کرده اند چون آبستن
شوند فرزندان خود را در شکم خود هلاک کردندی و گروهی دیدم که چیزی در دهان
ایشان می نهادند و ایشان فریاد میکردند گفتم یا اخی این چه طعامست که ایشان میخورند
گفت زرد آب دوزخیان بود و عذاب این سخت تر بود بدین عقوبت گرفتار
بودند گفت یا رسول الله اینها کسانند که حلال در خانه داشتی در طلب حرام رفتند
و عقوبت ایشان در این سختی خواهد بود در خبر است از عبد الله عباس که روایت
میکند از خواجه کاینات و فخر عالمین صلعم فرمود که آسمانهای و زمینها و کوههای دنیا
همه او را لعنت کنند خاصه بر مردی و بر زنی که زنا کننده باشند دیگر بدان که خدای
تعالی در توریت و انجیل و زبور و فرقان که در چند جایگاه از حرام یاد کرده است در زنا
گناه عظیمست و دیگر انکه حرمت مسلمانی برده است و پرده ایشان را دریده باشند
بگناهان آمیخته باشد قال النبی صلعم ولا تقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و جای
دیگر میفرماید که قوله تعالی الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما جلدة رب العزة میفرماید
مردی و زنی که زنا کرده باشند هشتاد تازیانه حد بزنند و حضرت رسول فرمود
که یکسال ایشان را از وطن بر انند تا بغربت روند از مقام خود و این حد کسانی
را باشد که زن نکرده باشند یا شوهر نکرده باشند اگر کرده باشند حد بر ایشان

واجب

واجب است و هم رجم کنند یعنی سنگسار کنند و حد زدن فرمود خدا تعالی در آخرت
حرام بود و در قرآن نخست زنا را یاد کرده است پس مردان را در روز دیگر نخست مردان
یاد کرده است پس زنان را قوله تعالی والسارق والسارقة یکی از علما گفت از خدا تعالی
بترسید که بمقدار ده درم واجب کرد بریدن اندامی از آدمیان روایت کرده اند
از امیر المومنین علیه السلام از حضرت خواجه عالم صلعم میفرماید که دور باشید از زناکاران که
ایشان را شش عقوبت است سه در این جهان و سه در آن جهان اما آن سه که در این
جهان است نیکوئی روی ببرد و دوم زند کانی زود بر آید سیم روزی بر وی
تنگ شود اما آن سه که در آن جهان است اول خشم خدا تعالی بر وی غالب شود
دوم سختی روز قیامت و سیم جای ایشان در دوزخ باشد روایت کرده
اند از سید کاینات صلعم فرمود که زنا نگریستن است به نظر حرام و پرسیدن از حضرت
یحیی علیه السلام که زنا چیست گفت نگریستن به نظر حرام و تمنا در دل و بعضی علما گفته اند
که زنا نگاه نکند بفرج تا که چشم او بیند او را و نظر نکند روایتست از عبد الله
ابن مسعود که گفت یا رسول کدام گناه بزرگ تر است گفت انکه بر خدا تعالی
بهتان گوید که آفرید گار است گفت یا رسول الله کدام گناهست گفت انکس
که فرزند خود را در شکم تباه کند و گوید که خدا تعالی کرد گفتم یا رسول دیگر کدام است
گفت انکه زنا کند در همسایه چنانکه فرمود قوله تعالی والذین لا یدعون مع الله اله
الاخر ولا یزنون در خبر است از حضرت خواجه صلعم فرمود که خدا تعالی بندگان
را به پنج عقوبت گرفتار کند چون پنج گناه بکنند اول ربا خواره که ربا دهد

بدوزخ گرفتار گردد دوم زنا کننده به رگ مفاجات گرفتار گردد سیم آنکه زکوة
ندهد چهار پایان ایشان هلاک شود چهارم مال ایشان محق شود پنجم ادر سلطان
بیداد کند در دولت او دشمنان او را باشد و خشم خدا تعالی بر ایشان نزدیک
باشد دیگر روایت کنند از مالک که گفت با همکاری بگذشتم دیدم که آهن سرخ شده
بدست خویش بیرون آوردی از آتش و دستش نسوختی و من در وی نظر
میکردم آن مرد سر بر آورد و گفت ای جوان مرد بدان که من روزی همسایه داشتم
زنی بود با حسن و جمال در غایت خوبی او را دیدم بخود دعوت کردم مرا
اجابت نکرد هزار درم فرستادم بسوی آن از من قبول نکرد و گفت مرا شوی
خویش پسندیده است بعد از مدتی شوهرش بمرد و من در عشق او مبتلا
بودم باز او را بخویشتن خواندم اجابت نکرد گفت حق شوهر خویش ضایع نکنم
پس آن زن به بینوایی رسید و کودکان یتیم داشت روزی از غایت
بینوایی و درویشی بنزد من آمد و از من قرض چند طلبید گفتم ندادمت ندهم
تا با من راست نشوی آن زن قبول نکرد روزی دیگر آمد و همان شنید باز
گردید و روز دیگر آمد و گفت مرا وی ده گفتم هزار دینارت بدهم با من خلوت
کن آن زن از غایت مفلسی چاره ندید که یتیمانش بی برگ و نوا بودند از سر
ضرورت قبول کرد و گفت ای مرد با تو شرطی میکنم که جای خلوت سازی
که هیچکس بران مطلع نگردد و سیم و زر بدادم و خلوت کردم آن زن بلرزید
و بگریست و چون من خواستم که قصد زن کنم گفت نه با تو شرط کرده ام که مرا

بجای خلوت

خلوتی بری که کسی مطلع نگردد من گفتم در اینجا کسی نیست آن زن گفت هست
من گفتم که کو زن گفت که چهار گواه عادل حاضرند دو فرشته موکل تو است
و دو فرشته بر من و قاضی بحق می بیند که قاضی روز شمار است اگر از خلقان نه
پوشیم حضرت حق سبحانه و تعالی بینای کل حالت و چون زن این بگفت من بلرزه
در آمدم و از خدای تعالی بترسیدم گفتم ای زن هزار درم بر گیر و برو که بتو بخشیدم زن
از خانه بیرون رفت و روی بسوی آسمان کرد و دعا گفت بار الهی این
چون این مرد آتش شهوت ذوق نداشت دوزخ را بر او سرد گردان خداوندا
از دعای آن مومنه آتش این جهان بر من سرد گرد چنانکه می بینی امید دارم که
آتش دوزخ را نیز بر من سرد گرداند ان شاء الله تعالی آورده اند که چون زلیخا
حضرت یوسف علیه السلام خلوت کرد در آن خانه بتی بود روی آن بت به پوشانید یوسف
علیه السلام پرسید که چرا چنین کردی گفت زیرا که از آن شرم میدارم یوسف علیه السلام گفت تو شرم
میداری از صنمی من شرم ندارم از خدای بگفت و دیگر حکایت روایت کرده اند
از لقمان حکیم که پسر خود را گفت ای پسر خود را دور باش از زنا که در این جهان
بیم است و در آن جهان آتش دوزخ روایت از حکیمی که گفت پنج چیز پیش
او ناپسند است توانگری نزد زنا کردن ناپسند و درویشی نزد غازه ناپسند
و گناه نزد توبه ناپسند و دوستی در نزد طمع ناپسند و دشمنی نزد نیک
کردار نیک ناپسند پس ای مومنان توبه کنید از گناهان در زمانه کنید که خسر الدنیا
والآخرة است فصل در موعظه ای مومنان چون روز قیامت آن زمان که طبل

یوم ینفخ فی الصور فرو کوبند آب از دیده عاصیان و مجرمان فرو ریزد و دریاها موج
با موج بر آورد قوله تعالی و اذا البحار سجرت این همه در وقتی باشد که خلایق سر از خاک
بر دارند و اذا القبور بعثرت در چنین وقتی هیچکس زهره آن ندارد که قدم از قدم بردارد
از عهده چهار سوال بیرون نیاید اول آنکه عن عمره فیما افناه بگوی تا عمر
عزیز خود در چه گذاشتی در نور طاعت و ایمان یا در ظلمت کفر عصیان در طاعت
الهی و رمت و مناهی چون از عهده این سوال بیرون آید سوال دیگرش گویند
از عن جسده فیما ابلاه بگوی این قد راست ای چون قد کمان دوتا کردی این
چهره گلناری که دیناری کردی و این مشک سیاه را کافوری کردی در طاعت
و پرهیز کاری کردی یا در معصیت و خدا آزاری چون از عهده این سوال بیرون
آید سوال سوم دیگرش کنند عن علمه فیما عمل بگوی تا آنچه دانستی کار کردی
و اهل بیت حضرت رسالت پناه محمدی صلعم را شناختی با ایشان تولا کردی و از
دشمنان ایشان تبرا کردی وای بر کسی که تولا ایشان نباشد چون از عهده
این سوال بیرون آید سوال دیگرش کنند عن ماله این اکتسبه و فیما انفقه
ای بنده دنیا دار مال دینار از کجا کسب کردی از حلال یا از حرام در صلاح
و در او خرج کردی یا در اسراف و هیچ شخصی زهره ندارد که قدم از قدم بر
دارد تا از عهده این چهار سوال بیرون آید ای برادرها که در آن روز در
مجمع اکبر دریده شود بسیار زبانهای که به تیغ حسرت بریده شود ای بندگان
خدای هوشیار باشید بر تن خود ستم مکنید دین و ایمان را فدای مال دنیا

مکنید و در حرم

مکنید و در حرم مسلمانان بوجه حرام مروید و آبروی خود مریزید با خدای تعالی بازید
پیش از آنکه باتش دوزخ بسوزید که حق تعالی دوزخ را از غضب خود آفریده است
سنگلاخی گرداگردی مانند شیران بختی هر که را زخمی زنند هفتاد سال در آن درد
بماند و فرشتگان را موکل دوزخ کرده است که اگر یکی با آسمان و یا بر زمین زنند
پاره پاره گردانند و بعضی عمودها دارند که بر سر دوزخیان میزنند که ولهم مقامع
من حدید و بعضی زنجیرهای آتشین دارند که دوزخیان را بر هم می بندند که ثم
فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا در حدیث آمده است که اگر حلقه از آن زنجیرها
بر کوهی از این کوههای دنیا نهند گداخته شود و آب گردد و جهنم و دوزخیست در
آن آتش از آن روز که دوزخ را آفریده اند میجوشانند بعد از آنکه دوزخیان
از تشنگی هزار ساله فریاد آیند آن آب را بدایشان دهند چون روی ایشان
برند گوشت روی ایشان فرو افتد چون بیاشامند هرچه در شکم ایشان باشد
پاره پاره گردد و در دوزخ کوههای آتشین آفریده اند از بهر عقوبت دوزخیان از
شش جهت ایشان آتش افروخته و گرفته که لهم من فوقهم ظلل من النار
ومن تحتهم ظلل اگر میخواهی از این دوزخ و خدا باخلاص باید توبه بیارید و قطره
چند آب از دیده بباریدید و به کار خود بصلاح آرید در بیان موعظه بدان که
خدای تعالی بندگان خود را در کلام مجید یاد کرده است کسانی را که حضرت رسول صلعم
باور داشته باشند و بر شرعیات او اقرار کرده اند و به قیامت ایمان دارند
و از خمر و زنا و از خوردن از حرام کلی دست برداشته اند ایشان را مومن متقی

میخوانند وان کسانی که توکل بخدای و رسول را دروغ میدانند وان کسانی اند
که به قیامت و شرعیات حضرت رسول صلعم ایمان ندارند و خمر و زنا و ربا و لواطه
و غیبت بهتان و خلق آزاری پیشه خود کرده اند از حرام و حلال و معصیت
پرهیز نمیکنند ایشان را مسلمان میخوانند بر سبیل مجاز بدانکه ایمان تصدیق
است بدل تعلق دارد و هر کجا در قران حدیث میرود از ایمان حواله او بادلست
نه بزبان و جمله مسلمانان چنین میدانند که کلمه شهادت ایمان است دلیل برانکه هر که
کلمه شهادت ایمان را اثبات گفت ایمان است قوله تعالی قالت الاعراب آمنا
قل لم تومنوا ولکن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم بگوی ای محمد صلعم که عربان پیش
تو آمدند و دعوی میکنند که ایمان آوردیم بگوی ایشان را که شما مومن نیستید
و ایمان در دل شما نشده است و انچه شما دعوی میکنید مسلمانی نیست و این
ایمان بر زبان است هر آن مسلمانی که اسلام را ایمان داند زهر بکام خورده باشد
و جای دیگر میفرماید قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا بالله و رسوله و این لفظ آمنوا از ان
آیه رعایتی است یعنی آنان که مسلمانید ایمان آورید بخدای تعالی و رسول و جای
دیگر میفرماید یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم یعنی
ای مسلمانان شما را راهی بازنمایم که بزرگانی کنید و از عذاب الیم برهید
تومنوا بالله و رسوله ایمان آورید بخدای تعالی و رسولان او که رستگاری شما در
این ایمان است و در قران بازنمودیم که ناجی کیست و هالک کیست و هیچ جای
در قران نیست که پرستید پادشاهان را و پرستید امیران را و خواجگان را نیکوید

که پرستید علویان را و عالمان را و فقیهان را نمیگوید که پرستید نمازگویان را بلکه میگوید
که پرستید حق سبحانه و تعالی را و مومنان را دوست گیرید قد افلح المومنون الذینهم
فی صلوتهم خاشعون والذینهم عن اللغو معرضون تا انجا که ثم انکم یوم القیامة
تبعثون پس بدانید که رستگاری شما حاصل کردن ایمان است بخدای تعالی و رسول
و بدانچه حضرت محمد صلعم شما را خبر داده است از قیامت و برانگیختن از گور و عذاب
دوزخ و نعیم بهشت و حلال و حرام اگر به بعضی ایمان نیارید مومن نباشید و خدا
تعالی میخواند انکس را که میگوید نومن ببعض ونکفر ببعض یعنی بدان چیز که
حضرت خواجه عالم خبر داده است بتمام ایمان نیاورد اولئک هم الکافرون
حقا که ایشان کافرانند همچنین که هر که شرع محمد صلعم حکمی کرده باشد و از سر
دنیا موخته فتوی دهد بقول خدای تعالی کافر باشد چنانچه در قران میفرماید که ومن
لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و دیگر میفرماید یعرفون نعمت الله ثم ینکرونها
واکثرهم الکافرون یعنی هر که بشناخت ای محمد صلعم نعمت ما را و شکرانه نکرد وی
کافر است و جای دیگر میفرماید یعرفون ان الانسان لکفور مبین ای محمد آدمیان
کافرانند آشکارا هم چنین در نص قران میفرماید که هر که خدا را نشنود و بنده نداند
بجهت وی خداوندان نبود و هر که خدای تعالی را نداند کافر باشد و مجرم و هر که مجرم بود در
آتش دوزخ باشد ان المجرمین فی عذاب جهنم خالدون لا یفتر عنهم وهم فیه مبلسون
و همچنین حضرت رسول میفرماید ایطمع کل امری منهم ان یدخل نعیم طمع دارند
هر مردی از ایشان که به بهشت شوند کلا انا خلقناهم مما یعلمون حقا که بیامرزیم

و ما میدانیم احوال ایشان را اما ایشان را مهلت دادیم تا اجل شما در دنیا اختیار
کلی ایشان راست تا دانند که آخرت کلی بار خواهد بود دلیل بر صحت این قران است
اعملوا ما شئتم یعنی بکنید انچه خواهید ای آدمیان و پریان زود بود که با شما پردازیم
سنفرغ لکم ایها الثقلان و دیگر میگوید ایحسب الانسان ان یترک سدی یعنی می پندارد
که از عذاب من برهید الا بحجت و ایمان و همچنین میفرماید که یا ایها الذین آمنوا
انفسکم واهلیکم نارا وقودها الناس یعنی ای مسلمانان تن خویش را و اهل خویش
را و فرزندان خویش را نگه دارید از آتش دوزخ و تنهای خویش را نتوان داشت
الا به توبه چنانکه میفرماید یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا یعنی ای
مسلمانان توبه کنید از خمر و زنا و ربا خوردن و ترک نماز کردن و دروغ و بهتان
و غمازی و غیبت مومنان کردن و فحش گفتن برادر مومن را و مال مسلمانان
بردن پس از این جمله گناهان توبه کنید و بخدای بازگشتن کردن اگر از این
فعلهای مذکور توبه نکنید و توبه ناکرده بمیرند و عاصی و گناه کار باشند و خلاصی از
آتش دوزخ نداشته باشند و بر صحت این قران است و من یعص الله و رسوله
فان له نار جهنم خالدین فیها ابدا و جای دیگر میفرماید ان الفجار لفی جحیم بدرستی
و راستی که بدکار دوزخ باشد پس اگر خلاصی باز آتش دوزخ باید از گناهان
توبه کند و محبت اهل البیت مصطفی صلعم و محبت دوستان و شیعیان ایشان
را باید داشت و وصیت بر ایشان باید جهت و تولای ایشان را حرز جان
باید ساخت و از دشمنان ایشان تبرا باید کرد تا خلاصی از عذاب دوزخ

و نجات آخرت یابد والله اعلم	در بیان عذاب لواطه و دیگر باید دانست که از
گناهان کبیره هیچ گناهی بلواطه نمیرسد و در اخبار است از حضرت خواجه کاینات محمد مصطفی صلعم
میفرماید که هر بنده از بندگان که لواطه کنند با هم جفت شوند آتشی نهاد زمینهای
بهر ده در آیند و جمله فرشتگان ایشان را لعنت کنند و روز قیامت در آرند
ایشان را بصورت خوکان و از ایشان بوی گندی حاصل شود که اهل عرصات
از بوی گند ایشان در رنج باشند و آتش از درون ایشان بر می آید و بانگ و ناله
اند و فریاد میکنند و نیش آتش در پای ایشان کنند و میان پوست و گوشت
ایشان از ماران و کژدمان و اندامهای ایشان را میگزند و میسوزانند و ایشان
فریاد میکنند و اهل عرصات سوال کنند که گناه ایشان چیست گویند اینها آن
کسانند که در دنیا نرینه بر نرینه جمع شده اند و در حدیث آمده است که چون
نرینه با نرینه جمع شود لعنت کننده بر ایشان انچه آفتاب بر روی می تابد و ایشان
را به دوزخ در آرند بنوعی که مردم عرصات در عجایب مانند و تعجب کنند ایشان را
در زنجیرهای آتشین کشند و ماران و کژدمان بر ایشان مسلط کرده اند و بانیشهای
پر از زهر اگر قطره از ان زهر بدریاهای دنیا ریزند همه دریاها تلخ شوند و از تلخی دیگر ما
او بجوش آید چون ماران و کژدمان ایشان را زخم زنند هزار سال در آن
درد بمانند و فغان و ناله کنند و اندامهای ایشان بلرزه در آید از آن هیبت
عذابهای گونه گون ایشان را عذاب میکنند و فرشتگان غلاظ و شداد با
گرزهای آتشین بر سر ایشان میکوبند و ایشان فریاد میکنند پس ای بندگان

خدا تعالی توبه کنید و شهوات هوای نفس خود را در مهلکه عذاب مکنید که شبهای
شما ضعیف و شما را طاقت عذاب زبانیه دوزخ نیست رحمی بر جان و تن خود
کنید از سر صدق تا آمرزیده شوید و از گناهان بپرهیزید و توسل به حضرت ائمه
معصومین کنید تا از عذاب آخرت ایمن گردید و دوستی ایشان نجات آخرت است
روایت است که روزی حضرت امیرالمومنین ع نشسته بود در پیش آن حضرت درخت
انار خشک بود جماعتی از دوستان و دشمنان در آمدند در خدمت آن حضرت نشسته
آنحضرت گفت یاران شما را امروز آیتی نمایم که همچون مایده عیسی ع بود در بنی اسرائیل
گفتند میخواهیم آنحضرت فرمود که این درخت انار را بنگرید ایشان نگاه کردند
اندر حال حرکت آمد و سبز شد و شاخ بر کشید در زمان انار بار آورد و آن جماعت
بان در تعجب و تحیر ماندند پس امیرالمومنین ع فرمود که بسم الله بگوئید و از آن انار
باز کنید پس آن جماعت بر خواستند و بسم الله الرحمن الرحیم میگفتند و آن کسانی
که از دوستان آنحضرت بودند انار میچیدند و میخوردند و آن کسانی که دشمن بودند
دست بر اناری که میبردند بالا میرفت و دست ایشان بدو نمیرسید گفتند یا امیر
المومنین چگونه است بعضی با انار نمیرسد و بعضی را میرسد آنحضرت فرمود اینها
فردای قیامت نیز چنین باشد دوستان ما در بهشت روند و بر تختها نشسته
باشند و تکیه کرده چون میوه میخواهند درخت سر فرود آورد تا از آن درخت
میوه باز کنند رحمت کند و ذلت نظر و فهانه لیکا و دشمنان ما در دوزخ در
بهشتیان می نگرند و آن نعمتهای می بینند دست ایشان بدان نمیرسد بهشتیان

سیر بینا

را گویند پاره ای از آب بر ما بریزید از آن نعمتهای که روزی شما کرده اند ایشان گویند
فارغ باشید که از این هیچ بشما نمیرسد که حق تعالی بر کافران حرام کرده است
که ان الله حرمهما علی الکافرین آورده اند که مالک دینار گفت سالی بحج میرفتم چون
از شهر بیرون شدم بوداع گاه رسیدم پیرزنی را دیدم ضعیف و بر چهارپای ضعیف
نشسته مردمان گفتند او را که این راه صعب است ای ضعیفه گفت نه من چنان
بیرون آمدم من نیز همان سخن گفتم همین جواب داد چون بمیان بیابان رسیدم چهار
پای وی بماند وی را گفتم ای پیرزن ترا نگفتم که این راه صعب است و چهارپای تو ضعیف
پیرزن روی بسوی آسمان کرد و گفت الهی خداوندا در خانه خودم رها کردی و نه در خانه
خودت رسانیدی بعزت جلال کبریائی تو که اگر این با من غیر تو کردی شکایت
آن چه تو کردی هنوز این سخن تمام نکرده بود که شخصی از گوشه بیابان در آمد و زمام
ناقه را پیش او فرو خوابانید و گفت بر نشین وی بر نشست چون باد از پیش من
برفت دیگر پس ندیدم تا بحج رسیدم او را دیدم که در طواف گاه گفتم بدان خدای
که با تو این کرامت کرد بگوی که کیستی گفت از کرامت من نبود دختر زاده فضه
ام که در خاندان آن حضرت فاطمه زهرا علیهم السلام بصدق خدمت میکرد آن کرامت
خداوندگار بود که بمن رسیده است پس آزادی از آتش دوزخ دوستی و محبت
خاندان محمد ص و علی ع و ائمه معصومین علیهم السلام است روایت است از حضرت رسالت
پناه محمدی ص فرمود در محبت و دوستی ما آن بنده مومن و مومنه در ماه رجب
و شعبان و رمضان و همه شبهای جمعه و در هر شبی و روزی شش بار الحمد و سه بار آیة

الکرسی و سه بار قل یا ایها الکافرون و سه بار قل هو الله احد و سه بار معوذتین
و سه بار سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
و صد بار صلوات بفرستد بروح محمد و آل محمد و سه بار بگوید که اللهم اغفر لی ولوالدی وا
ارحمهما کما ربیانی صغیرا و سه بار استغفار کند و ما را وسیله کند بخدا قسم که اگر گناه
وی بعدد ستارگان و قطرات باران و برگ درختان و ریگ بیابان بود حق تعالی
بعزت و جلالت خود بیامرزد و ببخشاید که باغنیا و پاک و نیست جز دوستی ما اهل بیت
باشد و بدین ثواب و بدین درجه و مرتبه برسد پس جهد کن که از دوستان باشی

باب ۶

در بیان عذاب رباخوارگان و انبار داران الخطبه الحمد لله الذی
ابدا الخلق من عدم ابدا ایات شرتضحی علی مناشر الظلم شکر خدای را که از جود و لطف
احسان کرم بخشد عالم را وجود از فیض انوار قدم سبحان حی خالق رب
قدیم رازق بر کریم صادق ذالفضل جود و الکرم او کرد کارنه ملک دانا پادشاه
و ملک علمش برتر از فنا ذاتش منزه از عدم رب تعالی شانه عم الوری
احسانه مستغرق غفرانه زلات ارباب الندم عبد الیه کل الوری فی ارضه
و فی السما دارنده جان و خرد روزی رسان نیک و بد دارای جان و کالبد در
سایه لطف کرم بیننده خلق جهان دارنده سر نهان الغفور الغنی المومن
النعم ثم تحیات الوری منه علی خیر العجم هم خالق صبحی و شام هم خالق نور و ظلم از
ما درود و چاکران بر خواجه هر دو جهان صدر الکرام المصطفی کهف الوری بدر الامم و نشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له فخر عرب ماه عجم مقصود ارکان نکان و نشهد ان

محمد عبده

ان محمدا عبده و رسوله و نشهد ان علیا ولی الله و وصی رسوله النجیب ای احد قدیم و ای
صمد کریم واجب التعظیم ای معبودی که استحقاق عبادت و طاعت جز ترا نیست
که و ما اند علو مع الله آخر لا اله الا هو و احدی که صفت وحدانیت و فردانیت جز تو
را لازم نیست که و الهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم ای عزت ذات مقدس
از اشباه و اضداد و بحرمت صفات منزهت از امثال و انداد که اهل ایمان را بر
منهاج شریعت نبوی و جاده طریقت مصطفوی مستقیم مستمر از کدورت
و شبهات که مبدء حجاب روشن هر گیتیت از پیش بر داشته گردان ایمخنه
در محل قبول نیست همه را بر عبادت خالص توفیق ارزانی دار و از خجالت روز
محشر نگاه دار و یا اله العالمین و یا خیر الناصرین مناجات ای وجود تو اصل هر وجود

هستی بوده خواهی بود　　صانع هر مبدا بیت توئی　　همه بیچند هر چه هست توئی
نقش بند صحیفه ازلی　　بوجود قدیم و لم یزلی　　تا ازل آگه از بدایت تو
نه ابد واقف از نهایت تو　　از ازل تا ابد سفید سیاه　　بر همه بر سر وحدت تو گواه
ورق نانوشته میخوانی　　سخن ناشنیده میدانی　　پیش تو طیران قدوسی
بار یکدانه در زمین بوسی　　روی ما سوی تست از همه سو　　سوی ما سوی تست از همه رو
در سجود یم روی بدر که تو　　بر سر کرده ایم در ره تو　　چیست این طرف گنبد والا
رفته گردی ز درگهت بالا　　کعبه سنگی ز آستانه تو　　قبله راهی بسوی خانه تو
صبح را بشفق بر آمیزی　　آب آتش بهم بر آمیزی　　زلف شب را نفی بسا در نگ
مهر و مه را جهان فروز کنی　　کوه را جانب تو آهنگ است　　ور تو باروش گران سنگ است

با وراز تو آه درد آلود　خاک را از تو روی گرد آلود　آتش از شوق داغ بر دل ما
آب را نیز پای در گل ماند　همه سر در خط قضای تو اند　سر به سر طالب رضای تو اند
هرچه او در نشیب در راه جست　تو چه محیطی و آن همه موج است　موج اگر نیست بحر باز نخست
بحر اگر نیست موج هم عدم است　موج دریایست این جهان خراب　پای بست همچه نقش بر آب
که ز موج دگر زند بر هم　که زبا د هوا شود در هم　من با میدکو هر نایاب
کشتی افکنده است در این گرداب　کشتی من ز موج شد بیران بر　همچو موجش باوج کردان بر
گر ز من جز گنه نمی آید　از تو جز از کرم نمی شاید　گرچه لب تشنه ام فتاده بخاک
چون که الطاف بحر هست چه باک　گرچه در خورد آتشم چو شرر　شرر از گو بمیرد چه ضرر
من چگویم که لطف جان کن　بنده ام هرچه بایدت آن کن　یا آله العالمین یا خیر الغافرین
فی نعت سید المرسلین؛ صد هزاران هزار تحف تحیات؛ و برکات بران صدف بهترین
سر لطیف سرادی کل کلین لولاک مقصود آفرینش خاک از قبایح سری از
فضایح پاک حبیب خندان و بدل غمناک بخاطر نفاد در باطن ادراک مومنان را
حیات و جمیع کافران را هلاک　ای بلبل تو طرب ناک　وی غمزه چو زهر
خنده تریاک　ای جان تو صد هزار عاشق　ای جوه ار زوال فتراک　از
نقش نگین تو لعمرک　ای خلعت طلعت تو لولاک　از رنگ تو آفتاب چون صبح
هر روز قبای تو کند چاک　با نقش تو گفته نقش بندی　لولاک لما خلقت الافلاک
صلی الله علیه نبینا محمد و آله الطاهرین فی منقبت شاه اوصیا علی مرتضی خصوصاً
بران امام معصوم و محترم مرحوم السرور مطلبی وابن عم نبی آن امیری که حق

سبحانه و تعالی

که حق سبحانه و تعالی او را در تورات الیکو خوانند و در انجیل الیا بیا گویند و در زبور طیا کریه و در
صحف ابراهیم طالب گویند و در فرمان محمد ص عروة الوثقی خوانند و در آسمان اول عبد الاحد
و در دویم عبد الواحد و در سیم عبد الصمد و در آسمان چهارم مجتبی و میلی خوانند و در آسمان
پنجم مرتضی و صراط المستقیم و در آسمان ششم عبد الغفار خوانند و در آسمان هفتم عبد
العلی خوانند و حق تعالی او را ولی خواند و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل او را
خوانند ملائکه او را امیر الاحسان خوانند حضرت رسول ص او را ابو الحسن گوید
پدرش او را زید گوید و مادرش او را ابو الحسن خواند و حمزه و عباس آن را ابنا موس الاکبر
خوانند و کنیتش مرتضی البلد خوانند و دشمنانش اسد الله خوانند و رهبانش
افیانوس خوانند و ترکیانش جلیبا خوانند و هندیانش کثر با خوانند حبشیانش
محیر خوانند فارسیانش فارس الحق گویند عربانش حیدر خوانند و کبرانش
صاحب ذو الفقار و دوستان خوانند جهودانش قاتل الکفار خوانند و بزیدیانش
ابو تراب خوانند شیعیانش علی مرتضی خوانند علی سر خدا است که بپا
سر دست خدا را　ای ز تعظیمت آسمان عظیم　حلقه خورده بر تعظیم آسمان
را از آستانه تست　سر نگین اگر دون تسلیم　بشکوه تو کوه بود خفیف　با
سخای تو ابر بوده لئیم　بود قربان کیست اسمعیل　بود قربان بر پیشت ابراهیم
دعوت الهی از دعای مسیح　منطقت افصح از کلام کلیم　بجواب تو باز کوبند
بجمع ما حبان عظام رمیم　مدحت اند سفینه بر بحر الست　آفرین باد با کرام کریم
الا انت حفظ العباد و علی الکل فوم ها د علیه الصلوة والسلام و الحمد لله رب العالمین

باب

در بیان رباخوارگان و انبار داران و موعظه این باب مشتملست بر سه فصل فصل اول
در بیان رباخوارگان قوله تعالی الذین یاکلون الربا لا یقومون الا کما یقوم الذی
یتخبطه الشیطان من المس ذالک بانهم قالوا انما البیع مثل الربا و احل الله
البیع و حرم الربا الی آخره بدانکه خدا تعالی رباخوارگان را پنج چیز وعده کرده است اندر
قرآن مجید روایت کند عبد الله عباس از حضرت رسالت پناه ص که گفت یا رسول الله
گناهان کبایر چند است گفت پانزده چیز است چهار در سر است و سه در شکم و یکی
در فرج است دیگر در دست دیگر در پاست و دیگر در همه تن است اما آنچه در سر است شرک
خدای تعالی دوم سوگند بدروغ است دشنام دادن زن مستوره را بفحش اما آنچه در
شکم است می خوردن و ربا خوردن و آنچه در فرج است شهوت است بر زن حرام اما آنچه
در دست است چیزهای حرام گرفتن است اما آنچه در پاست گریختن از غزای کافران
و آنچه در جمله تن است آزردن مادر و پدر است نقلست از حضرت خواجه کونین و فخر عالمین ص
فرمود که ربا خوردن هفتاد و دو گناه است کمترین گناه چنان است که با مادر خود زنا کند
و دیگر فرمود در هر شهری و دهی که ربا آشکارا گردد خدا تعالی بفرماید در هلاک کردن ایشان
در خبر است از عبد الله عباس که او نقل کرد از حضرت خواجه عالم ص فرمود که رباخواره
را حق تعالی بفرماید تا شکم او را پر از آتش کنند آن مقدار که خورده باشد و هیچ طاعتی نپذیرد
از کردار او از نماز و روزه و زکوة و صدقه و حج و هر چه کند و در لعنت خدا تعالی باشد و به لعنت
فرشتگان و جمله پیغمبران باشد و خلاصی از دوزخ نداشته باشد در خبر است از حضرت
رسالت پناه ص که هر که یک لقمه ربا خورد یا از چیزهای حرام بخورد چهل روز نمازش نپذیرند

ودعایش

و دعایش مستجاب نکنند و حضرت رسول ص فرمود که روز قیامت مردمان همی آیند
با ایشان شکمها چون کوه ها سفید باشد چون مهمان بسیار کار دسته شکمهای ایشان
هلاک ربا کرده و چون گروه هوا ایشان را در آرند در دوزخ دیگر فرمود حضرت رسول ص
که شب معراج از حرام مثل خمر و ربا و نزدیکتر بخدا تعالی از هفت دوزخ برفته روایت از حضرت
خواجه فرمود بالای سر خود رعدی و برقی دیدم و صدای با هیبت شنیدم چنانکه
که فلک افتاد و چون نگاه کردم دیدم گروهی از مردان و زنان که شکمهای ایشان
هر یکی چون خانه بود پر از مار و کژدم که در شکمهای ایشان نمایان بودند و بوی گندی
از ایشان ظاهر میشد که اهل دوزخ از بوی او بعذاب بودند گفتم یا جبرئیل اینها چه کسانند
گفت اینها رباخوارگانند و ایشان را عقوبت بسیار خواهد بود در روز قیامت
رباخواره ز اهل نار باشد　همیشه با دل افگار باشد　رباخواره نباشد
ز اهل ایمان　بود دایم بغم خاطر پریشان　رباخواره هم از مال فقیران　نمای بیکسان
سازد ایوان　چه ایوانها که از ظلمش بنا شد　زمال مفلسان دردی نباشد
در این عالم ستانند مال ایشان　چو خواهد کشتن از روی پریشان　چه سان
کاخ رش و دوزخ سزا شد　بس اجانش از آتش مشتعل شد　بکن رحمی تو بر جان
ضعیفت　مکن کاری که بار آید عریفت　روایت کند حضرت امیر المؤمنین ع از
حضرت رسالت پناه شنیدم که فرمود ملعون است رباخواره و دهنده و ستاننده
و گواه و نویسنده اعمال ایشان باشند جمله در دوزخ و عبد الله سلام گفت
که ربا هفتاد و دو درجست از گناهان و کمتر عقوبت وی آن باشد که با مادر خود زنا کرده باشد

در خزانه کعبه روایت کرده اند از بزرگان دین که اگر کسی یک درم ربا خورد او را سی و سه بار گناه
زنا نویسند و رباخواره در روز قیامت دیوانه از گور برخیزد و دیوانه در دوزخ رود
و ابوسعید خدری از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود که هر که ربا خورد شکمش چنان
باشد که آتش دوزخ خورده باشد و زقوم رباخواره و درد هم درم برد چه
غم اگر رباخواره با غم برد به تشویش و درهم مدام شب و روز از غصه درهم بود
کس نسبت نکند آن نحس را که یک نفس از آن نحس آدم بود چه بر خاک
مرگ او لعنت کو را او پر از کژدم و مار و عقرب بود جهنم مقام رباخواره است ربا
خواره اهل جهنم بود پس ای مومنان و عزیزان ترک گناهان بکنید و بر نفس خود
ببخشایید که دوزخ سیاست ساخته و آتش ایست افروخته و طمع نیست با قصه
پس ای عزیزان بنگرید و آخرت کنید که راه دور و دراز است و شما غافل از
کار آخرة که حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود که الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا
مردمان غافلند از عقبی همه گویا بخفتگان باشند در غفلت که بمیرند
چون بمیرند آگه شوند پس توبه کنید از گناهان مثل خمر و ربا و زنا و غیبت
و بهتان و آزار بندگان و بهر که خود را بگناه شرمنده و خاک راه دانید و آخرت
بگردان ای مومن پاک نیکوسیر بکن اجتناب از ربا و خمر رباخواره باشد
هم از اهل نار رسول خدا داده از وی خبر کسی کو ربا خواره باشد مدام همه
بود جای او در سقر بکن توبه از گناهان خود بقول خدا و رسولش نگر با بت
ان ابت الیوم ... که در آخرت هست زاد سقر الهی بحق های گناهان ما

بحق امامان

بحق امامان نیکوسیر در بیان عذاب انبارداران نقلست که در بنی اسرائیل
شخصی بود در علم و دانش منظور روزی در تقویم نگاه کرد دید که در آخر ان سال گرانی
غله خواهد شد بجای که گندم داشت که چون وقت در آید ان غله را گران بفروشد
چون چهل روز تمام شد در غله قیمت بسیار واقع شد روزی در تورات میخواند
بدین آیه رسید که خدای تعالی فرموده است که هر آن بنده از بندگان خدای که چهل روز
رزق را حبس کند به نیت آنکه به قیمت بفروشد او از رحمت خدای تعالی بیزار است
و من او سزای آتش دوزخ خواهد شدن چون آن مرد این آیه بخواند جامه بر تن
خود چاک کرد و فریاد و واویلا بر داشت و ناله کنان به نزدیک موسی علیه السلام آمد گفت یا کلیم الله
از من این نوع گناهی سرزده است چاره کار من بیچاره بکن حضرت موسی علیه السلام فرمود
که تو شنیده ای که خدای تعالی نهی کرده است که کسی رزق بندگان را نگه دارد تا به قیمت
به فروشد اگر چهل روز کسی نیت کند دور باشد از رحمت خدای تعالی و نزدیک
باشد به آتش دوزخ چون او رزق بندگان کرده باشد خدای تعالی قطع کند او را از
بهشت پس آن مرد بسیار زاری کرد موسی علیه السلام فرمود که برو آن گندم را تصدق کن براه
خدای تعالی و به درویشان رسان آن مرد بیامد و درویشان و مساکین آن شهر تمامی
بخواند و احوال گذشته بدیشان گفت ایشان گفتند حاشا و کلا این گندم را
تصرف نکنیم و نمی‌ستانیم که سزاوار آتش دوزخ شویم برفتند و آن گندم را قبول
نکردند باز پیش موسی علیه السلام آمد با چشم پر آب گفت درویشان قبول نکردند موسی
فرمود که برو آن گندم را به حیوانات و جانوران بده تا بخورند چنان کرد نیز ایشان

قبول نکردند و نخوردند باز پیش موسی علیه السلام آمد با سینه بریان و چشم گریان گفت
یا کلیم الله چاره من کن گفت ببر به دریا انداز تا ماهیان و جانوران بخورند آن غله را ببر به دریا
انگند موجی بر آمد و بکنار انداخت باز در پیش موسی علیه السلام آمد گفت برو به آتش
بسوزان چنان کرد آتش نیز گندم را نسوخت بفرمان رب العالمین پس آن مرد
متحیر شد ناله و زاری در گرفت و روی بصحرا نهاد با چشم گریان و سینه بریان در خاک
میغلطید و خاک بر سر خود میکرد و میگفت خداوندا بد کردم و توبه کردم و از کرده
خویش پشیمان شدم امید بکرم تو دارم تا چهل شبانه روز در آن بیابان میگردید
و میناليد و آب از دیده میبارید و در روایتی دیگر چهل سال چون از سر یقین توبه
کرد خدای تعالی از گناه او در گذشت برحمت خود روایت کرده اند از حضرت رسالت
پناه محمدی صلعم که فرمود که بنده از بندگان خدای که بازرگان شود بفروختن گران غله
بدین نیت باشد بخشم و لعنت خدای تعالی گرفتار باشد و دیگر نوعی که بلعنت خدا
باشد و دروغگوی بلعنت باشد در حدیث آمده است سخت ترین عذابها
سه تن را بود یکی زن زانیه و عاصی شده بر شوهر خویش دوم زن نوحه گر از این
همه کنند آن کنند او پیشتر بود نوحه گر را گورش در میان گورهاست بدنهاد که از
شومی هر یکی از ایشان عذاب شده و سیم کسی که بره در دیر رعاق باشد
و عاصی در خبر است از خواجه کونین علیه السلام فرمود که هر که نرخ غله را گران خواهد خدای تعالی
حسنات او را همه رد کند و نپذیرد و در روایت دیگر آمده است هر آنکسی که طعام
و غله نهد تا چهل روز از نرخ گران طلبد در روز قیامت بهایش بریده باشد

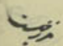
و دستهایش

و دستهایش بغل بر کشیده باشند و عذاب او سخت و سوزان تر بود از عذاب
دوزخیان و خدای تعالی گوید بیزارم از آن روایت کرده اند از حضرت رسول صلعم پیغمبر
که هر که انبار غله بنهد تا چهل روز به نیت گرانی بیزار است از آن خدای تعالی و فرشتگان
و من که محمدم او را شفاعت نکنم و هر که گران غله باشد از هر یکی او گرسنه باشند
و نفروشند بعذاب الیم گرفتار باشند تا روز قیامت پس ای بندگان
توبه کنید و آگه نرخ غله بود و او بر یاد خدی به خلقان امید از مغفرت خدای تعالی نصیب
باشد رباخواره از اهل نار باشد کی از خلد بر خوردار باشد رباخواره بود
نزدیک حق کاخوار شرف دارد سگ بر رباخوار چه ایمان خواهی از آن
کس که خواهد که گرسنه‌اش خوری جانش بکاهد بر آن نامرد بود در دولت و نازش
شود در دلش آن خانه بر انداز به ممسک که نعمت جمع آورد چه مردان نجمه
اش با دیگری خورد رباخواران ابلک دولت سر آمد اگر چیزی کند سا در خور آید
مخورنانش اگر چه نفع جانست که جمع آورده خون مفلسان است زهی
چرخ باخوارند از وی خداوند و خلق بیزارند از وی هان ای عزیزان اگر غافل بر
غفلت در گناه افتاده باید که از گناه بیرون آئی و توبه کنی و با درگاه خدای تعالی
شوی اکنون که زمام اختیار در دست تست و به چنگ مرگ گرفتار نشده
ای بنده در اضطراب دریای غفلت بیدار شو و توبه کن که در آن دنیا توبه قبول
نیست تا که دستت میدهد کاری بکن پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار نکر
زاد آخرت کن که دنیا را اعتباری نیست والله اعلم نقلست سیم در موعظه روایتست

از حضرت خواجه کاینات و خلاصه موجودات و رحمت عالمیان علیه الصلوة والسلام آورده‌اند
خواجه هر دو سرای محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم فرمود که پانزده چیز است که در میان امت پیدا شود
اثر قیامت پیدا شود و عقوبت آن بود اول در امانت خیانت پدید آید دوم زکوة
مال ندهند سیم آنکه کمترین خلقان بر سر خلقان حاکم چهارم در مسجد حدیث معامله دنیا
رود پنجم حرمت آن کس بدارند که مال دار باشد ششم خمر خورند و زنا کنند هفتم
حریر و ابریشمین لباس پوشند هشتم زنان حکم کنند بر مردم و ترک نماز جماعت
کنند نهم در امر معروف و نهی از منکر غافل شوند دهم جوانان حرمت پیران ندارند
و ایشان را خوار دارند یازدهم مادر و پدر جفا کنند و حرمت ایشان ندارند دوازدهم
هم بر درویشان و فقیران استهزا کنند سیزدهم زنان بلباس مردان شوند
و زنان بی زنان شوند لاجرم شرم و حیا کم شود و فحش ظاهر شود روایتست از
حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه فرمود که فی ابی فی محاسنه ثلث حیاؤه و دینه و لسانه
هر کرا وقت کودکی بود است بیت در زیر مردمان خفتن شرم از آن رفته باشد
هرگز نباید از لفظ او نیکو گفتن هر که در زیر کس خریده بود خویشتن را بزیر دیده بود
نواز او مردی مخواه که آن سر کف رشوه دیده بود روایتست از حضرت رسالت
پناه صلعم فرمود که هر زنی که با مرد بیگانه نشیند و بد و نگرد و فردای قیامت مردان زانیه
و زنان زانیه را هر دو چشمان پر از آتش کنند و در دوزخ برند و از بوی کند فرج
ایشان دوزخیان به فریاد آیند حکیمی با پسر خود گفت ای پسر با هیچ کس مصاحبت مکن تا
رسته باشی اول با دروغ زن دوستی مکن که آن هم سراب باشد تو پنداری که در

ان چیزیست چون باز نگری در آن هیچ نباشد دوم با نادان و ابله دوستی مکن
او پندارد که بتو منفعتی برساند چون وا نگری مضرت رسیده باشد سیم با بخیل
دوستی مکن که آن وقت تو بدان محتاج باشی ترا بگذارد و بکاری دیگر رود چهارم با بد
دل دوستی مکن که بدان اندک چیزی باک ندارد تو را و پدر خود را برادر خود را بدست
خصم بگذارد و بگریزد پنجم با طامع دوستی مکن که آن طامع بود تو را به لقمه‌ای بشر [illegible]
و باک ندارد بزرگی گفته است بنده ابریشم قسمت بنده آن است که بزر بخری و ای
بندگی آن است چون بندگی خواجه بجا آوری از همه غم رسته باشی اگر خویشتن
را باز نتوانند خرید آزاد است و دیگری بنده وی هوای نفس است که آتش دوزخ
بار آورد و بنده سیم طمع است که هر گز از آن نشود بر مراد مردم سخن باید گفت
و با همه کس موافقت باید کرد و در چشم مردم خار بود و به چشم حقارت بوی نگرند
روایتست از سعید مالک از حضرت رسول صلعم فرمود که مرا چون بر آسمان بردند
حق تعالی را ثنا گفتم گفت یا محمد بندگان و پرستاران مرا بگوی و سلام من برسان
و هر که مهر وی کند و در مسجدی یا عمارتی صدقه بدست او است و برای مسکین چیزی
و مردم بسازد و نهد حبس فی الارض او حبیب و دوست منست و هر که صدقه بدست
راست بدهد چنان که دست چپ نداند بحقیقت که آن حبیب و دوست منست و هر که
ده ذوالحجة الحرام روزه بدارد حبیب من است یا محمد دوستان من باشند که پناه بدرگاه
من آورند و دوستی از بهر من کنند و دشمنی از بهر من کنند چون روز قیامت باشد
ایشان را از فزع اکبر نگه دارم ایشان اند که راه راست یافته اند که اولئک لهم و هم مهتدیا

روایت از بزرگان دین منقولست که در فصل بهار الله تعالی هزار عجایب و غرایب
تعبیه باغ کند و قمریان چون مقریان بر شاخ گل در آیند بلبل باغ آمده دو داغ
بر جهان و جان نهاده و زاغ آمده عندلیب معنی از نوای عیب صلصال بر شاخ
گل از غوغای ارغنون می‌نوازد و مرغان از بانگ بلبل مست می معارکه گل بر شاخ
ماه آسمان طالع شده و چون مشتری و زهره از سپهر گلستان طالع شده
و همه بزبان حال مدح و ثنای باری تعالی میگویند آنکس که هزار لونه رنگ نگارت
رنگ من و تو کی خریداری دارست این همه آواز نظاره آسمان در جهان بلبل
میگوید که ساکن شوید همه بازی کردن و فریاد میکنید این پادشاهی دو ماه بیش
نیست و اهل دنیا نیز چنین ما در دنیا آمده ایم و یکی چون گل شکفته و چون بلبل مست
از شکفته همی خندان بود و قهر الهی در آید این همه رنگ و نگار و این همه بوی
بهار نیست گرداند چنان شود که هرگز نبوده است که ان لم تغن بالامس
کذلک نفصل الآیات یعنی الامثال لقوم یتفکرون و یبقی الدنیا و الاخرة ان
الدنیا تغنی الآخرة یبقی خدای تعالی مثل من زند انها را که دنیا فانیست و آخرة
باقی و آورده اند که مردی روزی از راه رسید نزدیک حضرت سید المرسلین صلعم
آمد آن حضرت از آن پرسید که ولایت شما کجاست و چگونه است گفت ولایت ما
جای خوبست پر نعمت گفتند شما چه کار میکنید گفت بخوریم و بخسپیم آن حضرت
گفت تا چه باشد گفت حی البعید و لایت بطه بول و غایت معهد آنحضرت فرمود مثل
دنیاداران پی اعتبار چنین است که تو میگوئی که الدنیا مزرعة الاخرة دنیا



مزرعه‌ایست آخرة و هر چه بکاری همان بدروی فردا تو با خود بیر توشه خویشتن که گفت
نبات زهر زند و زان پس برای زاد آخرت طاعت و عبادت می باید کرد و هر دنیا
را عتیق دکمی و آزموده را میازمای که پیش از تو بسیار آزموده اند و از وی وفا ندیده
اند نظم هر که او در خرد کمال بود از مویش چند مثال بود انکه او را آزموده یکبار
آزمودند دیگر محال بود و هر که از موده را آزماید پشیمانی بسیار خورد من جرب المجرب
حلت به الندامة در خبر است که عیسی علیه السلام دنیا را دید بر مثال پیرزنی گفت چند شوهر داشتی
باشی گفت بعدد است نیاید گفت کسی ترا طلاق نداد گفت نه همه را بکشتم
گفت عجب از مردان که می بینند که تو با دیگران چه کردی متوزعت میکنند و عبرت
و عبرت نمیگیرند و آزموده را می آزمایند روایت میکنند که چون حضرت خواجه
کاینات صلعم عارضه پیدا کرد به فرمود تا او را به مسجد آوردند و بر منبر بر آمد و خطبه
بلیغ آغاز کرد و گفت ایها الناس ای مردمان چون بودم با شما در دنیا و بر آورند
که تو در حق ما نیکو بودی گفت لقد کنت لکم کالاب الرحیم کالاخ الناصح المشفق
یعنی بر شما چنان بودم که پدر مهربان و برادر مشفق که هر چه خدای تعالی فرمود بشما رسانیدم
رسانیدم و شما را از دوزخ به بهشت آوردم و از منبر فرو آمد و به خانه رفت جبرئیل ع از
رسید و گفت یا اخی جبرئیل حق تعالی با امت من چه خواهد کرد جبرئیل ع به حضرت جلال
اعلی باز رفت و باز گشت و گفت یا محمد رب العزت ترا که حق تعالی میفرماید که
فردای قیامت همه کس ان کنند که من فرمایم و من با عظمت و جلال کبریایی
آن کنم که تو فرمائی که ولسوف یعطیک ربک فترضی در حدیث آمده است که

در شب معراج که از نزول براق او تاج عرش بخشید و بمقام قرب قاب قوسین رسید
الحی هم در غم امت بود از گناه امت بگریست بزاری زار و بدعا مشغول شد قوله تعالی
غفرانک ربنا والیک المصیر از خدا تعالی ندا آمد که ای محمد چه غم امت میخوری من
خدای پاک تو و تو رسول پاک من در میان دو رحمت پاک آمرزیدن این مشت خاک
همه را بیامرزم از برای این غمناک مباش حضرت رسول صلعم فرمود که خداوندا خشنود
نباشم روز قیامت یکی از امتان و مخلصان من در آتش دوزخ باشند که الامان
واحزناه من امتی یا المنان در زاری از برای امت میکرد در هر حالی که بود امتی میگفت
شما نیز اگر امت اوئید و دعوی امتی او میکنید از گناهان صغیره و کبیره خود را نگاه
دارید و جهد کنید که از حق تعالی دور نشوید و بیمار زانکه دنیا زجان کداز مشغول
باشید از گناهان و معصیت به پرهیزید و دل خود را شکسته دارید که حق تعالی میگوید
که من با شکسته دلانم و دوست میدارم و من او را جواب میدهم حضرت رسول صلعم
فرمود که الله تعالی بمن خطاب کرد که یا محمد و النعمت با متان تذکر دم که اگر جبرئیل
و میکائیل کردمی بر ستمها که بر ایشان بودمی یکی آنکه که اگر مرا یاد کند من او را
یاد کنم او مرا به یگانگی و خداوندی یاد کند من او را بیامرزم قوله تعالی فاذکرونی
اذکرکم نعمت چیست اگر مرا براه برخوانند و حاجت خواهد اجابت کنم قوله تعالی ادعونی
استجب لکم بخوانید مرا تا اجابت کنم و بخوانید تا ببخشم آورده اند
که موسی ع در مناجات بود میگریست و مینالید و از سوز گفت یا رب از بار
گناه عرق شده بار جواب آمد که لبیک لبیک لبیک موسی گفت خداوندا از عظمت

وکبریای تو

دیگر با شما تو عجب میدارم که ترا یا رب یکبار خوانم و سه بار جواب دادی از حضرت
صمدیت خطاب آمد که یا موسی ترا عجب می آید در آخر الزمان یکی از امت محمد صلعم
یکبار مرا یا رب خواند من او را هفتاد بار لبیک جواب دهم موسی گفت خدا
وندا قدر و منزلت او بیک گناه که از امت محمد صلعم در گاه تو بیشتر از من قرب دارد
باشد که موسی ام خطاب آمد که یا موسی آن بنده مرا با آه و ناله و نیاز بخواند و تو
مرا از عظمت و ناز میخوانی و من بهمه حال نیاز بندگان که کار دوست میدارم
در خزینه من همه چیز است الا حاجت و نیاز نیست والله الغنی وانتم الفقراء
خدای تعالی غنی بر اطلاق است و مستغنی بر اتفاق باید که چیزی که بنده در راه حق
تعالی رضای حق بدرگاه او فرستد اگر مال بود و اگر بقال ضایع نبود و آورده اند که
داود پیغمبر ع در مناجات گفت الهی یا داود بنده نواز کار ساز اترا از دی
که اعمال بندگان وزن نماید بمن نمای خطاب عزت در رسید که یا داود تو طاقت
آن نداری گفت خداوندا مرا قوت ده خدای تعالی او را قوت داد بروی عرضه کرد
داود ع نگاه کرد بین المشرق والمغرب داود ع تعجب بماند گفت خداوندا چون
پر کنی این ترازو را گفت بقدر آن بدانجا نصف تمره چون بنده مومن بر رضای
من باشد به پنهم که چه خرمائی که بدرویش در پیشی دهد من این ترازو را پر کنم حضرت
رسول صلعم فرمود که نزدیکست علم ظاهر شود و عمل پنهان و بزبان با یکدیگر دوستی
کنند و بدل دشمنی کنند روایتست از حضرت رسول صلعم فرمود که قوم پیشین
درم و دینار ربیس داشتند زبان در دهان کردندی اکنون درم و دینار در خزینه

کنند و زبان پیش دارند پس ای مومنان اگر نجات آخرت میخواهید قدم در راه
خدا تعالی بنهید و دست دل در دامن محبت اهل بیت مصطفی و علی مرتضی و فرزندان عا
عالیمقام ایشان زنید و تولا بدایشان کنید و تبرا از دشمنان ایشان تا نجاة دو جهان
حاصل شود یا رب بشهید کربلا بخش مرا یا بر سر او یعنی خدا ببخش مرا
نزد تو شفیع مصطفی آورده ام کز خلق بمرتضی ببخش مرا السلام من اتبع الهدی

سد

باب دهم

در بیان غیبت و بهتان حمده الله ربانه الاکرام والاحسان تعالی الله
مولانا مالک الملک صحیح القول ما قاله خداوندی که وصف او نباید جز همه پاک
منزه از همه عیبی مبرا از همه نقصان خلاقی بلا موت له القول بلا صوت
نه حکم بلا فوت کذا حکم کند سلطان نه در وصفش بیان آید چنین میدان چنین میگوی
منزه از هر کش بود خوفی نه در ذاتش بود جوفی به حکمش هر زمان طوفی کند گردون
بسر گردان هو القدوس علی عرشه هو سبوح علی فرشه هو الرحمن ذی
بطشه علیم البر والاعلان به ختم الانبیا احمد جمال المطلق فا سجد نه در صنعش
بود آلت نه در ذاتش بود علت نه در علمش بود علت زهی حکم زهی فرمان
محمد را که تفصیلش بوصف اندر نگنجد صفی بکرم امجد رسول الحق والانسان عطا
بخش خطا پوشی که هست او راحت یزدان و نشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و نشهد ان محمدا عبده و رسوله و نشهد ان علیا ولیه و وصی رسوله
ای اکره التحیه ای یگانه بی همتا وی انباز وای سمیع و بصیر وای عالم و حاکم و ای
حی و قیوم و باقی وای مرید و متکلم و قدیم وای در صفت ذات تو زبانها ایکم لنگ

سوداراید

ای ذات تو بر کل ممالک مالک وی راه روان کوی عشقت سالک
من وصف تو از کلام تو میگویم انت الباقی و کل شیء هالک خداوندیست که
مثلش نیست صمدیست که جفتش نیست فردیست که جفتش نیست قادریست که عجزش
نیست خالقیست بی مثل جباریست با کمال متکلمیست بی کام و زبان عالمیست بی
ضمیر و خاطر آفریننده ایست بی آلت شنوائیست بی گوش بینائیست بی چشم واحد
زنده ایست که هرگز نمیرد و باقیست بعد از فنای خلق مالکیست بی وزیر پادشاهیست
بی دبیر آفریدگاریست بی شریک ستاریست بی نظیر لیس کمثله شیء و هو السمیع
البصیر گردن شکنندهٔ جباران است نیست کنندهٔ پادشاهان است ذلیل کننده
عزیزان است عزیز کننده ذلیلان است روزی دهنده جانوران است آمرز
زنده گناهکاران است چاره ساز متحیران است عذر پذیر عاصیان است قبول
کننده تائبان است دستگیر درماندگان است فریاد رس بیچارگان است
اجابت کننده داعیان است نوازنده بیدلان است پیوند دهنده و خویش
و علاوه پیوند است لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد المناجات خدایا
تو توئی خالق جز و کل که از گل دهی خار و از خار گل نه در جهان و جهان بی تو
نیست نداری مکان و مکان بی تو نیست تو نی دور از او راک نزدیک دل
نه از آب و گل صانع آب و گل ز مهر تو خورشید را شرف ز سوز تو دریا
برآورده کف صف آرای میدان هستی توئی و راز نطفه در خوار و خوار
آوری گل از خار و خار را بجا ور آوری یکی را دهی بال و خواهی بخویش یکی را

ندانم کهی ابرچه هستی توئی

وهی مال رانی زبیش   زهی مقبل ان کز تو بنود ملول   زهی نیکبخت انکه آید قبول
قرار بر شهان پادشای سزیست   که بر آستان تو سلطان گدار   اگر انکه از بنده
آید خطا   ز سلطان نه زیبد برون از عطا   عطای تو بیش از خطای منست   ولی گر
به بخشی سزای منست   از این پس جوابم ز پیشم مران   چه بیگانه از پیش خویشم
مران   که از ره برون رفتی ره نمای   در این راه بیچاره را ره نمای   گرم دست گیری
که افتم ز دست   که گر طاعتم نیست لطف تو هست   چه بیچاره گشتم مرا چاره ساز
دلم را ز تسبیح خود بر فراز   شب محنتم را بدید آر روز   چه نام تو دادی بکن نیز هم
مرا خاص خود اگر عاصیم   روان من از مهر پر نور دار   دلم را ز دوران دل دور دار
چه آورده ام رو بخاک درت   چرا آبروی ندارم برت   من و با دو پای خاکی نهاد
کف خاک افتاده در راه باد   چه درویش مسکین چه صدر اجل   زند چار بالش
بصدر اجل   نماند جهان جاودانی بکس   تو ئی انکه جاوید مانی و بس   نه ام
چه نام در این بارگاه   که دارم ثنای انعام شاه   گدا ایمن عیارم در این
رهگذر   که بر من کند با لطافت گذر   چه نامم که نام نشانت برم   چه مرغم که تا
بوستانت پرم   بری تو ره جویم از نور بار   بکوی تو ره جویم از مور و مار
ترا بینم از هر چه بینم نخست   که چشم خرد خیره در صنع تست   گر از خاک ره
بر نگیری سرم   روم مصطفی را شفیع آورم   یا اله العالمین یا خیر الغافرین فی
نعت سید المرسلین ع   صد هزار صلوات بی پایان بر آن مدرس مدرسه رسالت
مهندس حجره حالت سید المرسلین و خاتم النبیین و شفیع المذنبین و رسول رب

العالمین

العالمین و الخلایق اجمعین   ای مومنان چه گویم در وصف ان برگزیده ال که خدایتعالی
بزبان پیغمبران اورا وصف و ثنای گفته است رسولی که اسمانش نبی خوانند و بر
زمینش رسول خوانند و در انجیلش طاب طاب خوانند و در صحف موسی ع
خوانند و در صحف ابراهیم ع رحمی خوانند و در فرقان نذیر خوانند و مزمل و مدثر
و طه و یاسین و سراج و نبی و رسول و نذیر و بشیر و احمد و محمد و عبد و شاهد
و داعی خوانند در صفت الخدا تعالی فرموده که ای محمد اگر ذات شریف تو نبودی
ای هیچ چیز نیافریدم و از آفریدن این همه مکتوب سبب جلوه کردن
ذات شریف تو بود تا بدانند که چون پیغمبری آفریدم و هم بهشت اکرامت
تو نبودی و دوستان و محبان و شیعیان آل تو نبودی بهشت را نیافریدم
سیم اگر دوستان تو نبودی من دوزخ را نیافریدم سبب آفریدن دوزخ
از بهر دشمنان تو و اهلبیت تو که ایشان را در آنجا عقوبت کنم سید سا
دات و خلاصه موجودات محمد مصطفی صلعم   ای خاتم انبیای مرسل   شد
تقوی دین ز تو مسجل   ای در یتیم بحر سرمد   سر خیل امیران محمد   ای قاضی
شرع مفتی دین   تو فیق تو خاتم النبیین   ای چشم چراغ جمله عالم   در نور
تو شد مکرم آدم   قایم بلطیف توست عالم   مقصود تو ئی ز هر دو عالم
چون روزی آدم این نکته شد   شایسته سجده ملک شد   شاه قرشی
و آدم جنبل   زلفین تو هر دو لام و الیل   آمد حرمت حریم بطحی   فراش درت
دم مسیحا   هر خادم خان تو خلیلی   هر مرغ مدینه جبرئیلی   بر درگهت ای رسول

یثرب   موسی بعصی چوبش حاجب   باغ ارم از نسیم کویت   کوثر بوجه
نهفته زار مویت   باغ ارم از نسیم ان کوی   روح قدست حاجبت جوی
خضا آمده پر سوی ایدر   کز خاک درت لبی کند تر   ای داده بامتان عاصی
لطف تو بشارت خلاصی   خواهی چه خلاص خاکساران   آزاد کنی چه مهر از ان
شد لطف تو واهب العطایا   محتاج تو اند غیر یکذرات صلوات الله و سلامه علی
محمد و آله الاجمعین فی منقبت حضرت امیر المومنین خصوصاً صد هزاران هزار
بشارت نور از حضرت ملک غفور بر امیر المومنین و امام المتقین و قاتل المشرکین
و مبیدی المارقین و مهلک المنافقین الی نزع البطین سبعین الطاعن بر
محیی المصلی الی القبلتین الذی لم یکفر بالله طرفة عین ابو السبطین الحسن و الحسین
اسد الله الغالب و مطلوب کل طالب مظهر العجایب و الغرایب حضرت
علی ابن ابیطالب علیه الصلوة و السلام   ای اوج سپهر شرع را در
یعنی که علی عالی القدر   شاهنشه کشور حقیقت   سلطان ممالک طریقت
ابن عم مصطفی مرسل   ادراک سپس عقل اول   خاک قدمش کیمیا گر
زاب رخ قدسیان بود به   او را دو ملایکت نامش   آب خضر است رشح
جامش   جبرئیل ز خدمتی که بودش   آمد مکسی ز کان جودش   بکرامت
کان انصاف   شکست زکوه حلم او قاف   این همه قدر هست کوثر
یک قطره ز بحر جود حیدر   در حشر لوای او بود بس   تن پوش برهنگان
بیکس   در روز جزا ز تاب خورشید   ظل کرمش پناه جاوید   رو یافته

تشنه لبکان

تشنه لبکان حشر   از جام تقی زلال کوثر   بعمر دینش مقتدا کرد   خود لحمک لحمی
ندا کرد   بودند یکی علی و احمد   در دیده احوال ان دو آمد   من بعد نبی امام بر حق
بر مسند شرع شاه مطلق   در دین نبی است عطا و آگی   ادکرده جهان زکفر خالی
ان نخل علا که جان سرشت   ز رخنه دو میوه بهشت است   بمیوه حسن نیکو
حسین است   ز ایشان دو جهان بزیب و زین است   از یکصد نبند هر دو
گوهر طالع شده باهم این دو اختر   بودند یگانه ان دو یکانه   کاورده زمانه در
میانه   سنه دو گوشواره عرش   افتاده بدست این کهن فرش پار
که کنی تجیته نام   در دین دوازده امام   نه هست زبان بگفتگویم   مداح
علی و آل رویم صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین   در بیان غیبت و بهتان
و موعظه این باب مبنی بود بر دو فصل فصل اول در بیان غیبت و بهتان
بدانکه حضرت حق سبحانه و تعالی باز داشته بندگان خویش را از غیبت و بهتان
گفتن چنانکه در کلام مجید میفرماید و لا یغتب بعضکم بعضا غیبت مکنید
بعضی مر بعضی را ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتة دوست دارد
که گوشت برادر بخورد مرده همچنین گفته اند که گر اهیت دارد خوردن گوشت
برادر زنده کی روایت کرده اند از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم بود و اینکه
که غیبت چه بود گفتند خدا و رسول داناتر گفت اگر چیزی گویند که در وی بنود
غیبتش گویند و اگر ان گوئی که در وی نباشد بر و بهتان کرده باشی در
خبر است نیز عبد الله عباس که روایت کرد از حضرت رسول صلعم که فرموده

که ربا هفتاد و در رست از گناه و بدترین دری گناه از گناه آنست که با مادر خود زنا کرده
باشی ربا بدتر از سی و پنجاه زنا بود و بدتر زنا غیبت است که برادر مسلمان را
کرده باشی و حضرت رسول فرمود که الغیبة اشد من الزنا روایت کند
ابو سعید خدری از حضرت رسالت پناه صلعم که در شب معراج در آسمان قومی را
دیدم که گوشت ایشان میبریدند از پهلوی ایشان در دهن ایشان می نهادند
و میگفتند که بخورید این گوشت برادر مسلمان است که در دنیای میخوردی گفتم
یا جبریل اینها چه کسانند گفت اینها غمازانند و غیبت کنان امت تواند نقل
است از مالک ابن انس از حضرت رسول صلعم فرمود که گناهان کبیره که مرد را بدوزخ
میبرند و نیکی ها را باطل میکنند اول غیبت کردن برادر مسلمان است دوم دروغ
گفتن سیم سخن چینی کردن چهارم نظر در جمال زنان نامحرم در خبر است از حضرت
رسول صلعم فرمود که هر که از امت من غیبت کند برادر مسلمان را فردای او از
قیامت از شفاعت من ناامید باشد روایت کرده اند از حضرت سید
المرسلین صلعم فرمود که شبی که مرا بآسمان بردند مردمانی دیدم که ناخنها داشتند
از مس و روی و گوشت اندام یکدیگر می کندند گفتم اینها کدام اند گفت یا رسول
الله ایشان غیبت گویانند و اینها که گوشت مردار می خورند و زبان
مومنان در از کردند و ایشان را رنجانیدند روایت است از خواجه کاینات صلعم
فرمود که غیبت از زنا سخت تر است گفتند یا رسول الله چگونه باشد گفت
که اگر مردم زنا کنند و توبه کنند خدای تعالی ایشان را عفو کند و هست که بخشد و

وخداوند

وخداوند نیامرزد روایت کردند از حضرت خواجه کاینات صلعم فرمود که چون مردی
برادر خود را گوید سخنی که او را از آن کراهیت باشد و غیبت برادر مومن کند
کردار و ثواب چهل روزه او باطل گردد اگر کردار نیک ندارد و گناه چهل روزه
بروی نویسند اگر مردی زن صالحه را دشنام فحش دهد گرد از رفتار وساله
او را نیست کرده اند روایت کرده اند از حضرت رسول صلعم که مومنی را که برادر
ان مومن خویش را بیازارد بنا حق چنان باشد که کعبه را و بیت المعمور را ده
بار خراب کرده باشد و هزار فرشته مقرب کشته باشد روایت است از حضرت
خواجه کونین و فخر عالمین صلعم که هر که غیبتی از آن مومن کند و هم از گناه آن کس که
غیبت او کرده باشد الله تعالی بیامرزد و نیز فرمود که نامه هر آن بنده دهند
که در آن نگاه کند نیکی ها بیند که نکرده باشد گوید بار خدایا این ثواب از کجاست
که من در جمع عمر خود نکرده ام گویند این آنست که مردمان غیبت کرده اند و تو
ندانستی در خبر است از خواجه عالم صلعم فرمود که روز قیامت بنده را بیارند
نامه بدست او دهند از کردارش نیکی هیچ نباشد آن بنده گوید بار خدایا
مرا نیکیها بود در دنیا از نیکیهای خویش هیچ نمی بینم جواب آید که نیکیهای تو
بدل شد بغیبت کردن مردمان روایت کردند از حضرت سید المرسلین صلعم
فرمود که هر که غیبت مسلمان کند روی او باز گردد به قفای سر او
و نیز از پیغمبر صلعم روایت است که در دو پیغمبری بود که غیبت مسلمان کردی
و نیز عابده بود روزی نزدیک حضرت رسول صلعم آمد و گفت روزه دارم دیگر

ان حضرت فرمود که گرسنه هستی و لیکن روزه نیستی روز دیگر آمد که روزه دارم
همان جواب شنید روز سیم در خانه نشسته بود با کسی سخن گفت آن روز بیامد
که روزه دارم گفت راست میگویی که روزه دارم فرمود طعامش داد بعد از آن
گفت یا رسول الله چگونه بود که آن دو روز مرا گفتی روزه نداری امروز گفتی روزه
داری آن حضرت فرمود از بهر آنکه درست نباشد روزه با غیبت مردمان نقلست
که خدای تعالی موسی را گفت یا موسی هر که توبه کند و بمیرد باز پسین کسی که در
بهشت رود وی بود و هر که بیتوبه بمیرد نخستین کسی که در دوزخ آید او باشد
روایت است از حضرت محمد مصطفی صلعم فرمود که هر که باز دارد آن مسلمان خدای تعالی
باز دارد او را از آتش دوزخ روز قیامت روایت است از عبد الله عباس
فرمود که پدر من مرا گفت یا فرزند همی بینم که حضرت امیر المومنین عمر ترا
نزدیک خود دارد و در کارها با تو مشورت میکند و تو سه نصیحت از من نگه
دار اول راز او را آشکارا مکن دوم در نزدیک او غیبت مکن سیم دروغ گوی
نباشی سیم از تو سخنی نپرسیده جواب او مگوی تا رسته باشی آورده
اند که هر سخنی بوقت جواب خود گوی بهتر از هزار سخن بیوقت است
روایت است از عبد الله عباس که گفت بهتان را سه توبه باید کرد یکی آنکه
پشیمان گردد دوم دیگر نزدیک او رود و حلالی طلبد و بگوید که من دروغ گفتم دیگر
کار او بخدای تعالی اگر خواهد توبه او را قبول کند یا نکند روایت است از
وهب ابن منبه که گفت در بنی اسرائیل مردی گفت یا رب مرا امالی نیست

غیبت از برادرم

که صدقه دهم

که صدقه دهم هر مسلمانی را که زبان بر من دراز کند من خود را بروی صدقه کنم و خدای تعالی
کرد پیغمبران زمان را که فلان مرد را بیامرزیدم وهب منبه گوید هر مرد نمود آنکس اگر غیبت
مسلمان کند و خدای تعالی ما را از غیبت و بهتان همه حاضران این مجلس نگهدارد
غیبت کس ای برادر زکسی تا رسته شوی ز دوزخ نار و غیبت مومنان
کنی تو در حضرت او نباشد تیار غیبت همه روسیاهی آرد از من بشنو حدیث
گفتار گر عاقبت از خدای خواهی با غیبت کس مباش زنهار
در بیان بهتان و موعظه پس ای مومنان و موحدان خلاصی از این گناهان و نجات
از این عصیان توبه است پس ای مجرمان و گناهکاران و ای نامه سیاهان توبه
کنید و با درگاه خدای تعالی رجوع کنید و قطره چند آب از دیده بباریید و پشیمان
شوید از گناهان و فکر زاد آخرت کنید که راه صعب در پیش است ای جوا
نان پر گناه و ای پیران نامه سیاه اندیشه کنید از آن روزی که مهاجران
شود و همه خلقان سراسیمه از خاک لحد سر بر دارند و پدر به پسر نپردازد و
دختر با مادر نیامیزد و هیچکس را پروای یکدیگر نباشد به جز لطف خدای تعالی
پس ای عزیزان غافل نباشید و از گناهان توبه کنید و از خدای تعالی بترسید و فکر
کنید از آن روزی که خدای تعالی فرماید که ای زبانیه بگیرید این مجرمان را و جوانان
بدکردار را و این پیران پر گناه را بدوزخ اندر آرید پس ای جوانان شما با ناله
و افغان و ای پیران پر گناه و عصیان با ناله جانگداز و با دیده خون بار بدرگاه
پادشاه لم یزل و لایزال با چشمی گریان و دل بریان و سینه نالان مناجات

شو

۲۲۳

و توبه کنید و در شبهای دراز با خالق بی نیاز از سر نیاز به حال خود پردازند
که از هیچکس یاری و مددکاری نیست بجز از لطف کرم پروردگار هیچ چاره نیست
رباعی محتاج بدرگاه الهیم همه سر تا بقدم غرق گناهیم همه لطف تو گر دست
نگیرد ما را ورنه بگنه نامه سیاهیم همه الهی کنه کاریم و نامه سیاه و چشم بدرگاه
والطاف پروردگاری تو داریم و از کرده خویش پشیمانیم و چشم امید بکرم بی غایت
بینهایت تو که رحیم و رحمنی داریم اگر بخشی لطف بی اندازه اگر برانی بر
ما نی عذر آورده ایم الهی ما مفلسانیم و چشم لطف بکرم سلطان میباشد
پس ای منعم ما بیکسان را از دولت عصیان بردار و خط غفران بنامه ما بیچا
رگان درکش الهی چون بنامه اعمال خود مینگریم همه جرم و عصیان می بینیم و
چون بلطف و احسان تو مینگریم لطف و شفقت بیکران می بینیم الهی ما را
از هوای نفس شیطانی و راه پر خطر دور و عصیان نگه دار و محفوظ گردان الهی
ما مفلسان بیکسان این مقدار اهل نتوانیم ساخت ما را مگذار و لطف
و کرم خود همراه این بیکسان ساز الهی این نفس ضعیف ما را از مکر شیطان
تو حافظ باش که ما بر نفس هوای خود برنمی آییم بکرم ما را بنوازی کریم
کارساز وای رحیم بنده نواز و توی قاضی الحاجات و مجیب الدعوات
و عالم السر و الخفیات و از دل ما بار عصیان بردار و برما بیامرز یا اله العالمین
یا خیر الناصرین گر گوهر طاعتت نسفتم هرگز گرد گنه از چهره نرفتم هرگز
نومید نیم ز خاندان کرمت زانرو که یکی را دو نگفتم هرگز پس بدانید ای

عزیزان که مرگ به کمین است زود باشد که بخاک لحد گرفتار کنند و دست از شغل
دنیا بریده شود و آن وقت پشیمانی نکند و بعد از آن حسرت خوردن که چرا کاری
در رستگاری آخرت باشد نکردیم که در این روز پر محنت و شدت ما را بکار آید
و مال حلال و از حرام کردیم و بدیگران گذاشتیم آن حسرت و ندامت تو را پس و اختیار
از دست رفته بکن کار فردا را پاشیده کرد که فردا توانی از آن بهره خورد بنه
توشه بهر آن روز سخت که نیکو شود روز کارت ز بخت خطرناک راهی ز ناکا
ه دور ز طاعت بیفزای بر خویش نور اگر خواهی امروز کرد و به کام بنه توشه
راحت ای نیکنام روایت کند راوی این اخبار که چون مومنی بمیرد او را
بر جنازه بنهند بزبان حال گوید بایشان که زود باشید و تعجیل کنید با نچه از
بهر من ترتیب کرده اند و از روشنایی گور و از نعیم بهشت چون او را بخاک
بخوابانند بزبان زمین او بگوید که من دوست دار تو بودم اما چون بنده گنهکار
بی اعتقاد و بدکردار و بی حاصل بمیرد و چون او را بر جنازه نهند و او را بمیرند و بزبان
حال بگوید که ساکن باشید و شتاب نکنید که من دانم که بکجا روم که از بهر من چه ساخته اند
گوری تنگ و تاریک و عذابهای گوناگون و چون او را در گور نهند زمین با و بگوید
که من تو را دشمن داشتم اکنون نیز تو را دشمنم روایت از ابو امامه از حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و سلم فرمود که فرشته بر دست راست امین بود و فرشته بر دست چپ چون
عملی کند که نیکو بود فرشته دست راست ده نیکویی بعوض یک نیکی در دیوان
اعمال او بنویسند از حسنه اما بنده که اعمال بد کند فرشته دست راست گوید که

که شش ساعت دیا هفت بگذار تا که باشد از گناه بد خود پشیمان شود و استغفار کند
و اگر غافل باشد غفلت او را در باید و استغفار نکند و آن یک گناه بروی بنویسند
آورده اند که چون بنده گناهی کند و ننویسند تا اگر هیچ کنده شود چون حسنه نیکو
بکند آن بنتیجه گناه او را محو کنند و نه حسنه در دیوان او نویسند تا انکه ابلیس
ملعون فریاد بر آورد و گوید هر چند جهد میکنم که بنده را در گناه افکنم و هر چند که
من او را براه بد میبرم او به حسنه باطل میکند روایت میکند زهری که روزی
جوانی بدر مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم آمد و زار زار میگریست که اصحاب از گریه او
گریان شدند حضرت گفت ای جوان گریه از چیست گفت گناه بزرگ کردم
و گناه کارم و میترسم که حق تعالی مرا عذاب کند آن حضرت فرمود که با خدا
تعالی شرک آوردی گفت نه گفت کسی را کشتی گفت نه آن حضرت فرمود
که بغیر از این گناهی که کرده حق سبحانه و تعالی بکرم لطف خود بیامرزد گفت
یا رسول الله گناه من بزرگ است و از آسمان و زمین گران تر است آن
حضرت فرمود که گناه تو بیشتر است یا لطف پروردگار گفت رحمت و کرم
خدا تعالی عظیم است گفت چه گناه کردی بگو تا بدانم گفت مرد نباشم و مدت
هفت سال است که در شب گورها بگشایم و کفن مردگان ببرم و میفروشم
و صرف معاش خود میکنم روزی دختری از انصاریان وفات کرد و آن
دختر در حسن و جمال همتا نداشت رفتم و سر گور او را باز کردم و او را از گور
بر آوردم و کفن از آن در کشیدم صورت آن بنظر من در آمد در غایت خوبی

نوبت رکی

و نازکی و علم پایین او گشت شیطان مرا بر این داشت که با این دختر جماع کنم هر
چند خود را منع کردم بخود بر نیامدم آخر قصد آن کردم که کام خود از او بستانم
چون است برود از کردم آن دختر دستهای خود را بر عورت خود نهاد هر چند
جهد کردم دست او نتوانستم برداشت آخر الامر کارد بیرون آوردم و دستهای
او را ببریدم و میل او کردم پاهای او در هم کشید باز شیطان وسوسه کرد باز
خنجر بر آوردم و پاهای او را ببریدم و کام خود از آن حاصل کردم خدا تعالی آن
مرده را به سخن آورد این سخن در آمد و به آواز بلند فریاد بر آورد که ویلک یا
شقی من و یا من یوم الدین وای بر تو شرم از خدای تعالی نداری فردا که قاضی خلایق
بنشیند داد مظلوم از ظالم بستاند برهنه بگذاشتی و در لشکر گاه مردگان
پاک بودم پلیدم کردی آن جوان چون آن حکایت بگفت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
از جای برخواست و گفت بیرون شو ای فاسق سزاوار آتش دوزخ شدی
چون او را از پیش خود براند آن جوان از حضرت رسول نا امید شد برخواست
و روی بصحرا نهاد و ناله و زاری در گرفت و چهل شبانه روز روی بر خاک
نهاد و زار زار بگریست و آه و ناله در گرفت میگفت خداوندا بد کردم و از کرده
پشیمانم و از فعل بد خویش توبه کردم بینا لید و میزارید و با چشم گریان و دل
بریان از شام تا صبح و از صبح تا شام بینالید و با ناله جانگداز با حضرت
حق سبحانه و تعالی مناجات میکرد و میگفت خداوندا پروردگارا بنده توبه
کردم بفریادم رس که دریای رحمت تو نهایت ندارد و پادشاها کنه کارم بی

بی نیازا نامه سیاهم ابر رحمت تو امید دارم دل در کرم فضل بی‌غایت تو نها
ده ام مرا نومید مگردان که بجز از در رحمت تو دری دیگری ندارم تو می دستگیر همه
بیچارگان عفو کننده عاصیان گنه کارم دستم گیر در رحمت کس جز خدا ندارد بر گاه
تو آمده ام و امید بکرم تو دارم مرا محروم مگذار   گنه کارم در غفلت کارم از دست
کرم نیست طاعت امید از تو هست   الهی مرا محروم مگردان شب و روز این
مناجات با قاضی الحاجات میکرد و میگفت   گناهم با مرد پوشنده دار که
هم ستر پوشی و امرزگار   ببخشی مرا با همه ناخوشی   خطا عفو در نامه ام درکشی
بچشم گریان و دل بریان روی بر خاک مذلت نهاده مفلس وار با دل افگار
گفت الهی اگر توبه این گنه کار روسیاه قبول تو میشود حضرت رسالت پناه
را از حال من خبر ده مدتی در گریه و ناله و آه میگفت استغفر الله روزی جبرئیل
بنزد حضرت رسول آمد و گفت یا رسول الله خداوند سلام میرساند و میگوید
آن بنده ما را بخوان که از سر گناه او در گذشتیم و او را بیامرزیدیم آن جوان را
حضرت طلبیده و او را بشارت داد روی بر پای حضرت رسول نهاد و جان
عزیز بداد و پس ای عزیز من هرچند که گنه کاری روی بدرگاه آن آور رباعی
باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آی   گر کافر و گبر و بت پرستی باز آی   این درگه
حق درگه نومیدی نیست   صد بار اگر توبه شکستی باز آی   هان ای عزیزان
اگر گنه کاری توبه اگر نامه سیاهی گریه اگر تباه کاری ناله دراز درگاه پادشاه
لم یزل ولایزال نومید مباش که دریای رحمت آن بی پایانست و عذر گنا

گناهان خود طلب فرد تا کردست سیه هر کاری بکن پیش از آن کز تو نیاید هیچ
کار در اخبار صحیح آمده است که هفت کامی نافرمانی کردند حق سبحانه و تعالی
ایشان را مسخ گردانید اول الخنزیر شرح حالی چون از فرمان خدا تعالی و پیغمبران اکثر
ایشان نافرمانی کردند و اکثر عصیان کشیدند و بی باک گناه کردند حق تعالی صورت
ایشان را بصورت دیگر مسخ گردانید اکنون شرح حال هر یکی را بشنو تا ترا عبرتی
و خبرتی حاصل شود اگر گناه کردی و پند و نصیحت بزرگان این مثنوی تا الله
تعالی ترا بفضل اکرم محفوظ دارد و اما القرده پنجاه تن بودند حضرت داود نبی علیه السلام
ایشان را نهی کرد که در روز شنبه ماهی مگیرید ایشان خلاف کردند و امر داود علیه السلام
نشنیدند و در روز شنبه ماهی گرفتند و بخوردند خدای تعالی ایشان را بصورت
کپی و بوزینه مسخ گردانید و اما الخنازیر پانصد کس بودند ایمان در شنیدند بعیسی علیه السلام
و از حضرت عیسی علیه السلام درخواستند که مایده خوان آراسته از آسمان بخواه عیسی علیه السلام
دعا کرد و تورات تعالی ربنا انزل علینا مائدة من السماء چون مایده از آسمان
فرود آمد بخوردن و گفتند ما را اعتقاد نیست که تو جادویی کردی و چون شک
آوردند حق سبحانه و تعالی صورت ایشان را بگردانید بر مثال خوک شدند و اما
الضب مردی بیابان نشین بود هر که بوی بگذشتی او را آزار دادی حق تعالی او را
بصورت سوسمار گردانید و اما الدب مردی بود جوری داشت چوگان بود
و مال مردم بخوردی و کشیدی و خدای تعالی او را بصورت خرس مسخ کرد و اما الجاموس
مرد نباش بود که گور خلقان را بشکافتی و با مردگان فساد کردی حضرت تبارک

و تعالی او را بصورت کفچه مسخ گردانید و اما الفوت مردی بود سخن چین و گیشب
با اهل خود خفته بود و فرزند در گهواره داشت او را بکشت ستم حق سبحانه و تعالی
او را بصورت کژدم مسخ گردانید اما الفیل مردی بود با بهایم و چارپایان فساد
کردی حق سبحانه و تعالی او را بصورت فیل مسخ گردانید و اما الارنب مردی بود
با مال مردم خیانت کردی حق تعالی او را بصورت خرگوش مسخ گردانید و اما البلقه
مردی بود قصاب و ظالم و سنگدل ایزد تعالی او را بصورت سوسمار مسخ گردانید
و اما الکلب مردی بود و بمعصیت مشغول بود مردم بزبان رنجانیدی خداوند تبارک
و تعالی او را بصورت سگ مسخ گردانید و اما الفاره زنی بود جهوده و نوحه گری بود
حق جل و علی او را بصورت موش مسخ گردانید و اما السخفا زنی بود که تن
خود را خوشبوی کردی و خود را بیارستی و بمردم بیگانه نمودی حق تعالی
او را بصورت لاک پشت مسخ گردانید اما العنکبوت زنی بود که جامه خوب
شوهر خود دریده بود و فرمان شوهر نبردی حق تعالی او را بصورت عنکبوت مسخ
گردانید و اما الفاره مردی بود خباز و خیانت در طعام کردی و بمردم
فروختی حضرت حق سبحانه و تعالی او را بصورت موش کله مسخ گردانید و اما
الزنبور مردی بود که با همه کس مجادله و مصاف کردی حضرت پادشاه ذو
الجلال او را بصورت زنبور مسخ گردانید و اما المنوز زنی بود که با مردم
سیاحت کردی و دشنام دادی و آزار مردم دادی ایزد تعالی او را بصورت
شپره مسخ گردانید و اما الجز مردی بود برقص و بازی و مسخره گی مشغول

بودی و مردم را بخنده در آوردی خدای تعالی او را بصورت گنجشک مسخ گردا
نید و اما الکلاغ مردی بود حیله گر و ظالم و متکبر الله تعالی او را بصورت کلاغ
مسخ گردانید و اما الحد مردی بود بروز بتواضع و خشوع و خضوع مشغول بودی
و بشب به نفاق بردی و مردم را رنجانیدی الله تعالی او را بصورت دمنه مسخ
گردانید و اما القار مردی بود نخاس و ظالم و دروغ گوی و بیرحم و فاسق ایزد
تعالی او را بصورت طوطی مسخ گردانید و اما العلوم مردی بود پادشاه و متکبر
و دیگر زنده گانی کردی با خلق خدای ایزد تعالی او را بصورت بوف مسخ گردانید
و اما المکدب مردی بود در میان زن و شوهر و برادر و میان اشراف
و اکناف و کردی و جدایی افگندی خدای تعالی او را بصورت کبک
گردانید پس بدانید که حق سبحانه و تعالی این همه را از امتان حضرت
رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و سلم بر داشت بشرف و منزلت آنحضرت و داوری
از امروز قیامت اندر جنت و مکافات هر کس از نیکی و بدی در اعزاز
مان دهد حکایت در کتب ابن منبه گوید که روزی حضرت عیسی علیه السلام به دهی
بگذشتی اندران ده کسی را ندید زنده عیسی علیه السلام با قوم خود گفت بیایید
که از اهل این ده اعتباری برگیریم که این همه بعذاب خدای تعالی گرفتار
شده اند آن قوم عیسی علیه السلام را گفتند یا روح الله یکی را از میان خویش زنده گر
دان و از خدای تعالی درخواه عیسی علیه السلام دعا کرد یکی از ایشان زنده گردید عیسی علیه السلام
او را بخواند جواب داد که لبیک یا روح الله گفت اهل این ده چه گناه کر

کرده اند که بدین عذاب شدند گفت دوستی دنیا و معصیت و نافرمانی خدا تعالی
وچون دنیا با روی نمودی خرم شدیم و از طاعت و عبادت خدای تعالی دور
بودیم عیسی علیه السلام گفت حال شما چه شد و چگونه بر آمد گفت مبتنا خ اللیل با عافیت
واصبحنا فی الهاویه نماز شام به عافیت بخسپیدیم و بامداد در هاویه بودیم گفت
هاویه چیست گفت سجین است گفت سجین چیست گفت وادیست از دوزخ
چنانکه همه دنیا عیسی علیه السلام گفت چرا دیگران سخن نمیکنند گفت از بهر آنکه بر عمل
ایشان راضی نبودم اما چون عذاب آمد من نیز بشومی ایشان هلاک شدم
اکنون درمانده ام و چاره ندارم و نمیدانم که احوال من بکجا آید عیسی علیه السلام گفت
خوردن نان جوین و شربت آب صافی به عافیت به از دنیا و هرچه در دنیاست
روایتست که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند که بچه دلیل ترا دنیا به چشم نیامد
گفت از برای شش چیز از روی عقل و حکمت باز دانستم و یقینست که از همه
چیز دنیا آن است که اول خوردنی و پوشیدنی و آشامیدنی و بر نشستنی و بر
گرفتنی و صحبت کردنی پس اول نگاه کردم از خوردنی از عسل شیرین تر نبود
وان لعاب مگسی ضعیف است دوم از پوشیدنیهای از اطلس چیزی بهتر نبودی
خو و کف کرمیست ضعیف سیم آشامیدنی بغیر از آب چیزی بهتر نبود و در
خوردن با جمله حیوانات شریک باید شد چهارم بر نشستنی از اسب بهتر ندیدم
وازوی بیوفاتر چیزی نبود که مردم بر پشت او کشته شوند پنجم از بویها عطرها
از مشک بهتر ندیدم وان چون ناف آهوی مردار بود ششم از صحبت کردن با زنان

بهتر

حیض

رنج و وبال حاصل میشود و وبال دانا بود و به بول دانا شوان از این سبب دنیا
به چشم من حقیر آمد و ترک او کردن بهتر دانستم پس ای عزیزان در عمل صالح
کوشید و از گناهان صغیره و کبیره توبه کنید و به درگاه بی نیاز و رحیم کارساز
رجوع کنید تا رسته و آمرزیده باشید والسلام علی من اتبع الهدی .

باب ۱۰۱

در بیان سخن و تجمل الخطبه الحمد لله الذی خلق الصباح والظلام و فاض ایدی قدرت خلق الوجود والعدم تهوی العدی
اسرار عدم فردی که پیمانش نزد بر فرق کردن صبح شام با منزه در ازل
ذاتش ز نقصان و خلل ملک عظیم شانه رب تردی والکرم رب رادف شاکر
عم البرایا من عدم سبحانه حی قادر فرد قدیم قاهر دارای ملک بیستون سلطان
ایوان قدم مست هوایش مرد و زن محو است ز شوقش جان و تن سرگشته
راهش سخن ایوانه کویش صنم رب السموات العلی معبد المنا والمنی فی الناس
عبد المرتجی للناس خیر المعتصم الدهر منه قطره والبدر قنره طاق سپهر نیلگون
در قبضه قدرتش زبون نزد جلالش قدردان بیش کمالش بیش کم در
منصب فرمان دهی سر خیل گردونش اهی کم شد منه زره فالحمد لمن
اسد الاام جعلت شداد بطشه طمیت و واقع لطفه خالق بهذی الذی عشر
اوی المرامی والنعم هر در که شاهنشهی کیوانست از جمع قدم چراغ خود در
صنعتش قاصر کنه ز تنبش نزد جلال عزتش الشاده حیران چون قلم
یا عالم السر الخفی یا منبت الداع الخفی بمنا تحاج المتقی بن عیانا للنبم ۵
افرت من زمر الصفا بدر الامام المصطفی وردینه ایمدم توئی دلبر اشرا

برانه بهر الهدی سلطانه
باک جهان داری کرامت آگه از
اسرار

مرهم توئی مروح رام هم توئی مظلوم را غمخوار هم چشم و چراغ مهتری نور دل پیغمبری
ارسلته حتی عفی رسم الطاغیه الظلم بدر علی بالافق نور تعطی فی الغسق شمس بر جانب
الغسق عنه النبوه والظلم مهر سپهر و مشتری تاج سرش نون والقلم خورشید
رخشان سایه اش روح القدس همسایه اش سوده ز رفعت پایه اش
بر تارک شعری قدم ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له ونشهد
ان محمدا عبده و رسوله ونشهد ان علیا ولی الله و وصی رسوله صلوات
الله علیهم اجمعین التحمید ای پادشاهی که شقه سراپرده عزتت دواج
پنهانی ازلیت است وای بی نیازی که طاق ایوان عظمتت کلنداری وای هفت
زمین از میدان فطرتت غباری وای هشت بهشت از مدایت غمزه
وای هفت دوزخ از آیه عذابت همزه ای در هوای حمدت شهبازان جان
پر سوخته وای در فضای احدیت صدرقه عقل پر سوخته وای دیده وهم و فهم
کنگره جلالت ندیده وای پای مرکب جمع بکنه کمالت نرسیده مناجات
محتاج برحمت الهیم همه سرتا قدم غرق گنه هیم همه لطف تو مگر دست بگرد
همه را ورنه بکرم نامه سیاهیم همه ملکا معبودا بحق آلاء و نعماء تو و بحرمت
عظمت و کبریاء تو بر ما بیچارگان و درماندگان ببخشای و رحمت کن یا اله العا
لمین و یا خیر الناصرین مناجات ای نام تو صدر هر کتابی آرایش فصل هر
خطابی مفتاح خزانه معانی عنوان صحیفه امانی منشور کمال لایزالی
طغرای مثال بیمثالی مفتوحه درس هر سخن سنج بر دل زلیقین گشاده هر کنج

ذات تو

ذات تو منزه از تغیر عقل از تو فتاده در تحیر هم اول بی بدایت تو هم آخر بی نهایت
تو همنامه ما مهابت نامت قانون نجات شد کلامت بر هرچه رقم زدی
ز هستی بی منت خامه نقش بستی از علم تو نکته ایست عالم زان دایره نقطه
ایست آدم در راه تو عقل حکمت اندیش بیحس شد از حقیقت خویش
از عجز مقدسان افلاک بگشاده زبان ما عرفناک در مجلس خاص عزه از
شد پیر خرد چه طفل مکتب صنع تو ورای چرخ خضرای افراشته بر سپهر خضرا
سبحان الله زهی خداوند بی شبه و شریک و مثل و مانند او راست کمال پا
دشاهی کس واقف او نشد کماهی که مشعل روز بر فروزد گاه بال غراب شب
بسوزد که حجله شب کند مطرا که جلوه دهد عروس صدرا زلف تو شبست عارضت
روز شد رشته به شب چنین دل افروز اینست بمعاش رهبری کرد وانت
بمعاش رهبری کرد بر صفحه دل قلمروان کرد اسرار کمال خود عیان کرد هر دل
که بهر او صفا یافت از پرتو نور مصطفی یافت نعت نبی آخر سید المرسلین صلی الله
ای سایه رحمت الهی ای مظهر لطف پادشاهی ای خواجه که ملک غلامش
آرایش عرش گشته نامش ای مخزن لطف ذوالجلالی ای مهر سپهر لایزا
لی مهر که خود سایه او عرش است بکنه پایه او ومطلع صبح آفرینش
روشن چو چشم اهل بینش ای خسرو بارگاه تمکین کام انام از لب تو
شیرین ای پایه تو مقام محمود ای مایه تو کلام معبود ای صدر نشین مسند
شرع اصلی و تو دیگران همه فرع شهباز هوای قاب قوسین برشد ز تو

آشیان کونین از سر تو کس نگشت آگاه در خلوت خاص لی مع الله هر چند
که آخری بقدم شد بر همه نور تو مقدم والشمس حکایتی ز رویت واللیل
کنایتی ز مویت شاهی و تو را ملک سپاهست خلق تو عظیم حق گواهست
این جمله تراشد نه تابع زمان تو را به جان مطابع شد سرو حدیقهٔ جلالت
سرسبز ز آبروی آلت هست از تو روان پیروان شاد بر روح روانت آفرین باد
کردم ز بندگان نیاید عفو تو مجال کی نماید فی منقبت شاه ولایت علی مرتضی
ای جان و دلم بمدح تو شاد ای خانه کعبه از تو آزاد خواهم که برسم چون احسان
ای شاه کرم مرا بفریاد موسی ز تو یافت ید بیضا آدم ز تو گشت ز غصه آزاد
مفتاح علوم گنج علی شاها ازل تو را خداوند گویند همه از دل جان
هم شیخ و مرید و عبد و آزاد سلطان کرم علیست بالله مقصود کرم علیست بالله
یا رب بولای مصطفی عربی بحرمت هشت چار اولاد نبی شرمنده مسازم ز کرم
در عرصات اندم که حساب بندگان طلبی وصل علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی
ائمه معصومین که حاضران این مجلس را ایمان عطا کنی یا اله العالمین یا خیر الناصرین
در بیان سخاوت و بخل و این مبنی بود بر دو فصل فصل اول در بیان سخا
و کرم بدان سخاوت چهار است یکی مالست دوم سخاوت تن است سیم سخاوت
جان است چهارم سخاوت دل از عارفان است و سخاوت مال از زاهدان
است بدان که زاهدان مال بدهند که در آخرت بستانند و مجتهدان تن بدهند
بخدمت تا هدایت بستانند و غازیان جان و بدهند تا حیات باقی بستانند و عاشقان

دل بدهند

دل بدهند تا محبت بستانند روایت کرده اند از خواجه کاینات و خلاصه موجودات
محمد رسول الله ص فرمود که سخاوت درختیست در بهشت و شاخهای او در این
جهان است هر که دست در شاخ او زند تا به بهشت رساند و بخل درختیست در
دوزخ و شاخهای او در این جهان است هر که دست در شاخ او زند تا به دوزخ در
خبر است از حضرت رسول ص فرمود که درهای بهشت گشاده است بر درویشان
رحمت زود آینده است بر مردمان و خدای تعالی خشنود است از سخیان و دیگر
فرمود که پیغمبران بنوالست و عز غازیان در تواضع و عز اولیا در حکمت و عز درویشان
در خورسندی و عز توانگر در سخاوت و عز عابدان در خلوت با خدای تعالی بخشش
کوش چون وقت بود در بمکن با کس لئیم از تفاخر بده چون داد نعمت
اتفاق کن کردگارت که نه بهر تو میراث خوارت بیزدان ده چه در بخشش لئیمی
سی بیزدان هر چه دادی بازیابی برآورد حاجت از درویش دریش بتر کس
از روز حاجتمندی خویش جوان مردی سعادت را دلیل است دلیل دو جهان
تنگ بخیل است سخن طبع اینست از دوزخ نار بخیل اندر سقر ماند گرفتار
سر در خانه گر مالی نداری که در بسته به مهمانی نداری چه بدتر چیز دیر آید گردن
چه بهتر مینوای سیر کردن مخور غم بهر رزق و روزی او که هر کس روان شد
روزی او بتابستان مدد در کوزه آب زمستان آتشی و موضع خواب
در خبر است از حضرت مصطفی ص فرمود که ایمان میگوید خداوندا مرا قوت ده که
قوت اعیان سخاوت است و نیکو خوی و کفر و ضلالت میگوید مرا قوت ده که

قوت او از بخلست و بد خوی و بد دلی دیگر میگوید فرمود که خدای تعالی بیامرزد گناهان سخی
را پیش از آنکه وی آمرزش خواهد و خدای تعالی جاهل سخی را دوست دارد از عالم
بخیل دیگر فرمود که سه گروه در بهشت نیایند یکی آنکه مادر و پدر را ازار رسانند دیگر
آنکه خمر خورده باشد سیم آنکه بخیل باشد و منت نهد بر مردم روایت کنند که
عیسی ع ابلیس ملعون را بدید گفت ای دشمن خدای دوسترین خلق به نزدیک
تو کیست گفت مومن بخیل گفت دشمن ترین خلق به نزدیک تو کیست گفت
فاسق سخی که همی ترسم که خدای تعالی گوید بیامرزیدم او را بحرمت سخاوتی که
داشت در خبر است از حضرت خواجه کاینات ص فرمود که رحمت خدای تعالی
در روزی به تعجیل آید در خانه که در آن سخاوت باشد دیگر فرمود که بر شما باد
به صدقه و آن که در او شش خیر است سه در این جهان و سه در آن جهان
اما آن سه که در این جهان است خانها آبادان کند و روزی فراخ گرداند و مال
بسیار کند اما آن چه در آن جهان است اول او باشد که بر سرهای شما در روز
قیامت سایه کند و عورت شما را بپوشاند و چهره باشد میان شما و دوزخ
دولتیان کاب درم با نقشند دولت باقی ز کرم یافتند تخم کرم کشت
سلامت بود چون برسد زاد قیامت بود سنگ مپندار که در تیستان
خاک زمین میوه زمستان آنکه تو دادی شره میدهد از تو یکی خواهد
ده میدهد در خبر است از سید کونین ص فرمود که حق سبحانه و تعالی فرمود که
که سخاوت از آن منست من برادرم از سخی عذاب گور و سختی روی زمین

و من از

دامن از او دی خشنودم سخی چون شب بخسبد با مداد برخیزد دامن زیده شود
بخشش گروهی پیغمبران سخی در بهشت در آیند و سخی نزدیکست به خدای تعالی
و نزدیک بهشت و دور است از آتش دوزخ و فرمود که سخی شهید از رفیق منست
در بهشت ز دریای کرم ابری که خیزد نه باران گوهر سیراب خیزد ز صحرای کرم
برگی که روید جواب گلشن فردوس گوید روایتست از حضرت موسی ع که حق
سبحانه و تعالی مرا گفت ای مال منست و بهشت بهشت منست بخرید بهشت مرا بمال
من که گر سود کنی تراست اگر زیان بر من و دیگر حق تعالی فرمود که یا موسی من کلیم
کنم از بندگان خود بر چهار چیز یکی سخا کرم ایشان را از همه چیز خواستم از ایشان
را و ادم ایشان بخیلی کردند و دیگر بهشتیان خواندم مرا اجابت نکردند و دیگر از
دوزخیان ترسانیدم ایشان جهد کردند تا به دوزخ روند دیگر روزی شان مقدر
کردم که بدایشان رسد ایشان در طلب کوشش میکردند همین مردی سر
فرازی کند سران شد که مردم نوازی کند دو دوام را شیر از آن بهشت شاه
که مهمان نواز است در هیچگاه جوان مرد همواره با کس بود کس او را انباشد
که با کس بود بیا تا خوریم آنچه داریم شاد زاید و گذرد انباریم یاد بهشکی
جا برگذر کرده گیر همه خورده را بازنا خورده گیر از آن گنج کاورد قارون بدست
سرانجام چون خاک بین چون نشست از آن مشت زرین شد او شاد
چه آید بجز مردن نامراد زر از بهر مقصود زر بود چه بندش کنی بند در زر
بود توانگر که باشد زرش زیر خاک چه دزدان بود روز و شب شرمناک

فدای کن زر و خوشدلی را به سیم که ارزان بود در خریدن به پنج زهدارم نشد
بدخو مباش تو باید که باشی درم کو مباش پس الغیران سخاوت سبب
نیکنامی و احسان موجب دوستکامی و خجسته فرجامیست و هیچ خلعت آدمیان
را خصوصاً از شرف امجاد ایشان را به از جود و سخاوت و جوانمردی نبود شرف
به جود است کرامت به سجود هر که را این دو نباشد عدمش به ز وجود و حضرت
مولانا حسین در کتاب اخلاق آورده که در اخبار آمده است که سخاوت
درختیست در بهشت و بها رابیت در جویبار خشنودی حق سبحانه تعالی رسته و شاخ
او را به سرافرازی با علا علیین پیوسته و شکوفه او به نیکنامی و نیست و میوه
او کرامت و فضیلت عقبی این شاخیست از باغ بهشت وای کسی
شاخ را از دست بهشت که یکی از حکیمی پرسیدند که عیسی (ع) همه هنرها در آن
مخفیست چیست گفت بخل باز پرسید نه هنری که همه عیبها را بپوشد کدام است
گفت سخاوت و جوانمردی فرد هنر سخاوت است دگر جمله دست افزار است
اگر سر انگشت خویش نه هنر است به یقین باید دانست مال او را از قید
امساک مطلق بگرداند و پس مفاخر و معالی بقید در نیاید رباعی تجربه کردم
زهر اندیشه نیست نکوتر ز سخی پیشه خاص زهد کرم آمده ام برگذار
فاضیه اینک کرم روایتست که اسکندر از ارسطو پرسید سعادت دین
و دنیا در چه چیز است گفت در جود و کرم اما سعادت دین آنست که حق سبحانه
و تعالی میفرماید که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها هر که یک حسنه بیارد او را

ده حسنه

ده حسنه کرامت کنم رباعی ان که ترا توش از ره میدهد از تو یکی خواهد و ده میدهد
بهتر از این مایه ستانی نیست سود کن آخر که زیانیت نیست در خبر آمده است
که خسرو پرویز را سپه سالاری بود به لشکرکشی و دشمن کشی مشهور و معروف
و به تدبیر رای قوت عزم در اطراف مملکت موصوف و مذکور مقرب ملک عده
ممالک بود خسرو از تدبیر صواب او عدل نمودی و زان تازه بود گلشن
خسروی بهار روی او پشت دولت قوی اتفاق صاحب خبران بسمع ملک
رسانیدند که سپه سالار شما از جاده فرمان برداری انحراف خواهد ورزید و سبیل
عصیان عناد در طریق سرکشی و طغیان سلوک خواهد داشت پیش از آنکه
قوت او به فعل آید تدارک و تلافی او را اشتغال باید داشت نزد علاج
واقعه پیش از وقوع باید کرد دریغ سود ندارد چه رفت کار از دست خسروا
از این اندیشه شد که او را عنان عزیمت از روی مخالفت به طرفی از اطراف
مملکت بگرداند بسیاری از اعیان لشکر و سران سپاه با او راه موافقت
پیش گیرند و آوازه یاغی شدن او قصوری در ارکان مملکت پدید آید
و از دید به یاغی گری و یاغی شدن قصوری در قواعد سلطنت راه یابد نزد
مبادا که آرد به بیداد سر که در ملک پیدا شود شور و شر پس با خواص و امیران
مملکت در این باب مشاورت فرمود و رای همگنان بران متفق شد که
او را به بند باید کرد خسرو بر حسن تدبیر ایشان آفرین گفت روزی دیگر امیر
را طلب کرد به موضعی بالاتر از معهود او نشانید و ذکر جمیع مفاخر و سیر عالی

ستوده و خصلتهای پسندیده او را بر زبان راند و از نفایس خزاین و نقود
و دفاین خویش زیاده از استحقاق وی بران عطا فرمود پیران نیکورای که
که صلاح و صواب در بند کردن او دیده بودند در محل فرصت عرضه داشتند که
عظیمت همایون چه بود شاه تبسم نمود و گفت من رای شما را خلاف نکردم
و از عزم خود انحراف نورزیدم شما گفته بودید که او را بند باید کرد و من خواستم که
او را بر محکمترین بند مقید سازم هیچ قیدی قوی تر از احسان ندیدم دیگر
تامل کردم که محل هر قیدی عضوی معین است بندی که بر یک عضو و اعضای
و جوارح بسته گردد و دیگر بند آهن بر یک عضو نهند بسوهان سوده گردد و بند
احسان که در دل نهی به هیچ چیز سوده نگردد و در امثال آمده است که مر
مرغ وحشی را بدام توان گرفت و آدمی را باحسان و انعام صید توان کرد
نظم
کرم پیشه کن کادمی زاده صید باحسان توان کرد وحشی بقید عدو
را بالطاف کردن ببند که نتوان بریدن به تیغ و کمند چو دشمن کرم بیند
لطف و جود نیاید از و هیچ بد در وجود و همچنان به خاطر خسرو رسیده بود
آتش مخالفتش به آبی که از سرچشمه احسان پادشاه مترشح گردد فرو نشست
و بیخ نهال کینه از صمیم سینه او به قوت سرپنجه کرم به کلی منقطع و منقلع گشت
و بعد از آن چون بندگان صافی نیت بخلوص طویت کمر جان سپاری
بر میان خدمتکاری بست و بقیه عمر از منبع فرمان برداری روی برنتافت
و در این باب این نیکو [illegible] است رباعی هر که کنی از آن تو شود و دار

[illegible]

دشمن مدح خوان تو شود با دشمن خویش گر سخاوت ورزی شکیبت که یار
مهربان تو شود زان نوازش گری که یافت از آن بعد از آن روی بر مخالفت از آن
و فضیلت جود یکی آنست که دایم جوانمرد را دوست دارد و هرچند که از احسان
ایشان بهر کسی رسیده باشد مثلا که مردم خراسان بشنوند که در عراق مردی
کریم و جوانمرد است او را دوست دارند بر او آفرین خوانند گرد بلکه کرمی را
که در قید حیات نباشد یاد کنند همه کس ثنای او گویند چنانچه حاتم طائی را که
از تاریخ تالیف این رساله چند سال گذشته هنوز بهار چمنش و ذکر او ایزد با
چمن آفرین آراسته است و چمن نیکنامی به پیرایه نثار تحسین پیراسته نماند حاتم
طائی ولیک باید بماند نام بلندش به نیکوی مشهور در خبر آمده که چون آوازه
جوانمردی حاتم از جزیره عرب دار الملک بن قرد گرفت و صیت سخاوتش
بولایت شام و مملکت روم رسید والی شام و حاکم بن پادشاه روم از آن
بر خواستند و هر یک از ایشان دعوی سخاوت کردی و لاف جوانمردی
زدندی و ذکر حاتم بر زبان بیشتر جاری بود و جود و کرم وی در اطراف سایر
و جاری می بود و میگفتند فرد ابر دریا دل ز دست جود او در انفعال مال عالم
زیر پای همت او پایمال پس هر یک از ایشان با او به طریقه سلوک کردی
اولا والی شام خواست تا او را بیازماید کس فرستاد و از وی صد شتر سرخ
موی سیاه چشم بلند کوهان طلبید که مثل آن شتر در وادی عرب نادره
باشد و اگر یافت باشد بغایت گران [illegible] فی الواقع در آن وقت این

نوع شتر در گله حاتم نبود دان ایلچی پادشاه به حاتم رسید و پیغام ادا رسانید حاتم دست
قبول بر سینه نهاد و در جواب سخنان ثنا بر زبان راند و گفت هر چه امر بود چاکرم او دوست
خواه هر آنچه حکم شود بنده ام خدمتکار و پس ایلچی به موضعی نیکو فرود آورد و اسباب
ضیافت چنانچه فراخور حال او بود مهیا ساخت و دیگر فرمود که منادی کردند
در قبایل عرب که مثل این نوع شتر بیاورد و بهای تمام از او بخرم و در ماه دیگر
بها بدهم هر این طریق یکصد شتر قرض کرده به ملک شام فرستاد و چون ملک
بر این اطلاع یافت انگشت تعجب به دندان تحیر گرفت و فرمود که این اعرابی
را می آزمودم و خود را بواسطه در دام انداختم پس همان شتران را از مطاع
مصر و شام بار کرده به دست همان ایلچی فرستاد و چون شتران را به نزد حاتم آوردند
فرمود منادی کردند که هر که شتری به من داده باید بیاید و همان شتر خود را بار
دار بگیرد و ببرد پس اشتران با بارها به خداوندان داد و هیچ چیز را از آن برنگرفت
و خبر به سلطان شام رسید و گفت این همه مروت نه حد آدمیت و سخاوت
را بر حاتم مسلم داشت فرد آوازه سخاوت و احسان حاتمی آخر در این
جهان به عبث بر نیامده دیگر پادشاه روم که او را امرقل گفتندی چون دم به
جود حاتم شنید تفحص اخبار و تجسس احوال وی مشغول گشت بسمع وی رسانیدند
که حاتم مرکبی دارد باد پای جهان پیمای چون تیر خدنگ دور رود و چون عمر گرامی تیز
رود و اسبی بکرم رو آتش دم شاهبت زاده وار شیر گامی باد طریق همرای ابر
رباعی چه ابلک عاشقان گلگون و خوش رو جهان پیمای تر از شبدیز خسرو یگانه

بجودت

به بوچون مه دو هفته برقت چو برق آتش جهنده فی الجمله گفت سخاوت حاتم
در عرب و عجم مشهور است و صیت جوانمردی و مروتش قاف تا قاف گرفته
و من شنیده ام که هر این صفت اسبی دارد و میخواهم که نقد عیار او را بر محک
اعتبار بیازمایم به صورتی او را در محکمه معنی امتحان نمایم و به جهت طلبیدن او
هر یک کس به قبیله طی فرستم من از حاتم او اسب از زر شهزاد به خواهم که او
مکرمت کرده و داد هر آنکه در وی شکوه و هیبت و کرم و کند یک طبل تهنیت
پس ایلچی را با تحفه و هدایا که لایق حاتم بود فرستاد و اندک زمانی تا ملک
روم به قبیله طی رسید در حوالی و منازل حاتم فرود آمد و قضا را مقارن رسیدن
ایلچی ابری پدید آمد باران و برف باریدن گرفت حاتم مهمان نزول داری
نموده به منزل شایسته فرود آمد در حال بفرمود تا اسب را بکشتند و طعام
مهیا کردند نزد مهمان آوردند و بعد از فراغ اسباب استراحت آماده ساختند
از خیمه بیرون رفت او شب از هیچ نوعی مهیا کردند سخن نگفت علی الصباح
که حاتم به عذرخواهی آمد ایلچی منشور قیصر با هدایا که فرستاده به حاتم تسلیم نمود
و چون حاتم بر مضمون او اطلاع یافت بغایت اندیشه ناک گشت ایلچی به فراست
دریافت اثر ملال در جبین حاتم مشاهده نمود گفت ای جوانمرد اگر در دادن اسب
مضایقه داری از اینجانب نیز چندان مبالغه نیست حاتم جواب داد که اگر از این
اسب هزار بودی و اکثر کسی از من طلب کند به هیچ وجه مضایقه در حیز امکان
تصور من نیاید خاصه که پادشاه عالیشان هم الطلب یک اسب مقصور ساز دو

جهت این جز شما خدمت که رسول بزرگوار ارسال داشته اند لیکن من از تحیر است
دیگر من از غایت که چرا زودتر خبر نیافتم اسب را تلف کردمی من او با در منار
و لعل مستطاب نه هر شما دادن کردم کباب که از ظلمت امراز پیش و پس
بسوز رهره نیفتاد کس بنوعی دیگر راهی راهم نبود جز آن اسب در بارگاهم بود
مروت ندیدم در آیین خویش که مهمان به خسپد دل از فاقه ریش مرا نام باید
در اقلیم فاش دگر مرکب نامور گو مباش پس اسبان دیگر که جهت سلطان
روم فرستاد و فرستاده او را نیز از تحفه های او دیار بهره مند ساخت به خوب
ترین وجهی روانه کرد چون قیصر از نخواه حال خبر یافت صفت انصاف پیش آورده
و گفت این مروت و قاعده فتوت حاتم را مسلم است توان گفت کا مرد
نبود بعالم جز او شهریاری دیار مروت زر دی جوانمردی و مهربانی برو ختم
شد کار بازار مروت حکایت دیگر حاکم یمن پادشاهی بود لطافت و کرم موصوف
و سخاوت بران غالب و خصلت احسان و مروت بران مستولی همواره
مرابد انعام او نهاده بود و نوای اکرامش جهت محتاجان و درماندگان آماده
چه دست خود به بخشش برگشادی زعالم رسم خواهش برفتادی
میخواست که جز نام و کرم او بر زبانها جاری مذکور نشود و غیر از صفت جود
و سخاوت او در اطراف عالم منشور نگردد و هر این صفت هر که در پیش
وی صفت حاتم کردی آتش اشتعال یافته با برای او اشتعال نمودی بیگفتی
حاتم مرد صحرانشین است و از جمله رعیت ولایت من است و آن را رتبه مملکت

داری

داری و نه منصب فرمان روایی نه دولت جهانگیری و نه بازوی کشورگشایی
نه او را خزان الست نه تخت و تاج نه با جنس کسی میدهد نه خراج پیداست که در برابر
که من لب این سید هم صد برابر خوان اوست و یک چاشت پیش مهمان می نهم
ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا القصه روزی ملک یمن جشنی آراسته و طرحی انداخته
تمام روز سرور زر بخشی مشغول بود، ابر گوهر فشانی اشتغال مینمود، گاه در
اثنای این کار ذکر باز کرد و ثنا گفتن آغاز نهاد ملک از آن برنجید و عرق حسدش
در حرکت آمد با خود اندیشه کرد که هیچ گونه زین اهل زمان از ذکر حاتم خاموش نیست
و صفت نیکوکاری و مهمانداری او بر دل مردمان فراموش نه همان بهتر که او را به دست
یاری ملاح نگ کشتی به فنای او را در غرقاب فنا افکنم و به مددکاری استاد اندیشه رقم
نام او را از لوح زنده گان محو کنم که تا هست حاتم در ایام من نخواهد به نیکی شدن
نام من دو در پای تخت او عیار پیشه بود که برای یکدرم صد خون ناحق کرده و میان
بسی با بیند رنگ فایده ها شیشه دل بسیار کس شکستی چه چشم نازنینان بود خون
ریز چه زلف خوبرویان فتنه انگیز شاه یمن او را طلب کرد و مواعد بسیار خسروانه
منظر بخته بیرون آورد که خود را به قبیله طی رساند و به هر حیله که داند و به هر شعبده
که داند او را به دست آورد و مهیت دنا بود کرداند عیار قتل حاتم را متوجه شده ابدان
سر منزل رسید که به حواسا خویش جوانی نیکوروی که سیمای بزرگی از جهت او تا
بان بود و نور خنده کی از ناصیه او درخشان بود ملاقات نمود چون از او ی مهربانانه
و شیرین زبانی او را پرسش کرد و گفت از کجا تا و کجی میروی عیار پیشه جواب

داد که از بنی آدم و عظیمت شام دارم چون التماس نمود که یک شب بقدم کرم زقاق ما را
مشرف سازی تا ما حظی که هست بنظر شریف رسانیم بدین ملطف که کلبه ما را بنور
حضور خود بیارای که منت دار شوم ... در آن شبستان ما منور کن عیار
پیشه به خوشخوئی وابسته آن جوان شد روی به منزل وی نهاد و از آن جوان رسم
ضیافت و شرط مهمانداری بر وجهی به تقدیم رسانید هرگز آن عیار را از خاطر
خطور نکرده بود و در ضمیرش نگذشته بود میزبان هر لحظه تکلیف میکرد و تلطف مینمود
و مطعومات گوناگون و اشربهٔ رنگارنگ ترتیب میداد بود هر نفسی بر
سر خوانش نگر خوردنی خوبتر از یکدیگر مهمان ساعت بساعت آن جوان
را تحسین میکرد و آفرین میگفت تبارک الله از این مردمی و خوشخوئی که
گذشته از همه نیکوان به نیکوئی این منوال تا شب تیره بپایان و صبح روشن
از افق آغاز طلوع کرد مهمان با دیده گریان میزبان را وداع کرد بزبان نیاز
مضمون این بیت جگرسوز ادا میکرد دم میسوزد از داغ جدائی چه
بودی گر نبودی آشنائی جوان مبالغه بسیار ادا میکرد و درخواست مینمود
که دو سه روز با آن مت... و مرد عیار ... میگفت نیارم البته اینجا مقام
که در پیش دارم مهم عظیم جوان تشریف عزیمت ارزانی دار و مهمی که هست
با من در میان نه شاید که مددی توانم کرد و همراهی بجان آورم مهمان چون
دلنوازی و جوانمردی از وی مشاهده کرده بود با وجود تامل نمود که
این مهم مرا در پیش است با امداد چنین یاری و همدستی از این گونه مرد

کاری سرانجام نخواهد گرفت که مردی با مروت و کاردان ساز دلجوئی و غریب‌نواز است
هیچ به از این نیست که پرده از روی کار بردارم و او را یار و محرم خود سازم و روی
به ختم این مهم آورم بکه گل مقصود از این بوستان چیده شد پس دو
ستان دامن یاری گرفت افتد بدست فارغ و آزاد توانی نشست کار تو
از یار مشکل شود مشکلت از همه فان حل شود پس آن جوان را به جهت
اخفای راز سوگند داد و بعد از مبالغه بسیار و تاکید بیشی سر خود باد در میان نهاد
و گفت شنوده ام که در این نواحی حاتم نام مردیست که لاف جوانمردی میزند
و دعوی احسان و مردم نوازی میکند شاه یمن را از آن وقدغه در دل و خلجان
در خاطر هست من مرد پریشان روزگارم و معاش من از دزدی و عیاری میگذرد
در این ولا سلطان یمن مرا طلبیده و وعده مال فراوان داده بشرط آنکه حاتم را پیدا
کنم و به قتل آورم و سر او را به تحفه پیش ملک برم و من به ضرورت وجه معیشت
این صورت قبول کردم و به این قبیله آمدم تا حاتم را شناسم و از ره به منزل
او میبرم از او درویش پروری و غریب نوازی تو عجب نباشد که حاتم را به من
نما در قتل او شرط مددکاری بجای آوری تا من از عهده این امر بیرون آیم و ابدالدهر
تو از مواعده شاه یمن بهره مند کردم جوان چون این سخن بشنید استماع نمود
و بخندید و گفت که حاتم منم اینک سر جدا کن ای مهمان برخیز پیش از آنکه متعلقان
من خبردار گردند سر من بردار و سر خود گیر تا مقصود شاه یمن حاصل گردد و
مراد تو میسر شود بزودی چه حاتم بازادگی سر نهاد جوان را برآمد خروش از ...

درحال در پیش حاتم از زمین بوسه بر دست وی میداد و میگفت اگر من کلا
بر وجود تو زنم بنزد یکی مردم نه مردم زنم و چنینش بوسید در بر گرفت و از
آنجا طریق یمن در گرفت حاتم از اسباب زاد و راحله ترتیب نمود عیار چون به
پیش شاه یمن آمد صورت حال بعرض رسانید ملک یمن از روی آزادگی جوان
مردی متعوف شد کریمی که در این مرتبه باشد حقا هیچکس نیست از عالمیان و
حق سبحانه و تعالی از سخیان خوشنود است و سخاوت و شاید این است به بهشت ... هیچکس از
آدمیان بهشت و خواهد شد از آدمیان این عطا که سر نثار کند هست جوانمرد
درم صد هزار چه بان رسد نوبت اینجاست کار حکایت آورده اند که چون حاتم
وفات یافت او را دفن کردند قضا را قبری در محلی که نم سیل بود وقتی از اوقات
باران عظیم باریدن گرفت و سیلی هایله پیدا آمد و نزدیک بود که قبر حاتم ویران کند
پسرش خواست تا نعش او را از آن محل بموضعی دیگر برد تا از این آفت ایمن باشد
چون تربت او باز کردند همه اعضای و اجزای وی از هم ریخته بود مگر دست راست
او هیچ تغیر نیافته بود و مردم از آن متعجب شدند از چنان صورتی شگفت مانده
پیری صاحبدلی در میان به نظاره بود گفت ای مردمان از این متعجب شدیم
و از سلامتی دست حاتم عجب مدارید که او بدین دست عطای بسیار به ...ان
داده بوده لاجرم در حمایت کرم بسلامت مانده هرگاه که دست کافری بت
پرستی بوسیله سخاوت کرم و احسان با خلق خدای از آفت سوختن ایمن
کرد دیه محصول دولت جاودانی تمهید قواعد خیر و احسان باز بسته شود نزد

دولتیان رخ زجهان یافتند دولت ابدی از سخی یافتند حکایت دارای از حکیمی پرسید
که پیرایه سلطنت چیست گفت در عزت زیستن گفت عزت را چگونه توان داشت
گفت بخواری داشتن زر و مال همچنان که گفته اند هر که را زر در نظر خوار است همه کس
او را عزیز و مکرم دارد و هر که زر را عزیز و مکرم دارد همگیان او را خوار و بیمقدار شمارند
مال از بهر او بکار آید نه ز بهر تمت اسیر گردد همه تن را فدای مال کنند
مال و تن عرصه خطر گردد هر کریمی که خوار دارد زر هر زمان او عزیزتر گردد چنین
آورده اند که در مصر شخصی بود دختری داشت نام او کریمه بود گوسفندی چند
داشت که هر روز گوسفندان را آب میدادی روزی پدرش گوسفندان را باز
شمرد و سبعی از گوسفندان نبود گفت گوسفندان هیچ مانده است دختر احوال
باز گفت پدر گفت دیگر این چنین مکن دختر گفت ای پدر تا این کریمه است
از این کار باز نیایم که من شرم دارم که کریمه باشم سائل از من ناامید باز
شود نقلست از حضرت امیرالمومنین ع فرموده است که لا کرم اعز من
التقی گر کریمی براه تقوی رو زانکه تقوی سر همه کرم است نگرفتن
درم بوجه حرام بهتر از بذل کردن درست در بیان بخل قال النبی ص
السخی فی جوار الله والبخیل فی النار و رفیقة ابلیس یعنی سخی در جوار
خدای تعالی باشد که رسول رفیق او باشد و بخیل در آتش دوزخ باشد رفیق
او شیطان است قال النبی ص البخیل لا یدخل الجنة والسخی لا یدخل النار
یعنی مرد بخیل در نیاید به بهشت و مرد سخی در نیاید در دوزخ قال النبی ص کافر

السخی اما حی من الجنة من مسلم یعنی کافر سخی امید دارست از بهشت از مسلمان
بخیل قال علیه السلام السخی لا یدخل النار ولو کان کافرا والبخیل لا یدخل الجنة
ولو کان مسلما یعنی سخی در نیاید باتش اگرچه کافر باشد و بخیل در نیاید بر بهشت
اگرچه مسلمان باشد قال النبی صلی الله علیه وسلم السخی قریب فی الجنة و قریب من الناس و قریب
من الناس و بعید من النار والجاهل السخی احب من عابد بخیل یعنی سخی نز
دیکست به بهشت دور است از آتش دوزخ و دان باسخاوت دوستست بخدا
تیعم و دور است از عبادت کننده بخیل دیگر نیز مود الجنة دار السخیا یعنی بهشت
سرای سخا کنندگان است هست جنت جای آنکس کو سخیست زانکه هر کس
بخل ورزد دوزخیست مرد بخشنده رحیم مهربان رحمت حق لازم مرد سخیست
نقلست از حضرت امیر المومنین علیه السلام که بشر مال البخیل او حادث بوارث بشارت ده
مال بخیل را بحادثی یا بوارثی یعنی بخیل مال صرف کند تا حادثه افتد فرو شود یا
بمیرد وارث او بردارد و صرف کند هر کرا مال هست خوردن نیست او از او
مال بهره کی دارد یا بتاراج حادثات برند یا بمیراث خواره بگذارد حکایت
آورده اند که مردی بود نام او شداد مال بسیار داشت و یکلقمه بخوشی دل
نخوردی چون وفات یافت زنش شوهری کرد و او و شوهر دست در
مال شداد نهاد و خرج میکرد روزی زن آب در چشم کرد و اینه گفت این
همه مال شداد جمع کرد و یکلقمه نخورد شوهرش گفت نوش باد آنچه خورده
است کاشکی آنها را نیز نخوردی تا من میخوردم شداد را شریکی بود او هم بخیل

بعد چون

بود چون این خبر یافت دست در نهاد و مال او را صرف میکرد و میخورد و می بخشید و هر
روز طعامهای گوناگون میپخت و صرف میکرد و میگفت کلوا قبل ان یاکلوا بعد
ما دید شداد نخورد و پیش از انکه زن شداد با دیگری بخورد نقلست از حضرت
امیر المومنین علیه السلام میفرماید کرلا یدوم مع الشح یعنی نیست هیچ نیکوئی با بخیل گردان
هر کرا بخل پیشه شد همه خلق نیست ممکن که طاعتش دارند حق گذارست
طاعت مردم بنود حق چگونه بگذارد آورده اند که بخیلی بود با عیال خود طعام
میخورد و سائلی بر در آمد زن خواست که سائل را نانی دهد از ترس شوهر
نتوانست بیرون رفت نهانی شوهرش نان بسائل داد شوهرش از قرینه
دانستش دریافت زن را ایزار کرد و طلاق داد که نیم نانی بدرویش داده بود
روزگاری برفت و شوهر دیگر کرد روزی شوهر دیگر با شد و دوم طعام میخورد
سائلی بر در آمد زن خواست که وی را طعام دهد گفت مبادا که این شوهر
هم مثل شوهر دیگر باشد از وی دستوری خواست مرد گفت تو سخی و من بخیل
همچنین مایده طعام بردار و به سائل ده زن مایده طعام برداشت در سرا را
باز کرد و شوهر پیشین خود را دید فریاد برآورد و شوهرش از خانه بیرون
آمد که ترا چه رسیده است گفت این سائل را که می بینی شوهر من بود و مال
بسیار داشت اما بخیل بود و بسبب بخل عظیمی که داشت چنانکه روزی سائلی
بر در خانه آمد و طعام میخوردیم من به بهانه برخواستم و بخانه رفتم و نیم نانی از
دیده در زیر بغل گرفتم چنانچه او ندید آوردم بسائل دادم شوهرم دریافت

سبب آن نیم نان مرا طلاق داد و از خانه بیرون کرد از بخیلی که داشت مال از دست
او رفته و کارش بگدائی افتاده است مرد گفت بهتر از این بشنو آن درویش
که بدر خانه تو آمد من بودم که تو نان دادی و من محتاج خلقان گشته اما سخی و جوان
مرد بودم حق تعالی بسبب جوانمردی توانگر گردانید و او را بسبب بخیلی که داشت
محتاج خلق گردانید فرد زر نخوردن رنج طالبست چون نهی گنج بیم از آن سبب
است در بیان شکر و ثنای حمد الخطب لا احصی ثناء علیک کیف
ثناء یعود الیک جل شانه جناب تو سک انت کما اثنیت علی نفسک
خداوندا سپاس تو بر زبان می آریم و ستایش تو بر نیشتن بسم الله الرحمن الرحیم
صحایف کاینات از جنس آینه دلها است همه بجناب عظمت کبریائی تو عاید
است از دست زبان ما چه آید که سپاس دست پیش ترا شاید چنانی که خود گفتی
ثنائی توان است که خود گفته ای که کمال کبریای تو بود عالم همی از بهر عطای
تو بود ما را چه حد ثنای تو بود هم حد ثنای تو سزای تو بود جائی که زبان او
را ان افصح علم فصاحت انداخته و جودرا در ادای ثنای تو عاجز شناخته هرگمه
زبانی را چه امکان زبان کشائی در انشقه ای چه یارای سخن آرائی بلکه این
اظهار اعتراف بقصور تصور عین قصور است و بان سر و راین دینی درآئی معنی
شارک گشتن از حسن ادب دور الهی خصتنا عن الاشتغال بالملاهی و ارنا
خلایق الاشیاء کما هی نشده و غفلت از ابصار بصیرت ما گشای سر چنین چنانکه
هست بما بنمای هستی را بر ما در صورت هستی بر جمال هستی پرده بسته صورت

حیای را

حیای را آینه تجلیات جمال خود کن نه علت حجاب و دوری این نقوش وهمی را
سرمایه دانائی و بینائی ما گردان نه آلت جهالت و کوری محرومی و مهجوری ما همه از
ماست ما را از ما بگذار و کرامت کن و ما خود آشنائی ارزانی دار یا اله العالمین
و یا خیر الناصرین یا رب دل پاک جان آگاهم ده آه شب و گریه سحرگاهم ده
از راه خود اول ز خودم بیخود کن وانگه بیخود ز خود بخود راهم ده یا رب ز دو
کون بی نیازم گردان و ز افسر فقر سرفرازم گردان در راه طلب محرم رازم
گردان زان ره که نه سوی تست بازم گردان مناجات خدایا زعشاق
بیدار تو که هستند مشتاق دیدار تو بان دل که در کثرت انوار نگنجد در
او هیچ جز از خدا بشام غریبان برگشته روز باه یتیمان محنت فروز به
بیخوابی دیده مقبلان به بیداری بخت صاحبدلان بایات واعی ز علوم
صلوات با یمان و اسلام حج و زکوات بتعظیم عرش و شرع عظیم بحق کلام کلام
قدیم بادوج کلام و کمال کریم به تیغ زبان و زبان قلم بشری که در سینه اولیاست
بتاجی که بر تارک اولیاست به شغلی که بر جان دارد بیش تست بدردی که در
جانش از پیش تست که بر جرم بعضی پریشان شده که در سستم گیس ایان
شده به بخشش و رحمت بکن آن خطاب چه پرسی از آن کو ندارد جواب
ز تو رحمت از بنده مطیعنده که همین است اندازه بنده که خطاهای ما
را که رفت از قضا خط عفو در کش بمصطفی مصطفی دی ده که بغیر عادت کنم
حضوری که میل عبادت کنم دلی بخش ما را فراغت پذیر ز انعام سلطان

تیغ وزیر سری و دکه در وی نباشد دیار تمنای ایشان د سودای یار تهی کس دل
تکرم را ز لاف زبان مرا بسته دارا ز کذاف بکس غیر دیگر خود او را دمی به هستی
من هم از یا دمی زبانی ده از فضل خود بشت به کام بکردن سرم را ز سودای خام
بران ره نه امروز رنجه نیم که فردا نباشد پریشانیم ببخش که دارم من پیشکوه
عبادت کم معصیت کوه کوه براهی بر این نفس بد را چنان که خشنودی خویش
مینی در آن ندارم بجای بزرگان هوس مرا پایه بندکی بخش و بس ز رشتی
خودبینی و شرمندگی به از پادشاهی بود بندکی به کنجی شوایی مینوار ادبیل
که با خود توان کرفت رحیل از آن سفره ام بخش نعمت نصیبی که نتواند از من
ستاند کسی کرم غیر حد تو کیرد عنان قلم کن بو تیغ نظام زبان چنان ساز
کار من ای کارساز که باشم ز شاه کدا بی نیاز شب ظلمتش را بیابان جاه
تو بفروز شمعی که بینم راه چه سازی روان قلزم جود را کفایت بنقطه سعود را
کر انقام من است ربیحه شفیع رفیع است یکباره است شفیع فی نعت سید المرسلین
کسی را بود دین و دولت قبول که کردن نتابد ز شرع رسول رسول کرمش
از رو احترام کنند کرد نعلین او را قیام امینی که کشته است با حق قرین زبون
درمانده روح الامین دو عالم بمیزان قدرش حقیر به تحقیق سلطان و اکه فقیر
ملک را زبان قاصر از راز تو زبان خوان شده سنگ بی راز تو زده حلقه روحا
نیان بر درش قسم خورده یزدان بجان سرش سپهرش ره بار خاک قدم
طفیل وجودش وجود عدم زبانش که مقصود ما الیس نیست کلید در کنج بخشا

بیش است

بیش است اگر صبح پیدا او دم زند فلک را روشن کار بر هم زند کسی کرد او
به بیچه قدم کند تیغ شرعش سر دیا تیلم ولی کرسی مهر او کشت مست فلک
او جام مراد ش به دست بکسی کر بپا آن او نا فتادی سیه است در روی
دنیا چه موی چه روز قیامت برار دعلم بیفتد از چهره کرد عدم به محشر
در آیند خلق جهان شود آشکار جهان در آید در آن حالت از پیش لطف
رسول خدا موی مشکین بجنبد شفیع آورد جعد زلف دوتا شفاعت کند
بنده را از خدا چه حق بنکرد موی دل جوی او دو عالم بر بخشد بیکموی او
زهی عرش پرواز کرسی نشین سلامت کند آسمان و زمین فی منقبت
شه ولایت هر کس که دوستی علی اختیار کرد او را خدای در دو جهان بختیار
کرد فرخنده آمده فیروز روز کشت ان کاختیار خدمت آن شهریار کرد بر بر
سعادت عقبی شد سوار جز مقبلی که در میدان شهسوار کرد سرمایه سعادت
دار القرار یافت هر دل که بر محبت آن شه قرار یافت سلطان این خویش
شناسم شهنشهی کو کام زد که طفلی شکار کرد تو طفل چار ماهه شنیدی بر
جز علی که در میان مهد چنین کار و زار کرد کاهی میان باز دکبوتر قضا گذارد
کاهی بحکم حل سوالات باز کرد بر بستر رسول بخفت و نثار کشت یک جان را
فدای خواجه روز شمار کرد اندم که پای بر کتف مصطفی نهد عرش بر
این بقدم او افتخار کرد پیدا نبود از کل آدم نشان هنوز کایزد بوش
نام علی آشکار کرد ان معطی که در کف بخشش بیکسوال مال قطار چار اشتر نثار کرد

صاحب قبول حضرت عزت بود کسی کو دوستیش بر ورق دل نگار کرد بیم صراط
موقف حشرش کجا بود انرا که بر ولای علی زینهار کرد سر قدم بر آتش دوزخ حرام
کشت انرا که اعتصام بر این آشت اچار کرد ظلمت لبو سرای وجودش کذار
نکرد هر هر دلی که پرتو مهرش قرار کرد صلوات الله و علی الائمة المعصومین علیهم و ابائهم
اجمعین در بیان شکر و موعظه و این باب مشتمل است بر دو فصل فصل اول
در بیان شکر واری نعم و شکران سپاس و ستایش باشد هر منعمی را بر انعام او
چون نعمت و سلطنت بزرکتری نعمتهاست پس بنده و سلطان باید که شکر
کذاری و سپاس داری این نعمت قیام و اقدام نماید هم بدل باشد و هم بزبان
و هم بجوارح و اعضا اما شکر بدل آنست که منعم حقیقی را بشناسد و بداند که هر
نعمتی که بدو رسیده از فیض بیغایت و لطف بینهایت اوست اما شکر زبان
آنست که پیوسته حق را یاد کند و کلمه الحمد لله بسیار کوید که کفتن این کلمه شامت
بشکر نعمت اما شکر نعمت جوارح آنست که قوت آن نعمت را در طاعت
او منعم صرف کند و هر عضوی را از اعضا بطاعتی که از آن عضو مخصوص است
مشغول کرداند مثلا طاعت چشم آن است که نظر در مخلوقات بعبرت کند
در علما و صلحا به نظر رحمت نکرد و به ضعفا و زیردستان به شفقت نکاه کند و
طاعت کوش آن است که استماع کلام الهی و اخبار نبوت و روایات
ائمه معصومین و قصص اکابر دین و مواعظ و نصایح و مسایل اهل یقین است
و طاعت آن است که احسان با فقیران و محتاجان است و طاعت پای آنست

رفتن

رفتن بمساجد و معابد و مزارات اولیا و تفقد درویشان خالص و زیارت کوشه
نشینان لی طمع علی هذا چون بحکم و لئن شکرتم لازیدنکم شکر کذاری سبب زیادتی
نعمت حق تعالی ملک و مال و جاه و جلال و زیارت است شکر چون شهر سعادت
بود هر که کند شکر زیادت برد آورده اند که سلطان سنجر ماضی انار الله برهانه
میکذشت خرقه پوشی بر سر راه ایستاده بود سلام کرد سلطان چیزی میخوانده
و سر بر جنبانید و بر زبان جواب وی نکفت درویش کفت ای شاه سلام
کردن سنت است و جواب دادن فرض من سنت بجای آرم تو چرا ترک فرض
کردی سلطان از روی انصاف و سلامت عنان باز کشید و با عتذار در آمد
فرمود ای درویش در شکر کذاری مشغول بودم از جواب تو غافل کشتم درویش
پرسید که بچه نوع شکر میکنی کفت به کلمه الحمد لله رب العالمین که شکر جمیع نعمتها
در این کلمه مندرج است درویش کفت ای سلطان تو طریق شکر کذاری
بنداری و وظیفه سپاس داری بجای نمی آری شکر تو باید که بمقدار فیضان
نعمتهای الهی و ترادف مواهب نامتناهی باشد که روز کار دولت ترا حاصل
و ایام شوکت ترا شامل و شکر نه علی باشد که بکیفیت عندلیب نغمه سرای
زبان را بر کلمه الحمد لله مترنم سازی پس شکر سلاطین که در حضرت ملک الملک
موقع باید و بدرقه آن کر مستحق امرید مترقی شود آن است که بر هر چه دارای
شکران مناسب آن باشد بجای آوری سلطان سنجر التماس نمود که مرا
بران مطلع کردان درویش کفت شکر سلطنت عدل است بر عموم عالمیان

واحسان بجمع آدمیان و شکر قسمت مملکت و وسعت عرصهٔ الولایت طمع
ناکردن در املاک رعیت و شکر فرمان روائی خدمت و فرمان بران شنفتن
شکر بلندی بخت و بسیاری اقبال بر افتادگان خاک مذلت و رحم کردن
شکر معموری خزانه صدقات و ادرارات جهت اهل استحقاق مقرر داشتن
شکر قوت و قدرت بر عاجزان و ضعیفان بخشودن شکر صحت بیماران را تیمار رسیده
را از قانون عدل شفای کلی ارزانی داشتن شکر بسیاری لشکر و سپاه
داشتن ایشان را از مسلمانان باز داشتن و شکر عمارتهای عالی و باغهای
بهشت آئین و مساکین و منازل رعیت را از نزول خدم و حشم معاف داشتن
و خلاصه شکرگذاری آن است که در چشم رضا جانب حق تعالی بر آسایش
خود مقدم داشتن فرد نیاساید اندر دیار تو کس که آسایش خواهی و
بس پس سلطان ذوق سخنان درویش دریافته خواست که از مرکب
بزیر آید و پیر را زیارت کند چون درنگریست درویش را ندید و کس او را ذوی نشان
نداد فرمود که این کلمات را نوشتند و دستور العمل و زکار خود ساخت
فرد پند حکیم صیقل آینهٔ دل است مقصود هر دو عالم از آن پند حاصل است
حکایت آورده اند که حضرت داود ع فرمود خداوندا نعمت تو بر من چندانست
تا شکر آن گذارم فرمود که یا داود دو بسیار راست اگر خواهی که شکر بجای آری
متفکر در این بود که جبرئیل امین از رب العالمین در رسید و گفت یا داود ع
امر شد که نفس خود فرو گیری داود نفس را فرو گرفت بیم آن بود که هلاک شود

جبرئیل ع

جبرئیل ع گفت ای داود اگر همه دنیا ترا باشد دگوینه نفسی بده تا بگذارم که نفس
برآری بدهی گفت بلی گفت اگر نمیخواهی گفت بدهم گفت تمامی بدهم پس جبرئیل
گفت یا داود شبانه روزی بیست و چهار هزار نفس است که از بنده بر آید هر نفسی
را نعمتست از نعمتهای حق تعالی بنگر تا مفخر خود بدانی و شکر نعمتهای حق سبحانه و تعالی
چندان که می باید نتوان کردن که این نعمت از دست حدیث او نکنی و شکر خوش
کرده باشی چنان که حضرت خواجه ع فرمود که هر کرا عطا میدهد باید که مکافات
او کند اگر نتواند باز گوید و حدیث کند تا شکر حق تعالی کرده باشد روایت
از شیخ سعدی که منت خدای عز و جل را که طاعتش موجب قربت است و بشکر
اندرش مزید نعمت هر نفسی که فرو میرود ممد حیاتست و چون بر می آید مفرح
ذات پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب
فرد از دست و زبان که بر آید کز عهده شکرش بدر آید اعملوا آل داود
شکرا و قلیل من عبادی الشکور بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر بدر
گاه خدا آورد ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد باران رحمت
بیحسابش همه جا رسیده و خوان نعمت بیدریغش همه جا کشیده پرده
ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفهٔ روزی بخطای منکر نبرد
ای کریمی که از خزانهٔ غیب گبر و ترسا وظیفه خور داری دوستان را کجا
کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری ابر و باد و مه و خورشید همه در کارند
تا تو نانی بکف آری و به غفلت نخوری همه از بهر تو فرمان بردارند شرط

سرگشته

شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری چون از خزانهٔ پادشاه عالم نعمتی و خلعتی
و نعمتی و تشریفی بتو رسد در عقب آن شکران را بر زبان گفتن الحمد لله بود
روایتست که حضرت نوح پیغمبر ع چون طعام خوردی گفتی الحمد لله چون آب آشا
میدی گفتی لعنک الله علی قوم الضالین چون جامه پوشیدی گفتی الحمد لله چون بر مرکب
نشستی گفتی الحمد لله حق تعالی نام وی از جملهٔ شاکران نوشت قوله تعالی انه کان
عبدا شکورا حمد از شکر عام تر است و حمد بر خصال او باشد و بر نعمت او بقول
حمد الله جل علی انعامه و حمدته علی شجاعته شکر بر نعمت باشد و حمد نیز شکر
است که الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک شکر بار
کان باشد و حمد نیز شکر است که الحمد لله راس الشکر ما شکر الله عبد لم یحمده
شکر کرده باشد خدای را بنده که حمد وی نگفت شکر قدر نعمت حاصل است و حمد نعمت
اجل اگر شکر کنی نعمت بر تو زیاده گرداند که لئن شکرتم لازیدنکم حکایت
در بنی اسرائیل درویشی بود صالح روزی فرشته نزدیک او آمد که حق سبحانه و تعالی
شما را نعمتی کرامت کرده است در جوانی میخواهی یا در پیری گفت با عیال خود
مشورت کنم عیالش گفت در جوانی خوش باشد در جوانی اختیار کردند حق تعالی
رحمت خود بر ایشان بگشاد ایشان در خیرات باز کردند به عمارات مسجدها
و پلها قیام نمودند و نفقهٔ درویشان و مسکینان و یتیمان کردند چون ایام جوانی
بگذشت آن فرشته باز آمد که ایام جوانی و نعمت بگذشت پیری در درویشی هم سخت
باشد مرد غمناک بخانه آمد زن را خبر داد زن گفت فرشته را بگوی که حق سبحانه

وتعالی

تعالی به چنین معامله معروف و مشهور نیست او میداند که ما در این کار شاکر بودیم از زندگانی
نه چنان کرده ایم که مستحق زوال نعمت باشیم مرد باز گشت فرشته گفت زن
ترا آنچه گفت درست میگوید حق تعالی این نعمت بر شما باقی گذاشت تا زنده باشید
که شما در این نعمت شاکر بودید آورده اند که حضرت الهی تعالی فریضه کرد شکر کردن را
بر نعمت چنانکه فریضه کرد صبر کردن بر شدت قوله تعالی اشکروا نعمة الله علیکم
شکر کنید بر نعمت خدا تعالی که بر شماست و دیگر ابوالقاسم حکیم گفت بقای نعمت شکر
است و بقای عافیت بطاعتست چون شکر نکنی عافیت زبان و زایل گر
داند نقلست از حضرت رسالت پناه ع فرمود که هر کرا خدای تعالی آزمایش کند
او را به بلای و صبری کند اگر نعمت دهد آن را شکر کند اگر کسی بر آن ستم
کند آن کس از برای خدای تعالی درگذراند و گفتی یا رسول الله صواب این چنین
کسانی چیست گفت آنچه حق تعالی یاد کرده است اولئک لهم الامن و هم
مهتدون یعنی ایشان را امان است از آتش دوزخ و ایشانند راه یافته
به بهشت روایت کردند از رسول ع که فرمود که حق تعالی بنده را نعمتی دهد
اندک با پیشتر او بگوید الحمد لله رب العالمین شکر نعمت دنیا و آخرت گذارده
باشد اما شکران بطاعت بطاعت و رستن است بخدای تعالی و ابو القاسم
حکیم گفت شکران است که از نا آمده بگریزد چون حال بر دی تنگ شود حکایت
بجویید روایت کرده اند از شقیق که گفت هلاک مردم در سه چیز است یکی آنکه
گناه میکنند با امید توبه و توبه نکنند دوم آنکه امید زندگانی و طاعت نکنند

باشید رحمت   در بیان موعظه برادران ای مؤمنان و موحدان در آن ساعت
که روز قیامت نامها پران شود و بعضی را بر دست راست و بعضی را بر دست چپ
دهند چون نامه اعمال بدست عاصی بیچاره دهند گویند برخوان اقرأ کتابک آن
مسکین چون بنامه خود نگرد همه معصیت بیند و چون گوید مال هذا الکتاب لا یغادر
صغیرة ولا کبیرة الا احصیها و وجدوا ما عملوا حاضرا چیست این نامه که هیچ
گناه بزرگ و خرد نمانده است که در این نامه نوشته است از عملهای من آنچه در
دنیا کرده بودم حاضر آورند سر در پیش افکند و حسرت خورد و سود نباشد
نقلست از حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که در آن ساعت که ملک علام بنده خود
را گوید منت آفریدم و پروردم و منت بینائی دادم نه منت گویائی دادم نه
منت شنوائی دادم نه منت دست گیرا دادم نه منت پای رونده دادم نه منت
دل با معرفت دادم نه منت شب و روز نگاه میداشتم نه منت در شکم مادر نه
ماه بداشتم و غذا بتو دادم پاک بودی از قضای این آلودگی چرا آوردی ای
چو فا از شکم مادر بیرون آمدی با ایمان بودی از کجا آوردی این عصیان را از
نزد کس من برفتی با صفا از کی آوردی این جفا از نزدیک من برفتی با دیانت
این عصیان چیست بنده من شرم نداشتی مراقبت من فرو گذاشتی و از
من نترسیدی که عنان خود از من باز کشیدی نه بتو رسول فرستادم بر زبان
وی پند و نصیحت کردم نه ترا از دوزخ بترسانیدم و شراب معرفت و محبت
ترا بچشانیدم این همه گناهان چیست و آن گناه کاران مجل و شرمسار سر فرود

آرند و آه

آرند و آه سرد از جگر پر درد بر کشند و گویند و اخجلتاه و اندامتاه و احسرتاه و اقلة
حیلتنا از دل پر درد بنالند و آب حسرت از دیده ببارند ای عزیزان ای دوستان
ای مؤمنان گریه و ناله ای گناه کاران زاری ای نامه سیاهان عذر ای معصیت زده
گان ای درماندگان توبه و زاری کرده پشیمان شوید و سر از خاک مذلت بردارید
و بنگرید که چه راههای دور و دراز اگر غافلی با هوش آی اگر دیوانه با عقل آی اگر
نادانی دانا شو اگر کوری بینا شو اگر گنگی گویا شو برای زاد آخرت چیزی بنه که فردا
پشیمانی سود ندارد که راههای پر خطر و هولناک در پیش داری دار کرده پشیمان
شو و توبه کن و دیگر بر سر گناه مرو که دنیا را کار بیا رامینت که شنیدی الهی خدا
وندا پادشاها بنده نوازا کارسازا این بندگان کار را به تیر و خوبی
برسان و آخرت کار همه را باز برحمت بیامرز و ببخشای یا اله العالمین یا
خیر الناصرین در خبر است از حضرت رسالت پناه صلعم فرمود ای فرقت بین
الوالدة و ولدها فرق الله بینه و بین احبته یوم القیامه فرمود که هر که جدائی
نکند میان مادر و فرزندش و سنگ قدم او را شفاعت نکنم روز قیامت و هر
که که جوانان بر پیران شفقت نکنند ایشان را شفاعت نکنم و هر که جوانان را
رحمت و شفقت نکند او را شفاعت نکنم روز قیامت و هر که خوار دارد اهل بیت
و فرزندان من و محبان و شیعیان آل من من از ایشان بیزارم در روز قیامت
پس دوستی ایشان نجاة آخرت است پس دست از دامن ایشان بر
مدارید   هر جا که روی مباش جدا از علی   تا شد دشمنی ز غم بجوان ما علی

روزی که بران حاجتی در ماندی   همت طلب از علی و اولاد علی   رهبر بجز علی بن ابیطالب
نیست یا اسد الله طالب الغالب والسلام علی من اتبع الهدی   سیزدهم در بیان صبر
و شکیبائی خداوندا به عزت آنکه بفردانیت ذات مفردی و بوحدانیت صفات
مصطفی استحقاق عبادت معبودیت جز تو کس را ثابت نه بکمال حکمت و قدرت
نامتناهی خود آثار انوار جمال و کمال خود از درجه موجودات ظاهر گردانیدی و طایفه
دیگر را هم بواسطه این آثار تمام مشغول مظاهر گردانیدی و از حورها بندای [illegible]
تقدیم خود خلاص گردانیدی و طایفه بکثیر او بحرمت برگزیدگان بحقیقت [illegible]
خودی تمامی نا تمکینی بیچارگان ذوق بیخودی چشیده از خود فارغ آییم از
حقیقت سلامتی بوی مشام ما رسید یا رب العالمین   جانم آلوده است
از بیهودگی   من ندارم طاقت آلودگی   یا ازین آلودگی پاکم کنی   یا بنور خویش
کشش اکامم کنی   نفس من بگرفت سرزنش من   گر نگیری دست من ای وای
بمن   جمله پرسند از تو من پرسم ز خود   گر تو نیکی دیده ام از خویش بد
رهبرم شو که ز راه گمراه آمدم   دولتم ده گر چه بیگاه آمدم   ای گناه آمرز
عذر آموز من   سوختم صد ره چه خواهی سوز من   خونم از تشویر تو آمد بجوش
نا جوانمردی بسی کردم مپوش   من ز غفلت صد گنه را کرده ساز   تو بلطف
صد گونه رحمت داده باز   چون ندانستم خطا کردم بپوش   بر دل و بر جان
بر دردم بپوش   عفو کن دون همتیهای مرا   محو کن بد مستیهای مرا   مبتلای
خویش حیران توام   گر بدم گر نیک هم زان توام   یک نظر سوی دل پر خونم آر

درمیان

در میان این و آن بپرورم   من که باشم تا کسی باشم ترا   این بسم گر تا کسی باشم ترا
ای ز فضلت ناشده نومید کس   حلقه داغ توام جاوید بس   چون فرو ماندم بیار
دستگیر   خلق ما را رد کنند تو در پذیر   یا اله العالمین و یا خیر الناصرین فی منقبت سید المرسلین
سلیم   ای گروه انبیا بکمال تو اقتدا   وی مهتدی بنور جمال تو اولیا در
خلوت گاه تو اسرای بعیده   در قربت او فقیدلی دلیل ما   چون زلف روی
موی تو دارند روز و شب   آمد قسم بهر دو که واللیل والضحی   زانجا گذشته که مرو
ماند جبرئیل   در پیش همت تو شد سدره منتهی   روحت شفیع بود به حضرت در
آن نفس   کادم بجرم توبه همیگفت ربنا   حجاج پیر کعبه طوافی همیکنند   بر خاک
می نهند سر از غایت صفا   بوی نسیم جنت فردوس میدهد   زان خاک روضه
پر نور مصطفی   فی منقبت ائمه المعصومین   ای زهرا حیدرم هر لحظه انوار دل صفاست از
پی حیدر حسن یار امام پیشوا است   همچو خاک افتاده ام بر خاک پای بوالحسن
خاک نعلین حسین اندر دو چشم توتیاست   بعد عابدین تاج سرو باقر دو چشم
روشنم   دین جعفر بر حق است و مذهب موسی روا است   ای موالی وصف
سلطان خراسان را شنو   ذره از خاک قبرش درد مند الشفاست
پیشوای مؤمنان است ای مسلمانان تقی   گر نقی را دوست داری در همه مذهب
رواست   عسکری نور دو چشم عالمست و آدمست   حجه مهدی یک سپه سالار
در عالم کجاست   این باب مبنی بود بر دو فصل فصل اول در بیان صبر کردن
برادران ای مؤمنان بر مکاره و بلیات که از حضرت حق سبحانه و تعالی به بنده میرسد

وصبر صفتی بغایت مقبول و مرضیست و منقبت صبر همین بس که ان الله مع الصا
برین چون اتقی در دنیا با ایشان است بفحوای قوله تعالی انما یوفی الصابرون
اجرهم بغیر حساب مزد ایشان در عقبی بسیار است و بی پایان در خبر آمده است
که حق تعالی با داود علیه السلام وحی فرمود که ای داود تکلیف نمای باخلاق ما پیرایه روزگار
خود سازی و از جمله صفات شیران من آنست که صبورم فرد صبر بهتر مردرا
از هرچه هست تا بیابد بر مراد خویش دست هر که در تیرباران حوادث سپر
صبر در روی کشید هرچند زودتر خدنگ امیدش بر هدف مراد رسد زیرا
که صبر مفتاح ترینش در خانه راحت جز بدین کلید نگشاید رباعی کلید
در گنج مقصود صبر است در بسته آن کس که بگشود صبر است چه خارای کوه و چه
دیبای گردون لباسی که هرگز نه فرسود صبر است نقلست که در حکایات
ملوک ترکستان که افراسیاب که امرای خود را بگفت به بهانه و هیکل مردان
خود را به هیبت و شوکت ایشان فریفته مشوید و تملقی که زننده و بدخوئی که
کنند مقرر دیگر دید و وقتی که ایشان بصبر و پایداری تجربه کنید اگر بر محک صبر
تمام عیار باشند ایشان را بمردی و مردانگی اعتبار کنید آورده اند که یکی از امرایش
پادشاه ایستاده بود و پادشاه با او در مهمی مشورت میکرد و قضا را کژدمی
در پیراهن او افتاده بود و هر ساعت امیرا نیش میزد و ضرر میرسانید
چندان نیش زد که از کار افتاد و هر زهری که داشت بکار برد امیر مطلق در
آن مشاورت قطع سخن نکرد و تغیر در آن ظاهر نشد و سخنش از قانون عمل
ونا عده حکمت

ونا عده حکمت انحراف نیافت چون بخانه آمد و آن کژدم را بیرون آورد و این خبر به
پادشاه رسید متعجب و متحیر گشت او را امیر بملازمت آمد سلطان فرمود که
دفع ضرر از نفس خود واجبست و تو چرا دیروز آن عقرب از خود رفع ساختی جواب
داد که من آن نیم که شرف مکالمه تو پادشاه بواسطه الم کژدمی ترک کنم اگر امروز
در مجلس بزم نیش کژدمی را صبر نتوانم کرد فردا در معرکه رزم بر تیغ زهرآلود
دشمن چگونه صبر توانم کردن پادشاه را ازین سخن خوش آمد و مرتبه آن را بلند کرد
بهمان مقدار که صبر کرد بمقصود رسید فرد گرت چو نوح نبی صبر هست در طوفان بلا
بگردد و کام هزار ساله برآید واذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون اگر
در نفس یا در عیال مصیبتی روی بوی آرد دست در صبر زده رجوعش با کلمه انا لله بود
روایتست که حضرت خواجه کاینات صلعم فرمود که صبر بر سه نوعست صبریست
بمعصیت و صبریست بر طاعت و صبریست بر مصیبت هر که را مصیبتی رسد و بران
صبر کند سیصد درجه او را در بهشت حاصل شود و اگر نفس وی مایل معصیت
باشد نفس خود را ازان باز دارد و صبر کند نهصد درجه در بهشت او را حاصل شود
به صبر میتوان کامی خریدن بهای دل آرامی خریدن بگرمی کار عاقل نگردد
به تک دانی که بز فربه نگردد مراد آن به که دیر آید فرا دست که هر کو زود خورد شد
زود رست بنالیدن کسی بر مرده فریاد که مرده بازی خواهد نه فریاد به صبر از
بند آید مرده رسته که صبر آمد کلید کار بسته مراکز صبر کردن تلخ شد کام شود
شکر لعبت صبرم نه از آم آورده اند که از بزرگی پرسیدند که صبر چیست گفت زهر

چون شکر خوردن و شکر پیش آمدن هر کاره که محبوب دانست که بر بلای او صبر کردن
و پاسخ زهر آب داده او را بسینه پیش آشتی از او مراد مقصود یافتی
گر صبر کنی به صبر کبک دولت بتو آید اندک اندک هان تا نشنوی بر صابری
سست گوهر ز رنگ میتوان سفت در دل شدگی قرار میدار صبر بستم
نگار میدار روایت کنند که سلمان فارسی رحمة الله علیه از حضرت رسالت
پناه محمد صلعم فرمود که چون بنده مومن را یا عزیزی بمیرد حضرت حق تعالی گوید ای
فرشتگان برای بنده من در حال مصیبت چه گفت گفتند میگوید انا لله وانا الیه
راجعون حق سبحانه و تعالی گوید ای فرشتگان از برای بنده من در بهشت خانه کنید
وان خانه را بیت الحمد نام کنید پس باید که بنده مومن در هر حال کلمه تخواهد نجید
کلمه استرجاع بر زبان راند نزد مرد صید که ناصبور بود تیر او از نشانه دور بود
فصل دوم در موعظه در خبر است از سید ولد آدم و خلاصه عالم در درج طه و یاسین
گوهر کان معدلت شاهباز میدان رسالت خورشید آسمان رفعت خواجه
هر دو سرا محمد مصطفی فرمود شبی که بمعراج بردند و از قاب قوسین گذشتم
چون بمقام قرب رسیدم نگاه کردم دو کلید دیدم پیش من نهاده گفتند
یا رسول الله بسوی راست بنگر چون نگرستم عالمی دیدم مهیا رو بسوی چپ
نگرستم همچنان قومی بسیار دیدم گفتم الهی این قوم کیستند که بر دست راست
و بر دست چپ من اند گفت یا محمد آنانکه بر دست راست اند مومنانند
وآنکه بر دست چپ تو اند کافرانند واین دو کلید که در پیش تست یکی کلید
بهشت است

بهشت است و یکی کلید دوزخست واین همه مومنان و کافران و بهشت و دوزخ را
بحکم تو کردیم و هر دو کلیدها پیش تو نهادیم اگر همه مومنان را بدوزخ کنی و یا اگر همه کافران
را به بهشت همه از تو عدل انگاریم و هرچه خواهی میکنی و فرمان ترا است حضرت رسول صلعم
فرمود الهی سیدی و مولای مرا با بهشت و دوزخ چکار است و مرا با مومنان و کافران
چکار و هر دو کرده آفریده تو اند من در میان کیستم بار خدایا امت مرا در کار من کن
و با دیگران هرچه خواهی کن ملک تعالی گفت یا محمد من پاک تو پاک و امت تو در میان
مشت خاک چه خطر دارد بعزت و جلال قدر خودم که اکرامت تو گناه نکرده باشند تا
ایشان را بعزت خودم بیامرزم پیش از آنکه گناه کرده باشند روایتست که روزی
حضرت رسالت پناه محمدی صلعم در مسجد نشسته بود با اصحاب خود گفت مرغی خوردی
بیامد و بر گوشه دیوار نشست و نعره زد حضرت رسول تبسم کرد اصحاب گفتند یا
رسول الله این چه تبسم بود از بهر چه بود که کردی گفت این مرغک بیامد چند سپید
گل در منقار داشت اندر دریای قلزم کجا پدید آید گفت یا رسول الله چون این قدر
گل به بیاید و در دریای قلزم پس گناه امت تو در دریای رحمت حق تبارک
و تعالی هرگز نباشد که صفت بنده و صفت خدای تعالی را غلبه کند الاجره الآخره چرا
حق سبحانه و تعالی گوید که فردای آخرت قیامت همه مزد برد و گونه است مزد دنیا و آخرت
مزد دنیا فنا است و مزد آخرت باقی روایتست از سید کونین صلعم فرمود که در بهشت
غرفه ایست خاکش از مشک و کافور است سنگش در و یاقوت است و ظاهرش
از باطن پیدا است و باطنش از ظاهر نمایان است از یکدانه مروارید سفید

انزبه و الفت گردد هر که اهزار ساله راه راست گفتند یا رسول الله کرامت این منزل
گفت [illegible] که با مردم سخن نرمی کند و سلام کند و تمامی خلق را دوست دارد و طعام
دهد [illegible] دارد و همه شب نماز کند گفتند یا رسول الله شاید کسی نخواند
[illegible] گفت هر که از سر صدق و اعتقاد پاک و نیاز تمام بگوید که
لا اله الا الله محمد رسول الله و علیا ولی الله همچنان باشد که این عملها را تمام بجای
آورده باشد و هر که ماه رمضان را روزه بدارد و از پس شش روز بعد از عید همچنان
باشد که همیشه روزه داشته باشد و هر که نماز را با جماعت بگذارد همچنان باشد
که شب تا روز نماز گذارده باشد و بالله التوفیق موعظه بشنو ای مؤمن تو اسرار
کهن از بزرگان پند بشنو در سخن با تو گویم پند نیکان جهان بشنو در
گوش گیر این بیان بود در اوق همه بیچاره گول کودکی و بیدلی و غافلی باز ز لاو
همه بیکارگی و ز جوانی شعبده دیوانگی باز از آن که پیری بود کار جان حرف
درمانده تن گشته نزار با چنین عمری به حیل آراسته کی شود این نفس سگ
پیراسته چون ز اول تا به آخر غافلیست حاصل لاجرم بیحاصلیست ای
ز غفلت غرقه دریای آز میندانی کرچه میسازی باز آرزوی تو زدی بجانت
ببرد کار دنیا چیست بیکاری همه چیست بیکاری گرفتاری همه همت دنیا
آتشی افروخته هر زمان خلق دیگر سوخته هر که او را راه زد گمره بماند پای
بسته در درون چه بماند لیک در دین چون خر لنگ آمدی خاک بر فرقت
که بس ننگ آمدی گر بگو زر دهی درویش را کاه او را خون خوری که خونش را

مردوی

مز دوز تا بجان او را خون نه صد هزاران دام دیگرگون نهد تا بدست آرد جوی
زر از حرام چون بدست آرد بمیرد والسلام وارث او را بود زان مال او بماند
از غم زر در دل این همه چیزی که حق داده تو بس چنین [illegible] تو سالار
گذر عز دنیا با دیت با این بهم دین و دنیای بنیا بکس بهم این [illegible]
مان تو بهای جان تو در گذر زین خاکدان پر غرور چند بیمایی جهان پر غرور [illegible]
ملک رو بکیفیت مشاهدت این حال رو گر چنین کردی برستی از همه ورنه چون حور زاکم
هستی از همه کم بود در ماتمی صد نوحه گر آه صاحب درد را باشد اثر هر کرا این حسرتا
این در دمیت خاک بر فرقش که او خون مرده نیست تا نیفتد بر تو مردی النظر از
وجود خویش یک با بی خبر گر تو بنشینی به تنهائی بسی راه نتوانی بریدن بیکسی
پیر باید راه را تنها مرو و ز سر عمیا درین دریا مرو هر که باشد در طلق صاحب دو
لتی شنودش از راه هرگز خجلتی هر چه از گردون گردان میرسد از طفیل جان
مردان میرسد گر تو ای دل طالبی در راه رو بیشکر از پیش و پس آگاه رو کوه های
آتشین در ره بسیست تو نه پنداری که راه کوتهیست هست راه دور منزل بیکران
نگر کار خود بکن ای ناتوان راه زنانند درین ره بسی ره زننده جان بسی شیطانی
چند باشی در ره عصیان دین بشنوی تو پند پیران کهن راه دین مصطفی گیری علم
شرح الست جلد گفتم والسلام و صلی الله علی سیدنا محمد و آله در بیان
توکل بر خدای تم الحمد لله الذی من علینا بهدایت محمد و آل محمد خاتم النبیین
و ولایت امیر المؤمنین سادح ام [illegible] نبوت سید المرسلین و فتوت

علی امیر المؤمنین علی بساط الاسلام بشفاعت محمد شفیع المذنبین وطابق علی
امیر المؤمنین ذاکی قواعد الدین ومبانی الیقین بفرسته علی امیر المؤمنین
نو ماتقلب العابدین وبه حجته محمد فابین الغر المحجلین وحجة علی امیر المؤمنین
ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له ونشهد ان محمدا عبده ورسوله
ونشهد ان علیا ولیه ووصی رسوله وحجته الامیر المؤمنین وامام المتقین ابی
الحسن علی ابن ابی طالب خصوصا علی الطاهرة البتول والسلالة الرسول ونور
المجبول وخلیل الله الموصول فاطمة الزهراء اصل الاصول وعلی سیدنا ابی الاکرام
الصمد ای خالق بیعدد وای رازق بیمدد وای اول بی بدایت ای آخر بینهایت
ای ظاهر بصورت ای باطن بیصورت ای حی بیعلت ای علام بیفکر وای قایم بی زحمت
ای معطی بی مکرمت ای بخشنده بی منت ای بخشاینده بی طمعت ای قسام بی تغییر
ای جبار بی تجبر ای قهار بیقهور ای داننده ضمایر وای بیننده سراسر ای آمرزنده
صغایر و کبایر ای دستگیر سرگشته وای دلیل هر درگشته ای فریادرس هر درمانده
ای دریذیر غمخواره که بره بیچارگان و گنه کاران و درماندگان رحمت کنی یا اله
العالمین و یا ارحم الراحمین مناجات الهی ای محرم راز کس در رحمت بر دلم باز کن
دلی ده که باشد شناسای تو زبانی که بستاند آلای تو ز نور خرد روشنایم
ببخش ز بیگانگی آشنایم ببخش در اول چه با من کرم کرده بفضل خود دست
مخرم کرده در آخر همان کن که کردی نخست که در هر دو عالم امیدم بتست
چو لطف مرا رایگان آفرید خرد بندیم داد جان آفرید چه دانی که چیزاد ربتو [illegible]

هم ازخرس

هم ازخرس خوبش ده خورده ام بسر آیم ای آبرویم تو امیدم و آرزویم بتو
بروی من از کرده ما پسند درین که هرگز نبستی مبند ز رحمت بروی دری بی کسان
مراقد منهای لطفی نمای عزیز از خواری ز بیم مران به قهر از در لطف خویشم مران
گر بر گیرم گر توام ایکنی که پیش پروردم گر ابهم تو ام رد کنی اگر لطف تو بر نگیرد مرا
کرا زهره کاندر پذیرد مرا یا رب العالمین و یا خیر الناصرین فی نعت سید المرسلین باهزار
صلوات و تحف تحیات بر آن شمس فلک رسالت سرو چمن جلالت سرور حسن
ملاحت سلطان بارگاه نبوت والی خطه فتوت مردم دیده آدم جمال چهره عالم
مقتدای انبیا پیشوای اصفیا بدر آسمان شریعت در دریای حقیقت شمع
چراغ طریقت ماهی بحر معرفت سید سادات منبع سعادات ابوالقاسم محمد
ابن عبدالله بن هاشم بن عبد مناف ای تو مجموعه حقایق کل سرور
خیل انبیا و رسل جامع جز و کل حقیقت تو رهنمای رسل طریقت تو
قرشی هاشمی و مطلبی فخر عالم محمد عربی گر نهد ای بچار بالش شرع اهل ملة
تویی و باقی فرع اصل کلی تو زان در این درگاه با جلالت علیک صلی الله والضحی طلعت
لعمرک تاج بود جود تو انس و جن محتاج بر طفیل تو یافت رنگ وجود در جهان
هر چه هست خواهد بود انکه ان کامت تو بی انکه بر جمله شامت تو ای گرداز
خوان خود پایزیت و عوت هر که بود بامنت تا که بر عتبان معده و خیاه بیل
کنند پا اکراه و رسته بروی لبوی دعوت نه نان شکستی گفت بسم الله تو بی
او ره روجهان بیا که چه مه بر فلک نهادی پا کرد امکان ز دامن افشا ندی تا به

خلوه که قدم راندی خلوت لی مع الله است شد جای ماند جبرئیل از برون کای
یا نبی بر سریر او ادنی سرفراز بتاج او آنی گفتی و گفتی آنچه میبایست هم شنیدی
هر آنچه میبایست دیگران در نفیر واویلا تو بسر العبده لیلا بازگشتی زبزم وحدت
مست سرخوش ان ساغر او ادنی ای تو اصل سعادت جاوید از تو دارند بند
کان امید فی نعت امیرالمومنین علی علیه السلام خورشید آسمان بیان مرتضی علیست
سلطان ملک هر دو جهان مرتضی علیست مفتی چار دفتر قاضی شش جهت صاحب
قران هر دو جهان مرتضی علیست مخدوم ماسوا الله مقصود نظم کن چون مصطفی
به جلالت ان مرتضی علیست آن منبع کمال که همتای او بفضل جز مصطفی نبود به
جهان مرتضی علیست ارادت او نهاده خداوند لم یزل در جز اجواز امان مرتضی
علیست الهی خداوندا بحق سر اسرار علی ولیه الله و بقدر جاه و منزلت چهارده
معصوم پاک و بحق ذات بیمثال تو که عقل خمیر کس بدان نرسد و بحق سری که
در شب اسرا با محمد مصطفی در میان نهاده و بحق امیرالمومنین علی ابن ابیطالب علیه
الصلواة والسلام عجب مخلصان مومنان دست بدرگاه پادشاه لم یزل ولا
یزال بر داریم و چشم امید بر کرم پادشاه کارساز بر آوریم و عذر گناهان از
خدای غیب دان بخواهیم از سر نیاز بدرگاه بی نیاز عذر خواهیم بیداریم مناجات
بحق ذات پاکت ای کریم واحد یکتا بحق عرش اعلی کرسی و این نه گنبد خضری
بحق آدم و شیث و بحق نوح پیغمبر بحق سر اسمعیل ابراهیم بحق یوسف یعقوب
داود و سلیمانت بحق عیسی مریم بحق یونس و موسی بحق سرور پیغمبرانت احمد

ابراهیم ع

مرسل

مرسل بیا بند خلق در محشر ازان هم سایه طوبی بحق سرور عالم امیرالمومنین حیدر
بحق قدر خواتون قیامت از شرف زهرا بحق شبر و شبیر و عابد باقر و صادق بحق کاظم
سر علی موسی الرضا حقا بحق قدر رفیع البوز سینه نقی بحق عسکری هم بحق مهدی والا
الهی شیعیان مرتضی را از کرم بخشی بحق چهارده معصوم پاک ای خواجه یکتا برآری جمله
حاجات این بیچارگان یارب بحق مصطفی و مرتضی بخشی گناهان را بحق حیدر صفدر امیر جمله
مردان ~~دران روزی که از خاک لحد~~ که فیض ایادی را ببخش ای خالق الاشیاء که حشرش
با محبان علی سازی تو ای قیوم در آن روزی که باشد در قیامت شورش کبری در آن
روزی که از خاک لحد بر دارم ای صانع روان سازی اسامی ائمه بر زبان ما یا اکرم الاکر
مین و یا ارحم الراحمین در بیان توکل و موعظه و این مبنی بر شد بر دو فصل فصل
اول در توکل بدان که توکل بر دو قسم است از اسباب بر حضرت مسبب الاسباب
توجه نمودن و کفایت کارهای خود را از حضرت ذوالجلال طلبیدن و هر که کار خود بپا
دشاه لایزال و کریم ذوالجلال تفویض نماید و هرچه پیش آید اعتماد بر معبود بی
نیاز کنید همه کار او بر وفق المراد ساخته گردد و انتیه دسش بر آیه مطلع تو با خدا
خود از کاردان خوش دار و توکل کردن بر حق تعالی فرموده است بندگان خود
را در کلام خویش فرموده و علی الله فلیتوکلوا ان کنتم مومنین و در آیه دیگر فر
موده و توکل علی الله العزیز الرحیم توکل نه درویشی است و نه توانگری که عزیز
رحیمست و دیگر فرمود فلیتوکل المومنین توکل بر خدای تعالی کنید که توکل از
ایمانست هر که توکل نکند مومن نیست و در آیت دیگر فرمود توکل علی الحی الذی

لا یموت یعنی توکل بر زنده کن که هرگز نمیرد و همه زندگان بمیرند پس ثواب توکل یاد کردن است
در دو چیز یکی دوستی خود فرموده که خداوند بی نیاز و رحیم بنده نواز فرموده ان الله یحب
المتوکلین خدای عز و جل را دوست دارد توکل کنندگان را و دیگر آیه فرموده و من
یتوکل علی الله فهو حسبه و هر که توکل بر خدای تعالی کند او را بس است علما گفته اند
که حق تعالی هر طاعتی را ثوابی پدید کرده است و صابران را ثواب بی حساب دهد و شاکران
را نعمت زیاده کند و توبه کنندگان را قبول کرده است و مجتهدین را هدایت کرده است
و امرزش خواهان را امرزش کرده است و متوکلان را خدای تعالی فرمود که من ایشان
را پسندیده ام و گفته اند توکل بر خدای تعالی کردند در سه حال ایشان را یاری دهد اول
حضرت ابراهیم ع آورده اند که چون ابراهیم را در میان آتش انداختند حضرت جبرئیل ع
پیش وی آمد و گفت که هیچ حاجت هست گفت هست اما حق تعالی جبرئیل گفت دست
در کسی زدی که همه را حاجت بر ویست پس حق تعالی واسطه بر داشت میان او و میان
خود گفت قوله تعالی قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم روایت کرده است
موسی کلیم ع توکل بر حضرت حق سبحانه و تعالی کرد و گفت قوله تعالی کلا ان معی ربی
ق حق تعالی او را پسندیده بود و از دریا درگذشت و دشمن غرق شد و مقصود رسید
روایتست که حضرت سید ولد آدم محمد مصطفی ص توکل بر خدای ذوالجلال کرد و در میان
دشمنان در غار پنهان کردند از حضرت رسالت پناه محمدی ص فرمود که اگر شما توکل
بر خدای تعالی کنید سزاوار توکل روزی شما را دهد چنان که مرغان را در هوا که
بامداد گرسنه برخیزند و شبانگاه سیر خسبند روایت کردند از حضرت داود ع

مرسلیمان

مر سلیمان ع را گفت ای فرزند عزیز بر بندگان واجبست سه چیز یکی خرسندی باشد بدانچه یافته است
دوم آنکه نیکو پسند کاری بدانچه یافته است سیم آنکه صبر کردن بدانچه از ان رفته است حکیمی
را پرسیدند از تفسیر توکل گفت تمام کرد آنگاه خدا تعالی توفیق دهد بیاری و آنچه مرا بر داشت
نیست فکر است بر دادن از بی نیازی کس روایت کردند که متوکلان چهار اند و یکی
بر تن خویش گویند اسم در بهشت مرا چیزی کم نباشد دوم گویند امام بر جانست مرا کار نوبت
است سیم آنکه بر خلق گویند فلان زنده است مرا غمی نیست چهارم توکل بر خداست که رو
زی دهنده همه خلایق و جانوران است و همه را دارد چنانکه خواهد اما توکل عام بر نگاه
داشتن امارت در طاعتها اما توکل بر نگاه داشتن دولت در سینه ها روایتست
از عبدالله عباس که اگر مردی خویشتن را از پادشاهان که دنیا نسته بودند و کذلک
الحرام ایشان بروی پیدا شود چگونه باشد کسی که بر خدای تعالی تکیه کرده و پناه بروی توکل
بروی کند بهتر از وی باشد نقلست که مردی سیصد درم وام داشت و نزد هر مخلوقی
که میرفت خواست میکرد اجابت نمیکردند مرد بخانه خود رفت از طاعت
بیست و امید از مخلوقان ببرید و توکل بر خدای تعالی کرد شب در نماز بود و روز در روزه
و دعا میکرد حق سبحانه و تعالی دعایش اجابت کرد عبدالله ابن مبارک در خواب دید که
کسی او را میگوید که سیصد درم شمار کن و بدر خانه فلان برو و تسلیم کن عبدالله مبارک
از خواب برجست سیصد درم شمار کرد و با خود برداشت و آمد تا بدان رسید
و آن درم را بدان داد و گفت پس ازین چون ترا حاجت افتد بدر خانه من آی
مرد گفت چه عیب بدید آمده است بخدای عز و جل که بدین نیم شب که بدر خانه تو

آمدی هرگز مرا در کشت وی دیگر پادشاهان را لازم نیست که در همه حال رسم توکل
فرو گذارند، عنایت الهی کارهای ایشان چنانکه شاید برآرد آورده اند که روزی پادشاهی
را عالمی پرسید که نصرت اهل ایمان در چند چیز است گفت یکی ادای نماز دیگر توکل
بر امر پادشاه جلیل کند او پادشاه پناه کار خود را این دو چیز نهاد این دو خصلت
را عادت کرده گاه او را دشمنی بدید آمد با لشکران و سپاه بیکران روی بملک او
نهاد و او نیز با سپاهی که داشت متوجه خصم شد چون بنزدیک یکدیگر رسیدند و هم بر
حرب گرفت در شبی که روز آن مصاف مقرر بود و آن پادشاه همه شب نماز میکرد
و یکی از ارکان دولت گفت ای ملک زمانی بیاسای که فردا روز مصافست گفت
من امشب کار خدا انجام میکنم فردا کار خداست هرچه خواهد کند مرا با آن هیچ گونه کار نیست
گفت تهیه اسباب حرب کن و معرکه قتال را آماده باش گفت زره توکل پوشیدم
و کار خود توکیل حضرت پادشاه کریم لایزال گذاشته ام که او میداند هرچه خواهد کند
فرد: کار خویش را بخداوند کارساز بکند آنچه نا کرم او چه میکند علی الصباح
که مصاف راست کردند و هر دو لشکر در برابر یکدیگر صف کشیدند بشارت الهی از
عرصه انزل جنودا لم تروها در رسید و لشکر تأیید حق سبحانه از ملک غیب پران
آمد چون چشم سپاه خصم بر چتر رایت پادشاه متوکل افتاد چنانکه اختیار از قبضه
قدرت اقتدار ایشان بیرون رفته هزیمت را غنیمت شمرده پا آنکه حربی واقع شود
و کار از دست داده رو بگریز نهادند و ظلمت شر دشمنی کفایت شده نور صبح ظفر از
مشرق انوار بر آمد واهی بغرض را شب صیها بسر آمد در بیان موعظه



قوله عز وجل واضرب لهم مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات
الارض فرمود یا محمد بیان کن مر کافران را مثل زندگانی دنیا چون زینت که فرو آید
از آسمان پس آمیخته شد یعنی بروید با آن آب بستانهای مختلف از روی زمین سبز
و سرسبز شد قوله تعالی فاصبح هشیما تذروه الریاح وکان الله علی کل شیء
مقتدرا مآل پس بگردد آن کشت و نبات ریزه ریزه و شکسته میبرد آن را بادهای
خدا تعالی بر همه چیز تواناست و قیل معنی ای غافلان بدانید که حق تعالی مثل دنیا را
بیان میکند که چون آبیست که از ابر بوقت بهار بر زمین بارد و نبات سبز از زمین
پیدا شود، گاه آفتاب گرم یا باد سرد بوی رسد خشک گردد و در زیر پای ستو
ران بشکند و فرو ریزد و باد آن را ببرد و پس حال آدمیان همچنین است که در ابتدای
حال خرم و با طراوت ظاهر شود و در جوانی چنغ میباشد، گاه آثار پیری یا بیماری
بوی رسد رنگ ارغوانی او زعفرانی شود و آسیب مرگ بوی رسد شکسته
شود و باد فنا او را از دنیا برباید چنان شود که گویا هرگز نبوده است بدانکه
دنیا هرگز با تو نپاید پیوسته عبادت خدای تعالی میکن تا فردای قیامت به ثوابی
رسی و دل در مال زن و فرزند مبند که از تو جدا میشود قوله تعالی المال والبنون
زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا وخیر املا
مال دنیا و فرزندان آرایش زندگانی دنیا اند که با ایشان غره شده که عاقبت
نمانند پس کارهای نیکو کنید که باقی ماند بهتر است نزد خدای تعالی و نگاه داشتن با ثنت
نامی شود و آنچه باقی ماند بنده را از آن مقامی و مقاصدی حاصل کرده و کارهای

نیکو کنید که ثواب آن در آخرت بهتر تمتع مال دنیا پس را قال بعضهم و بدتقدیم و
تاخیر یعنی الصالحات والباقیات خیر وخیرها گفته اند و الباقیات الصالحات
ابن عباس گفت پنج نماز است که در وقت مقاتل گفت ثواب پنج سخن است اول
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
لما روی عن سعید الخدری قال سئل رسول الله عن الباقیات الصالحات
فقال الله ورسوله اعلم قال هی التکبیر والتهلیل والتسبیح والتحمید
حدیث آخر عن رسول الله انه خرج علی اصحابه فقال خذوا جنتکم قالوا یا رسول
الله من عدو حضر فقال لا بل من النار قالوا اذا ما جنتنا من النار قال
الحمد لله وسبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر وهی الباقیات
الصالحات مرویست از ابن عباس باقیات و صالحات ثواب نماز روزه و حج و
زکوة و ادای فرایض است که مؤمنان بگذارند و چون بنده از دنیا درگذرد مال
و فرزندان سود ندارد و بان در گور نیاید عمل صالح با آن بگور درآید و با آن باشد
در قیامت و آن را منفعت رساند و او از اهوال فراغ ایمن کرده و دستگیر
او شود و در آن روز که آسمانها گردان شوند و ستارگان روان شوند و کوهها
قوله تعالی نسیر الجبال وتری الارض بارزة و در آن روز منم که کوهها را یعنی از جای
برکنم و در هوا گردان کنم تا زمین پیدا شود و فراخ گردد چنانکه در آیه دیگر فرمود که
وهی تمر مر السحاب والارض مدت ابن عباس گفت هرچه بر روی زمین
باشد از کوهها و درختان و غیر آن همه آن بشکند تا چنانکه روی زمین هموار شود

که اگر خواری بمشرق نهند آنکس که در مغرب بود ببیند از همواری زمین و قیل
قوله تعالی وتری الارض بارزة ای خالیة مما فیها من الکنوز والاموات
که قوله تعالی والقت ما فیها وتخلت قوله تعالی وحشرناهم فلم نغادر منهم
احدا و برانگیزانم ایشان را یعنی همه را زنده کردانم فردای قیامت و کوهها چون
پشم رنگین شود و آسمان پاره پاره شود و ستارگان فرو ریزند و جمله خلایق را در
عرصه قیامت آرند کعب الاحبار رضی الله از هول قیامت که ظاهر خواهد شد خدا
وند عز وجل از صد جزء یکی در دنیا ذکر کرده و نود و نه جزء دیگر را یاد نکرده و عظیم برانچه یاد
کرد از شکستن کوهها و ریختن ستارگان و پاره شدن آسمانها و بانگ دوزخ
و غیر آن و عرض اکبر است قوله تعالی وعرضوا علی ربک صفا لقد جئتمونا کما
خلقناکم اول مرة و عرضه کرده شود بحساب خدای تعالی کرده کرده و صف
بصف آنگاه گویند شان که آمدید بحساب ما چنانکه ما بیافریدیم شما را بار اول
یعنی چنانکه از مادر برهنه و بی مال و بی خیل و حشم آمدید در دنیا همچنین از گور بر
خیزید قوله تعالی بل زعمتم ان لن نجعل لکم موعدا بل له گفتند در دنیا شما
را به قیامت حاضر نخواهم کرد و قیل لقد جئتمونا کما خلقناکم فرادا یعنی
تعدات چون خلایق را حساب نگاه کرد آورند بر هر یکی فرشته با هیبت موکل
باشد حق تعالی در حق او چه فرماید پس از آنکس همه پران شوند نامه هر یکی
در دست او نهند قوله تعالی ووضع الکتاب فتری المجرمین مشفقین
بما فیه نهاده شود و از دست راست و از دست چپ آسیبان سی می

که با محمد کافران را و ترسا و نرا در نامه ایشان باشد از کفر آورده اند کلمه و غیره ان قوله تعالی
یقولون یا ویلتنا مال هذا الکتاب لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصیها
گویند مجرمان وای بر ما چه بوده است چون موشان نامه میبینند هیچ گناه بزرگ الکناه
خورد و بزرگ و اندک و بسیار فرو نگذاشته اند الا که همه را نوشته اند عبدالله عباس گفت
صغیره تبسم است و کبیره خنده قهقهه است و صغیره مثل تقبیل السودان و الکبرا استی اکبر
زنا و لواطه است فقولنا یا ویلتنا قبل و انی امها قوله عز و جل و وجدوا ما
عملوا حاضرا الا یظلم ربک احدا بیابند هرچه کرده باشند حاضر یعنی از نیک و بدی
در نامه نوشته میبیند و ستم نکند خدای تو بر تو یعنی کسی را بیگناه عذاب نکند و از
طاعت کسی ذره کم نکند نقلست از حضرت امیر المومنین علیه السلام گفت طوبی از طاعتی
که رنجش برود و ثوابش بماند و وای از معصیتی که لذتش برود و رنجش بماند بحقیقت
داند که هر یک را جزا خواهد بود و هر بدی را عذابیست و دوزخ آماده و آتشی افروخته
پس ایمومنان خلاصی از این گناهان توبه است و بازگشتن بدرگاه خدای بی نیاز
و کریم چاره ساز و پشیمان شدن از گناهان و دوستی محبت اهل بیت مصطفی صلعم
و شفاعت ایشان در دنیا و آخرت رستگاری خواهد بود و هر که بجای دوستی ائمه
معصومین نداشته باشد بعذاب الیم و دوزخ عظیم گرفتار خواهد شد خوش بحال
کسی که راه و دوستی ایشان در دست داشته باشد به ثواب عظیم و به بهشت مقیم
جاودانه برسند گر محب نبی مونس جانت نبود پیمبر علی مونس جانت نبود گر محب
دوازده امامت نبود فردوس بهشت جاودانت نبود الهی بحرمت محمد و آل محمد که بر

حاضران

حاضران این مجلس رحمت کنی و ببخشائی یا اکرم الاکرمین یا ارحم الراحمین بابزدهم
در بیان خیرات و احسان الحمد سپاس و ستایش خداوند جهانداری حکیم
پروردگاری را که در هر چه نظر میکند اثار قلم قدرت اوست نه فلک معلق بر زمین
مطبق نمایش کارخانه اوست ای عالمی که دانایان عالم بکنه کمالت نرسیده وای
رازقی که خوان نعم تو بر جمله خلایق عالم رسیده وای بصیری که بینایان عالم در صنع
کمالت راه نیافته جل جلاله و عم نواله المناجات خدای جهان داور کارساز
نوازنده شهنشاه مسکین نواز فرازنده نیلگون بارگاه فروزنده مشعل مهر و ماه
فلک را بر فعت سری برفراشت زمین را بحکمت در این پایه داشت ز گل بوستان
را دهد رنگ و بوی ز ابر کرم سبزه را آبروی گهی کار لطفش در آید ببار صد
صد قطره ده گوهر شاهوار ز نرگس چمن را فروزد چراغ دهد سرو را سر فرازی باغ
همه شهریاران روی زمین گذارند بر آستانش جبین کسی گر گدایان این درشود
سر دگوشه هفت کشور شود دلیل است بر لطف قدرش تمام سفیده سپیده بیکر
صبح شام چگویم بمدح چنین پادشاه که ذاتش ز نعتش بری دهست راه در آن
چون منی را چه جای سخن نباشد چنین گفتگو حد من زبان در کشم از چنین
گفتگو نه حد منست اندرین راه پوی همان به که داند کسی حد خویش نماید قدم
را ز اندازه بیش پس درود و تحیات زاکیات بر بهترین کائنات و خلاصه موجودات
صدر صفه صفا و بدر خطه و فا ان شهنشاه عالم ملکوت و آن شاهباز عالم
جبروت و ان سلطان تخت رسالت و ان افتاب آسمان جلالت و ان سر حلقه

انبیا مرسلین و ان سرخیل رسولان رب العالمین نه بیت کوس توحید ملک در یک
برهم زد که سلطان رسالت خیمه بر صحرای عالم زد سید سادات و منبع سادات
خواجه دنیا و دین کان سنی صدر بدر هر دو عالم مصطفی صلعم ای راه نمای ملک معنی
پیغمبر کردگار یعنی سر دفتر قدسیان افلاک مقصود بیان عالم خاک ای هادی
کاروان گمراه وی شافع عاصیان درگاه ای دیده برویت آرزویم ابیات
همیشه گفتگویم هر لحظه زما درود بیحد بر روضه مصطفی محمد صلعم چون دست نداد بخت
آنم کاندر قدم تو جان فشانم با خود بهمیشه جنگ دارم و از هستی خویش ننگ
دارم هر جا ز تو بشنوم حکایت از دست اجل کنم شکایت پامال شدم بمحنت
غم غمگین نیم و خورشم برین هم هر چند نبود بخت آنم باری ز سگان آستانم
صلی الله علی سیدنا و نبینا حبیب الله و طبیب علت الکفاه و اله الطیبین الطاهرین الحمد
لله رب العالمین فی منقبت امیر المومنین علیه السلام خصوصا بران امام معصوم معصوم و
محترم مرحوم ان حلال مشکلات عالم و مهتر و بهتر بنی آدم و ان محرم سراپرده
جبروت و آن خورشید آسمان ملکوت و ان اصل شجره عالم و آن برگزیده
آدم اسد الله الغالب و مطلوب کل طالب و مظهر العجایب و السلطان
اولیا الله غالب المشارق و المغارب امیر المومنین امام المتقین و وصی رسول
رب العالمین الامام بالحق ابو الحسن علی ابن ابیطالب علیه الصلوة و السلام
من ترا میر و مقتدا دارم که به مهر تو افتدا دارم کوی تو قبله سجود
منست روی تو کعبه صفا دارم دلت خوش گشاده برکرست چشم امید

بیش دارم

برسی دارم در عنایت کنی و کر نکنی من همان بنده هوا دارم تا طلبکاری شهادت
برسد دیده بر کهت صبا دارم روز حشر از تو ام جدا نباد کر تورا ازین جدا
دارم ایمانست منتظر بعبا د و ختم الکل قدوم باد الهی بحق نبی و ولی بحق حسن
یادگار علی بحق حسین شهید غریب کرب تشنه رفتی شده از نصیب الهی الطاعات
زین العباد بباقر که چون ان شه دکس نزاد بصدق دل جعفر پاک زاد بسوی حق
حق آورد روی نیاز بموسی کاظم امام بحق که برده بپاکی ز پاکان سبق بحق علی ابن
موسی رضا شهید خراسان ز ظلم و جفا الهی بحق تقی و نقی بنور دل شاه دین
عسکری به مهدی هادی صاحب زمان زمین را ابین زمان را زمان صلواة الله
تعالی و سلامه علیهم اجمعین الطیبین الطاهرین و الحمد لله رب العالمین در فضیلت
ثواب خیرات و صدقات و این باب مشتمل است بر دو فصل فصل اول در بیان
خیرات بدانکه تمهید قواعد خیرات و تاسیس مبانی بر ذمه دولت و صاحب
همتی واجبست که هیچ یک از اعمال که بعد از ذات حیات اثار فیض و برکت او
بروح عامل رسد و صدقه جاریه البته چون مساجد و معابد و مدارس و خوانق
و رباطها و حوضها و امثال ان از ابواب البر که مادامی که تا ان باقی باشد هدیه ان
بروح بانی او واصلست هر که چیزی کرد چیزی محل بدان عالم کشید روح او را هر نفس
فیض دیگر خواهد رسید و هر عاقل و هوشیار که بصیقل انابت زنگ غفلت از
آینه دل بردارند که جاه دنیا و متاع ان در معرض زوال است و انتقال است هر آینه
این معنی را در خواهد یافت که حاصل از بندگان و رفتگان باقی خواهد ماند و هر

عمارت عالی و موضع شریف از طبقات ملوک و امرا و ارکان دولت و توانگران هر
مملکت واقع شده آثار آن بر جا و بر روزگار و صفحات دادار لیل و نهار ثبت
و مسطور است و نام ایشان نزد همه ارباب عقل و نقل بلکه پیش اکثر اهالی عامه
و اکابر عالم مشهور و معروف   چون نماند بجهان پایدار   نام نیکو به که ماند یادگار
خصوصا عمارتی که هیچ نوعی از انواع ایام محو نشود و حدیث بقاع خیر که از متقدمان
واقع شده بتسلسل سمع متاخران میرسد ان آثارنا تدل علینا فرد کنگره کاخ
قصر ایوان او بماند   نعمان برفت و ذکر خورنق هنوز هست بزرگان گفته اند که چون
همای توفیق سایه آشیان اهل نیام بر سایه دولت بر فرق کامکاری نکند و بلند
پرواز واهب ربانی از فضای جاه و دانش جلوه مساعدت ننمود و بر ساعد سعادت
مندی آرام نگیرد لایق حال است که صحیفه احوال خود را بارقام ان احسنتم احسنتم
لانفسکم بیاراید و از زاد سفر آخرت از تقدیم خیرات و مبرات و ترتیب
باقیات الصالحات که عبارت از خیرات و صدقات جاریه است مهیا کنند و ذکر نعم
و شکر کرم او در اطراف و اکناف عالم رسد و هر زمانی ثنای آفرین او جاری باشد
فرد بر این رواق زبرجد نوشته اند بزر که جز نکوئی اهل کرم نخواهد ماند در خبر آمده است
که چون آدمی بمنزل آخرت رود همه عملهای او از او منقطع گردد الا سه چیز یکی صدقه
جاریه عبارت از بقعه خیر که مردم منتفع باشند چون مسجد و مدرسه و خانقاه و پل
و رباط و حوض پس از اولیای آن خطه سلطنت و تخت نشینان بارگاه خلافت چنان
زیبد که معمار همت ایشان اولا در تعمیر مساجد باشد معابد که اشارت انما یعمر

مساجد

مساجد الله من آمن بالله که واقع شود سعی نماید در روایت آمده است که برای
حق تعالی عمارت مسجد بنا کند الله تعالی در بهشت برای او خانه بنا کند و مساجد کهنه را نیز عمارت
کند همین حکم دارد و بعد از عمارت مسجد امام و مؤذن تعیین کند و اسباب معیشت
مهیا باید کرد تا از روی فراغت بهم قیام توانند نمود و بجهت طلب ثواب از اقامت او باز
نمانند و دیگر مدارس که نفعه بنا باید مدرسان افادت نصاب علما و فضلا مفادهت انتساب
تعیین باید کرد تا نشر علوم شریعت نمایند و برکات ثواب آن بروزگار دولت ایشان
برسد و دیگر خانقاه پاکیزه و صفا جهت پاکیزه دلان و پناه صوفیان صفا صفات اتقیای
الا ان اولیاء الله ترتیب باید داد تا طالبان حقایق در مقاصد مقاصدان و دقایق
بیامن انفاس شریعت ایشان بمقاصد و مطالب برسند و اثار اوقات و احوال
ایشان مهیه صوری و معنوی و وظایف ارادت مدرسه و خانقاه نیز معین باید کرد
تا طلبه از مطالبه علوم و درویشان از کار و اوراد خود باز نمانند دیگر احداث زاویها
که در آن برای نقل محتاجان برای چاشت و شام از قلور و نان مرتب و مهیا باید کرد تا
موجب جمعیت خاطر و صفای باطن میشود و دیگر ابداع دار الشفا تعیین طبیب حاذق
مشفق و ترتیب اشربه و اغذیه و آنچه وسیله سلامت و صحت باشد در رابطه عافیت
و کرامت میگردد و دیگر ساختن رباطهای باستحکام تمام و منفعت بسیار بر مسافران ستمدیده
و پناه غریبان محنت کشیده باشد و ثمره بسیار و نتیجه بیشمار دارد و بستن قنطرها بر
آبهای روان تند بسیار که مسافران را مرور بر آن آسان باشد بغایت پسندیده
است چه در حدیث آمده است که هر که پلی در راهی سازد تا مسلمانان بر آن بگذرند

حق تعالی گذشتن صراط را بروی آسان گرداند و عمارت و حوضهای بزرگ و حفر چاه
که در راهها و محلتها که آب کمی میکند سبب ایمنی باشد از تشنگی قیامت در اخبار آمده
است که یکی از اصحاب بحضرت رسالت پناه صلعم عرضه کرد که میخواهم از برای روح مادرم
خیری کنم و صدقه بدهم مراد از آن چه میفرمائی آن حضرت فرمود که در بهترین صدقه آب
روان است که مردم بفیض رسند آن مرد چاهی بکند و بر مردم وقف کرد و ثواب
آن بروح مادر خود بخشید و دیگر تعمیر مشاهد متبرکه و مزارات مقدسه سبب
آن میشود که ارواح مقدس آسودگان آن مزارات همه روزگار سعادت آثار
عامره مخدوم آن گردد و از جمله خیرات کلیه آنست که موقوفات بقاع ابواب البر را
از دست متغلبان انتزاع نموده بمردم امین و متدین بسپرند تا محصول
آن را بوظایف استحقاق چنانکه شرط واقف باشد رسانند و اعمال وقف عمال
با دیانت و پاکیزه معاش تعیین نمایند و بر آن اعتماد ننموده بر چه واقف تفحص امور
مباشران امور وقف مشغول کنند و در مهم وقف اهمال و فرطها مساهله و مسامحه روا
نیست چه تقویت این معنی تقویت شریعت و هر که مهم وقف را بدستور شرع فیصل
دهد بحکم الدال علی الخیر کفاعله در ثواب شریک باشد   خیر کن یا دلیل خیر باش
تا ترا هم در آن ثواب بود   آورده اند که یکی از بزرگان در بیعت حیات مبلغی سپرده
بود و رحلت از این مرحله فانی بسرای جاودانی برده در خواب دیدند در حالتی که
او را بعد از حیات واقع شده بود او را پرسیدند فرمود که مدتی در شکنجه عذاب بودم
ناگاه پروانه نجات الهی در رسید پرسیدم که حق تعالی مرا بیامرزید سایل از او استفسار

نمود که

نمود که هیچ دانستی که سبب آمرزش چه بود و چه وسیله صورت خلاصی روی داد
که آری در بیابانی رباطی ساخته ام مگر درویشی در گرمای روز بسایه او پناه
کرده بود و در سایه استراحت کرده چون مشقت او براحت مبدل شد از روی
نیاز زبان بدعا گشاد و برین وجه گفت که خدایا بانی این موضع را بیامرزی تا الحال
تیر دعای درویشانه آمده باجابت رسید مرا بیامرزید از قعر جهنم بروضه نعیم رسانید
فرد هر چند بروزگار در مینگرم   نیکیست که نیکیت دگرها هیچ است   نقلست از صدر
بدر عالم محمد مصطفی صلعم فرمود واهدوا الی موتاکم یعنی هدیه فرستید بمردگان گفتند یا
رسول الله چگونه هدیه فرستیم فرمود الصدقه والدعا از بهر آنکه هر شب جمعه ارواح
مومنین و مومنات بآسمان دنیا آیند بقولی بر سرایهای خود آیند و آواز دهند
بزبان حال گویند ای عزیزان ما و ای فرزندان ما و ای گرامی و اهل بیت و قرابات
و ای خویشان الغوث یکبار ما را فراموش کردید ما از بهر شما رنج بردیم از حلال
و حرام اندوختیم و این خانها و سراها از بهر شما ساختیم و عاقبت رفتیم و بگذاشتیم
اعطفوا لنا بشیء از کرم لا یسمعون شیء شفقتی و رحمتی و صدقتی بجا رید
ما را عطائی بفرستید امحو خسارت بر غریبی و بیچارگی و درماندگی ما رحمت کنید
و ببینید که زندان ما سخت تنگ است و غم ما سخت عظیم است و منزل ما بسی تاریک است
اگر ما را ببینید نشناسید قالب نه آن قالب اقامت نه آن قامت و صورت
نه آن صورت هیهات نه آن هیهات و حضرت رسول صلعم گوید که مرده در گور همچنان
است که غرقه در دریا فریاد میکند و او را دست گیرند همچنین مرده منتظر آن باشد

ان باشد که یکی او را دعا کند یا صدقه دهد یا استغفار کند و او را از خدای تعالی آمرزش
خواهد و دوستدار از دنیا و هرچه در دنیاست در حدیث آمده است که مرد صالحی بود بدین
مقام داشت هر شب جمعه بشهر آمدی و نماز گزاردی و شبی بیامد دروازه بسته بود باز
گردید و بگورستان آمد بنماز و دعا مشغول شد در آخر شب او را خواب در ربود
در خواب دید که اهل گورستان همه از گورها برآمده اند و هر یک خود را حلّه سبز پوشیده
بودند و طبقی از نور در دست گرفته در آن میان جوانی را دیدم برهنه و دست تهی
از وی پرسید که حال تو چیست و چرا چنین درمانده گفت از بهر آنکه از جهت من کسی
صدقه نمیدهد و دعا نمیکند از برای این بازار بود و مرا یاد نمیکند از برای من زار و
نزارم گفت مگر ترا کسی نیست گفت مادر پیری دارم چون از دنیا بیرون می آمدم
از من بآزار بود و مرا یاد نمیکند از برای خدا پیش او رو احوال مرا باز گوی باشد که
مرا حلال کند و بر حال زار من ببخشاید که حالم سخت پریشان است مرد صالح از
خواب درآمد و به نماز مشغول شد چون فارغ شد برخواست و بدر سرای
پیرزن آمد و احوال را تمام با پیرزن گفت آتشی در نهاد دلش افتاد و نوحه و
زاری درگرفت و دل بر فرزند خود خوش کرد و او را حلال کرد و بخانه رفت
و بدره زر بیاورد و گفت این زر را از برای فرزندم به مستحقان صرف کن صالح مرد
آن زر را بدرویشان رسانید چون شب جمعه دیگر در رسید مرد صالح باز بیامد
و دروازه بسته بود و باز بگورستان رفت و بنماز مشغول شد و خواب او را در ربود
باز دید که مردگان سر از گور برآوردند چون آن جوان را دید بیامد با لباس بهشتیان

پوشیده

پوشیده و در شراب رحمت غرق شده و طبقی از نور گرفته چون آن مرد صالح را بدید بر او
آفرین کرد و گفت مادرم را بشارت ده که آنچه از تو بمن رسید اضعاف آن بمن رسید از
خشنودی تو مرا از آتش دوزخ خلاصی دادند مرد صالح از خواب درآمد بدر خانه پیرزن
رفت و او را بشارت داد و احوال تمامی با او گفت پیرزن شاد شد بسجده درافتاد
و شکر باری تعالی بجای آورد ای برادر بدانی که در بارگاه حضرت عزت هیچ ضایع نباشد قوله تعالی
ان الله لا یضیع اجر المحسنین ای دوستان و عزیزان از خواب غفلت بیدار شوید
هر چیزی که از دست شما برآید در راه خدای تعالی صرف کنید در حال حیوة که فردا حسرت
خوری و به پشیمانی که چرا خیرات و صدقات نکردیم از بهر این روز که دستگیر ما شود که مال
از حلال و حرام اندوختیم و بوارثان گذاشتیم و ایشان از بهر ما خیراتی نمیکنند و هرچه
دیگران دهند بسیار ثمره نمیدهد برد تا که دستت میدهد کاری بکن پیش از آن کز تو
نیاید هیچ کار کار امروز بفردا میفکن زیرا که مرگ در کمین است و در خواب غفلت
مباش چنین است روایت از حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود الناس نیام
فاذا ماتوا انتبهوا یعنی مردمان خفتگان اند پس چون بمیرند بیدار شوند
مردمان غافلند از عقبی همه گوئی بخفتگان مانند غرور و غفلتی که میورزند چون
بمیرند آنگهی دانند پس ای غفلت زده شیطان ترا از راه ببرد و پنبه غفلت
در گوش تو نهاده تو در خواب غفلت مانده بیدار شو بیدار شو از خواب
غفلت ای فقیر با دوستان مرتضی جان را فدا کن بولوفا با دشمنانش خو
مکن در خواب غفلت ای فقیر پس ای عزیز بیدار شو از روز قیامت حذر

کن که راه دور در پیش داری و فکر زاد آخرت هیچ نساخته پس روی براه خدا بنه
کن و چشم بیدار بر کرم پادشاه ذوالجلال و توبه کن و از گناهان خودکامی در راه آخرت
نه و خیرات و صدقات را بدست خود بده تا فردای قیامت ثواب آن بیابی با
روایت کرده اند که در زمان حضرت رسول صلعم مردی زردار دنیا بعقبی روی نهاد و وصیت
کرد که فلان انبان زر بحضرت رسالت پناه برید تا بدست مبارک صرف درویشان کنند
آن زر را به حضرت آوردند آنحضرت بفرمود تا نطعی باز افکندند و آن زر را بر سر آن نطع
نثار کرد قراضه کوچکی مانده بود که بر دست نمی آمد آنحضرت آنرا بدست مبارک
خود گرفت و فرمود بدان خدای که مرا براستی بخلق فرستاد که اگر این شخص در حالت
حیات خود این قراضه را بدست خود بدرویشان میداد او را بیش بهتر بود از این که من
به نیت او دادم پس ای عزیزان امروز باید که بکوشید و توشه برای زاد آخرت
در روز پیش خود فرستید که فردا پشیمانی سود ندارد قوله تعالی یوم لا ینفع الظالمین
معذرتهم و حضرت رسالت پناه ص فرمود طوبی از آنکه نعمتی دارد و حق را شکر
آن بگوید و حقیقت بدان که نعمت چهار است یکی آنکه در این جهان بکار آید و در
آن جهان سودمند بود چون علم و خوی خوش دوم آنکه او را منفعت رسد ابرار
و ایشان چون صدقه دهد نعمتی که او را بود از پیش بفرستد که و ما تقدموا لانفسکم
من خیر تجدوه عند الله ای که بیچاره رفته در خواب مگر این پیچ روزه را
با پی جمل انگس که رفت و کار نساخت کوس رحلت زدند باز نساخت
خواب نوشین و بامداد رحیل بازدارد پیاده را ز سبیل هر که آمد عمارت نو

ساخت

ساخت رفت منزل بدیگری پرداخت وان دیگر پخت همچنین هوسی وین عمارت
بسر نبرد کسی برگ عیشی بگور خویش فرست کس نیارد ز پس تو پیش فرست عمر برف
است آفتاب تموز اندکی ماند و خواجه غره هنوز ای تهی دست رفته در بازار ترسمت
بر نیاوری دستار هرکه مزروع خود بخورد و خرید وقت خرمن خوشه باید چید سیم آن است
که در دنیا بکار آید و در آخرت بکار نیاید و آن نعمتی بود که خود بخورد و بخیرات و صدقات
ندهد و در راه خدا بدرویشان صرف نکند و حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که اذا وصلت
الیکم اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقلة الشکر چون بیابی تو نعمتی در چند خورد باشد
چون نقطه موهوم شکران باشد فرد نگذار که رزق بانده سوی عدم چهارم آن است که نه
در دنیا بکار آید و نه در آخرت بقیا در رسد بلکه بدان عذابش بود و آن نعمتی بود که
کسانی نخورد و ندهد و بگذارد تا دیگران بخورند و فردای قیامت تن او را بدان داغ
کنند قوله تعالی فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم و دیگر بدانکه حقیقت
نعمت آن بود که سعادت آخرت بدان پیوسته بود که حضرت رسول ص فرمود که
اللهم انی اسئلک تمام النعمة یعنی بار خدایا از تو میخواهم تمامی نعمت پرسیدند
که تمامی نعمت چه سبب شد دیگر گفت آنکه در بهشت آنحضرت فرمود که نعم المال
العون علی تقوی الله بهترین مال و نعمت آن بود که در وجوه صلاح و پرهیزکاری
و صحت تندرستی بالای همه نعمتهاست و عقل و دانش بهترین آرایش است
در خبر است که شخصی هزار درهم بیش بزرگی رفت از دست درویشی گله کرد بزرگ
او را گفت که راضی که چشم نداشته باشی هزار درم داشته باشی گفت روا باشد

که چشم را به پانصد هزار درم ندهم گفت دست یا پا نداشته باشی یا زبان یا عقل یا از اینها
یکی نداشته باشی گفت روا باشد که یکی از اینها را با آنچه در دنیاست ندهم بزرگ گفت پس
چرا میگویی که چیزی ندارم و این نعمتها که تراست نقلست از وهب ابن منبه که گفت
زنی را دیدم در طواف کعبه که میگفت بارخدایا عمرم گذشت و گناه مانده و است ثنا
دیگر با وی بود گفت چرا بدر خانه کعبه نروی گفت پای خود را شایسته آن نمیدانم که در
چنین جای روم که من کیم و این خانه کیست در حال ندای جبار عالم در رسید که
ای پرستار که تو مرا بدین وجه می شناسی و این ادب نگاه داشتی ترا آمرزیدم
و رحمت کردم روایتست از حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که صدقه جهت مردگان
دهید هر روز بیان و علی و فقرا و اهل طاعت و عبادت دهید که انوار فرشتگان
هفت آسمان بیایند و از روشنائی او میدرخشند و بر سر قبران بنده می آورند
و گویند السلام علیک یا اهل گور اهل تو این هدیه برای تو فرستادند بنده و اهل گور شاد
شوند و دعای خیر بر اهل هدیه کنند گویند یا رب العالمین بیامرز و به جنت رسان
و اگر نا امید باز گرد و گوید یا رب ذلیل و سرگردان چنانکه مرا نا امید و سرگردان کردا
نیدند و حضرت رسول صلعم فرمود که هر مومنی که خیر بکند و صدقه بدهد حق تعالی او را چندان
ثواب دهد که کوه احد روز قیامت در سایه عرش حضرت حق تعالی باشد موعظه از حضرت
خواجه کاینات و مفخر موجودات محمد مصطفی صلعم که فرمودند ان اشد الناس عذابا
یوم القیامة من اجهل احده وولده یعنی هر کسی که سخت عذابی روز قیامت
ان را که جاهل فرو گذارد زن و فرزند خود را و با آنچه تکلیف باشد در دنیا نیاموزد داشان

و شعور ایشان

دستوری دهد تا از سرای بیرون روند و از مرد بیگانه روی بپوشند و انفس ایشان فدای
آتش دوزخ شود قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا یعنی ای مو
منان نگه دارید تن خود را و عیال خود را از آتش دوزخ پس گفتند یا رسول الله اگر به
فرزندان و شوهر یا زنان بگویید و ایشان فرمان نبرند گفت اگر فرمان نبرند شما گناهکار
باشند در آخرت اگر فرمان نبرند از گردن خود ساقط کرده باشند چنانکه فرموده ان
عضوه فقد قضی ما علیه در خبر است از یحیی معاذ گوید که اهل زمانه ابنای زمانه اند
از نیک و بد در نامه اعمال ایشان بنویسند فردای قیامت بدان حساب باید داد
آخر فکنند فلک پیشکار من تو در یاب روز کار کار من تو هیهات اگر خبر از ما طلبد کار من
تو دیگر کار من تو اگر چیزی بیاموختی از مادر پدر و نصیحت قبول کردی و هر علم خود چندان
حلاوت طاعت رحمانی بودی که با هیچکس از اهل زمانه نپرداختی و خود را جز ایشان
ساختی امروز بپایه کوشید و خود را از میانه به گوشه و به کرداران بیرون باید آورد
تا آخر با ایشان نباشد چنانچه حضرت رسول صلعم که هر که پیروی کند قومی را از جمله ایشان
است اگر نیک باشد اگر بد پس ای عزیز بدین قدر که مر است نیکی کس و از بدی دور
کس خود را و چنین گفته اند که اهل زمانه را سه چیز هست مال و ملک و ضیاع و عقار دوم
زن و فرزند دوستان سیم کردار اعمال چون جسم برهم نشاند نفس آخرینش برآید
مال و ملک از دست رفته و زن و فرزند و دوستان تا لب گور با وی بیایند لب کردار
و اعمال که در زیر سر او نهند اگر نیک باشد نطوبی له الکریم باشد نویل له حکایت
چنین گویند که شخصی بود از مال دنیا بی نصیب بود زن و فرزندان او قناعت

که هرچه را آبادان کرده اند خراب
خواهد شد و آنچه دارد زر و خاک
خواهد شد و آنچه کرده اند از نیک و بد

نیکردند و با او نزاع و جنگ رسانیدند روزی برخواست و چادری بر سر گرفت و ردای
بوشانیدند و در بازار نشست و از مردم درم و دینار میگرفت قضارا دزدی بر دکان بزازی
بزد و زر و سیم بسیار ببرد و خواجه خبردار شد در طلب او سو میشتافت با جمعی چون بدین آر شیدند
او را بگرفتند که زر ما را تو دزدیده گفت من خبر ندارم و او را ستم بسیار کردند و سو شد چون
بیگناه بود یکدست او را بریدند گفت دست بریده ام من را این دهید گفت کی ببرید که پیش
زن و فرزندان میبرم تا قناعت کنند و قناعت بهترین چیزهاست پس پیش زن و فرزندان
برد گفت آیا قناعت بهترین این بود ای قناعت توانگرم گردان که ورای تو هیچ
نعمت نیست کنج صبر اختیار لقمان است هر کرا صبر نیست ایمان نیست با قناعت
همه اخوار بود بسته بند روزگار بود تاجدار است هر که قانع شد مرد قانع برخ
تراب بود رو قناعت گزین رنج طلب کین چنین گنج پایدار بود حضرت رسالت
پناه صلعم فرمود طوبی آن زنیرا که شوهر درویش قناعت کند آنچه او را باشد از او طلب
نکند تا او را ثواب آن جهان حاصل گردد و فرشتگان از چند چیز عجب آید از اهل
دنیا یکی آنکه زنی چون زنده باشد از مردم نگریزد و مستوره نباشد چون بمیرد او را
بر جنازه نهند فرشتگان گویند این بیچاره خود را در حال زندگانی از نامحرم نگاه
نداشتی اکنون چه سود دارد دوم عجب دارند از کسانی که میان نماز شام و خفتن
بنشینند هرزه و بیهوده حدیث سر گذشت دنیا گویند سیم فرشتگان عجب دارند که روز در
بطالت بسر آورند کفایت نیست که شب نیز صرف آنها میکنند و ترک طاعت عبادت
میکنند و دیگر عجب دارند که مردم میکوشند که ملک ست زمین مردم به تصیب در زمین جد

ستر پنهانی

کیرند تا زیادت کردد و فرشتگان گویند اگر تر ا هواری بدین فراخی کفایت بدین یکدست
زمین هم سیر نخواهی شد چهارم عجب دارند اگر نعمتی دارند بسبب او را میخورند و می پو
شند درویشی طلب چیزی کند او را نا امید باز گردانند در شکر آید که شکر نعمت کند هر که
طعامی خورد ریزه وارش بر زمین افتد بر دارد بخورد خدای تعالی درویشی از وی بردارد
تا به مهلت بطن او رسد برکت آن نعمت و رحمت که داشته باشد صلی الله علی محمد واله اجمعین
سانزدهم در بیان توبه و استغفار و موعظه النجیه یا ای تعالی ای خالق بیچونی ای
قادر بیچون ای رازق بیبدل وای دوست نیکوکاران وای ستار بندگان گناهکاران وای
غفار گناهکاران وای چاره بیچارگان وای روزی دهنده بیکاران وای پناه آوارگان
وای پناه آوارگان وای رحیم پشیمانان وای کریم پریشانان ای مونس غریبان وای
امان درماندگان وای معز مخلصان و معین بیکسان وای چاره درویشان ای پناه
بیچارگان وای قادر ممکنات وای خالق بندگان ای دستگیر درماندگان ای رحمت
دهنده و بیماران وای پوشنده عفو بر سر گناهکاران ما محتاج برحمت توایم کردگاری
پادشاها بادوانی ما دانی وی حجت ما بنما سا از سر گناهان ما درگذر و پرده از روی کارها
بر مدار و بنظر رحمت بما نگر و آبروی ما مبر امید نبود داریم از آتش دوزخ ما را نجات و
ما خاک پاشان کوی قوام خاک رخسار الدنیا والاخره ما را نگرداند و نعیم نعیم ما را برسان
یا اله العالمین یا خیر الناصرین مناجات کریما مالک ملکا توان سبوح سبحانی آنکه ترا
هست سر را ز پنهانی علیم عالم الغیبی حکیم فرد و ما رببی تران علام عیبهی که
عیب بند و پوشانی تو نه از اهل پیوندی منزه تر ز فرزندی که همچون خداوندی

به نخلت نیست مانندی عظیم ذوالجلالی تو حکیم بیمثالی تو قدیم بیزوالی تو سرافرازد
سلطانی سمیعی وبصیری تو معین دستگیری تو رحیم و هم کریمی تو ترا مخلوق کی مانی
همه مرغان پرنده ترا هستند پرستنده همه تسبیح میگویند علیم نطق مرغانی همه
موران میان بسته بجان درخدمتت هستند همیگویند آهسته تو ارزاق ضعیفانرا روان
پیدایست ماهی باب اندر تو آگاهی همی گویند الهی خدای جن وانسانرا تو بر جمله خدا
وندی بری از چون وچندی که بر ما جرم بپسندی که ذوالفضل واحسانی منم مسکین
بیچاره شده از مسکن آواره ندارم هیچ غمخواره بجز امید یزدانی بهر کاری
که درمانم خدایا چون ترا خوانم نگهبان هم ترا خوانم تو بر جمله نگهبانرا بطاعت
سخت درمانم نهاده معصیت پشم همیشه با دل ریشم بیا کز درگهم رانی
کرم باوعده مان دادی بدان آیت فرستادی تو گفتی گاه ناشادی مرا خوان چونکه در
مانی بحق نام تو اعظم بحق صفوت عالم آدم بحق عیسی مریم بحق پیرکنعانرا بحق
احمد مرسل رسول آخر و اول حبیب اکرم وافضل بشیر جسمانی جانی بحق الضحی
رویش بحق طاق ابرویش بواللیل دوگیسویش سیه چون تیغ ظلمانی بحق
تارک تاجش بحق قدر معراجش بجان مستمند محتاجش عطا مانده مسلمانرا
بحق میران حیدر چراغ مسجد ومنبر زبیم او در خیبر فتاد از تخت ایوانی بحق
مردی جانش بحق مردی چون ماهش بدان وارستگی گاهش که باشد از پریشانی
کرسی حق جلال غفاری سحر گفت دلانی شب اول درآن گورم شده با ظلمت ازدم
خورند این دیدگان مورم خدایا چه کرد انی همی زان روز اندیشم که آید گرد ما پیشم

زنهدم بادل ریشم بیا تا نامه برخوانی همه جرم خطاییم خلل افتاده در چیم زمن افزون
درکیشم بدارم کشته ارزانی اسیر بار عصیانم سیه زان معصیت جانم چه بر امید غفرانم
خدایا عفو گردانی زغم یارب رهایی ده زظلمت روشنائی ده بحضرت آشنائی ده
که احوالم تو میدانی ثنای ایزد پر از دردم رخ چون زعفران زردم نشسته بر رخان گردم
تو غمخوار غریبانی الهی جمله عالم را همه اولاد آدم را چه درویش وچه منعم را گناهان عفو
فرمائی تعالی الله زهی اثار صنع قدرت یزدان که عقل وفهم میگردد زصنعش عاجز
حیران تعالی الله زهی احسان که خلق حضرت خالق که دارد درحق ما این همه بخشش
احسان خداوندا زهی احسان که هر جا هست جاویدان همه هستند برخوان عطای
جود او مهمان فتاده محو کویم از دل جان پادشاهی که کرد او آفرینش را طفیل خلقت
انسان بحق جمله کروبیان عالم علوی که هست اوراد شان تسبیح هم تهلیل جاوید ای
بحق جمله تفسیرات آیات کتاب تو که شد بر انبیا منزل زبهر رونق ادیان بحق آدم
پیش مسکن بحق نوح پیغمبر که بگرفت از دعای او همه ملک جهان طوفان بحق هود
یونس صالح والیاس خضران کو حیات جاودانی یافت او از چشمه حیوان بعلم ادریس
ادریس دعا وحسرت یعقوب بصبر وطاعت ایوب علم حکمت لقمان بفکران ذکریا
درخت خوف ان شیخ که زره بر سرش هرگز نید از یاد نسیان بحق لوط شعیب
قرب ابراهیم که گرد آتش نمرود بروی گلشن ریحان بحق ذبح اسمعیل آب
دیده اسحق بحزن دیده یعقوب حسن یوسف کنعان بحق مصطفی سلطان ظ
عالم وآدم که آمد از تو او را آیه رحمة للعالمین درشان بحق مرتضی هادی دین

دین احمد مرسل که بود آن حق وباطل را بحق المعروف فرمان امام هادی مهتر واهل پیغمبر
امیر حاکم محشر قسیم جنت ایران ملک حیران جود او ملک اندر سجود آن زروی لطف جود
او گشته عین واعیان همه جان ماندای او همه شاهان گدای او کف معجز نمای او بخشش
رشک بحر وکان بحق آل اولاد کرام قدر منزلشان که هستند پیشوای دین احمد شافع
خلقان خداوندا بحق ذات پاک بیمثال تو که ارباب سخن را هست مطلع قدر واز
ایوان بحق چهارده معصوم پاک ان هادیان دین که هستند خلق عالم را شفیع از
جمله عصیان که سازی نور ایمان همره ما در دم آخر کشی بر سیئات جمله خط آیت
غفران وصلی الله علی نبینا محمد واله الطیبین الطاهرین برحمتک یا ارحم الراحمین والسلام
علی من اتبع الهدی در بیان توبه وموعظه این باب مشتمل است بر سه
فصل فصل اول در بیان توبه بدان که انچه توبه بروی واجبست از اقسام صغایر
وکبایر قال الله تعالی والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله
واستغفروا لذنوبهم الآیه ای عزیز من چون دانستی که توبه عبارتست
از ترک گناه بدان که چیزی که در حقیقت ان معلوم نباشد ممکن نگردد چون توبه
واجبست معرفت انچه ترک ان سبب وصول است بمرتبه توبه واجب بود
وان گناهست وگناه عبارتست از هرچه مخالف امر حق بود وان فعل ترک
تفصیل ان بسیار است بسبب کثرت اوصاف اخلاف هر شخص ولی مجموع ان
منحصر میگردد در چهار صفت که ان چهار رکن خانه بشریست اخلاق واوصاف
انسانیت وان چهار صفت بهیمی وسبعی وشیطانی وربانیست وچون طینت

انسانرا از اختلاط مختلف ترکیب یافته است از حقیقت هر عنصری اثری درنهاد ان
سرشته شده است اول ربانی که ان نتیجه ونفخت فیه من روحی از جبلت آدمی مذکوراست
وازوی کبر وفخر استعلا وعجب انفراد واستغنا ومحبت ومدح ثنا ودوام وعز وترفع تولد کند
دوم صفت شیطانی ازوی حسد وحیله وخداع ونفاق ومکر واغوا واضلال متشعب گردد
وسیم صفت بهیمی ازوی حرص وشدت وشهوت وطمع ورغبت اکل حرام وزنا و
لواط وخمر وغیره متفرع گردد چهارم سبعی ازوی غضب وحقد وضرب وشتم وقتل
وانواع ایذاء خلق زاینده شود واز هر صفتی ازاین صفات باز صفتهای بسیار بمقتضای
تجدد وحوادث وقایع ازمنه وامکنه ظاهر گردد واول صفتی ازاین صفات باز صفتهای
بسیار که نظر آدمی بظهور می آید صفت بهیمی است وهر معصیتی که از شخص در وجود آید این
اصول است وظهور این معنی در دل باشد وچون اعتقاد بدعت وکفر ونفاق و
دیگر اندیشه خلق بعضی در چشم وگوش وبعضی بر زبان وبعضی در شکم وفرج وبعضی
شامل بود مجموع بر مخلوق خلق چون قتل وغضب ومنع زکوة وقصد عرض جاه
وقصد دین واغوا وترغیب بمعاصی ودعوت کردان به بد ودلیر گردانیدن معاصی
به ترجیح دادن جانب وجابر خوف چنانکه رسم بعضی از داعیان روزگار است
وان قسم که میان بنده وحق تعالی است بعفو نزدیکتر است مگر شرک که از امید
عفو نیست وانچه متعلق است بر حقوق خلق مشکلتر است ودروی تشدید بیشتر است
در خبر است از حضرت سید المرسلین صلعم میفرماید که حضرت جبرئیل ع از حضرت
پادشاه عالم در رسید وفرمود که یا رسول الله حضرت پادشاه عالم میفرماید که مرا

به امتان تو هفت شرط است اوّل آنکه چون طاعت من کنند و پناه بدرگاه من آورند
از گناهان توبه کنند من به فضل و کرم توبه ایشان را در پذیرم دوم آنکه به شش عضو
معصیت کنند و یک طاعت من از روی کرم آن شش عضو را در کار آن یکی کنم سیم
آنکه به هفت اعضا و جوارح معصیت کنند و توبه کنند ایشان را بیامرزم چهارم آنکه
اگر گناه به خویشتن اضافت کنند و بدرگاه من آیند ایشان را بیامرزم پنجم اگر گناه کنند
و توبه کنند و دانند که بد کرده اند ایشان را بیامرزم ششم اگر گناه کنند من گرمای تا
بستان و سرمای زمستان برایشان گمارم تا بران رنجور شوند آن رنج به کفاره گناه
ایشان کنم و ایشان را به فضل و کرم بیامرزم هفتم چون به قیامت آیند حساب ایشان
سهل کنم و شرط آن است که مرا پرستند و بر من شرک نیارند و دیگر جبرئیل [illegible]
که یا رسول الله پنج بشارت برای تو آورده ام اوّل آنکه هر آن مؤمنی که از بندگان
من امید بر رحمت من دارد من او را بیامرزم و نا امید نگذارم دوم دعای زندگان
بعذاب مردگان بردارم سیم هر که در دنیا پرده بر روی گناه کسی بپوشاند در آخرت
پرده او را بپوشانم و او را رسوا نکنم چهارم در توبه بر بنده در نبندم تا که عقلش
بجای بود و داند که چه میگوید و توبه کند بوقت مرگ توبه او قبول کنم پنجم چون
روز قیامت روی بحضرت من باز آرند و بمن شرک نیاورده باشند و مرا منزه
و متعال دانسته باشند اگر برابر آسمان و زمین گناه داشته باشند ایشان را بیامرزم
قوله تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء
پس حضرت خواجه عالم و مهتر و بهتر بنی آدم محمد رسول الله صلعم میفرماید که فرشتگان

هفت آسمان

هفت آسمان و زمین از برای سه گروه شب و روز استغفار میکنند عالمانی که در این حق را
رانند و کسانی که آنچه بکار ایشان آید شرم نکنند و بیاموزند و از بهر آخرت و دیگر آنها که سخی دوست
داشته باشند از خدای تعالی ترسان باشند و درویشان مستحق را چیز دهند و درویشان
را محروم نگذارند آتش دوزخ برایشان کار نکند و دیگر زن مؤمنه که بر رضای شوهر
باشد و زنی که صبر کند بر جفای شوهر و چیزی نگوید و دیگر فرزندی که با پدر و مادر
نیکو کار بود دیگر سه کس آن اند که از شر ابلیس و لشکرش در حمایت حق تعالی باشند
آنکه از خوف خدای تعالی بگرید و قطره چند آب از دیده بیارد و حق تعالی وحی به داود
پیغمبر علیه السلام فرستاد و گفت هیچ چیز در دنیا دوستتر از ناله نیست که این زاری از من فریاد
رسی نیست و نیز آورده اند که بنده گناه کار بخانه کعبه رفت و دست در
حلقه در کعبه زده بود و میگفت لبیک لبیک یا رب لبیک جواب آمد که لا لبیک و لا
سعدیک برو ای بنده گناه کار توبه ترا قبول نمیکنیم آن بنده را دوستی بود گفت
بیا و رسوائی برخود مکن نا امید باز گشت سال دیگر باتفاق دوست باز بکعبه آمد
و حلقه بگرفت و گفت لبیک و سعدیک باز خطاب آمد لا لبیک و لا سعدیک آن دوست
گفت پار سال رسوائی کردی امسال نیز باز آمدی نا امید باز گشت سال سیم باتفاق
آن دوست برفتند باز دست در حلقه زد و گفت لبیک لبیک و سعدیک خطاب آمد که
لا لبیک و لا سعدیک آن دوست گفت این سه سال است که بر خود رسوائی میکنی آن گناه
کار دیده پر آب کرد و آه جگر سوز از دل بر کشید و گفت ای دوست مرا به کی
میفرستی که جز این درگاه درگاهی نیست و خدا را هم که گناه کاران را بیامرزد و غا

را پناه گیرند این بگفت و زار زار گریست که خدایا و خداوندا توبه کردم بر بیچارگی گناه کار سیاه
رحمت کن و آه و ناله در گرفت و روی بر خاک نهاد و از سوز دل زار گفت ای پادشاه
گناه کاران و ای اله بیچارگان و ای پناه آوارگان زار زار بگریست و گفت خدا
و خدایا توبه کردم و پشیمان شدم استغفر الله ربی و اتوب الیه در این ناله بود که ندای از
عالم جبروت در رسید که لبیک لبیک عبدی و سعدیک ای بنده من توبه ترا قبول
کردم و ترا بیامرزیدم و میدانم که بجز از من آمرزگاری نیست روایت است از حضرت
رسالت پناه صلعم که میفرماید که هر که میخواهد که خانه او پر برکت و پر نعمت باشد این شش
کلمه را در شش وقت بکار دارد اوّل بهر کاری که ابتدا کند بسم الله الرحمن الرحیم
را بگوید دوم هر نعمتی که پیش او آید بخورد و بخوراند و از وجه حرام نخورد و حلال بخورد
و بگوید الحمد لله رب العالمین سیم هر خطائی که از او در وجود آید بگوید استغفر الله ربی
و اتوب الیه چهارم هر غم و الم که در پیش آید بگوید که لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
پنجم چون بهر کاری و عزمی خواهی کردن بگوید که ما شاء الله کان چون از قضای
ترسد و از چیزی اندیشه کند بگوید حسبنا الله و نعم الوکیل و چنین آورده اند که چون
خواجه عالم صلعم دلتنگ شدی زبان برگشادی و گفتی که اللهم لک الحمد و الیک المشتکی
و انت المستعان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم حضرت جبرئیل از رب جلیل در
رسید و گفت یا رسول الله هر ستم رسیده و بیچاره که دلتنگ و غمناک باشد این
کلمات را بر زبان راند خدای تعالی او را از هر چه ترسد ایمن گرداند و بر دشمنان ظفر
یابد و این کلمات آنست که موسی علیه السلام بر دریا بخواند بسلامت گذشت و نجات یافت

آورده اند

آورده اند در بصره مؤمنه زنی بود نماز میکرد و سوره یا ایها المدثر بخواند چون بدانجا
رسید که فاذا نقر فی الناقور یعنی چون روز قیامت شود و صور در دمند از ترس
و بیم بیفتد و جان بحق تسلیم کرد که حزامیتا روایت است از حضرت خواجه عالم صلعم
که حق سبحانه و تعالی میفرماید که ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم و آمنتم یعنی مرا بعذاب
کردن شما چه کار بودی اگر شما شکر میکردید و گاه و بیگاه ناله و زاری و توبه و استغفار
از گناهان میکردید و از گناهان گذشته که بجای شما میرسید توبه و استغفار میکردید در
خبر است که هر شب فرشتگان از آسمان ندا کنند که هل من سائل هل من تائب هیچ
سائلی هست که از ما سؤال کند و آمرزش و رحمت خواهد تا او را بیامرزیم و هیچ
خشم گرفته که با او صلح کنیم و هیچ بنده کاری هست که پشیمانی خورد از گناهان و توبه کند
تا هفت در دوزخ بر وی در بندیم و هشت در بهشت بر وی بگشاییم روایت کنند
که در بصره زنی بود و او را شعوانه مطربه گفتندی و بی او هیچ عروسی و مهمانی و مجلسهای
فسق و فجور نبودی و غلامان و پرستاران خوبروی داشتی و همه مطربی آموختی
و چهل سال برین نوع بسر برده بود و کنیزان کنون مشغول بود روزی با کنیزان
بسا ده رویان با صراحی و پیاله می آمد آوازی شنید که گریه و زاری میکردند پنداشت
که ماتمی افتاده می آمد تا بدر مسجدی رسید در آنجا منصور عمار رحمة الله علیه وعظ و نصیحت
میگفت دید که منصور بر سر کرسی نشسته بود و گناه کاران را پند میداد و از گریه و ناله درد
ناک میکردند شعوانه گفت ساعتی توقف باید کرد تا این پیر پارسا چه میگوید منصور
عمار این آیت بر خواند و اذا رأتهم من مکان بعید سمعوا لها تغیظا و زفیرا یعنی

چون عاصیان و مجرمان از دور آتش دوزخ را ببینند و بانگ آن بشنوند از پای درآیند
شقوانه چون این آیه شنید خوفی در سینه او پدید آمد و پارسائی دامنش بگرفت آواز داد
که ای شیخ آمده‌ام که مرا درمان دهند گناهکاری و شرمساری و عصیان و گناهان مرا بتوبه نصوح
قبول کنند یا نه منصور عمار گفت ای بارگاه گناهکاران و عاصیان را طلبند و ضعیفان را
بپذیرند و پارسان را میخواهند و توبه کاران را میخوانند اگر گناه تو چون کف دریا باشد
باشد آن زن آه سرد از دل پر درد برکشید و گفت زینهار که بس مثل من زنی گفت ای شیخ
شقوانه مطربه منم پس باخلاص تمام پای در حلقه توبه نهاد و با درگاه حق سبحانه وتعالی
و پارسائی شعار خود ساخت و کنیزان را جمله آزاد کرد و دل بر رحمت خدای تعالی بست
و چهل سال دیگر زندگانی کرد چنان شد که در زاهدی و پارسائی نام یافت و چنان که
در خداپرستی و خداترسی بدو مثل زدندی که در همه بصره چون شقوانه نبود شقوانه
در پیش دنیا بودی با شرم و حیا بود چون ترک دنیا گفت حیا و شرم او را دامن گرفت
پس روزی بر اندام خود نگاه کرد سوخته و گداخته دید آهی از میان جان برکشید گفت
در دنیا چنین سوخته و گداخته شدم آیا کار آخرت من چه خواهد شد آوازی شنید
که ای شقوانه در کار خود بیفزای که بر تو رحمت کرده‌ام در رحمت حق تعالی بر نیکوکاران
است نورالله تعالی ان رحمة الله قریب من المحسنین در خبر است که حضرت امام زین
العابدین ع در عبادت تن خود را چنان زار و نزار کرد که استخوانهای پهلوی او نمایان
بود گفتند یا بن رسول الله دانی که رحمت خدای تعالی پیشی گرفت این همه چندین رنج
و سختی بر خویشتن نهادی گفت خدای تعالی میگوید که رحمت من نزدیک نیکوکاران

است حکایت

است حکایت آورده اند که شبانی بود در شب و روز در صحرا گردیدی گذر از حضرت عیسی ع
با او رسید از وی پرسید که هیچ دانی که موجب رستگاری آخرت تو باشد گفت یا روح
الله شش کار دانم و بران عمل کنم عیسی ع گفت آن کدام است گفت اول نفس را
گفته‌ام تا در کار خدای تعالی باشد کار خلقان نکند و هرگز نباشد که کار خدای تعالی ناکرده
دوم گفتم تا خوف خدای تعالی باشد خوف از مردم ندارد هرگز نباشد که خوف خدای تعالی
نباشد چهارم تا شرم از خدای تعالی باشد شرم از مردم ندارد هرگز نباشد که شرم از خدای تعالی
نباشد پنجم گفتم تا حلال باشد حرام نخورم هرگز نباشد که حلال نباشد ششم تا عیب
خویشتن بینم عیب دیگران نگیرم هرگز نباشد که عیب خویشتن نباشد پس عیسی ع
گفت حق تعالی صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بخلقان فرستاد از برای این شش خصلت خوب
تا خلق را باین شش چیز رهنمائی کنند حکایت عیسی ع گفت تا ترک چهار چیز
نگفتم چهار چیز نیافتم تا ترک هوای نفس نگفتم خدای را نیافتم تا ترک معصیت نگفتم
حلاوت طاعت نیافتم تا ترک دوستی دنیا نگفتم دوستی آخرت نیافتم بزرگی
را پرسیدند که چه میگوئی و میخواهی گفت سه چیز یکی آنکه بدان وضو سازم دوم کهنه
که عورت خود بپوشانم سیم جایگاهی که در آنجا عبادت کنم پس ای عزیزان خلق
عالم سه کروهند قناعت کنندگان نشد و جویندگان مال شد و مال داران اما
چون بندگان از دو غم خالی نباشند یکی رنج طلب کردن دوم غم نایافتن مال اما
مالداران از دو غم خالی نباشند یکی رنج نگهداشتن مال و پاسبانی مال دوم غم زوال
مال که ترسند از دست ایشان برود و قانع از این هر دو آسوده بود و در آخرت از غم

حساب ایمن باشد مال دنیا در دولت نشان عیب دارد اندک است و فانیست و نیکو است
و چون برای خدای تعالی بر درویشان دهی بسیار گردد قوله تعالی من ذا الذی یقرض الله
قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة و باقی گردد قوله تعالی ما عندکم ینفد و ما عندکم
ینفد و ما عند الله باق و پاک گردد قوله تعالی خذ من اموالهم صدقة تطهرهم
و تزکیهم ای عزیزان اگر مال نداری آن زبان در رحمه را بود اگر تن قرب نداری آن
زبان حرام دهان و گزندمان و موران باشد اگر طاعت نداری آن زبان تو دوزخ تو
باشد آورده اند که روز قیامت هر بنده را سه دیوان باز کنند در یک دیوان امید
عفو بود و آن گناهان بود که میان بنده و خدای تعالی باشد و در یک دیوان امید عفو نباشد
و آن شرک باشد و در یک دیوان دیگر هیچ فرو گذاشت نبود و آن دیوان مظالم
بندگان است میان یکدیگر که او را البته مطالبه خواهد بود و هر قسمی از این دو قسم
مذکور منقسم میگردد بصغایر و کبایر و بعضی انکار به صغایر کرده اند که هر جرم که با
حق است کبیره است چون کتاب شاهد است و حق بر وجود صغایر و کبایر لابد است
از معرفت و تمیز میان آن قال الله تعالی ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر
عنه سیئاتکم و حضرت رسول ص میفرماید که الصلوات الخمس والجمعة تکفر ما
بینهن الکبایر و در روایت دیگر لما ینهون الاکبایر و علما در امت اختلاف
کرده اند در عدد کبایر بعضی گفته اند که هفت و بعضی گفته اند هفت است و ابن
عباس به هفتاد نزدیکتر است از آن که به هفت و شیخ ابوطالب فرمود که جمیع
احادیث وارد در این باب و جمیع اقوال جمع کردم عدد کبایر هفده یافتم چهار در

دوست و چهار

دوست و چهار در زبان و سه در شکم و دو در فرج و اصرار بر معصیت سیم نومیدی
که کند از خدای تعالی چهارم ایمن بودن از مکر الله آن چهار که در زبان است اول شهادت
زور دوم قذف سیم سوگند بدروغ چهارم سحر و آن سه که در شکمست اول شرب
خمر دوم اکل مال یتیم سیم اکل ربا اما آن دو که در فرج است اول زنا بود دوم لواط
اما آنکه در دستست اول قتل ناحق دوم سرقه و آنکه در پایست فرار نمودن از جنگ
یکی از ده و ده از پیست اما آنکه در همه تن است جمیع بدن را عقوق والدین شیخ
ابوطالب فرمود اکل ربا و اکل مال یتیم از کبایر میشمرد پس عزیزان از گناهان
توبه کنید و بدرگاه حق تعالی رجوع کنید که راهی خوف و خطرناک در پیش است
و دیگر زاد آخرت کنید پیش از آنکه از سستی کاری آید تا حسرت و ندامت در روز
قیامت نخورید و در آن روز توبه ایشان سود ندارد در خبر است از حضرت امیر
المومنین ع که فرمود که لا شفیع انجح من التوبة یعنی هیچ شفیعی واجب تر از
توبه نیست ای که بیحد گناه کردستی می نترسی از آن گناه شفیع توبه کن تا خدای
حق یابی که بسازد توبه نیست شفیع الهی بحق محمد و آل محمد که بر جمیع شیعیان و محبان و
حاضران این مجلس بیامرزی دوم در بیان استغفار و اذا او نیست
دنیا قال استغفر الله یعنی چون بواسطه شیطان و خلاف امر حق کند گناهی
بدست و زبان وی روان شود در عقب وی مرهم زخم گناهش استغفر الله است
در خبر است از حضرت امیرالمومنین ع فرمود که استغفار را شرطهای قوی کرده است
آورده اند که در حضور شاوی گفت استغفر الله گفت او را که باید دانی که استغفار چیست

واو دروغ است واو در دست
انکه در پی دیگران جمع بودن و افتادن
اما آن چهار که در دولت اول ترک
دوم ...

هو اسم واقع علی ستة معان اولها الندم علی ما مضی الثانی عزم الترک علیه ابدا و الثالث ان تؤدی الی المخلوقین حقوقهم حتی تلقی الله الاملس علیک تبعة والرابع کل فریضة ضیعتها فتؤدی بها و الخامس ان تعمد علی اللحم الذی نبت علی السحت فتذیبها بالاحزان حتی یلصق الجلد بالعظم وینشأ بینهما لحم جدید الا سادس ان تذیق الجسم الم الطاعة کما اذقته حلاوة المعصیت فعند ذالک یقول استغفر الله یعنی استغفار شش معنی اول پشیمانی بر گذشته دوم نیت بر آنکه دیگر بسوی آن رجوع کنی سوم حقوق مردمان که در ذمت تست ادا کنی چهارم فریضه که از تو ضایع گذشته قضا کنی پنجم گوشتی که از حرام رسته است بریاضت زایل گردانی اگر گوشت حلال بروید ششم آنکه نفس خود را الم طاعت بچشانی چنانکه حلاوت معصیتش چشانیده هرگاه که بدین خصال قیام نمائی بعد از آن بگوی استغفر الله استغفر الله توبه قبول باشد روایتست از حضرت سید عالم ص فرمود طوبی هر گناه کسی که استغفار کند اگرچه روزی هفتاد بار سر کشد بشود آن حضرت فرمود که خنک آن بنده را که فردای قیامت چون نامه اعمال او باز کنند نوشته باشد در زیر هر گناهی استغفر الله آورده اند که طاوس یمانی حکایت کند که روزی در ماه رمضان بزیارت پیشوای عابدان و سرور متقیان امام زین العابدین ع رفتم گفتند در نماز است و دستوری خواستم رفتم حضرت امام معصوم در سجده بود و چهره مبارکش از آب دیده گل بر خواسته میگریست میگفت در بارگه جلالت ای عذر پذیر بر خاک درت فتاده ام زار و حقیر از تو همه نعمت است از من تقصیر من هیچ نیم همه تو نی دستم گیر

بیک معصوم

بلکه مقصود هی که هرگز گرد دولت بر دامن عصمت او ننشسته طاعت و عبادت و مناجات و سوز چگونه بوده است ای عزیز من تو عمر خویش در مناهی بسر میبری و از پی هوای نفس میروی و از حق تعالی شرم نمیداری و طمع حور و قصور میداری حق تعالی بفضل منت خویش وعده کرده ترا بحور و قصور تو همه نفرت کنی خدمت تو همه دیوار شوی مزدور با چنین غفلت و چنان تقصیر چه امید قصور داری و حور ای عزیز من اگر رغبت در قصور و حور العین میخواهی خود را از شیطان و از غرور دنیا نگاه دار و ترا از حصار پدید کرده اند که حصون المؤمنین ثلث المسجد والتلاوت القران و ذکر الله الملک المنان و بدان که مسجد است و خواندن قران و ذکر خدای تعالی ای بنده نفس خود را بدین حصارها چون مسجد روی بکار بعبادت مشغول شو و از مسجد بیرون مرو آورده اند که روز قیامت حق سبحانه و تعالی فرشته را بیافریند که چون امت محمد مصطفی ص نماز اگذارده بود و عبادتها بجای آورده باشد و محبت حضرت امیر المؤمنین ع و فرزندان عالیمقام از میان جان و دل دارد امر کند الله تعالی تا او را به بهشت در آرند اگر نمازهای فریضه نگزارد و اعمال نیکو کرده باشد و محبت ائمه اثنی عشر علیهم السلام نداشته باشد الله تعالی آن فرشته را امر کند تا او را بدوزخ برند عذابهای گوناگون بروی گمارند پس ای عزیز من توبه کن و از گناهان پرهیز و دل در کرم پادشاه ذو الجلال بنه تا آمرزیده باشید فصل سیم در بیان موعظه روایتست از حضرت خواجه کاینات و خلاصه موجودات شفیع روز عرصات خواجه هر دو سرا محمد رسول الله صلعم میفرماید که پادشاه ذو الجلال میفرماید که الصوم لی و انا اجزی به یعنی روزه خاص است و جزای روزه من دهم و طاعت همه برای اوست ولیکن روزه

در شیطان ح

روزه دار را بخود اضافت کرد حضرت رسول صلعم تاویل این سخن چنین کرده است که فردای قیامت مومنان و صدیقان در عرصه عرصات ماه رمضان حاضر آیند در جوهر زین در مقابله عرش مجید روی بسجده نهاده بگوید الهی ازانها که مرا تعظیم کردند و اقامت در بحرات و طاعات و عبادات گذرانیدند و صف جماعت و تسبیح و تهلیل و ذکر خداوند بپا نیاز دا داشتند پاداش آن امروز در عرصه عرصات قیامت بر هنه میکردند و فرمان از حضرت ایزد تبارک و تعالی فرمان دهد رضوان را از خزینه که از بهر روزه داران ماه رمضان و غیره کمال چون در خزانه کشاده شود تا بهاء و حله نزد مومنان بیارند تا هر یکی را بمقدار طاعت نصیب او شود باز ماه رمضان سر بسجده نهد حق تعالی را بگوید الهی رسیدی مولائی این تشریف که در حق مومنان فرمودی و حرمت داشتی من بود از کرم بیغایت خود چه عطا فرمائی خطاب رب الارباب در رسد که از تشریفات و انعامات و شفقت در حق ایشان کنم که بعقل و خرد کس راه ندهد و در دار الجلال شراب مالامال دهم که الصوم لی و انا اجزی به بدان که هرکه این ماه را حرمت داشته و بطاعات عبادات گذرانیده اگر مطیع بود کرامت بلند و اگر عاصی بود توبه و ندامت یابد اگر کافر بود دار اسلام یابد در خبر است که در شهری مردی بود بفسق و فجور معروف بود چون وفات یافت از بسیاری گناه کسی بروی نماز نگذارد و در جنب شیخ آن زمان خلق را تعجب کرد کسی را طاعت آن نکرد و او را در خاک کردند در خاک منزلت انداختن با مداد شیخ بدان خاک روان شد که حال آن جوان چیست دید آن جوان بر خاک همت افتاده و سکان گرد بر گرد او نشسته او را پاسبانی میکنند و بر پیشانی او خطی چون

سیه عرق فکند

خانه و صاحب که عرضه با طینک طاهر تر از بدن و باطن تر از اندازه تن تر را بخواری تر از سگان اندر خشند ما سگانرا بر تو مهربان گردانیدیم شیخ گریان بیاز آرد در آمد و خلق را از آن حال خبر کرد و قریب چند هزار مرد بجنازه حاضر شدند نماز بروی خوش وقت صاحبدولتی که چنین ماه رمضان را بتعظیم و بطاعت بگذراند و فرصت غنیمت دارد و لیکن عزیزانکه پارسال با ما بودند و بلطف جماعت حاضر میشدند امسال رهاین خاک گشتند و در آرزوی آن اند که یکبار دیگر این تسبیح را بگویند سبحان ذی الملک والملکوت و نمیتوانند گفت فرد غنیمت دان دو روزه زنده گانی بغفلت مگذران باری تو دانی از موعظه این نصیحت که میکنم می نیوش بدل و جان بشنو و بگوش عادتها چند از کمال دست هرکه دانست از شهادت رست اول از صحبت بدان دوری دور بودن دوم ز مغروری سیم اندر تواضع افزون دل مردم ز لطف بربودن بشنو از من چهارمین طاعت آنچنانکن باشد دست یارش جهد کن کز دروغ باشی دور تا نباشی گفتگو مهجور ششمش ترک خواب باید گفت جز به شب زنده تا نباید خفت هفتمین نکوخواه مردم باش هشتمش راز خود نگهدار فاش نهم آن کز حسد کنی دل پاک تا که آسوده باشی اندر خاک دهمش آنکه کس نیازاری که نه کار است مردم آزاری دیگرش غیبت کسان نکنی تا بیک گفت صد زیان نکنی دیگر آنکه با تو هست طعام با کسان خور که تا بر آری نام دیگر اندر هوای نفس مباش تا نگردی چو کرگس مردار اش دیگر آنکه طمع نبری که شوی خوار اگر طمع نبری دیگرش آنکه در غضب نشوی با دروغ بدان سبب نشوی دیگرش خوی آنکه در سخن گوی چو خاموشی و راستی جو تا

۳۴۵

دگران گذر ریا به پرهیزی طاعت خود با نیاز مزی دگرش خوی بد شعار مکن جان خود
را میان ... مکن دگر از گفت هرزه زبان در بند این گناهان به خویشتن مپسند دگر از
عیب خلق دیده بدوز تن خود را بدین گناه مسوز دیگران کار نیک عادت کن زانچه
داری از آن سخاوت کن دیگر از بخل و حرص دست بدار دیگر از شکر کردن بسیار
دیگرش عهد خود وفا کردن قول خود را درست وا کردن دیگرش چون که ... ای
چنان ده که منتش ننهی دگر از فسق فاسقان بگریز با ذوان صالحان آمیز دیگر از شکر
کردن بسیار دگر از کبر دور شو زنهار زان گناهان هزار استغفار این که گفتم که من
مسلمانم علمت الکوی ما دانم هر مسلمان که بیعمل باشد کار او جمله با خلل باشد هر عمل
را که علم همراهست به حقیقت قبول الله است ای برادر اگر نه خفته هیچ پندی نمانده
ناگفته گوش کن تا دلت شود بیدار بشنو از من بگوش دل زنهار بد مکن بد مکن
که بد بینی هرچه بینی به خلق خود بینی تو اگر نیک نیکی یابی به حقیقت که نیکی با خود
در نگر تا چه روز کار است این در چه کاری بگو چه کار است این وقت آن است که چشم
باز کنی روی دل سوی چاره سازی کنی یک زمان با مجال خود نگری که ز احوال خویش بیخبری
ای به جنگ زمانه گشته زبون ای بمرداری خود مفتون جهد کن تا دگر گنه نکنی پیش
از این روی خود سیه نکنی زانکه از مرگ غافلی غافل نام خود را نهاده عاقل دیده
یک بحال خود بنگر که نداری ز حال خویش خبر ای جوانان که گشته باد هیچت
از مرگ می نیاید یاد چاره خود بکن که ره دور است دیده بکن که منزلت گور است
جمله رفتند ما دگر برویم زین جهان سر بسر بدر برویم رو که اینجا کسی نمی ماند وین جهان

هم بسی

هم بسی نمی ماند از همه چیز ما جدا شاکن با خدای خود آشنا شاکن بغم این جهان مشو
دلتنگ که در آن ایچکس نماند رنگ این جهان چو فانیست تا دانیا غم عقبی خود از ...
دل در آن بسته زپا بگری دید بگ که زود بگذری ای برادر چه زنده زنده چند
باشی مقید زر و زن مگرت نیست یاد گور و کفن تا بکی جمع کردن زر و سیم غافلان
یاد کن عذاب الیم جمع تا چند چون نخواهی برد گر تو قارون شوی نخواهی برد گر توشه
ای که سیم و زر داری زرچه باشد که جمله بگذاری ای حسینی زبان عذر بیار دست
حاجت ز روی عجز برار یا رب از لطف خود بکن نظری که ندارم بجز تو چاره گری
بکریمی و کارسازی خویش برحیمی و چاره سازی خویش که گناهم ببخش و دستم گیر
عذر زره که کرده ام تقصیر در موعظا آورده اند که روح دستوری میخواهد که بدنیا باز
رویم و در زندان و خانمان خود را ببینیم چون دستوری یابند اول سر بر خاک خود آیند
پشتهای خراب بینند و بر سر خاک او ... رسته و در کنج لحد دو پاره استخوان مانده و
موی شکیلی بر روی سینه خود ریخته و چشمهای چون بادام نرگس خاک شده و تن
سیمین از هم فرو ریخته بناله زار در آینه ... درگیرند و گویند ای غالب عزیز
و مونس شریف ترا بدین خواری نمیتوانیم دیدن آه و ناله دلسوز بنالند و از آنجا
بسرای خود روند زن خود را ببینند با بیگانگان دست در کار کرده و یتیمان گرد برگرد
در پس در نشسته هر یک بزبان حال گویند که ای آنان که جمع کرده ما را میخورید از خدا
عزیزها را خوار مسپارید چه باشد اگر ذره بروح ما فرستید و بر در ...
کنید و هیچ درمانده و سختی و دشوارتر از حالت یتیمی نیست اول سخنی که حضرت

رسول الله با اهل مدینه گفت این بود که یا اهل المدینة اکرموا الیتامی و ... ما فاتی
... کنت یتیما فی صغیری و غریبا فی کبیری چون ماه رمضان شود که عید باشد فرزندان
همه جامه بپوشند یتیم مسکین در پس دیوار خوار در آب از دیده روان کند دیگر عزیزان
سرگردان و آوارگان از خانمان که ترک اهل و اوطان گفته باشند و در ماه رمضان
سفره بوریا و خوان خشت در کنج حجره بینوا و مبتلا مانده و بیسامان بیگدازند و در شب
لیل القدر لطایف اسرار ~~...~~ را به کنند بخت یکبار از بدست آرند و محنت ایام
که ... و وحشت نماز شام غریبی را و شبهای جدا شده دوستان از مشاهده
روی آشنایان امتحانه باشد یکان که ببلیات مذهب ائمه معصومین مبتلا سازند
اگر ناگاه در محنت یتیمی گرفتار شوند کسی ... ایشان نیاید که این غریب بیچاره بی
وای آرزو مند مادر و پدر و دوستان حال تو چیست بگوید الهی جمله یتیمان و غریبان
و بینوایان و بیچارگان و ستم رسیدگان بر جمله مومنین و مومنات بتصدق ...
برسان همه را بدار السلام بزمره ساکنان دار الجلال بشاه خود در اصل و متوسل
گردان و عاصیان و گناهان امت احمد مختار و حاضران این مجلس را برحمت خویش
بیامرز و به جنت برسان یا ارحم الراحمین والسلام علی من اتبع الهدی اللهم
ارنیان اکرام ضیف همسایگان مناجات رب اشرح لی صدری و یسر لی
امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی ای مرهم جراحت هر دل ریشی
وای مونس راحت هر درویشی ای کرمت دستگیر هر بیچاره وای رحمت پای
مزد هر آواره ای حوالت غیرتت بضایر قدسیان را از ملاحظه اسرار و جمال ...

...

ای عواطف رافت هزار شمع صفا در گوشه دل شکسته بر فروخته ای انعام ... لطفت
سرمایه هر فتوحی وای آبروی سیماب فضلت راحت جان هر مجروحی وای نسیم صبح
اجابت امیدگاه سوختگان آتش فراق وای زلال دریای افضالت حیات بخش سوختگان
وادیه اشتیاق وای لواحق الطاف عنایتت دستگیر هر مقصری وای لطایف عفو مغفرت
عذر پذیر هر مقصری مناجات کریما پادشاها آب دیده مهجوران بدریه محنت هجران
... سینه رنجوران ... محنت هجران که اقوال و افعال ما را از ناشایست و نابایست
مصون و محفوظ دار و پرده ... ضعیفان بمقدار بردار آینه دلها
به صیقل عنایت از ادناس غبار اغیار پاک گردان گریبان لباس غفلت را بصولت
انوار هدایت چاک گردان سیمرغ روح را که طایر هوای عالم غیب است از جولان ...
ساحت قدس و سرور و دولت قرب کرامت گردان نفس ضعیف که مجاور ...
عنصریست به گوشه ... حضور ارزانی داری الهی مسجونان
سجن طبیعت را از عذاب الیم ... بخش محبوسان بتو شهوات
را از محنت بند غفلت و هوا خلاصی ده الهی نور ... لطف تو هرگز نمیرد و انداخته قدر
نرگسی نخواند که برگیرد الهی سوختگان آتش هجرانیم به نسیم عنایت سوختگان خود
را بنواز سرگشتگان بادیه درد و ... کار ما بساز الهی رنجوران امراض عنایتم شربتی ده
و جراحات ... مرهمی نه الهی افتادگان چاه طبیعتیم عذر ما در پذیر یا رب العالمین
یا ارحم الراحمین مناجات الهی الهی خط کرده ایم ~~...~~
گنه کاریم لیکن امیدوار به دریای لطفت و اردگذار به بد کار خود را تبه کرده ایم

...

بخود را از خود دارسیه کرده ایم کمکی تو بر حال فردای من کنی رحمی و رنه ای وای من
مرا مایه پس گران داده بشهر غریبم فرستاده که تا دولت هر دو عالم کنیم برم سود بسیار
بار آوریم کنون کیسه ام کیسه پرداخته همه سود و سرمایه در باخته درمانده ام کز جان عزم رحلت
کند ز سودای جان مرغ دل پر زند ندارم بغیر از تو فریادرس خدایا درماندم بفریادم رس
الهی بحق ده دوازده امام ببخشی گناه همه خاص و عام یا اله العالمین و یا خیر الناصرین و بحق سید
المرسلین صلعم و صلوات زاکیه و تحیات وافیه بر مظهر ملاحت انا املح و اظهر فصاحت انا
افصح قایل انا سید ولد آدم و لا فخر انا افصح العرب و العجم سید انبیا ممدوح حضرت کبریا محمد
مصطفی صلعم و بر آل کرام سید الانام علیهم الصلوة و السلام و التحیة و الاکرام حجله پرداز
لیلة الاسرا منبرآرای مسجد اقصی ماه یثرب حریم مکه حرم شاه مسندنشین تخت دنا
در طفولیت در جوبیت محرم محرم رازدار غار حرا رفته بالای قبه افلاک از دنا
به قرب او ادنا طایر صد بار هواداری تا که گشته ز جنت المادی غره رتبه مسلمه
ثم اوحی الیه ما اوحی از ملا اعلی همه نقصان برخواست سکینه ان ز روه اعلا انی المطلع
رسول الله دعوتش جهان را هرکه راه صلی الله علیه و آله فی منقبت امیر المؤمنین ع خطاب
بر آن امام و ابن عم رسول زوج بتول شاه اولیا امام اصفیا امین مصطفی ستوده
هل اتی رئیس انبیا قایل انا شریف پرس قتل کفار امیر المؤمنین و امام المتقین
و وصی رب العالمین اسد الله الغالب و مطلوب کل طالب و مظهر العجایب و الغرایب
ابوالحسن علی ابن ابیطالب ع ولا ... میشوی که بیا تا از علی گوییم زبان بکشاییم
به بسم الله بیا تا از علی گوییم به خورشید از نیکویی می مباش ای دوست هر جا زبان

بهر که

نعت

بهر که بکشائی بیا تا از علی گوییم علی عین صفا آمد علی عین وفا آمد مرضها را شفا آمد بیا تا از علی گوییم
علی سکان آمد علی شیر خدا آمد علی صاحب لوا آمد بیا تا از علی گوییم علی مخصوص ذات حق علی عین
لقای حق بود چون از جهان حق بیا تا از علی گوییم علی با انبیا در سر علی با مصطفی ظاهر علی از معجزات
ظاهر بیا تا از علی گوییم علی ز رشته یکی علی علم علی اعمال علی بعد از نبی افضل بیا تا از علی گوییم
صلوات الله علیه و آله المعصومین علیهم اجمعین الطیبین الطاهرین و الحمد لله رب العالمین در بیان
اکرام ضیف همانکه این موعظه مبنی بود بر شش فصل فصل اول در بیان اکرام ضیف قال النبی علیه
صلوات الله قال الضیف اذا دخل بیت اخیه المؤمن دخل الف برکة و غفر الله ذنوب
اهل البیت و ان کان ذنوبهم اکثر من زبد البحر و ورق الاشجار و اعطاهم الله
ثواب الف شهید و کتب الله بکل لقمة ان یاکل الضیف الحجة و عمرة متقبله
و بنی لهم مدینة فی جنة و یحلها ... حضرت خواجه عالم محمد مصطفی میفرماید
که چون مهمان بخانه یکی از برادر مؤمن رود حق سبحانه تعالی گناهان اهل خانه را بیامرزد اگرچه
گناهان ایشان بیشتر از کف دریا و برگ درختان باشد و ثواب شهید در درجه مقبول
ایشان او ثبت نماید و در بهشت بنام او شهرستانی بنا کنند و هرکه مهمان را گرامی دارد جای
باشد که مقدار پیغمبر را گرامی داشته در حدیث دیگر فرموده که و من یؤمن بالله و الیوم
الآخر فلیکرم ضیفه یعنی هرکه ایمان دارد بخدای تعالی باید گرامی دارد مهمان را و در ثبت
از حضرت رسالت پناه صلعم میفرماید که چون مهمان بخانه کسی بیاید پیش از رسیدن وی
مهمان خوانه حق تعالی فرشته بفرستد بر صورت مرغی سفید تا بر در آن خانه باشد و مردم را
خبر کند چنانکه اهل آسمانها بشنوند و چون کسی جواب نداد هر ساعتی خبر کند آنکه ندای کند چنانکه

اهل آسمانها و زمین بشنوند مگر آدمیان جبرئیل امین از حضرت رب العزة از رسید از سدرة
المنتهی جواب دهد گوید که لبیک یا رسول خدا چه خواهی از مردمان او گوید که حق تعالی مرا بشارت
فرستاده است که مهمان بخانه ایشان خواهد آمد بعد از چهل روز دیگر اینک او را مهمان
آوردم و برکات در خانه ایشان بماند چهل سال جبرئیل ع از فرستاده و به قبضه خویش کرده
پس گوید او فرشته را که آن خطاب که در منقار داری گوید این برات که خدای تعالی
بخداوند خانه فرستاده و ایشان را از آتش دوزخ آزاد کرده جبرئیل ع گوید بمن ده تا
بر ایشان بسپارم ... پس فرشته گوید مرا فرستاده اند که نگذارم که کرام الکاتبین
بر اهل خوانه گناه بنویسند چندان که مهمان در خوانه ایشان بوده باشد چون بیرون کند
گناهان اهل خوانه را با خود ببرد و از حضرت سید المرسلین صلعم پرسیدند که آن فرشته چه
مقدار باشد گفت چند کوه احد هفت بار چهار فرسخ است روایت است از قاسم
ابن حمزه که روزی بنزدیک حضرت امیر المؤمنین بودم او را در گریه دیدم گفتم یا ابوالحسن
موجب گریه چیست گفت از آنست که هفت روز شد که مهمان بخانه ما نیامده است
در خبر است از ابراهیم خلیل ع عادت بودی که بی مهمان طعام نخوردی روزی اتفاق
افتاد که سه روز بگذشت او را مهمان نیامد روز چهارم بر سر راهی رفت تا مگر کسی بیابد
دید که مقدار گر آمدند و پیشانی بر سر دوش نهاده بهر دوری روند گفت بیایید مهمان من
باشید گفتند بهر دوری میرویم که عیالان ما بار کنند و خواهند گفت بیایید که مردمی و جامه
ایشان را بخانه برد و سه روز نگاه داشت و مزد سه روزه نیز بر ایشان داد ایشان
بروی آفرین کردند گفتند این ما را کار بزرگی گفته ما را کاری بر آن خدای تعالی میباید

کرد اگر

کرد اگر راست میگوئید خدا پرستید و کینه گفتند این در این دولت مانیست گفت بروید که بر شما
حرجی نیست ایشان و یکدیگر گفتند حیف باشد که چنین جوانمردی را با این قدر سر بر نهیم
شاید که دین وی حق باشد و ما راه یابیم همه سر بسجده نهادند حضرت ابراهیم گفت
خداوندا آنچه بر من بود بجای آوردم و نصیب ... حق تعالی نظر رحمت بدایشان کما
کرد و چون طالب بودند سر از سجده برآوردند همه کلمه شهادت بر زبان راندند و مسلمان
شدند روایت است از حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که ضیفته فهو امعی مع ابراهیم
فی الجنة یعنی مهمان دلیل باشد در بهشت فرمود قال ع الضیف اذا انزل بدیه
و اذا احباج بذنوب اهله یعنی چون مهمان فرود آید بمقامی روزی فرود آید روزی
او چون بیرون رود از آن مقام گناهان اهل خوانه بیرون رود دیگر فرمود قال ع من
لم یکرم ضیفه فلیس منی یعنی هرکه گرامی ندارد مهمان را از دین من نباشد دیگر قال
النبی ع البشاشة فی وجه الضیف احب الی الله فی عبادة مائة سنة یعنی
خوشخوی بودن بر روی مهمان و خندان بودن بهتر است پیش خدای تعالی از عبادت
چند مقدار دیگر فرمود اکرم الضیف و ان کان کافرا یعنی گرامی و بزرگ دارید مهمان را
اگرچه کافر باشد اگر مهمان غریب باشد و غریبان را عزیز و گرامی باید داشت چنانچه
حضرت رسول فرمود اکرموا الغربا فانکم کنتم و الکلبو غربا یعنی گرامی دارید
غریبان را که شما که من در غربت ... اید حکایت آورده اند که مردی از صحابه
هرگز مهمان بخانه نبردی حضرت رسول صلعم وی عتاب کرد گفت یا رسول الله زن
دارم وقتی که مهمان بخانه برم با وی جنگ و نزاع میکند گفت برو طعام از آن کی

که امشب بخانه شما می آییم و مهمان شما میشوم آن مرد بخانه شد و زن را اعلام کرد زن گفت
ای مرد حضرت رسول را مهمان کمی شاید که چیزی لایق او نباشد بوقت دیگر اندازد گفت
نتوانم که حضرت فرموده است که امشب مهمان شما ام میان مرد و زن مقالات بسیار
گذشت زن سوگند خورد که من طعام نسازم مرد بدست خود طعام ساخت چون شب در
آمد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله با یاران در آمد طعام ایشان تناول کرد و بیرون شد زن گفت
ای مرد از من بدان حضرت شکایت کردی گفت نکردم گفت کردی از کجا میگویی گفت از آنکه
آن حضرت از طعام من نخورد مرد گفت بخور زن گفت نخورم من دیدم که چون آنحضرت در آمد
بخانه ما کرد آیا نان از دامن او آویخته بود چون در آمد ما نیز پیش او در آمد و از آن نانها
خورد از طعام ما نخورد چون بیرون شد ما از آن گنه دامان و چیزها دیدم که در رد ای او آویخته
بود مرد گفت من هیچ از اینها ندیدم برخواستند بخدمت آمدند آن حضرت فرمود که آنچه
میگویید آن گرده ای نان روزی من بود که با من می آمد و آن ماران و گنده دامان که از خوانه
شما بیرون بردم شما را از گناهان پاک کردم چون مهمان بخانه کسی بیاید با روزی خود
بیاید و چون بیرون رود گناهان اهل آن خانه بیرون برد عن النبی صلعم الضیف اذا جاء
جاء برزقه واذا دخل بذنوب اهل البیت صدق رسول الله نقلست که ملا حسین
شیعی در کتاب مصابیح آورده که از مجاهد عبدالله عباس که نقل کرده که حضرت شاه
زادها آنحضرت امام حسن و امام حسین ع بیمار شدند حضرت جد بزرگوار ایشان حضرت
سید ولد آدم محمد رسول الله صلعم بعیادت ایشان آمد حضرت امیرالمؤمنین ع گفت از برای
فرزندان اگر نذری کنی نیکو بود حضرت امیرالمؤمنین ع نذر کرد که خداوند فرزندان مرا

شفا دهی سه روز روزه دارم حضرت فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین نیز نذر کردند
که چون شاهزادها را الله تعالی شفا داد خبر داد حضرت شاه ولایت و فاطمه زهرا را گفت
تنیت که بنذر خود عمل نماییم روزه بگرفتند در خاندان حضرت امیرالمؤمنین از قلیل
و کثیر طعام نبود حضرت شاه ولایت یکمن جو قرض کرد طعامی را حضرت فاطمه آرد کرد
و طعامی ساخت چون وقت افطار شد طعام آوردند که تناول نمایند هنوز دست
بطعام نابرده که سائلی بر در آمد گفت السلام علیک یا اهل البیت مسکینم از مسلمانان
مرا طعام دهید که خدای تعالی شما را از خانهای بهشت بدهد حضرت امیرالمؤمنین ع روی
بحضرت فاطمه زهرا کرد و گفت ای دختر آن بهترین خلقان ای در دمراهرا در جان
این مسکین را که بر در ماست زین نان جوین سیر گردان حضرت فاطمه زهرا در جواب
گفت ای شیر خدا و شمع ایمان فرمان ترا شنیدم از جان امشب نخورم بدان سائل
از حصه خود شاید من این نان حضرت امیرالمؤمنین ع قرص خود را ایثار کرد حضرت فاطمه
زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و فضه نیز موافقت کردند و همه طعام را بسائل
بدادن و آن شب بآب خالص روزه گشادند روز دوم نیز روزه داشتند و طعام خود
ساخته پیش آوردن که تناول کنند یتیمی بر در آمد گفت السلام علیک یا اهل البیت
النبوت یتیم از فرزندان مهاجر پدرم را در روز عقبه شهید کردند مرا طعام دهید که حق
تعالی شما را از مایدهای بهشت طعام دهد حضرت امیرالمؤمنین ع روی مبارک
بسوی حضرت فاطمه زهرا کرد و گفت ای فاطمه بر در هم یتیمیست در گرسنگی ورنج
بیست هر که نه بخورد بدان خوراند نزدیک خدای او کریم است حضرت فاطمه زهرا ع

فرمود ای عم مصطفی و جانم من نان نخورم بدان رسانم تا کرداند مرا خداوند در حشر
شفیع مجرمان آن شب نیز طعام بدادند و بآب خالص روزه گشادند روز سیم هم از آن
جو طعامی ساختند خواستند که افطار کنند سائلی بر در آمد و گفت یا خاندان رسالت اسیرم
از اسیران مرا اسیر آوردند مرا طعام دهید حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود ای فاطمه زهرا
ای فاطمه خجسته بنگر آمد بدان اسیر مضطر از گرسنگی و بینوایی نالان و حزین
زار و غمخوار حضرت فاطمه زهرا ع فرمود ای شهره شهر علم را در شبیر و شبیر
از گرسنگی زجان ایشان اندر زردی شده است چون زر با این همه طعمه کرم ایثار
از بهر ثواب روز محشر آن شب نیز طعامهای خود بدادند و بآب خالص روزه گشادند
روز چهارم حضرت امیرالمؤمنین ع یکدست امام حسن و یکدست امام حسین علیهم السلام
گرفته ایشان را بخدمت حضرت محمد مصطفی صلعم آورد آنکه از روزه داشتن و نا خوردن طعام سه روزه
ضعیف و گرسنگی بر ایشان غالب شده بود حضرت رسالت پناه صلعم ایشان را بدان حالت دید
گریان شد و بحجره فاطمه زهرا ع آمد و آن حضرت را دید در محراب در پیش یک و آب به نماز
ایستاده با حضرت با غایت با سوز که از مناجات میکرد و امتان و دوستان و محبان خاندان را
شفاعت میکرد در زمان حضرت جبرئیل از ملک جلیل در رسید و این آیه بآن بشارت پیش سید انبیاء
محمد صلعم آورد قوله تعالی یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا ابرار
دنیا میکنند نذری که کردند و میترسند که روزی سران فاش شود و یطعمون الطعام علی حبه
مسکینا و یتیما و اسیرا بر دوستی خدای تعالی میدهند مسکین و یتیم و اسیر را با آنکه خود محتاجند از خود
باز میگیرند و بدیگران ایثار میکنند و میگویند که ما شما را طعام میدهیم از برای رضای حق تعالی میدهیم

و چنین نیز روایت کردند که اندر تفسیر حضرت امام حسن عسکری ع آورده است که روزی
حضرت رسالت پناه صلعم بیاران نگریست و گفت که از شما دوش چهار هفتصد درم قرض برادرم
بگذارده است حضرت امیرالمؤمنین ع گفت یا رسول الله من ادا کردم حضرت رسول فرمود که
جبرئیل امین مرا خبر داده است یاران را خبر ده گفت یا رسول الله فلان مؤمن را دیدم
فلان منافق او را میرنجانید مؤمن را چون چشم بر من افتاد گفت یا امیرالمؤمنین فریاد من
مسکین برس این شخص هزار هفتصد درم بر من دارد من درویش مفلس چیزی هیچ ندارم
که بوی دهم از وی درخواه تا مرا مهلتی دهد تا خدای تعالی چیزی دهد بوی دهم گفتم من او را
خواهش نمیکنم از مالک الملک ذوالجلال درخواهم تا کار تو سازد و روی بسوی آسمان
کردم قبله دعا ساخت گفتم خداوندا بحق محمد و آل که دین این بنده را گذارده گردان دیدم که
دری از آسمان گشاده شد آواز آمد که یا ابوالحسن بفرمای تا این بنده دست بر زمین
برد هر چه بدست او آید بردارد که ما او را از برکت دعای تو زر سرخ گردانیم چون با وی گفتم
از سنگ و کلوخ بر گرفت و حق سبحانه و تعالی او را زر سرخ گردانید گفتم زر بردار قرض خود را ادا
نمای و باقی نزد است حضرت خواجه عالم صلعم گفت یا امیرالمؤمنین جبرئیل مرا خبر داد و گفت که هزار
هفتصد درم عرب گفته هزار نوبت که عدد آن را خدای تعالی داند بآن عدد گوشها دعا گرامت
کرده اند در خبر است که شبی از شبهای ماه رمضان حضرت امیرالمؤمنین ع از حضرت سید
المرسلین صلعم التماس کرد که یا رسول الله چه باشد بقدمی که عرش را تشریف داری خانه ما را شرف
داری آن حضرت قبول کرد که امشب ~~برای~~ شب در خانه امیرالمؤمنین ع بخانه ~~آمدنی~~
کرا خواست که بیرون آید خاتون بهشت حضرت فاطمه التماس کرد که امشب برای خاطر

امیرالمؤمنین بخانه ما آمدی فردا شب برای خواطر من بیا تا اجابت کرد شب دوم برای خاطر
فاطمه زهرا بخانه ایشان رفت امام حسن گفت ای جد بزرگوار دو شب از برای خواطر مادر و پدر
آمدی فردا شب از برای خاطر من پیش ما افطار کن اجابت کرد شب دیگر حضرت امام حسین گفت
ای جد بزرگوار برای خاطر من هم بیا اجابت کرد شب دیگر فضه که خادم فاطمه زهرا بود
در عقب سر حضرت رسول بدوید گفت ای رسول کونین مهمان خواجگان بودی مهمان بندگان
نیایی آزادان را شاد کردی بندگان را شاد کنی آن حضرت قبول کرد چون شب شد خواجه
عالم روی بحجره خادم نهاد خواست که افطار کند جبرئیل بیامد گفت یا رسول الله آن ضعیفه درگاه
را امیدوار کردی او را محروم مگردان آن حضرت خواجه کاینات روی بخانه امیرالمؤمنین نهاد
آن سوخته در کار منتظر بود حضرت سید عالم را دید شاد شد و چون بخانه امیرالمؤمنین آمد
آن حضرت فرمود که مرحبا ای خواجه عالم ما را مشرف گردانیدی آن حضرت فرمود که مهمان فضه ام
چرا ما را خبر نکردی طعام ساخته میشد فضه گفت از برکت شما خواهد شد بر خواست و در خانه
شد روی بر خواست نهاد گفت ای خداوند واجب التعظیم حبیب ترا به مهمان خوانده ام
مرا شرمسار مکن آن حضرت پادشاه عالم رضوان را امر کرد که مایده از بهشت بردار و پیش آن
شکسته درگاه هر که میخواهد دوست مرا مهمان کند رضوان خوان آراسته پیش فضه نهاد فضه بر
داشت و پیش خواجه عالم بنهاد نگر که فضه را این کرامت از کجا بود از آنجا یافت که خدمت
خاندان حضرت مصطفی میکرد و نیاز اخلاص داشت ای برادر که در این راه نیازی صادق
باید و باطنی کرم و در جوار توکل بکر توکلت علی الحی القیوم و توکلت علی الحی الذی لا یموت
و توکل بر زنده کن که هرگز نمیرد و توکل بر غیر او مکن و هر که توکل بر غیر او کرد داغ حسرت بر

رخسار خود نهاد و در آویه خسران و حرمان فتاد والله اعلم بالصواب   در بیان
اکرام همسایگان را عزیز و مکرم باید داشت و ایشانرا رنجانیدن زیرا که حضرت خواجه کونین
و فخر عالمین صلعم فرمود که من اکرم جاره وجبت له الجنة ومن اذی جاره فعلیه لعنة
الله والملائکة والناس اجمعین یعنی هر که گرامی دارد همسایه خود را واجب است او را
و هر که برنجاند همسایه خود را بروی میباشد لعنت خدای تعالی و فرشتگان دیگر فرمود که
من اکرم جاره فکانما اکرم سبعین نبیا یعنی هر که گرامی دارد همسایه خود را همچنان باشد
که گرامی داشته باشد هفتاد پیغمبر را قال النبی صلعم من اذی جاره بغیر حق حرم الله علیه
ریح الجنة ومأواه النار یعنی هر که برنجاند همسایه خود را حرام گرداند خدای تعالی بر وی
بهشت و جای او به آتش دوزخ باشد   گرامی بدارید همسایه را که یابی نعیم مقیم از خدا
که هر کس کند رنجه ایذای جار برو لعنت حق بود بیشمار روایتست که یکی از محبان امام حسن
آمد و گفت یا بن رسول الله شکایت دارم از همسایه خود که مرا و برنجانید و دایم الاوقات
با من جنگ و نزاع میکند و دشمن اهل بیت شماست او را دعا کنید که شر او را خدای تعالی از ما
بگرداند حضرت امام حسن رض لب مبارک بجنبانید و گفت برو که شر از تو دفع شد گفت با
خانه او شدم هیچ آوازی بیرون نی آمد در بزدم زن همسایه بیرون آمد گفت ما را عجب
واقعه پیش آمده است من و شوهرم طعام میخوردیم اضطرابی در وی پدید آمد شنیدم
که میگفت یا علی از من چه خواهی آوازی شنیدم که میگفت النار وی بیفتاد و جان بداد
و هر که با ایشان عنا کند چنین باشد که حضرت رسول صلعم فرمود که الا وان المحسنین باب
من ابواب الجنة من عاداهم الله علیه ریح الجنة حضرت امام حسین علم فرمود که هر که

بادی عناد کند حق تعالی بوی بهشت بر وی حرام گرداند وای بر ظالمان که از برای دنیا دوی ظلم
و جفای بیدادی کردند لاجرم در دنیا به بلا گرفتار شده و در آخرت بعذاب الیم و دوزخ
گرفتار شده روایتست از زهری که گفت بیمار شدم و بیماری بهلاکت نزدیک شد گفتم
مرا بخدای تعالی رسید باید جست که حق تعالی مرا از شفاعت او شفا دهد هیچکس را از عهد خود از
سرور متقیان و پیشوای اهل ایمان حضرت امام علی امام زین العابدین علم ناصحتر نمیشناسم
پیش وی شدم گفتم یا بن رسول الله حال من بدین که بحیر رسید هاوست دعای در کار من کن
آن حضرت دست برداشت و گفت بار خدایا پیر شهاب در من کرخته است و سیبت ترم مرا
بحق آن اخلاصی که از پدران و میدانسا که وی را شفا دهی و روزی فراخ گردانی قدر او در
عالم رفیع گردانی زهری گفت بدان خدای که جان همه مردمان بفرمان اوست که در حال شفا
یافتم بعد از آن هرگز بیمار نشدم و امید میدارم که برکت دعای آن حضرت که خدا تعالی بر من
رحمت کند   در بیان موعظه النبی صلعم انه قال لاصحابه یا ایها الناس قد حاکم شهر
رمضان بغیر حق علیکم صیامه تفتح فیه ابواب الجنان وتغلق فیه ابواب النیران
و تغل فیه الشیاطین فیه لیلة خیر من الف شهر والنفقة فیه مضاعفة ومن
صام وقامه ایمانا واحتسابا خرج من الذنوب کیوم ولدته امه کل عبد ماه رمضان
بر من دولت تازه کشتی مهتر کاینات و خلاصه موجودات حوالات بشارت از قدوم عبادت
بر سینه مهاجر و انصار ریختی و مرهم راحت بر جراحت انتظار ایشان نهادی و در آن اردشان
بر افروختی ندا در دادی که ای مهتران محفل شریعت وای بهتران مجلس حقیقت وای
عاشقان حضرت حقیقت ندا حاکم شهر رمضان این ماه رمضان که از حضرت رحمن نزدیک

سلی مهمان آمده است ماهیست که درهای وصل در آن باز کنند در کعبه وصال کعبه باید در های لذت
و شهوت بر بنده بسته شود و راه وصال را از شیطان که قاطع الطریق است ایمن گردانند فیه لیلة القدر
خیر من الف شهر در این ماه شبی است که خلوت جنت کعبه بینند هر که در این شب مردوار در آید
و جرعه شراب شاهده بیداری نوش کند برو از مهر مهر در دامان نهد و دست کمر عبودیت بر میان
بندد و چندان خوابش دهند که گویی همه شبهای رمضان را بیدار کند رفته است و هر که این شب
را بیدار دارد چندان که خواب بر او غلبه کند خداوند تعالی میفرماید که من فانیم که همه گناهان او را از
وی خشنود گردانم یکی از ازواج مطهره سؤالی کرد یا رسول الله اگر شب قدر دریابم چه دعا گویم که
با جابت نزدیکتر باشد فرمود که هر که شب قدر را دریابد این دعا بخواند که اللهم انک تحب
العفو فاعف عنی بلطفک خدا از در تو درگذارنده و آمرزیدن دوست میداری بفضلت
از در گذران آنگاه مهتر عالم صلعم فرمود هر که در این شبها این دعا گوید از آن وقت که قلم خطاب
بر وی روان شده باشد تا این ساعت که این دعا گوید اگر گناه ثقلین در او باشد از وی
درگذرانند و آن فرشتگان که گناه وی نوشته باشند بر ایشان چنان فراموش گردانند که
هرگز آن را بدنیا بیند تا بر گناه وی گواهی دهند ای عزیزان امشب شبیست که در رهاطی
از باطن محبان ستر لیست و در هر خاطری از خاطر نیاز مندان نیاز لیست طلب داشتیم
چون بدانستیم که هرگز آینده است و کسی را فراموش نکنند کار آمدن او را ستیم چون
بدانستیم کسی دیگر کارها نکند شب و روز بطاعت مشغول گشتیم صد هزار رحمت باد بر عاقلی که از
این شب نام خود را در جریده فراموشان نانهاد فقد آنت خود را در کیسه نهند شبهای
بزرگواری میکند و تو سر بر بالین غفلت نهاده ای عزیزان شب دوست کعبه قدر دمید

قبر که دانه که شب قدر در بیش است پس شب قدر را بطاعت و عبادت بیدار دار این شب است که
بر هزار ماه ترجیح دارد و شب نزول این سوره آن بود که اعمال امتان بر حضرت پیغمبر عرضه کردند
پیغمبر کوتاهی عمرها برای عمامت خویش دید فرمود که ایشان با این عمر و بدان اعمال چگونه رسند
که دیگران با آن اعمال عمرها که را نیده اند ما رسید حق تعالی لیلة القدر داد هر سالی شبی که هزاران هزار
ماه بود و هر مومنی و مومنه که بیابد این شب بهتر از ثواب بیداری سی هزار شب و روز در جات
بسیار یابد حکایت علما بن مروه گوید که حضرت رسالت پناه صلعم چهار تن را یاد کرد از بنی اسرائیل
که ایشان هر یکی هشتاد سال عبادت کرده بودند که هیچکس از ایشان عاصی نشده بودند به خدای
حضرت ایوب پیغمبر را ذکر یا و حزقیل ابن عجوز و یوشع بن نون اصحاب پیغمبر را در تعجب شدند جبرئیل
فرود آمد و گفت یا رسول الله امت تو تعجب میکنند از آنکه کسی هشتاد سال عبادت کند و عاصی
نشوند بخدای تعالی میگوید من تو را شبی دادم که آن شب تو را و امتان تو را بهزار و هشتاد سال
برابر بود هر آنکس که این سورت را برخواند حضرت رسول اصحاب را از آن بشارت داد و شاد
گشتند آورده اند که ابن ابا نجیح گوید که حضرت رسول صلعم مردی را از بنی اسرائیل یاد کرد که سلاح
در پوشیده هزار ماه جهاد کرد در سبیل راه خدای مسلمانان از آن عجب داشتند حق تعالی
هزار ماه شب قدر فرستاد مراد این امت را که حضرت رسول صلعم خبر داد شمعون نیز داد این است
بود و در روایت دیگر هزار ماه جهاد کردی با کفار و هزار ماه در عبادت بودی و چون فارغ عبادت
و سر گذشت مجاهدت است علم رسید اصحاب گفت از آن در تعجب و تفکر افتادند که در عمر
بدین صغیری چگونه این درجه حاصل شود در حال این بشارت از حضرت رب العالمین در رسید
که انا انزلناه فی لیلة القدر و ما ادراک ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر ای

شان دیگر هزار ماه مجاهده بوده است تو را و امتان تو را شبی دادم که اندران شب مشاهده بهزار
ماه مجاهده مینماید پس ای عزیزان سعی جهد کن تا جرعه از جام جان اگرین نوش کنی و عاشق دار
در این شب خلعت مشاهده را طالب باشی تا از فتوح صبوح قدری بروح راحت برسد کدام فتوح
باشد بهتر از این شب که در نزول ملائکه و الروح کدام لذت باشد خوشتر از استماع این کلام
و سلام هی حتی مطلع الفجر پس ای عزیزان شب قدر این شب مکرم و این ماه معظم بشناس
روایتست از حضرت رسول صلعم این ماه را چنین تعریف کرده است اوله رحمة و اوسطه مغفرة
و آخره عتق من النار اگر بوقت آمدن این ماه مبارک شرط استقبال بجای نیاوردی بوقت رفتن
شرط وداع بجای آر اکنون باشد که در دارهای تفاتق کشاده شود و خیل عزازیل از بند
آزاد کرده شد پس با یاران بگیرند و کاری که دجال را باید کرد و شمشیر باطل پیش گیرد و مهر
از دهان بردارند و زبانها به فحش و غیبت بگشایند و فجار در کار کنند اگر میخواهی که از در
پی خطر سلامت بگذری در این شب خود را به طاعت و عبادت بیارای و نیازمندی پیش
آری و آب از دیده و فرو باری و آه درد ناک از سینه برآور و از گناهان گذشته باز دار و توبه کن
تا که از برکت این شب بزرگوار مدد خیر پدید آید حفظک الله و ایاکم الهی پروردگارا بعزت
قدر این شب قدر بزرگوار که جمله شیعیان و محبان ائمه اثنی عشر علیهم السلام بیامرزی و رحمت
کنی بفضل و کرمت یا ارحم الراحمین هیچ هم در بیان حقوق والدین و زوج و جراد
تا و حمید و ثنا رب التجید حمد و سپاس و ثنای بیقیاس حضرت صانع حکیمی را که ضمیر طینت
آدم بید اربعین صباحا پید قدرت دقلم ارادت خط بر وجود آدم بر صفحه عالم بکارش بفضل
و القول که و لقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر لوای کرامت و فضیلت بنی آدم بر مفارق

سایر اهل عالم از حیوان و پریان و ملائکه مکرم بر فراشت و لقد خلقنا الانسان فی احسن
تقویم طمطراق حضرت آدم کردانید و حیت کوس خلافت بر وفق انی جاعل فی الارض
خلیفه از ملا اعلا که را نیده و دایره افلاک بحکم حدیث لولاک طفیل وجود شریف انسان کامل ساخت
بنای عالم برای آدم از هر چه قبول محول و افهام علوام تصویر نماید احکم و اقوی برداخت از آنجمله
جمیع اشیا خاصه نوع انسان را بشرف جامعیت صوری و معنوی مشرف فرمود و بنص صریح انا
عرضنا الامانة علی السماوات و الارض و الجبال میان ایشان نمود مناجات
یا رب ما جرم ما را درگذار ما گنه کاریم و تو آمرزگار تو نکوکاری و ما بد کرده ایم جرم بی اندازه
خود کرده ایم سالها در فسق و عصیان گشته ایم آخر از کرده پشیمان گشته ایم روز و شب اندر
معاصی برده ایم غافل از حد نواهی بوده ایم دایما در بند عصیان مانده ایم هم قرین نفس
شیطان بوده ایم با گنه بگذشته بر ما ساعتی با حضور آن کمر داد طاعتی بردار آمد بنده
بگریخته آبروی خود بعصیان ریخته مغفرت دارد امید از لطف تو زانکه خود فرموده لا
تقنطوا بود الطاف تو بی پایان بود نا امید از رحمت شیطان بود نفس شیطان زد کرباره من حسنت
با دار شفاعت خواه من چشم دارم گر گنه با کم کنی پیش از آن کز لحد خاکم کنی اندر آن دم
کز تن جانم بری از جهان با نور ایمانم بری ای خداوند کریم وای چاره رحیم وای پادشاه
عظیم که بر ما ای بیچارگان و در ماندگان و عاصیان رحمت کنی و از سرکشان ما درگذری یا اله
العالمین یا خیر الناصرین فی نعت سید المرسلین صلعم با صد هزاران هزار صلواة و التحیات و تحف تحیات
و التسلیمات بران چشم و چراغ آفرینش که بتابش نور او از سپید دم فطرت تا آخر گشت هیچ
موجود را نوری در چشم نیامد که لولاک ما خلقت الافلاک آن شبه که هم چشم و هم چراق بود

که مردم بجهان آورد و که بعثت الاتمم مکارم الاخلاق چراغ بود که اگر معان انوار او بجزوی همه را
گمراهی ظلمت ابو جهل کشید و بردی که کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها عجب
چشمی بود که هرگز بغفلت در خواب نشدی که تنام عینی و لا ینام قلبی عجب چراغ بود که با که همه عالم
مخالفت بود هیچ باد یرد او را الطف شوالت کرد هر لحظه افروخته تر میبود که یریدون لیطفؤا
نور الله بافواههم و الله متم نوره ماه زهی چشمی که چشمش مقدار که نظری از دی بتنگ چشمان منازل
حلله که بدان مشغول شود لاجرم در حق وی آمد که ما زاغ البصر زهی همتی که بدان همه تنگ
دستی که ارشت جز در خوشاب در چشمش نگنجد که اللهم انا اسقنی غیبتی ما بطالبی طایر
سدره با هزاران بال طایران گرگنند هزاران سال برسیدن با وج عظمت ما توانند راهی
خیال محال تو هما شاه زیر بال تواند بیران تو عشرت دال رو بسوی تو کرده ایم راست
آنها بیا بیا نمای زوال آب روی تو به در عدن خاک کوی تو به ز آب زلال با زبانست
مقال طوطی طبیع با بیانت زبان ناطقه لال وردنا با العشی و الابکار قولنا تا الله تر
و الاصال و الصلاة و السلام علی سیدنا محمد و آله و سلم فی نعت حضرت امیر المومنین ما خصوصا
امیر المومنین امام المتقین و یعسوب الدین و وصی رسول رب العالمین خلاالله ما و الطیبین
شاه بیاز امن امان و سید الشس اجان و مقتدای سید دو جهان مشکل گشای جمله خلق ان
واقع شر و الامکان سرفراز کون و مکان اسدالله الغالب و مظهر العجایب و السلطان
اولیا و حقه نا المشارق و المغارب ابو الحسن علی ابن ابی طالب صلعم فی نعت زابد حمد حق و نعت
مصطفی بگشا زبان بمنقبت شاه اولیا و اول وصی نبی صادق و صفا فاتح ذکی و منع
زبد مرتضی کشف کننده کاشف اسرار لو کشف فتاح فتح باب سلونی و افتا منبسط کارکر

لائق علی مسند نشین بارگه صدر قبل کنم تمام هفت دوزخ سلطان هشت خلد سرداران
چار دفتر سردار دوسرا دریای لطف معدن بخش امکان علم جواد وجود کان کرم منبع حیات
ساقی حوض کوثر شاه دو دین صاحب صوفیان لیلة صفا صفا قایم مقام شاه رسل مرتضی علی
بیرام امام بحق حجت خدا ان شاه بجا برج شریعت که از شرف بخشش ز اغاثه وربخش
ز اهل اتنا نور شمس ز نور احمد مختار شفقت زان شمع شرع زهرا از انوار او صفا فردا که هرکه
بر راه النجی کند ما را بغیر آل علی نیست النجی در پایین ده و دو امامان پیشرو یار بحق جهار
ده معصوم پیشوا از رحمت ببخش و از جنت بده هم کام این سرا هم انعام آن سرا الصلوة
الله وسلام علیهم اجمعین الطیبین الطاهرین والحمد لله رب العالمین بفضلک یا ارحم الراحمین
در بیان حقوق والدین و زوجه و ازواج و غیره مشتمل بر پنج فصل فصل اول در بیان حقوق
والدین قال الله تعالی وقضی ربک ان تعبدوا الا ایاه وبالوالدین احسانا حضرت صمدیت
عزشانه میفرماید که خدا اندیم و پروردگاریم بر شما و که بنده گان یگانه که غیر جناب کبریا ما را بنده کنید
در حق پدر و مادر نیکو باشید روایت کند ابی دردا قال سمعت رسول الله صلی الله علیه یقول الوالد اوسط
ابواب الجنة فان شئت فحافظه علی الباب اوضع ابو دردا گفت از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم
میگفت یعنی رضای پدر بزرگترین درهای بهشت است اگر میخواهی در این در محافظت نمای
نخواهی او را فرو گذار آورده اند از حکیم ابن حزام گفت قال قلت یا رسول الله من ابر قال
قلت ثم من قال امک قلت ثم من قال اباک حکیم ابن حزام گفت از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم پرسیدم
که با که نیکی کنم گفت با مادر پس از آن با که کنم گفت با پدر چون به دلایل شرعی حقوق قرابت و رحم
متاکد است بالاقرب هر چند این نسبت باختصاص نزدیکتر متاکد نسبت ولادت است لازم

رجهان از همه بیشتر است و چون با وجود ضعف و عجز والده و مشقت حمل و رضاعت و شفقت
و محبت از جهة ان بیشتر است هر آینه حقوق او در حق الده متضاعف بود روایت کند
مالک ابن ربیعه قال بینا نحن عند رسول الله صلی الله علیه وسلم جاء رجل من بنی سلمه فقال یا رسول
الله هل بقی من بر ابوای شیء ابرهما من بعد وفاتهما قال نعم الصلوة علیهما
والاستغفار لهما وانفاذ عهدهما واکرام صدیقهما مالک ابن ربیعه روایت کرد که من
نزدیک حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نشسته بودم با جمعی از اصحاب که شخصی از بنی سلمه به حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم آمد و سلام کرد و گفت یا رسول الله هیچ حقی از مادر و پدر من مانده است
بر من بعد از آن که وفات یافتند آنحضرت فرمود بلی دعا و خیرات برای ایشان یعنی آمرزش
خواستن ایشان را و وصیت ایشان را بجای آوردن و دوستان ایشان گرامی داشتن
روایت از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم دعاء الوالدة اسرع اجابة قیل ولم ذالک یا رسول الله قال هی
ارحم من الاب ودعوة الرحیم لا تسقط فرمود که دعای مادر زود مستجاب میگردد از
دعای مهربان رد نمیشود روایت است از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که اصبح مرضیا لابویه
صبح له بابان مفتوحتان الی الجنة ومن امسی مثل ذالک وان کان واحد
فرمود که هرکه بامداد برخیزد و بر جای بود که مادر و پدر از وی خشنود باشند او نزد و در از
بهشت برای بگشایند و اگر مادر و پدر او یکی زنده باشند یکدر بگشایند و هر جای بامداد
برخیزد و بر جای باشد که مادر و پدر از وی ناخشنود باشند او در دوزخ بر روی او بگشایند
در خبر است از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که الجنة یوجد ریحها من مسیرة خمس
مائة عام ولا یوجد ریحها عاق ولا قاطع رحم فرمود که بوی بهشت را از مسافت که

از پانصد ساله راه ان بوی شنیده شود و عاق هرگز بوی نشنود یعنی چنان از رحمت
خدا تعالی دور باشد در قیامت که پانصد ساله راه و بر اثر بهشت نگردد در اخبار آمده است
انه ان الله تعالی اوحی الیه موسی بره والده وعقی کتبت بارا ومن بره وعق
والدیه کتبته عاقا در اخبار است که حضرت حق تعالی میفرماید بموسی که ای موسی هرکه ادای
حقوق بنده گان ما بجای آورد و در حقوق مادر و پدر تقصیر کند او را از بدکاران نویسم اگر
آورده اند که در قرون ماضیه در مصر علامت بودی که هر پادشاهی که بجهة احترام کسی بر خواستی
گفتند او از سر مملکت بر خواسته ای او را از سلطنت عزل کردندی چون یعقوب
بدیدن یوسف علیه السلام آمد یوسف خواست که برخیزد نگذاشتند گفتند در این برخواستن خطاء
ملک است یوسف برنخواست خدای تعالی بیوسف وحی فرستاد که ای یوسف بجهة مصلحت ملک
فانی حرمت پدر فرو گذاشتی بعزت جلال ما که بعد از این از پشت تو هیچ پیغمبری بیرون
نیاورم از اینجاست که علما گفته اند که عقوق بر پنج مرتبه است اول تعریف دوم عقوبت سوم
منع النفع علی عنف السبب پنجم ضرب فرزندان دو مرتبه که تعریف و عقوبت است تو عظیم بود
و از اجتناب است و در مرتبه چهارم و پنجم که دشنام و زدن است از فرزند روا نیست
اما مرتبه سیم آن منع است بفعل علی را نظر است چه اگر فرزند فعل را شود اگر سبب
ایذای ایشان گردد و چنانچه عود و رباب و طنبور و آلات ملاهی ایشان بشکنند یا خمر ایشان
بریزند یا جامه حرام از تن ایشان بکنند و به خداوند دهند یا مال غصب از خانه ایشان
بیرون آرد و به مستحق رساند اگرچه ایشان بدین افعال خشمگین شوند واضح آنست که
فرزند بدین افعال عاق نشود و خشم ایشان را اعتبار نکند زیرا که وجوب و ادای

حقوق فرمان صمدیت بر حقوق ایشان مقدم است از اینجاست که حق سبحانه تعالی در قرآن میفرماید
که یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا آباءکم واخوانکم اولیاء ان استحبوا الکفر علی الایمان
فرمود ای آن کسانی که ایمان آورده اید بدوستی بگیرید پدران و مادران و برادران خود را چون کفر
را بر حق اختیار کنند از فرمان حق تعالی کردن بر نتابند والدین چون مطیع فرمان حق باشند
مخالفت شرع روا ندارند طلب رضای ایشان افضل طاعت است چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود
که بر الوالدین افضل من الصلوة والصوم والحج والعمرة والجهاد فی سبیل الله یعنی نیکو شدن در
پدر و مادر فاضلتر است از نماز و روزه و حج و عمره در راه حق سبحانه و تعالی چون ذات والدین در نسبت
وجود فرزندان اول مصدر است که وجود حقیقی فرزندان مصدر بجام محسوس صادر میگردد لاجرم
حضرت صمدیت طاعت ایشان را قرین طاعت خود گردانید بعد از این شکر نعمت آن حضرت
صمدیت شکر ایشان را بر فرزندان واجب گردانید اما قسم دوم از این باب در باب نکاح و حقوق
زوجه و زوج و حقوق زوج بر زوجه قال الله تعالی ولقد ارسلنا رسلا من قبلک وجعلنا لهم
ازواجا وذریة قال رسول الله من یکرم الله استحی ولاتقه الله فرمود که اگر مستحق
زوجیت دوستی حضرت صمدیت گوید هرکه زن خواهد برای خدای تعالی دین خود را از خطر
آورد و نفس خود را از ارتکاب حرام محفوظ دارد اگر مستحق زوجیت دوستی حضرت صمدیت
گردد و حضرت خواجه عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که من رغبت من سنتی فلیس منی والنکاح سنتی
فمن احبنی فلیستن بسنتی آن حضرت فرمود که بر سنت من ثابت باش دیگر فرمود
که اذا اتاکم من ترضون دینه فزوجوه وان لا تفعلوه تکن فتنة فی الارض
وفساد کبیر فرمود که اگر کسی بر دین و امانت شما را اعتقاد بود نزد شما آید و طلب نکاح کند

اوای حق

او را نکاح کنید یعنی این چنین کسی را درویش بود از درویشی او ننگ مدارید و تقوی و امانت او را غنیمت شمری اگر نکنید فتنه در زمین انگیخته باشید و فساد بزرگ کرده چون امر نکاح از محاسن امور دین و مصارف چند شیاطین انفاس وجود انعام دیگر سواد اسلامست متادی اهل اسلام معرفت شرایط و حقوق و احکام مقاصد و آداب او واجب است اگر طالب حق در رعایت حقوق نکاح از دانستن و عمل کردن بدان چاره نیست هفت شرطست شرط سیاست مع غیره مع نفقه تعلیم و قسمت سال دیم شرط او معاشرت است قال الله تعالی و عاشروهن بالمعروف حق جل و علا میفرماید که با زنان زندگانی کنید نیکو و خلق خوش زندگانی کنید و آخرین وصیتی که حضرت رسول صلعم فرمود در حالت وفات این بود که الصلوة و ما ملکت ایمانکم و اتقوا الله فی النساء فانهن عوان فی ایدیکم یعنی بر شما باد که نماز بجای دارید و بر بندگان شفقت کنید و از خدای تعالی بترسید و حقوق زنان رعایت کنید که ایشان اسیرانند در دست شما پس از حقوق معاشرت اهل یکی بر مردان است که اهل خود را بخشونت قول و فعل ایذا نرسانند بلکه بر خویشان و سبکی و انفعال و قصد ایشان بقوت حلم و صبر و تحمل کنند و ترش روئی مکنید شرط دوم سیاست موعظه که در اتمام حسن خلق متابعت هوا ایشان را بکشتی کشد هر گاه که چیزی ناشروع از ایشان بینند در زجر و تهذیب و ادب تقصیر روا ندارد و ایشان را بقوت سیاست و صولت هیبت مقهور و زیر دست خود کرداند و مامور ایشان کردد خاصه در امور دین بایدکه ایشان کار نکنند و بر قول ایشان در خبر است که شاورهن و خالفوهن فان فی خلافهن البرکة یعنی با ایشان مشورت کنید و امای ایشان را بر خلاف آن کنید و خورش کردد پس مخالفت رای ایشان است روایتست از حضرت سید انبیاء صلعم فرمود که لا یفلح قوم تملکهم امرأة یعنی رستگار نشوند آن

قدومی که بحکم

قدومی که بحکم زن کار کنند شرط دهم غیرت است غیرت مبنی بر عدل است و حد وسط چیزی از حد اعتدال موجب نقص و نقصان است شرط سیم غیرت است قال رسول الله صلعم ان الله یغار و المؤمن یغار و غیرة الله ان یاتی المؤمن ما حرم علیه یعنی هر آینه حق سبحانه و تعالی غیرت میکند و مومن غیرت میکند و غیرت حق بر آن کس که فعل بر آن کس حرام گردانیده شده است و قال علیه السلام ابی الغیور و ما من امرء الا یغار الا منکوس قلبه مراد از این قلب النبی عقلست فرمود که من غیورم و هر مردی که او را غیرت نباشد عقل او نکوسات و شرط غیرت مومن آنست که دعوی بی محرم در خانه و حرم خود راه ندهد و از زیارت گورستان و مساجد و مجالس و ولایم و معارف که زنان و مردان در مجلس جمع شوند منع کند و مع ذالک بر کمانها در حق ایشان از حد و رنگ از رنه و در تجسس اخبار نهانی زنان مبالغه نکند و عیبهای ایشان را نجوید حضرت خواجه عالم صلعم فرمود که المرأة کالضلع بصحبت ایشان نگاهداشت فرمانید چنانچه در گرفتاری آخرت در خلاصی نفس خود میکوشد و در خلاصی ایشان کوشش نماید ایشان را از خطرهای او جهانی آگاه کرد انند شرط چهارم نفقه است قال الله تعالی و الذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا یعنی اهل نجات و ارباب درجات آنکسانند که در نفقه حد اعتدال رعایت کنند و چنان تنگ نگیرند که بعیب بخل انجامد و چنان اسراف نکنند که بحد تبذیر بطر و طغیان کشد و تحصیل نفقه و کسوه عیال از جمیع حرام و شبهات اعراض کنند و هرچه زیادت از کفایت بود بمستحقان و محتاجان ایثار کنند و اگر در تحصیل نفقه کسوه بعضی میسر کردد و از بعضی از شبهات مبتلا شود و از آن چاره نباشد حلال خود را در وجه کسوه صرف کنند و شبهه را در وجه کسوه باید هر گوشتی که از شبهات حرام رسته شود

مستحق آتش شود و شرط پنجم تعلیم است قال الله تعالی و اللاتی تخافون نشوزهن فعظوهن و اهجروهن فی المضاجع و اضربوهن فان اطعنکم فلا تبغوا علیهن سبیلا حق تعالی میفرماید که زنانی که بزرگی منشی کنند شما اول ایشان را دور کنید اگر آن هم فایده نکند ایشان را بزنید و شما مکنید و اگر کسی ده روز یا یکماه با زوجه خود مصلحت دینی سخن نگوید و او را مهجور کند روا باشد در خبر است از حضرت سید کاینات صلعم در خانه یکی از ازواج بود و طعام آورده اند دیگر گفت عایشه مرا امانت کن دیرین رد کردن طعام آن حضرت در خشم شد گفت شما در نزد خدای تعالی از آن خاطر تر بید که مرا امانت توانید کرد پس یکماه با زنان مهجور کرد و مجلس ایشان از ازواج سخن گفت این حقوق زوجه است بر زوج اما بعد که حقوق زوج بر زوجه بسیار است و در حقیقت نکاح نوعی از رغبت است چه در شرع ملک دو نوعست یکی ملک یمین است دوم ملک نکاح چنانچه طاعت سید بر بنده واجبست طاعت زوج بر زوجه نیز واجبست و از اینجا بود که حضرت خواجه عالم صلعم فرمود که لو امرت احدا ان یسجد لاحد لامرت المرأة ان تسجد لزوجها لعظم حقه علیها یعنی اگر بغیر از خدای تعالی سجده بر کسی واجب بودی هر آینه فرمودی که زن شوهر را سجده کند از بزرگی حق شوهر بودی در خبر است که شخصی سفر کرد و زوجه خود را امر کرد تا آمدن من از خانه بالا بخانه زیر نیاید و پدر آن زن در خانه زیر بود بیمار شد آن زن نزد حضرت رسول صلعم فرستاد و اجازت خواست که از خانه بالا بدیدن پدر خود فرود آید آن حضرت فرمود که فرمان شوهر نگاهدار پس آن شخص را دفن کردند آن زن از خانه بالا فرود نیامد حضرت سید عالم صلعم فرمود که ان الله غفر لابیها بطاعتها لزوجها یعنی هر آینه حق تعالی امرزید پدر او را از طاعت داشتن آن زن شوهر خود را و حقوق زوج بر زوجه ده است

یکی ان است

یکی آن است که هر گاه زوج را رغبت او باشد بهر حال که باشد منع او نکنید یعنی بجماع مگر در وقت حیض دوم آنکه از خانه شوهر بی اذن او چیزی بکسی ندهد ۳ آنکه روزه تطوع بی اذن شوهر ندارد ۴ آنکه بی اجازت شوهر از خانه بیرون ننهد ۵ عیب شوهر خود را پیش خویشان خود نگوید ۶ آنکه زیادت از قدر حاجت خود از شوهر طلب نکند ۷ بر شوهر شاد باشد و با ندوه او اندوهناک باشد ۸ بر شوهر بسیار غیرت نبرد ۹ آنکه خود را پیوسته پاکیزه دارد و نعلی که شوهر را انکار باشد نکند ۱۰ آنکه بر فرزندان وی دعای بد نکند تا رسته باشد از عذاب دوزخ این حقوق که یاد کردیم اگر بجای نیارد نفس او ندای آتش دوزخ باشد قسم سیم از این باب در حقوق فرزندان با والدین عن جابر قال جاء رجل الی رسول الله فقال لیس لی یا رسول الله صلعم من ابر والدین فقال لیس والدان فقال بر ولدک علیک حق فذالک لوالدک علیک حق ابوه روایت کرده جابر انصاری که شخصی پیش حضرت رسالت پناه صلعم آمد و گفت یا رسول الله نیکی با که کنم گفت با پدر و مادر گفت پدر و مادر ندارم گفت با فرزندان خود چنانکه مادر و پدر را در تو رسد او را ادب کنید چون هفت ساله شود جای خواب او را جدا کنید و چون سیزده ساله شود بجهت ترک نماز او را تادیب نمایید و چون شانزده ساله شود از برای او زن بخواهید پدر دست پسر بگیرد و گوید ترا ادب کردم و تعلیم و تزویج کردم پناه میگیرم از خدای تعالی از فتنه تو از دنیا و از عذاب تو در آخرت ای عزیز من بدان که امانت حق است نزد پدر و مادر مطالبه حقوق این امانت در جمیع قیامت خواهد بودن و این امانت اینه

البته که صور جمیع نفایس و کمالات را قابل است و جوهر حقیقت او را بدرجه میل دهند
بران مایل کردد اکر مادر و پدر و استاد و معلم او از اهل خیر و صلاح باشند آثار صلاحیت ایشان
در وی راسخ باشد و از یاد علم و تقوی نتیجه او شود و نیک بخت دو جهان باشند ما در و پدر
و استاد و معلم فاسق و فاجر و جاهل و غافل باشند آثار ظلمت و فسق و غفلت و جهل
ایشان در نهاد فرزند مستحکم کردد و مباشرت نفس و ظلم و فتنه و عجب و کبر طبع او شود
و بدبخت دو جهان کردد و مادر و پدر و استاد و معلم جمله در اسم او شریک باشند و از اینجا
بود که حضرت سید المرسلین ص فرمود که کل مولود علی الفطرة فابواه یهودانه و ینصرانه
و یمجسانه یعنی فرزند که تولد میکند در حال ولادت بر آفرینش پاکست و دین اندست
و سیرت نیکو از مادر و پدر میکردد اکر ایشان جهود باشند او را جهود میکردانند یا دینی
و مذهبی که پدر و مادر دارند و از ایشان فرا میکیرند و چون مادر و پدر بحکم شفقت فرزند
را در حالت صغر از آفت آب و آتش نکاه میدارند تا هلاک نشوند و از هلاکت آتش
دوزخ آن جهان رعایت کردن به هلاکت او کرفتار نشوند اولا تر از این آن باشد
که فرزند را از خوردی محاسن اخلاق تعلیم کنند و از مخالفت ترک و هوا نکاه دارند و در تربیت
او مبالغه نمایند و منع را عادت او نسازند در اول نشاط رضاعت او را بشیر زنی که یعنی از
دوام خوار باشد ندهند و لقمه حرام را غذای او نکنند هر طفلی که بدن او در طفلی بشیر و لقمه حرام
تربیت یابد ظلمت و خباثت او حرام او را تاریک و مکدر کردانند و در حالت جوانی او
بشر و معاصی باشد و چون طفل بحد مرتبه تمیز رسد باید که مراقب حال او باشند که اول
آن چیزی که آثار سعادت در طفل حیات و چون حالت تمیز طفل ظاهر شد کمین بود

این

این نشان سعادت او غنیمت شمرد و تربیت او را سعی نمایند که اول صفتی از صفات
ذمیمه که در طفل ظاهر میشود استیلای شره است و از چیز خوردن باید که او را ادب خوردن تعلیم
بسیار خوردن را در چشم او زشت کردانند و از خیره کردن طعام او را منع کردانند و با
بیمار فرمایند کودکان بسیار خوار او را تشنیع کنند از بسیار خوردن تا آن صفت
از وی شکسته شود و از پوشیدن جامه رنکین و ابریشمین منع کنند و او را آکاه کنند که
این پوشش زنان است و مخنثان که ضد اخلاق پیشتر از زینت است و بیشتر
صفات مهلکه از دروغ و حسد و عجب و کبر و حرص و غیبت و بخل و مکر و غدر در نهاد
کودکان رسوخ می یابد و چون بحد تعلیم رسد بجهت تعلیم قرآن استادی طلب نماید
که بصلاح تقوی موصوف باشد بعد از تعلیم قرآن به اخبار و احادیث و مواعظ اند
ائمه معصومین و حکایات مشایخ و صلحا و اولیا مشغول کردانند تا محبت اهل بیت رسول
و اهل صلاح در باطن او منتقش کردد و از خواندن غزلها که در او ذکر عشق و زلف و خال
باشد منع کنند که آن تخم فساد در دل اطفال رسته میکردد و او را هر روز یک ساعت طفل
را در لعب و بازی رخصت دهند تا طیش بروی منقطع کردد و او بحد اعتدال باقی ماند
و در وقت و کار باطل نکردد و از دشنام دادن و فحش بسیار کفتن و جنبو انداختن
و بسیار خندیدن منع کنند پیران و بزرکان را ادب نشستن و برخواستن و راه رفتن
تاکید کنند غرض کودک در اول نشات آیینه است قابل که هر صورت که در برابر آن
قرار کرد و عکس او صورت در آن ظاهر کردد و در صحبت عارف کامل محقق تربیت
یابد امید بود که ولی از اولیا وقت کردد و اکر در صحبت فاسق و جاهل بشر بر تربیت یابد

شیطان شود که المرء علی دین خلیله قسم چهارم از این باب در حقوق خادم و بنده
و زیردستان روایت از حضرت رسالت پناه ص قالت آخر ما وصی به رسول
الله ص الصلوة و ما ملکت ایمانکم یعنی چیزی که حضرت وصیت نمود این بود که نماز
را بپای دارید و زیردستان را نیکو دارید و قال ع الله الله فیما ملکت ایمانکم
اطعموهم مما تاکلون واکسوهم مما تلبسون ولا تکلفوهم من العمل ما لا
یطیقون فما احببتم فامسکوا و ما کرهتم فبیعوا ولا تعذبوا خلق الله ملککم
ایاهم ولو شاء لملکهم ایاکم فرمود که بترسید از خدای تعالی در حق آنکسانی که در ملک
و تصرف شما اند یعنی بندکان را بخورانید از آنچه از ایشان میخواهید نکاه دارید
و آنچه نمیخواهید بفروشید و بندکان حق را عذاب مکنید بدرستیکه حق سبحانه و تعالی
ملک شما کردانیده است اکر خواهد شما را ملک ایشان کرداند تا در دست و هر چه خواست
کرد و هر چه خواهد کند و قال ع فرمود که در بهشت در نیاید نه بنده و مردم بکر و خیانت
کننده و نه کسی که جور کند بر بندکان و زیردستان شخصی پیش حضرت رسالت پناه
آمد و کفت یا رسول الله چند بار عفو کنیم از بندکان پس فرمود که هفتاد بار ایشان را
عفو کنید تا الحاصل هر که او را بنده یا جاریه است او را در موقف جزا از حقوق ایشان
خواهند پرسید بنده را بر خواجه هفت حقست اول آنکه در خوردن و پوشیدن او را
با خود برابر دارد دوم آنکه او را زیادت از طاقت کار نفرماید سیم از حدود احکام
شرع بروی واجبست که او را تعلیم کند چهارم چون در بر وزی که وظیفه خدمت خود بجای
آورد شب او را کار نفرماید پنجم او را بنظر حقارت ننکرد ششم آنکه در وقت ادای

روزکار

او را کار نفرماید چنانچه بسبب و کار او تکبیر فریضه او قضا شود هفتم آنکه هر دو ماه یکروز او
نقصان این خاصه از وی کند قسم پنجم از این باب در حقوق صحبت و اخوت و شرایط
و صداقت قال الله تعالی فاصبحتم بنعمته اخوانا و عن ابی ذر قال رسول الله
ان حول العرش منابر من نور علیها قوم من نور لباسهم نور و وجوههم
نور لیسوا بانبیاء ولا شهداء یغبطهم النبیون والشهداء فقالوا یا رسول
الله صفهم لنا قال هم المتحابون فی الله والمتزاورون فی الله ابوذر روایت
کرد از حضرت سید انبیاء ص میفرماید که کرد بر کرد عرش منبرهاست از نور روز قیامت
بران منبرهای قومی باشند از نور و جامههای ایشان از نور و رویهای ایشان از نور و آن
پیغمبران باشند و نه شهیدان و شهیدان بر مرتبه ایشان رشک برند کفتند یا رسول الله
مرتبه صفت ایشان بفرمای فرمود ایشان کسانند که با هم و آنقبا دوستی کنند برای رضای
خدای تعالی و با ایشان بنشینند و ایشان را زیارت کنند برای رضای حق تعالی قال النبی صلعم
من اراد الله خیرا رزقه خلیلا صالحا ان نسی ذکره و ان ذکر اعانه حضرت سرور
کاینات ص میفرماید هر که را خدای تعالی نیکروزی کرده باشند او را دوست صالحی روزی کند
هر کاه که او را از کارهای خود فراموش کند یادش دهد و چون یاد کند او را ان یاد
یاری کند تا کار دین و کار او را آراسته کرداند در اخبار آمده است که حق جل علا وحی فرستاد
بر داود ع که ای داود چونست که ما ترا می بینم که در کوشه تنها افتاده و با کسی نمی آمیزی
کفت الهی خلق را دشمن داشتم از برای رضای تو خطاب آمد که ای داود هوشیار باش
از برای خلاصی نفس خود در روز در باند که برادران دینی و دوستان حقیقی کسب کن

وهر دوستی که برضا با تو موافقت کنند با او صحبت مدار که آنکس دشمن تست و صحبت او
دل ترا سیاه میکرداند و ترا از رحمت دور میکرداند آورده اند که حق سبحانه و تعالی وحی ارسال
نمود بعیسی عم که ای عیسی بنده هر حضرت ما را چندان بندگی کنی که جمله آسمانها و زمینها در آن در دوستی
حائلی برای کار رضای ما و دشمنی فاسق را یا مبتدعی برای رضای ما نباشد آن همه را سود
ندارد و هیچ نیست روایتست از حضرت امیرالمومنین عم فرمود که علیکم بالاخوان فان
لم عدة الدنیا والاخرة الی سمع الی قول اهل النار فمالنا من شافعین ولا صدیق
حمیم آنحضرت فرمود که بر شما باد که برادران دینی کسب کنید که ایشان یاری ده دهنده در
دنیا و ذخیره ای رسانند در آخرت که حق تعالی از حال دوزخیان حکایت میکند که چون از ایشان
پرسند که چون شما از عذاب خدای تعالی خلاصی نمی یابید از گرفتاری که ایشان در آن
اند جواب گویند که ما را در دنیا دوستی صالح و برادر دینی کسب نکرده ایم که امروز
شفاعت او ما را از این عذاب نجات دهد آورده اند که ملکی صالح که از صالحان پادشا
هان شام بود شبها بیک غلام بیرون آمدی و در میان مساجد و مقبرها و بازارها
گشتی و از احوال هر کسی تفحص کردی شبی در سرمای زمستان میگشت به مسجدی رسید
درویشی را دید که برهنه از سرما میلرزید و میگفت الهی در قیامت این پادشاهان غافل
را که نعمت ترا سرمایه حظوظ نفس و هوا ساخته اند و دولت فانی را تخم وجوب نگردد
گردانیده اند از احوال ضعیفان غافل شده اند به بهشت راه دهی بعزة و جلال تو که
قدم در بهشت ننهم ان ملک حالها جامه پاکه دمید زد بپیش درویش نهاد و گفت
شنوده ام که حضرت رسول فرموده است که پادشاهان بهشت کسانی باشند که ایشان را

و نیز

ار انبیا قوت پرستش نباشد و ایشان به آن حضرت خدای تعالی میرسند امروز که نوبت
پادشاهی مملکت من بود و مصلح آمدم فردا که نوبت پادشاهی شماست از خصوصیت بر ما مکشای
و سایه همای حمایت از حال ما باز مگیر و فیض فضل شفاعت از ما دریغ مدار ای عزیز چون
شرف ترتیب اخوت و صحبت دانستی بدان که نه هر کسی خود را برادر تو خواند برادری
این رانشاید نه خلعت حبیب الله بر قامت هر طالب راست آید اسرار سایه همای
التحی بر فی ظلی چریده محقق میشه اعضای موصله معنوی بر حیطه امکدر هر فاسق نشینند
ازین سبب اکابر دین گفته اند که عاقل باید که با پنج کس صحبت ندارد اول احمق جاهل
دوم بدخوی متکبر سیم فاسق چهارم مبتدع معانده پنجم حریص بخیل و فرق میان جاهل
و احمق آنست که جاهل کسی را گویند که راه بمقصود ندارد و احمق کسی را گویند که عکس
مقصود را مقصود کند پس هر که با احمق صحبت بدارد هر او را از حق تعالی دور تر افکند روایت
است از حضرت امام جعفر صادق عم فرمود که علی علیه السلام فرمود که با هیچ کس صحبت
مکن اول با دروغگوی که دروغ چون سرابست ... صحبت مدار با احمق که با حماقت خود
هر چند که خواهد سود کند آخر ترا بزیان اندازد ... بخیل اگر سالها بدان پیوندی در حال
احتیاج روی از تو بگرداند ... دور هر که ترسنده که در حال حادثه بجهت خلاصی خود ترا
بدشمن سپارد ... فاسق که ترا بلقمه بفروشد و حقوق صحبت ندارد ... در مال است قال
الله تعالی و یوثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة حضرت حدیث میگوید باوجود
احتیاج آنچه دارند ایثار میکنند بر برادران دینی و فهم را ازین خود را بر فهم خود تقدیم کنند
تا معاونت است به نفس در قضای حاجات ایشان در شتابانت و رشنی در قبول منت

روایتست از امیرالمومنین عم فرمود که او مستوجب دل ابرار حق سبحانه تعالی آنست که برادران
رحم دارد و شفقت دارتر باشند و حسن بصری گفت برادران دینی بر ما عزیز تر است
و دوست تر از فرزندان ما که یادمیده هند دنیا را یاد میده هند از زمان ما چنین بجعفی از اکا
بر از دو دات برادر طریقت چهل سال بر در خانه برادر تردد کردندی و مومنت اهل
و اولاد او را کفایت کردندی و او را واجب دانستندی قسم سیم بر زبان است و آن
آنست که در غیبت و حضور برادر از ذکر عیبهای او نکند و سر و رازهای او را فاش نکند
و در خلل و خطاء که برادر دینی را واقع شود در بکار بیت دیگر ولد پیش نهد بود اگر سادی
او را از زبان مردم بدان نرساند در مجالس او را بپوشد قسم چهارم نصرت دو جانبست
و علامت محبت دینی و مودت حقیقی آن است که مومن تا بر آن مراقب و مراعی
غیبت برادر دینی باشد چون جمعی قصد غیبت او کنند به آنچه ممکن بود از تعریف رواه او
د مشغول کسی که غیبت برادر دینی از دیگری میشنود و خاموش میباشد همچنان است که
یکی برادر خود را می بیند که در میان سگان ادای خوار افتاده باشند و سگان گوشت و پوست
او را میدرند او ایستاده است و می بیند و هیچ شفقت برادری باعث او نمیشود که آن
سگان را از آن برادر منع کند شک نیست که تفریق عرض و آبروی بر نفس و شوار تر از تفریق پوست
و گوشت است و از اینجاست که حق سبحانه تعالی غیبت را تشبیه کرده است و فرموده است
که ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه قسم چهارم تعلیم و نصیحت است
بر مومن مشفق واجبست که چنانچه مواسی در مال برادر دینی خود را واجب و لازم دانند
او را عیوب نفس انسان آگاه گردانند و از اقوال شنیعه و افعال قبیحه باز دارند از اکتساب

مخالفات

مخالفات و ارتکاب شهوات مهلکات منع کند و در حالت نصیحت و ارشاد و ظیفه اسرار
و تلطف را رعایت کند و از افضاح برادر بر ملا احتراز واجب داند و رحمت خدای عز و جل بر
آن کسی که عیب مرا بمن ده هد بفن ما یه و هر مومنی که از برادر عیبی بیند و ان بدین تعلق
وان بدین تعلق اندک اگر او را آگاه نکند در دین او خیانت کرده باشد و در روز قیامت بدان
مواخذ بود قسم ششم عفو از عثرات و زلات این معنی از دو حال خالی نباشد یا بسبب
نقصی بود در حقوق اخوت یا بواسطه اهل امور دینی از قسم اول بهمه حال عفو اولی بود
اما در قسم دوم ابوذر غفاری گفت برادر را بجهت صلاح علم برای خدای تعالی دوست گیرد
و چون از آن حال برگردد و روی از حق تعالی مشغول شود برای خدای تعالی او را دشمن گیرد تا
دوستی و دشمنی تو از برای خدای تعالی باشد والله تعالی بجهت تفوه است بر حضرت رسول عم
خطاب میکنند که فان عصوک فقل انی بری مما تعملون یعنی اگر بفرمان و نصیحت
تو عامی کردند بگوی من بیزارم از آنچه شما میکنید و نیز فرمود که از ایشان بیزار شو از اینجا
بود که از ابوذر غفاری رحمة الله پرسیدند که فلان برادر تو بعاصی مشغول است و او را دشمن
میداری یا نه گفت آن فعل او را دشمن میدارم ولی او همچنان برادر منست و این طریقه
لطف از طریق است شرط وفا آن است که در حال فقر و حاجت برادر دینی را فرو نگذارد
و هر احتیاج آخروی او ساتر است و از هر احتیاج معمری و مصیبت دینی سخت تر از
مصیبت دنیوی پس باید که اهمال مراعات در این حال از برادر روا ندارد و معاونت
او بر خلاص این حال بر خود لازم داند قسم هفتم وفا است بحقوق اخوت بر عای حرم
در حیات بعد ممات و احسان در حق اهل و اولاد او شرط صحبت و شرط اخوت آن است

که هر دعا که بجهة نفس خود کند برادر را در ان شریک گرداند بعد از وفات او را بدعا و استغفار مخصوص گرداند و حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که اذا دعا الرجل لاخیه فی ظهر الغیب
قال الملک ولک مثل ذالک فرمود که چون شخصی در غیبت برادر دینی دعا کند فرشته گوید
که ترا هم چنین باد که در حق برادر دعا کردی و آمرزش خواستی آورده اند که از صفیان عیینه کراز
پدر خود پنجاه هزار دینار میراث رسید همه را بر دوستان و برادران دینی نثار کرد و گفتند که
از برای عیال خود چرا چیزی از ان مال ذخیره نکردی گفت من از خدای تعالی سبحانه تعالی برای
برادران و فرزندان بهشت میخواستم محقر دینار را چگونه از ایشان نگاه دارم و این نشان
صدق و محبت که بقول و فعل تنبیه غافلان و ترغیب طالبان میکند روایت از
حضرت عیسی ع فرمود که دوست گردانید خود را به نزد خدای تعالی و دشمن غافلیان و نزدیک
گردانید خود را الحق تعالی بدوری ایشان نزد خدای تعالی و طلب رضای خدای تعالی کنید گفتند
گفتند یا روح الله با که نشینیم فرمود که با کسی نشینید که دیدن او ترا و لطف حق بیاد آید
و از نصیحت عملهای شما را زیادت کنند و آخرت شما را راغب کرداند پس اگر نجات دو
جهانی خواهید که حاصل شود و به بهشت نزدیک شوند محبت خاندان محمد و علی و ائمه معصومین
صلواة الله علیهم اجمعین بر دل و جان خود نقش کنید و دست در دامن عروة الوثقی امیرا
المومنین ع زنید و تولای ایشان زیور جان خود سازید و تبرا از دشمنان ایشان ورد
زبان خود سازید تا رستگاری دنیا و نصرت نصیب شما گردد و بنعیم مقیم بهشت داخل شوید
الهی خداوند حاضران این مجلس و خوانندگان و شنوندگان را بیامرزی یا اله العالمین یا
خیر الناصرین نور دهم در بیان امانت و دیانت التحمید باری تعالی حمد بسیار و ثنای بیشمار

حضرت ملک

حضرت ملکی را که اسباب معاش سکان خطه ملک دنیوی را به تجدید قانون سیاست بر کماشتی حکمی
که عرصه ملک دنیوی را بمکارم اخلاق و محامد اوصاف بنای انتظام نهاد قادری که سطوت قهر
او ورقاب جباران گردانید عادلی که آثار رافت عدلش ادعیه مظلومان ضعیف را باوج
محل قبول رسانید یا رب کدام ز خلق عالم پیش است زین قطره دلم فکار جانم ریش است
امداد جل انبیا مدد از من علی زادی نه راه محیم زر پیش است صلواة زاکیات و تحیات
نامیات بر صاحب لوای اعظم و واضع شرایع اکرم و ممهد سیاست اقوم سید ملوک انبیا
و مقتدای ارباب سلوک اولیا حضرت ابو القاسم محمد مصطفی صلعم بر اهلبیت او که منار
انوار ولایت و هدایت اند صلواة الله اجمعین مناجات الهی بعز از او بنیج تن که
است فوز یین و زمین بحق تو ای داور آب خاک بدین چارده معصوم پاک بحق محمد
چراغ رسل سرو سرور سرو باغ سبل بکد ستهٔ روضهٔ اتقیا ببرد و خوانندهٔ لافتی علی ولی
شیر پروردگار سپه دار دین شاه دلدل سوار به خاتون جنت که خیر النساست که جنت
بحیان او را سزاست بحق حسن آنکه از من که خلقش حسن بود نامش حسن بحق حسینی
انکه در کربلا بیفزود بر ای بلا برملا بیتی و که زینت العابدین بیا قر شناسای راه یقین
محمد که هم نام پیغمبر است که نعلین او فرش را زیور است به صادق گل روضهٔ اصطفا کش
افزون بود از صبح صادق صفا بموسی کاظم کمالات او بقرب مقام تعالات او بحق
علی ابن موسی الرضا شهید خراسان ظلم و جفا بر نهم محمد که نامش تقیست که از دین
چراغها خود منقیت به شمع شبستان علم الیقین علی نقی قدوة المتقین بشهد شکر
ریزیت عسکری که هیچون پدر بدین پروی به مهدی هادی امام قام سلام علیهم

کز ظلم دارد و حکمی کرم

علیه السلام که در این دنیا مرا چند کار برآری بفضل خود ای کردگار یکی حاجتم را برآری بکس
بر آرنده آن تو باشی و بس دوم روزیم را از جائی رسان که منت نباید کشید از کسان
سیم چون بر کم اشارت بود بالا نجی فو بشارت بود چهارم چنانم سپاری بخاک که باشم
ز آلودگیها جمله پاک به پنجم چو پرسش بگسلانه کفن رسانی تنم را باو چندتن ششم آنکه روزم ز
شرم گناه نباشد بمیدان محشر سیاه بهفتم بنیکو ترین حال من بچرید ترازوی اعمال من
بهشتم کز من بگردار زشت نه بندند در ای خرم بهشت نهم آنکه در زیر بالای پل نیاید
مرا گردن بند و غل دهم آنکه هنگام بیم ترع نباید کشیدن ز ناخ جرع ده و یک چنانش
زبانه کشد مرا لطف تو بر کناره کشد ده و دو چو مرا هم ابه در حساب کنی پرسش گاه
سئوال جواب ده و سه زمین نامهای درشت بدست چپم آید از سوی پشت
چاردهم آنکه با ما اجرا بدین چارده رسانی مرا خدایا مرا در سر انجام کار زنیک از نیک مردان
شمار صلی الله علی سیدنا محمد و آله المعصومین الطیبین الطاهرین برحمتک یا ارحم الراحمین
در بیان امانت و دیانت و موعظه و این باب مبنی بر سه فصل بود فصل اول در امانت
چنین گفته اند که امانت رکن اعظم است از خصال حمیده و دیانت از اخلاق پسندیده
بنیاد امانت که الایمان لمن لا امانة و قاعده شرع بحفظ قواعد دیانت تمام گردد شرع
که بنیاد خیانت نهاد قاعده دین بدیانت بداد در دولت از میل امانت بود از شرر
دوزخ امانت بود هر که داری که در ان مکری در هر دیده نادیده ملکه اطراف او را تا مل کنی
مدتی امانت دار و دحدی بخیانت چون کسی در آن امانت نگاه کند خیانت کرده باشد
هر چه حق تعالی به بنده داده است امانت است که در او خیانت روا نیست مثلا دیده امانتیست

سیم ان

که بدان آثار قدرت نگرند و گوش امانتی که بدان سخنان استماع ذکر خدا تعالی کنند و زبان
امانتیست که بدان نفع رسانند علی هذا چون کسی دیده بنظر حرام بگشاید و گوش بدان اقوال
ناشایسته نهد و زبان از دروغ و بهتان کوید و دست بآزار مسلمان بکشاید هر آینه در امانت
حق تعالی خیانت کرده باشد و امر و نهی الهی را یا ایها الذین آمنوا لا تخونوا شنوده باشد
ای شده ز ایمان و امانت بری دین تو فارغ ز دیانت گری ترس خداری که گناهت
هست شرم خداری که خدا رئیست هست و سلاطین را بعد از مخالفت این امانت دیگر
لازمست یعنی ملاحظه حال رعایا که ودایع حضرت خالق البرایا اند اگر در محافظت ایشان
تقصیری رود و قصوری بارگاه امانت راه یابد حکما گفته اند اگر پادشاهان عالی ظاهر تحمل
و مهم رعیت به جباری و ستمکاری حواله کند عاجز مستوجب ساخته چنان باشد که شبانان
گوسفندان بگرگ دادن علامت خیانت است در حق رعیت همه گوسفند حقیر چه سپردن
این گوسفندان بگرگ نتوانند اندر ربای بزرگ و دیگر ملاحظه دیانت لازمست محافظت امانت
لازمست که میان بنده و خدای تعالی باشد کسی را بدان اطلاع نباید بکر بعد از اظهار ان دیانت
و قانون دیانت موجب سعادت هر دو سرای بلکه سبب حصول رضای خدای تعالی است
در امانت کوش تا دنیا و دین یابی یقین با دیانت رانده دنیا بر مراد است و دین
آورده اند که در اول زمان نوشیروان که هنوز رایت عدل بر افراخته بود باشتغال عیش
و عشرت بکار رعیت نپرداخته در دربار او مردی بود بکرم مشهور و برعایت مهمانان
و مراعات ایشان موصوف و مذکور بود باحسانش فقیران شاد گشته زبند احتیاج
آزاد گشته چو بسته خان طعام گستردی و خاص و عام را چون آوازه مردی او بر آمده و صیت

جوان مردی او در افواه عالم افتاد و انوشیروان بجهت امتحان لباس بازرگانانه پوشیده
به خانه او رفت و میزبان او را نشناخت چنانچه عادت او بود طریق تکلیف نگاه داشت
و از قانون مروت و لوازم ضیافت هیچ نکته فرو نگذاشت و او را در صفه آورد و در پس
پنجره او باغ انگور بود و انگورهای لطیف رسیده بود و خوشها می نمود انجا صحبت داشتند
میزبان چندان تکلیف کرد که انوشیروان تعجب بماند در آخر مجلس گفت ای خواجه من مرد
بازرگانم آوازه فتوت و جوانمردی تو مرا تصدیع دادم آنچه در باره تو از کرم و احسان
شنیده بودم مصرع چون بدیدم هزار چندانی اکنون می بیدم برمن حکم فرمای تا برای
تو تحفه فرستم و چه هر به ترتیب نمایم میزبان گفت خواجه بدولت تو همه اسباب
مهیا ست چون پرده حشمت از میان برخواست و رسم تکلف برطرف شد مرا باده
انگور تازه میل است اگر مشما را باغی بر دند برسم تبرک بیاورند قدری من بخورم الغ
شیروان گفت در باغ تو انگور بسیار دیدم چرا از ان نخوری گفت ای جوان بادشاه
مردی غافل و ظالم است پروای رعیت و انگور مردم ندارد و کسی تعیین نمیکند که حرز
گیرند مردم دیگر ملاحظه از انگور نکرده میخورند و من محروم جهت آنکه حق او در این باغست
هنوز جوز نکرده اند اگر من از این انگور بخورم خیانت کرده باشم و خیانت در
دیانتی در مذهب من حرامست چون غوره پدید آید در باغ را ببندم و مهر کنم و نگذا
رم که هیچ آفریده در ان باغ رود و وقتی که بنظر ضابط در آید عشر پادشاه بدهم آنگه دست
بانگور کنم انوشیروان چون این حکایت بشنید بگریست و گفت آن پادشاه ظالم و غافل
منم و بسبب دیانت تو از خواب بیدار گشتم پس طریق عدالت پیش گرفت و آن مرد

ز منفرد

معزول کم ساخت رباعی از دیانت کار میکرد و نظام و ز امانت مرد کامل میشود
با تکلیف رندی مرد خدای دولت داری حاصل میشود در اخبار آمده است که پسر د
شاه بلخ روزی بتماشا بیرون آمد گذارش به دیوار پستی افتاد نگاه کرد پیری دید
زنار در میان بسته و بیلی در دست گرفته درختی چند مینشاند امیرزاده گفت ای پیر درخت
که از میوه او نخوری چرا مینشانی پیر گفت دیگران کاشتند میخوریم ما نیز بکاریم تا دیگرا
نخورند نشاید که ما نیز بخوریم امیرزاده جوان نورسیده بود و مغرور بود و بطلاق سوگند
خورد که تو از این باغ میوه نخوری این بگفت و مرکب براند پیر پرسید که این جوان چه
کس بود گفتند پسر امیر بلخ بعد از مدتی امیرزاده باز بتماشا سوار شد و کوکبه خود
بباغی رسید بغایت دلکش و روضه دید خوش هوا رباعی درختانش همه بالا کشیده
بر آنجا میوه های خوش رسیده زبالای درختان سرفراز نوای کلکله مرغان خوش
آواز امیرزاده را ان باغ خوش آمد عنان بازکشید و از مرکب پیاده شد و در باغ شد
پیری دید که زنار بسته که در آن باغ نشسته چون امیرزاده را دید نشناخت طبقی از
میوه های لطیف چید و پیش آورد امیرزاده آغاز میوه خوردن کرد در اثنی میوه خور
دن قدری هم بست پیر داد که تو هم با ما متفق باش پیر آن میوه را بکه از ملازمان استاده
بود بدو داد و گفت مرا ازین میوه ها نباید خوردن امیرزاده پرسید که چرا گفت بجهت آنکه
وقتی که این درختان مینشاندم پسر امیر بلخ انجا رسیده بود و مرا در نشاندن درخت
سرزنش کرد که عمری که ترا مانده و بسبب کور رسیده درختی که چندین سال میوه او خواهد
رسید نشانی من از این سخن او را جوابی گفتم و او بطلاق سوگند خورد که تو از

میوه این باغ نخوری من حرمت او نگه داشته ام و گفته خدا را باشد از این میوه باغ هیچ نخوردم
تا طلاق او واقع نشود و من از عهده دیانت بیرون آمده باشم جوان گفت ای پیر امیرزاده
منم و من او سوگند خوردم از بهر این دیانت که ورزیدی من وزارت خود را بتو تفویض
کردم و هیچ مهمی بی مشورت تو شروع ننمایم پیر زنار از سر و پیش افکند پس از آن سر بر
آورد و گفت قبول کردم اما پادشاه مسلمان و وزیر گبر روا نباشد زنار ببرید و کلمه شهادت
بر زبان راند ببرکت دیانت بدولت اسلام رسید و بمرتبه عالی و منصب بزرگ رسید
فرد گر علو قدر خواهی از دیانت رو متاب با تو گفتم گفتنی والله اعلم بالصواب
در موعظه قال رسول الله صلعم اول من صلی صلواة الفجر آدم صلوات الله علیه لما
تاب علیه اتاه جبرئیل علیه السلام حین طلوع فجر و بشره بالتوبة وصلی رکعتین شکرا لله تعا
فاذا آخرالله لامتی کفارة الخبر جهام صدق یا رسول الله صلعم وقت ساعت مبارک میفرم
ان سلطان تخت شریعت وان ساکن خانقاه نبوت ان صاحب صفه لولاک وان
برگزیده خطه افلاک وان کدخدای خانه کل وان مقتدای زمره رسل رسول الله صلعم
میفرماید که اول کسی که نماز بامداد گذارد حضرت صفی بود چون از کتم عدم بصحرای وجود
آمد و تخت او را در سبزه زار بهشت دلگذار بانزهت جنت نصب کردند و تاج کرم
اصطفی بر سرش نهادند و دراعه اختیار در بر کشیده و بر منبر قدس نشاندند و طالب
علمان و مریدان قالو سبحانک لا علم لنا را از کتابخانه و علم آدم الاسماء کلها سبق مطلق
ابتدای تعلیم سبیل او سلطان کبریاء جل جلاله فردوس اعلی را مسکن آدم عم و حوا کرد اینه
چنانچه مجید و فرمان حمید خبر میدهد یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة وکلا منها رغدا

۲۲۵

حیث شئتما

حیث شئتما در دست ایشان نهاد و ان شجره منهیه سبب اخراج آدم بود و لا تقربا هذه
الشجرة ارشاد کرده دست آدم نرسد که ناگاه در چمن وان پاک کوی هوا و ان کژدم
گزنده وان رجیم وان خوک زخم خورده وان علیک لعنتی الی یوم الدین وان خاکسار
پاسوایه واویه تخت فرومایه ابلیس علیه اللعنة از گوشه بیرون دوید و لباس پوشیده و دفتر
وسواس در آستین نهاده حطبه زالک علی شجرة الخلد وملک لا یبلی بر آدم خواند بحکم نسیان
نه بوجه قصد عصیان دست بران شجره منهیه دراز کردند و عصی آدم ربه فغوی برخواست دلول
در ملکوت افتاد و پادشاه عالم با آدم خطاب کرد و گفت ای آدم بهشت سرای عاشقان است قرار
گاه مطیعان است بفرمان این چگانه در گاه دانه خوردی چاره نیست که رخت برگیری تا به خاکدان
دنیا روی فضله این دانه را در ویرانه انگنی دیگر بیزبرگ انچه در میان بندی دهلهٔ حیر ساز سر کشید
تا در این خانه دنیا موت نکنی آدم از بوستان بهشت به هندوستان محنت افتاد برهنه طلیعه
وطفقا یخصفان علیهما من ورق الجنة در کتف کشیده در روز روشن لشکر آمد و نماز شام
غریبان برآمد سلطان خورشید در عین حامیه متواری شد و روی جهان چون نامه سیاه
گنه کاران سیاه شد آدم از بهشت جدا مانده و از یار دور افتاده ان مقدمه محنت سواد
ظلمت دید ناله ربنا ظلمنا انفسنا بر آورد و در ان شب بیگریست که صبحگاهی که برگ سلطان
خورشید است از طرف مشرق فتح گرفت و خواستش را بهر لشکر ظلمت زد قلب جماح را
درهم شکست و علم نور بر بام عالمیان نصب کرد و ظلمت منهزم شد آدم عم او روشنایی به
از ملک خویش باز آمد برخواست و از برای شکران دو رکعت نماز گذارد و دیگر گوشه از جهت
قبول توبه و رکعت دیگر از برای آنکه ظلمت شب تاریک و متواری شد عالم روشن گشت

کرد و حضرت پیغمبر صلعم چنین میفرماید که آن دو رکعت نماز را ذخیرهٔ امت من گردانید که هر
آن بنده که توفیق یابد و این دو رکعت نماز فریضه بامداد را به جماعت بگذارد و در آن وقت
که در طلب معاش بنده و دوستان و یاران و فرزندان و عیالان که از بهر ایشان حلال و حرام اندوخته
روا نگردانید و در آن ساعت خطاب حضرت صمدیت در رسد که عبدی از خشوع و عبودیت
بنده من تنها بماندی دلتنگ مدار که من بتو نزدیکم اینک یکی رکعت نماز فریضه بامداد همهٔ گناه
امروز یم و بر رکعت دیگر کوثر ترا بر تو روشن گردانیدم خداوندا در آن حال عجز رحمت خود را قرین
حال ما گردان   در اخبار چنین آورده اند ز نامهٔ دل حاضران دارد شمه از احادیث سید ابرار
دار الفاظ دُر دریای شکر نثار با تو بیان کنم سید عالم بهترین اولاد بنی آدم محمد مصطفی محمد
مصطفی صلعم چنین میفرماید که آن شب که طلبی خشم فرو کوفته و شب معراج ربط کرده چهار بالش
دولت بقاب قوسین بازنهادند چنانکه قرآن مجید خبر میدهد دکتاب قاب قوسین او ادنی
در آن شب بزرگوار عجایب ملک و ملکوت و غرایب مصنوعات تجلیی و کونین جن و انس و بحر و بر
و بهشت و دوزخ را همه بمن نمودند چنانکه کتاب کریم خبر میدهد قوله تعالی لقد رأی من آیات
ربه الکبری در آن شب بزرگوار صد و بیست و چهار هزار داند حاجت متواتر میرسد از ملک
الموت جل جلاله دم نواله در خواستم همه بالتمامی روا کرد و خلعت خود ستادم و امتان خود بخفه
در خواستم و قصد آن کردم تا از مقام باز گردم که چهار تن از مقربان حضرت عزت در رسیدند
و همان مرا گرفتند و مرا به بهشت عدن در آوردند و از این کوشک بدین کوشک و از این قصر
بآن قصر بردند، گاه ادریس پیغمبر علیه السلام را دیدم که به نزدیک من آمد و گفت مرحبا ای سید اولین
و آخرین و چراغ آسمان و زمین و ثنای او را جواب گفتم و گفتم یا ادریس شکر خدا را که ترا

پیش از همه

پیش از همه خلق در بهشت در آورده است ادریس پیغمبر علیه السلام گفت ای مهتر عالم سخن کوتاه
کن از امروز که مرا در بهشت در آورده اند در همهٔ بهشت گشتم هر جاکه کوشک خرم و میوهٔ لطیف
تر و زیباتر دیدم خواستم که یکی غنی ای قرار گیرم فرمان عزت در رسید که یا ادریس از اینجا
در گذر که آن جای قومیست که دست در گاه صمدیت برداشتم و گفتم بار خدایا این
جای کیست خطاب عزت در رسید که آن جای از بهر امتان محمد است با حق تعالی مناجات
کردم گفتم الهی امت محمد را چه معامله بود که مستحق این درجات شد مستوجب این کرامت
گردید از حق سبحانه و تعالی خطاب عزت در رسید که یا ادریس امت محمد را امری فرمودم
این دو رکعت نماز فریضه بامداد است هر آن بنده که این دو رکعت نماز فریضه بامداد
را بجماعت ادا کند منکه خداوندم همه گناهان او را بیامرزم و او را مستحق این درجات و
مستوجب این کرامات کردانم الحمد لله رب العالمین که خدای تعالی توفیق دهد، در این
روز طهارت پاک سازیم و بر این بقعه حاضر شویم و دو رکعت نماز بامداد بجماعت
بگذاریم الهی بحق وحدانیت و صمدانیت الهیت بیامشان تو که در این زمان لطیف
است ساعت شریف هر گناهی که از ما بیچارگان در وجود آید از رحمت الطاف و شفقت
بی نهایت خود بیامرزی و بخشایی و عبادت شکسته بسته که از دست این بیچارگان برآید
به عین قبول رسان و هر وعده تشریفی اکرمی که هر که از بندگان پنج وقت نماز را وعده
کرده که حاضران این جمله را از آن وعده ها مشرف و مکرم گردان و پدران و مادران
و عزیزان خاک یکدیگر را الحمد لطف و فضل خود بیامرز و همه ما را به بهشت عنبر سرشت
برسان و عاقبت همه را بخیر گردان یا ارحم الراحمین علیهم اجمعین والسلام علی من اتبع الهدی

پنجم در بیان فضیلت صلواة مناجات ای داننده، مهادار شکننده و کامهاداری
داننده رازها وای شنونده آوازها ای آنکه رحمت تو عمیمست و ذات تو قدیمست و نام تو
رحمن و رحیم است یا دلیل المتحیرین و یا غیاث المستغیثین الیک مرجع و منک طلیع وکرمک احیینی
عملی نرجی بحق محمد الورای یا ملجأ الضعفاء یا مونس الغرباء یا غریز الفقراء ای مفضلی که بافضال
کسی ترا حاجت نیست ای منتقمی که کس را با تو مجال مقاومت نه ای جباری که گردن اوراق
پیش تو کرسرکش نه ای قهاری که سرکشان را با تو حکم او پرستش نیست ای مقتدری که تیر تقدیر
تو سیه تدبیر دفع نشود ای مدبری که رقم قلم تو هیچ آفریده محو نگردد ای خداوندی که جان
بندگان هدف تیر تقدیر قسمت الهی ببرکت آن نام که در خزاین اسرار سنت الهی ببرکت
آن نام که از هیبت او زمین بلکانت الهی ببرکت نور محمد صلعم و فرمان محمد صلعم الهی راز گفته
و نیاز محمد صلعم الهی ببرکت صبر محمد صلعم و محراب محمد صلعم که حاجت دین و دنیای ما بیچارگان و در
ماندگان مضطر و فقرا و بندگان روا کنی و از شفاعت مهتر و بهتر عالمیان محمد مصطفی صلعم بی نصیب
نگردانی و در رحمت کن و ببخش ما یا اله العالمین و یا ارحم الراحمین مناجات بیا تا بر
آریم دست نیاز بدرگاه او صانع کارساز بیا بر آریم دستی ز دل که نتوان برآورد
فردا ز گل چرا آوریم دست بر چه نیاز ز رحمت نگردد تهی دست باز بنده دار آن
در که هر گز نبست که نومید گردد بر آورده دست قضا خلعت نو بهارش دهد قدر
میوه در آستین اش نهد همه طاعت آرند مسکین نیاز بیا تا بدرگاه مسکین نواز
خداوند کار از نظر کن بجود که جرم آید از بندگان در وجود گناه آید از بنده خاکسار
با مید عفو خداوند کار کریما برزق تو پرورده ایم بانعام لطف تو خو کرده ایم گدا چون

چند لطف

کرم بیند و لطف بار نگردد ز دنبال بخشنده باز چه ما را بدنیا چه کردی عزیز بعقبی همین چشم داریم
نیز عزیزی و خواری تو بخشی و بس عزیز تو خواری نه بیند ز کس خدایا بعزت که خوارم مکن بذل
گنه شرمسارم مکن مسلط مکن چون منی بر سرم ز دست تو به گر عقوبت برم بگیتی بتر زین نباشد
بدی جفا بردن از دست همچون خودی مرا شرمساری ز روی تو بس دگر شرمسارم مکن پیش کس
گرم بر سر افتد ز تو سایه سپهرم بود کمترین پایه اگر تاج بخشی سر افرازدم تو بردار تا کس
نیندازدم نیتابد این نفس سرکش چنان که عقلش تواند گرفتن عنان به مردان راه
کرامی بده وزاین دشمنانم پناهی بده خدایا بذات خداوندیت باوصاف بی مثل ماندیت
بلبیک حجاج بیت الحرام بمدفون یثرب علیه السلام بتکبیر مردان شمشیر زن که مرد الکافرین را
غلیدن بطاعات مردان آراسته بصدق جوانان نو خواسته که ما را در آن ورطهٔ یکنفس
ز ننگ دو گفتن بفریاد رس امید است از آنان که طاعت برند بیاکان کز الا شم از
برند بپیران پشت از عبادت دوتا ز شرم گنه دیده بر پشت پا که چشمم ز روی سعادت ببند
زبانم بوقت شهادت مبند چراغ یقینم فرا راه دار ز بد کردنم دست کوتاه دار بگردان
ز نادیدنی دیده ام مده دست بر ناپسندیده ام خدایا بذلت مران از درم که صورت
نه بندد دری دیگرم چه عذر آوردم از ننگ دامنی مگر عذر پیش آورم کای غنی فقیرم بجرم
گناهم بگیر غنی را ترحم بود بر فقیر خدایا بغفلت شکستیم عهد چه زور آورد با قضا دست جهد
چه آید از دست ما کریست که گر من ضعیفم پناهم قویست چه بر خیزد از دست تدبیر ما
همین یکه پس عذر تقصیر ما نه من سر ز حکمت بدر میبرم که حکمت چنین میرود بر سرم یا اله العالمین
و یا خیر الناصرین و یا احکم الحاکمین برحمتک یا ارحم الراحمین   در بیان صلواة و موعظه این باب

مشتمل است بر دو فصل فصل اول در بیان صلواة نقلست از حضرت ابوعبدالله جعفر الصادق
علیه الصلواة والسلام فرمود که هر جا که مذکور شود اسم حضرت سید انام و پدر تمام حضرت رسول صلعم در
هر جا باشد و در هر مکان باشد و در هر محل و در هر خانه و در هر مجلس که نام محمد برند با شنانید صلواة بفرستید بدرستی
هر که یکبار صلوات بر نبی و آل او بفرستد حق سبحانه و تعالی هزار صف از ملائکه بر وی صلواة فرستند
و هیچ چیزی نماند از خلق الله تعالی الا که همه بر آن صلوات فرستند و هر کرا رغبت بر صلوات
نباشد جاهلست و بیزار است از او خدای تعالی و رسول خدای روایتست از حضرت سید المرسلین
صلعم فرمود که هر آن بنده مومنی که ده بار یا صد بار یا هزار بار صلواة بر حضرت رسول و آل بفرستد حق تعالی
فرمان دهد حضرت جبرئیل عم را بعدد هر درودی که بر حضرت رسول فرستاده است ثواب هزار حج
پذیرفته در نامه اعمال او ثبت نماید و خدای تعالی هر روز سیصد نوبت بنظر رحمت بسوی وی
بنگرد و هزار کوشک از یاقوت سرخ بجهت آن بنده مومن در بهشت بنا کند و آن بنده
حق تعالی از دنیا نبرد تا مقام خود را در بهشت نبیند و هر که صلواة بسیار بفرستد حق تعالی
حضرت جبرئیل را با جمله ملائکه آسمان و زمین بر سر روضه سید کاینات صلعم فرستد و خبر دهد که فلان
ابن فلان یکی از امت تست بر شما چندین درود فرستاده است او حضرت شاد شود
و اگر کسی خواهد که جمال با کمال سید کاینات صلعم در خواب بیند چنان که با او سخن بگوید چون بشب
دهد انروز که این بنده رحلت نماید از دنیا جمله انبیا و پیغمبران و میکائیل و اسرافیل و جمله ملائکه
آسمان و زمین در نماز جنازه او حاضر گردند حضرت جبرئیل عم حله های بهشت در وی پوشانند
تا آن بنده را در گور نهند جمله بروی نماز و دعای خیر کنند هر آن مومنی که صلواة و درود بر
پیغمبر فرستد تا کرامت آن بنده بر خلق ظاهر شود و اگر خواهد که کرامت فرستادن درود

مرا نه بهیچ

مرا نه بهیچ وجه نتوانست که بداند که از عدد اعداد بیرون است و اگر کسی درود بسیار فرستاده
باشد چون او را در گور نهند گور از دل او روشن گردد بنابرین که شخص حکایت عنوان داد اورا
ده اند که پسری بود در شهر بغداد و گور مادر خود را میخواست که بکند و از گور بیرون آورد
ستوده اند که بسیار بود با در خود چون بکندن گور رسید چون گور را باز کرد از روشنائی
چشمش خیره شد الله تعالی حجاب از پیش وی برداشت مادرش را دید که روی مانند ماه
شب چهارده و نور است که نور روی او ماه و آفتاب را غلبه کرده چون مادر را بدان کرامت
دید گفت ای مادر این چه کرامت است از چه یافتی گفت گناهان عظیم کرده بودم اما بسیار
صلواة و درود بر سید عالم میفرستادم و نقل حدیث او شنیده بودم که هر که صلواة بر خواجه
کاینات بفرستد خدای تعالی او را بیامرزد و به بهشت رساند و او را عذاب گور نباشد
و هر آن مومنی که در شب جمعه هزار نوبت صلواة بر محمد و آل او بفرستد البته او را در خواب
به بیند در خبر است از حضرت سید کونین صلعم فرمود که اگر کسی بیماری یا غایبی یا مهمی عظیم
یا مرتبت ظالمی گرفتار شود یا در بند یا در زندان یا در فقیری و دار و گیر گرفتار شده باشد
بعد از نماز خفتن هزار صلواة بروح پاک سید المرسلین صلعم بفرستد و بخشد جمال با کمال
سید البشر را در خواب به بیند و او را از آن جمله رهائی کرامت نقلست از حضرت
محمد مصطفی صلعم فرمود که در شب معراج فرشته را دیدم که وی را چند هزار دست بود و بر هر
دستی چند هزار انگشت بود و بدان انگشتها حساب شماری میکرد از حضرت جبرئیل پر
سیدم که این چه حساب و شمار است که میکند گفت حساب قطرات باران میکند
آن فرشته رفتم و بدان سلام کردم گفتم دانستم که از امروز که حق سبحانه و تعالی ترا آفریده است

تا امروز چند قطره باران باریده است گفت یا رسول الله بدان خدای که ترا براستی بخلق
فرستاده است که تفصیل او دانم که بر هر چند باریده است و بر کوه چند باریده است و بر کو
هستان چند آمده از سخن او تعجب کردم از خاطر آن فرشته در حساب بعد از آن فرمود
که یا رسول الله حسابی است که من از ثواب او و شمار او عاجز و نهایت او ندانم گفتم
یا فرشته آن کدام است گفت چون جماعتی از امت تو در مجمعی باشند و در پیش ایشان نام
تو بر زبان رانند ایشان باتفاق بر تو صلواة فرستند و حق سبحانه و تعالی ایشان را چندان
ثواب دهد که من از حساب عاجزم و نهایت او و ثواب ندانم تا آن ای عزیزان اگر میخواهید
که بثوابها رسید که آنرا نهایت نباشد پس درود و تحیات بروح پاک سید کاینات بر سانید
والصلوات شاد گردانید از حضرت خواجه کاینات صلعم فرمود که در شب معراج فرشته را دیدم
پر و بال او سوخته و بر خاک ذل و خواری بخاک مذلت افتاده گفتم یا جبرئیل این فرشته را چه
بوده است گفت یا رسول الله حق تعالی او را بر بهی فرستاد که اهل آن را هلاک کند وی
ساعتی توقف کرد آتشی در آمد پر و بالش بسوخت گفتم وی را هیچ توبه هست گفت بعد از
جبرئیل رفت و باز آمد گفت یا رسول الله تو برای آن گشت کرده بار بر تو بیش صلواة ولایته
آن ده بار صلواة داد پر و بالش را باز داد و بپرید و بر آسمان شد غلغله در ملکوت افتاد
زهی بیغمی که از برکت صلواة داده برای تو به فرشتگان آسمان را قبول میکنند چون
اهل آسمان برکت صلواة وی تو بر بی یابند اگر اهل زمین برکت صلواة وی رحمت و مغفرت
عطا یابند غریب و عجیب نباشد و چون صلواة دهی باواز بلند بده حضرت خواجه عالم صلعم
فرموده است که ارفعوا اصواتکم بالصلواة علی فانها تذهب بالنفاق گفت چون

صلوات دهید

صلوات دهید باواز بلند بر دارید که نفاق را ببرد گفت من فصل منی ولیس الی فعلی لم
ینل شفاعتی هر که فاضلتر کند میان من و آل من حیلی شفاعت من در نیابد پس صلواة چنین
باید داد که اللهم صل علی محمد وال محمد حضرت امیر المومنین عم فرمود که گاهی که ترا حاجتی پیش آید
و خواهی که حق سبحانه و تعالی آنرا اجابت کند اول ده بار صلوات بر حضرت رسول صلعم بفرست بعد
از آن حاجت خود را بخواه که ایزد تعالی او را اجابت کند زیرا که کریم تر است از آنکه از وی دو حاجت
خواهد یکی را اجابت کند دیگرا نه روایتست از حضرت سید المرسلین و رسول رب العالمین
خلاصه طه و الطس امام الثقلین و شفیع روز جزا و سید کونین محمد ابن عبدالله ابن عبدالمطلب ابن
هاشم بن عبد المناف صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین فرمود که در شب معراج فرشته را
دیدم با هیبت و عظمت هر چه تمامتر تکیه داده و هزار ملائکه در پیش وی صف زده برای سلام
کردم جواب سلام باز داد و از جای برنخواست خطاب عزت در رسید که ای فرشته دانستی که کی
بود که بر تو سلام داد ترا چه آفریدم از برای رضای او بود که آفریدم برخیز و بروی صلواة بده
تا روز قیامت آن فرشته برخواست و صلواة داد و میدهد تا بقیامت و بر پی خواهد بود
روایتست از حضرت رسول صلعم فرمود که فردای قیامت نه بینند مرا و از شفاعت من بی نصیب
باشد اول خمر خواره که بی توبه از دنیا بیرون شود دوم هر که نام من بشنود و بر من صلواة
نفرستد دیگر کسی که مادر و پدر برنجانند و با ایشان عاق باشد آورده اند که اول منبر نبود و در
مسجد ستونی بود که او را حنانه خواندندی حضرت رسول صلعم پشت خود را بر آن ستون دادی
و با یاران وعظ کردی گفتند یا رسول الله اگر اجازت دهی منبری بسازیم تا بر آن منبر
وعظ کنی و ما به جمال مبارک تو بنگریم آن حضرت اجازت داد چون منبر ساختند از در مسجد

در آمدمی و در دی بمنبر نهادی چون بپایه اول رسیدی گفت آمین و برادوم نهادی گفت
آمین و بر سیم نهادی گفت آمین چون بنشست او ستون در ناله آمد که اهل مسجد از ناله او
در گریه آمدند حضرت رسول صلعم از منبر فرود آمد و ان ستون را در بر گرفت ساکن شد ان
حضرت فرمود بدان خدای که مرا برسالت فرستاد بخلق ان که اگر او را در بر نگرفتمی تا بقیامت
در فراق من ناله کردی گفتند یا رسول الله آمین گفتی ما دعا نشنیدیم گفت دعا جبرئیل امین
کرد چون بپایه اول نهادم گفت هر که نام من شنود و بر تو صلواة نفرستد حق تعالی او را دور
کرداند از رحمت خود گفتم آمین چو پای بپایه دوم نهادم گفت هر که ماه رمضان دریابد
ارضای حق سبحانه تعالی حاصل نکند حق تعالی او را دور کرداند از رحمت خود من گفتم آمین چون
پای بر پایه سیم نهادم گفت هر که پدر و مادر دریابد و رضای ایشان حاصل نکند ایزد تعالی او
دور کرداند از رحمت خود من گفتم آمین ای عزیزان بدانید که رضای مادر و پدر حقست و هر که
مادر و پدر دارد باید که رضای ایشان بجوید و در حدیث آمده است که اول ما کتب الله فی
اللوح المحفوظ انی انا الله لا اله الا الله و انا محمد رضی عنه والده فانا منه راضی
و من سخط علیه والداه فانا علیه ساخطا اولین چیزی که حق سبحانه تعالی در لوح محفوظ نوشت
این بود که منم ان خدای که جز از من خدا نیست که هر کرا مادر و پدر راضی باشد من از وی
راضیم و هر که مادر و پدر از وی خشنود نبود و خشمگین باشد من بر وی خشم کنم و او را بیازارم
در خبر است که هر ان بنده مومن متقی که این صلواة را یکبار بخواند او را ثواب صد هزار ثواب
در نامه اعمال او ثبت نمایند و صلواة اینست که اللهم صل علی محمد بعدد انفاس المخلو
قات اللهم صل علی محمد و ال محمد بعدد الاشجار الموجودات اللهم صل علی محمد و آل

محمد بعد

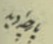
محمد بعدد حصاد ف دعوات اللهم صل علی محمد و ال محمد السکان الارض والسموات
اللهم صل علی محمد و آل محمد بعدد البلایات والنهایات من القدم الی الموجود الی الابد
الابد من اول واسطه حشمة و آخره بغایه و صل علی خیر خلقه محمد و آل محمد الطیبین
الطاهرین روایتست از حضرت سید عالم صلعم فرمود که هر ان بنده مومن که از سر اعتقاد
یقین این درود و صلواة بزرگوار بر سر گور مسلمانان یکبار بخواند حق سبحانه تعالی اهل
عذاب از ان گورستان بردارد و هر که دو بار بخواند بیست سال و هر که سه بار بخواند سی
سال و هر که چهار بار بخواند تا روز قیامت در ان گورستان عذاب نبود از برکت این
درود و صلواة که به نیت مادر و پدر چهار بار بخواند جمله حضرت که مادر و پدر از گذار اوکرده بود
هزار فرشته بعد از خواندن این صلواة نزد وی آیند و زیارت مادر و پدر او کنند تا روز قیامت
و استغفار کنند و ثواب ان در دیوان اعمال ایشان ثبت نمایند و این درود و صلواة اینست
که بسم الله الرحمن الرحیم اللهم صل علی محمد و آل محمد ما دامت البرکات و
ارحم محمد و آل محمد ما دامت الرحمة اللهم صل علی محمد و ال محمد فی الارواح
وصل علی محمد و ال محمد علی قبر محمد فی القبور وصل علی جسد محمد و ال محمد فی
الاجساد وصل علی تربت محمد و ال محمد فی التراب وصل علی صورة محمد فی الصور
وصل علی سیدنا و علی خیر خلقه محمد و اله الطاهرین برحمتک یا ارحم الراحمین
آورده اند که هر ان بنده و یا مومنی و متقی که در روز چهارشنبه هزار بار صلواة بر محمد و آل محمد
بفرستد هر مرادی که از حضرت پادشاه عالم خواهد حاصل شود و ان اینست که اللهم صل علی محمد و ال
محمد و سلم در خبر است از حضرت سید انبیا صلعم فرمود که در گلشن باغ فردوس حضرت حق جل

و قصه سبو زر را با زن بگفت که همسایه داشت سبوی از بد حاجتی به در خانه او درویش آمده
و زن او درویش بشنید که با زن بگفت که سبوی در فلان جا دفن کرده اند جهود چون این بشنید
بدانجانب روانه شد بدان خرابه رفت و ان سنگ را از جای بکند ان سبوی زر نمایان
شد سبوی را از جای برکند و بر سر درویش خود نهاد و بخانه خود برد چون سر سبوی را بگشود
دید که ماران و کژدمان سر از سبوی بیرون کرده اند مرد با زن گفت که این همسایه با ما دشمنی است
این را میبرم و در خانه او میریزم ان سبوی را بر سر گرفت و بر بالای بام درویش شد و ان
سبوی را از روزنه خانه درویش سر از برگرد و در خانه ان درویش بریخت درویش نگاه کرد
دید که از روزنه بام او زر سرخ میریزد از جای بجست و گفت خداوندا این حق منست چون جهود
نگاه کرد دید که زر سرخ است و ماران و کژدمان همه زر سرخ شده پس ان جهود حسرت
میخورد که چرا چنین کردم ان درویش از حقیقت ان جهود آگاهی یافت گفت ای جهود مسلمان
شو و دین پاک محمد صلعم را تابع شو تا نصف این ترا باشد پس ان جهود بخانه او مسلمان
در آمد و مسلمان شد و اهل عیال و اقوام و خویشان مسلمان شدند پس انرا درویش او زر
را با او قسمت کرد و با هم برادر شدند پس ای عزیزان بدانید که از فضیلت صلواة بود
که بدین دولت رسید و ثواب او بسیار است نظم کس بقرآن امر خدا این کرت
زانکه از قول نیست باور خدا ملایک فرستند صلواة تو هم نیز کر مومنی و مطلق درود سلام
که کرد بیان ما بود فضل بسیار میخوانی تو از بر درود سلام که ازکفتی او بر براکنا هست چه اصغر
چه اکبر درود سلام که بر خواجه بود بگوید باخلاص مولا و چاکر درود و سلام که لله بیت او
شادی شود کور و منکر شود کر درود و سلام که چون آب حیوان بیابد از ان زندگی جان نخور

جل اعلی مرغی عظیمی آفریده است که ان مرغ را مرغ صلواة گویند بر فراز درختی در حضرت صمدیت
عز شانه را تسبیح میکند و ان درخت را مفاتیح خوانند و شاخهای او انرا رحمت بار قطره منظر رفته
است و در زیر ان درخت چشمه ایست که حق تعالی آفریده است یک حوض مانند حوض کوثر هر ان بنده
مومنی که صلواة بر روح پاک سید انبیا و ال او فرستد او مرغ همیون از ان درخت بزیر آید و در ان
چشمه غوطه خورد و از انجا بیرون آید و خود را بیفشاند هر قطره آب که از زیر دو بال او بریزد حضرت
صمدیت جل جلاله و اعلا بقدرت خود از ان قطرهای آب بقدر هر قطره ملکی بیافریند تا ابد الاباد
شخصی که صلواة فرستاده باشد امرزش او را از حضرت ملک تعالی میخواهند تا روز قیامت
در اخبار چنین آورده اند در کتابهای معتبر که مرد درویشی عاجز مضطر و بیچاره به پیش حضرت رسالت
پناه صلعم آمد و گفت یا رسول مرد عیالبارم و جمعی عیالان دارم و از متاع جهان هیچ ندارم که
معیشت ایشان شود بفریاد من بیچاره برس که از محنت و فاقه مضطرب احوالم حضرت
خواجه عالم صلعم فرمود که ای بنده مومن اگر میخواهی که از مال دنیا توانگر گردی و در آخرت
امرزیده شوی برس که محمد و ال من صلواة بفرست تا حضرت الله تعالی ترا چندان مال بدهد
که توانگر شوی ان بنده مومن چون این لفظ در بار حضرت خواجه عالم صلعم بشنید برخواست و برفت
و روز و شب نماز و روزه و بود دایم الدهر صلواة میفرستاد چون روز چند برآمد روزی بویرانه
رفت بکنج نقش او را میل شد چون بازگشت با پیش سنگی در آمد و ان سنگ از جای برانگند
در ایش دست کرد و ان سنگ بر داشت سبوی پیدا شد پر از زر سرخ نمایان شد پس
ان درویش با خود گفت که حضرت رسول صلعم فرموده بود که نصیب تو از بالای سقف خانه خواهد
بود و پس این سبوی نه حق من نیست پس سر سبو را استوار کرد و به جانب خانه خود رفت

و قصه سبو

درود و سلامی که از برکت آن که دارد درخت امید تو در بر درود و سلامی که چو ابر بهاران نراید چه گرد
کاه محشر درود و سلامی که آثار لطفش بود چون نسیم صبح برد کمر یار جهان زارت مغفرت
که پاک منزه ز جهت و جوهر به حق سرور سرور هر دو عالم محمد شفیع خلایق محشر امام هدی غالب کل
غالب علی ابن ابوطالب آن شاه صفدر به حق بتول و با آل و پاکش گزین مومنان را دو غایت بهتر
بحق شهیدان را دو شهادت دو مقصود مظلوم شبیر شبر دو حجت دو برهان دو سرور دو سلطان
دو لولو دو مرجان دو در دو گوهر به حق علی دوم زین العباد که او تاجدار زینت افسر
به تعظیم باقر به صدیق صادق بعلم و کمالات موسی جعفر به حق رضا قبله هر دو عالم که خاک درش
افسر راست سرور به حق تقی قایم دین احمد به حق نقی وارث علم حیدر به سلطان دین
عسکری شاه عسکر بمهدی هادی به امام محشر به حق تقی قایم دین احمد بحق امامان ره دان
رهبر که جرم و عصیان که کردیم یا رب بالطاف و منت گران جمله بگذر که ختم سخن شد زجان
برمحمد بگوئیم صلواة یکبار دیگر در بیان موعظه قال النبی ع بسم الله الرحمن الرحیم بیا
ای عزیز من برخوان این نام فتوح مهارکش سلیمان ع و آصف و هدهد و بلقیس و سلیمان ع املی کرد آصف
نوشت و هدهد برد و بلقیس بخواند و حضرت ملک دینوی یافت آصف نوشت نام برکت دارد
یافت هدهد تاج خلعت یافت بلقیس بخواند معرفت و هدایت یافت و تو نیز چندین سالست که
میگوئی بسم الله اگر طعام میخوری میگوئی بسم الله اگر کاری آغاز میکنی بگوئی بسم الله اگر داراد
میروی میگوئی بسم الله اگر مینشینی بگوئی بسم الله بهمه حال نام او دوست بر زبان یا دیگر اگر
برکت این نام الله تمام احوال روز قیامت از آخر تو بر سهل گردانند و بهشت نعیم روزی کرداند
و از دوزخ و عذاب در امان باشی در خبر است از لقمان حکیم که او در براهی قدم مینهاد کاغذ



پاره دید از راه بعزت و برکت برداشت دید که بروی نوشته بودند که بسم الله الرحمن الرحیم
کاغذ را پاک کرد بخورد و بخورد و حق سبحانه و تعالی از الحکمت روزی کرد و زبان وی را به حکمت گشاده
گردانید به برکت بسم الله الرحمن الرحیم اگر گویند مومن را به برکت این نام دوم آخرین زبانش
گشاده کرداند از کرم رحمت او عجب نباشد آورده اند از شیخ بشر حافی که براهی میرفت
کاغذ پارچه یافت پامال شده پاکان شده بود برداشت دید که در آن نوشته بود که بسم الله
الرحمن الرحیم به خانه برد و پاره مشک از وی گذاشت و در صندوق نهاد شبانه از خواب دید
که بدو میگفتند ای بشر همچنان که نام ما را عزیز داشتی ما ترا از نام ترا عزیز گردانیدیم و گفته
اند که این همه دولت و نعمت بدین سبب یافت پس بدان که در نام الله ولایت است
که الله ولی الذین آمنوا و در نام رحمن محبت وی است که ان الذین آمنوا و عملوا الصا
لحات سیجعل لهم الرحمن ودا و در نام رحیم رحمت وی است و کان بالمومنین رحیما
نام الله نصیب دوستان است که الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون
و نام رحمن نصیب مشتاقان است که یوم نحشر المتقین الی الرحمن و نام رحیم نصیب جمله
مومنان است و کان بالمومنین رحیما بدان که این اسم اشرف اسمائیست که حضرت
عزت شانه در کتاب کریم و قدیم را این نام افتتاح کرده که اقرأ باسم ربک
الذی و حوش صحرای را در شکار به این نام حلال کرده که و کلوا مما امسکن علیکم و اذکروا اسم
الله علیه مومنان عقوبت نیران بدین نام خلاصی یابند قد افلح من تزکی و ذکر اسم
ربه فصلی الهی بحرمت و عظمت این کلام که عاقبت ما بخیر کردان یا اله العالمین و بحق النبی
بسم الله الرحمن الرحیم بنام آن خداوندی که آفرید کار خلقان است که ان الله خالق کل

شیء و روزی دهنده مومنان است که ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین آمرزنده
عاصیان است که ان الله غفور رحیم نگاه دارنده زمین آسمانست که ان الله یمسک السموات
و الارض و راه نمای مومنان است که ان الله الهادی الذین آمنوا و دوست محسنان است
که ان الله یحب المحسنین عذر پذیر طایبان وهو الذی یقبل التوبة توبه دهنده
مومنان است که والله یدعو الی دار السلام فریاد رس بیچارگان است که امن
یجیب المضطر اذا دعاه و دستگیر درماندگان است و یکشف السوء لفرت اهل
ستم رسیدگان است و کان حقا علینا نصر المومنین نگاه کننده او غفران است
و ربک الغفور ذو الرحمة عزت و عظمت این نام نهایت نیست اگر در مهمی در مانی بگوی
بسم الله اگر در نعمتی بگوی الحمد لله اگر گناهی کردی بگوی استغفر الله اگر مصیبتی رسید است
بگوی انا لله و اگر همه عالم را دشمن گیری بگوی حسبی الله اگر وعده کنی بگوی ان شاء الله
اگر از شیطان ترسی بگوی اعوذ بالله اگر کاری آغاز کنی بگوی بسم الله چنین می آرند
که حضرت تبارک و تعالی را سه هزار نام است هزار نام وی فرشتگان دانند هزار از وی
پیغمبران دانند و هزار دیگر آن است که صد نام در زبور است از داود علیه السلام نازل
شده است و سیصد در توراة موسی ع و سیصد در انجیل عیسی ع و سیصد در فرقان است
محمد صلعم که خاتم پیغمبران است نازل گشته است و نود و نه دیگر به مقصدان است و نود و نه
دیگر به دعاها است و نود و نه از وی بدرگاه سابقان است یک نام است که آن نام را بجز حق
کسی دیگر نداند هر که این سه هزار نام را بخواند و بداند رضای او حاصل آید و هر که این سه هزار
نام را کرامت کند که بسم الله الرحمن الرحیم نام سه است و مقصود این سه است اگر

بپرسی

تا اینجا نوشته شده



بپرسی نام بر موافقت این سه حرف تو نیز موصوف باش بر سه صفت و در دار دنیا سه
کرامت است دور از عقبی سه خلعت بپا و بر موافقت از خواب غفلت بیدار شوی نام
موافقت بس از حلال و شبهه سیر و سیراب باشی و حرام با شبهه نیفتی و بر موافقت
نام مردانه باش در ادای پنج نماز در این تقصیر و تاخیر روا مدار تا نجات آخرت یابی بسم الله گویا
لب بسته کرد و چون بپس بر سر کاب گشوده شود و گوید که حضرت عزت میگوید که بنده من
به بنده نامی بندم کسی ای گشایم بنی دل به محبت با بنده تا در ای ملامت بر تو در نه بندم از زبان
گشای به ثنای من تا در ای عفو و سلامت بر تو بگشایم نام سه و گرده سه سابق مقتصد
و ظالم و پرورده کار عالم میفرماید که ای سابقان الله منهم بیدار باشید وای مقتصدان منهم
هشیار باشید وای ظالمان تو به کننده منهم من باز کردید اول کسی که این نام بر زبان راند پدر ما
آدم بود وان ساعتی که از بهشت بیرون آمد گفت بسم الله عجب کاری از بهشت بیرون
آمدیم و از رحمت تنها ماندن ملایکه گفتند خداوند نام تو بگوییم باز گردانیم فرمان آمد که
او را به دنیا برید که او را فرزندان دهیم چندان که قاف تا قاف گیرند بعضی از ایشان گویند این
نام را شنوند بعضی نیاشنند خوانند کان این نام دو فریق باشند و بعضی فرمان اختلاف کنند
در روز محشر آدم ع فرزندان عاصی را از برکت این یکبار گفتن آدم همه را از آتش دوزخ
آزاد گردانم و در تفسیر آمده است که چون معلم بگوید ای نارسیده بسم الله الرحمن الرحیم آن
نارسیده بگوید بسم الله الرحمن الرحیم حضرت پادشاه عالم جل جلاله چهل کس از آبا رب معلم و چهل
کس از آبا رب نارسیده را بیامرزد به برکت گفتن نارسیده و این کلمه بسم الله الرحمن الرحیم چندین
کس امرزیده میشود اگر گوینده بسم الله الرحمن الرحیم امرزیده میشود عجب و غریب نیست خداوندی



کذات او منزه باشد از شبه و خفو و صفت ذات او زبان عاقلان کو یا شده و مشتاقان
او نیم هزاران ناله و زاری لب ان مغنیان هر یک همی الله بدرگاه پروردگار عالم که خداوندا چنین
دانم ز فضل پر کمال تو که پنجاه ساله عصیان را عدم کردانند از یک آه دردناک الهی بفضل خود رحمت
کن بر ما که از جان و دل هر دم در هر ساعت با صد وصال تو کو نیم بسم الله الرحمن الرحیم یا رحمن
یا رحیم   هشت یکم در بیان موت و فوت المناجات ای کشاینده ابواب مرادات
وای نماینده اسباب سعادات وای مواهب کرمت نامحدود وای رایت نعمت نامعدود ای
نهار سرکشان را با حکم تو آمیزش نه وای جباری که کردن اوران را بجز تو گریزش نه ای مقدار
که تیر تقدیر تو هیچ نه پر دفع نشود ای مدبری که رقم قلم تو هیچ آمرزیده محو نگردد ای خداوند
کرجان بندگان هدف تیر تقدیر تست ای پادشاهی که دل دوستان صدف توحید تست
کریما اگر پرسی حجت ندارم اگر سنجی بضاعت ندارم منم مفلس بیچاره منم عاجز حیران عاجز
مانده و پریشان منم مضطر و رنجور منم متفکر و مهجور از من خطا و بخشیدن از تو عطا الهی برکت
ان بندگان که در آسمان و زمین ترا تسبیح و تهلیل گفته و میگویند و طاعت و بندگی کردن و میکنند
الهی برکت ان نامهاکه عرش و کرسی و لوح و قلم و بر و بحر بدان قرار یافته الهی برکت ان نام
که در خزاین اسرار تست الهی برکت این پنج نام قبض کننده الهی ببرکت ان نام که ابراهیم علیه السلام
ترا بدان نام بخوند از آتش نمرود و بر زد و سرد و سلامت کردید الهی ببرکت ان نام که یعقوب علیه السلام
ترا بدان نام بخوند یوسف را بدان باز دادی الهی ببرکت ان نام که یونس علیه السلام بدان نام بخوند او را
از حبس زندان خلاصی دادی الهی ببرکت ان نام که ایوب علیه السلام ترا بدان نام بخواند او را از بلای
کرمان نجات دادی الهی برکت ان نام که سلیمان علیه السلام بدان نام بخواند خاتم ملک برو دادی الهی ببرکت

رخ کبتم جبه

ان نام که جمله انبیا و مرسلین که ترا بدان نام خواند تو ایشان را عزیزترین مردم ساختی الهی برکت
ان نام که بدان نمرود و ذلیل کردانیدی الهی برکت آب چشم یتیمان و ستم رسیدگان الهی برکت
آه سینه گناهکاران الهی برکت سوز سینه بیوه زنان الهی برکت سینه پرحسرت بیوه کان والهی برکت
جوانان و شکر شکستگان و بیچارگان و گناهکاران رحمت کنی و عفو سازی و حاضران این
مجلس را و شنونده گان و خواننده گان و عمل کننده گان را ابرار و مقصود برسان یا اله العالمین
و یا خیر الناصرین مناجات کرم گستری عاجز و مضطر   بمسترسی بکار برسم   به عجز و ضعیف
و پیری من ز اسباب قوة فقیرم من   ز دستی که کار بر آید از آن   بر بادشاه که ایمان کسی مه از آن
بر بخش بس لطف دستگیری   بر بخش ای بر این پیر یادت و بپای   جوانان که با دل سیاه کذشت
بموی سپید در نیاهی کذشت   سپید موی ار من چه بر تافته روی   تو بنیر از دل من سیاهی شوی
چه شد موی از نا امیدی سفید   بد دان ز نور حوادث نا امید   دلم را اگر آمد سیاهی پسند   ز نور
مع نو کن و بدره منه   سیاهی دل شد مرا تو بنو   ز دل رفت کو شاز مو که بنو   بپی از دل این
آرزو اکیدم   که از دل سیاهی مو آمدم   کرفتم که از دل شود مو سپید   چگونه کنم راست پشت دوتا
چنان مانده ام در نماز خضوع   که نایم اکر با قیام از رکوع   زمانه کمان دار پشتم شکست   ز تار
سرشکم چو زه بران جدا بست   ز موی سفید خودم در حجاب   کنم از سواد دل انرا خضاب
کنون میکشم از کمان تیر آه   هدف میکنم سینه جهد داده   چو هر کز نشد صید کار آشکار   چه حاصل
از این کوه کران کنار   نخواهم ز تو خلعت خسروی   کران کردم پشت دولت قوی نخواهم ز
تو فضل عقل و هنر کز افضال و احسان شوم بهره ور   نخواهم ز تو شغل اهل صلاح کزان کردم
چو در جنت فراخ   و ما خواهم از تو پیراز درد داغ   کش از غیر او ز تقد بشد فراغ   و ما خواهم

از هر غم اردنک   ز اندوه نایاب تو دردناک   که در کنج نابود منزل کنم   ز عالم همه رو بران
دل کنم   کنم هیت نقش کم و بیش را   در ان نام هستی کم کنم خویش را   کشم سر تجلیات کم بود را
ز کم بود دریا بم آسوده ک   چه در شیح غرق دریای ژرف   زبان را فرو بندم از صوت حرف بهم
ره بی نا سخن مختصر که باشم ز نده کهی بیجد   بیابم دکر یاد از ان هستیم   شوم کن را از ان هستیم
تو بیرون خرسندی راهی   تو کو شا مس این سخن را از من   یا اله العالمین و یا ارحم الراحمین فی منقبت
سید المرسلین علیه السلام بر ان سید رسل هادی سبل مفخر عالم محمد مصطفی صلعم سرور ان تاج آزادگان
سپهدار خیل فرشتادگان   هدا الطریت پسرت   کش ان معز با کردد این مشرقه   به حکم شریعت
طریقت اساس   بنور طریقت حقیقت شناس   جهان را مطاع خدا را مطیع   ایران او
جز او را شفیع   محمد که شمع ازل نور اوست   شر شمع کش از چشمه میم اوست   چه شد شمع این
بزم قندیل را   به پروانگی خواند جبریل را   بکف داد آن عرش مجید   ز انگشت تسبیح خوانش
کلید   بران نعل ان حلقه هرکت و   ز ماهی ز رخشان کهر جلوه داد   شب گلکون یکی چون چراغ
برافروخت زان کو هر شب چراغ   همی کبر دراکشور ولی هبت سلیمان او فاده هم خاتم دانی
طاق فیروزه رنگ   از ان بسته میدار نشبند بر سنگ   چه خاتم که کبر د بر بندان نکین   لدش
سنگ اعدا بدندان قرین   به بین ادب معجز آهنکها   که چون سبحه خوان میکند سنگ ها   ش
با کش از ظلمت سایه دور   ز بس از فروغ رخش غرق نور   دریغ آمدش سایه بر فرش خاک
از ان سایه افکند بر عرش پاک   گذشت از سپهر برین پایه اش   که تا عرش آسایه از سایه اش
تو منقبت شاه اولیا علیه السلام   ز بعد نعت خداوند نعت رسول خدا   بدح شاه ولایت زبان بکش کوتاه
امیر جمله مردان علی ابو طالب   وصی نفس پیغمبر امیر جود و سخا   و آنحق اسد الله طاهر الغالب امجد

ستغیان

ستغیان شهسوار روز قضا   پادشهی تخت سپهر و مرکز خاک   براتش پاک تو دارد هزار شور و غا
نظر ببین تیغ تو تا یم سوار ست این   بنفس پاک تو معمور معدن دنیا   مرا چه زهره که مدح تو
بر زبان رانم   که هست مدح بشر مدحت تو کردارا   الهی بحرمت چهارده معصوم پاک کم کناه
ان و دلالت اهل این مجلس را از صغیره و کبیره رحمت کنی بحق محمد و آله اجمعین   در بیان
موت و موعظه این باب مشتمل بر دو فصل فصل اول در بیان موت قوله تعالی کل نفس ذائقة
الموت در کتاب آورده روی عن النبی علیه السلام انه قال فی الدنیا کانک غریب او عابر
سبیل و عد نفسک من اصحاب القبور صدق رسول الله   روایتست از ان شمس فلک
رسالت سر دفتر جلالت سلطان بارگاه نبوت و اساخطبه فتوت سردم دیده عالم
مقتدای انبیا پیشوای اصفیا محمد مصطفی علیه السلام میفرماید که در دنیا چنان باش که غریبان باشند
در رهکذریان و خویشتن را از جمله مردکان شمار بزرگان را پرسیدند که اما الغربت غربت
حیبت که حضرت رسول علیه السلام فرمود که ترک الوطن وطن و مسکن فرو گذاشتن یعنی دنیا وطن و مسکن
تو نیست دنیا را فرو گذار و دست از لذات و راحت و آسایش او بدار و دل از نعمت
و حشمت و سیم و زر و تجمل و زینت منه بدان که نهایت هر آفریده مردن است و حاصل
هر آینده و سر جنیت مرک که هر زنده را بپایه چشیده شربت مرگ ضرورتست که هر آفریده را لحو
رسیده سلطنت سلطان عزت او را بپای دفع و نه فرصت و حشمت ملکان خلق نیک او را
مانع نکرد بر چرخ برین حاجت ساز طپانچه قهر حرکت نکوهسار فرو اندازد و اکر در زیر هفتم زمین
حصار آهنین در روی بس سازی حصار قدم حرکت بیرون آرد که اینما تکونوا یدرککم الموت
ولو کنتم فی بروج مشیدة پس چون حال چنین است که انبیا و اولیا کز محنت دنیا

دنیا مجبس در مراد دنیای بی کمای محنت سرای که در راحت آسایش بر آید در وقت سماع کلام حق تعالی
بگوش دل هوش تو رسد اسلام من قول من رب الرحیم محققان گفته اند که چون مومن را برگ
رسد عزرائیل به قبضه قبض جان او را ببینید که آورد و جان از سینه که محل معرفت است بر ترنیاید خطاب
عزت در رسد که این جان را سلام اکنون سماع لطف بیرون آورد فیقول الله تعالی یا ایتها
النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة مومن چون سلام حق تعالی بشنود جان
کمرغ از قفس قالب بیرون آید چون روز قیامت باشد که جانها بقالبها باز آید قالب بروح گوید
چون تو رفتی مراحیات نماند و مراثبات نماند همه از صحرای دنیا بر زندان گور آوردند در لحد تنگ و تاریک
فرو ضمیدند خیال هجران مرا با تو در خانه تنگ انداختند در زندان بنا زبر درد ه یک لحظه یار من الفت
نگرفتی روح گوید چون من از تو جدا شدم از زندان باسمان شدم و از انجا با فق اعلی سلام و در فضای
جنت بپریدم و از مراتع نعیم چریدم اما بی وجود تو یک لحظه قرارم نبود و بی وصال تو یک وقت آرام نبود
هر دو بیکدیگر غم آن گویند چنانکه عاشق و معشوق و یعقوب غمزده در پیش یوسف احوال هجران
و محنت بیت الحزن حکایت کند حال نیست که تغییر حال است باز نگری روح ترا از قالب
مانند و جان جهانگیر ترا بعالم بالا قالب فرسوده را در زیر خاک پنهان کنند و خطه از ل دایم
بر خود میخوانند بیت ای که عمر شاید بغفلت رفت مگر خفته بودی که بر باد رفت همه برگ بودن
همی ساختی بتدبیر رفتن نپرداختی بضاعت بچندان که آری بری و گر مفلسی شرمساری
بری که بازار چندانکه آکنده تر تهی دست را دل پراکنده تر زپنجاه ارزیج اگر کم شود دانش
ریش برپنجه غم شود چو پنجاه سالت برون شد زدست غنیمت شمر پنج روزی که هست
اگر مرده مسکین زبان داشتی بفریاد و زاری فغان داشتی که ای زنده چون هست امکان گفت

لب از ذکر

لب از ذکر چون مرده برهم مخفت چو ما را بغفلت بشد روزگار تو باری دمی چند فرصت شمار ادیم
جگر کرد اوری کن ب که بیکفت گوینده با رباب دریغا که بی ما بسی روزگار بروید گل و بشکفد نوبهار
بر آمیزه طاقت امروز گیر که فردا جوانان نیاید ز پیر که گفت بیچون ز انداز من بحرالله و ولت
و سامان بغفلت بداوای زورت آب و کف چه چاره کنون جز تیمم بخاک روایت است عن
امیر المومنین علی ابن ابی طالب ع عن النبی صلعم انه قال یاتی یوم الا و ملکان ینادیان من السماء
یا اهل الدنیا ولدوا للموت و ابنوا للخراب و یجمعون لاعدائکم و انتم محاسبون و
معذبون و فاعتقد ما بکم راوی این حدیث حضرت امیر المومنین حیدر شیرمرد شریعت دریای حقیقت
سوار میدان لا فتی تاج گنجینه سلسلة خاتم علم مرکز دایره مدینة العلم خاتم خلوت سرای از خلوت سلام
ساقی شراب حور مقصورات فی الخیام صفدر روز و غا شیر بیشه هیجا مرتضی علیه الصلوة و السلام روایت
میکند از صدر بدر عالم سید ولد آدم پیشوای انبیا شفیع روز جزا ابن عادی گنجینه سبحان الله رسول
الثقلین امام المرسلین کاشف یوم جزا دین تاجدار رسول رب العالمین شهباز بلند پرواز اسید الانبیا
محمد مصطفی صلعم روزی غرور افزوده بودست دلیست بر جسند رسالت و همچنین فرمود که هر روز
که پیچ هادی چتر کافوری کشید و خسرو سیارگان این حدیقه بینا عالم را به شعاع نور بیارایید همچون
پشت زمین چون تاج خسروا سا بر افاق سما بر امیدند از فیض خود منور کرد ایند زمین
ماه ها خورشید منور کرداند پس وحوش و طیور و جن و انس هر یکی از ماوای مسکن خویش را طلب
کسب رزق خویش پراکنده شوند حق جل اعلا بفرماید دو فرشته باسمان دنیا بیایند و این ندا
در دهند که یا اهل الدنیا ولدوا للموت یعنی ای ساکنان سرای فانی باشند که اکلیه عذابی حقیقت
که همه برای مرگ زاده زاید و ابنوا للخراب میکنید که همه خراب خواهد شد اگر شهر فاد ایران

را از کیوان در گذرانیده اید عاقبت ما انزل السیلاب کل من علیها فان دانیست که خراب خواهد شد و انتم
محاسبون یعنی عفده رکم الختم را بحساب بخواهد نزدیک آمده کار همه روز شما چون مور حریص
در طلب زخارف دنیا و جمع اموال بی مضی قدم میزنید که از کجا و چگونه حاصل کنید انرا عنقریب باشد
که با مرگ کل شیء هالک الا وجهه از در آید اینما تکونوا یدرککم الموت در آید بر درخت تا من تحراحم
زند سر در نقاب خاک کشد آن مال و غنیمت وی را هیچ سود ندارد که لن ینفعکم الیوم اذ ظلمتم
انکم فی العذاب مشترکون عزیز من اگر در شریعت و طریقت حضرت محمد مصطفی صلعم فرموده است
که الدنیا قنطرة فاعبروها ولا تعمروها یعنی دنیا بر مثال پل است بگذرید و عمارت مکنید و دین را آباد ان
کنید که کار دین دارد هر که دین دارد سر در نجات است و آنکه سر در نجات یافت کدام شخص را دیدی
که رغم عزل بر نامه دولت او کشیده نه و کدام صاحب تخت را دیدی که آفتاب دولت او بعالی کسوت
نپوشید نه کدام شهسوار را دیدی که مرکب حیاتش بسر نیامد ای عزیز من هیچ خانه دیدی و سرای قوی
دیوار که شوق حوادث او را نگو نشیدن که کاخ امامی بلا من و هیچ قالبی را دیدی که بزهر زوال مسموم
نشدی ای عزیز من بدان که هر که او تخم طاعت در زمین موافقت اندازد و به آب مجاهدت ترتیب
کند که بر رحمت بر دارد و هر کس که تخم معصیت در زمین فساد اندازد که بر حسرت بر دارد و لفظ نبوی
این ناطق است که الدنیا مزرعة الاخرة و مصحف مجید از این حال مراد خبر میدهد تو فمن یعمل
مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره از خبر چنین آورده اند که لقمان حکیم فرزند
خویش را پند میداد و وصیت کرد که ای فرزند عزیز من الفرار نترس الا زاتش دوزخ
که حق سبحانه و تعالی فرموده است که قل نار جهنم اشد حرا و همین در دل فرزند وی پدید آمد و رو تافت
و روی از شهر بیرون نهاد و در چهل شبانه روز در بیابان میگردید پس لقمان بر خلاف والطلب فرزند

خورد نست

خورد نست چون بنزدیک فرزند عزیز خود رسید دید که روی بر خاک نهاده بود بحضرت پادشاه
ذوالجلال و کریم لا یزال مناجات میکرد و میگریست و میگفت خداوندا پادشاها کریم رحیما گناه هر گز
نمیرود که گفتند ما را بیافریدی بقدرت خویش و روزی دادی به قسمت خویش و هدایت دادی
بشفقت خویش من گناه کردم بنادانی خویش اگر گفت الهی اگر درست مطیعان راست رحمت
تو عاصیان راست اگر من مطیع هستم تو ثواب رسانیم و اگر عاصیم تا رحمت رسانیم این میگفت
و زار زار میگریست لقمان را دل بروی بسوخت گفت ای فرزند عزیز من ساعتی در روی پدر خود بخند
تا دل پدر شاد شود گفت ای پدر بزرگوار کسی که زنده باشد و حساب قیامت و آخرت نداده
باشد و فتی جان کنده نه بخشیده باشد و مرجم خود را نه خنده باشد اولا خنده از کجا آید
پس لقمان گفت ای فرزند عزیز زمانی بخواب تا بیاسایی گفت ای پدر بزرگوار از قصاص حق تعالی
بر سر من آویخته است و قضا چون مرا طرد پیش پس چون ملک الموت ایستاده از جانب راست
رضوان بهشت آراسته از جانب چپ مالک دوزخ را تافته است و دنیا بر مثال بیدا انگیخته
است و تن من چون گوی در میدان افتاده پس با این همه محنت خواب چگونه آید لقمان گفت
ای فرزند من طعامی بخور تا بیاسایی گفت ای پدر از چشیدن طعام مرگ را کز دیده ام وار از جهان
جنازه را کز دیده ام پس لقمان این سخنان بشنید و زار زار بگریست آنگاه سر بر آورد و گفت
ای فرزند عزیز من مرا پندی بده گفت ای پدر بزرگوار یاد کن آن روزی که تو را هر چه بود قسمت کنند
یک قسمت ملک الموت را است که بکرد ... جان است و قسمت دویم وارثان را است که مال است
و قسمت سیم کرمان بر سر ... کرمان تن است و قسمت چهارم خصمان ... عوض ... لقمان گفت
ای فرزند دیگر پندی بده گفت ای پدر تن خود را دوست داری پس جهد بطاعت و عبادت

خدای ما را از عذاب دوزخ نجات با جان اگر تن خود را دشمن داری پس دوست را برای دشمن میازار
که خدای لقمان حکیم خواب خوش خوانده آنجا که فرمود ولقد آتینا لقمان الحکمه پس ای عزیز من از خدای تعالی
ترسان باش و از رحمت او امیدوار باش   صد هزاران سبزپوش از غم بسوخت تا که
آدم را چراغی بر فروخت   صد هزاران جسم خالی شد ز روح   تا بدان کشتی حضرت را نوح
صد هزاران پشه در لشکر فتاد   تا که ابراهیم پا بر سر نهاد   تا کلیم الله صاحب دیده شد   صد هزاران طفل
زنار شد تا که عیسی محرم اسرار شد   صد هزاران جان روان تاراج یافت   تا رسول الله شب معراج یافت
پس ای عزیز من بنگر که آدم صفی الله علیه السلام چندین صفوت و کرامت کی شد و نوح پیغمبر علیه السلام کرامات
کرده هر دو واعظ عصر بودند کی رفتند و ابراهیم خلیل الله صاحب کرامت و موسی علیه السلام صاحب آیات
و یعقوب با ده محنت و ایوب با ده بلیت کی رفتند پادشاهان و جباران و هرکی شدند پس
ای بنده پنبه غفلت از گوش خود بردار و بنگر که راه دور و دراز در پیش داری و خطبه ازل را
بر خود میخوانی و در نگری حادثه مرکب بسته کرده است و فرزندان و عزیزان ترا فراموش کرده
اند و تو در لحد تنگ و تاریک با عملهای خاص درمانده و در اندوه و حسرت و ندامت خوار گشته
نرسی پس ای عزیز من بنگر که حضرت آدم علیه السلام که پسندیده پادشاه ذوالجلال در اول خلقت
مسجود ملائکه مقرب بود و اطراف و اکناف بهشت را زلف آورده و نقش احسنه ربه تقویم بر
منشور ظلمت کشیده اصطفی نهاد تا طراز اقرار لباس فرزندان کرده و صد هزار دانه هزار
نقطه مظهر نبوت در صلب او ودیعت نهاد و از الامر سرار سکرات موت را بر سر کاس [illegible]
الموت بر شربت موت نوش کرده اند که تب بر تن آدم صفی علیه السلام مستولی شد ضعیف و هزل
قوت رخت اقامت نهاد و چو خیمه در صحرای ذات او در ارزه بر اعضای آدم افتاد و گفت

ای جبرئیل

ای جبرئیل همه محنت ها دیدم فراق فردوس اعلی بچشیدم و صد اشک دردست خود چشیدم
و دویست سال بر سر کوه سرندیب گریستم عمری را تباه کردم فریاد در رنجها ظلمتها از عرش مجید کردم
با این همه ارادی و رنجی این درد نرسیده این را چه خوانند و چه کار است نرسیده جبرئیل علیه السلام گفت
ای آدم این رسول مرگ است این نشانه فناست و این موکل در سرای بقاست گفتا ای جبرئیل
چه باشد گفت موکل جان بر در و عقل را غارت کند حواس را بند بر نهد و لذت خدمت مرکب
زود بدنها ای عزیزان یاد کنید آن ساعتی را که اشک حسرت از دیده بریدن گیرد و عرق
از پیشانی روان شود و چشم گشاده بر فرزندان مینگرد و نه او را دید را در گوش فریاد دیدن نگذارد
فرزندان فریاد میدارند و برادران حیران و سرگردان شده یاران حزین دل بریان شده
زان پیش که از جام اجل مست شوی   زیرکه حادثه ها پست شوی   سرمایه بدست آر
درین دکان ای سود نکند اگر تهی دست شوی   کر کاخ تو بر گنبد اعلا سازند   در کار تو چون
[illegible] در هم [illegible] هم عاقبت چه خانه تورا   ترکان اجل سرای تو ساز زند   آدم علیه السلام گفت
من از مرگ چند بترسم مرگ را بمن نمای گفت ای آدم مرگ با انواع است اما من در نیکو صورت
و پرا [illegible] ای جبرئیل و میکائیل بر دیده آدم [illegible] هیبت مرگ فرشتگان [illegible] بنمایند
مرگ را با آدم نمودن بر صورت [illegible] پرها باز کرده و دهن گشاده یکی بشرق و دیگری بغرب تا دهن
و چشم باز کرده و دنیا در پیش وی چون دانه در چاه بود آدم بترسید [illegible] بیهوش شد چون
بهوش آمد ملک الموت را دید که قبض روح وی میکرد گفت ای ملک الموت همه فرزندان
من این دید گفت این آسانترین است بر عاصیان و فرزندان تو مدتها با چندین
خواهد بود آدم گفت خداوندا جان دادن مؤمنان و مخلصان و فرزندان من آسان گردان

فرد   دنیا بحث و غم محنت و آه   عاقل نکند دل درین منزلگاه   حکایت در خبر است که موسی
کلیم الله علیه السلام روزی ملک الموت را دید گفت یا ملک الموت بچه کار آمده گفت یا موسی بقبض روح گفت
بقبض روح که گفت چندانم مهلت ده که اهل و عیال را وداع کنم گفت مهلت نیست گفت چندان که دو رکعت
را سجده کنم دستوری نیست گفت ملک معبود ملک الموت را فرمان چندانم ده که وداع کنم دستوری
یافت به خانه در آمد گفت ای [illegible] در پیش دارم گفت ای فرزندان چه سفر است گفت
سفر آخرت و از قیامت مادرش بگریست [illegible] عیال آمده و عیال و اطفال را وداع کرد
و او را کودکی خورد بود دیر دوست میداشت دست در دامن او زد و میگریست موسی نیز
بگریست خطاب آمد که ای موسی [illegible] اینکه گریه چیست گفت خداوندا از کودکانم رحم
می آید ندای عزت در رسید که ای موسی عصا بر دریا زن موسی عصا بر دریا زد از هم شکافته شد
سنگی سفید عظیم نمایان شد باز خطاب آمد که یا موسی عصا بر آن سنگ زن موسی عصا بر
سنگ زد از هم شکافته شد کرمی ضعیف نمایان شد و برگ سبزی در دهن داشت و میخورد
ندای عزت در رسید که یا موسی در میان این دریا عمیق و در میان سنگ خاره رزق
مور را میدهم آیا فرزندان ترا فراموش بکنم ای موسی دل فارغ دار که من ایشان را
نیکو دارم و بنیات جهیز ایشان را بری آورم موسی علیه السلام ملک الموت را میگوید از کدام عضو جان
من بیرون خواهی کرد گفت از دهن گفت از دهنی که با حق تعالی سخن گفته ام یا دستی که بدان
الواح توراتیه گرفته ام یا از پایی که بدان بطور مناجات گفته ام ملک الموت تفحص بدست وی داد
بیک بو کردن وی را قبض روح کرد فرشتگان گفتند ای ملک الموت قبض روح موسی را
چگونه کردی گفت چون گوسفند [illegible] را چگونه پوست کنند بدان از آن سخت تر   [illegible]

که ز درد

یکی روز در آید که منم   خود را بجهانیان نماید که منم   چون کار جهان بر وقرار گیرد   تا که اجلش ز در در آید که منم
نقلست که حضرت عیسی علیه السلام در کوه با مادرش هم بودند روز روزه میداشتند و از گیاه افطار میکردند
حضرت عیسی علیه السلام به طلب گیاه رفته بود مریم برای نماز برخواست ملک الموت را دید که برای
سلام میکرد گفت تو کیستی که در این شب تاریک بر من سلام میکنی که دلم از تو بترسید
گفت ملک الموت ام گفت بچه کار آمدی گفت بقبض روح گفت چندانم امان ده که فرزندم
عیسی باز آید گفت مهلت نیست روح وی را قبض کرد عیسی علیه السلام آمد مادرش را دید [illegible] بنده
داشت که خفته است بر سر بالین وی بنشست [illegible] که افطار ایشان کند و آواز داد
که الله اکبر خیز روزه کشایم [illegible] از بالا سر خود آوازی شنید که یا عیسی مادر مرده خطاب [illegible]
مرده ما مرگ مادر عیسی علیه السلام بکار وی قیام نمود چون وی را دفن کرد بر سر خاک وی بنشست میگریست
از بالای سر خود آوازی شنید نگاه کرد در خود راه [illegible] در بهشت بر کرسی از یاقوت سرخ بر تختی از
[illegible] گفت ای مادر [illegible] جدایم از تو گفت ای فرزند مونس [illegible]
تا هرگز غمناک نشوی گفت ای مادر روزه گشوده از دنیا رفتی گفت پادشاه عالم مرا روزه کشای
فرمود که بخاطر هیچ آدمی نگذرد گفت ای مادر هیچ آرزوی داری گفت آرزوی من آنست که یکشب
نماز بپا دارم و دیگر روز روزه دارم ای پسر اکنون میتوانستیم اختیار در دست تست عمل صالح
کن پیش از آنکه به چنگ مرگ گرفتار شوی پس چون حال دنیا چنین است که با کسی وفا نکند
با تو نیز وفا نکند و تو نیز نخواهد کرد دل بر دنیا ای نپاید از غدار منه و فریفته مشو که او عاشقان
بسیار کشته است و مبارزان بیشمار را گذاشته و حیله ایست [illegible]
بستان بهشت با نجات [illegible] خاکیست ظلمانی [illegible]

آنچه بیقرار است پدیدار شد ... دندان طاق المطاق صحبت انیان از ز فراق اند
اندک خانمان آراستن پس یکبار از سر آن برخور ستند روایت از حضرت خواجه کاینات و خلاصه موجودات ابو القاسم محمد صلعم پرسیدند که بهترین مردمان کدام اند گفت آنها که اوی
از دنیا بکمتر دانند نه دوست در عقبی دانند و ترک دنیا کردند و بزرگان دین گفته اند بدانید که مرگ
را در آن جهان است که چاره نیست هر درگذشتن و دلیلست که چاره نیست از در آمدن بدان
که حضرت حق سبحانه و تعالی فرمود که کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال والا
کرام یعنی هر که بر زمین رسیده است هر کس خواهد رسید در خبر است از عبد الله عباس رضی الله
عنه که چون حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد فرشتگان گفتند که اهل زمین همه تباه خواه
شد بعد از آن این آیه کل نفس ذائقة الموت فرستاد که هر چه هستند همه مرگ است فرشتگان
یکسان گشتند پس حق تعالی این آیه فرستاد که کُلُّ شَیءٍ هالِکٌ اِلّا وَجهَهُ یعنی همه چیزها هلاک
شدنیست مگر ذات پاک حق سبحانه و تعالی نقلست از حضرت رسالت پناه صلعم شنید از زنی که همی
بگفت که کل نفس ذائقة الموت گفت من بمیرم که بچشم اصحاب بگریستند گفتند یا رسول الله
چه بودی از خدای تعالی درخواستی تا ترا زنده بگذارد و آن حضرت فرمود که خدای تبارک و تعالی
دوستان خود را جاوید نخواهد و الا بپسندد در این جهان دیر اینکه دوست آرزومند دوست
خنک او را که روح راحتش نزدیک خدای تعالی باشد روایتست از حضرت سید کاینات صلعم
فرمود که حق سبحانه و تعالی مرا از مرگ آگاهی داد اجل نزدیک رسیده است دیدید جان
کندن و هول منکر و نکیر و دوزخ اگر شما دیدید کور و بیهوش دیدید دوزخ که چون دوزخ را بدان
هیبت هست قیامت بر کشند همه خلایق بزانو در آیند و بیهوش شوند از هیبت دوزخ و حق

رب ابراهیم

ابراهیم علیه السلام گوید خلق خلق از تو بخواهم اسمعیل و اسحق را و عیسی علیه السلام گوید از تو میخواهم پس حضرت سید
انبیا صلعم گوید خداوندا امت را از تو میخواهم پس حضرت رسول صلعم فرمود که هر آن بنده که خدای تعالی
را رحمت کند گناهش بشوید او را دایم در ملک دیده دیگران دهد روایتست از حضرت سید کونین
و فخر عالمین صلعم شنید پس حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها آمد دید که شادان گشته فرمود که ای نور دیده من این
شادی و نشاط از جهت یکی فراموش کردی دیدار ملک الموت را و جواب منکر و نکیر و تنگی گور و
و تلخی جان کندن که سخت تر از هزار زخم شمشیر است ای فرزند عزیز از پس موشانی تاریکی گور است
دیدن آن که گور مرغزاریست از مرغزارهای بهشت و یا کندیست از کندهای دوزخ دیدن آن که گور نخستین
منزلست از منزلهای او جهان آن کس جمع کند که دیر از حساب خبر نیست ای فرزند عزیز پس فرا
موش مکن دوزخ را فراموش مکن بهشت را در این جهان شادی مکنید مگر آن دانا و دانا کند
مگر زیان کار ای فرزند عزیز پس حلال خور و حلال پوش و صبر کن بر قضای حق تعالی حق تعالی از تو خشنو
د شود و در این جهان نه توانگر ماند و نه درویش و نه پادشاه و نه گدا نه شادی نه غم نه راحت نه رنج و
نه بیمار نه تندرست نه ظالم نه فاسق نه عاشق نه معشوق نه آشنا و نه بیگانه نه بنده نه آزاد ماند که جمله
بیخبر مرگ خواهد رسید و فنا خواهد شد رباعی شادی مکنید که مست دنیا رفت دنیا ببود
گذاروین از بهر شد کنرا ... زاید دنیار بهشت دنیا ... گذارد آن راحت دیگر فرزند
گذار عزیز پدر و آور از آن روزی که از این جهان بیرون رفتند و از آن روزی که بیرون آمدند از گور
و از آن روزی که ایستاده اند بشمار گاه رحمن قوله تعالی و ترى الناس سكارى وما هم بسكارى ولكن
عذاب الله شديد و هم خورده کسانی عزیز پدر هر کرا مال بسیار باشد او را شمار بسیار بود و هر کرا گوشت
بسیار باشد تن او را در گور کرمان بسیار باشند و کرمهای آتش دوزخ و گفت ای فرزند من بنده

هفت چیز

من که بدار تا از دو جهان سود مند باشی روایتست از حضرت سید انام صلعم که مردی بخدمت وی آمد
که مرا وصیتی کن آن حضرت فرمود که نماز کن از برای دو روز و دو شب گفتند یا رسول الله کدامست آن
دو روز و دو شب گفت امروزیست که ملک الموت علیه السلام بیاید به قبض روح و روز دیگر آن است و روز دیگر
آن است که بشمار گاه حاضر باید شدن آیا نامه ات بدست راست دهند یا بدست چپ گفت
یا رسول الله آن دو شب کدامست گفت آن شب که مرده را در گور نهند بسترش خاک بود و بالین
سرش خشت و زیارت کنند کانش یاران و کرد دامان و یا دکنید آن شب را که نخستین بامداد
قیامت باشد گفت اگر کاری کنید منفعت یابید اگر نکنید پشیمان شوید که هیچ سود نکند مگر عمل
صالح چون روز قیامت شود ایشان نیکوکاران گویند چرا از یارب عمل صالح نکردیم و ایشان بدکار
گویند چرا باز نداشتیم تن خود را از معصیت نقلست از حضرت خواجه عالم صلعم فرمود که جبرئیل علیه السلام پیش
من آمد گفت یا رسول الله بگیر چهار سخن که گزیده است از چهار سخن گفت خواب بکنید بدان
جایگاه که شما را چاره نیست از گذشتن جا اندوه مدارید چیزی را که او خود جوینده شماست و نگاه دارید
چیزی را که خشنودی خدای تعالی است روایتست از بوسفیان گفت سی سال بگرد عالم گشتم از دو چیز بیشتر
ندیدم در شکم زمین از حسرت بسیار تر ندیدم و در روی زمین از حسرت بسیار تر ندیدم و در روی زمین
از غفلت بیشتر ندیدم و دیگری از عالمان گفت روی زمین پر عبرتست و دل بندگان پر غفلت و در
شکم زمین از غفلت پر حسرت تر و دیگران حسرت مردگان بیشتر است تا غفلت از زندگان و
مردگان حسرت کم از غفلت زندگانست در خبر است از فضیل که گفت چرا غافل شوید از خصمان
که او را پنج خصم است خصم اول خدای تعالی و خصم دوم دلها و خصم سیوم کرام الکاتبین و خصم زبان است
چهارم ابلیس است پنجم خصم ملک الموت و او خصم جان است در خبرست از داود طائی که گفت

نفسه خبر

هفت چیز از خشم من مژده خواب خوش برده است اول بدر مرگ علیه السلام که مرا بشارت بهشت
باشد یا بدوزخ دوم در کنار رسیده ام که مرغزار از بهشت باشد یا گندی از دوزخ سیم در
گور مانده ام که منکر و نکیر را جواب توانم دادن یا نه چهارم که برخیزم از گور دانم که روی من سفید باشد
یا سیاه پنجم نامه من دانم بدست راست دهند یا بدست چپ ششم دانم که قرار روی من بسوی من
نیکوکاران باشد یا بدان هفتم بشمار گاه دانم حجت برهم یا در مانم و گفته اند که مردمان دو گروهند
یکی خاص و دیگر عام اما عام را کراهیت از مرگ و گور و قیامت و عرصه گاه است اما خاص را خا
صان دوست دارند مرگ را با امید بشارت او گور را دوست دارند با امید راحت و قیامت را
دوست دارند با امید کرامت و صلت نقلست از ابو دردا که مردمان سه چیز را کراهیت دارند بیماری
را و درویشی را و مرگ را دوست دارم از بهر آرزومندی که بخدای تعالی سوم و دیگری گفت
مرگ به از زندگانیست زیرا که خلقان دو گروهند نیکست و بدست اما بد را مرگ به از زندگانی
و حضرت سید عالم صلعم فرمود که مرگ کفارتست مومن را دیگر آنکه گناهش را عفو نماید و صحبت
بدان برهد اما نیک را مرگ به از زندگانیست از بهر سه چیز اول رستن از وسوسه شیطان دوم
ایمن از زوال ایمان سیم رسیدن بغفران دیگر از ابو القاسم حکیم روایتست که گفت دولت مومن
در سه چیز است که گفت دولت مومن در سه چیز است زندگانی با طاعتست و مرگ با شهادت
و با خلعی از قیامت روایتست از مکحول که او حبشی از کریمان بود چون بحال مرگ رسید بخندید
وی پرسیدند که چرا خندیدی گفت چرا نخندم که نزدیک آمد که از آن کس که میترسم برهیدم و آن
ابلیس است و نزدیکست که بدان کس که امید داشتم برسم یعنی خدای تعالی روایت کرده که ملک
الموت به بعضی از نیکان در آید جان ایشان بستاند گوید که ای ملک الموت نیک آمدی خوش

که هیچ هسال هست که تو را می طلبیدم یکی از زنان عارفان شنیده از مردی که این جهان ای ملک الموت
را کی بیرد گفت زیرا که دوست به دوست میرساند گفته اند که مرگ دو است مرگ تن و مرگ دل از مرگ
تن مترس و از مرگ دل بترس که هر گاه تن بمیرد از خلق جدا شود و هر گاه دل بمیرد از خدای تعالی جدا شود
و کافران را جان بدشواری و مومن را جان دهد به آسانی و کافران را فراق جان هست و فراق مال
و مومن را فراق جان است و وصال ملک ذو الجلال و قیمت تن به جان است و قیمت دل با ایمان و
جان بجای بودن است و چون رنجی بوی رسد بر گردد و گوهر سرخ زرد گردد و گوش شنوای او
ناشنوا گردد و زبان گویا لال گردد پس ای عزیزان عبرت گیرید از چند بزرگان و توبه کنید از
گناهان   در بیان وفات حضرت سید کاینات صلعم خبر است از ابن عباس که چون شب برآمد
صد هزار عالم رسول عرب و عجم و شاه بارگاه نبوت مستور شد و چون سه روز برآمد فرمان
از حضرت ملک الجبار در رسید به ملک الموت که نزد حبیب من شو اگر چه بی اذن و دستوری
او اگر امر کند روح مبارک او را قبض نمائی ملک الموت با هزار فرشته از آسمان بر اسبهای ابلق
راهوار با جامهای مکلل بزر پوشیده به درگاه خواجه با نیاز از روی نیاز آمدند و در دست ملک
الموت نامه بود از پروردگار عالم گفت السلام علیک یا اهل النبوة و معدن الرسالة دستوری
دهید ما را که از راه دور آمده ایم حضرت بتول عذرا فاطمه زهرا ع جواب دستوری خواست و آواز
بلند چنانکه هر کس در آن خانه بود بترسید سید انبیا دیده مبارک بگشود و پرسید که کیست آنچه میشود
حضرت فاطمه زهرا ع گفت یا رسول الله مرد عرب با صورت مهیب بر در ایستاده اذن میطلبد
سه نوبت عذر خواهی کردم نمیشنود آن حضرت فرمود که ای فاطمه هیچ دانسته که آن کیست گفت
خدا و رسول داناتر حضرت فرمود که شکننده لذات است قطع کننده آرزوها است و جدا کننده

جماعت

جماعت یتیم کننده فرزندان و بیوه کننده زنان است جبرئیل گفت که بیا کلید در که یدو بیا مرا بجان
رباید اگر در بندی از دیوار در آید و در از دودمان بر آرد ملک الموت است بقبض روح پدرت
آمده است و حرمت آستانه ما نگهداشته است و اجازت میخواهد اجازت شهادت او نیست در
کسی حضرت فاطمه زهرا که این بشنید گفت دریغ که مدینه خراب شد و صاحب کعبه از اینجا عزم
سفر دارد آن حضرت او را بر سینه پاکیزه خود منظم سخت در هم سایید چشم بر هم نهاد و چنانکه
فاطمه گمان کرد روح مطهر از قالب آن حضرت بیرون رفته فاطمه زهرا گفت یا ابتا جواب نشنید
باز گفت یا ابتاه جان من فدای تو باد به من نگاه کن آن حضرت دیده بگشود و گفت ای دختر مگری
جمله عرش از گریه تو بگریه در آمدند بدست مبارک اشک از دیده او پاک میکرد و میفرمود با خدا
یا او را در مفارقت من صبری کرامت کن گفت ای فاطمه چون روح مرا قبض کنند بگوی انا لله و
و انا الیه راجعون بعد از آن فرمود هیچ گریه اندوهی به پدر خود نخواهد رسید یعنی کرب و اندوه
این دنیا بواسطه علایق جسمانی بود اکنون چون قطع این علاقات خواهد شد و اتصال
و وصول ملک تعالی خواهد داد حسرت و ملال و اندوه و کلال چرا باشد آنگاه بفاطمه زهرا گفت پسرانت
حاضر کن فاطمه طلبید شاهزادگان فرستاد چون حاضر شدند در برابر آن حضرت نشستند و آغاز گریه
و زاری کردند   دوستان روز وداع عاشقان بر گیرید   دل بیکبار از جان جهان بر
گیرید   شمع خورشید با آه سحری بنشانید   در فلک سوز جگر بر دگر بر گیرید آنگاه گفت بخوانید
برادر و وصی مرا امیر المومنین ع را طلبیدند رفتند چون در آمد بر بالین آن حضرت بنشست
حضرت رسول صلعم سر مبارک خود را از بستر برداشت و بر کنار حضرت امیر المومنین ع نهاد
و از حضرت امیر المومنین ع منقول است که آن حضرت مرا هزار باب علم در آموخت و هزار باب

دیگر مفتوح شد آورده اند که ملک الموت بصورت اعرابی دستوری طلبید آن حضرت گفت بگوی
تا در آید در آمد گفت السلام علیک السلام یعنی خدایت سلام میرساند و مرا فرموده که قبض روح
مبارک کنم باذن تو آن سرور عالم فرمود زمانی باش تا برادرم جبرئیل بیاید گفت فرمان بردارم
پس حق سبحانه و تعالی امر فرمود به ملک دوزخ که آتش را خامش کن که روح مطهر حبیب من بجانب آسمان خواهد
آمد و حکم کرد به رضوان که بهر آن روح مقدس حبیب من بهشت را آراسته گردان و پیغام سید حور العین
و بجبرئیل که منبرها از سندس بهشت از برای وی جبرئیل گریان نزد حضرت رسول صلعم آمد فرمود که ای
دوست در چنین حال مرا تنها میگذاری جبرئیل گفت یا رسول الله به مهم تو مشغول بودم گفت ای
سید خوش دار که پروردگار عالم امروز آسمان قرار در پناه خود خواهد داشت و فردای قیامت
چندان از امت تو بتو خواهند بخشید که تو راضی شوی ایشان دوستان تو و اهل بیت تو خواهند
بود آن حضرت فرمود که اکنون چشم من روشن شد ای ملک الموت پیشتر آی با من آنچه مامور شده
قیام نمای ملک الموت بقبض روح مطهر آنسرور مشغول شد آن حضرت در آن حالت از سقف
خانه میدید و دست خود را بر سینه داشت و میگفت اللهم الحقنی بالرفیق الاعلی ناگاه
دست مبارک آن سید یله شد به عالم ارتحال فرمود   رفت آن طاووس عرشی سوی عرش
چون رسید اندر مشام بوی عرش   از رحش این قفس در هم شکست   رفت خوش بر ساعد سلطان
نشست   مدت عمر آن حضرت شصت و سه سال بود صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین پس ای عزیز
من طمع خام در دنیا بسته و غافل از کار و بار آخرت گشته و پیرو هوای نفس شیطان شده با این دو سه
روز عمر فانی دل بسته ناگاه تنگ رحیل بر آمد ناچار دست از دنیا باید داشت و تیر غفلت زده
اعتماد مکن و در دنیا بهشت توبه زود عذر گناه از حضرت آله بخواه که دنیا بر کسی باقی نماند که بر کس زده

انبیا محمد مصطفی

انبیا محمد مصطفی صلعم باقی نماند پس در احوال ایشان نگر و بر عمر فانی خود اعتماد مکن   ای زیرک
مصطفی یاد کرد شادی و طلب زوال ریا یاد کرد او با شرف کمال خود زنده نماند ما را طمع خام چرا باید
کرد   در بیان وفات فاطمه زهرا علیها السلام در خبر است از حضرت خیر النسا فاطمه زهرا که با حضرت
امیر المومنین ع گفت یا ابن عم دوش در خواب جمال با کمال حضرت خیر البشر صلعم را در خواب دیدم بر بالای
منبری ایستاده بود و هر طرف مینگریست گویا منتظر کسیست فریاد بر کشیدم که یا ابتاه تو جایی که از فراق
تو دلم سوخت و جگرم کباب شد آن حضرت فرمود که یا فاطمه انتظار تو میبرم ای فاطمه زمان فراق از
حد گذشت مرا از شوق تو طاقت طاق شد وقت است که قفس تنگ در هم شکنی و دل از علایق دنیا
برکنی و خیمه از مضیق منغص سفلی بمضیق عالم علوی زنی و روی محنت آباد دنیا بپوشانی گفتم
ای پدر بزرگوار من نیز آرزوی لقای تو دارم که به دولت دیدار تو مشرف شوم آن حضرت فرمود بی شک
که فردا شب نزد من باشی از خواب بیدار شدم و اشتیاق آن عالم بر من غلبه کرد میدانم که در آخر
روز یا در اول شب رحلت خواهم کرد چون حضرت امیر المومنین ع این سخن بشنید آب حسرت از
دیده فرو ریخت و گفت ای فاطمه هنوز داغ فراق پدرت فراموش نکرده ام اینک نوبت فراق تو هم
رسید و داغ دیگر در بالای او داغ کشید   هر دم زمانه داغ غم بر جگر نهد   یک داغ نیک نا
شده داغ دیگر نهد پس حضرت فاطمه زهرا ع گفت یا ابن عم من در این تعزیت شکیبا باش اگر
زمانی از من غایب شوی که وعده دیدار بدار القرار است این بگفت و در رخسار شاهزادگان نظر
میکرد و از خون جگر تر میکرد و میگفت کاش بدانستمی که بعد از من بشما چه خواهد رسید و سر انجام
کار شما چه خواهد رسید شاهزادها از این سخن بگریه در آمدند و حضرت فاطمه ع گفت یا امیر المومنین
ایشان را یکساعت بر سر روضه پدرم فرست تا با رسول خدا راز دنیا عرضه دارند حضرت فرمود

کای جانان پدر یک مرتبه به زیارت جد خویش روید که مادر شما رنجور است و دیگر بیا بایش شما ها
را بیرون رفتند و حضرت فاطمه بر بستر تکیه فرمود گفت یا امیر المؤمنین قرار گیر و ساعتی سرم در
کنار گیر که [illegible] غم افزا است فرد بیمار محنت را نفس من زبیاسی است یا نفس من دار
که آخر نفست این پس حضرت امیر المؤمنین ع گفت ای فاطمه مهربان مرا طاقت شنیدن این مقالات
و طاقت دیدن حضرت فاطمه ع گفت یادگاری رسول الله را پس آمده بضرورت می باید رفت
و حلالی بر ثبین و سخن من گوش کن و شربت تلخ فراق را نوش کن امیر المؤمنین ع نشست
و سر معصومه را در کنار گرفت و فاطمه دیده مبارک بر هم نهاده بود ناگاه باران غم و سیلاب ماتم
از چشم مبارک حضرت امیر المؤمنین قطرها بر گلزار رخسار فاطمه زهرا و خاتون قیامت باریدن
آغاز کرد حضرت معصومه دیده باز کرد امیر المؤمنین را گریان دید گفت یا امیر المؤمنین صبر کن که
دیدار بقیامت افتاد این سخن بود که فرزندان دلبند او مجتبی از در برآمد امام حسن و امام
حسین علیهم السلام از در درآمدند گفتند ای درینه علم رسول و ای مادر بزرگوار ما را بجانه
در آر که دیدار باز پسین مادر خود ببینیم و وداع کنیم امیر المؤمنین ع برخواست در خانه باز کرد
و شاهزادها را در بر گرفت و نوازش بسیار نمود گفت ای جانان پدر شما را چه رسیده و چه
دانستید که مادر شما در رفتن است خبردار شدید گفتند ای پدر بزرگوار همین که بر روضه
جد بزرگوار خود رسیدیم خروش گریه بگوش ما رسید آوازی شنیدیم که اینک ابراهیم خلیل
میگوید که یتیمان زهرا آمدند اسمعیل میگفت که شفیعان فردا آمدند و جد بزرگوار ما میگفت که
فرزندان ما آمدند چون بروضه درآمدیم سلام کردیم از مرقد مقدس آن حضرت آواز برآمد
که ای فرزندان من وای نور دیده گان من باز گردید که دیدار باز پسین مادر خود را در یابید

که ما باستقبال مادر شما آمدیم و جمیع انبیا همراه آمدند بازگشتیم و بیامدیم و خود را بدر خانه آوردیم
شاهزادها دیدند که مادر بزرگوار ایشان تکیه کرده است و در پای وی افتادند امام حسن ع و امام حسین ع
فرمودند ای چهره من زرد چو کاه از غم تو روزم چو شب تیره سیاه از غم تو [illegible] صبر
دارم نه قرار آه از غم تو هزار آه از غم تو پس حضرت امام حسین ع روی بر کف پای مادر نهاد گفت
دیده بگشا تا نظاره کنم تا بدرد و غم تو ناله کنم از غم فرقت جدا شاتو خود بفرمای
چه چاره کنم پس شاهزادها در پای مادر افتادند بزاری تمام میگفتند ای مادر بزرگوار چشم باز
کن و با ما سخن آغاز کن و یتیمان خود را بنظر شفقت بنواز چون آواز شاهزادها بگوش آن
معصومه رسید ایشان را در بر گرفت و گفت ای جانان مادر نمی دانم که بعد از من حال
شما بکجا رسد و از دشمنان چه خواهید کشید پس دختران را طلبید و برادران سپرد
و جمله را با امیر المؤمنین ع سپرد پس فرمود ای اسما بیرون روید و مرا تنها بگذارید اسما
بیرون آمد زمانی انتظار کشید آواز گریه فاطمه زهرا شنید بخانه درآمد دید که آن معصومه با
خدای تعالی مناجات میکند اسما گفت گوش فرا داشتم تا چه میگوید میگفت خداوندا بحرمت
پدرم محمد مصطفی ع و شوهرم که بیدار من دارد و بسوز دلهای حسن و حسین علیهم السلام که مصیبت ما
هند دانسته و به فریاد دختران نارسیده من که در ماتم من هیچ باکی نخواهند گذاشت و بر گناه
کاران امت پدرم رحمت کن و از سر گناهان عاصیان و بیچارگان درگذر در این محل گریه بر اسما
غلبه کرد او معصومه باز نگریست اسما را دید که میگریست حضرت معصومه گفت ترا الحق که زمانی مرا
تنها بگذار و منتظر باش بعد از ساعتی مرا بخوان اگر اجابت کنم فبها والا که بیرون ان که پیوند و کار
خود رفتم و به پدر بزرگوار خود پیوستم پس از خانه بیرون آمد و انتظار برد ناگاه آواز داد که یا قرة العین

رسول هیچ جواب نیامد دیگر بار گفت یا سیدة النساء اجابت نشد در خانه آمد و چادر عصمت
از رخ مبارک او برکشید دید او گلدسته باغ مصطفی از جهان فنا در گلبهء بقا بحجله الحق المقال بخفته
و از زاویه تنگنای وحشت بر فضای قدس پیوسته انا لله و انا الیه راجعون و الصلوة و السلام علی محمد
و آله الطیبین الطاهرین پس کار دنیا برین سان گذرانست و با هیچکس وفا نکند و کار آن بر جفای عالم است
والله اعلم و احکم در شهادت حضرت امیر المؤمنین ع نقلست که حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین
آن شیر بیشه شریعت و آن دُر دریای حقیقت و آن شهسوار میدان اهل اسلام و آن شریف پوش
انما و آن صاحب سر لو کشف الغطا و آن گوهر کان سمی مظهر العجایب و الغرایب حضرت علی ابن ابی طالب
علیه الصلوة و السلام چون هلال ماه رمضان از انوار آسمان انکل لعل چراغ آن مانند دستم
دست شستمان روی با اهل عالم نماید و منشور کتب علیکم الصیام بر عالمیان خوانند و این رب
الصوم لی و انا اجزی به اهل ایمان رسانیده و همه بغمت مشتاق دیدار روزه دار
ان ماه رمضان باشد پس چون این ماه میمون علم شد بر خلقان عالم حضرت امیر المؤمنین ع
شبی در خانه امام حسن و امام حسین ع افطار کردی و زیاده از سه لقمه تناول نمیفرمود گفتند
یا دشاه ولایت چرا زیاده طعام نمیخوری آن حضرت فرمود که نزدیک رسیده که بدرگاه پیشوای
ذوالجلال و کریم لایزال باز گردم میخواهم که الواه بنا شتم و منتظر می بود تا شب نوزدهم در آمد
و آن حضرت همه شب بطاعت بود و مطلقا خواب نفرمود و وقت آن درآمد که بمسجد رود
وضو تازه کرد و میان دربست فرمود که میان را سخت تر بندم برای مرگ که مرگ با من ملاقات
خواهد کرد و گر رقم نبود بر صفحهء هیچ صورت کشیده اند در شربت حیات با دوا نسا احدی را از موجودات
بخت نبوده اند مرد آری اساس خانه عمر استوار نیست زار فنا برآرد اقرار نیست آن حضرت

یک بیک فرزندان بر سبیل وداع چند کلمه میگفت که یکبار در دیوار او خانه الوثاق استیع الفنا در باب
رحمت بر بستم و دل بر داشتیم صحبت دنیا برینه الحمد لله نشتیم وقت شد که غصه و غم را رهیم بر غم و
شادی عالم پا نهیم پس حضرت امیر المؤمنین ع روی بمسجد نهاد و در آمد و خفتگان را برای نماز بیدار
کرد و ابن ملجم ملعون علیه اللعنه و النار بر روی خفته و خواب بود کش بر راه پس امیر المؤمنین ع پای بر روی
زد و او را بیدار کرد گفت قم الصلوة یعنی بر خیز و نماز بگذار رید و از او درگذشت و از پیش محراب
آمد و تا زالیستاد و ابن ملجم علیه اللعنه برخواست و از قضیت و حاین دم مردم در رسیدند و ما رابکرند شمشیر
برکشید و پیش محراب آمد حضرت امیر المؤمنین ع در نماز بود و جهر کرد تا سر از سجده اول برآورد و در
سجدهء دوم در رسید آن ملعون خارجی علیه اللعنه و النار شمشیر زود او کرد فرق را بر جای موضع
زده بود که روز خندق عمرو ابن عبد علیه اللعنه زخم زده بود و چون این ضرب در محل آن ضربت
رسید تا مغزش رسید آواز امیر المؤمنین ع برآمد که فزت برب الکعبه یعنی باز رستم و فیروزی
یافتم بخداوند کعبه آورده اند که چون آواز قتل امیر المؤمنین ع برآمد چنانکه اهل کوفه یکبار روی
بمسجد نهادند و شاهزادها چون این خبر شنیدن جامه بر چاک کرده عمامه های از سر برداشته
بمسجد آمدند پدر بزرگوار خود را دیدند در پیش محراب و سلک رکاب افتاده و فرق مبارک افتاده
و ناله و آه برکشیدند و قدم پدر را بر دیده نهادند حضرت خون از سر خود فرا میگرفت و بر روی و
محاسن خود میمالید و میگفت بدین حالت حضرت رسول ص را ببینم و بدین صفت فاطمه زهرا را
ملاقات کنم و بدین هیئت غم خودم سید شهدا او شاهد و کنم و بدین صورت برادرم جعفر طیار
را بنظر درآوردم و شاهزادها افغان و ناله چنانکه از بر داشتند و آوناله میکردند و اعیان و اعاظم
و موالیان و اولیا میگفتند افغان که راحت دل و آرام جان برفت شاه زمان تو ده خلق

جهان برفت پس حضرت امیرالمؤمنین ع را از مسجد بیرون بردند صبح دمیده بود امیرالمؤمنین ع فرمود
که روی مرا به جانب مشرق بدارید چنان کردند فرمود که ای صبح بدان خدای که تو بفرمان او برآمدی
و به حکم او نفس زدی که روز قیامت از تو گواهی خواهد تو صادق بر راستی گواهی دهی که از آن روز
که با حضرت محمد مصطفی ص در اول جوانی نماز گزاردم تا امروز هرگز مرا خفته در خانه نیافته‌ای تا
با تمام ... که مسجد ... گفت بار خدایا گواه باش و کفی بالله شهیدا که فردای قیامت که خلایق همه
حاضر باشند تو گواهی دهی که هرگز خلاف حکم تو نکردم و سر از طاعت رسول تو نپیچیدم و از جهاد
نیز ... خروش از آن مردمان برآمد چون امیرالمؤمنین ع را بخانه درآوردند خروش از حرم
آن حضرت برآمد ناله و زاری از روی زمین بالای چرخ چهارم برآمد دختران می آمدند و در پای
مبارک آن شاه می افتادند و میگفتند ای پدر بزرگوار این چه حالت که مشاهده میکنیم غریبی و یتیمی
باهم جمع شد این صورت در شب جمعه نوزدهم ماه رمضان المبارک واقع شد امیرالمؤمنین ع در
شب یکشنبه بیست یکم ماه رمضان المبارک چون شب یکشنبه درآمد فرمود که در حجره خاص بردند ام
کلثوم را گفت که در برون در خود فراز کن و شاهزاده‌ها از عقب آمدند یکبار دیگر لا اله الا الله شنیدن
شاهزاده‌ها را طاقت نماند بدان حجره درآمدند امیرالمؤمنین ع به جوار رحمت ملک کبریا پیوست و مرغ
روح مطهر آن حضرت بجوار قرب پروردگار طیران نمود انا لله و انا الیه راجعون و صلی الله علی خیر خلقه
محمد مصطفی و امام علی المرتضی و صلوات الله تعالی و سلامه علیهم اجمعین یا ارحم الراحمین یا خیر الرازقین
در بیان موعظه روایت کنند اصبغ بن نباته که روزی از حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین
علی ابن ابی‌طالب علیه الصلوة والسلام شنیدم که در خطبه میفرمود که ای فرزند آدم از حق تعالی بترسید
هم در سرا هم در آشکارا و بیدار باشید که بمیرید و ترا در گور نهادند و پنهان شدی و ترا در موقف حساب

که وقفه هم ... باشد و از هرچه کردی سؤالت کردند پس بجای دوری راه سفر زادی برگیر و عمر از غفلت
مگذار که مرگ در کمین است مبادا که ترا ناگاه بیخبر برباید ... زمین با آن کس ... از بیخ
دارد روزی حضرت امیرالمؤمنین ع بگورستان گذر کردی گفت السلام علیک یا اهل القبور ای
ساکنان خاک سراهای شما را دیگران متصرف شده‌اند و مالهای شما را دیگران میخورند و زنان شما را
فراموش کرده‌اند پس آن حضرت فرمود که اگر بنده دستوری داشتی جواب دادی که زاد توشه معین بر
دارید و از تقوی که بهتر دستمایه ... تزودوا فان خیر الزاد التقوی در اخبار چنین آورده‌اند که
مردی بود نام او ربیع خثیم و در سرای خود گوری ساخته بود هر روز بپایمردی در آن گور بخفتی و بدر
آمدی و گفتی ای نفس ... فرمان بردار پندار که بمردی و در گور بخفتی و بدر آمدی و در
قیامت نورفتی و شدت هول قیامت دیدی زنهار خواستی که رب ارجعون لعلی اعمل صالحا ... بازگردان
مرا بدنیا فرست که عمل صالح کنم اکنون پندار که رفتی و آمدی و هیچ عذر نماند به طاعت و عبادت مشغول
باش و از خواب غفلت بیدار شو که الناس نیام از عبدالله عباس از حضرت کاینات ص فرمود که هر
شبانه روز سه نوبت از آسمان منادی ندا کند که ای فرزندان آدم که در خواب غفلت شده‌اید
خفته مباشید که زندانیان خاک ... شده‌اند الرحیل الرحیل بردارید ... از آن خود در حبس ...
و از محنت دنیا بردارید که این سرای آبادان شما برباد خواهد شد و این مال که بخون جگر جمع کرده‌اید
بدیگران خواهد رسید چنانکه از دیگران بتو رسیده ... وانفقوا مما جعلکم مستخلفین فیه و بعد
از آن گوید ... سکنتم البیوت واضللتم القبور را از خواب غفلت و حرص شهوات بیدار شوید
و سرا و خانه روشن کردید و گور را ظلمت و تاریک و از دوستان دور و تنها ... همه اسیر خاکید روایت
از حضرت سید عالم ص فرمود که هر آن بنده مومن که به موعظه واعظی ... هر بنده را از گناهان بیزار ...

ثواب باشد که بنده در راه خدای تعالی آزاد کرده باشد و نیز فرمود که هیچ قومی نباشد که عاصی اگر کار
در میان ایشان باشند ایشان را توانائی که نصیحت کنند و ترک کنند و نکنند و اگر ایشان او را نصیحت نکنند خدای تعالی
آن قوم را به جمله عذاب دنیا و آخرت ... حضرت خواجه عالم ص فرمود که مثل آن جماعتی که به معصیت
مشغول باشند و مردم ایشان را نصیحت نکنند همچنان باشد که جماعتی در کشتی باشند و یکی از ایشان
تیشه بردارد و جای که تعلق بدو دارد گوید که این جای را سوراخ کنم تا آب برآرم دیگر ... باشد
اگر اهل کشتی او را منع نکنند کشتی را سوراخ کند و آب درون آید همه را غرق کند اگر نصیحت کنند و
نگذارند که سوراخ کند همه سلامت باشند او نیز بسلامت ماند تا بدانی که سلامتی در نصیحت
میباشد حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که النصیحة بین الملاء تقریع چون نصیحت کنی تو مردم را
در نصیحت که بر جا باشد آورده‌اند که سه کس نزدیک حضرت امام حسین ع شدند که ما را وعظی
و پندی کن که بدان کار کنیم و از عذاب خدای تعالی برهیم یکی را گفت که خدای تعالی عالم میداند گفت
گفت از گناه پرهیز که مبادا از تو چیزی داند که بدان رسوا شوی و دیگری را گفت که حق تعالی بصیر است
گفت که گفت از گناه دور باش که مبادا از تو چیزی بیند که فردای قیامت ترا از او شرم آید و
دیگری را گفت که خدای تعالی سمیع است گفت که گفت از معصیت دور باش که مبادا از تو چیزی
شنود که فردای قیامت بدان سبب رحمت از تو باز دارد و ترا عذاب کند روایت از حضرت
رسول ص که عذر خواهید از خدای تعالی و توبه کنید از گناهان خود هیچ آدمی جایز الخطا نیست
که گناهکاریست الکن بهترین گناهکاران توبه کارانند و دیگر آن حضرت فرمود که خدای تعالی هیچ
آوازی دوست تر از آواز ... ندارد گفتند یا رسول الله ... چه باشد گفت
که آواز بنده باشد که گناه خود را یاد میکند آهی از دل سوزناک ... می آورد و عذر گناه

خواهد و پشیمانست ... از گناهان پس ای عزیزان نجات آخرت از دوستی محمد ص و آل او خواهید
که همه اعمال شما مقبول درگاه جل و علا شود باید که دست محبت در دامن ائمه اثنی عشر زنید و توسل
بر ایشان کنید تا رسته دنیا و آخرت شوید والسلام علی من اتبع الهدی بیست دوم در بیان
خوف و ترس و مناجات الهی ببین زبان ما را که طوطی قفس دهان ماست بذکر اذکروا الله ذکرا گویا کردان
دیده و سینه ... ما را که طلایه نهاد ماست بمطالعه فانظروا الی آثار رحمة الله بینا کردان و گوشها
را باستماع و اذا قرئ القرآن فاستمعوا له و انصتوا ... شنوا دار سینه ما را از وسوسه الذی یو
سوس فی صدور الناس ایمن کردان ایوان دل ما را که بنیاد سلطان ولایت ایمان است
از پادشاهی کتب فی قلوبهم الایمان ... مکردان و دست ما را از گرفتن لقمه و لا تاکلوا اموالکم
بینکم بالباطل نگاه دار فرزندان هر یک را در مکتب خانه الرحمن علم القرآن به تعلیم عنایت مشرف
کردان مادران و پدران هر یک را که محبوس زندان خاک گشته‌اند ببشارت یبشرهم ربهم برحمة منه
مخصوص کردان ... ان الله یغفر الذنوب جمیعا ... کردان
بیماران اهل اسلام را در دارالشفاء ... شفاء و رحمة للمؤمنین ... کرامت فرمای یا
... ما را از غارت ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها نگاه دار و ... ان الله یامر بالعدل
والاحسان مزین دار ... را به نجات و درجات آراسته کردان و ملابس ... الله
... پوشیده کردان و حاجیان را به سلامت و سعادت و استطاعت ولله علی الناس
حج البیت بدان مقام برسان و شهدا را که ... به تشریف بل احیاء عند ربهم مشرف کردان
و ... را به ... آراسته کردان و حاضران جمیع را از ... حظیرة القدس کردان
همه را بدارالسلام جمع کردان یا اله العالمین یا خیر الناصرین خدایا گرفتاریم ... نفس ...

آورده ایم زما نکرا این دیوا این شویم سکو ناکرم کی رساکی شویم مخوفت اللهم ایدع ورثت
کدر آتش انه غلیسے فرست اگر دوزخ این ما سزا اسزاست نوان کی کرا ز رحمت تو سزاست
من از پیرهیم ازلیئمی خویش تو کمال کارکریمی خویش عطا کرم راه پاکان بود خطا شیوه عیب
ناکان بود خطا عفو در کش خطای مرا بحش از کرم کردای مرا بستر ای که داری تو استر پوشش
یکه پرده بر کار ایم بپوشش مدر پرده من که یا پرده ام بروم میار انچه من کرده ام بتب کمال
دیدم را بشوی هر انسینه همه را ابکری اگرچند بر نفس خود ناستم بلاتقنطو همچنان واثقم
اگر من کنه کارم ای کردکار تو آمرزکاری بردار دکار زدستم مده چون تو شادستگیر دکر دستم
رفت بر من بکیر سراپای من کرچه نا آکاه یس هست امیدم زعفو تو بخشایش هست دراول چه
پاک آفریدی مرا زیکمشت خاک افریدی مرا در آخرچه بازم سپاری بخاک کنی پاکم ای داد
فرمای پاک ببخش و بخشا در اصحاب رسان چو امید رحمت خانه از کرم به پاکان رحمت
کرپاکم بری کنه کچه اینچه ادمی ببخشی که دارم امید شفا شفایم ده از تربت مصطفی محمدت
خلاصه کاینات و روح مقدس سید انبیا را بصلوة ذاکیات معطر و منور کردان بر مفارق و
احوال سالکان راه دین و طالبان راه مقصد یقین بهمه دار برکات نفاس اولیای کرام را
بروزکار اهل اسلام در رسان یا ارحم الراحمین ۰ دربیان ترس و خوف باری تعالی و این
باب مبنی بود بر سه فصل فصل اول در بیان خوف و ترس باری تعالی بدان که پادشاه ذوالجلال
و کریم کارساز لم یزل ولایزال فرموده است یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق سبحانه و تعالی بهمانکه
یاد کرده است فرمود که بترسید از من که خداوندم و سزای ترسیدن اینبود که طاعتش دارد
بروی عاصی نشود دوام الدهر باید خدای تعالی باشد و فراموشش نکند و شکرش کوید و ثنایش

کنند و دیگر

کنند و دیگر فرموده تعالی هو اهل التقوی و اهل المغفرة او سزاست که از ان بترسد
او سزاوار است که بیامرزد او کسی را که از خدای بترسد روایتست از ان شمس فلک رسالت
و سرو چمن جلالت سید انبیا و خلاصه اولیا شفیع روز جزا احمد مصطفی صلی الله علیه و سلم که پادشاه
جل اعلا میفرماید که بعزت جلال کبریای خودم که نه دهم دو ترس به بنده و نه دو ایمنی که اگر این
جهان از من بترسد ایمنش کردانم در روز قیامت و هر که در این جهان از من ایمن باشد
او را بترسانم در روز قیامت روایت کرده اند از عایشه که گفت از ازواج پیغمبر که سر مبارک
کنار کرفته بود قطره از اشکش بچکید بر روی ان حضرت پس سر مبارک از جای بر داشت
و گفت چه چیز ترا بگریانید گفت روز قیامت را یاد کردم که ایا کسی همدیگر را یاد کنند یا نه آن
حضرت فرمود که بدان که در سه مقام کسی کی را یاد نکنند یکی چون نامها پران شود یکی چون
ترازوی اعمال که بدان وزن کنند یکی چون پای بر پل صراط نهند از حضرت پرسید که یا رسول
الله از اهل بهشت تو کیست گفت آن من که امکه معصوم نه دیار ان من که شفیقان و پرهیز
کار ما و ترسیدگان از خدای تعالی و کسی را بکسی فضل نیست مکر باعمال نیک و ترسیدن از خدا
تعالی و هر که ترسیدگتر است درجه اش بلندتر است روایتست از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
فرمود که چون روز قیامت باشد خدای تعالی فرماید که ای ملایکه من بندگان من شما را سپتی تمام
دشمنی بود را سپتی نداده منکه خداوندم کفتم که امروز شما پرهیزکاران ایشانید
ترس کسته جزای ترس کاری و پرهیزکاری از من بیبینند روایت کرده اند از
معاذ کرفت این ترس خلق در روز قیامت گفت آنکسی که ترس ناک باشد از خدا
تعالی بزرگ دیگر گفت ملایکه را از ترس محاسبه حق سبحانه تعالی کسی باشد که از ترس ناکان باشد

تر خدای تعالی دیگر فضیل گفت که ترا گویند که از حق ترسی خاموش باش و جواب مده اگر گویی نترسم کافر شدی
دعوی بزرگ آوری اگر کویی نترسم دروغ زن شوی در ترسناکان مثل تو نباشند روایت کنند
کرتابت گفت چیزی نیست عبادت که از ان ترس خدای تعالی نباشد و چیزی نیست در ان نماز که در آن
خشوع نیست و چیزی از ان ماسا که در او سخاوت نیست و چیزی نیست از ان دوستی که در اوی حرمت
نیست فضیل گفت هیچ چیز علامت نیکبخت است از حضرت سلطنت در دل و پرهیزکاری در دین و ترا
بد در دنیا و کوتاهی زبان ازکر و دل طاهر و ترس از خدای تعالی در خبرانست از حضرت رسالت پناه
فرمود که همه کس در بهشت در آیند مکر آنکس که کبر دارد و در محبت من و اهل بیت من ندارد دیگر گفت
یا رسول الله بهشت از کیست گفت از ان کس که عمل صالح کند و دوستی اهل بیت من داشته باشد
در دنیا بدر بهشت ان کس که بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله و اعتقاد بامت و ائمه
معصومین داشته باشد هر کس بوی بهشت نشنید ان حضرت فرمود که هر ان بنده که امید بخدای
دارد به هر انچه امید میدارد حسن بصری گفت مردمان کویند از طاعت امید آمرزش باز
داشته است از ان جهان بیرون شود بی توبه و بی طاعت همیگوید که من نیکوکارم بخدای تعالی
دروغ همیگوید اگر کمال نیکو داشتی کردار نیکو کردی نقلست از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم میفرماید که حق تعالی
همیکوید پیغمبر ص را و استغفر لذنبک و للمومنین و المومنات و همچنین کوید که آمرزش خواه تو خود را
و مردمان و مومنان و زنان مومنه را و کفت هیچ مومن نیست که او را آمرزش خواهد اهل آسمان
و زمین او را از خدای تعالی حکایت آورده اند که در زمان پیش مردی بود که همیشه به معاصی و گناه مشغول
بودی روزی روز از گناهان خود یاد آورد آهی سرد از دل برآورد برکشید و از سر اخلاص دو سه
بار گفت اللهم غفرانک و از ترس باری تعالی جان بداد و از برکت این کلمات و از ترس خدای تعالی

او را بیامرزید

او را بیامرزید و بهشت کرامت کرد آورده اند که زنی بود در بنی اسرائیل صاحب جمال و از غایت خوبی
و حسن همتا نداشت چنانکه هر کس نظر بر جمال او افتادی دل از ان پیوسته در زنا مشغول بودی دار
سرای شاه و دختی بر در آن سرای ساخته و بر سر او تخت قرار گرفته و هر که بر در او سرا گذر کردی نظرش
بر جمال او زن افتادی دل از دست بدادی قضا را روزی زاهدی میگذشت نظرش بر جمال او
زن افتاد بهر چه که داشت همه در سر کار او نهاد و هر چند که خود را منع کرد دل نخواست
بر آمد صبر و قرارش رفت از دست غمت بجان نگارم ای دل در دام بلای او نگارم ای دل
از رفت ز دست و این ز دستم بردی بردی بهلکه صبر و قرارم ای دل پس زاهد وزاری در گرفت هر
چند که خود را منع کرد نتوانست منع ان کردن و بی علاج شد از ان ناله بر آورد و با دل گفت نظم
خود را و مرا بباد دادی ایدل در دام غم بلا فتادی ایدل دل بردی و صبر و آرام همه شصت سال عمر بباد
دادی ایدل برخواست و هر چه داشت در هم فروخت و زر بر گرفت و روی به سرای او زن نهاد
و آن چون زاهد را راه داد در درون خانه رفت و زری که داشت به و داد و در پهلوی ان زن بر
تخت بنشست خواست که دست بروی دراز کند خوف و ترس الهی دامن او بگرفت و با خود
گفت که خوب نباشد که با این زن بیگانه در این خانه بنشینم از خوف و ترس الهی مانند بید کو
لرزان شد و رنگ رویش برفت و روی از وی بگردانید زن گفت ای زاهد چرا چنین ترسناکی
و بیقراری که انچه ترا میسر شده است کسی را در خواب میسر نشود که همه بنی اسرائیل آرزوی دیدن من
دارند که یکبار از دور مرا ببینند زاهد او را نصیحت کرد و گفت ای زن در مدت عمر خود هرگز این فعل
نکرده است پس او ستور زر ده بار ده ام ان زر را تمام بتو بخشیدم زن او را دستوری داد زاهد
خواست که از خانه بیرون رود زن از وی پرسید که چه نام داری و کجا نشینی زاهد نام و نشان خود

باز گفت و بیرون آمد و بجای خود رفت و توبه کرد از گناهی که کرده بود و به درگاه پروردگار باز آمد و عذر
گناهان میخواست و به عبادت مشغول شد آن زن با خود اندیشه کرد که این مرد خواست که امروز
گناه کند که در مدت عمر نکرده بود و بدین غایت ترسناک بود از خدای تعالی این چنین حال من که چندین
سالست که بدین فعلهای بد از من در وجود آمده و عمر عزیز در گناه صرف کرده ام و ترس و هیبتی از خدای تعالی
در دل آن زن پیدا شد و لرزه بر اعضای او افتاد چون ابر بهاری در گریه آمد و آه سوزناک از
دل برکشید و از کرده پشیمان شد و توبه کرد و از سر اخلاص روی به درگاه حق سبحانه و تعالی آورد روزی
با خود گفت بر طلب زاهد بروم که او را دل در بند من بود که خضر راه من شد به طلبش زن او مشغول
و با او بطاعت و عبادت مشغول شوم برخواست و هر جا که دانست برگرفته نزدیک زاهد رفت
احوال زاهد پرسید زاهد را خبر کردند که زنی ترا طلب میکند زاهد نگاه کرد او را بشناخت در حال
از شرم گناه و از خوف الهی شهقه بزد و جان بجهان آفرین تسلیم کرد آن زن متحیر ماند گفت من از بهر
دیدار او آمده بودم اکنون او را این صورت پدید آمد و بکام دل نرسیدم پس روی به درگاه پادشاه
ملک جبار نهاد و روی بکریم بنده نواز کرد و گفت الهی گنهکارم از کرده خود پشیمانم اگر توبه من قبول
کرده ای و بر این ضعیفه گناه را بخشوده ای مرا هم بدان برسان آن زن دست او گرفت و روی بر روی
او نهاد و جان بداد حکایت آورده اند که مالک دینار گفت در ایام او مردی بود عمر به خرابات
بسر آورده و هرگز روی اقامت خود بر دین [illegible] نداده و هرگز شبی اندیشه طاعت نکرده و پاکان دوست
از صحبت او بر حذر بودند از وی دوری جستندی ناگاه موکل قضا باو رسید و دست مطالبت بدامن
عمرش دراز کرد دانست که وقت رحلت است در جراید اعمال خود نظر کرد و خط باطل رقم [illegible] هیچ
ندید و به جویبار عمل خود گریست [illegible] که در او دست امید توان زد ندید و خیانت از ترس و خوف

رسیده [illegible]

الهی آه جگرسوز از سینه جانسوز برکشید و گفت یا من له الدنیا والآخرة ارحم علی من لیس له الدنیا
والآخرة ای پادشاه دنیا و آخرت رحمت کن بر کسی که نه دنیا دارد و نه آخرت این بگفت و از خوف و ترس
الهی جان بداد و مردمان خبر یافتند از وفات او شادی کردند و او را در مزبله انداختند تا سگان گوشت
بخورند و دندان او را متلاشی کنند شبانه مالک دینار بخواب دید که او را گفتند خداوند تعالی میفرماید
که بنده ای از دوستان ما در مزبله افتاده است به خاک مذلت او را کارسازی کن و در جای نیکواش
دفن کن گفت خداوندا در میان خلقان به بدنامی و بدکاری مشهور بود چه خبر بدان حضرت آورده است
که چنین گرامی شده است آواز آمد که چون در حالت نزع افتاد در جراید اعمال خود نگاه کرد همه خطایا
مفلس وار بدرگاه ما بنالید و عاجزوار بر حضرت ما اضطراب کرد و دست به فضل و رحمت ما زد دستش
گرفتیم طمع در رحمت ما بست بروی رحمت کردیم و از عذاب الیمش نجات دادیم و به نعیم مقیمش رسانیدیم
کدام دردزده ای بدین درگاه بنالید که شربت شفا ندادیم و کدام غمناک از حضرت ما خلعت طلبید که ندادیم
نزد لطف ما لطیفت بیرون از عدد فضل و فضیلت بیرون از شمار شکسته درگاه ما باش تا سوخته
را ما و عجز شکسته بودن در این راه درست نباید حکایت آورده اند که مردی فاسق و فاجر بود بمرگ
رسید وصیت کرد که چون وفات کنم مرا بسوزانید و خاکستر مرا نیم در دریا بپاشید و نیم در بیابان بر
باد دهید چون وفات یافت وصیت او را بجای آوردند پادشاه عالم فرمود تا ذرات ذرات
و اجزای او را جمع کردند بکمال قدرت خود او را زنده گردانید و گفت ای بنده من این وصیت
چرا کردی گفت خداوندا از ترس و خوف تو کردم گفتم باشد که مرا زنده نگردانی و عذاب نفرمایی
گفت از من بترسیدی گفت آری پادشاه عالم فرمود چنین خوف و ترس دلالت بود من ترا بخشیدم
و از او رحمت [illegible] کردم هر آنکه دلش از ترس و خوف الهی جفت باشد بمعرفت حق سبحانه و تعالی

آراسته شود هر که دل را شکسته و حزین دارد از ترس و خوف الهی بدانکه حق تعالی سیصد و شصت بار نظر رحمت
بدان دل کند و اگر به اخلاص سری بود میان من و بنده من و بدان که هیچکس بر سر بنده مطلع نشود الا خدای تعالی
و در زبان میگوید که چون دل مومن حزین و اندک شکسته باشد از خوف خدای تعالی بهتر بود از دنیا و هر چه در دنیاست
زیرا که این آراسته است بخدای تعالی این سرای فانیست حکایت آورده اند که شخصی را عمر شصت سال رسیده
بود روزی حساب [illegible] بیست و یکهزار و ششصد روز شده بود با خود گفت اگر روزی یک گناه کرده
باشم چندین هزار باشد که صد گناه کرده باشم فردای قیامت از عهده این حساب چون
برآیم از ترس و خوف الهی شهقه بزد و جان به حق تسلیم کرد چون دفن کردند آوازی شنیدند که طوبی
او [illegible] بهشت جنات عدن [illegible] مردان راه حق بوده اند حساب زندگانی چنین
کرده اند و حاسبوا قبل ان تحاسبوا یعنی حساب نفس خود کنی پیش از آنکه از تو حساب خواهند
همچون ما بودن که عمر عزیز خود بلهو و لعب بازی و گناه و غیبت و بهتان بسر بریم اکنون بیا تا زاد و توشه
و مسافران راه قیامتیم چون راه گذریان [illegible] روز و شب منزل است در ره مرگ سفری را نه
زاد و توشه و مرکب برگرفته پیش منزل های خوش نشسته مسافرت بر جای حکایت یحیی پیغمبر
اما راویان اخبار چنین روایت کنند که حضرت یحیی پیغمبر علیه السلام چنین بود که از خوف و ترس الهی بر تن
که در مجلس یحیی حاضر بود حضرت زکریا علیه السلام از عقوبت الهی سخنی نگفتی جز شرح اخبار رحمت الهی نکردی
و چون حضرت یحیی پیغمبر را قدرت استماع آیات خوف و وعید الهی نبودی و اگر از آن سخنی شنیدی
از گریه و ترس و بیم الهی بهلاکت نزدیک رسیدی روزی زکریا بر منبر آمد اتفاقا در آن [illegible] نگاه کرد
حضرت یحیی را ندید سخنی از وعید الهی در آنکه [illegible] گفت در دوزخ کوهیست از آتش نام او غضبان است
و هیچکس از آن نگذرد الا از ترس الهی گریستی و خوف و بیم چون یحیی این بشنید برجست و گلیم

بر دوش بیفکند

بیفکند و راه بیابان گرفت دیگر بار از مسجد بخانه آمد مادر یحیی را خبر داد و گفت من میدانستم که پسرت در مسجد
است که سخنی از وعید الهی بیان کردم او سر و پای برهنه از مسجد بیرون دوید و شنیدم که روی به صحرا نهاد
بیا تا از پی او برویم مبادا که از بیخودی در چاهی بیفتد از عقب وی روان شدند سه شبانه روز در کوه
و صحرا ره پیمودند هیچ خبر از وی نشنیدند فرد ای گلبن حدیقه جانها کجا شدی پنهان ز چشم
بلبل شیدا کجا شدی روز چهارم به شبانی رسیدند گفتند از یحیی خبری داری گفت نه او را چه افتاده است
گفتند از خوف الهی سر و پای برهنه از شهر بیرون آمده است سه شبانه روز است که او را میجوییم هیچ خبری
از او نیافتیم شبان گفت من او را ندیده ام اما سه شب است که از این کوه آواز ناله بیرون می آید چنانکه
گوسفندان من بسبب آواز چرا ترک کرده اند و گوش بران ناله نهاده اند و آب از دیده میبارند
زکریا گفت شبان که یحیی علیه السلام است مادر و پدر روی بدان طرف نهادند مادرش زودتر رسید یحیی علیه السلام
را دید در سجده افتاده و چندان گریسته که خاک گل شده مادرش نشست و سر او را از گل بر داشت
در کنار خود نهاد یحیی خیال کرد که ملک الموت است و به قبض روح آمده گفت ای عزرائیل مرا
مادر پیری دارم چندانم امان ده که از ایشان بحلی حاصل کنم مادرش در خروش آمد و گفت ای
جان مادر عزرائیل نیست مادر توست یحیی دیده باز کرد مادر را دید خواست که بگریزد مادرش پستان
مبارک بدست گرفت گفت بحق این شیری که از این پستان خورده ای که با من بخانه آیی در این
محل زکریا هم رسید [illegible] یحیی علیه السلام را بخانه بردند و سه شبانه روز طعام نخورده [illegible] بود
[illegible] نکند [illegible] میل خواب کرد و به خواب دید که میگوید ای یحیی مگر غضبان را
فراموش کردی که سیر بخوردی و بخفتی یحیی از بر جست و راه بیابان گرفت یحیی معصوم که در
مدت عمر خود گناه نکرده بود و اندیشه گناه [illegible] رسانیده با وجود این حال از ترس و خوف

خالق ذوالجلال دایم الاوقات میگریست پس ای عزیزان وای بر حال ما که شب و روز در خواب
غفلت مانده و در هوای نفس گرفتاریم و هر چند که گناه از ما در وجود می آید اکثر شرمی بدارید
و روی بدرگاه باری تعالی آورده عذر گناهان خود بخواهید و توبه کنید و از خدای تعالی بترسید
و اندیشه کار خود کنید که چشم بر هم زدنی اسیر خاک مذلت شده و در آخرت حسرت خوردن
بکار نیاید تا زمام اختیار در دست داری فکر زاد آخرت کن که راه های پرخطر در پیش داری و برای پیش
میخندی و مرید شیطانی رباعی دنیا بلا در زبده کیر آخرت این نامه عمر خوانده گیر آخرت
گرم که بکام دل با ما صد سال صد سال دیگر نمانده آخرت موعظه آورده که بزرگی گوید که
در بادیه میرفتم جوانی را دیدم پشمینه در پوشیده و کلاهی بر سر نهاده و باروی زرد و دل پر درد و چشمی
پر آب و جانی پر آتش و در زیر لب چیزی میگفت و نوحه میکرد چون گوش داشتم میگفت رباعی
جویای تو از همه جهان میم خواهان تو از دیده و جان میم آلوده و رسته از قیمت بنیم در کشتی
دوستانت محکم بنیم چون او را بدان حال دیدم گفتم ای جوان از کجا می آئی گفت از رحم مادر گفتم
کجا میروی گفت بگور گفتم سواری یا پیاده گفت سوارم بر پنج مرکب نشسته ام و جنیبت صبر بدست
گرفته ام و بر مرکب نعمت نشسته ام و جنیبت شکر بدست گرفته و بر مرکب خوف نشسته ام و جنیبت
ترک گناه بدست گرفته ام و پنج بر مرکب جنازه نشسته و جنیبت هبادت و دعا بر دست گرفته ام
مردان راه و عاشقان درگاه چنین رفته اند اگر از مردان راهی کامی بردار اگر مرد راهی نیستی با گناه و ناله و
زاری بر کام بردار رهین العقدین احب من حیل المستغیثین ای گناهکاران دوست داشته اند از
آواز تسبیح گویان که ما من مؤمن یخرج من عینیه الدمع الا غفر الله له ذنوبه هیچ مؤمن نباشد که از
ترس و خوف الهی بگرید الا که خدای تعالی گناه او را آمرزیده گرداند در گشت آب دیده و رسته شود قطاه

آب دیده مغفرت

آب دیده مغفرت درگه دوزخ را سرد گردانید کدام آب چشم گنهکاران و عاصیان و یتیمان
و مظلومان و محرومان و بیچارگان و آب چشم سوختگان و بینوایان و فقیران و ستمرسیدگان و آب
جوانان پر حسرت و آب چشم پیران پر معصیت ای عزیزان اگر از این حکایت آب از چشمان
نمی آید بر اندیشید از آن روزی که نامه های پران شود و بعضی را بدست راست و بعضی را
بدست چپ دهند فرمان میرسد که اقرأ کتابک نامه ات را بخوان ای پر عاصی نامه ات
را بخوان ای جوان فاسق نامه ات را بخوان ای عالم بی عمل نامه ات را بخوان ای زاهد
باریا نامه ات را بخوان ای روزه دار با غیبت نامه ات را بخوان ای در حرم مسلمان
خیانت کار نامه ات را بخوان ای فرزند مادر و پدر آزار نامه ات را بخوان ای بیاچیر و احسان
نامه ات را بخوان ای بخیل بلا دیانت نامه ات بخوان ای حق و مال مسلمانان برده نامه ات
را بخوان ای حق و مال مسلمانان ای قرین شیطان نامه ات را بخوان ای جوان خلقی آزار
نامه ات را بخوان ای در خواب غفلت مانده بیچاره نامه ات میخواند و بر سر گناهی برسد
خواهد که منکر شود دست و پای و جوارح گواهی دهند آه از آن نامه های سیاه آه از آن صحیفه
صحیفه های پر گناه عزیزا چه تدبیر ساخته و چه اندیشه کرده ببینید یکی از آن روزی که گو
بیدت بیا برخوان سواد نامه عمرت که سر تا سر خطا باشد اگر اعمال خیر است که ما امروز
می آریم ثواب رسوائیها که فردا هم زما باشد آنگه بنده ما شد که نامه اعمال بوی دهند و گویند
آهسته برخوان تا دیگران کس بهت نشنوند وی برخواند همه گناه بیند و هیچ طاعت نبیند
گوید خداوندا وقتی نیز طاعتی کردم بر جمعه و جماعت حاضر رفته ام تسبیح گفته ام از این
هیچ نمی بینم گویند آن بر طرف دیگر نوشته اند تو این گناهان همه را برخوانی تا دو سه در پیش

انداز دو خطاب از عزت در رسد که غفر لک یعنی ترا بیامرزیدم از برای تولای تو بر اهلبیت حضرت
رسول صلعم و دستگیری تو بر درماندگان و بیچارگان و نامه کردان و بر خلقان خوان وی هم
از کمردانه و گویند ها ام اقرأ کتابیه ای دوستان من بیائید و نامه کردار من بخوانید و عمل خیر من شاد
کنید غم شادی بدل شد و محنت براحت رسید کار اگر بسته شود گشایش نیست عیش اگر
زهره بود شکر گشت ای عزیزان اگر میخواهید که در آن روز با شدت و هول قیامت کریو ها
گان تفسع مستطیلا که کار سخت بر شما آسان گردد و رنج و محنت شما براحت و آسایش بدل گردد
داد مظلومان بدهید و داد محرومان حاصل کنید و برگ بینوایان بسازید و درماندگان دست
بگیرید که کار دنیا اعتباری ندارد و آخرش پشیمانیست و حسرت خوردن پس امروز کار فردا کنید تا
در رسوائی آخرت گرفتار نشوید آورده اند که فردای قیامت بنده باشد که او را گویند
اقرأ کتابک نامه خود را بخوان بداند که چه کرده چون بخواند و زشتیها بیند گوید خداوندا
مرا شرم می آید که بخوانم باز گویند ای بنده بخوان گوید خداوندا مرا بدوزخ فرست و بسوزان
و از عذاب این زشتیها باز رهان گوید ای مالک در دوزخ کجا سخت تر است گوید در سقر
گوید ای مالک مرا در آنجا کن بیمی در سقر و نیمی در سقر انداز و از خجالت شرم مینالد ای
عزیزان اکنون که زمام اختیار در دست داری اکنون جهد کن تا بتوانی چون کار از دست
برود دریغ خوردن سودی ندارد امروز روز توبه است و روز گریه و ناله است و عمل صالح کردن
و بطاعت و عبادت رغبت کردن رباعی از گناهان خویش توبه بیار چو که هست اختیار در دست
روی بدرگه خدا آور پیروی هوا مکن بس است پس ای عزیزان من فکر زاد آخرت کن و کرد عصیان
نباید کرد و در روز و شب نماز و روزه و دل حزین و خاطر شکسته و چشم گریان همیشه با عذر گناهان

شعر از حد

از حد برفت گناه از شرم گناه شد نامه تو سیاه از جرم گناه شرمت بادا همیشه شرمت
برپشت گرفته ای چرا کوه گناه موعظه آورده اند که در بصره جوانی بود که شب و روز به فساد مشغول بودی چون
وفات کردی کس بجنازه وی رغبت نکرد و عیال وی مزدوری گرفت و جنازه او را بصحرا برد
و در آنجا زاهدی بود در کوهساری که بیامد تا بر وی نماز کند مردمان را خبر شد گفتند چرا آمدی
که این مفسد بود و هیچ مجلس از وی لیس و فسق از وی خالی نبود گفت مرا در خواب نمودند که بروی نماز
کن حق سبحانه و تعالی بروی رحمت کرده است مردمان چون بشنیدند رغبت کردند بنماز وی چون
او را دفن کردند پیش عیال وی رفتند گفتند او را چه مصلحت بود و او را چه خصلت بود زن گفت
هرچند که او مفسد بود اما خصلتی نیکو داشت و آن بود که در شب برخواستی و زار زار گریستی و ناله
و آه کردی و گفتی خداوندا این گنه کار و بدکردار را در کدام وادی دوزخ عذاب خواهی کرد خداوندا
بد کردم و بد میکنم و نفس زشت بد دارم و زار زار میگریست زاهد گفت بسبب آنکه دیده بود که برحمت
خدا تعالی رسید که آب دیده عاصیان به نزدیک حق سبحانه و تعالی قدری دارد و در نیم شعبان بر خیزند و نوم
چاره و در نیم شعبان گریه و زاری ساز کن و از شعله آه جانگدازی میکن از آب دو چشم خویش
در مزرع جان و در گریه نیاز و زاری کن پس ای مؤمنان هیچ اعمال حسنه بدرگاه پروردگار عالمیان
بدرجه قبول نمیرسد بی تولای خاندان نبوت و حضرت رسول و ائمه معصومین علیهم السلام بر دل خود
نقش کن و از دشمنان خاندان ائمه بیزار کن تا اعمال بدرجه قبول افتد یارب تو به فضل دل
دم کن گشتم که خراب آبادم کن بکریخته ام از درگه تو ای خالق بد کردم و باز آمدم آزادم کن
روایت کنند که مؤمنه بود در ماوراء النهر برخواست با شوهر و برادر به حج رود چون بغداد رسید شوهرش
در چاه افتاد و غرق شد چون به بیابان رفت برادرش از شترش در افتاد هلاک شد چون بمقات

شعر از حد

رسید بحرم مشغول بود دزدان مالش بردند چون بدر که رسید آهی از میان جان کشید و گفت
خداوندا از خانه در افتادم از خویش و تبار خود جدا ماندم شوهرم غرق شد برادرم هلاک شد
مالم دزدان بردند از این محنت دیرینه پناه بر خانه تو آمدم و هیچ نشنیدم هیچ نشنید آه سرد از دل
پر درد بر کشید و گریه و فغان در گرفت و زار زار میگریست با چشم گریان و دل بریان آه و ناله میکرد
آوازی شنید که دل شاد باش که چندین هزار لبیک حاجیان و یارب غریبان در هوا مانده بود
زهره او نداشت که بدرگاه ما رسد و قبول درگاه ما شود آب دیده تو و آه جگرسوز تو بدرگاه ما رسید
ما رنج ترا ضایع نکنیم انا لا نضیع اجر من احسن عملا   توبه کنم از گناه گارم ببخش از لطف
خودت هزار بارم ببخش   در کار من ضعیف بیچاره نگر چون بر در تو گناهکارم ببخش
حکایت آورده اند که زنی بود بحضرت رسالت پناه صلعم آمد و گفت یا رسول الله چکنم که
گناهکارم آن حضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی عفو کند چون توبه کنی گفت یا رسول الله چکنم که حفظه
او را نوشته باشند گفت حق تعالی از یاد ایشان ببرد و نوشته را محو کند یمحو الله ما یشاء و یثبت
گفت یا رسول الله آن زمین که در آن گناه کردم چکنم که بر من گواهی دهد گفت خدای تعالی زمین
را بدل گرداند که یوم تبدل الارض چکنم که آسمان سایه افکنده گفت آسمانرا در نوردیدن که اسماء
کطی السجل للکتب گفت یا رسول الله همه سهلست بشرمی و حیا که مرا باشد از حضرت حق تعالی
حضرت رسول بگریست و حیا من الله ربالی باش همه روز در منبر دم چکنم در کردن خویشتن
بر دارم چکنم   کرم ار گناهای من در گذرد   این شرم که دیده که کم چکنم پس روز عرصات
پیران را آورند که گناه کرده باشند حق سبحانه و تعالی گوید ای پیر گناه شرم نداشتی که با موی
سفید کردی اگر شما را شرم نبودی من امروز شرم میدارم که موی سفید شما را عذاب

کنم برویم

کنم برویم که بر شما رحمت کردم ای بنده عاصی از درگاه ما ناامید مباش که رحمت ما بسیار است
و رحمتی وسعت کل شیء اگر حرفه تو معصیت است صفت ما رحمت است اگر تو حرفه خود را
رها نکنی ما صفت نیکوی خود را چگونه رها کنیم اگر طاعت نمی‌ارزد ما اگر از معصیت پرهیز نماییم از آن توبه
عشق آمد و گفت از آن ما باش و مترس   در توبه امتحان ما باش و مترس   فضل و کرم ما توان است
که بوقت گناه جاهلیت خوانده‌ایم از گناهت عفو کنیم بوقت شهادت عالمت خوانده‌ایم که شهد الله انه لا اله
الا هو والملائکة و اولوا العلم قائما بالقسط و در وقت طاعت ضعیفت خوانده‌ایم که حق الان خفف عنکم
در گذریم و گناهانت را بیامرزیم و هر که خود را از تسلیع شیطان وا او چون هر که کس باد شاه
فرشتگان را بفرماید که بر در یده در پیش ضعیف حرف کشیده و نسیم فضل از بستان معرفت بمشام جان
وی رسانید و بگویید که حق سبحانه و تعالی اگر گناهت بسیار است پادشاهت آمرزگار است اگر
معصیت فراوانست خداوندت رحیم رحمان است خوش کسانی که ترا با ایشان چنین لطف و عنایت
باشد رباعی   غم با لطف تو شادمانی گذرد   عمر از نظر تو شادمانی گذرد   گر باد بدوزخ برد از
کوی تو خاک   آتش همه آب زندگانی گذرد   روایتست از حضرت رسالت پناه صلعم میفرماید
که رجل ذکر الله خالیا ففاضت عیناه فرمود مردی که خدا تعالی را در خلوت یاد کند از خوف عقاب و شوق
ثواب اشک او روان شود فردای قیامت در سایه عرش خدای تعالی باشد و آتش دوزخ جز
بآب چشم او نمیرد و گذر بندگان بر دوزخ خواهد بود و در خلوت بنشین و از عمر گذشته تباه خود یاد کن
و از سر صدق توبه بیار و قطره چند آب از دیده بیار و از غضب الهی بترس فاتقوا النار التی وقو
دها الناس و الحجارة   حکایت آورده اند که منصور عمار سالی بحج میشد و بکوفه فرود آمد گفت
شبی در کوچهای کوفه میشدم بدر خانه رسیدم آوازی از آن خانه بیرون می آمد که یکی میگفت خداوندا

اگر نافرمانی بر من رحمت کن منصور گفت دهن بشکاف در نهادم و این آیه بخواندم فاتقوا النار التی
وقودها الناس و الحجارة آن جوان نعره بزد و ساعتی اضطراب کرد و ساکن شد در سرایش نشان
کردم روز دیگر بامدادان در سرای شدم پیرزنی را دیدم نشسته و جنازه در پیش گفتم ای پیرزن این کیست
که وفات کرده است گفت جوانی بود خداترس دادش در مناجات یکی برابر در بگذشت و آیتی
از قرآن برخواند چون ساعتی اضطراب کرد جان عزیز بحق تسلیم کرد   در خبر است که منصور عمار گوید
بمسجدی در شدم جوانی دیدم نماز میکرد با خضوع و خشوع و گریه گفتم از این جوان بوی آشنایی آید
توقف کردم سلام باز داد گفتم ای جوان میدانی که خدای تعالی را وادیست در دوزخ نام او لظی
جوان نظر سوی من انداخت و از سر تعجب گفت بر خوان این آیه برخواندم لظی نزاعة للشوی
وی نعره بزد و بیهوش شد چون بهوش آمد گفت زیادت کن گفتم یا ایها الذین آمنوا قوا
انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس و الحجارة آن جوان نعره بزد و جان بحق تسلیم کرد بکار
وی قیام نمودم چون جامه از آن باز کردم بر سینه او سوز نوشته بود بخط سبز فهو فی عیشة راضیة
فی جنة عالیة قطوفها دانیة چون وی را دفن کردم شبانه در خواب دیدم که می آمد و تاجی
بر سر نهاده با نعل الله خدای با تو چه کرد گفت مرا اجر چه شهید ارزانید و زیاده کردم گفتم چرا گفت چرا
کفتی ایشان بشمشیر کفار کشته شدند و من بشمشیر جبار   روایت از حضرت رسالت پناه صلی
را گفتند یا رسول الله فلان کس را دیدیم به سفر دریا شد اندک چیزی داد باز آمد چندان سود آورد
که همسایگان و خویشان او بروی حسد میبردند خواجه عالم صلعم فرمود که من شما را خبر دهم از کسی
که باز آمدنش زودتر بود و غنیمتش زودتر بود و عظیمتر گفتند چه یا رسول الله گفت بنگرید بدین
مرد که روی بمسجد دارد نماز بستیم مردی را دیدیم می آمد از انصاریان جامه کهنه پوشیده و پیش وی آ

سید ویکی

شدم او را بشارت دادم چون بحضرت رسالت پناه صلعم آمد آن حضرت فرمود که یاران مرا خبر ده که امروز
چکار کرده گفت هر روزی دیناری کسب میکردم امروز مشغول شدم آن کسب از من فوت شد گفتم بروم
در عوض او در روی حضرت امیرالمومنین علی نظر کنم که حضرت رسول صلعم فرمود که النظر الی وجه علی عبادة
نظر در روی حضرت علی ابن ابیطالب عبادت است رفتم و ساعتی در روی مرتضی علی نظر کردم پس
حضرت فرمود هر روزی دیناری کسب میکردی امروز از تو فوت شد و تو در عوض او روی شاه ولایت نظر
کردی و ترا از دوستان وی ترا چندان ثواب حاصل شده است که اگر بر اهل زمین قسمت کنند
کمترین نصیبی که بیکی رسد آن بود که گناهانش را بیامرزند پس ای مومنان دوستی امیرالمومنین ع
و فرزندانش نجات آخرت است هر آن مومنی که دست در دامن ایشان زند محبت ایشان
بر میان جان و دل بندد امرزیده کار است رباعی   صاحب کرمی که صد خطا می بخشد   خوش باش
لطف که جرم ما می بخشد   باشد به خدا هر که علی را نشناخت   هر چند گناه کند خدا می بخشد وصلی الله علی محمد
و آله اجمعین   بهشت سیم در بیان امر معروف و نهی از منکر المناجات حمد بغایت او قادر
حکیمی را که انوار صبح وجود از تیره چاه ظلمت آباد عدم برآورد و ثنای بینهایت او قادر عظیمی را که
بمقتضای خود شجره وجود به تف نفس رحمانی در برآورد بدیعی که بدست کاری قدرت اشکوفه نوع
انسان را از انواع اغصان این شجره برآورد عزیزی که هویت ذات او بواسطه انوار شمس صفات
و اسرار نجوم اسما از کمال ملاحظه بشری سر بر آورد حکیمی که حکمتش اعیان ثابته را موجودات علیات
گردانید کریمی که سابق کرمش طایران هم اهل عرفان را باوج فلک اسرار معنا رسانید قدیری
که ظهور ذات خود را در مظاهر پرده‌ها جمال خود ساخت چیزی که در عین ظهور با صفت مظاهر
اعیان پرداخته عظیمی که غیرت جلالش ذات خود را به سطوت عظمت محتجب گردانید هر جنس

خیمه قصد سرادقات جبار کبریا نتوانند کرد قدمی که از نسیم عنایتش روایح لطایف اسرار قدم مشام
جان مشتاقان رسانیده اهرایش راه خبر علاطفان آنکه رجالش خوانده منزهی که سبحات انوار
تنزیهش اجنحه طایران اوهام اولو العقول سوخته و مقدسی که صلوات کما تقدیسش طایر کرد میان
از ملاحظه آثار لطایف جمالش پر دوخته مناجات خدایا تو شاهی که از حال من عیانست ابر تو همه
کار من تو شاهی از کرم المتوار همه بیچاره را چاره ساز همه بود هر کسی را امیدی بکسی امید من از
رحمت تست و بس اگر همه ام از گنه باک نیست چه لطف تو باشد از او باک نیست هر چیم
بر لطف احسان تست امید من از رحمت عام تست که دارم رخ عاصی دل سیاه بلطف تو امید
بیش از گناه اگر پرسیم از ره صواب بجز اشک حسرت ندارم جواب کند کارم ار نفه کام زدست
کرم نیست طاعت امید از تو هست به بخشای بر من که بیچاره ام که در دست نفس ستمکاره ام ز عصیان
کند کارم اتیره روز چراغ منور یقین بر فروز بکقطره کاه از لطفت به خاک شود کرد عصیان ما جمله پاک
الهی باعزاز پاکان تو بسوز دل دردناکان تو بحق محمد رسول انام علیه الصلوة علیه السلام زهد
نبوت قوی پشت او نگین شفاعت در انگشت او بشاهی که دم زد ز ایمان تخت که بالله
او نیست ایمان درست علی و ساسرور اولیا محیط کرم گوهر لافتی بحق شهیدان خونین کفن
گل باغ رضوان حسین و حسن بزین العباد و باحسان او باب رخ چشم گریان او
بباقر سرافراز ملک یقین چراغ شبستان و نور مبین بصادق امام زمین و زمن که از
صبح صادق نشان بموسی کاظم امام صبور که بود از تجلی حق غرق نور باعزاز سلطان
دنیا و دین علی رضا کعبه مستمین بحق تقی سرور اتقیا امام امم رهنمای خدا بحق نقی مجلس افروز
دین منور از او شمع راه یقین بسوز دل حالت عسکری که بودی چه حیدر بدین پروری

به مهدی

به مهدی هادی امام زمان که باید از آن ملک و ملت نظام که بر من تو از کرده ها بسند در لطف احسان
خود در ببند گناهم بیامرز و پوشیده دار که هم ستر پوشی و آمرزگار خدا را بعزت جلال کبریا
عظمت تو که بر ما بیچارگان و کمترینکاران و حاضران این مجلس از صغیر و کبیر رحمت کنی بالله الا الهی
فی نعت سید المرسلین صلوات بیحد و درود بیعد بر مرتبا نجوم ایمان و آفتاب عالم عرفان کنج حقایق
اسرار و معانی ماه بر فلک انوار ربانی سید انبیا و خلاصه اصفیا شفیع روز جزا محمد مصطفی صلعم و بر اهلبیت
او که کاشفان اسرار عالم حقیقت اند و سرافرازان امامت شریعت اند و عارفان منازل طریقت اند
الائمه المعصومین صلوة الله علیهم اجمعین که مهر دوازده امامت خود از او رخ جاودان امامت
بود اثنی عشر را باش غلام حیدر تا سود کنی که خود زیانت نبود فصل در وجوب امر معروف و نهی
از منکر این باب بر چند قسم مبنی شده فصل اول در بیان امر معروف و فضایل و شرایط و آداب آن
حضرت میر سید همدانی در کتاب ذخیره الملوک بیان فرموده بر من موجب و بیان تفاصیل عادتها و رسوم
متعدده که در میان خلق متداول و متعارف گشته و آن جمله از منکرات است و منع از آن واجب قال الله
تعالی ولتکن منکم امة یدعون الی الخیرات و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و او
لئک هم المفلحون بدانکه موس از این آیه ارشاد امر از امور دین خرمیده هند اول وجوب امر
معروف دوم بیان آنکه اقامت این امر از کفایت است اگر در شهری بدان یک کس قیام نماید
خروج از دیگران ساقط گردد اگر همه در این امر اهمال ورزند در جمیع عرض الکرباز خواست حقیقت
جباری هم ایم و گرفتاری بحق او [illegible] سطوت عقاب قهاری همه را شامل گردد سیم
حصول سعادت خلاص و نجات و وصول بدرجات فوز و فلاح با قامت امر شریف استحکام ارر
کان دین حطن منیع منوط است عن ابی ذر قال رسول الله صلعم ما من قوم عملوا بالمعاصی و فیهم

من یقدر ان علیهم یفعل الا آن یوشک ان یعمهم الله عقاب من عنده ابا ذر غفار رحمة الله
روایت کند از حضرت سید المرسلین صلعم فرمود نیست هیچ قومی که مرتکب مخالفت خدای تعالی روا دارند از
ارتکاب معاصی و مناهی کنند در میان ایشان کسی باشد که بر افعال ایشان انکار تواند کرد ایشان را از آن
معاصی باز توان داشت انکار نکنند اهل شر را از آن منع نکنند الا که حق تعالی ایشان و دیگران او قوم
را بعذاب ابدی گرفتار کند و عذاب خود را بر همه عالم گرداند عن حذیفة قال رسول الله والذی نفسی
بیده لتامرون بالمعروف و لتنهون عن المنکر او لیوشکن الله ان یبعث علیکم عذابا من
عنده ثم لتدعنه فلا یستجاب لکم و حذیفه یمانی روایت کرد که حضرت رسول صلعم فرمود که بدان
خدای که جان محمد در قبضه قدرت اوست که شما را از دو چیز یکی البته خواهد بود یا آنکه امر معروف کنید
معاصی را از منکرات باز دارید یا آنکه حق جل اعلا عذابی از نزد خود بر شما کمارد هر چند دعا کنید اجابت
نکند عن ابا سعید الخدری قال رسول الله صلعم من رای منکم منکرا فلیغیره بیده فان لم یستطع
فبلسانه فان لم یستطع فبقلبه و ذالک اضعف الایمان ابو سعید الخدری هم روایت کند
از حضرت سید المرسلین صلعم که فرمود هر که از شما منکر بیند باید منع کند پس اگر بدست نتواند
بسبب وقوع فتنه بدل انکار و دشمن گیرد این ضعیف ترین مراتب ایمان است و مفهوم حدیث
آنست که اگر منع کردن بدست و زبان عاجز گردد آنکس را از ایمان هیچ نصیب نبود عن عرس بن
عمیره قال رسول الله اذا عملت الخطیئة فی الارض من شهدها فانکرها کمن غاب عنها
فمن رضیها کان کمن حضرها عرس بن عمیره روایت کرد که حضرت رسول صلعم فرمود که چون از روی
گناهی کرده شود در هر محله که حاضر باشد بر او انکار نکند همچنان باشد که معصیت او کرده باشد
قال رسول الله لتامرون بالمعروف و لتنهون عن المنکر و لیسلطن الله علیکم شرارکم

ثم یدعو

ثم یدعو خیارکم فلا یستجاب لهم حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که هر آینه باید مردم را بکار خیر
باز دارید ایشان را از مخالفت اگر نه حق سبحانه و تعالی بدان بر شما بزرگان و دستها کرداند تا بظلم و جور شما
را عذاب کنند بعد از آن چون نیکان شما را دعا کنند دعای ایشان را اجابت نکند قال عن النبی صلعم
ایاکم والجلوس فی الطرقات فقالوا یا رسول الله ما لنا منه بدا انما هی مجالسنا نتحدث فیها قال رسول الله
فاذا ابیتم الا ذالک فاعطوا الطریق حقه قال غض البصر و کف الاذی و السلام و الامر بالمعروف و النهی عن المنکر
حضرت رسول صلعم به راوی نصیحت کرد فرمود که بر کسی باد که بر سر راهها نشینید گفتند ما را از آن گریز نیست
نشستگاه ماست که آنجا حکایت میگوییم فرمود اگر چنان است پس او حق راه بگذارید گفتند راه حق چیست
فرمود که چشم از نامحرم نگاه داشتن و آزار از خلق جستن و جواب سلام دادن و امر معروف کردن و مردم را
از منکرات باز داشتن قال رسول الله صلعم کلام ابن آدم کله علیه لا له الا امر بالمعروف او نهی عن المنکر او ذکر
الله عز و جل فرمود که سخن فرزندان آدم همه بروی [illegible] است و او را از آن هیچ فایده نیست مگر امر معروف
و نهی از منکر یا ذکر حق تعالی عن النبی صلعم ان الله لا یعذب العامه بذنوب الخاصه حتی یر المنکر بین اظهرهم
و هم قادرون علی ان ینکروه فلا ینکروه فاذا فعلوا ذالک عذب الله العامة و الخاصه فرمود که حق تعالی عذاب نکند
عامه خلق را بگناه قومی خاصه تا آنگاه که معصیت در میان بیند و ایشان توانند که عامه خلق را از معصیت
باز دارند و ندارند پس چون بر این تقصیر ملازم گشتند حق تعالی عام را بعذاب مبتلا گرداند از ابا امامه
رضی الله عنه قال رسول الله کیف انتم اذا طغی نساءکم و فسق شبابکم و ترکتم جهادکم قالوا و ان ذالک لکائن یا رسول
قال نعم والذی نفسی بیده و اشد منه قالوا و ما اشد منه یا رسول الله کیف انتم اذا لم تامروا بالمعروف
و لم تنهوا عن المنکر قالوا و کائن ذالک یا رسول الله قال نعم والذی نفسی بیده فعند ذالک یقول الله تعالی
حلفت لاجعلن لهم فتنة یصیر الحکیم فیها حیران ابو امامه باهلی روایت کرد حضرت رسول صلعم فرمود که [illegible]

باشد شما را از زمان که زنان شما را کردن کنیزکان بر شما و فرمان دهی کنند و شما چون بفسق و فجور مبتلا شوید

و شما ترک غزا کنید و بلذات نفسانی مشغول شوید گفتند این خواهد بود ای رسول خدای که جان محمد در قبضه

قدرت اوست از این بدتر کنند چه باشید از این بدتر چگونه باشید شما از زمان که ترک امر معروف

کنید و مردم را از منکرات منع نکنید گفتند این خواهد شد ای رسول خدای گفت بدان خدای که جان

من بدست قدرت اوست از این منکرتر چه باشد گفت چگونه باشد حال شما از زمان که امر معروف را

منکر خوانید و منکر را معروف طوانید گفتند این خواهد شد ای رسول خدای گفت بدان خدای که جان من

در قبضه قدرت اوست حق تعالی قسم یاد میکند که بعزت جلال خود که این قوم را هلاک و مبتلا کنم که علمای

دانای ایشان دران بیابات متحیر بمانند نقلست از ابن عباس رضی الله عنه قال یا رسول الله صلعم لا یقفن

لامره شهید مقاما فیه حق الا تکلم به فانه لم یقدم اجله ولن یحرمه رزق هو اله ابن عباس روایت کرد که

حضرت رسول صلعم فرمود که نشاید که کسی در مقامی حاضر شود که در ان مقام حقی باشد و نگوید بلکه حق گفتن

لازمست چه حق گفتن اجل او نزدیک نمی آورد و او را از روزی که مقدر کرده اند محروم نمیگردانند

روایتست از جابر عبد الله انصاری قال رسول الله صلعم اوحی الله تعالی الی ملک ان اقلب مدینه کذا و کذا

علی اهلها فقال یا رب ان فیها عبدک فلانا لم یعصک طرفة العین قال اقلبها علیه و علیهم فان وجهه لم

یتمعر ساعة قط جابر بن عبد الله روایت کند که حضرت رسول صلعم فرمود که حق جل اعلا وحی فرمود بملکی

از ملائکه ارض که فلان شهر را با اهل او برگردان گفت الهی فلان کس از بندگان صالح تست که یکقدم

در تو عاصی نگشته است فرمود که ان شهر با او و با ایشان برگردان که هرگز یک ساعت با فاسقان که جهت

رضای ما روی ترش نکرده روایتست از حضرت رسول صلعم عذب الله قریة فیها ثمانیة عشر الفا عملهم عمل

انبیا قالوا کیف ذالک یا رسول الله صلعم فرمود که حق تعالی شهری را بعذاب هلاک گردانید که در ان شهر هیجده

هزار مرد

هزار مرد صالح بود که عمل ایشان چون پیغمبران بود گفتند یا رسول الله خدای تعالی ایشان را با عملهای صالح

چگونه هلاک فرمود حضرت فرمود که امر معروف نمیکردند و دیگران را از کارهای بد باز نمیداشتند بدان سبب

هلاک شدند نقلست قال قال رسول الله صلعم الهی ای عبادک احب الیک قال حبیب عظمی الذی یطیر

الی هوای کما یطیر الطیر الی اوکارها و الذی یکلف بعبادی الصالحین کما یکلف الصبی بامه و الذی یغضب

اذا انتهک محارمی کما یغضب النمر لنفسه عروة زبیر روایت کرد از پدر خود که موسی عم گفت الهی

کدام بنده تو دوست ترست در نزد حق سبحانه تعالی فرمود که انکس که در تحصیل رضای ما چنان کوشد که دیگران

در تحصیل آرزوی خود کوشند که دیگران که هر جهتی که حادث شود در پناه بندگان صالح ما گریزد از انفاس

مبارک اتقیا استمداد همت میکنند چنانکه طفل رضیع در مادر میگریزد و مراد خود از آن میجوید و دیگر انکه

در وقت دیدن معاصی غضب بروی مستولی شود نه جهت نفس خود در غضب میکنند یعنی حمیت

ملک نیست که چون غضب کند از اندک و بسیار خلق نه اندیشد از زدن و کشتن باک ندارد پس مومن

باید که در حال معاینه معاصی و مناهی در امر معروف و رفع منکرات جهت تحصیل رضای حضرت جبار

غیرت دین و غضب و حمیت چنان بروی مستولی گردد که از کثرت قوت مخالفان نه اندیشد و بر

مهابت و سطوت ملوک و سلطان و سلاطین التفات نکند و در تقویت حق و ابطال باطل مال و جان نگاه

دارند روایتست قال قال رسول الله صلعم ای شهدا اکرم عند الله عز و جل قال رجل قام الی و الی جائر فامره

بالمعروف و نهاه عن المنکر فقتله فان لم یقتله فان القلم لا یجری علیه ذالک و ان عاش ما عاش ابو عبیده

جراح گفت پرسیدم از حضرت صلعم از شهیدان که کدام گرامی ترند در نزد خدا تعالی فرمود مردی که در پیش حاکم

ظالم سخن حق بگوید و او را بطاعت حق تعالی خواند و از عذاب آخرت ترساند و از ظلم و معاصی باز

دارد پس او ظالم اگر او را بکشد او کشته بهترین شهیدان است پس اگر نکشد از ان قلم ظلم بر دو

اگر چه عمر بسیار یابد روایتست از ابن عباس رضی الله عنه قال قیل یا رسول الله صلعم اتهلک القریة و فیها الصالحون

قال نعم قیل بم یا رسول الله قال بتهاونهم و سکوتهم عن معاصی الله عز و جل عبد الله بن عباس روایت کند که از

حضرت رسول صلعم پرسیدم در شهری که در ان صالحان باشند حق تعالی او شهر را خراب گرداند گفت بلی گفتند

چه سبب فرمود که خار داشتن معاصی و خاموش بودن از منکرات روایتست از حضرت رسول صلعم فرمود

که الدین النصیحة ثلث مرات قالوا لمن یا رسول الله صلعم قال الله و لکتابه و لائمة المسلمین و عامتهم عبد الله

روایت کرد که حضرت رسالت پناه صلعم سه نوبت فرمود که دین نصیحت است گفتند یا رسول الله صلعم برای

که فرمودی گفت جهة رضای حضرت پروردگار و جهة اصلاح اهل اسلام و عامه خلق و قیام با قامت

نصیحت دینی که ان کلام الهی و رضای نبوی مستفاد است اول بر علمای دین واجبست و چون اکثر علمای

روزگار خود در مرتبه غفلت گم گشته اند و زمام اختیار بدست نفس هوا داده اند و غبار حسد آیینه دلهای

ایشان را تیره گردانیده و بواطن بظلمات و اوهام کاذبه مظلم شده و زخارف امور دنیا را قبله خود ساخته

و علوم را سپر و سیف شهرت در دست کرده این طایفه بنصیحت دیگران محتاجند دیگری را چگونه

نصیحت کنند در خبرست از ابن مسعود که حضرت خواجه عالم صلعم فرمود که حضرت حق جل اعلا هیچ پیغمبری

نفرستاد مگر که او را خاص اصحاب بودند پس ان پیغمبر در میان اصحاب خود زنده بود در کتاب الله

حق سبحانه تعالی عمل میکردند چون وفات کرد خاص اصحاب بر سیرت پیغمبر خود می بودند چون ایشان

منقرض گشتند قومی سخنی ایشان یاد کرده و بر سر منبرها رفتند و سخنهای پسندیده گفتند و منع

کارهای ناشایسته کردند پس هر کس که ایشان را چنانچه بروی واجبست که با ایشان بدست قتال کند

یعنی ایشان را قتل کنند اگر که بدست نتوانند بزبان انکار کنند اگر بزبان هم نتوانند بدل ایشان

را دشمن دارند که ایشان را از سلاح نصیبی نیست ای عزیز من بر تو چون دلایل آیات و احادیث وجوب

امر معروف

امر معروف و نهی از منکر معلوم شد اکنون بدان که هر شخص که خود را از میان خلق باقامت این

امر شریف منسوب و مشهور گرداند او را محتسب خوانند و این عمل را که از وی خوانند پس امر معروف

را چهار رکن است از این ارکان موقوفست بحصول شرایط و ادب او رکن اول محتسب است و شرایط وجوب

این رکن انست که ان شخص موصوف بود باسلام و تکلف و قدرت زیرا که کافر را اهلیت احتساب

نیست و بر کودک اقامت امور شرعی واجب نیست ولی اگر کودک انکار منکر کند ان از او جایز است

و بدان ثواب بود و دیگر بر از شرایط احتساب داشته اند و این فاسد است چه در احادیث نبوی

آمده است که افضل الجهاد کلمة حق عند امام جائر یعنی فاضلترین غزا انست که سخن حق نزد پادشاه

یا ان ظالم گفته شود و استمرار عادات علمای دین انکار ملوک در احکام و اجماع سلف بر انند دلیل

قاطع است بر استغنا از اذن حاکم در امر معروف بلکه هر که بنصیحت دین مشغول گردد و بندگان خدا را

از معاصی و مناهی منع کند اگر حاکم و پادشاه راضی باشند در ثواب او شریک باشند و اگر حاکم

کاره او بود دگرا هیت او از جمله منکرات است و انکار بر حاکم واجبست پس چون در مبا

شرت منکرات انکار بر نفس حاکم واجبست در اخبار صحیح آمده است که در زمان حضرت سید

المرسلین صلعم نماز مردان در عیدگاه و منبر نبود و حضرت رسول صلعم در غاره گذاردی پس برخواستی

و روی با قوم خود کردی و خطبه برخواندی و ابدا از ان چنین بود چون نوبت بمروان رسید در مصلی منبر

بنا کرد چون روز عید شد بر منبر شد ابو سعید خدری برخواست و گفت یا مروان ما هذه البدعة

ارادت قال ما هذا ببدعة ارادت ابلغ القدم صوت الخطبة فقال و الله لا اصلح اراک ابو سعید

خدری گفت ای مروان این چه بدعتست که پیدا کردی مروان گفت این بدعت نیست این را

بدان جهة کردم تا آواز خطبه بخلق برسانم ابو سعید برخواست و برفت و گفت و الله از پس تو

فاز نکذارم در خبر است از شیخ ابوالحسن نوری قدس سره بهیچ مخالفت نکردی و هر چه امور
دینی بودی از ان تبرسیدی و هرگاه که منکری دیدی از ان منع کردی اگر چه بیم کشتن بودی او
روزی بر کنار دجله رفت بجهة طهارت نماز زورقی دید در ان زورق سی خم سر مهر کرده بر هر
یکی نوشته که لطف شیخ از ان عجب داشت چه در معاملات و تجارات چیزی ندانست که انرا
لطف خوانند از ملاح سوال کرد که در این خمها چیست ملاح گفت چکار داری تو درویشی خود را
وان شیخ را تعطش بمعرفت ان زیادت گشت ملاح را گفت میخواهم که مرا بگویی که در این خمها
چیست ملاح گفت تو درویشی فضولی در این خمها خمر است بجهة خلیفه آورده اند که میخواهد مجلس
خود را از ان بیاراید چو سا کران در آن زورق افتاده بود شیخ ملاح را گفت این چوب را در دست
من ده ملاح در خشم شد و شیخ را گفت این چوب را بدست او ده تا ببینم که چه خواهد کرد ملاح
برخواست وان چوب بدست شیخ داد شیخ ان چوب را بدست گرفت وان خمها را بشکست و ملاح
فریاد میکرد تا یوسف ابن افلح شحنه خبردار بود ، بگان خود رسید شیخ را بگرفت و پیش خلیفه برد و خلیفه
بغایت قیور بود و شمشیر او پیش از سخن او بودی و جمع بسیار از ان اندوهگین بودند چون گمان
داشتند که شیخ را البته شهید خواهد کردن چون شیخ را حاضر ساختند خلیفه بر کرسی آهنین نشسته
بود گرزی در دست داشت و میگردانید و بانگ بر شیخ زد و گفت تو کیستی چنین گستاخی میکنی
شیخ گفت من محتسبم گفت بامر که احتساب میکنی گفت بامر خدا و رسول گفت ترا که محتسب
گردانید شیخ فرمود ان که ترا پادشاه گردانید خلیفه سر در پیش آورد و گفت ترا چه چیز برین داشت
که این خمها را شکستی گفت در حق تو مشفقی دراز است ان تقصیر را داد الشیخ اسرار تو منع
کردم و تیر را از کشتاری ان در قیامت خلاصی دادم خلیفه گفت ترا اجابت دادم که هر از این

هر منکری که پیش تو آید تو تغیر کنی و هیچ کس ترا از ان منع نکند شیخ فرمود که ما این معنی هم حق نه میکردیم
چون فرمان تو است که از غلامان تو خواهم بود که بفرمان تو منع را میرکنند این نتوانم کردن و امثال این حکایات
که در خلقان و سلاطین انکار کردن سیاستگیت دارد این جمله و لیکن برای که اقامت امر معروف اذن حاکم
در باره باید نیست مگر جائیکه این معنی به فتنه انجرد و از این محل نظر است و کشف علما از تحقیق این مسئله آن است
که بدانند که محتسب را در احتساب پنج حالت است اول حالت تعریف دوم تلطف و حسن و لیکن سیم درشتی و عنف
و دشنام چنانکه گوید ای جاهل ای احمق ای بیشرم چهارم منع از منکرات بر سبیل مباشرت فعل چون
شکستن اواني خمر و آلات ملاهی و کشیدن جامه ابریشم از تن مردم و رد بودن اشیاء مغصوب و باز
گردانیدن بصاحب او پنجم تهدید و تخویف بزدن یا مباشرت ضرب اینجا کرده اند که در زجر و نصیحت
و ابلاغ از طریق بمعاونت و نصرت محتاج نیست و این معنی بقوت و فتنه خواهد کشید نه از ان حاکم در باب ان
شاید زیرا که امر حاکم در انفاذ امثال این امور رسید نشد و تسکین غلبات و تعصبات عامه است چنین
آورده اند که اگر عصمت شرط احتساب نیست و فاسق را نشاید که فاسق دیگر را از فسق منع کند پس چرا
میشاید که بر شارب خمر در ان را انکار کند چه شرب و خمر و زنا نیست یا جامه کبیره است شارب خمر را
را نشاید که قاتل نفس را از قتل منع کند زیرا که با زاینها از معصیت واجبست برامر و نهی دیگری مباح میکرد
با هم که واجب حرام نمیشود و مرتبه دوم احتساب از فاسق ساقط است زیرا که اعظ فاسق در دیگری اثر نکند
و زبان انکار بروی دراز و او رنجه شود پس عدالت در مرتبه و اعظ شرطست بخلاف مراتب دیگر چون این
مثال معلوم شد بدان که احتساب بر سه نوعست نوع اول احتساب عوام بر عوام و خاص بر خاص و
کیفیت از ان معلوم است نوع دوم احتساب اعلی بر ادنی چون احتساب سلطان بر رعیت و والدین
بر فرزند و زوج بر زوجه و این نوع احتساب محل تامست و احکام او در مراتب خمسه جاری و اصلاح مطیع بر

نوعی که خواهد غالب معتبر است نوع سیم احتساب ادنی بر اعلی چون احتساب اعاد رعایا بر سلطان و تلمیذ بر
استاد و فرزند بر پدر و زوجه بر زوج و عبد بر سید این نوع احتساب در مرتبه سیم و پنجم ساقط است و در مرتبه
اول و دوم واجب و در مرتبه چهارم اختلافست چه فرزند صالح را بر پدر فاسق در مرتبه اول و دوم که تعریف و نصیحت
است احتساب واجبست در مرتبه سیم که تهدید است و تعنیف در مرتبه پنجم که ضرب است حرام بود در
مرتبه چهارم که مباشرت تغیر است چون شکستن خم و ریختن خمر و کشیدن جامه ابریشم از تن پدر و رد بودن
متاع غصب و رد کردن بصاحب او و صورت دیوار خانه و شکستن اوانی زر و نقره و امثال این که بسبب
ان منادی و تمام خواهد شد اختلافست و اظهر و اصح ان است که فرزند را امثال این احتساب رخصت
بلکه بروی واجب است چه فعل فرزند در مباشرت این نوع احتساب طاعتست و تالم و خشم پدر بسبب
محبت باطل حرام که در نفس اماره او راسخ گشته است معصیت است و او را در حقیقت اعتبار نیست
اما احتساب فرزند بر پدر بعنف بسبب مباشرت ضرب حرام است زیرا که در حقوق والدین به تخصیص آیات
و اخبار که وارد است اجمله موجب عموم حکم میگردد و جمهور اهل حکم و علم برانند که جلاد را نشاید که پدر
خود را بقتل در حد قصاص اگر چه کافر بود پس چون ایذا رسانیدن فرزند پدر را بعقوبتی که ان حق غالب
سابق است جایز نیست و در روایتی که مانع جنایت متوقع است در مستقبل بطریق اولا حکم زوجه و عبد
در احتساب زوج سید بحکم والد و والدین نزدیکست احکم احتساب در افراد رعیت بسلطان نیز از همه
پیوست افراد خلق در احتساب حکم پدر است ، بضرورت تلطف و عظ و نصیحت ممکن نگردد اما قدرت از
شرایط محتسب چنانکه در اول باب کرده شده است بر هیچ عاقل پوشیده نماند که عجز احتساب را واجب
نیست مگر کراهت منکر بدل چنانکه در حدیث نبوی ذکر کرده شد در این محل محتسب را بحسب عجز و
قدرت چهار حالتست اول وجوب دوم سقوط وجوب سیم مستحب چهارم تخیر حال اول قدرت

مطلق است وان آنست که بیقین داند که احتساب او واجب است باتفاق علما دوم داند که احتساب
مفید نخواهد شد ولیکن خوف ضرر نبود این اگر چه احتساب واجب نیست ولی بجهت اظهار شعار اسلام
مستحب است و محتسب چون بعلم و ورع موصوف است و داند که احتساب او در رفع منکر با در کردن وجا
فاسق یا در تقویت قلوب اهل دین اثر است که از زوال مال و جاه اندیشه نکند و از ضرب و قتل نترسد
و اهمال نصیحت دین روا ندارد دیگر داند که بسبب احتساب دیگری را از اصحاب و اقارب او ضرری خواهد
انگاه نشاید که احتساب کند زیرا که احتساب او در دفع منکری منکر دیگر میشود و فحش از اول اوهم
چنان است که ظالمی متغلب گوسفندی به ظلم ذبح کند اگر محتسب این ظلم را از ان منع میکند در خشم
میشود و بان سبب آدمی را ذبح خواهد کرد و امثال این احتساب حرام است اما اگر شخصی خواهد که عضو
سلیم را از عصیان خود قطع کند او را از ان منع نمیتوان کردن مگر بقاتل عملی است که ان بقتل
کشد اصلا است که او را از ان منع کردن واجب است اگر چه تلف و عضو او میشود چه غرض حفظ
نفس و عوض اینست که وجوب دفع صایل بر مال مسلمان اگر چه میکند رم بود و ان دفع تلف سایل شده
بدان معنی که نفس مسلمان در مقابل یکدرم داده میشود چه ان محال است بلکه بدان معنی که قصد مال مسلمان
معصیت است و مقصود شارع دفع معاصیت و جمله معاصی بر سه نوع باز گردد معصیت گذشت و حال
آینده متوقع اول معصیت گذشته چون زنا و خمر که گذشته است اثار او منقطع شده باشد عقوبت
ان بحد تقریر متعلق است بمصلحت حکام و ولایت امر احاد رعیت را از ان مدخل نیست دوم معصیت
حال ان است که صاحب ان مباشر ان فعل بود چون داشتن او و تار و مزامیر و خمر و پوشیدن جامه حریر
و ابطال این نوع معاصی بهر چه ممکن بود واجبست و تارک ان اثم و احاد رعیت اهل اسلام در ان مشترک
اند مادام که ان معصیت واقع و فحش نگشته سیم انکه علی معصیت متوقع بود شرابین مجلس شرب و خمر نهند

اسباب زنا پیش از حضور خمر و از انبیتی و این امری مشکوک است و ممکن که حصول عین معصیت متیقن گردد
و بسبب عایقی یا مانعی کسی را برای احتساب نرسد مگر بسبب آن که حریم حرام بود که حکم حرام بر آن مترتب
گردد چون ایستادن اجلاف و اوباش بر در حمامات زنان یا بر راه ایشان بجهت نظاره زنان و خلوت
اجنبی با اجنبیه که آن مظنه وقوع این احتساب است رکن دوم نفس احتساب و آداب این رکن را هفت
درجه است اول معرفت منکر دوم تعریف بوعظ و نصیحت سیم عنف چهارم تغلیظ پنجم تهدید ششم
مباشرت هفتم استظهار باعوان و مقاتله درجه اول معرفت منکر و آداب این درجه آنست که به تجسس طلب
منکر نکنند و بر در و روزن خانهای مردم گوش ننهد و به تعلیق تکلف استنشاق در دماغ خود نکند اگر کسی
چیزی از مزامیر در زیر جامه گرفته باشد چنانکه آن نمی نماید و دست استکشاف آن نکنند و از همسایه و رفقای
فاسق استخبار فسق او نکند و چون دو عدل گواهی دهد که در خانه فلان کس خمر خوردن اجماع آنست
که بی اذن او هجوم کردن بر مسکن او شاید زیرا که حق ثابت اسلامی جز بشهادت دو عدل ساقط میگردد
و در اخبار آمده است که نقش خاتم لقمان این بود که الستر لما عاینت احسن من اذاعة ما ظننت یعنی پوشیدن
آنچه مشاهده کردی بهتر از فاش کردن آنچه بگمان دانستی درجه دوم تعریفست و دارند محتسب را این درجه
آنست که ابتدای تعریف وجه حسن کند و در موعظه و نصیحت بتلطف حق شفقت اخوت بجای آورد
و اکثر اقدام عامه خلق بر منکرات جهل است بحقیقت آن و غالب آن بود که چون بحقیقت آن
منکر واقف گردد ترک کند که بتحقیق لجاج شیره کمتر دهد نصیحت سود ندارد و در خاصیت جبلی انسان
افتاده است که از نقصان را ستنکاف کند عورت خود استنکاف کند جهل عورت باطن است و ستر عورت
جهل حریص تر است از ستر عورت ظاهر از اینجاست که ارباب نقوس از طبقه علم چون در مجلس
کننده دیگر منصب بر آن کس مستور ساکردد و با وجود معرفت حقیقت آن در ابطال حق و دخول کل مدخل

سکینه بود

میکنند تا عورت جهل او انکشاف یابد شود و مردم بر فضیحت مخالف او اطلاع نیابند و از آنکه این نوع غالبا جز
به حسن النصیحت و تلطف میسر نشود و در شستن بول و خون محتسب باید که در این محل بموعظه و تخویف
از عذاب آخرت گوید اخباری که در این وارد است بر او ایراد کند او را از سیرتهای سلف و اکابر
ائمه معصومین آگاه کند و اظهار شفقت و نصیحت تلطف را در ایراد سخن رعایت کند و خیانت
جان را خیانت خود شمرد چنانکه روایت از حضرت سید المرسلین ص فرمود که المؤمن کجسد
الواحد اذا اشتکی عضو منه تداعی سایره بالحمی والسهر فرمود که مومنان همه چون یک تن اند و خاصیت
تن آن است که چون یک عضو از آن الم یابد همه اعضا در تب و بیداری شب با آن عضو شریک
گردند همچنین علامت صحت ایمان است که چون مؤمنی را رنجی و مصیبتی برسد هر مؤمن که از
آن خبر یابد التزام آن در خود جا بدهد و مصیبت دین است و آن سخت تر مصیبت و مقولیت درجه
سیم در تعنیف و تغلیظ است سخن درشت و دشنام غیر فحش و آداب این درجه آنست
که چون از منع فاسق اعلامی بطریق تلطف و نصیحت و وعظ عاجز گردد و می بیند که او در حالت
نصیحت در معاصی اصرار مینماید بر مواعظ و نصایح استهزا میکند واجب گردد که او را به سخن درشت
و دشنام غیر فحش ~~و ادب این درجه آنست که چون از منع فاسق اعلامی بطریق تلطف و نصیحت~~
و وعظ احتراز کند و لفظی گوید که او در واقع کذب نباشد چنانکه ای فاسق ای جاهل ای احمق
چه اگر در مبالغت هوای نفس مخالفت حق روا دارد احمق گوید چنانکه حضرت رسالت پناه
فرمود که الاحمق من اتبع نفسه هواها و تمنی علی الله المغفرة یعنی احمق آن کس است که هر هوای نفس مراد
از حق تمنا آمرزش آرزو میکند و ادب دوم آنکه آنچه گوید حق گوید و برای حق گوید و بر قدر ضرورت
اختصار کند و در شیئی از قدر حاجت در نگذرد اند که عنف در وی اثر نکند و از او ترس کردن

او را اقرار نیست چهارم تغییر منکرات است بدست کسر آلات ملاهی از طنبور و عود و دوتاره و چنگ و ر
باب و غیره و ریختن خمر و خلع جامه حریر و غصب کشیدن غاصب از جامه مغصوب از تن غاصب و امثال
و احتساب این درجه را دو ادب است اول آنکه تا از تکلیف محتسب علیه بر آلت آن عاجز نگردد به دست
خود مباشرت او نکنند دوم آنکه بر قدر حاجت اکتفا کند چون تواند که دست غاصب بگیرد و از خانه
مغصوب بیرون آورد در ریش و گریبان او نزند و چون آلت ملاهی را بشکند باطل میتواند
کرد و از انسوز و حد شکستن آلات ملاهی که تعب اصلاح آن تعب استیناف مساوی باشد
در ریختن خمر اگر توانا از اصلاحیت خمر بود امکان دارد که صاحب آن اوانی خمری سازد و شاید
شکستن اگر میداند که بعد از ریختن باز دعای خمر خواهد ساخت شکستن واجب بود به درعهد خواجه
کونین ص اوانی خمر شکستن شده بود و آن حکم منسوخ نگشت چون در زجر و انعطاف احتیاج بدان
لازم شود و دیگر آنکه اگر ظرف خمر بر جای بود که دست محتسب بدان نرسد میتواند که سنگ چند از
و آن را بشکند شکستن واجب بود و قیمت ظرف ساقط گردد بسبب آنکه حایل گشته است میان یاد
میان وصول بر ریختن خمر که اگر چه شارب خمر میان خود و میان محتسب خمر حایل شده و قصد
دفع وی بضرورت خروج واجب آید و این مسایل از جمله دقایق فقهیه که محتسب را در دانستن
این گریز نیست درجه پنجم تهدید و تخویف فاسق است چنانکه محتسب علیه بوعید که تخویف آن در شرع
جایز نباشد و تخویف و تهدید نکند که گوید خانه ترا خراب کنم یا زن و یا فرزند ترا اسیر کنم و امثال
این تهدید اگر از سر عزم این حرام بود که تهدید بغیر عازم بود دروغ گفته باشد و دروغ در شرع
حرام است اما در وعید بطرب استخفاف تعرض کند و او برای عازم بود از حد معلوم بحسب مقتضای حال
در نیت روا بود اگر دانند که فاسق بر مباشرت فسق مطالبت و شدت زجر منع او خواهد شد مبالغه

تهدید او را

تهدید او را از فسق باز خواهد داشت شاید که در وعید از حد معلوم زیادت کند و این از جمله کذب غدر
نیست چه مبالغه در مثل این حال همچنان است که مبالغه در اصلاح ذات البین و تالیف زوجین
و این معنی بجهت شدت حاجت از مرخصات است و علمای سلف پیوسته از [illegible]
و بدان مواظبت می نموده درجه ششم منکرات مساجد و اخص منکرات این قسم اساءت صلوات است
ترک طمانینه در رکوع و سجود و آن مبطل نماز است بنص حدیث و نهی از آن واجب است و از آن
جمله قراءت قرآن است بلحن و تلقین آن بر وجه صحیح واجب است و همچنین منع خواننده ملحن از لحن خواندن
هم واجبست و سکوت بر آن معصیت فاحش زیرا که قرآن ملحن خواندن با وجود قدرت بر تعلیم معصیت است
اگر زبان قاری لحن از ادای مخارج عاجز است اگر بیشتر قراءت او لحن است ترک کند بر تصحیح فاتحه اقتصار
کند و اگر اکثر قراءت او صحیح است علما گفته اند لا باس بقرائت ولی باید که در خواندن آواز بلند نکند
درجه هفتم منکر عام است و سبب عموم چه هیچکس نیست که در این روزگار او را از منکری خالی بود و الا ما شاء
الله اما از جهت تقصیر در تحصیل احکام شرع اما از جهت تقاعد از تعریف و تعلیم و نصیحت و ارشاد خلق
چون در این زمان جهل جهان بر اهل روزگار غالب است که در شهرهای معظم که مجمع علما و معدن فضلا است
اکثر خلق با حکام صلاح وقوف ندارند چه جای اعیان جاهلیه فضلا عن القرای والجبال والبوادی بر ولاة
و حکام عصر واجب است در هر قریه از قری ولایت هر محلی از محلهای شهر معلمی فقیه نصب کنند
تا عامه خلق را تعلیم امور دین کنند و فرایض شرع بیاموزند و تخصیص معرفت احکام واجبات و
محظورات فرمایند و صبی و انفس را بلطایف مواعظ و دقایق نصایح ممد و مقوی باشند و اهل فسق
و قمی را به اجرای شرعی از مناهی و فجور منع کنند و اولاد اهل اسلام را بلطف تعلیم و حسن تادیب
مودت بدارند و اهل هوای و بدع را از فساد و اصلاح و ظلمت و جهل و عصیان را به سطوة و

و غزان منهدم گردانند و بر هر متعلم و فقیه که از تحصیل فرض عین خود فارغ شده است بعد از فرض کفایات پرداخته اند و واجبست که اقارب و جوار اهل محله و شهر خود را تعلیم فروض اعیان کنند و بعد از ان قصد ترای جبال و بوادی کنند و اهل رساتیق بحق دعوت کنند و طایفه مذکوره را بجای آرند اگر در این معنی تقصیر روا دارند بحکم جریح عام شود و حکام فقهای عامه همه علما باشند در مجمع قیامت به تقصیر از اضعف حقوق او مسؤل والسلام علی من اتبع الهدی در بیان
مصر
موعظه حدیث آمده است که چون بنده مومن گوید بسم الله الرحمن الرحیم پروردگار ذو الجلال و الکریم لایزال فرماید که ای فرشتگان بنده مرا که نام بخواند الله رحمن و رحیم من هم او را بسه چیز کرامت کردانم اول ایمن کردانمش از عذاب خود دوم او را با دارش از ثواب خود سیم او را مشرف کردانم او را برحمت خویش در خبر آمده است که چون مومنی را در منزل لحد به خوابانند و گویند بسم الله و علی ملة رسول الله از برکات بسم الله منکر و نکیر حاضر شوند و گویند لم یبق لنا علی هذا المیت سبیل ما را بر این میت راهی نماند و موضع لحد بروی روضه از ریاض جنت کردانند و چون این بنده مومن را در روز قیامت سر از خاک بردارد حضرت حق سبحانه تعالی او را الهام دهد تا هر منزلی از منازل قیامت بگوید بسم الله الرحمن الرحیم همچنان گویان به بهشت رسد الهی بحق حرمت این نام و این کلام که حاضران و ناظران و خوانندگان و شنوندگان و نویسندگان این مجلس را فردای قیامت برضا و رحمت بغایت مشرف کردان و همه را بصد جنان رسان یا اله العالمین یا خیر الناصرین ودیعت ساخت برجیه طاعت بیارایم بعد استطاعت و در تدارک اضاعت عمر بضاعت مزجات بارگاه خداوند عالم فرستم و حمد منی که زنده کننده جان و تازه دارنده دل تن ایمان است روایت از حضرت امیر المومنین علی ع عن النبی صلعم من رباحیان حتی یقولوا لا اله الا الله

بحا سنة

بحا سنة الله تعالی یوم القیامه راوی اعلای این حدیث حضرت امیر المومنین ع داماد رسول و کدخدای بتول پدر حسن و حسین علیهم السلام منبع دو قطره طلوع دو زهره صدف دو درج اختر دو برج بین دو دو عقیق ساغر دو در حقیق مهر خاتم رضا علی مرتضی ع اگر برکفر و شرک بدغالب علم دین علی ابو طالب سود بر ذات او جهان بر باد که کفش در فاز خاتم داد گر عدد زاد و گر بخت بودش حالی جمله شیر حق که دارد و بس او چه خورشید بود از سپاه دین از مشتری دو غره علین ان حضرت اداست میکند از حضرت سید انبیا و اصفیا خواجه رسل هادی سبل کلبن توکل صدق بلبل گلشن عشق سرور بستان سیادت رهنمای دو جهان سعادت مهر سپهر دولت سپهر مهر رافت خورشید کیوان ملاحت محمد مصطفی و رسول مجتبی ص میفرماید که فرزندان نارسیده را چنان بود که بلبل زبان نارسیده بر گلبن دمان او دو نوای بانوای کلمه شهادت یکبار بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله و علیا ولی الله حق سبحانه و تعالی رنج حساب از پدر و مادر او بر میدارد و فرزند صالح که در هر شبانه روزی پنج نماز پدر و مادر را دعا مغفرت کند اللهم اغفر لی و لوالدی اگر اثر آن برکت راحت بجان پدران و مادران رسیده بود و هیچ عجب نباشد که دعای زندگان بجان های رفتگان رسیده است حکایت وقتی حضرت عیسی ع بر گورستان میگذشت دید که از قبر قبه نور بر افلاک میرسد در تعجب بحال ماند که صاحب این خاک را چه خصلت و صفت باشد که مستحق این کرامت شده است در خاطر مبارک عیسی ع آمد که دعا بگوید تا صاحب خاک زنده کردد دست دعا برداشت و شاها بگفت یا حی یا قیوم انکه روی بخاک کرد و گفت قم باذن الله تعم در حال از آن خاک بنده پاک سر بر آورد اما در رحمت دست دعا سا در وی عیسی ع از وی سؤال کرد که ای بنده خدای این درجه بچه یافتی گفت یا روح الله فرزندی صالح دارم که این کرامت بدعای او فرزند صالح یافته ام که هر که بامداد و شب انگاه بمن میرسد عیسی ع فرمود که دعای فرزند

نیکو شما رفتگان میرسد گفت بحق الخدای که ترا براستی به خلقان فرستاد چنانکه شما پیغمبران معبری مفاخرت و مباهات میکنید ما بفرزندان صالح بر مفاخرت و مباهات میکنیم پس باید که خدای تعالی فرزندان صالح ما را از جمله اتقیای ارحم و دستاوری در امان دارد و خدای تعالی نظر رحمت و مغفرت از ایشان کم نکند بحرمت محمد و ال محمد نقلست روزی رسول ص اشاره فرمود قال من جمع له اربع خصال اصاب خیر الدنیا و الاخره قیل و ما هی یا رسول الله ص قال قلت شاکرا و لسان ذاکرا و بدن صابرا و زوجة صالحة صدق رسول الله خواجه کونین و فخر عالمین ص میفرماید که هر آن بنده مومنی که در ذات او چهار چیز جمع آید خیر دنیا و آخرت نصیب و همراه وی باشد اصحاب گفتند یا رسول الله این چهار چیز کدام است فرمود که دل شاکر و زبان ذاکر و تن صابر و جفت موافق اغاز از دل شاکر کرد از انکه قوی ترین هر بنده شکر است که اکر سر دفتر عبادت و بهترین شکر نمودن اغاز صحیفه محمد سبحی دکتاب آسمانی از شکر نیابدی الحمد لله رب العالمین اول سخنی که حضرت آدم ع گفت این بود که الحمد لله اول نامی که حضرت مصطفی ع بر زبان راند این بود که بسم الله الرحمن الرحیم حضرت آدم صفی شربت روح از صبوح فتوح نوش کرد و گفت الحمد لله از حضرت حق تعالی جواب شنید که یرحمک الله بکسر لذلک خلقک در رحمت از پروردگار تو بر تو از برای این ترا آفریدم که ترا با فرزندان نیک بخت تو دوان باشد که در جمیع احوال بتابع بروی بودن پس تو نیز همواره زبان خود را بکلمه شکر گفتن کردان دارکه الحمد لله علی کل نعمة فرمود که گفتن الحمد لله بهای هر نعمت ثناگوی یا ثنای شکر گوی یا عطایای و رضا دهد رضای بوجود و عجز و نادانی و قصور تو اما شکر نعم او را کی بسر توانا برد و زبان فصیح افصح العرب و العجم خطیب منبر قل بود در حضرت جلال او جز خطبه لا احصی ثناء علیک بیکوید نظم ازبسکه نعمت تو قضا گشت مرمرا هر موی نعمتی شده اندر مکان خویش پس شکر چون کنم که همه نعمت توام نعمت چگونه شکر

برزبان خویش

بر زبان خویش و صلی الله علی نبینا محمد و اله الطیبین الطاهرین والسلام علی من اتبع الهدی بیت چهارم در بیان حکمت باری تعالی التعجب حمد و سپاس اثنای حضرت ملکی را که اسباب معاش بر ارکان خطه ملک دنیوی به تمهید قانون سیاست حکمی نظام دارد و حکیم ملک معمور را باستحکام قواعد مکارم اخلاق و حی مراد صادق بنای انتظام نهاد قاهری که سطوت قهر در قاب جباران ظالم ثبت کردانید عادلی که آثار رافت عدلش ادعیه مظلومان ضعیف را و حی محل قبول رسانید جل جلاله و عم نواله و عظم شانه مناجات خدایا کرفتار ویل ایم با نفس اماره آواره ایم در اول چه پاک آفریدی مرا زنقطه خاک آفریدی مرا در آخر چه بازم سپاری بخاک کن پاکم ای داد فرمای پاک چه کرد دکل تیره ماوای من بود منکنای لحد جای من چو ابد از رحمت نمانداز کس بخش و ببخش و راحت رسان در این خاکدان چون بحکم بری بپاکان رحمت که باکم بری خدایا به خود باز نکذاریم اگر من بیفتم تو برداریم الهی که چون که بکرده بیت که بر تو بجا اورده بیت چه من در رحمت دست بنازدم اگر این نوای نواتا زدم بریدم بقدار بردار خویش بجرایم بهجار آوار خویش از این چنو اثانوایم ده کت بی مشکل کشایم ده بر چشمی که دارم امید شفا شفایم دوا از تربت مصطفی با اله العالمین و یا خیر الناصرین فی نعت سید المرسلین ص با صد هزاران هزار ازدیاد تحیات و تحف تحیات و انیات بروح پاک آن چشم چراغ آفرینش که تا تاثیر نور لولا از سپیده صبح فطرت تابان نکشت هیچ موجودی را نوری از چشم شیاد لولاک ما خلقت الافلاک سید سادات منبع سعادت خورشید آسمان عزت رهنمای عاصیان امت شهباز بلند پرواز ابا عیدی و لد آدم محمد مصطفی ص نظم گر تو خواهی که باشی در دو عالم شاد مان لب بمدح مصطفی بکشا که رستی از غمان ان محمد کافرینش بطفیل ذات او در طفیل ذات موجود شد کون و مکان بر وجود اتحادش گشته پیدا کاینات زانکه بود او در ازل مقصود از کن فکان در بصورت بنگری وصفش نگنجد بر زمان در معنی مثنوی

نعتش نیاید بر زبان در همه فصحت چه کنم با مدح او زبان در سر حیرت بماند انسان و مندم زبان کرم وصف
ذات او در باطن معلوم نیست کز یقین روزی مرا روزی کند روزی رسان علی الله علی سیدنا و حبیب
الهنا و طبیب قلوبنا و مولانا مولی الثقلین و الکاظمین ابو القاسم محمد مصطفی صلعم فی منقبت امیر المومنین علیه
السلام خصوصا بر آن امام معصوم ابن عم رسول زوج بتول امیر البرره قاتل الفجره المسمی بحیدره هو العلم
العلامه منطق الذی یقول سلونی ما کان ما بین مشکلات اسد الله الغالب و مطلوب کل طالب و مظهر العجایب
حضرت علی ابن ابی طالب   در مانده ام بمحنت و غم یا علی مدد   افتاده ام ز پا دستم یا علی مدد بو سیدا
ام چشم ز ابنای روزگار دارم ز تو چشم کرم یا علی مدد   دست قضا چه زد تیغ ضع بر مراد زد مجیف
ام تیغ یا علی مدد   ای فلک برکنند از دار چرخ را   گوید زبان چرخ قلم یا علی مدد   تو صورت هیچ فرق شد
معلوم در ملت ایشت میرسد معلوم   مولای دوازده امام شب روز   خاک ره جهاد
معصوم صلوات الله تعالی علیهم اجمعین * در بیان حکمت و تعلم و اخلاص و موعظه و این باب مشتمل است
بر سه فصل فصل اول در بیان حکمت بدانکه حق سبحانه و تعالی حکمت خود یاد کرد بر بندگان بر دادن حکمت
فرمود قوله تعالی و من تؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا حکمت دهد او را که خواهد و هر که را حکمت
دادن خیر بسیار بخشیده اند و بعضی از علما گفته اند که پیغمبران را ختم کرده به حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
که حکمت دهم او را که خواهم و بعضی از علما گفته اند که تواضع کنندگان از حکمت و خداوند دنیا را
اندک خوانده قوله تعالی قل متاع الدنیا قلیل و حکمت را بسیار خوانده پس سخن گفتن در درجه حکمت
و بعضی گفته اند که حکمت پیغمبران است و بعضی گفته اند که شناختن حلال و حرام است و بعضی گفته اند که
فهم قرآن است و بعضی گفته اند نوریست جدا کننده میان الهام و وسواس و بعضی گفته اند که علم لدنی است
میراث است در خدمت کردن بندگی است که خدای تعالی داند که خاطر بندگان خود را قوله تعالی فوجدا عبدا

من عبادنا

من عبادنا اتیناه رحمة من عندنا و علمناه من لدنا علما و اضافت حق خود بندگی باشد مگر
پس از درست کردن بندگی بجای آوردن یعنی حرفهای اوست که بنده چهار حرفست با پسند قسمت نون دال
حمد ست و دال دیدار منت و الهامست قربت الست روایت کرده اند از بزرگان که گفت حکمت در سر تویست
اول آتش بند دوم بیغرض سیم جهدی اما آتش سوزان است و آنچه از او بیرون آید اما بیغرضی لذت است
اما جهد خدمت بنده است مر خدا را روایت کرده اند از حضرت رسول صلعم فرمود که حکمت ترس خدای تعالی است
و بهترین چیزی که در دل افکنند به تعیین و حضرت رسول صلعم فرمود شرف خواهی باد انا بان صحبت کن
که خدای تعالی او را عزیز گرداند و شرف بنده را نشد بندگی یاد آن آورده اند که لقمان حکیم پسر
خود را فرمود که با علما نشین و با دانایان صحبت دار که خدای تعالی زنده گرداند دلهای به حکمت را
چنان که زنده گرداند بنده را و جاه ده هر غریب را و توانگر گرداند درویش را و راه نماید به همه نیکیها
روایت کرده اند که مردی بگذشت بر لقمان او را دید که مجلس میکرد و مردمان بسیار گرد آمده آن مرد
او را گفت که تو بنده فلان نه که رسانید ترا بدین منزلت گفت تقدیر خدای تعالی و حکمت گفت
حکمت چیست گفت چه چیز است اول راستی سخن دوم گذاردن امانت و دست باز داشتن از
آنچه را نبود روایت کرده که روزی لقمان حکیم مجلس میگفت مردی بر او بگذشت عجب آید گفت
تو آن نبودی به شبانان گفت آری گفت بدین منزلت بچه رسیدی گفت بدو امید و بیم
یکی آنکه خدای تعالی مرا از دوزخ بیم کرد من بیم خدای تعالی بیقین دیدم و دیو را بشکم دیدم و دل اندر
جای نکردم حق تعالی مرا بهشت خود امید داد و شیطان مرا به دنیا امید کرد من امید به خدای تعالی بیقین
دیدم و دل اندر جای کردم و امید دیو را بشک دیدم از دل دور کردم تا خدای عز و جل مرا بدین
درجه رسانید حکیمی گفت که علم در جستن یافتم و حکمت در شکم گرسنه یافتم و ترس خدای در هیبت

خالق یافتم و هم او گفت که همه خلق مرده اند مگر عالمان آورده اند که از ابو سعید که چون الف سخن
پیشینیان نفع تر بود که از آن یا نمود گفت در سخن گفتن سه چیز بود که عز مسلمانان در شکار و خشنودی
خدای عز و جل و مراد به سه چیز است عز تن جستن دنیا و ستایش مردمان و دیگر ابو القاسم حکیم گفت
دال الفت را است نه تهمت را و نعمت شکر است نه نعمت و چشم عبرت است نه شهوت را
و حلق صحبت راست نه معصیت را و هم او گفت حکمت بر سه گونه است حکمت کردار است و حکمت
گفتار است و حکمت دیدار است گفتار رحکمای حکمت کردار عابدان راست و حکمت دیدار عارفان
راست و مرد بود در گفتارش و در کردارش و دیدارش حکمت بود اگر نه او را حکیم نخوانند
روایت کرده اند که حق تعالی موسی ع مرا به پذیر به سه چیز که تو را به پذیرم آن چیز زبان و گوش نگاه دار
از غیبت و دروغ تا ترا به بهشت کرامت کنم و شکم را نگاهدار از حرام و شبهت تا به حکمت گرامی
کنم روایت کرده اند از شقیق بلخی گفت مر حاتم را اگر خواهی که از آن بمیری دار از او از گور هر چیزی
هیچ سخن را نگاهدار از نخست کسی را حسد مکن که قسمت خدای تعالی تو خواند کرد اینان و که آن
دوم به دنیا حریص مباش که بیش از روزی خود نتوان خوردن و اصل دراز مکن که اندر زندگانی خویش
زیاده و نقصان نتوان کردن و بی حجت کار مکن که از عذاب خدای تعالی به حجت نتوان رست
و دیگر ابو القاسم حکیم گفت مران مومن را این چهار چیز را نگاهدارد علم اولین و آخرین نیت و ظاهر چنان
دارد که اگر همه خلق بدو اقتدا کنند روا دارد نه دستر خویش با خدای تعالی و دارد که اگر همه خلق از سر
او آگه شوند روا دارد سیم اگر مرگ وی را در آن حال بگیرد روا دارد و با خلق خدای تعالی معاملت چنان کند
که بر خویش روا دارد و هم گفت از علما هیچ سخن گفته اند و از آن هیچ علم کرده ام هر کس که با علم
کار کند به جهل اندر بماند دیگر در خشم حلیمی کرد نه هر کس حلیمی در خشم کند خشم خدای تعالی گرفتار آید



دیگر آنکه سه چیز جوانمردی کردن بسیار خوبست که از بسیاری مال جوانمردی آن است هیچ درویشان
را یاری دادن و تواضع نمودن و حاجت ایشان را بر آوردن ثواب بسیار است و توانگران همه کس را
نمودن دیگر بشنو معرفت چون درختیست که هفت شاخ دارد یکی زبان که از لغو و بدعت باز آرد دوم دیگر چشم که
از دیدن او عبرت باز آرد دوم دیگر گوش که از شنیدن علم و حکمت باز آرد چهارم دل که از شوق و محبت
باز آرد پنجم شکم تهی که او زهد و قناعت باز آرد ششم تن که او جهد و خدمت باز آرد هفتم دست و پای که
بدان زیارت و جهاد باز آرد و بالله التوفیق   در بیان اخلاص و آن پاک ساختن عمل است
از ریا و غرض و سایر علل و راست کردن نیت بخدای تعالی فرد   هر که با اخلاص قدم میزند صبح
صفت کرد و دم میزند پس باید که هر کاری کند باز دنیت او طلب خشنودی خدای تعالی باشد و نفس خود را
در آن مدخل ندهد که غرضهای نفس و عملهای منافقان اینها کرده اند در خبر است که یکی از خلفای
خراسان فرموده بود که جلاد بیاید در موقف سیاست داشته تا زیانه میزد و بند آن شخص در اثنای
الحال زبان دراز کرد و خلیفه را دشنام داد خلیفه فرمود تا دست از او بر داشته و او را آزاد
کرد یکی از خواص بزرگان پرسید که در محل تادیب این شوخ چشم را زجر بیشتر بایستی کرد سبب
بخشیدن و آزاد کردن چه بود خلیفه گفت من او را برای رضای حق تعالی ادب میکردم چون مرا دشنام
گفت نفس را مدخل ندهم که این صورت از شیوه اخلاص دور است و صاحب عمل غرض آمیز از
فضیلت ثواب محروم و مهجور است   از سخن آتش من تیز شد کار خدا را غرض آمیز شد
داعیه نفس چو نمود روی صبح اخلاص نماند اندر وی کار که از اخلاص نشد بده در ترک چنان کرد
بستر او است   در دعا دان عرض نیاز بست در بارگاه الهی و درخواست حاجات از فیض نامتناهی
و هر صاحب دولت را کلید اجابت است که هر آینه به وعده ادعونی استجب لکم در اجابت بر روی او

کشاده میشود و دعا بران تحصیل منفعت یا برای دفع مضرت و قوام سلطنت است و هر آینه او را ابزاری و نیاز
از حضرت غنی کارساز درخواست باید نمود، بفراغت بسیر ایام متمکن تواند بود نزد درستی ما هیچ شبهه
مراد آن کس که روی نیاز بدرگاه کبریا آرد دوم مکاره و مضار که آن بهجوم خصم و غلبه دشمن باشد یا بجاهای دیگر چون الام
و اسقام و آن جز به تضرع و گریه و زاری و دعا مندفع نگردد چنانکه حضرت مولانا در مثنوی فرموده ای که
خواهی در بلا جان واخری جان خود را در تضرع آوری کین تضرع را بحق قدر است آن بها که
آن زاری کی است تضرع باش تا شادان شوی گریه کن تا بی‌دهان خندان شوی ای خوش آن چشمی
که او گریان اوست وی همایون دل که او بریان اوست در خبر آمده که دعای پادشاه عادل مستجاب است
و هر تیر دعا که سلطان عادل شعار بر کمان نهاده بشست درست بگشاید بیشک بهدف اجابت میرسد
نزد دعا کر سر اخلاص باید درون دردمندان شاد باشد در خبر است که از شهری در بلاد اسلام چند
سالها روز باران متصل آمده بود که کار بر مردمان تنگ شده بود و راه آمد و شد فرو بسته شد منزلها وی نو بر آمده
دو دند تنگ [illegible] خورد و بزرگ افتاد جمعی از اهل منجم میگفتند که از نظر ستارگان استدلال میتوان کردن که تمام
این شهر بواسطه کثرت آب خراب خواهد شد مردم دل از جان و مال برداشتند و جزع و فزع در خلایق چون کار
از حد بگذشت و طاقت طاق شد رجوع بسلطان کردند و او مرد عاقل و یکدل با بصیرت بود اهل شهر را تسلی داد و خود
بخلوت در آمد و روی نیاز بر خاک نهاد و گفت بار خدایا منجمان بر خرابی این شهر اتفاق دارند و تو قادری که تصور
ایشان باطل کنی و بقدرت خود بخلاف آنچه در خیالها میکنند ظاهر گردانی فی الحال باران منقطع شد و آفتاب
بر آمد و این دلیل روشن است که چون پادشاه پاک اعتقاد بود و دل او بر رعیت راست باشد دعا بر سه خود را مشرف
کند بشرف استجابت اقران می باید ابقا پادشاهی که نهاد از لطف بر سر از فرشته بهشاهی هر چه میخواهی
از آن خاک کرد او دهر شاهم ازو میخواهی در موعظه قوله تعالی هل اتی علی الانسان من صلصال ولقد خلقنا

الانسان

الانسان من سلالة من طین و هل تعنی الاستفهام و هل وجدتم ما وعد ربکم حقا هل استفهام را بود و تاکید
لابود و ابی بعنی تاکید و تقریر است ای قد اتی علی الانسان این مرتبه و رسید و راستی و مرکز گذشت که بر آدم که منکام نهاده
بود و هیچ مرتبا از رواز کار این مرتبت چهل سال بوده است و القرسا کالبد آدم نهاده بود هنوز از کل جان بر وی میا مره بود
چنانکه بیان حکمه و لطایف و چنان که با خبار می آید که روزی ابلیس علیه اللعنه بوی برگذشت دست بر شکم زد و گفت هذا
صحوف لا تنما لک و گفت این بیان نهیبت و هرگز مالک نگردد و شیر باشد و گفته که چهل سال است از وقت پاس
خلقت تا وقت نفخ روح در وی کما قال عزّ و جل ان الله اصطفی آدم اسجدوا لآدم و دلیل این تاویل فی القرآن
ذی الذکر ای الشرف و انه لذکر لک یعنی این قرآن عزت تست و قوم تست جواب دیگر لم یکن مذکورا ای ذکرا
یعنی در مدت مراد اگر نبودی اگر سامان ذکرش نبود که باجان بود و چون جان بوی در آمد ذاکر گشت مطرح آیتش
گفت المدینه تا آدم بذکر من عزیز گشت و سر در ملائکه گشت و این بزرگی محل ذکر است خرد است که تا آدم ذاکر نبود
و مرا عز و شرف نبود و چون ذاکر شد بذکر من عزیز و شریف گشت و این دلیل است که هر که ذاکر تر است او خردمندتر
کما قال الله تعالی ان فی ذلک لآیات لاولی الالباب و تفسیر کرده اند از خردمندان انها الذکر بیه الذین یذکرون الله
قیاما لا یابند تا آدم گویم هر که ذاکر تر او خردمند تر وی و لنالک لم یکن شیئا مخلوقا کالحیوان قوله عزّ و جل
انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج اصل خلقت آدم آلکون اصل خلقت مرتب آدمیت از خاک و آب
من تراب نطفة من صلصال من حما مسنون و اصل خلقت تو پیدا کرد من نطفة ای ما قلیل و آن
نطاف النطف گفته اند در خبر است که شیخ محمد دمع روزی شخصی را دید که میخرامید گفت کیست گفتند پسر تست
بخواندش و گفت اگر این تکبر و فخر ترا بسبب پدر است خداوند عزّ و جل از بنده الیت ضعیف الرحمة و مادرت
بر چهار صد درم خریده ام اگر از جهت تست اول نطفه بودی پاره آب گنده و باز خون بسته باز پاره گوشت
آخر مرداری در میان حال، باز پس تو اگر چنین دعوی از کی رسد نسبت بدنیا سود دارد فاذا نفخ فی الصور
فلا انساب بینهم ان اکرمکم عند الله اتقیکم و لم تفعل اعمالکم و اقوالکم والمتقی للذنب لا یوذی
لانه مکلف اذا کان یوذی خالق المخ پدر آدم از خاک و کل شرف و قیمت آدمیدم قیمت و شرف از
ذکر من گرفت فرزندان او از نطفه با قیمت آدمیدم قیمت و شرف از ذکر و بتقوی گیرند قوله تعالی امشاج
ای اخلاط واحد مشیج و مشیج ای مخلوط و قال ابن عباس و عکرمه و مجاهد رحمهم الله تعالی یختلط ماء الرجل
یعنی آدمیدم فرزندان او را از آب مرد آمیخته چه آب زن آب مرد از کمر از پشت و آب زن از پیش سینه قوله تعالی
یخرج من بین الصلب والترائب هر کدام آب غالب تر بود شبه فرزند بوی باز رود و حسن بصری میگوید یعنی
فرزندم از نطفه آمیخته با خون حیض و آب مرد که در رحم زن افتد و با خون حیض بیامیزد و این فرزند را در میان خون

حیض پرورانند غذای وی خون حیض و دعق هذا اذا حلت للماة انقطع عنها الحیض عنی ما لم یضع حملها
چنین خلق را آفریدم مهمل معطل و ضایع نگذارند و بیکار نگذارند قوله تعالی ایحسب الانسان ان یترک سدی یا
آفریدم شایسته مرخداوند قرآن را آنها و تسبیح و حسنی شایسته دیدار عبرت را و گوش شایسته مرا اعماد و توحید معرفت
را و لیت شایسته حمیدان رکوع و سجود را اگر پای البته دیرکوع یا بسجود در وی فرمان برداری کند شکند و
ویران نگردد قوله تعالی و شددنا اسرهم بند ها همه استوار کردم جدا جدا مهمل معطل نگذارند بلکه مبتلا کنیم قوله
تبتلیه و مثله فلا تفتنی لتستکنت ای فتستکنوا مبتلا کنیم بر نهی بخیر و شر ابتلا آزمودن آزمون آنسه و در آن
از خداوند عزّ و جل نه علم را بلکه حاصل شدن معلوم است با جزا عقب فعل بود و هر ابتلا از خداوند عزّ و جل پیدا کرد
حال بنده بود آنچه [illegible] دانسته است بفعل وی پیدا کند تا چیزی معلوم وی شود و گواه کرد [illegible] وغیره و این ابتلا از وی
امر است و نهی از بعد موع کند و پس از آنکه بحد بلاغت رسد آلت گذاردن امر و نهی بوی بود گفت ببین چشم
نادادو گفت بگوی زبان، داده کاری بفرمود تا محنت دلت نماد چون ترا بتبلا آفریدم با مر و نهی دانست که
مر گذاردن امر و نهی را آلت باید الف تا قوله تعالی فجعلناه سمیعا بصیرا گفت وی را شنوا و بینا گردانیدم و دل
دانا گردانیدم بعضی آلت بدین آیه پیدا کرد و بعضی بر آیه دیگر قال الله تعالی جعل لکم السمع والابصار
والافئدة نفی العقوبة قال ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة و قال جوابا عنهم
و قالوا لو کنا نسمع او نعقل چون گوش آفریدم برای شنیدن کلام رب العالمین لازم رسول را فرستادم
وکتاب فرستادم و معرفت رسول بشنوی و کلام من بشنوی و امر و نهی من بشنوی و چون چشم آفریدم آیات
و ضلالت نصب کردم، بر بنی و عقل خرد دادم و دانستن را از این معنی بود که گفت الذین یستمعون القول و اللهکم
آنکه واحد گفت بشنوید قوله تعالی عزّ و جل انا هدیناه السبیل اسم و حسنی وقیل ادانه السبیلین و هذا من باب
الاختیار والاکتفا به قوله تعالی سرابیل تقیکم الحر و لم یذکر البرد و هو مراده و نظائره اقوله تعالی و هدیناه

النجدین

هدیناه النجدین یعنی سبیل الخیر و سبیل الشر و مبتلا کردیم الف بیان کردیم و بعد بیان السبیل ای جعله الاول التوحید
والکفر قوله عزّ و جل اما شاکرا و اما کفورا یعنی بینا السبیلین لیکون جدا اه شاکرا و اما کفورا هر دو را پیدا کردم تا خواهی مومن
باشی راه قیام راه رفتی بر توست و نظر تر شاه و ممن ان شا فلیکفر مراد از این ایات وعید است اختیار
کفر یعنی من کفر تو راست که و است اکنون تو دانا هر کدام که خواهی اختیار کن و جز آن تو بتو برسد نه خود از
کفر که عقب وی وعیده و گر انا اعتدنا للظالمین نارا الجایز گفت انا اعتدنا للکافرین سلاسل و اغلالا اما
آماده کرده ام کافران را سلاسل نعمت دین و حیات ر اسلها ای اشیئهم زنجیرها [illegible] فرشتگان سعون
دراعها جرها [illegible] هم الا اعناقهم زنجیر علیهم غلهای گران در گردن ایشان و بند ها
باز وی بقعر دوزخ سعیرا آتش افروخته که در روز [illegible] باشد و قودها الناس والحجارة پس ای [illegible] اگر
نجات آخرت باید از هوای نفس و شیطان و لذات دنیای دون از سر برون کن و دولت در دامن تقوی
و محمد را بی سر زن و از گناهان صغیره و کبیره توبه کن و دو دستی محمد و آل او را در میان جان بند و تولا بدیشان
کن و تبرا از دشمنان او تا رسته باشی از عذاب آخرت والسلام علی من اتبع الهدی چشت بنج
ای حیات حیات و حقوق التحمیه ای مایه دو تو انس جان مهجوران وای ذکر تو راحت دل رنجوران وای
نام تو آب زلال تشنگان وای اهل در گرد بس ملک حقیقت سرگردان انعمت که از برکات تو مت نصیب
ندارد و بیلا جامت که از شراب شوقت جرعه بهره ندارد در ایشان است که دانش پیش [illegible] الفضل رسانست
با خوش ان را یاد تو در در عالم مونس جویشان [illegible] در دان هر زبان که النت از ثنای تو اندر دهان لکن
بند کانند او رسب بوبات همه از تو ترا شده جویان هیچ نامی از نام تو عزیز تر نه و هیچ پیغامی از
پیغام تو لطیف تر نه و هر که بزبان گفت بسم الله دنیا یافت و هر که بدل گفت عقبی یافت و هر که در سر گفت
مولا یافت والحمد لله رب العالمین بنام خدا ساکه ملک و خرد [illegible] نیارد که نامش [illegible] همین و بر زاد عقل
چون بنگریست کرست او ولیکن ندانست که کیست چه هستی که شد هست از او هر چه هست زبردست
هر دست و الاست و الست تو آن بزرگ عقل راه نبرد بزرگا که هرگز نبود انتهای [illegible] بلیدو سمیع ربنا
چشم گوش هنوز بود علمش از عقل و هوش بیاری که در پرده های خیال نهان کشتگان را به بند حال
رحیمی که هر کس از بیت اگر حق پرست و اگر بت پرست کریمی که خوان احسان نهاد بران خوان
نهاد آنچه بتوان نهاد بساط زمین و بسیط فلک برآراست از آدمی تا ملک بود ظاهر و باطن و هر چه هست
هم از آفرینش طلب هم زداست هم از نهان و غایت بود که [illegible] ابتدا بی نهایت بود بود کار فرمای

بخشنده کار هم آموزگار هم آمرزگار نظاره بنده سوز [illegible] سهو و غلطها [illegible]
[illegible] جهان را است پیدا [illegible]
[illegible] عشق [illegible] مسجد [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بدیده کرده است پس باید که خویشتن را نگاه دارد خاصه هفت اندام از چشم و گوش و پای و شکم و فرج و چشم
را برای آن آفریده است که چون براه روی در پیش نگاه کنی و چشم از لذتهای بدنی و هر چه ترا بر آن حاجت
نیست بپوشی و در ملکوت آسمان و زمین نظاره کنی و عبرت گیری و عجایب صنع پادشاه عالم را ببینی چنانچه
خدای تعالی میفرماید قوله تعالی فانظر الی آثار رحمة الله یعنی بنگر به آثار رحمت خدای تعالی از هر چه جز آن
ادنیت چشم را نگاه دار که فردای قیامت در نخست از گوش تا از برای او آفریده است که تا سخن
خدا و رسول و علما و اولیا بشنوی و علم حاصل کنی که از آن زاد آخرت بیابد و به سعادت ابدی برسی و در این
بشارت داخل باشی که فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه یعنی ای محمد بشارت
ده آن بندگان را که بشنوند قرآن را نیکو متابعت کنند و هر چه غیر از این بود گوش خود را نگاه دار و خاصه
از سخن بدعت و فحش و بیهوده و غیبت که شنونده چون گوینده بود چنانچه حضرت رسول صلعم فرمود که السامع
المغتاب احد المغتابین یعنی شنونده غیبت یکی از غیبت کنندگان است   مکن غیبت و گوش کم کن بدان
میالای کامت به خون کسان که غیبت بود دشمن کران   چه سگ نیستی فعل و هم زبان و زبان را از برای او آفریده
اند که ذکر حق تعالی گویی تا قرآن خوانی و علم را برای او راه نمودن که خلق را گویی چنانچه خدای تعالی میفرماید که
فاذکرونی اذکرکم یعنی یاد کنید مرا تا شما را یاد کنم و روایت از حضرت رسول صلعم میفرماید که افضل الذکر لا اله
الا الله یعنی فاضلترین ذکر خدای تعالی است و هر چه جز این است زبان را باید که نگاه داری خاصه از دروغ که دروغ
از گناهان بزرگ است و چون بدروغ معروف شوی هیچکس بر قول تو اعتماد نکند و از غیبت که از زنا بدتر
بتر است که زبان بتوبه برخیزد و غیبت برنخیزد و از جدل و خصومت کردن و برخویشتن ستایش کردن و از
مزاح و تفاخر زبان را نگاه دارد و وعده را خلاف نکنی مگر ناتوان باشد وعده مکن که خلاف کردن وعده از
نشانه نفاق است چنانچه حضرت رسول صلعم فرموده که علامة المنافق ثلاث اذا حدث کذب و اذا وعد اخلف
و اذا اؤتمن خان یعنی نشان منافق سه چیز است چون سخنی گوید دروغ گوید و چون وعده خلاف کند و چون امانت بوی دهی
خیانت کند   هر آنکس که گوید سخنها دروغ   نباشد دگر وعده اش را فروغ   امانت خیانت کند او منافق
بود   منافق بود بخلاف دروغ   اما شکم را از حرام و شبهه خوردن نگاه دارد و از حلال اندک خوردن که چون
معده سیر شود دل سیاه شود و حفظ تباه شود و اندامها از عبادت گران شود و شهوتها که لشکر شیطان است

قوی شود

قوی شود و سیر خوردن از حلال کلید همه بدیها است پس اگر حرام بود چگونه بود و طلب حلال فریضه است بر
مسلمانان در عبادت با خورش بسیار حرامست چون غذای بر سرکین نهد کمال هر که حلال میخورد [illegible] که چون برجامه [illegible]
و نان با نان خورش قناعت کن از حلال تا بدان [illegible] دان که هر گوشتی که از لقمه حرام بر تن تو بیفزاید بآتش سزا
وار تر است چنانچه حضرت رسول صلعم فرمود که کل لحم نبت من الحرام فالنار اولی به یعنی هر گوشتی که از حرام بیفزاید
بآتش سزاوار است [illegible] هیچ افزونی بعبادت از حرام در تن و در خانه و در کار کام گوشتی که فزوده از
تن از حرام بلکه در آتش است او را [illegible] دست را نگاه دار از زدن مسلمانان و از حرام گرفتن و در ودیعت
و امانت جایز کردن [illegible] تو چیزی نوشتن که بر زبان شاید گفت از آنکه قلم چون زبان است بلکه عظیمتر که نوشته
تا بند [illegible] برود چنانکه [illegible] که مسلمانان از دست تو و از زبان تو در زحمت باشند و حضرت سید المرسلین محمد صلعم
فرمود که المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه یعنی مسلمان آنکس است که بسلامت باشند مسلمانان از دست
و زبان وی   مسلمان کسی است که خلق خدای   ز دست زبانش همه ایمن اند   نه آنکس که در هیچ در آزار خلق
بدست و هم زبانش [illegible] میکنند فرج را از ناکاری نگاه داری و این در وقتی توانی که چشم از حرام نگاه داری و شکم را
از شبهت و بسیار خوردن نگاه داری که بسیار خوردن شهوت انگیزد و شهوت آورد و اندیشه از نکاح [illegible]
دارد پس بیخ همه شهوتها سیر خوردن است خاصه شبهت و زنا برکت از عمر و مال ببرد چنانچه حضرت رسالت
پناه صلعم فرمود که الزنا یورث الفقر یعنی زنا میراث آورد درویشی را آورده اند که لقمان حکیم پسر خود را گفت
یا بنی ایاک و الزنا [illegible] یعنی ای فرزند من از زنا بپرهیز [illegible] اگر [illegible]
مرغی را نگه کند هر آینه بروبال وی فرو ریزد آنا پای را نگاه دار از بخانه ظالم رفتن و باز از پس مردم فرو رفتن
چون پای را برای آن آفریده است که بمقام خیر روی و چون زیارت و مساجد و غیره روی و بر خانه پادشاهان
شاهان روی و وزیران و عاملان ظالم نروی الا بضرورت و اگر ظالم را تواضع کنی برای توانگری او از گرد
از دین او برود و چون توانگر ظالم باشد بتر از آن کار تر پس ای عزیزان رستگاری از پرهیزکاری و تقوی
و طهارت و طاعت و عبادت باشد پس جهد کن که از حالی آن باشی نه از زیان کاران و به همه طاعتها دوستی
و محبت اهل بیت رسول صلعم است اگر میخواهی که از جمله رستگاران باشی در محبت و دوستی ایشان میزان
دوست در دامن [illegible] الوثقی زن و امیر المؤمنین ذکر [illegible] ایشان زنهار رشته [illegible]
ایشان نجات دنیا و آخرت است و از دشمنی ایشان بدبختی و گمراهی دو جهان حاصلست [illegible] جای او در دوزخ

باشد پس ای مرد و گدای در راه نجات طلب کن تا در دنیا و آخرت سرافراز باشی والله اعلم بالصواب   در
موعظه و آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی فرمود چند چیز دادیم زمین را گفتیم نبات بما تو امانت دادیم و آب را گفتیم
که باران نزد تو امانت است آهو را گفتیم مشک نزد تو امانت است و عاصی را گفتیم توحید و طاعت نزد تو
امانت است چنانکه کسی نتواند از آن امانت چیزی کم داند اینجا نیز شیطان نتواند که امانت ایمان و معرفت
مومن را کم داند اگر زمین نبات بدید آرد قیمت آن کشاورزان دانند اگر ابر باران بارد قیمت آن
زراعت کردان دانند اگر زنبور انگبین آرد قیمت آن بیماران دانند اگر کرم ابریشم آرد قیمت او خوا
جگان دانند اگر آدمی نزد ایمان آرد قدر آن خداوند جهان داند حکایت روزی نمرود علیه اللعنة
حضرت ابراهیم علیه السلام را در آتش می انداخت همه جانوران بترسیدند زنبور عسل انگبین بر شفقت [illegible]
برداشت و آب گرفته گرد آتش بر می آمد و پرواز میکرد فرشته او را گفت [illegible] که آتش [illegible]
را بسوزد مگس گفت خبر نداری که دوست خدای تعالی را در آتش می اندازند آب آورده ام تا آتش را بکشم
حق تعالی جوی از [illegible] دهان او را عسل گردانید چه کرده بود از دوستی دوستان خدای تعالی قطره آب
در دهان برداشته بود حق تعالی رنج او را ضایع نگردانید هفتاد ساله معرفت مومن را که در دهان او کلمه
است باشد و در دل او نور معرفت باشد اگر خدای رنج او را ضایع کند از عجب و غریب نباشد خداوند
عالم جل جلاله هیچ خزینه ساخت و در وی جواهر خزینه در کلید آن بتو داد و گفت اگر انگبین می باید
در جوف زنبور و کلید آن چیست جای لب زد اگر باران می باید جواهران بر ابر دادیم و کلید آن
چیست توبه و حاجت دنیا اگر ابریشم باید خزینه وی در سینه کرم نهادیم و کلید آن چیست
از برای تو برگ توت [illegible] اگر میوه باید اصل و جود آن بر چوب خشک نهادیم و کلید آن چیست آب دادن
بوی مشغول باشد سعادت خاص در گوشت پاره نهادیم و آن دل تست و کلید آن بدست تو دادیم جهد
او کن که با ما سازی و مایه برداری و چون گل را بر زنبور دهی انگبین بار برد و چون برگ بکرم دهی ابریشم دهد
و چون باستغنا نیاز کنی ابر باران دهد چون آب بدرخت دهی میوه دهد اگر دل بمعرفت دهی جزای او
بهشت و رضوان دهیم با انواع نعیم مقیم اللهم ارزقنا حکایت حسن بصری روزی در منبر نشسته بود
زنی به نزدیک وی درآمد و سوال کرد که یا شیخ دین چیست و قوت دین چیست و جوهر دین چیست و گنج دین

چیست

چیست خواجه را دیوار سرا افتاده بود لوحی بیرون آمد بروی نوشته بود که پاکی دین وضو و غسل و تیمم است و قوت
دین یعنی وقت نماز است گوهر دین ترس از خدای تعالی است و آرایش دین شرم و حیا و گنج دین حکمت و هر که
را طهارت نیست پاکی نیست و هر که را نماز نیست قوت دین نیست و هر که را از من که خداوندم ترس نیست او را گوهر
دین نیست و هر که را شرم و حیا نیست آرایش دین نیست و هر که را علم نیست گنج دین نیست والله اعلم بالصواب
مجلس ششم در بیان فضیلت حلم والتمجید و ثنای بیقیاس مالک الملک را که از آثار موجودات لمعه از
اشعه انوار قدرت اوست و ابداع مکونات شمه از آثار شوکت و عظمت اوست ای خداوندی که در سینه
از آتش مهر تو جوشیست در هر کوی از قول تو خروشیست ای منتها از ادراک اوهام و ای منزه مقدس
از حوادث صدف ایام جل جلاله و عم نواله المناجات   الهی از آن نور که تیغ بر دوز [illegible]
چه روز بکن چشم از دانه اشک پر   که منعم شوم زان [illegible] در باد سحرگاه کس آگهم   که گرد خاک عصیان بر
از رهم   مده احتیاجم بهر کسی   ذلیلم مکن بر در هر خسی   میبر زبان سود و نان مرا   مکن زیر بار زبونان مرا
مکن بر در منت کشیدن [illegible]   منه منت خلق بر گردنم   بنان حرام بالای کس کام   که به زبود اگر نان بی حرام
بده جامه کنج قناعت مرا   توانگر کن از کنج طاعت مرا   به خوان عوانان [illegible] طعام [illegible]
[illegible] میرم هر بهر بار   در آن بار رحمت مرادم در دار   تماز تو میتوان کرد و بس   [illegible]
کن [illegible] طمع [illegible]   که در سینه بود از کس [illegible]   مترسان در این دشتم از خار و خس   بترسان ز خود
تا نترسم ز کس   چه شد روی موی سیاه و سفید   سفیدی از او نیز دارم امید   مرا [illegible] پشیمان مگردان منه
در آئینه توفیق گردان منه   چه من عاجزی را چه آید ز دست   به تقدیر تو کرده ام هر چه هست   مرا سرنوشت
آنچه کردی نخست   جز آن هر چه [illegible] تست   ز من کرده کار من بیشتر   اگر مرحمت [illegible] بیشتر
بحل کناهم مرا پیش کس   خطی در رقم کرده [illegible]   نوشتی که از من بود دل خراش   خودش نقش
کردی خودش هم تراش   کناهم به بخش [illegible]   [illegible] خجل کند کارم من عفو کار
دار تست   سزای من آن سزاوار تست   ز راه شریعت بروم مبر   براه طبیعت بروم مبر   در آن دم
که از من بجوی حساب   نگاه بمن کرده تا صواب   کن مصطفی را شفاعت گرم   دهی ساز [illegible] گوهرم
یا اله العالمین و خیر الناصرین   نعت سید المرسلین صلعم   با صد هزاران هزار صلوات نامیات تحف تحیات
زاکیات بر حضرت منور و مشهد مطهر [illegible] که طغرای منشور سعادت عبارت از نام ذیشان است

پروانه برات دولت رقم احکام اوست صلی الله علیه و آله اجمعین مقتدای کاینات رحمت یزدان حق منبع جود
معدن احسان منزل وحی صاحب تنزیل ماحی کفر واکرام ایمان مقتدای بشر رسول امین زینت دهر
زبده ارکان منکشف بر ضمیر انور او سرّ اسرار انگیز رونهان اورنده بردن زحق باطل کرد حق را به حق
بر خلق عیان داده اقرار بر نبوت او جمله کاینات پیر و جوان بعد احمد امام هادی خلق نیست غیر از
علی ابن ابی طالب عارف سرّ من عرف به یقین واقف از سرّ امر کون و مکان ای که بر گرد ذیل عصمت تو
ننشسته غبار از عصیان گر نبودی حسام قاطع تو کفر میکرد غارت ایمان باهمه انبیا بدی همدم باحمد
دو غالب و یکیان مثل تو گر بود نبی باشد نامش بیگویم این سخن پنهان ای زبان همه بهر بیش فاش
علی لطف کن بکار جهان عز تو بر محبتیم همه دست ما گیر از ره احسان بر نبی و ولی صلوات و سلام باد و بر آل
شیعه ایشان صلوات الله تعالی و علیهم اجمعین در بیان حلم و خلق و رفق و موعظه این باب مشتمل است بر سه
فصل فصل اول در بیان حلم بدان که یکی از اخلاق الهی حلم است کما قال الله تعالی ان الله غفور رحیم و جمله
انبیا و اولیا را از این صفت نصیب داده اند تا به قوت آن سطوت غضب را که مفسد ایمان و چشم روشن لشکر
شیطان است شکسته اند تا زیای در آرند بلکه مردی آن است که مالک نفس خود باشد فرد مردی نه آن
میبرکه بر دراست ودر دست با خشم اگر برآید بدانم که کامل در کتاب انجیل مذکور است که ملوک را واجب است
که نفس خود را ریاضت دهد بحلم و آرام فرمان برداری تا هر چه شنود که خلاف رضای ایشان باشد در خشم
نشوند و توانا آن است که زیر دستان مطیع ایشان اند خشم نگیرند تا هر آینه مردم مستاصل شوند و ملک را
رونق نماند رباعی بردبار رخ خجسته خود است هر کرا حلم نیست دیو و دد است دیو بند است حلم اگر دانا
غضب از دست اوست زنهار مرد حلیم آنست که سیلاب غضب با آنکه چون شاخ بود اگر از قید اساس از
جای نتوان برد با برد خشم با وجود آنکه گرد آن اثر از التهاب او در خطر است در وی تلف نتوان کرد
و بباید حلم آتش خشم هیچ سلطان نشکیند نیا بد و او مصادفت بردباری هیچ حاکم گفتگوی رعایا بر نتابد
پس پادشاه عادل آنست که او حلم را زیور در کار خود سازد و به هشیاری او میانه خشم عالم سوز را بر اندازد
و چون حلم در آمد غضب بگذشت غضب الهی برد باری نگشت مرد سکوت بود در بردباری بود

سبک سر همیشه بخواری بود نقل است از سلیمان بن واق که گفت روزی در خدمت خلفا بودم نگینی از یاقوت
ادم در طول چهار انگشت و عرض دو انگشت در صفا و روشنی خورشید بان و چون ماهید درخشان دو
روز دیگر نیز به مجلس او ایتم فرمود تا زرگری طلب کردند گفت خاتمی بساز که این یاقوت نگین او باشد
روز دیگر آن انگشتر را یاد کرد و فرمود تا آن زرگر را بیاوردند چون زرگر حاضر شد دیدم که رعشه بروی افتاد
است و چون پیدا نرزه خلیفه پرسید که سبب تغییر چیست گفت امان ده تا بگویم گفت امان دادم زرگر
نگین پران کرده چهار پاره شده بود خلیفه تبسم کرد و گفت برو این را چهار انگشتر بساز این هیچ کمال
نیست و این صورت از خلیفه صادر شد از غایت حلم و نهایت بردباری حلم سرمایه کمال بود سبب
عزت جمال بود حلم شادی رسان هر مجلس مومیای شکسته دل است آورده اند که انوشیروان از
ابوذرجمهر پرسید که حلم چیست گفت حلم نمک خوان عاقل آن است چون حروف او را بر کرد انداخ شود هیچ
هیچ طعامی با هیچ مزه ندارد هیچ مخلوقی با حلم جمال ننماید نوشیروان گفت علامت حلم کدام است گفت
حلم نشانه دارد یکی آنکه اگر تیرش رو نما درشت گوینا او سخن تلخ در میان آورد بر اعزان جواب
شیرین زبان راند اگر بفعل نیز او را ایذا نکند مقابل او احسان نماید تا تو گوئیم که چیست غایت حلم
هر که زهرت دهد شکر بخشش کم مباش از درخت سایه فکن هر که سنگش زند ثمر بخشش آنکه بخرا
شدنش بجگر جفا هم چه کان کریم زر بخشش علامت دوم آن است اگر بیند که آتش خشم زبانه
زند و صولت غضب و سطوت او بنهایت رسد خاموش کرد این دلیل اطمینان دل و تسکین رو
حست از رویشان سالک علاج غضب به این نوع کرده اند نه ستم فرو خوردن خشم است از کسی
که بنا الواقع مستحق عقوبت بود آورده اند که روزی نوباوه بوستان ولایت و ثمره نخلبان هدایت
سبط نبی هاشم حضرت امام حسین ابن علی ابن ابی طالب علیهم الصلواة و السلام با جمعی از مهمانان اشراف
بر خوان نشسته بودند خادمی با کاسه آتش گرم مجلس در آمد از غایت دهشت پایش بحاشیه بساط در آمد
کاسه از دستش بر سر شاهزاده عالمیان افتاد خادم را بر زبان جاری شد که والکاظمین الغیظ شاهزاده
فرمود که خشم فرو خوردم خادم گفت والعافین عن الناس گفت عفوت کردم خادم تتمه آیه را
بر خواند که والله یحب المحسنین شاهزاده فرمود که از مال خود ترا آزاد کردم و مودت معاش تو در ذمه

خود اگر نتیجه را واجب اللازم دیدم دیدی را مکافات کردن بدی بر اهل صورت بود بخردی مبلغ کسی نکه
بجا برده اند در اخبار آمده است از حضرت عیسی ع سؤال کردند که سخت ترین چیزها چیست گفت که خشم خدا گفتند
گفتند به چه چیز از خشم حق سبحانه و تعالی ایمن توان شد گفت ترک غضب خود کردن و حضرت مولانا معنوی
اشارت بدین حکایت کرد گفت عیسی را یکی هوشیار سر چیست از همه صعب تر در جان بگفت ای جان صعبتر
خشم خدا است که بدو دوزخ هی لرزد چو ما ست گفت از این خشم خدا چه بود امان گفت ترک
خشم خویش اندر زمان ترک خشم و شهوت حرص آوری هست از رگ جگری و بباید دانست
که در بسیار موضع از حلم بهتر است چه غضبی که از جهت حرص طمع مال بواسطه تکبر بر خویشتن داری بود اما
برای اعلام معالم دین مبین و جهت حفظ مراسم شرع مبین بسیار ستوده پسندیده است اگر مثلا کسی
در خیانت بحرمان خود حلم ورزد عقلا و شرعا مذموم بود از نظر اهل مروت ساقط شود و چون غیرت بنا
غضب است و کمال مروت در آن است که محل حلم و موضع را بنظر صحیح انجمناسب بود بکار دارد نه در
قهر و لطف خود محل خود نیکوست جای گل گل باش جای خار خار و حضرت ابراهیم خلیل ع گفت
فبشرناه بغلام حلیم در حق پیغمبر فرمود و در حق پیغمبر ما عف عنهم روایت است از حضرت رسالت پناه
محمدی ص که فرمود مردی نزدیک وی آمد و گفت یا رسول الله از خادم خویش چند گناه عفو کنم آن حضرت
فرمود که هر روزی هفتاد بار عفو کن و آن حضرت فرمود که ای یاران رنج بکشید که از تو جز کمتر باشد از
آن کس کم از تو بهتر و از آن کس که از تو بدتر چون چنین کنند خدای عز و جل فرماید که فرشتگان را با تو مباهات
است و نیاز شر آوردند آن که حلم صفت بهترین کاران است روایت است از حضرت خواجه عالم ص فرمود
که در روز قیامت منادی ندا کند که کجاند آن کسان که مزد ایشان بر خدای تعالی است برخیزند آنگاه
کسانی که ایشان را عفو و رحمت کرده اند و آن حضرت فرمود که خشم تباه کند آدمی را چنانکه سرکه عسل را تباه کند
انگبین را روایت کرده اند از حضرت رسول ص که مردم پرسیدند از حضرت عیسی ع که مرا خبر کن از سخت ترین
چیز در دو جهان گفت خشم خدا تعالی گفت یا روح الله خشم خدای تعالی به چه بنشاند گفت فرو خوردن خشم گفت
یا روح الله خشم از کجا خیزد گفت بزرگ داشتن تن خویش را و خوار داشتن مردمان روایت کرده
از حضرت امیر المومنین علی ع که غلامی خود را چند نوبت بخواند نداد جواب داد و آن حضرت برخاست

روز نشست

در حقه یافت آنحضرت فرمود که ای غلام آواز من شنیدی گفت شنیدم آنحضرت فرمود چرا جواب نمیدادی
گفت میخواستم که ترا بخشم آورم و میر از تو ترسیدم گفت ای غلام بیشتر از آنکه مرا بخشم آوری من ترا آزاد کردم
در خبر است از حضرت امام حسین ع که روزی نشسته بود مردی بیامد گفت تو پسر علی ابن ابیطالبی آنحضرت فرمود
که من پسر علی ابو طالبم آن مرد دشنام داد و در دیوار آن حضرت را آن حضرت فرمود که ای مرد مگر تو گرسنه طعام
میخواهی یا حاجت بدهم یا رنج داری از تو بردارم اگر راه گم کرده راهت نمایم و اگر از هلاکت روز قیامت
می ترسی شفاعت کنم و چون از آن حضرت این سخنان بشنید اندر روی بر خاک نهاد و توبه کرد و عفو طلبید
و گفت خدای که ترا دوست دارم و پشیمانم از آن گفتار زشیع و ایمان او روا بر خدای تعالی که ازل من هیچ خلقی
نیست مگر آنکه از روی شناخت می کردم پس حلم این است که آنحضرت در نشسته اند و دیگر حلمی را طپانچه زدند و آن بیگفت
او را گفتند چرا بروی خشم نگیری گفت بر من قضا کرده بود خدای تعالی گفتند از کی گفت پیش از آنکه خلق را بیافرید
به پنجاه هزار سال چون من این قضای حق بر کس باز نگردم روایت کرده اند از ابو سعید که او را طپانچه زدند
او گفت من با تو هیچ کار توانم کرد و لیکن نگویم اول توانم که تو را باز زنم و نه زنم دوم توانم که سلطان گلّی کنم و نکنم سیم
توانم که با تو دعای بد کنم و نکنم چهارم توانم که در روز قیامت با تو حجت کنم و نکنم پنجم اگر خدای تعالی مرا بیامرزد با تو در
بهشت نروم چون آن مرد این بشنید بر زمین در افتاد و در آتش افتاد و از هوش برفت روایت کرده اند از انوشیروان
عادل که سه رقعه نوشته بود به خادمان داده فرمود که چون مرا خشم آلود بینید یک یک پیش من نهید از روی در خشم
شد رقعه اول بدان دادند در روی نوشته بود که خشم فرو خور که تو خدای ای ان نیستی پس دیگر بدان دادند در
در وی نوشته بود که بر بندگان خدای رحمت کن تا بر تو رحمت کند و دیگر نوشته بود که بندگان خدای تعالی را
بر حق دان که این نرا فرامی نرم بهم مکر خدای تعالی تا تو زبان نیک اندیش باش مرهم جان ها ال درویش
باش سعی کن تا رقعی آید ز تو نه که مردم زحمتی آید ز تو در بیان خلق و رفق کوید دو را دار خلق خوش
خوی نیست غرض از خلق نرمی و دلجوئی و سازگاری باشد بر بندگان او و غایت اما خلق نیکوترین نعمتی از نعماترین خلق
است که چون حق تعالی ابراهیم را بیافرید گفت الهی مرا قوی گردان حق تعالی او را به نیکوترین خوی و سخاوت قوی گردا
نید و چون کفار فرید گفت خداوندا مرا قوت ده حق تعالی او را به بد خوی و بخل قوت داد در حدیث وارد است
که به بهشت نرسد بخیل و بدخو که دار دوزخ باشد فرد من نه بینم در جهان جنت جوئی هیچ اهلیت به از
خوی نکوی در خبر است از حضرت عیسی ع که میگذشت ابهی با ذی همراه شد از عیسی ع بر سید بر خلق
و لطف جوابش باز داد آن شخص سلم و داشت اما رعونه و نسبت کرد چندان که او نفرین کرد عیسی ع از رفق بنود

هرچند او از مجادله در می آید عیسی بطریق ملاطفت رعایت می نمود عزیزی برادر خود را گفت ای روح الله چرا
زبون این مرد شده هرچند او قهر میکند تو لطف می نمایی آنکه او خود جور و جفا پیش می آرد تو مهر و وفا میفرمایی
عیسی ع گفت رفق مرافق کل انا مبتر الشیخ مافیه از کوزه همان تراود که در اوست او این صورت می زاید از
من این سیرت می آید من از روی درغضب نشوم و از من صاحب ادب میشود من از سخن او جاهل
نگردم و او از خلق من عاقل میگردد چون نشوم من روی افروخته او شود از من ادب آموخته
شکر زدم بیرون جان شدم خلق لطیفم داد خندان شدم خلق نکو وصف مسیحی بود خصلت جبرئیل
مطلب بود در روایت است که حکما گفته اند نشان خوش خویی ده چیز است اول با مردان در کار نیکو جنگ
ناکردن ۲ از نفس خود انصاف کردن ۳ غیبت مردم ناجستن ۴ چون ذلتی در وجود آید امر آن را
نیکو کردن ۵ چون کنه کار عذر خواهد امر او را پذیری ۶ حاجت محتاجان روا کردن ۷ رنج مردمان کشیدن
۸ عیب نفس خود دیدن ۹ با خلق روی تازه داشتن ۱۰ با مردمان سخن خوش گفتن و خوش بودن
فرد خوش ست علم از ادب و خوش خوی بدین مقام درا گر دولت بخواهی او رفق همان کاری د
و مدارا باشد در اخبار آمده است که رفق با هیچ چیز نه پیوند و الا که آن را زینت دهد که سازکاری مفرس
نشود الا که او را بر هم زند خوش کردند حق تعالی حبیب خود را باین صفت تعریف میفرماید فبما رحمة الله
لنت لهم ولو کنت فظا غلیظ سخن درشت سبب غلظت و نرمی و ملایمت و سیلت مودت
موجبات نزد به شیرین زبانی و لطف خوشی توانا که بجه بموی کشی در بیان موعظت النبی
انه قال لو یعلم ویو باله فی ذکر لتدک اما نته واقل علی ذاکر الله وبوان ثواب بسبحه ثم
علی اهل الدنیا الا صاحب کل واحد سعد الدنیا صدقه رسول الله که مهتر و بهتر عالم و آدم بلکه
مخلوقات مقصود مصنوعات محمد مصطفی چنین میفرماید اگر سلطان عالم دنیا را اسید چرا نام الله چه حلاوت
در ذکر پادشاهان عالم نه پرداختندی بجز ذکر پادشاه عالم و ملک سلطنت را ترک کردا یندی و هرکه از
دنیای اگر تجار عالم قدر ذکر او شناختندی از مال بضاعت روی گردانیدندی و بجز ذکر و خدمت او
اقبال ننمودندی اگر موحدان و مسبحان قدر تسبیح و توحید برانندی جان و دل در توحید و تقدیس او د
باختندی و در نمن این حدیث سریست که اگر بشنوی در الطاف الهی تعجب کنی و آن آنست که در ذکر
تسبیح و ثواب تسبیح را بیان کرد و گفت که هرکه یکبار ذکر الله تسبیح گوید چندان ثواب حاصل آید
که اگر جمله عالمیان قسمت کنی هریک را بقدار دنیا برسد و این مجموع مگو بید به تسبیح بود چون نام الله تعالی

و ذکر خداوند ما یاد کرد بیان ذکر مشغول گشت و ذکر از آن کرد زیرا که ثواب را در تمام بندگان آید اما ثواب
ذکر خدای تعالی با نام الله در هیچ و هم عقل نگنجد زیرا که نهایت آن بجز خداوند تبارک و تعالی از هیچ کس
ذکر نام او گوید لطف کرامت بانهایت باید پس موضع که هفتاد سال در هر روز که بار نام او گوید از صفحه سینه
بر صحرای زبان آورد داد از دیدار بهشت محروم کرداد هیچ عجیب و غریب نباشد اشارت در این حدیث
و حکمت در بیان کرده ثواب تسبیح است و مقربان قدس تفاخر نموده اند و خود را بر تو تفضیل کرا التحصیل
بنها می بفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک در این حدیث اشارت است
که اگر ایشان تقدیس است کروبیان که بدان تفاخر میکنند این مردان خاک را نیز از ارزانی داشته است که اگر
ایشان این نام را بگویند هیچ طاعت در مقابل او تو ر و قیمت ندارد آن قدر طعمه جلال بر موافقت بگوییم
بسم الرحمن الرحیم یک شهر همه حدیث از روی نیکو است دلهای جهانیان همه برده اوست و بیکوییم
دیگران میکوشند و دولت کراو دکرا باید دوست و نزمین جهد کن که خزینه دل را از نور ذکر او حاتم کم
دار لوح زبان نام او را از محک غفلت پاک کن و این کلمه شرابیست که در قدح فرح ریخته از کاس استیناس کرده
خداوند ذو الجلال و کریم لایزال احباب خود را بی واسطه داده چون دوستان در بوستان لطف بر جمیت
عهد گشته و داران جمیع عشاق این شراب اشتیاق نوش کنند چون در طرب آیند در طلب آیند در آ
نفس کوییم منقطع و منفصل شوند چون منفصل شوند متصل شوند و چون متصل شوند عقول ایشان
معروف لطف کرده و قلوب ایشان مستهلک کشف شود و خود را کم کرده او را با نغمه شیرین انس در آن
روضه دلستان یافته و در آن روضه قدس رسیده و کل صفا سر بر زده جلال کرامت بر رباحین بشارت
لقد رضی الله عن المومنین بر ایشان رسیده و این لام را لام قسم خوانند و نیز متابعت را بود در جای سوکند متابعت
را بود در جای سوکند متابعت استعمال کنند چنان لا غفر به عذر با الله یا بنی مر استمع و راستمع کرخوش شود آنت
خداوند عز و جل از مومنان از بیا یعونک تحت الشجرة و در آن وقت بیعت میکرد تو در زیر آن درخت بکر
در حال خود که تو از جمله بیعت کنند کان شاد و از زمره نو آمختکان لقد رضی الله باز جمله که محکمان دار بیا هوا
و هوس رافتکانه و رضای ابلیس جستگانه دوست منیع و دعوی مومنی داری اما میا کو در تهمت تو
متهم شوده با آنکه مرا با تو وصالی بوده در سوزش خلق او منم بیهوده چون کرک شکم تهی دهان آلوده روا
یتست از حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب ع میفرماید که حضرت آدم صفی الله ع آن وقت که بر زمین

آمده بود تو به او قبول کرده شد هنوز نسوده شده و روی بهشت مانده بود چون بدان وقت بطریق ذلت
حاصل کرده بود بهوا کرد آمد هابیل فرزند شد الحزان ذلت و فوت آن طعام حرام در هابیل جهان اثر کرد که
هابیل را کشت بلکه در حال آنکسی که مال او حرام بود و لقمه او با شبهه و جامه او مغصوب و نکاح او سفه و کفتار او
هزل و غیبت و مزاح و بهتان و نماز او غفلت و زمره او عادت کسب و تجارت او خصومات و سخن او لاف
و وعده او همه خلاف حرکات سکنات او گزاف و روز در بازی و خیالات و شب در غفلت و جهالت
صورت صورت انسان و سیرت سیرت شیطان معنا صمه و کفت روکردار بین با اگر به خواجه او دوست حقیقی بودی
از طاعت او دنیا سودی و تن خود را در خدمت پروردگار فرمودی حکمی خود که کبر با رحی برسد بجای
عاشق عاشق چه بینت بلای معشوق کردون نکند کمان عاشقی و بر من برحمت از کجا مکن و بنا بر عتاب
اوعده مشوله خداوند عز و جل در کلام خود ذکر کرده است ولولا کلمة سبقت من ربک خداوند عالم میفرماید
که اگر در ازل سابق حکم محکم و قضای مبرم در حق عاصیان و عقوبت ناحق شده بودی که اگر موجل نشده بودی
جلباب رحمت زلال ایشان نشده بودی جزای عمل ایشان را الجزا حواله شده بودی لکالدا عقوبت مرا
ایشان را فی الحال فرستادی همچنان که در حق پیشینیان کردیم فاصبر علی ما یقولون پس ای دوست عزیز من
این ساعت جفاهای ایشان را بکش و زهرهای از ارایشان بچش که مکافات ایشان در پیش ایشان است و از اهل
صف و منازل اهل در الست او مردمان غفلت از آن حال بیخبرانند مردمان یکسر بخواب اند و در سر ایام
حریص بیخبرند سبحان الله بیک عقبه ایست که آنرا عقبه مرگ خوانند و جمله را از این عقبه می باید گذشت و چون از
این عقبه بگذری حال معلوم میشود جملا و روضة من ریاض الجنات او حفرة من حفر النیران و الله اعلم قوله تعالی
لقد رضی الله عن المومنین فی قوله تعالی ولولا کلمة سبقت من ربک مسئله مردی که نماز میکند تسمیه در حرم
وقت گویند بسمله در طهارت فریضه است و اوجب بسنت اول این قاعده می باید دانست که ذکر خداوند
ذو الجلال بر دو قسمت ذکر دل و ذکر زبان اما ذکر دل همچنان که گوید الله علیم انا لست اذکره او لست ر
و ذکر زبان چنانکه گوید بسم الله و ذکر دل فریضه است زیرا که دوست حقیقی او باشد که از دوست خود
فراموش نکند اما ذکر زبان هر دو قسمت یکنوع فریضه است همچنان که قربان کنی یا ذبح کنی بر قربان بسم الله نکوی
و ذبیحه تو مردار بود و نوع دیگر بسم الله در طهارت سنت است و در نماز واجب بسم الله گویید پس ای عزیزان
من تقوی و پرهیز کاری شما را در آخرت بکار آید پس شعار خود سازید و دل محبت باری تعالی باشید و بزبان

ذاکر ذکر او باشید و محبت اهلبیت مصطفی و مرتضی علیهم السلام در میان جان و دل ببندید و تولا بر ایشان خوید
و از دشمنان ایشان نفرت کنید و رستکاری دنیا و آخرت باشید الهی بحق محمد و آل و علی و فاطمه حسن و حسین و ائمه
ائمه معصومین و جمله مومنین و مومنات که بر بیچارگان رحمت کن و بر حاضران این مجلس از صغیر و کبیر بیخشای و رحمت کن
و همه را از شفقت پیغمبر و ائمه معصومین نصیب و بهره مند گردان و بر پیران در آن روز پیران خاک بکذر رحمت
دنیا مرزی یا اله العالمین و یا خیر الناصرین در خبر است که اردشیر بابک سر سلطنت و زیور حکمت آراسته بوده
فرزند خود را دید که جامه قیمتی پوشیده گفت ای پسر سلاطین را با بد جامه پوشید که در هیچ خزینه نباشد و هیچکس
مثل او نداشته باشد و مثل این جامه که تو پوشیده یافت میشود و همه کس میتواند که بپوشد پسر پرسید که ای
پدر اصل این جامه چه چیز است گفت تا رش از نیکو خویی و نیکو کاری و پودش از سازکاری و بردباری اگر کسی
در این کلمه تامل کند داند که جامه همه چیز ها آن است یا در شاهان شهریاران را تمام آفریدگان خدای
سازکاری خوش است در همه حال سازکاری نیکوتر است همه وقت حکایت فریدون را پرسیدند که ملازمان
از چه چیز نگاه توان داشت گفت بلاطفت و بردباری گفته مشکلها را به چه چیز حل توان کردن گفت بملایمت
و سازکاری و در این باب گفته اند مهمی که بسیار مشکل بود بنرمی و مدارا توان ساختن توان ساخت
کاری به نرمی چنان که نتوان بتیغ و سنان ساختن حکایت جمشید از وزیر خود پرسید که سلاطین را از اطراف
کدام صفت هر دوست است فرمود که برفق و نرمی و خوی خوش زیرا که رعیت بدین صفت دعای خیر به
دست کویند و لشکریان بدین خصلت رضای پادشاه جویند و سلطنت بدعا گویی رعیت و رضاجویی سپاه
انتظام می یابد دیگر برفق کوشمال قوم بر جای میتوان داد که بعنف موسوم بود و مطبخی خود را گفت که برای
فلان طعام پزد و در آن تکلف بسیار بجای آورد و مطبخی آن طعام را زینت داده با نواع دیگر اطعمه منظر وی
آورده و سلطان بر آن طعام که خورده فرموده بود نظر انداخت مگسی دید از وی برداشت و بینداخت آنکه لقمه
برگرفت در وی نیز مگسی بود دور کرد و در لقمه دیگر هم مگسی بود دست از طعام باز کشید و از طعام دیگر تناول
نمود چون خوان بر داشتند مطبخی را طلبید و گفت این خوردنی که ساخته بودی بغایت لذیذ بود فردا هم از این
بساز بشرط این که مگس بسیار نداشته باشد حاضران تعجب کردند و مطبخی را انعام بسیار دادند که تعرض ایمان راه

بنوو زد چه در مقابله جرم لطف میند کس شود جمی زده و او خجالت او را بس بیت مقتیم در بیان
عجب ذکر الخطبه ای مالک قدیم و ای صانع کریم ای کلام تو مرهم دلهای خسته ای نهای مجروح اهل رحمت
خوانندگان بسبوح قدوس رب الملائکه والروح که هزاران فتح فتوح و راحت روح بزرگوار حاضران این جمع
رسان و مجموع اهل ایمان رساننده گردان و خانه دل ما را بنور ایمان و معرفت آراسته گردان و موضع شیطان
مردود گردان بفضل کرم ما را بسعادت ایمان عزیز گردان و به لطف رحمت از مذلت کفر و عصیان نگاه دار
ارواح علمای شریعت را و مشایخ طریقت را در جوار رحمت خود آسوده و آمرزیده گردان و بقیه علما را که در حیات اند
حیات ببرکات ایشان را سالهای بسیار و قرنهای بیشمار بر مسند شریعت مصطفی برقرار دار و صد هزاران هزار
نسیم روضه رضوان و شمیم روح و ریحان بقلب و قالب مادران و پدران و استادان این جمع رساننده گردان
و همه ابرار اسلام جمع دار یا اله العالمین و یا خیر الغافرین مناجات ای خدای من و خدای همه وی بارگاه
التجای همه وی خطای [illegible] افزون و تر از خطای من و خطای همه بر لا تقنطوا امیدی نیست از
برای من و برای همه کرده الطاف لا نهایت تو مستجاب از کرم دعای همه بنده زنده از ره تحقیق بنده
کرده مقتدای همه هر که گردد گدای درگه تو شود از قدر پادشاه همه جمله کاینات میگویند چون بلطف
تو رهنمای همه کار اسرار بندگان آگاه وحده لا اله الا الله جل جلاله و عم نواله و عظم شانه [illegible] النبی
بعد هزاران هزار صلوات بی پایان بران سلطان تخت شریعت و ان کاشف اسرار حقیقت و ان سرور مقد
سان عالم افلاک و ان برگزیده عالم خاک و ان سرور دفتر اتقیا و ان رهنمای زمره اشقیا و ان در صدف
اجتبا و ان [illegible] کمال جمال اصطفا و ان مشرف شرف انبیا خواجه هر دو سرا محمد مصطفی علیه افضل الصلوات و اکمل
التحیة والثنا داعی استسراج منیر شمع جمع امم بشیر و نذیر صدر انتق و خواجه کونین صاحب [illegible]
لوای سریر بوی او بهتر از نسیم بهار خوی او خوشتر از شمیم عبیر گر صغیرست در کبیره گناه و ان گذارنده
از صغیره و کبیره همه را عذر خواه او کرم همه را رهنمی و عذر پذیر ما سر از پای خود ندانیم ای سراپای [illegible] تقصیر
دوش [illegible] بر صحیفه ما بکشد این رقم [illegible] المصطفی رسول الله [illegible] رهنمای هر گمراه [illegible]
[illegible] محمد و آله اجمعین [illegible] امیر المومنین [illegible] امیر سرور غالب علی ابن ابیطالب که از قدرش بود ارات

رسید که

این گنبد خضرا شهنشاهی که گر بر آفتاب از تاب رو کردی ز تابش مهر تابان را فتادی لرزه بر اعضا
سلیح طبع گر آثار نسیم لطف جان بخشش بدل هنگام جان بخشی نبود ادم عیسی وحی مصطفی کاندر الله معراج
کسی جز وی نبود آگاه از اسرار سبحان الذی اسری گرفته پرتو نور علا کونین را یکسر هزار دیده از خورشید
بان دیده را غم مرا مهر از دل بر [illegible] زد چون نهان دارم که خواند شدن هر کز پیشکش آفتاب انرا جلا
ز اجزای وجود دم بوی حب مرتضی آید چه در راه دعایش گشته باشد راه این اجزا خداوندا بحق ذکر
اسمای صفات تو که دارد عاشقان حضرت تو را واله شیدا بحق سید کونین فخر عالم و آدم که وصفش
گفته در سوره یاسین و در طاها لسان اتقیا حیدر که سایل خواست از دل [illegible] نعم فرمود ان سرور بپا به
بر زبانش لا بحق خاندان طیبین و طاهرین و طاهرین یارب بنور عصمت خیر النسا بنت النبی زهرا به
حق حجت ثانی حسن [illegible] که منشور امامت را بنور او بود طغرا بحق حرمت مظلوم دشت کربلا
یعنی حسین ابن علی ابن ابیطالب شه شهدا بزین العابدین ان سید سجاد و العباد که بود اندر کمال فضل
چون آبا و چون اجدا بحق خاندان علم و دانش باقر صادق کز آبا [illegible] از عالم علوم دین نواحیا به
حق موسی کاظم که بود اندر مناجاتش دل دریا صفت مشعوف شوقی تو چون موسی بحق حجت هشتم
رضا و روضه پاکش که رضوان الملایک را بود از [illegible] بعلجای [illegible] اتقیا یعنی نقی [illegible] بر جنه
خویش [illegible] بود از دنیا و ما فیها بتعظیم نقی و عسکری ان هر دو دین پرور که باشد حب ایشان اهل دین
را عروة الوثقی بحق القاب این ملت مهدی هادی که دیدار وی از تو مومنان دارند مستدعا که تا
را از ره از نور خورشیدش عطا بخشی دران روزی که خلق ان در ره باشند [illegible] الصلوة والسلام علیهم اجمعین
در بیان حجت ذکر وا این باب مشتملست بر دو فصل فصل اول در بیان ترغیب ذکر بران که نصرت خدا
وند ذو الجلال والاکرام لا یزال در دلها نهاده است چنانکه فرموده قوله تعالی لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة
و حق تعالی یاری دهنده است هر بنده که بدان ضعیف خویش و خدای تعالی نصرت دهد چنانکه فرموده قوله تعالی کم من
فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله یعنی بسیار گروهند که در خویشتن ضعف [illegible] توانا [illegible]

مینده ایشان را نصرت دهد و گروه بسیار قوت خویش بیند با نصرت باند انگاه بهزیمت شوند [illegible]
کرد حسن بصری از حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که اگر شما گناه نکرده اید از شما بر بیم از عجب و کبر و طاعت
بدتر از گناه است دلیل بر آنکه گناه طاعت را باطل کند عجب نیز طاعت را باطل کند [illegible] و بر آید که
منت خدا بر انبنده بر خویشتن بر طاعت و توفیق و بر [illegible] کاری و در بودن از معصیت را ایست کرده
از حضرت سید عالم صلعم فرمود که سه چیز هلاک کننده است عجب بجای طاعت داشتن و هوا اتباع بودن
و مردی خویش غره بودن و حضرت رسول صلعم فرمود که هیچکس [illegible] خویش را بهشت نشوند گفتند یا رسول الله
شما نیز هر گفت گوی بگوی که خدای تعالی مرا برحمت بیامرزد روایتست که عیسی علیه السلام فرمود که بسیاری [illegible]
را بادفروشند و بسیار عبادت که عجب پایمال کرد روایت کرده اند که حق تعالی موسی علیه السلام گفت ای [illegible]
به فلان مرد ده ما از بدترین بنی اسرائیل به نزدیک تو آورد ان مرد ریسمان بر گرفت و اندر بنی اسرائیل
بگشت کسی را نیافت هر چند تردد در ریسمان کردن خود کرد و گفت یا کلیم بدترین بنی اسرائیل بنزد تو آوردم
حق سبحانه وحی کرد بموسی علیه السلام که این بهترین بنی اسرائیل است و بدان که ادب خود را بدترین شمرد
از جمله خاصان شد آورده اند که مردی پرسید از مردی که نیک کردارم گفت چون پنداری که نیک کردار
داری چون بحقیقت ان برسی بد کرداری چون خود را بد کردار شمری از جمله نیک کرداران باشی روایت
کرد گفت از پس یکنماه گذشته بر خدای تعالی از نیاز [illegible] بنالد و عذر ان بخواهد دوست تر دارم که صد
ساله طاعت که بر او [illegible] دل خویش دارم روایتست از عبد الله که گفت همچنین شب تا روز شمار
در با مداد بر خواستن دوست تر دارم که همه شب نماز کردن و همه روز روزه داشتن که با مداد عجب
و کبر بر خواستن روایت از حضرت امیر المومنین علی علیه السلام فرمود که تکبر علامت [illegible] هر که تکبر کند بر هر دمان
خوار شود چون یقین است رفتنی باید بگور پس مکن بر هیچکس تو ظلم و زور زندگانی ان
زمان بجهان کز تو آزرده نگردد هیچ مور روایت از حضرت سید المرسلین صلعم فرمود که اکثر اهل النار
المتکبرون یعنی بیشتر اهل دوزخ متکبرانند یعنی ظالمان پس تحقیق و یقین بباید دانست که گناهی بدتر از

بحضرت

ظلم نیست [illegible] بود به از مرگ و هر که کسی [illegible] یکی با داد کند در دنیا و آخرت رسته باشد روز ان ملک
ظالم و قربان قاطعش چندان روان بود که بر آید روان او هر کس ظلم خانه مردم خراب کند آباد بعد
ازان نبود خان [illegible] او دل را از حسد و ریا دور دار و از شرک و عجب و کبر پاک دار که با این صفات
عمل تو را هیچ قربا نبود [illegible] مقبول نباشد و اخبار بسیار درین باب وارد شده است و بیشتر از ان جمله
چیزی کتابت و در اخبار صحیح آمده است از جابر انصاری که گوید از حضرت رسالت پناه صلعم شنیدم
که با اصحاب گفت شما را چیزی بیاموزم که اگر انرا نگاه دارید شما را سود دارد اگر ضایع کنید شما را
محبت و قدر نزد خدای تعالی برود شود ای مومنان بدانید که حق تعالی هفت فرشته است که ایشان
را آفریده است پیش از آفرینش آسمانها هر یکی را [illegible] آسمان موکل کرده است چون کرام الکاتبین
که موکلند بر احوال بندگان شبگاه عمل بنده را برند چون بر آسمان نهای اول رسند ان فرشته که در آسمان
اول است گوید عمل ان بنده را بروی خداوندش باز زنید که من فرشته ام بر غیبت الله تعالی فرموده است
عمل کسی که مردمان را غیبت کرده باشد نگذارم از من بگذرد دوم ازان گروه که کرام الکاتبین عمل بنده دیگر
که غیبت نکرده باشد چون بآسمان دوم برسد دربان آسمان دوم گوید کاین عمل بروی صاحبش باز
زنید که مراد وی این عمل عرض دنیا بود مرا فرموده اند که عملی را راه ندهم که در میان مردمان فخر آوردی سیم
عمل بنده [illegible] بر آسمان سیم که نور او [illegible] بود از نماز و روزه و صدقه چون بآسمان سیم بر آیند گوید
این عمل را بروی وی زنید که من فرشته موکل بر کبرم که وی در [illegible] تکبر کردی [illegible]
[illegible] پس عمل بنده دیگر برند چون ستاره [illegible] از تسبیح و نماز و روزه و حج و عمره چون بآسمان
چهارم رسد دربان آسمان چهارم گوید که این عمل را بروی وی باز زنید که من فرشته عجبم نگذارم که عمل وی
از من گذرد که هیچ کاری نکردی که عجب در میان نبودی پنجم عمل بنده دیگر برند چون عروس آراسته چون بآسمان
پنجم رسد دربان آسمان پنجم گوید که عمل وی بر روی زنید که من فرشته ام بر حسد که وی حسد کرده است
[illegible] را نهم پس عمل بنده دیگر را بیاورند چون ماه تابان چون بآسمان ششم رسند دربان آسمان
ششم گوید عمل [illegible] که من فرشته ام موکل بر رحمت و هر کس [illegible]

بودی رحم نکردی و بران بلاها در نجهای ایشان دل خویش بودی نگذارم که عمل وی ازین بیش در گذرد مقم
پس عمل بنده دیگر بیارند که روشنی شما او چون روشنی آفتاب بود ازین ورع سه هزار فرشته از
متابعت او آورند چون بآسمان هفتم رسد آن فرشته گوید که این عمل بر روی وی زنند که من فرشته
ام موکل بر ریا باز دارم که خالص از برای رضای حق تعالی نباشد و آن ریا باشد بعمل خویش بر ما جهت
در میان مردمان و آوازه جهت در شهرها مرا خدای تعالی فرموده است که باز دارم هر عملی را که خالص خدای
را نبود حق تعالی عمل ریا را قبول نکند پس عمل بنده دیگر بیاورند و از آسمان هفتم درگذرانند و همه
از نور او روشن و نورانی شود و همه فرشتگان آسمانها در عقب آن عمل روند تا از همه حجابها در گذرد
و بدرگاه حق تعالی رسانند و همه گواهی دهند که عمل خالص و مخلص است حق تعالی گوید ای فرشتگان شما
رقیب و نگهبان من باشید و من مطلع بر دلهای ایشان و این عمل از برای من نکرده است او را
بدرگاه ما راه نیست پس لعنی بر او گفتند یا رسول الله بفرمای که چگونه عملی آوریم که به نزدیک
خدای تعالی قبول افتد و شایسته او گردد آنحضرت فرمود که ای اصحاب من اتقوا الله کنید و عمل صالح
برای خدای تعالی کنید و بغیر او بجای نظر مکنید و زبان نگاه دارید و برکنار خود بنشانید و باشید
و بر خویشتن تنها گوئید و دانستن نکرد و غیبت مکنید و بر هیچ کس حسد مبرید و در ایام و شبهت
مخور بیرد در پیش مردمان بغیر از یاد و ذکر حق تعالی مکنید در اخبار صحیح آمده است از عجب و ریا و
تکبر و حسد و غیره ان بر هیچکس همچنان غالب نباشد اما که کسی که بار است نگاه کند و علم آموز داند بس
فریضه بود که بطاهر است دل مشغول کردی تا باطن تو از این پلیدی پاک شود و اهل این همه پلیدیها
دوستی دنیا است روایت از حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که حب الدنیا راس کل خطیئة حضرت
رسول صلعم فرمود که الدنیا مزرعة الاخرة یعنی زاد آخرت از دنیا توان گرفت که دنیا مزرعه آخرت است
و عمل پسندیده بود بدرگاه خدای خالص و مخلص بود دوم از عجب و ریا و تکبر و غیبت و حسد پاک
بود و صدق بود بصفا آورده اند که چون خواهی که با کسی دوستی کنی باید که با وی پنج خصلت بود اول
عاقل و کامل در صحبت احمق هیچ سود و عاقبت وحشت و خطر بود روایت از حضرت
امیر المومنین علیه السلام فرمود که عدو عاقل خیر من صدیق جاهل یعنی دشمن عاقل بهتر از دوست نادان

که احمق باشد دوم بدان که نیکو خو باشد در وقت خشم و حرص بر خویشتن بر نیاید و باید که صحبت با
کسی داری که در وقت نشستن آرایش تو بود در وقت کار افتادن مشغول تو بود در وقت حاجت سزاوار
تو بود و صحبت با کسی داری که اگر کاری بکنی یاوری تو باشد اگر از تو نیکی بیند بر دل نویسد اگر از تو خطایی بیند
بر دل نویسد اگر از تو زشتی بیند بپوشاند و صحبت با کسی داری که اگر سخن گوئی ترا راست گوی داند
و سخن او راست باشد اگر کاری باشد خود را پیش تو سازد و اگر حاجتی پیش آید آنچه دارد به تو ایثار
کند دریغ خویش از کار تو و منفعت تو اختیار کند اگر ترا کاری افتد باک ندارد که کار خویش را بر کار تو خویش
بگذر نیند تا از تو طالب است شود سوم که جاهل نبود که از هیچ منفعت فاسق دوستی نباید کرد که از خدای تعالی
نترسد و از وی ایمن نتوان بود و هر که از خدای تعالی نترسد هیچکس از او ایمن نگردد و آن منفعت فاسق را گناه
عظیم بود چهارم باید که راست گوی باشد که با دروغ گوی صحبت داشتن از ایشان راحت نبیند و هر چه گوید
که بدان اعتماد نباشد و چون دروغگوی باشد هر سخن تو نیز اعتماد نکند هر چه راست باشد پنجم باید که
که بر دنیا حریص نباشد و صحبت با کسی کنند که دوست دارد دنیا باشد که دوستی دنیا زهر قاتل است پس هرگاه
با زاهدان و عابدان و پرهیزکاران نشیند دنیا بر دل وی سرد و دشوار گردد و در طاعت بیفزاید و هر که
و خدا تعالی در دل او باشد که با اهل دنیا نشیند دنیا بر دل او شیرین گردد و روز و شب در اندیشه طمع
آدمی چنین است و دیگران مانند و نیز اگر دستور را در یکی بینند همرنگ یکدیگر شوند و هر که با دونان
نشیند همچون او دون شود و هر که با خردمندان شود افزون شود در هم صحبت اکمال در کمر بندی
است مادری را زمانی پیش خر رنگش همچون نکرد و طبع او همچون شود در موعظه بدانکه در تفسیر قرآن آمده است
که چون مکلفان را در گور نهند و در حال منکر و نکیر در آیند و بهیبت و از ایشان سوال کنند و گویند که خدای
تو کیست و دین تو چیست گویند نمیدانم ایشان در جواب گویند که هر که نداند که در دنیا مرا ستیم دلیل
و دلیل بر صحت او قرآن است قوله تعالی اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون و همچنین در تفسیر
میگوید که چون روز قیامت فاسقان را بدوزخ رانند و ایشان را عذاب کنند خازنان دوزخ را گویند
از خدای تعالی بخواهید که یک روز عذاب دوزخ ما را ترک کند و یا سبک گرداند که ما را طاقت این عقوبت نیست

خازنان گویند ای بدبختان شما را هیچ پیغمبر نفرستادند تا شما را از این حال خبر دادندی گویند آمده بودند ولیکن
قول ایشان را کار نکردیم و این روز را باور نداشتیم و تصدیق این سخن قول خداست الخ که میفرماید و قال الذین
فی النار لخزنة جهنم ادعوا ربکم یخفف عنا یوما من العذاب و همچنین در تفسیر قرآن میگوید که گنا
هکاران را در دوزخ کنند ماران و کژدمان در ایشان گمارند تا ایشان را میگزند و ایشان پیش زبانیه دوزخ
شوند و فریاد بر آورند و گویند از خدای خویش بخواهید تا ما را مرگ دهد تا از این عذاب خلاص شویم زبانیه
ایشان را جواب دهند و گویند شما را در این دوزخ درنگ می باید کرد که مقام ابد است فریاد بر آرند و گویند
خداوندا ما را بیرون کن تا در دنیا عمل صالح کنیم دیگر آنچه کردیم نکنیم ندا آید که شما را عمر دادیم و شما را مهلت داده بو
دیم و اختیار طاعت و عبادت داده بودیم قوله تعالی اخسئوا فیها ولا تکلمون دور باد شما را از رحمت من
که خداوندم و سخن مگوئید و عقوبت بچشید امروز نادانان را و ظالمان را یاری و یاوری نیست و در تفسیر
روایت از عبد الله مسعود که روایت کرد از حضرت رسول صلعم فرمود که دوزخیان را بر عذاب زیاده کرد
دانند در دوزخ کژدمان استر هر یک را چندین نیشتر باشد که بر ایشان گمارند چنانکه یکبار زخم زنند
ایشان را از رنج و ترس او چهل سال بیقرار زنند و ساکن نشوند همچنین در تفسیر است که این آدمیان پندا
رند که آن منزلگه ما ایشان را امید هم از مال اندر زند چیزی نیست و خطا می پندارند که اندک چیزی نیست بلکه
آنرا استدراج میگویند و ایشان نمیدانند که معنی استدراج که اندک نزدیک گردانند در پرده نعمت
در خورداری بدرجه هلاک رسانند و بدانید ای بندگان که قرآن صد و چهارده سوره است در هیچکدام آیتی نیست
که خدای تعالی گوید ای بندگان من بترسید الا آنکه بترسید و حضرت رسول صلعم را میگوید یا ایها النبی اتق الله یعنی
ای محمد بترس از خدای تعالی و ایمن مباش و جماد آدمیان را میگوید یا ایها الناس اتقوا ربکم یعنی ای
آدمیان بترسید از خدای خویش و جای دیگر میفرماید فاتقوا الله ما استطعتم یعنی بترسید از خدای تعالی
چندان که توانید و همچنین در تفسیر قرآن است که چون روز قیامت مسلمانان آیند با طاعت بسیار چون کافران
ایشان را در کفه ترازو نهند سبک آید و هیچ وزن نکند دلیل بر صحت این قرآن است که میفرماید قوله تعالی
فلا نقیم لهم یوم القیامة وزنا و چون مسلمانان ببینند که طاعت ایشان را وزنی نیست و مقبول نیست عاجز

آیند و متحیر فرو مانند و یکدیگر گویند که در دنیا قرآن ما را خبر میداد اینجا که بعضی طاعتها باشد روز قیامت که طاعت
ایشان قبول نکنند و خدای تعالی گوید که ای محمد تو بپرس ازیشان که علماء کسانی باشند که ایمان حاصل نکرده باشند
به حجت تا از شرع منکر نشوند و از نوره کافر بر دو شرح کنند ایشان را در دوزخ هیچ خلاص نباشد دلیل بر صحت این قرآن
است که میفرماید که بسم الله الرحمن الرحیم والشمس وضحیها خدای تعالی در این صورت جای سوگند یاد کند
ای محمد جاهای کسی را بود که زمین گناه پاک بود و از کار خویش هر چه شرع کند در تفسیر قرآن مذکور است بگو
ای محمد مسلمانان را اگر خمر مخورید و زنا مکنید و ربا مخورید و مال مسلمانان به ظلم مبرید و میخورید و ما ایشان را در قرآن
چند جای نهی کردیم و حجت گرفتیم قوله تعالی انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه
لعلکم تفلحون و اگر چنانچه بودی که نهی کردی بتقدیر اگر حاکمان و پادشاهان مخلوق کردند جمله ایشان را
مطیع بودند از ترس عذاب جزوی و ای مسلمانان ما ترک کردند و تنگ فراموش کردند اما چون روز قیامت
شود ایشان را بدوزخ رانیم و عذاب در دنیاک بچشانیم و گوییم که قوله تعالی فذوقوا بما نسیتم لقاء یومکم
هذا انا نسیناکم ای محمد بگوی نمیدانند کسانی که دعوی مسلمانی میکنند و خمر میخورند و زنا و ربا میکنند و ربا
میخورند و مال مسلمانان میبرند و به ظلم و جور میخورند و این جمله آزار خدا و رسول است هر که خدا و رسول را
آزار دهد لعنت بر وی کنند خدای تعالی در دنیا و آخرت و این مسلمانان که این چیزها نگاه دارند و در بندگی
یعنی به دل معصیتها میکنند و بزبان مسلمان مینمایند و دلهای ایشان مسلمان نیست دلیل بر صحت این قرآن
است که میگوید که و من الذین آمنا بافواههم ولم تؤمن قلوبهم لاجرم قرآن ایشان را
منافق میخواند و فاسق در دوزخ باشند چنانکه قرآن بر این ناطق است که الله میگوید که فاما الذین
فسقوا فماواهم النار و جای دیگر حضرت رسول صلعم میگوید سواء علیهم استغفرت لهم
لن یغفر الله لهم ای محمد اگر تو ایشان را شفاعت کنی و اگر نکنی هرگز نیامرزم ایشان را از بهر آنکه ایشان معصیت
بسیار میکنند و ترک رضای من کرده اند و دعوی مسلمانی میکنند و مسلمانان بدوزخ روند و در دوزخ کافران

ای محمد این مسلمانان همادراین دعوی ما را فرمیند و نپندارند که ایشان دراین معنی غلط افتاده اند که نفس
خود را میفریبند و دلیل بر صحت این قرآن است یخادعون الله والذین آمنوا وما یخدعون الا
انفسهم وما یشعرون و دیگر آنکه در دل ایشان جهل و نفاق است و خدای تعالی زیادت کرد آن جهل و نفاق
ایشان را آنجا که میگوید فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا ولهم عذاب الیم بما کانوا یکذبون
هر آنکه عقل و شرع هر دو گواهی میدهند بر آنکه عالم مؤمن از دوزخ دایم رستگار است هر عالم که خود را مؤمن شناسد
جاهل بود و هر روز که بر این جهل بر جهل زیادت بود و امید الا کافر و دلیل بر این قرآن است که و اما الذین
فی قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الی رجسهم وماتوا وهم کافرون و جماعت مسلمانان را اعتقاد
چنان است که قرآن یاد گرفتن و مال بصدقه دادن از ایمان است و سبب نجات ایشان است از آتش دوزخ
بدان است ای مسلمانان را در این اعتقاد غلط است برای آنکه در تفسیر قرآن مسطور است روایت کنند از حضرت سید
المرسلین صلعم فرمود که چون روز قیامت باشد خلایق را در عرصات قیامت جمع آرند و خدای تعالی خلق را بر حکمت
خواهد کرد باشند که قرآن یاد گرفته باشند که خدای تعالی ایشان را مال داده باشد صاحب قرآن را گوید ما ترا
در دنیا توفیق داده ایم تا قرآن یاد گرفتی اکنون بیا تا چه کردی از عمل چه کردی گوید که خداوندا این بخواندن
مشغول بودم از برای روز قیامت حق سبحانه و تعالی گوید آری کردی ولیکن نه از برای من خواندی بلکه از برای
آن خواندی تا مردمان گویند فلان مرد نیکوکار است و تو خواهی و ایشان هیچ گفتند مقصود تو حاصل شد
اکنون برو تا ترا نزدیک ما هیچ حقی نیست و نخواهد بود چون از وی فارغ شود بفرماید تا صاحب مال را بیاورند
و خدای تعالی گوید ای بنده ما ترا مال بسیار دادیم در دنیا و از حساب حلال و حرام ترا خبر دادیم بیا و حساب
بده تا بچه خرج کرده گوید الهی از آن مال صدقه دادم و بسیار کس از آن نفع گرفتند خدای تعالی گوید آری
دادی و ایشان ترا ستودند و مقصود تو برآمد اکنون برو که در نزدیک ما از آن هیچ حقی و نصیبی نیست پس
بفرماید هر دو را در دوزخ برند و دلیل بر صحت این قرآن است که من کان یرید الحیوة الدنیا وزینتها
نوف الیهم اعمالهم وهم فیها لا یبخسون اولئک الذین لیس لهم فی الآخرة الا النار و حبط
هران دانشمندی و مفتی که مسلمانان را بر آن مصلحت خویش گمراه و بر شما هرچه میکنید از کار در وزه داشت و
شرع است دگناه شما سهل است و خدای تعالی کریم و رحیم است در رحمت او بسیار است ازین سخن ایشان

زیاده میشود ایشان را معصیت و گمراه کرده اند گوید که از خدای تعالی نترسید از معصیت دور باشید که عذاب
خدای تعالی را طاقت نیارید کردن سخت عقوبت کننده است و نفس شما سخت ضعیف است ای دانشمند
تقیه داشت دارند که مسلمانان را چنین فراخی دهند از آن باشد که خود گمراه بود از بد فرمایند و فردا هر دو
در دوزخ باشند چون روز قیامت در عرصات ایشان را حاضر کنند ندای عزت در رسد که ای علما و فقها
بندگان ما را چه آموختید ایشان گویند خداوندا ما بندگان ترا گمراه کردیم و دلیل بر صحت این قرآن است که
میفرماید قال الذین حق علیهم القول ربنا هؤلاء الذین اغوینا اغویناهم کما غوینا دیگر جماعت علویان که ایشان
دعوی میکنند که ما به سبب خویشی پیغمبر صلعم آمرزیده ایم و ایشان در این معنی دعوی غلط افتاده است که روز
قیامت قرآن بر جواب ایشان میگوید علویان را اگرچه حسنی و حسینی باشند و خویش پیغمبر باشند نه سود دارد
بر آنکه جزا بر عمل است آنجا که میفرماید فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتسائلون
فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون و جای دیگر میفرماید که لن تنفعکم ارحامکم
ولا اولادکم یوم القیامة یفصل بینکم والله بما تعملون بصیر پس ای عزیزان خلاصی از این کار
بی توبه است و به خدای بازگردید و پشیمان از کار آن دنیا و نیاز از سوز و ناله در دمک و دامان
و جیب گریبان در نیم شبان بدرگاه رحیم و رحمان در آی و عذر گناهان خود بخواه و از خوف الهی چون بید
لرزان باش و به سوز در سوی کالمون بناله در آی پادشاه ذوالجلال و کریم لایزال ببخشد و اهر
زیش خواهی و الله اعلم بالصواب موعظه قال رسول الله صلعم ما من عبد زهد فی الدنیا الا اثبت
الله الحکمة فی قلبه وانطق بها لسانه و بصره عیوب الدنیا وعیوب نفسه واخرجه من
الدنیا سالما الی دار السلام خبر لست بر آن از لفظ مصطفوی علیه الصلوة والسلام چنین که میفرماید سلطان
تخت شریعت و آن کاشف اسرار حقیقت و ماهی در یای طریقت و آن دانای بحر معرفت سید انبیاء و خواجه
اصفیا محمد مصطفی صلعم مرامتان عمزده خود را و بندگان محنت سوده خود را بشارت میدهد و براءت نجات
عمرانشارت میکند بتقوی در دنیا و رغبتی مینماید بعقبی میگوید از بندگان عبید الدنیا هیچ بنده از بندگان
خدای تعالی هیچ کسی از محبان کبریا نیست که او روی از زخارف دنیا بگرداند و واسطه حرارت هرکه از
گرفت و دنیا زاهد شود و در طلب عقبی عابد شود و تن را سبیل بر عبادت خدای تعالی کند و جان را وقف بر
محبت کبریا کند الا اثبت الله الحکمة فی قلبه وانطق بها لسانه الا که خدای تبارک و تعالی به لطف بی منتهای خود علم
عمل و حکمت در دل آن بنده ثابت و راسخ کند و بر زبان او بنده را در ابراز علم و حکمت روان آرد و در دل

خزینه حکمت شود و دیده او سفینه عبرت شود و سمعش طالب سریرت گردد و از یاد ش واعظ مبتز شود و بصرت
عیوب الدنیا و عیوب نفسه و عیوب او را در دیده او آورد تا زبان او بیست تو به معذرت بگشاید و عیوب دنیا
را بر او ظاهر نماید از او نگردانند و از دنیا و دین دل او گردند و روی در درس پیش اید و او بدار دنیا در ان ورد
لباس صبر در پوشد و شربت روا در دست بالی خودی نوشد و آخر جه من الدنیا سالما الی دار السلام
و خدای تبارک و تعالی آن شربت را از این دنیا محبوس بر محنت بسلامت بقیه قیامت بر دارد و با ایمان
حجره جنان در آرد و نیز من اگر خواهی رستگار شوی پرهیزگار شود و با اهل اقرار گردی و معذرت خواهی
بعقوبت رسی طاعت آری سرای جنت سوی فریفته شد و دل در دنیا نا مبند تا حسته نکردی امروز
هرچه ترا بود نه است کان همه برای تو فردا بنواست سودی طلب از عمر که سرمایه عمر روزی چند
است کس نداند چند است آورده اند که روزی ابراهیم خلیل علیه السلام را نمرود در زندان کرد گفته خلیلا بر او
شو گفت من خود عمر در زندان که رسته که الدنیا سجن المؤمن است گفتند دست و پای او بند کنند ابراهیم گفت
من خود از بند ها و بند احکام شرع بر پا و دست خود نهاده ام و دل بر بند محنت او بسته ام اجابة بر بکر مودت
او بر چیده ام و دیده را در پرده بقصوص من ابصارهم متواری کرده ام ابراهیم علیه السلام روزی چند در
زندان مقام و قرار کرده بود و موکلان نمرود هر ساعت بزبان تهدید و توعید میکردند و معذرت میشنید مبتر
سایه دنیای حضرت ابراهیم علیه السلام میگفت که عجب آن حضرت او را از عقوبت عمر چه ام بود و مشتاقان را سرای را بو
بیت او را از پس شبه ضعیف جان دل مکارش شود ابراهیم خلیل علیه السلام در آن زندان نکته دار ذکر محبوب
زندان نسیم جنان گشته هم هزار گلهای راحت در آن منزل عقوبت شکفته و ابراهیم خلیل علیه السلام روی بمحراب
مناجات آورده و در خلوت به صلوة مشغول شده و ناله زار ابرا کسی آن دیار رسیده و میگفت خداوندا
می بینی که چون متحیر شده ام و بیدا نا که در مانده ام غریب وار در این منزل اشرار از اسرار دور مانده ام عزیز
من اگر اسیر گشته و میر رسیده و اگر محنتها نوشیده اگر در این زندان با اندوه و غم بودی فردا پیشان جان و ارض
خدای تعالی برسید و دل بر لطف او دار و خود را بر عبادات او وقف کن و جان را بر مودت او صرف کن
و همه را زان کوشا و همه او کوشا و او را زان در همه کار ش عنایت کننده حاجات است کفایت کننده امر
که بنقطه محبت رسید از غیر منقطع شد و هر که حلاوت طاعات مقاربت لطف او یافت از اغیار
مفارقت کند و از طمع عقل خود در شرع او او نزد و از نفس کناره و باعقل حجانه شود و ذکر خدای تعالی
را مونس جان خود سازد و نام او را اعتبار نگار ایام خویش دارد که حاجت مهیا شود و در روز کار ش تحقق

خالق ادباش

شود و در آخرت برحمت رحمان برسید و به جنت جنت دار السلام برسید و خداوند حضرت او باشد تا برملک
امیر باشید و لباس صبر را در پوشد تا بر همه کمتران کمتر شود و دل در او بنده تا از بند بر هی تا خلاصی یابی
و بنده او باشی تا خواجه دیگران باشید الهی بحق ذات با مثل تو که بر ما بیچارگان رحمت کن و ببخش ما و
حاضران این مجلس را بدار السلام رسان سلام و السلام علی من اتبع الهدی بیت ششم در بیان نصیحت
و صدق الحمد لله الذی روح ارواح العارفین بنسیم رحمته درون اسرار هم بشارب مشاهدته و مقام
شربه بمحبته فسکر وا و هم ما ب ... فما شکروا و قطعهم عن الخلایق فادرکوا نفس الحقایق فاموا على منزل
الصف و استقاموا على صدق الوفا و احمده حمد من ... و توسل اسالکه فاقه رح العفو و
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له شهادة عند معروف ... مقر بوحدانیته و اشهد ان
علیا الیه و ... رسوله و سلم تسلیما کثیرا اللهم یا اول الاولین و یا قیاس المستغیثین اخلص المؤمنین من
ایدی الظالمین و المظلومین اللهم لا با بنا ... والجیع المؤمنین والمؤمنات حیهم و میتهم ذکرهم و انثیهم
فانک علیم متقلبهم و مثواهم ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا
انک رؤف رحیم المناجات بنام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین خداوند بخشنده دستگیر
کریم خطابخش پوزش پذیر خداوند بخشنده مهربان کریم خطا پوش روزی رسان عزیزی
که هرکه درش سر بتافت سر پادشاهان گردن فراز بدرگاه او بر زمین نیاز سر گردن کشان را بگردد نقد
نه عذر آوران را بگرد دجور اگر خشم گیرد بکردار زشت چه باز آمدی ماجرا در نوشت اگر با پدر جنگ جوید
کسی پدر بیگمان خشم گیرد بسی اگر خویش راضی نباشد ز خویش چو بیگانگانش براند ز پیش اگر
بنده چابک نباید بکار عزیزش ندارد خداوندگار و گر بر رفیقان نباشد شفیق بفرسنگ بگریزد از وی
رفیق وگر خدمت کند لشکری شود شاه لشکرکش از وی بری و لیکن خداوند بالا و پست بعصیان
در لطف بر کس نبست ادیم زمین سفره عام اوست بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست وگر بر جفا پیشه
بشتافتی که از دست قهرش امان یافتی چنان پهن خوان کرم گسترد که سیمرغ در قاف روزی خورد
مر او را رسد کبریا و منی که ملکش قدیم است و ذاتش غنی یکی را بسر برنهد تاج بخت یکی را بخاک اندر آرد

ز تخت کلاه سعادت بگیر برسرش کلیم شفا داشت بکبر دارش گلستان کند آتش بر خلیل گمراهی کش
بر دارد آب نیل گران است منشور احسان اوست در اجابت توقیع فرمان اوست پس پرده بیند عملهای
بد هم او پرده پوشد ز آلای خود به تهدید اگر برکشد تیغ حکم بمانند کروبیان صم بکم اگر در دهد یک صلای کرم
عزازیل گوید نصیبی برم بزرگان لطف بزرگیش بر بزرگان نهاده بزرگی ز سر فرو ماندگان را برحمت
غریب تضرع کنان را به دعوت مجیب بر احوال نابوده علمش بصیر بر اسرار ناگفته لطفش خبیر به
قدرت نگهدار بالا و پست خداوند دیوان روز حسیب ز نعت سید المرسلین ص کریم السجایا
جمیل الشیم نبی البرایا امام الامم امام رسل پیشوای سبیل امین خدا مهبط جبرئیل شفیع الورا
خواجه بعث و نشر امام الهدی صدر دیوان حشر کلیمی که چرخ فلک طور اوست همه نورها پرتو
نور اوست یتیمی که ناکرده قرآن درست کتب خانه چند ملت بشست چو صیتش در افواه
نیلی فتاد تزلزل در ایوان کسری فتاد چو عزمش برآهیخت شمشیر بیم به معجز میان قمر زد دو نیم
بلا قامت لات بشکست خورد به اعزاز دین آب عزی ببرد شبی بر نشست از فلک درگذشت
به تمکین و جاه از ملک درگذشت چنان گرم در تیه قربت براند که در سدره جبریل از او باز ماند
بدو گفت سالار بیت الحرام که ای حامل وحی برتر خرام چو در دوستی مخلصم یافتی عنانم ز صحبت
چرا تافتی بگفتا فراتر مجالم نماند بماندم که نیروی بالم نماند اگر یک سر موی برتر پرم فروغ تجلی بسوزد
پرم نماند بعصیان کسی در گرو که دارد چنین سید پیشرو در منقبت امیرالمومنین ع مدح ال
رحمت ای ز رفعت جای برتر یا امیرالمومنین ز افتاب تاج بر سر یا امیرالمومنین ذوالفقار
از بهر او آمد فرود از آسمان تا بریدی سر ز کافر یا امیرالمومنین لایق منبر تو کامی بعد خیر المرسلین
زان نشد دیگری بمنبر یا امیرالمومنین در صلاح و در سلامتی و غمخواری نبود مصطفی را از تو بهتر یا امیرالمومنین
ان زمان نور تو پیدا بود در عالم نبود طینت آدم محمد یا امیرالمومنین لافتی در شان تو گفته خلاق
سما تا نگندی در ز خیبر یا امیرالمومنین جان اکرم هوش دشمن انم که نهادی بطلف زنهار ده
بتر ترس سر امیرالمومنین از شعاع رای خورشید جهانگیرش شده روی مهر و مه منور یا امیرالمومنین

در نظیهه

ایه تطهیر در شان تو نازل شد ز حق ای که حقت گفته مطهر یا امیرالمومنین سی هزار و سی احادیث
صحیح معتبر گفت در شان تو پیغمبر یا امیرالمومنین نبود جز اسدالله چون تو جان شما دزد کرد در مانت
یا امیرالمومنین راه از جنبت بطاعت خواه از حق پاک شود چو لا بیت ان پیغمبر یا امیرالمومنین و نعت
الله معصومین ع نوبهار اسج چون گیاه ز خاک سر برزند همچو پیوسته دم از حمد حیدر امین زند در هوای
نور چشم مصطفی یعنی حسن مرغ روحم با جرخ منقی پر میزند از حسین تشنه لب گویم که در هر صبح و شام
از زبانم حرف مدح و ذکر او سر میزند مهر زین العابدین اندر دل جان منست وز دلم یاد حسن هر لحظه
سر بر میزند از محمد باقر نور شعله تیغ زبان آتش در خارجی بخس تر میزند از تولا دم ایک ید
دامنش هر جوانمردی که دم از دین جعفر میزند در شان موسی کاظم چون تیغ ابرار دو دشمنان خلافت
او سر به سر میزند خاک پا در درگه سلطان علی موسی الرضا از فخر نشت با بر چرخ اخضر میزند هر صبح
مه از کرد ایوان تقی باشد نقد خویش را بر پادشاه هفت کشور میزند سایه سر و پایک که گرد خاک درگاه نقی
تکیه بر ملک جم و تخت سکندر میزند بیستم عاقل زمانه سالار خیال عسکری مرغ روحم صد نوا از شوق عسکر میزند
ای مواسا الفاب طلعت صاحب زمان طعنها از روی خوبا بر مه و خور میزند داغ نیت هم از خارجی تا مح
زانکه دایم دم ز مدح آل حیدر میزند صلواة الله و سلامه علیهم اجمعین در بیان شفقت اصلاح احتیاج
حاجات و موعظه این باب مشتمل بر پنج فصل فصل اول در بیان شفقت بدانکه شفقت بر عامه در علی مرتبت
در حق کافه برایا بر ملوک عظیم الشان و سلاطین رفیع المکان لازم است چه زیردستان و ودایع حضرت
کبریا اهل اختیار و اقتدار سپرده تا بر رعایا در رعایت ایشان حال عجزه و درویشان بفرغت در غایت
منقرض و دلهای شکسته باتمام رعایت و مرحمت گسترش از هجوم بلای جباران و ستمکاران فارغ و مطلق
کرد پس پادشاهان باید که باید رحمت الهی که ارحم و ترحم بر رعایا و عاجزان بخشاید در خساره سلطنت
را جمال زیبای الشفقه علی خلق الله بارآید در شفقت هر که علم برفراخت کار خود و جمله مردم
ساخت از شفقت هر که سر افراز شد دیده دولت بر رخت باز شد سعادت آخرت اسلامت

برحم و شفقت بار بسته است اورده اند که سبکتکین که پدر سلطان محمود بود در اوایل حال که ملازم
بخور بود بکمر اسب بیش نداشت و او نات ادبفا بیت العسرت میگذشت همه روزه بعزم شکار بصحرا رفتی
اگر صیدی بدست آمدی بدان گذرانیدی روزی دید که آهوی با بچه خودی چرید سبکتکین اسب را برانگیخت
آهو بگریخت و بچه او خورد بود از مادر باز ماند سبکتکین آهو بچه را بگرفت و دست و پایش بربست و در پس
نهاد و راه شهر در پیش گرفت آهو بچه خود را گرفتار دید باز گشت و در بیابان دید و فریاد میکرد و میان
سبکتکین را رحم آمد و دست و پایش باز کرد و بگذاشت مادرش او را پیش گرفت و روی بسوی آسمان
کرد و بزبان حال که داشت مناجات میکرد اما که زبان پیغمبران دانا سبکتکین است خانه به شهر آمد
و شب حضرت مصطفی را بخواب دید که او را میگوید که ای سبکتکین بواسطه ان شفقت که از تو در وجود
آمد به جهت ان کرم و مهربانی که کردی در حق ان آهوی بیچاره زبان بسته بحضرت پادشاه پادشاهان
قرب تمام یافتی و از تو خشنود شدیم و حق سبحانه و تعالی ترا شرف پادشاهی کرامت کرد تا مفت
پشت تو باید که بر بندگان خدای بهمین نوع شفقت بجای آوری در باره رعیت خود طریق شفقت
و مرحمت فرو نگذاری و بزرگان فرموده که چون بواسطه شفقت حیوانی پادشاهی این جهان میابد بلکه بجهت
و مرحمت بران شاه سلطنت ملکی ابدی هم غریب و عجیب نباشد دست رعایت رعیت مدار
کار رعیت برعایت گذار مرحمتی کن که جگر خسته اند در کرم و لطف تو دل بسته اند آورده اند که حکما
گفته اند که یکی از انواع شفقت سلطان آن است که چنان رعیت را دوست دارد که هیچ نفرینه را ادهم
بر خود نپسندد در ایشان نیز روا ندارد تا ایشان هم مال و جان خود را از او دریغ ندارند و چه دانند
فدای وی کنند و همت خود را بر درازی عمر و دولت او مکارند چنانکه او را رحمت و شفقت بر خلق
خدای تعالی بیشتر باشد بیت هر که بیند بر تو اگر رحمت ز حق داری تمنا تو هم بر دیگران رحمت
بفرما آورده اند که ارشیر بابک پسر خود را وصیت که ای فرزند جهد کن تا به شفقت تمام و مرحمت
ما لا کلام رعیت را از مرتبه رعیتی بمرتبه دوستی رسانی تا دلها از آن تو شود که چیزهای دیگر تابع الفت

روایت کرده

روایت کرده اند که حکیمی را پرسیده که بهترین شکار سلاطین ترا کدام است فرمود که صید دلهای رعیت
کردن بهترین شکار است زیرا که چون دل ایشان را بخود بیند داری دیگر همه چیزها با وی مضایقه نمیکنند
که همه از پی دل اند و چون دوستی پادشاه در دل رعیت جای گرفت در هیچ چیز با وی مضایقه نکنند و مندرج
فرمان او دیده فرد ملک مغنی طلبی بردی دلها کس لشکر اگر نبود ملک مسلم نشود دیگر از لطف ها آن است چنان
که تواند مردمان را بزراعت و عمارت تحریص کند و در اجرای کاریزها و احداث جویها ایشان مددکاریهای
آورد آورده اند که نوشیروان عامل خود را گفت و ایشان را نوشت که در ولایت تو اگر قطعه زمین بی مزروع بماند
بفرمایم تا ترا بر دار کنند و حکمت در این آن است که ما بیره پادشاهان از خراج باشد و فراخی وقت بسیار
که مملکت آبادان بود و آبادان نشود الا بزراعت و تا رعیت مزارعت نکنند آثار شفقت در حق ایشان ظهور
نرساند زراعت نشود فرد مملکت معمور خواهی خلق را معمور دار وز سر ایشان بلای عاملان را دور دار
آورده اند که در زمان سلطان ابوسعید خدابنده امراء بر رعایا زیاد تیها میکردند و متعارف از ایشان چیزی میگرفتند
روزی سلطان امراء را گفت که تا امروز جانب رعیت میگرفتم بعد الیوم این رعایت را بر طرف خواهم کرد اگر
مصلحت دانید همه را غارت کنید و هیچ چیز از ایشان دریغ مدارید تا ایشان مکدر آرید اما بشرط آنکه دیگر از من علوفه
و رسوم نطلبید بعد از این اگر یکی از شما این نوع التماس از من کند او را بسیاست رسانم امراء گفتند که
ما علوفه و رسوم چگونه توانیم بود و وظیفه خدمت بچه نوع بجای توانیم آورد گفت چون محروج مصالح ما
شما از سعی رعایا باشد از عمارت و زراعت حرفه و تجارت چون ایشان را غارت کنیم ان زمان چنین توقعات
از که توان کرد شما اندیشه کنید که اگر از رعایا بستانید غلات ایشان بخورید ایشان از الطاف ترک
زراعت بدهند بعد از آن زراعت نکنند محصول ایشان نباشد شما چه خواهید خوردن امراء چون این سخن
استماع کردند روی بنوازش رعایا و رحم و شفقت آوردند و رعایت ایشان میکردند شنیدم از بزرگی

سخن سنیج که سلطان را رعیت بهتر از گنج گران مرح ار شود آخر سرآید وزین هر لحظه دخل نو درآید دراز
شفقت آن است که روز بار عام باشد و شخص حال دادخواه کند تا هر کس سخن خود را با وی گوید و آن به نفس خود از
کاری حال مظلومان وقوف یابد نظم به بخشش کوش چون دست ده پر نکنی با کسی سیم و زر افتخار به چون
داد نعمت کردگارت که نه به بهر تو بیرون خوردست به یزدان ده چه در بخشش بتان به یزدان هر چه
دادی باز یابی هر آنکه حاجت درویش دلریش بترس از روز حاجت مغلی خویش جوانمردی سعادت است
را دلیل است ذلیل در جهان چنگ بخیل است سخن طبع این بیت از دوزخ نار بخیل اندر سقر باشد گرفتار
سزد در خانه گر نان نداری که در بسته مهمان نداری چه بهتر خیر دیر اد بر کردن چه بهتر جنوا الکاسیر کردن مخور
غم به رزق و روزی او که هر کس را آن شد روزی او تابستان بده کوزه آب زمستان آتش در
موضع خراب در خبر است که اکابر عرب بنام خلیفه نوشتند که خلاف تو هیر و از ذات سلطنت تر از شبان
گرگ آن و متعلقان تو بر مردم ظلم میکنند و انواع جور و ستم از ایشان اظهار میشود و آن در جواب نوشت
از اینها که شما میگویید من خبر ندارم دیگر باره خبر فرستاد که عذر تو از گناه تو بدتر است و بزرگان گفته
اند آنچه ترا جواب باید گفت به دیگران حواله مکن و مهمات رعایا بر ذمه خود گرفته و تیر از وقت سوال از
عهده جواب بیرون می باید آمد هیچ بی خبری و غفلت در بیانع چکار دارد این عذر از تو که خواهد شنود و که قبول
خواهد کرد آورده اند که یکی از خلفا گفت در دولت که تعلق بمن دارد اگر چه در ایران باشد در رهگو سفند بگذارد
وی گوسفند بسوای فرو شود و الی بوی رسد فردای قیامت از من خواهند پرسید و مرا از عهده آن
بیرون می باید آمد پس هر که منصب سلطنت قبول میکند باید که پی برسر حکومت نهد باید حقوق این
امر قیام نماید و حفظ حدود و رسوم او از روی شفقت و مرحمت و نیکوخواهی رعیت بجای باید آورد
فراز تخت حکومت نشستن آسان نیست در انتقام بسی احتیاط باید کرد مرا عاجز محنت سیده
باید داد غم فقیر مفلس کشید باید خورد در بیان صدق و صدق راستکاری است راستان
رسته اند او رستم شهر جهد کن تا از آن شمار شوی اندرین رشته رستگاری کن تا در آن رشته رستگار
شوی بزرگان گفته اند که عرصه سخن از آن فراخ تر است که گوینده را پای جان در سنگلاخ آید تا

کل صدق

کل تیغ صدق در چمن سخن بوی بخور دارساید به نفس ناطقه را دستهٔ دروغ بر بستن نشاید زبان پاک
را حیف است بسیار که از لوث دروغ آلوده شازی اگر به بر نداری از ره صدق سر از گردون گردانی بر
فرازی یکی از بزرگان گفته اند که تقصیری که در دروغ گفتن و خوف و عطاب در راستی میل نمودن از آن دروغ
مردار بقدار و خوار کند راستی آور که شوی رستگار راستی از تو ظفر از کردگار از کج افتی بکم د
کاستی از همه غم رستی اگر راستی آورده اند که حضرت خلیفه در وصیت نامه پسر خود نوشته بود اگر
خواهی که مردم از تو بهتر سند دروغ نگو تا که مرا دروغ گو بغیرت شود اگر هزار شمشیر برای مخالفت او
کردار او باشد هیچ اگر هزار تیغ برهنه اگر که دولت کسی ببرد شمشیر زبان او چو جوهر صدق ندارد
در نظر مردمان هیچ شکوه نیارد تو در کار خود راستی برنگار که هم رستگاری ناهمرستگار
بود که حرم مرد) بسی کم خوام خبر شود از لسان الاعلام اگر چه باشد گمان سخت گیر با فرتو نفع کند
پیش تر و در ترجمه کلمه حضرت امیر المومنین ع کم زبانت خوشست جمله خلق از مودت
برادران توانند کم زبانت به است در خوانند خصم جان تو چاکران توانند آورده اند که حجاج ظالم جمع
را سیاست میکرد چون یکی از ایشان رسید گفت ای امیر مرا مکش که بر تو حقی ثابت کرده ام حجاج گفت
ترا بر من چه حقست گفت فلان دشمن ترا غیبت میکرد و نسبت بتو سخنان فحش میگفت من او را
منع کردم و از آن دشنام ترا باز داشته ام حجاج گفت برای منع گواه داری گفت دارم با سیری
دیگر اشارت کرد که او را در آن مجمع حاضر کرده اند آن کس گفت آری راست میگوید من شنیدم که
آن کس را از غیبت و دشنام تو منع میکرد حجاج گفت تو این بودی گفت آری گفت چرا با او مشارکت
نکردی در منع دشمن من گفت من ترا دشمن میداشتم بر من لازم نبود که طرف تو رعایت کنم حجاج گفت
که هر دو را آزاد کردم یکی بسبب حق وی و دیگری را به جهت صدق وی و این مثل در میان مردم پیدا شد
که ان کان الکذب ینجی فالصدق انجی و اگر چه دروغ گیرا میرا ید پس راستی رانده تر است
راستی آنجا که علم برزند یاری حق دست بهم برزند راستی خویش نهان کس نکرد هر سخن راست
زیان کس نکرد راستی آور که شوی رستگار راستی از تو ظفر از کردگار چون سخن راستی اگر
بجای ناهرگفته تو به شد خدا چنانکه کذب ابروی را میبرد هزل و مزاح لطیبت لهو و لعب

نیز مسقط عرض است خصوصا از ارباب اختیار که مزاح کردن ملازمان ایشان دلیر میشود داد را اعتبار
در دل ایشان [illegible] نمی ماند بلکس چون که به مزاح کنند کینه در دل مردم از انتقام از او دفتر باز ایه در دل [illegible]
نامه موکول است مکن فحش و دروغ هزل پیشه مزن بر پای خود زنهار تیشه اگر شاهی بود اهل ادب
روبیت دگرواهی کند چون خاک کوبیت دگر غیبت از ذوالاقتدار خوب نماند چون ایشان را قدرت
او هست که هر چه خواهند بگویند پس خود را از صاحب اهل غیبت نباید و رست ملازمان را هم
از غیبت دیگران منع باید کرد غیبت کسی تا بتوانی مکن زانکه غیبت برود آبروی کوش نه بر غیبت
گران تا تو هم اخبار زبان سخی دران در بیان الحاح حاجات بدانکه اگر خواهی که حاجت تو نزد خدای
تعالی روا باشد باید که هر آنچه بتواند حاجات خلق بر آورد در اخبار آمده است که حق تعالی در یاری بنده خود
مدام که او یاری چنده بندگان او در آنکه توقع بخشایش از خدای تعالی داری تو نیز لطف کرم بر شکستگان بنمای
در حدیث آمده است که هر که انعام رب انسان روی بوی آورد و افضال سبحانه در حق او بسیار شود و کثرت احتمال
محتاجان و ادای حقوق زیردستان بر وی لازم بود زیرا که وجوب ما قضه اهل احتیاج بر قدر قسمت و
چند نعمت اختیار داشته اند بسیار باشد الحاح مرادات فقرا و مساکین و روا کردن حاجات ضعفا بیشتر باید
پس حاجت سعادتی که دولت سلطنت بر او بر ایشان در بسته باشند و لوای عظمت جهانداری کامکاری
بر افراشته باشند باید که مؤنت خلق تحمل نماید و در حالت قدرت قضای حاجت محتاجان را غنیمت شمرد و صورت
مطلوب و چهره مقصود و مستحق را در نقاب تعویق و حجب توقف روا ندارند چون گل اقبال دولت
شکوفه به هر شکوفه مراد در چمن مملکت بر کنار رهبت جلوه می نمید بر آوردن مرادات درماندگان
را غنیمت شمرند و روا کردن حاجات محرومان و بیچارگان را دست افزای شکر شناسد امید
خلق روا کن بکرمت که تو نیز مفتقری که بخود امیدها داری بده مراد فقیران بلطف خود که مرادها
که تو از حضرت خدا داری در حدیث آمده است که شادی بدل مومن رسانیدن برابر عمل دو جهان و بهتر باشد
است پس شرط سلطنت آن باشد که پیوسته متوجه حاجت محتاجان باشد و دل ایشان را بر ادا کردن
حاجات مجدد شاد سازد تا ثوابی بدین عظمت از وی فوت نشود آورده اند که اسکندر ذی القرنین روزی
تا شب در مجلس حکومت نشسته بود هیچکس بر او رفع حاجتی نکرد چون وقت برخواستن شد ندمای خود را

گفت کسی

گفت که من امروز را حساب عمر خود نمی‌شمرم یکی از ایشان پرسید که روزی در فراغت صحبت گذرد و در سلامت
دگر است بشب رسد و امور بر نهج مراد و مهمات بر مراد کام فراغت خاطر میسر و محصل و خزانه معمور و سپاه
مطیع و ملک ایمن روز را از عمر چرا حساب نکنند اکدام روز را بحساب عمر توان آورد گفت روزی که از پادشاه
راحتی به مظلوم و حاجت محرومی روا نگردد چگونه از عمر توان شمرد زعمر آنقدر پس باید بکار که در نفع خلق [illegible]
بگذرد و از آن زندگانی چه حاصل بود که در کار نفس هوا بگذرد آورده اند که پادشاهی از اسکندر
پرسید که لذت سلطنت در چه چیز است گفت در سه چیز است اول دشمنان را منکوب کردن و مغلوب
ساختن دوم دوستان و هواداران را سر برافراختن سیم محتاجان را حاجت روا کردن اعزاز این
سه لذت که باشد هیچ اعتباری ندارد همین بس پادشاهی فرمان دهی که از دشمنان ملک
سازی تهی دوم دوستان را بود امتیاز رعایای خود را بود کارساز سیم حاجت مرد امیدوار برآری
نگردانیش شرمسار سیم پادشاهان گردن فراز که شاهی از این کارگاه مجاز از ایشان کسی گوی
دولت ربود که در بند آسایش خلق بود [illegible] در مذمت طمع گوید طمع بسا کران خواری آرد نتیجه
خوارش دشواری آرد مدار از کس طمع مردم بچیزی شود خار از توقع هر عزیزی طمع آرد مردم
را طلعی روی زردی طمع را سر پس سر بر گرد مردی هر آن شخصی که با تو روی بنمود چه احسان کند
آسان شود زود بیاد آید از جای شود مهر بتنگیس باش ای جهت [illegible] چه مردم بکار
محکم در این راه داد آرزو آرزو کس دست کوتاه قناعت کن بنان خشک خویش چه کردی از مروت
سفله منت کش بیکبار ی برادر قناعت کن باشد چه بهتر از قناعت طمع داری بسا هر تیره بختی
چه بیرون طمع سلطان خویشی یا نفع اختلاط سفله کش کن که دنیا تا بفزاید رود دین چهارم
در بیان [illegible] ان جهنم لموعدهم اجمعین هر آینه دوزخ وعده گاه ایشان است
جای [illegible] لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم مراد آن
هفت در است هر دری را از ایشان در یکی که جدا ای کفر اهل انکار آورده باشند یا معصیت کرده باشند
هر گروهی را باره ای است قسمت کرده در خبر است از حضرت سید المرسلین ع که چون روز قیامت خلق [illegible]
هزار عالم را از [illegible] جانب عرصه گاه قیامت روان کنند و دوزخ را از زیر زمین منظم حاضر کنند

و در روایت ساله راه مانده باشد که او از عقوبت او بسمع ملکی رسید در خشم بر خود میجوشد که تکاد تمیز من
الغیظ چون بچشم خلایق رسد بشرارت او عالم را متغیر کند و آسمان بر خود بلرزد و پاره پاره شود
از هیبت دوزخ و اندام همه پیغمبران امتان خود را فراموش کنند و آواز نفسی نفسی بردارند ابراهیم
علیه السلام از همه بیشتر آواز برآرد که یا رب نفسی نفسی و حضرت مصطفی صلعم همه بر حال خود و ان [illegible]
محمد امت ای میگوید امتی امتی و چون این آیه فرود آمد حضرت خواجه عالم صلعم با کسی سخن نمیگفت و میگریست
که حضرت فاطمه زهرا از در درآمد و گفت ای پدر بزرگوار ترا چه چیز میگریاند گفت ای فرزند عزیز من این
آیه از پادشاه عالم بمن آمده است که ان جهنم لموعدهم اجمعین این آیت برخواند و طبقات
درکات دوزخ گرد حضرت فاطمه زهرا نعره بزد و از هوش برفت و چون کبوتر بسمل طپیدن گرفت
و حاضران بگریه و ناله درآمدند و گفتند کاشکی ما را مادر خلق نکردی و ما را نزادی و حاضران هر کس بنوعی
گریه و زاری و ناله میکردند که از ناله و گریه ایشان فرشتگان هفت آسمان بگریه درآمدند پس حضرت
رسول صلعم از خانه بیرون آمد و اصحاب بگورستان بقیع حاضر شدند و از حضرت خداوند ذوالجلال
والاکرام لایزال این آیه نزول کرد قوله تعالی ان منکم الا واردها [illegible]
این آیه آمد قوله تعالی ثم ننجی الذین اتقوا الآخره پس دوزخ هفت درکه است درکه اول جهنم است
و هیچ جهنم مذکور است و این مرجای جمله خلایق است و اهل کبایر در وی باشند و از وی فراتر لظی
است و درکه دوم خیانت کنندگان و کسانی که بی ایمان روند عیاذاً بالله درکه سیم از وی ترسایان
باشند و درکه چهارم سعیر است و در وی جهودان باشند و پنجم سقر است مشرکان باشند و بت پرستان
باشند و درکه ششم جحیم است و در وی [illegible] باشند درکه هفتم هاویه است و در آن آل فرعون
باشند و اصحاب مایده و منافقان و زنادقه باشند و عذاب ایشان از همه سخت تر باشد و هر کرا
در [illegible] هفتاد سال از سالهای او [illegible] در تفسیر آمده است که دو فرقه
در وی شوند یکی آنان که [illegible] کرده باشند و ظلم و جور و ستم بر آل محمد کرده باشند دوم کسی که
مال گنج نهاده باشند و زکوة ندهند و در هر یکی هفتاد هزار کوشک باشد از آتش و در هر کوشکی هفتاد
هزار سرای و در هر سرای هفتاد هزار خانه و در هر سرایی هفتاد هزار زاویه و در هر زاویه هفتاد هزار

غار و در هر کوشه هفتاد هزار دیوار عذاب و در روایت از این زیاده گفته اند شیخ منصور عمار و حسن
بصری و علی آورده اند که در هر درکه هر کسی را بازداشته چنانکه گذشت و در این درکها کافران و مشرکان
و [illegible] و ظالمان و غیبت گویان و نمامان باشند چنانکه گذشت و در قبل بگویم قوله تعالی
[illegible] القاویین و ان جهنم لموعدهم اجمعین و این کنایت معروف است [illegible]
باشد و ان کافران و غاویان اند هفت درکه که کافران را باشد و در این قول انکار نباشد
و در آنان اهل کبایر در دوزخ [illegible] روا باشد الهی بحق وحدانیت و محمدانیت و کمال الوهیت
خود که بر ما بیچارگان رحمت کنی و به فضل بیامرزی و حاضران این مجلس [illegible]
را بجنت رسان یا اله العالمین یا ارحم الراحمین   بیست نهم در بیان تواضع [illegible]
بحرمت سوختگان درگاه تو و آبروی گداختگان تو بجای تو و بحرمت مردان راه رضای
تو که خطای ما را از جلال حق بگردانی و آبروی آن مخلصان که دل از خاکدان دنیای دنی بسته که
حاضران این جمع خیر [illegible] بحضرت بانیاز [illegible] که مقصود و مراد هر یکی را محصل گردانی
رب العالمین مناجات بنام آنکه آدم ساخت از خاک روانش داد عقل و هوش ادراک خدا
وندی که بر لوح دل و جان رقم زد نقش خط و خال جانان حکیمی کو بحکمت کرد پیدا زمین و آسمان جمله اشیا
[illegible] لطف عاشق هست و [illegible] هر کس خواه مؤمن خواه کافر خداوندی که دارد [illegible] بهر حال مراد
نامرادان [illegible] چراغ مهر و مه را داده نور به حکم اوست روز و شام و دیجور [illegible]
مهر و ماه روشن بحکم اوست این سرسبز گلشن از او باشد فلک را سربلندی [illegible]
ارجمندی بحکم اوست این گردنده افلاک چنین گردان بگرد مرکز خاک [illegible]
[illegible]
سید المرسلین با صد هزاران هزار [illegible] سر کاینات و خلاصه موجودات افضل و
اکمل عالمیان مهتر و بهتر آدمیان خلاصه دو جهان خواجه هر دو جهان سر در ایوان رسالت [illegible]
هدایت [illegible] ایوان [illegible] آسمان [illegible] شهباز میدان [illegible]
[illegible]
قاب قوسین است رسول [illegible] ابوالقاسم محمد رسول الله علیه و آله [illegible]

علی مرتضی با صد هزاران هزار تحیات زاکیات و برکات [illegible]
مشکل کشای لو کشف الغطاء [illegible] شهسوار میدان لافتی و ان [illegible]
کاشف اسرار الهی [illegible] و ان مشکل کشای [illegible] شریعت و ان شهباز میدان [illegible]
وان [illegible] حقیقت علی حبه جنه قسیم النار و الجنه وصی مصطفی حقا امام الانس و الجن [illegible]
ابا طالب و مظهر العجایب و مظهر الغرایب اسد الله الغالب و مطلوب کل طالب و السلطان اولیا
و [illegible] المشارق و المغارب امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب الدین ابوالحسن علی بن ابی طالب
علیه الصلوة و السلام   چون [illegible] آشکار کرد از نور
شاه کون و مکان [illegible] ان [illegible] مرتضی علی [illegible]
[illegible] اسلام
[illegible] رسید [illegible]
[illegible] ذوالفقار [illegible]
کرد [illegible] ذات تو [illegible] خدای [illegible]
[illegible] دو جهان [illegible] حب تو [illegible]
خدا [illegible] آخر [illegible]
هر دم هزار شکر خدا را که [illegible] صد هزار کرد صلوات الله علیه اجمعین   در بیان تواضع
[illegible] و موعظه مشتمل است بر سه فصل فصل اول در بیان تواضع سبب رفعت [illegible]
است [illegible] برای خدای تعالی خدای تعالی او را بر دارد و درجه او را [illegible]   تواضع
ارجمندی [illegible] سربلندی [illegible] آورده اند که [illegible] از ملوک [illegible]
[illegible] ای فرزند [illegible] اگر خواهی [illegible] حکمت [illegible] آورده ام و [illegible]
[illegible] کرده ام که [illegible] که مال [illegible] زوال است [illegible]
دل [illegible] ملک و [illegible] حکم [illegible] در تواضع [illegible]
[illegible] رهنده که [illegible] مردم را [illegible] که در دام [illegible]

اشارت حضرت [illegible] عالم و سرور بنی آدم محمد مصطفی صلعم بدین عبارت که سید القوم خادمهم [illegible]
هر گاه [illegible] و تواضع [illegible] دل [illegible] پس او محکوم و تو حاکم [illegible]
[illegible]   تواضع [illegible] تواضع هر که [illegible]
برای او [illegible] است و تواضع آن است که [illegible] مقدار خود را [illegible] و از مقدار [illegible] دیگر
کمتر [illegible] دیگر را [illegible] و از این معنی [illegible]
[illegible] ذات [illegible]
[illegible] تواضع [illegible] زیرا که تواضع از بزرگان [illegible] و شوکت
او [illegible] اخلاق [illegible] تواضع [illegible] تواضع [illegible]
[illegible] نقصان [illegible]
نقصان [illegible] خود ظاهر [illegible]
[illegible]
و تواضع از همه کس زیبا [illegible] و از اهل دولت زیباتر [illegible] تواضعست [illegible]
ابن سماک به مجلس [illegible] خلیفه از برای او [illegible] گفت ای خلیفه تواضع
در پادشاهان [illegible] خلیفه گفت سخن [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] احسان کند
[illegible] تواضع [illegible] خلیفه [illegible]
و [illegible] تواضع خلیفه بود
[illegible] تواضع [illegible] تواضع [illegible] تواضع [illegible]
[illegible] متواضع [illegible] تواضع و احترام [illegible] اشراف [illegible]
چون [illegible] عظام [illegible] و موجب ارتفاع [illegible]
دولت متواضع باشد آورده اند که [illegible] آمد [illegible] تعظیم [illegible]
کرد چنانچه برای [illegible] چون [illegible]
[illegible] این تواضع که [illegible] خلیفه [illegible] خلیفه گفت [illegible] تواضع

رابل شود بود او لیتر دقدری که باحترام بزرگان بگاید کاسته و محو شده بهتر است مرد قدری که به تعظیم
کسان کاسته کردد مردم بچنان قدر سالار آراسته کردد آورده اند که اسمعیل سامانی پادشاه خراسان
بود و سلطان آل سامان بود روزی عالمی به مهمی نزد وی آمد او را تعظیم بسیار نمود و در محل رفتن هفت قدم
در عقب وی برفت شبانه جمال با کمال حضرت رسول را در خواب دید که میفرمود ای اسمعیل سامانی یکی از علمای
امت مرا تعظیم کردی او عزیز است من از خدا تعالی درخواستم تا ترا در جهان عزیز گرداند و چون هفت
قدم در عقب وی برفتی دعا کردم تا هفت کس از نسل تو پادشاهی کنند و دو دعا باره تو مستجاب شد
یکی از علامات تواضع میل کردن است به صحبت علما این در این زمان صاحب یقین نمی یابند
که خود را بصورت علمای ربانی و مشایخ حقانی به خلق نمایند بطمع حطام فانی سخنان حق را بزور خرد
بیارایند بلکه بصحبت کسی باید رفت که کاره صحبت مردم باشد و به کسی اعتقاد باید کرد که نخواهد که کسی
بدان اعتقاد نماید در خبر است که چون عبد الله طاهر بحکومت خراسان آمد در نشابور نزول فرمود
اعیان و اشراف بسلام وی آمدند بعد از یک هفته فرمود که هیچکس مانده است در این شهر که بسلام
نیامده باشد گفتند در این شهر کسی که رسم دارند شما را پرسیده اند و به مجلس شما رسیده اند اما دو کس
که هر یک بگوشه نشسته اند دیده از شاه و این دامن بسته و از غوغای خلق رسته و بسودای دیگر خاطر
پیوسته معتکفان حرم کبریا نشسته نه دل صورت گرو ریا دیده نه کون مکان در نظر بال همت
جهان زیر پر ملکت نوبت شاهی زده تخت در ایوان الهی زده عبد الله پرسید که این دو تن
کیانند گفتند احمد حرب و محمد اسلم و علمای ربانی اند و بدرگاه سلاطین و امرا تردد نمی نمایند گفت اگر
ایشان بسلام ما نیامدند ما بسلام ایشان برویم پس سوار شد و بدر خانه احمد حرب رفت یکی گفت که
عبد الله می آید احمد را مجال فرار نشد عبد الله بخانه وی درون رفت احمد برپای خواست و به تواضع سر در
پیش افکند و بایستاد عبد الله نیز برپای ایستاده بود احمد سر برآورد و در وی نگریست و گفت
ای پسر طاهر شنیده بودم که مردم نیکو روی و خوش منظری حالا یکبارم از آن خوبتری که خبر داده اند
اکنون این روی را بنافرمانی حق تعالی زشت مگردان و چنین رخساره را هیمه دوزخ مساز پس روی
به قبله آورد نماز در پیوست عبد الله گریان گریان از خانه وی بیرون آمد و نیز بدر خانه محمد رفت هر چند جهد کرد
سود نداشت گفتند صبر باید کرد تا در جمعه بنماز بیرون آید شاید که ملاقات واقع شود عبد الله از مرکب

فرود آمد

فرود آمد و پیش محمد اسلم آمد و سلام کرد و پرسید که چه کسی و چکار داری گفت عبد الله طاهرم بزیارت تو آمده ام
گفت ترا با من چکار و مرا با تو چه کار پس روی به دیوار آورد و در وی نگریست عبد الله پیش آمد و روی بر
قدم او نهاد و مناجات کرد گفت الهی این مرد برای رضای تو مرا دشمن دارد که بنده بدم و من برای رضای تو او را
دوست دارم که بنده نیکست بحرمت این دوستی و دشمنی که برای تست ناگاه هاتفی آواز داد که سر بردار که گناه ترا
در کار طاعت او کردم الغرض بدان رو نگاریم و لیکن دوستان را دوست داریم چه باشد که بدان
در قیامت به نیکان بخشند از راه کرامت آورده اند که یکی از سلاطین به دیدن درویشی رفت او
را پیش فی الحال سجده بجای آورد وزیر شاه پرسید که این سجده بود گفت سجده شکر دیگر باره سوال کرد
که برای چه سجده کردی گفت برای آنکه سلطان را نزد من آوردی نه مرا نزد سلطان بردی زیرا که آمدن
پادشاهان نزد امثال ما درویشان عبادتست و رفتن درویشان بدرگاه پادشاهان معصیت پس
چون سلطان را طاعتی حاصل شود و معصیتی از من گذشت محل شکرگزاری و سپاس داری شد اگر
دم ز ارادت زنی برفت قدم زیر کرسی زنی که استعانت بدر او کرد اگر برفرازی
ز دار پس برف و بدان که حق سبحانه و تعالی تواضع از بندگان دوست دارد و دشمنان را نکوهیده است چنانکه
گفت عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما خاصان الرحمن که
بروی زمین روند و حضرت رسالت پناه محمدی فرمود که مرا تواضع فرموده چنانکه او را به تواضع امر
فرمود واخفض جناحک للمؤمنین فروتنی باش مومنان را و باز دار از بزرگی کردن و امامت دشمنان
چنانکه گفت فالذین لا یؤمنون بالآخرة قلوبهم منکرة آن کسانی که در جهان کمراه بمانند دل ایشان
بزرگی کنند و فرمود که انه لا یحب المتکبرین خدای تعالی دوست ندارد بزرگی کنندگان را و گفت یا ایها
الذین آمنوا لا یسخر قوم من قوم روایت کرده اند از حضرت رسول فرمود که داود نبی گفت
بار خدایا در کدام خانه ترا جویم وحی فرستاد که یا داود در خانه آنکس آرامم که
کسی نزد او تواضع کند و از عمر عزیز بگذرد و خویش را از دنیا نگاه دارد و از بد
رضای من که گرسنه را سیر گرداند و غریب را جای دهد و مصیبت زده رحمت کند فردای قیامت نور او
او چون آفتاب در میان مردمان چون اگر مرا بخواند که خداوندم لبیک عبدی گویم اگر بخواند بدهم
دار جاهلیت بهم علم و در طبیعت نور دهم مثل او در میان مردمان چون فردوس است در بوستانها
دانه چه بس خشک شود و نه میوه اش بگذرد و روایت کرده اند از حضرت سید کاینات که گفت

متکبران را انگیزانند روز قیامت مانند خوک بر صورت امردان تا مردمان ایشان را بزیر پای بسپرند و از
خواری ایشان نزد خدای تعالی میان خصمان داوری کند پس از نا بس دوزخیان بدترین باشند
و همچنین بخورانند ایشان را از زقوم که ریم زرد آب دوزخیان است روایت از حضرت خواجه کونین
فرمود در بهشت در نیاید آن کس که چندان سپند از کبر در دل داشته باشد گفتند یا رسول الله کبر چیست گفت
آنکه سخن را سر باز زند و مردمان خوار دانند و آن حضرت فرمود که کبر و عظمت خدای است هر که از آن دو
کبر آرد آتش دوزخ بسوزانم اعلی گفته اند سزد بزرگی و بزرگواری خدای تبارک و تعالی را چنانکه پیدا شد
از ابوالقاسم حکیم که گفت سزاوار تر بکبر او را که سه چیز است به سه چیز علم با جهل و قدرت با عجز و زندگانی
با مرگ روایت از حضرت خواجه عالم فرمود که هر جا که بنگ مردی باشد جان از تن او بیرون آید از سه
چیز پاک شد در بهشت رود کبر و دیگر خیانت و دیگر و آن حضرت فرمود که هر آن بنده که جامه
پوشد و نعلین در پای کند و بر دراز گوش سوار شود و گوسفند چراند و با عیال خود طعام خورد و با درویشان
نشیند حق تعالی کبر از دل او بردارد و دیگر حضرت سید عالم فرمود که بحضرت پادشاه عالم مناجات کردم و گفتم
خداوندا کیست دشمن ترین بنده تو گفت آنکس که دلش بر کبر بود و زبانش در شب و روز در عبادت
باشد و در دلش ترش و بخیل بوده باشد و بر اهل خویش بد خو بوده باشد و فرمود که تواضع خوبترین اعمال
است روایت کرده اند از موسی که دو مرد دعوی کردند یکی گفت من غلام پسر فلان از بزرگان بر شمرد تا نه
اقرار نکردم دانند یکی گفت بنام پدر پدر مسلمانم گفت بحق خداوند ذوالجلال که اگر بدرم مسلمان نبودی
من هر گز پدرم را فضل ننهادمی و نام نبردمی به او پس خدای تعالی وحی کرد به موسی که من قضای این مرد را
راندم اما آنکه به پدر اصلی خود نازید دوزخ کردم که خداوندم بر سر حقیقت که او را با پدرانش در دوزخ رسانم
و حضرت رسول فرمود که هر که بپیش پای برخاک نهد نیاز بدرگاه بیاید و پادشاه کار سازد نیاز مندی
کند و از کبر دینی و دولت شود خدای تعالی او را به بهشت رساند روایت کنند از عبد الله که گفت سر تواضع است
که هر کس را که بینی بپیش تر از وی بر او سلام کنی و سخنان همه را از خود بهتر و خوبتر داری و اگر از تو کرامت در
دل او باشد او را از خشنود کنی و سخن موضع گوید در جواب که دیدم حضرت امیر المؤمنین علی را
گفتم یا امیر المؤمنین مرا پندی ده که بدان کار کنم گفت هیچ چیز ندیدم بهتر از تواضع درویش را با توانگری
رساند روایت از بایزید که گفت تواضع چهار است تواضع تن است و تواضع عقلست و تواضع جان است اما

تواضع

تواضع تن دنیا جویان راست و تواضع دل عقبی جویان راست تواضع عقل اهل جویان راست و تواضع جان مولا جو
یان راست هر که به تن تواضع کند دنیا یابد و هر که دل تواضع کند عقبی یابد و هر که بعقل تواضع کند هدیه یابد و هر که بجان تواضع
کند مولا یابد و گفته اند که توانگری در یقین است و عزت در تقوی است و آسایش و شرف در تواضع است
در بیان نکوهش و خرسندی گرامی تر و بزرگتر دو چیز است یکی گذاردن امر و دیگری دور شدن از نهی هر بنده که
گذارد و نیکو کند از مردان مؤمن و مؤمنه باشد و علما گفته اند که زنده کانی در این جهان دو چیز است یکی خور
سندی و دیگری زیستن در طاعت و توانگری بمال بسیار در دین کم نشد از بی خرسندی روایت از
حضرت رسالت پناه فرمود که هر بامداد برخیزد و ایمن در خانه خود با عافیت بود و از قوت یکروزه ایمن بود
می باید که شکر خدای تعالی بجای آورد آن حضرت فرمود که بهترین است قانع بند و بدترین ایشان طامعند
و حضرت رسول فرمود که خورسندی باش تا شاکرترین مردمان باشی و پرهیزکار باش تا عزیزترین
مردمان باشی و حضرت رسول فرمود که دور باش از گناهان که آن سه چیز است یکی کبر و دیگر حسد و دیگر
حرص اما کبر ابلیس کرد از آن کافر شد اما حسد قابیل کرد بنزد برادران ملعون گشت اما حرص آدم کرد و برا
بدان داشت که از درخت گندم بخورد و از بهشتش بیرون کردند و در روزبیش در سخن نهادند نقل است از
سید کاینات فرمود که بگرد بیگناهی بر حیثیت او را دیدی در کار سخت و آب تلخ کشید مزدوری از او
پرسید که هر روز چند ستانی گفت یکدرهم گفت فردا بیا هر روز ترا درهمی دهم و قرانت بیاموزم گفت
آری روا باشد روز دیگر بیامد و در مسجد نشست چون ده روز تمام شد عیالش نفقه طلب کردند بیامد
بنزدیک حضرت رسول گفت یا رسول الله مرا دل دادی امروز ده روز است و در خانه من نفقه نیست
به حضرت امیر المؤمنین فرمود تا ده درم بداد و او بخانه برد و کیسه سه درم و دو دانگ برآمد باز گردید و
در مهار به حضرت امیر المؤمنین داد و خدای تعالی وحی به حضرت رسول فرستاد و فرمود که او را هر روز
دو دانگ روزی کرده ام تو خواهی که بدان بیفزایی اگر او را خواهی هم چنین زر سه و دو دانگ و از ایشان خود
روایت کرده اند از بزرگان که چهار چیز به چهار چیز بخشند تقویم بر تدبیر بخشند و تخش بر کوشش بخشند و
اجل بر امل بخشند و قضا بر حذر بخشند روایت است از حضرت سلیمان ابن داود که روزی نشسته بود مردی را
دید که روی زرد بود با دو قطعه زبان بر هنه و نیکو بود بنالید و از درویشی اسلیمان سلیمان او را کرسی زری
داد و بر گرفت برفت پس از سه روز آن کرسی را بیاورد و باز آورد تا بفروشد هر چند گرداند به سه دانگ هم

نقل

پیش بر جا بماند کس او را اگر [illegible] سلیمان ع او را بخواند و پرسید که این کرسی را میفروشی گفت یا نبی الله هر چه
عرض کردم گفتند رد یست بهفت درم پیش نمیخرند سلیمان ع میفروخت جبرئیل ع بیامد و گفت خدای تعالی میفرماید
که بس ان مرد را درویش [illegible] کردم تو میخواهی که او را توانگر گردانی گفت بعزت من اگر از مشرق تا مغرب
بگرداند نخرند او ورا بکسی بهفت درم سلیمان ع کرسی از او بستد و هفت درم بدو داد روایت کرده اند که
[illegible] گفت که چهار چیز جستم که طلب او خطا بود توانگری را جستم خود در خرسندی بوده است
و راحت در بسیاری مال جستم خود در اندک بوده است و نعمت در خوردن [illegible] جستم در پرهیزکاری
بوده است روایت کنند که حکیمی گفت که خرسندی دار تو انگریست هر چند که [illegible] است [illegible]
در درویشی است هر چند که دنیا پادشاهی هست در خبر است که سلیمان ابن داود ع که روزی بر تخت سلطنت
نشسته بود درویشی گذر کرد دید که پادشاه را که [illegible] در روان او را بر داشته بودند و پیر [illegible] سلیمان ع دید کان
مرد درویش را با [illegible] در راحت مشغول بود سلیمان ع او را گفت نمی بینی که با حشمت [illegible] در روان مرا بر
داشته و مرغان سایه کرده او مرد گفت ای سلیمان ع پادشاهیت از سه چیز بیرون نیست یا آنکه آنچه با تو
گذشته است من با تو برابرم آنچه گذشته است نیز برابرم اکنون این ساعت چرا عمر خود را ضایع کنم
و تو [illegible] که پادشاهی که [illegible] این پادشاهی و سلطنت بسر آید او آخرش [illegible] از تو بخواهد
شاه دین سلیمان ع گفت بخواه از من آنچه خواهی تا ترا از آن بی نیاز سازم تا تو فراغت کنی و با من صحبت
داری ان مرد گفت از من سه چیز قبول کنی و از من باز داری با تو صحبت کنم سلیمان گفت ان سه چیز کدام است
ان مرد گفت مرا روزی که قسمت من نباشد و روزی که قسمت باشد باز داری و هر چه را که من قضا
کرده باشد از من بگردانی و دیگر چون اجل برسد از من باز داری تا من ترا پرستم و با تو صحبت دارم
حضرت سلیمان ع گفت من از این کار در ماندم او مرد گفت پس من با تو چرا صحبت کنم
در قصه عزیر پیغمبر ع بدان که در لشکرگاه موسی کلیم ع دوازده هزار پیغمبر بودند و همه بر دین موسی
پیغمبر ع بودند و عزیر پیغمبر از جمله پیغمبران بود و او دو پسر داشت یکی ده ساله و دیگری بیست ساله و او را چهل
سال بود و هیچ آفریده نداشتی که در ازل و ابد چه رفته است و چه خواهد رفتن و عزیر پیغمبر ع توریت
را یاد داشت بعد از موسی ع روزی عزیر ع بر خر او دراز [illegible] داشت بازگرد وارزدی

که مقام دا[illegible] بدان آنکه مفسران بر آنند که خر داری [illegible] داشت با سبد و مان و دوستی [illegible]
در روایت مختلف است [illegible] سرخ پوشیده بود و کلاهی [illegible] بر سر نهاده روان شد و در ان راه
که بیت المقدس را مرکبانش [illegible] افتاد در ان جای خرابی [illegible] روزگاری [illegible] گذشته بود و دیواری چند بر
سر آن راه بود و ان شهر خراب شده بود چنانکه استخوان های پوسیده و ریزیده ازان شهر نما [illegible]
بود و ان شهر خراب شده بود و بخاطر او بگذرد که روز قیامت حق سبحانه تعالی این استخوانها را که پوسیده
چگونه زنده خواهد کرد و این قدر که خدای تعالی میفرماید که قوله تعالی او کالذی مر علی قریة و هی خاویة علی
عروشها قال انی یحیی هذه الله بعد موتها یعنی ای کسیکه بران ده خراب بگذشت و در این استخوانهای ریزه پوسیده نظر کرد تعجب
در دل او کار کرد و در خاطرش آمد که حق تعالی چگونه اینها را زنده کند میفرماید که چون اینقدر در دل او
بگذشت حق سبحانه تعالی مرگ را بروی گماشت چنانکه فرمود قوله تعالی فاماته الله مائة عام ثم بعثه
قال کم لبثت قال لبثت یوما او بعض یوم قال بل لبثت مائة عام فانظر الی طعامک و شرابک لم یتسنه
فانظر الی حمارک و لنجعلک آیة للناس و انظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحما فلما تبین له
قال اعلم ان الله علی کل شیء قدیر و چون مرگ بروی گماشت او بمرد و در از گوش او
نیز بمرد و صد سال بران بگذشت و اعضای ایشان را باد در اطراف و اکناف عالم ببرد و ریزه ریزه
شد چنانکه اثر از ایشان نبود اما ان طعام و شراب [illegible] و باز چیز و ان قبای [illegible] و کلاه [illegible]
به حکم جبار عالم چنان شد که در ان صد سال هیچ افسرده در ان [illegible] بگذشت و در ان طعام تغیر [illegible]
و چنان بر قرار خود ماند چون صد سال [illegible] فرزندان او یکی صد و ده ساله و یکی صد و بیست ساله شده
بودند و در روایت از میان ایشان محو شده بود و وقت آمدن عیسی ع شده بود ایشان مرده بوده [illegible]
نشسته بودند و باهم حکایت که [illegible] حق سبحانه تعالی اظهار قدرت کرد و باد را فرمود تا ذرات استخوان
عزیر را از اطراف عالم گرد آورد و ذره ذره بر هم می نشاند تا استخوان تمام میشد بعد از ان پی بر آورد و گوشت
بر رست و پوست بر وی آورد و بر بنی سر عزیر پیغمبر ع [illegible] و پیدا رسید چشم او پدید آمد و جان در سرش
بفرمان خدای تعالی بر آمد چون چشم باز کرد هیچ اعضا خود ندید اما چنان که بر سر ترکیب شده همه اعضای خود
را از گرد [illegible] و دست و پا و شکم همه جسم خود بدید که اول استخوان بر هم آمد و بر هم دیگر پیوسته شد و پیها
بیامد و گوشت بر رست و موی بر وی آورد تا اعضایش برین نوع درست شد و جان در او آمد و خم
کلاه دید نهاده [illegible] و پوشید و کلاه بر سر نهاد و حق سبحانه تعالی وحی کرد بر عزیر ع چه مدت لبثت

[illegible] گفت یک روز یا بعضی از روز حق تعالی فرمود که یا عزیر صد سالست که مرده بودی نظر بر دراز گوش خود کن تا او هم
ان جانب کرد هیچ دراز گوش ندید اما چنانکه خود را برچشم سر برید که چگونه زنده و ترکیب یافت دراز گوش را
چنان دید که باد اعضای او را بر هم می نشانید استخوان و پی و رگ و گوشت و پوست و موی بر آورد و جان
در تن او در آمد و زنده شد عزیر روی بر خاک نهاد با معبود پادشاه عالم [illegible] کرد و شکر باری تعالی نمود
و سر بسجده نهاد و بدان سهوی که کرده بود از خاطر خود گذرانیده بود آوردن تسبیح و تهلیل بجای آورد
توبه کرد ازان اندیشه که بخاطر گذرانیده بود بعد ازان وحی آمد که ای عزیر نظر کن بدان طعام و شراب تو که
در این صد سال تغیری در وی نیامده است چون نظر کرد همان دید ازان تازه تر که بود تغیر و تبدیل در او
نشده عزیر با خود گفت که پسران او [illegible] که در شام بود و خود مرده باشند و صد سال برا و گذشته باشد و هم
از ان آیین کرده است من باز گردم و دراز گوش را بار کرد و باز گردید در روی به سوی اهل خود نهاد
چون از ان راه بر سید پسرانش دیدند که بعد از صد سال از این راه شخصی می آید و قبای سرخ از پشم و کلاه
سرخ از پشم پوشیده برادر بزرگ با برادر کوچک گفت که در ان زمان که پدر ما بر این راه میشد پدر ان او
دوست بدین صفت بود که این مرد است که می آید که جامه و هم کلاه و هم دراز گوش او صد سالست که کسی
بر این راه نیامده است ایشان در این سخن بودند که عزیر ع فرا رسید و سلام کرد پسران جواب دادند و
گفتند تو چه کسی و از کجا می آیی عزیر گفت من عزیرم ایشان گفتند چه میگوئی عزیر صد سال است که رفته است
گفت بلی چنین است اما بر شما ظاهر کرده ام و بعد از ان حکایتهای گذشته همه ظاهر کرد ایشان گفتند که
عزیر توریت یاد داشت و این زمان در میان امت کسی نمانده یاد دارم املا کرد و بخواند آواز
در شهرها افتاد و خلایق جمع شدند کسی که او را دیده بودند او را بشناختند چون توراتیت بشنیدند پسران
[illegible] الله دانند چهل سال و پسران یکی صد و ده ساله و یکی صد و بیست ساله بودند و بعد ازان خلایق
بر چند گروه و امت شدند ولادت حضرت عیسی ع بظهور پیوست بعضی گفتند که عزیر پسر خداست و بعضی
گفتند که عیسی پسر خداست و بعضی گفتند که عزیر و عیسی و مریم هر سه از بندگان خدای تعالی اند سبحانه
العظیم قول همه افتاده بود و خدای یکیست و واحد و یکتاست و از این غلطها بیزار است و یک و بی عیب
و از زن و فرزند است و تا در است بر قدرتها که خوارد و همه را هلاک کند و زنده کرداند که لیس
کمثله شیء و هو السمیع العلیم حکایت رابعه عدویه در خبر است که رابعه العدویه خواهند او زنها
داشت مومنه که شب در عبادت و طاعت خدای تعالی مشغول بود و در روز روزه داشتی در شبها عبادت

کردی شبی در محراب خوابش ربوده بود دزدی بخانه رابعه در آمد و آنچه بود در ان خانه تمامی بر داشت و خواست که
بیرون رود از خانه هر چند کوشید راه نیافت در راه خانه بسته شده بود از هیچ جای راه نبود در ان متحیر ماند
ناگاه هاتفی آواز داد که چون رابعه در خدمت ماست ما را واجب است که او را و خانه او را نگاه داشتن دزد چون
ان بشنید ان رختها را بر جای خود گذاشت راه یافته بیرون آمد و از دزدی توبه کرد و دیگر بر سر گناه نرفت
پس هر که با خدای تعالی باشد خدای او را نگاه دارد باشد عبدالله ابن مبارک غلامی خرید به نه دینار
چون شب در آمد غلام گفت ای خواجه روز خدمت تو کردم تا شب بگفتم اکنون اجازت فرمای تا بعوض
خواب بنده با خدای عز و جل کنم به عوض روز چون اجازت یافت وضوی ساخت و جای خلوت طلب
کرد و در نماز ایستاد تا بروز عبادت کرد چون صبح شد به کار بر داشت و گفت ای خداوند کریم اگر این
خود نبودی چنان ترا بروز پرستیدمی که می شب اگر از بند آزاد بودی شب و روز ترا عبادت کردی
عبدالله گوش داده دی شنیده و چه گویند ان غلام بر خواست و بیرون آمد و آهنگ ویرانه کرد عبدالله
بر اثر وی رفت تا بدان ویرانه غلام را دید و در ان ویرانه به عبادت مشغول شده شبی بود تاریک و قندیلی
از هوا آویخته بود با طناب و بقلاب از قدرت حق سبحانه تعالی از نور حضرت رسول روشن شده بود
چنانچه همه ویرانه از نور او روشن شده بود عبدالله برفت و در قدم ان غلام افتاد و گفت اکنون تو
بنده من بودی اکنون من بنده تو باشم ترا آزاد کردم از برای رضای خدای تعالی غلام سر بر آورد و گفت
الهی مرا فاش کردی از این پس زنده گانی نخواهم این بگفت و سر بسجده نهاد و جان بحق تسلیم کرد عبدالله
ابن مبارک گفت چون فردا رفتم و در ان نظر کردم گمان بردم که مرد صد ساله است مرده است کارش را
راست کردم و به خاکش سپردم چنین باشند مردان خدای اگر ترا نیز هوس خدا پرستی است چنین می باید
بود زیرا مردان خدا جدا جدا باشند یکی از خدا جدا نباشند حکایت آورده اند که ادریس [illegible] مردی
بزرگ بود و سه شبانه روز بود که هیچ چیز نیافته بود که بخورد با ملازم خوانه بر آمد از خدای تعالی
و به شکم گرسنه نگاه کرد که یکبار دیگر سر راه بروی زمین افتاده بود از آن بگرداند و در نگرفت
که مبادا از کسی افتاده باشد برفت و گرم او کرد که یک دانه حوا بخورد ناگاه گوسفندی دید می آید و گرده نان
گرمی در دهان گرفته بیاورد و در پیش ادریس نهاد ادریس از آن بگرداند که مبادا از کسی بوده باشد
ان گوسفند به قدرت الهی بسخن در آمد و گفت یا ادریس من بنده ان کسم که تو بنده او تو این نصیب حق تو

چند فرستاده است نشان اویس دست فراز کرد وان گرده را گرفت گوسفند ناپدید شد حکایت ابوعبدالله خفیف
گوید که روزی با عبدالله بن خفیف مردی بود از بزرگان دین حکایت کرد در حج قصد حج کردم به مدینه رسیدم
گرسنه بودم و هیچ نیافتم که بخورم در این سختی بودم که خوابم در ربود در حال بجمال حضرت رسول صلعم در خواب دیدم که
پیش آمده و گرده نان بدست من داد که بخور من میخوردم و در روی حضرت رسول صلعم نظر میکردم تا نیمه از آن
گرده بخوردم وان حضرت برفت و من از خواب در آمدم آن یک نیمه گرده با من بود و صلوات بدادم و در وی
بدان گرده قناعت کردم در خبر است که لقمان مشهوری که یکروزی در بادیه میگذشتم غلامی دیدم که شبانی
میکرد و از دور گوسفندان نماز میکرد و گرگان دیدم که گله او را محافظت میکردند پیش رفتم و گفتم ای برنا هرگز
گرگ با گوسفند آشتی میکند گفت ای ذریت که صاحب گوسفندان خدمت خالق خود کند و بنده خدای بر جای
آورد پس خالق گرگ را بفرستد تا بعوض او شبانی کند و چون من با خالق آشتی کنم گرگان با گوسفندان آشتی
کنند گفتم ای غلام خدای را شناسی گفت بلی گفتم کجاست گفت یافت [illegible] الا ای همه هست اما بجهت [illegible] از آن
پر است که ان الله بکل شیء محیط گفتم خدای را بظاهر شناسی یا بباطن گفت بهر دو گفتم هر دو را بیان کن
گفت بظاهر چنان دانم که چون نقشی دیدم دانستم که مصوری هست و چون کتاب دیدم دانستم که نویسنده هست
و چون خلقت دیدم دانستم که خلایق را خالقی هست که آنچه اراده کند گوید کن فیکون کاف به نون نرسیده
باشد که آن چیز شده باشد اما بباطن چنان بشناسم که آنچه تدبیر کردم تقدیر او باطل کرد و تدبیر من
به تقدیر او در نیامد دانستم که من بنده ام و آن خدا را [illegible] کار به من [illegible] بلکه بر اوست
او دست و آنکس که بحکم او راضی بود در آن جهان ملک و پادشاه بود و نشان رضای حق آن است که
بنده بطاعت و صدق و اخلاص کرد و از چشم و گوش و زبان و دست و پای که قهر حق گوید [illegible]
و بجای که نباید رفتن نرود و چیزی که نباید دیدن نبیند و دست [illegible] و گوش [illegible]
شنود [illegible] زبان را [illegible] خدای تعالی [illegible] چشم به قدرت خدای تعالی [illegible] پس ای بنده خدای
باید که جمله اعضای خود را به بندگی او [illegible] حکایت ابوسلیمان دارانی گوید که [illegible]
خانه [illegible] بنده [illegible] عرضه کردم [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] گفت [illegible] طعام خوری گفت [illegible]
خود [illegible] برای خود [illegible] دعوی بندگی خدای تعالی [illegible]

[illegible]

گفت که این عاجز فقیر میگوید در حال او را اجرت داد گفت حقیقت بنده چنین است که این بنده میگوید والله
اعلم — در موعظه روایت کنند عبدالله ابن عباس از حضرت سید انبیا و خلاصه اصفیا محمد
رسول الله فرمود که چون روز قیامت باشد مردم در عرصه عرصات آرند که مال از حلال جمع کرده باشند فرمان
آید از پادشاه ذوالجلال که وی را به دوزخ برید و مردی دیگر را بیاورند که مال از حرام جمع کرده باشد و به
حلال نفقه کرده باشد خطاب در رسد که وی را نیز به دوزخ برید پس مرد دیگر را بیاورند که مال از حلال جمع
کرده باشد و بحلال نفقه کرده باشد ندای عزت در رسد که او را حساب بطلبید به درم و حبه از کی آورد
و در کجا نفقه کرده حساب کنند پس حضرت رسول صلعم فرمود که بندگان از حلال حساب است و از حرام عذاب
و نیز حضرت رسول صلعم فرمود که اللهم اعوذ بک من الدنیا فانها تنهی الآخرة گفت بار خدایا میخواهم که دنیا
را از من باز داری که دنیا آخرت را کم کند هر آنکس که در دنیا حریص بود آخرتش نبود آورده اند که چون
روز قیامت باشد دنیا را بیارند [illegible] پس دنیا گوید بار خدایا مرا بنده از بندگان کمترین این
باشم پس از خدای تعالی خطاب در رسد که دنیای دون من راضی نباشم که چیزی دون من در جای
من باشد بندگان خویش را هم بندگان ترا فرستادم به دوزخ و ترا نیز به دوزخ کنم و دنیا پایان است
دنیا کسی جمع کند که عقل نداشته باشد و شرط دنیا کسی طلبد که بیوفا و بیشرمی و بیرحمت و بیمعرفت
از بهر دنیا کسی جنگ کند که به دنیا مشغول بود و بی علم و بی طاعت و بادیه بود — روایت کنند ابن عباس
که روز قیامت دنیا را بیارند بصورت زنی زشت روی و سخت منکر بود و ازرق چشم [illegible]
کند [illegible] و خلقان از وی بیزار باشند و خلق قیامت او را ببینند و بترسند و [illegible] کنند که این
بدین زشتی و بدین بدشکلی پس دنیا را بدین صورت بر خلقان عرضه کنند و ندای از خدای تعالی ندا
کند بخلایق که ای آدمیان این را میشناسید گویند نعوذ بالله از شناختن این صورت پس بار دیگر
ندای عزت در رسد که این دنیاست که شما از برای این مردار جنگ و خصومت کردید و برادر را
کشتید و این آن دنیاست که شما را مغرور بود به هوا و هوس و شهوت و لذات او مشغول کردید
و از طاعت خدای تعالی اندیشه [illegible] غافلان [illegible] طفلان [illegible] این آن دنیاست
که شما او را دوست داشتید چون خلایق [illegible] پس دنیا گوید الهی کجا اند
دوستان من و [illegible] طالبان من که من حاضر آمده ام به دوزخ رویم آنگاه ندای عزت در رسد که

ای فرشتگان دوستان دنیا را در دوزخ افکنید پس خلقان امید کردند از رحمت خدای عز و جل پس
دنیا را ایشان زندان کردند چنانکه در دنیا زندان بود و بقدر عمل ایشان حکایت عیسی علیه السلام روزی [illegible]
میگذشت سه تن رفیق وی بودند چون به زمین شام رسیدند درخت زرین دیدند که بر جایگاه نهاده
آن سه تن رغبت آن درخت کردند حضرت عیسی علیه السلام گفت ای قوم این درخت شما را [illegible]
اندازد در گذرید از این درخت ایشان سخن عیسی علیه السلام قبول نکردند پس عیسی علیه السلام گفت شما غره نشوید
به این دنیا عیسی علیه السلام از ایشان در گذشت ایشان آن درخت را بر گرفتند چون به نزدیک شهر رسیدند
یکی را گفتند یک درم زر بردار و در این شهر طعامی بستان تا بخوریم این کس که او را بطعام
فرستادند با خود گفت حیف باشد آن درخت را ایشان ببرند و لیکن چون پاره زهر بستانم و در این طعام
کنم تا ایشان بخورند و بمیرند و این درخت زرین مرا باشد القصه آن دو تن که رفیق بودند با هم اتفاق
کردند که چون این مرد بیاید طعام را بستانیم و پیش دستی کاریم او را بکشیم و این درخت زرین یکی از تو
و دیگر از من قسمت کنیم چون ایشان چنین اتفاق کردند آن شخص بیامد و طعام آورد و این دو شخص شمشیر
بر کشیدند و او را بکشتند و چون دل از وی فارغ کردند ایشان نیز طعام خوردن را رغبت کردند و چون از
آن طعام بخوردند زهر در ایشان کارگر شد ایشان نیز بر جای بمردند و درخت زرین بر جای بماند بعد
از دو روز عیسی علیه السلام آنجا رسید دید که ایشان هر سه تن بر جای مرده بودند عیسی علیه السلام گفت ای دنیای دون
چون با هیچکس وفا نکردی و دنیا با هیچکس وفا نکند [illegible] کننده دنیای دون نهاده [illegible] آخرت از دست
داده — دنیا همه رنج است و غم و محنت آه عاقل نکند وطن در این منزلگاه پس ای عزیز من بگریز
دنیا اگر [illegible] دنیا چه میکند دل در این دنیا مبند دنیای فنا [illegible] نوبت مرگ در آید تو خواه
نکند رد — در خبر است از حضرت امیر المومنین علیه السلام که هر کس [illegible] چیزی [illegible] از طلب بهشت
[illegible] از دوزخ هر کس که خدای تعالی را بدانست و طاعت وی داشت شیطان را بدانست و به مخالفت
وی برخواست و چون بدانست که حق کدام است و دست از وی [illegible] و باطل بدانست که کدام است و دست
از وی بداشت و دنیا را بدانست و [illegible] و آخرت را بدانست و در طلب وی ایستاد و یکی از حکما
گوید هر که از دنیا [illegible] بیش [illegible] نیست که برای این مقدار خویشتن را هلاک مکن از دنیا [illegible]
فراگیر در آخرت برای تو [illegible] که سرمایه دنیا [illegible] و سودی [illegible]

راگفت حکیم

راگفت حکیم که دنیا را دوست میدارم تا این دوستی از دل من بشود گفت هر چند که دنیا [illegible]
از حاصل بدست آرد و بجای خویش [illegible] و دوستی وی زیان دارد و این بحقیقت از آن گفته است
که دانسته است که چون چنین کند دنیا خود بر وی دشمن شود و در دل وی خوش شود و یکی [illegible]
میگوید که دنیا دکان شیطان است از دکان وی چیزی بر مدار که شیطان سود زیان با تو سودی
کند [illegible] خدای [illegible] آورده اند که اگر دنیا زر باشد و نه سفال آخرت سفال بودی [illegible]
واجب بودی بر عاقل که سفال باقی دوست داشتن به از زر فانی که چون سفال اختیار کند بر زر [illegible]
و گفته اند حذر کنید از دنیا که شنیده ام که هر که او دنیا را بزرگ داند در قیامت وی را [illegible]
وی ندا کنند که این [illegible] چیزی را که حقیر داشته است ایشان او را بزرگ [illegible]
[illegible] آورده اند که لقمان حکیم پسر خود را وصیت کرد گفت ای فرزند عزیز دنیا را به آخرت
بفروش تا هر دو سود کنی و آخرت را به دنیا مفروش تا هر دو زیان کنی در خبر است از ابو امامه [illegible]
که چون حضرت رسالت پناه محمدی صلعم را رسالت فرستادند لشکر ابلیس نزدیک وی شدند که چنین
پیغمبری را فرستادند اکنون چه کنیم ابلیس ملعون گفت امتان وی دنیا را دوست دارند گفتند پس ما را باک نیست
و از این غم نداریم اگر چه بت پرست نیستند اما دنیا دوست میدارند و دوستی دنیا ایشان را بر آن دارد
که هر چه ستانند بناحق ستانند و هر چه دهند بناحق دهند و سر همه گناهان دوستی دنیاست آورده اند
که حسن بصری [illegible] نوشت به عمر بن عبدالعزیز که آن روز آمده گیر [illegible] کسی که مرگ بوی رسید [illegible]
آن روز آمده [illegible] دنیا هرگز نبود است و آخرت همیشه باقی بوده است و دیگر عجب از کسی که داند
که مرگ حقست چگونه شاد باشد عجب از کسی که داند دوزخ حق است چگونه او را خنده آید و عجب از
کسی که [illegible] دنیا بر کسی نماند دل بر دنیا چون نهد و عجب از کسی که داند که قدر حق است دل چگونه بر وی مشغول
دارد و دیگر فرمود که هیچکس از دنیا نشود که نه بوقت مرگ سه چیز گلوگیر وی باشد که از آن جمع کرده سیر
نخورد و آنچه او امید داشت بدان نرسد و زاد آخرت چنانکه بایست نساخت — در خبر است از یحیی
بن معاذ گوید عاقل سه کار کنند و دنیا را دست بدارد و گور را عمارت کند پیش از آنکه بگور شود و خدا را
خشنود [illegible] پیش از آنکه بدرگاه او شود و گفت که شومی دنیا بدان درجه است که آرزوی او ترا از

خدای تعالی دور کند روایت است از حضرت رسول صلعم فرمود که هر که دنیا طلب کند برای لاف تفاخر خدای تعالی بروی خشم کرد
و اگر برای آن کند که از خلق ممتاز بود از برای نفقه حلال روز قیامت می آید با روی چون ماه شب چهارده پس مر
دنیا را خوار مینیست آورده اند که اویس قرنی چندانکه ممکن بود دنیا را بر خویشتن تنگ کردی قوم وی پنداشتندی که وی
دیوانه است یکسال و دو سال بودی که وی را ندیدندی وقت بامداد از خانه بیرون رفت پس از نماز
خفتن باز آمدی و طعام وی استخوان خرما بودی که از راه برچیدی اگر چیزی جز استخوان خرما یافتی بخوردی
استخوان را صدقه دادی اگر نه با استخوان خرما بودی که از راه برچیدی و چندان خرما خریدی که بران افطار
کشادی و جامه وی خرقها بودی که از سرگین دانها برچیدی و بشستی و کودکان سنگ بروی انداختندی
که دیوانه است گفتی سنگ خورد تر اندازید تا جای نشکند که از طهارت نماز باز مانم و از برای این بود که
حضرت صلعم هرگز وی را ندیده بود وی را ثنای بسیار گفته بود و مردان هر گز راه به دنیا ننهاده اند و به دنیا
نبوده اند و همه در طلب آخرت بوده اند تا به جزا و مکرمت حق تعالی رسیده اند والسلام علی من اتبع الهدی

سی ام در بیان علو همت القصه الهی ببرکت متحیران جمال تو و ببرکت گداختگان محبت
و مقهوران قهر تو ای ملکی که مملوکان عالم مملوک تواند ای جباری که جباران عالم مقهور تواند ای
حفیظی که همه اهل عقل محفوظ تواند ای رازقی که همه اهل بشر روزی تو اند ای غفاری که همه اهل خطا
مغفور تواند که ما را به صوب هدایت بردن تویی و از این وحشت برافراز رستگی ملک معدانه
حاکم پادشاهان بنی احکام خداوندا من عاجزم و هیچ حیله و قوت ندارم و هر چه جز تست ازان بیزارم و هر کس
تعلق بکسی دارد و این بیچاره کار بر لطف تو دارد و یارب حاجت بسیار دارم ... اکردن آن جلال
صورت عنوان کردای رهنمای درجهان ... این ضعیف بیدانا برعلی این بیچاره می بینی ...
و زاری و خواسته و همه چیز تو دانسته و توانا بر همه چیز توانایی بقدرت برآورده و حقوانا بامهلت ...
بنده بر شاه و عاقبت برخورداری بدان باز گردان و شر ظالمان ازو کفایت گردان و هیچ بیرحمی را بر ...
بر رحمت خود را بیامرز یا اله العالمین یا خیر الناصرین   بنام خداوندی که هستی ازو دست
ز بر داستی و برداستی ازو دست   فروزنده شمع گیتی و خور   رساننده روزی مار و مور   نگارنده چهره ماه
و مهر   برآرنده سقف گردان سپهر   ازان پس درودی که جان پرور است   بگرداوش روان برور است

سکندر

ازان گنج پنهان نمودن اوست   بر آنکس که لولاک در شان اوست   محمد رسولی که یزدان پاک   به چهار
گوهر است این نخست خاک   رسولی که از فره ایزدی   نبودی بجز دره ایزدی   درودی فراوان ازیز
دان پاک   بران نازنین پیکر جان پاک   زبده لمحای خدا و نبی   بود بر روان علی و لی   علی ولی شیر پروردگار که
دین خیره شد ازاین انکار   الهی بحق ده و دو امام   ببخش همه خاص و عام   بس انکه بر انها که جان پا فکند
بسر داد و دین را برافراختند   که بر جمله شیعیان علی   نور رحمت کنی از خدا و غنی   الهی بحرمت سید محمد
مصطفی و به قدرت منزلت علی مرتضی و بحق چهارده منزلت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که بر حاضران
و ناظران این مجلس و بر مادران و پدران و حاضران رحمت کنی و بر نجات شان یا اله العالمین بخیر الناصرین برحمتک
ذکر یک این باب در بیان علو همت و جد و جهد و موعظه و غیره و این   مبنی بود بر چهار   فصل اول
در بیان علو همت در خبر آمده است که ان الله یحب الامور حقیقتا تمام مرد بلند همت را دوست دارد
و اعمال بزرگ نظر قبول میسازد در صفت و ارجمند با همت بلند پیوندی دارد که جدا شدن آن از یکدیگر
مرغ همت چو بال بگشاید   ذره اثبات آشیان باید   پس چو کان همت کا کنز پس کوه آسمان باید   سلاطین
را همت بلند کار است کافی و مددگاری و انیه هر کرا از اینان همت بلند تر است بقدم شوکت از دیگران بلند تر
است   همت بلند دار که نزد خدا و خلق   باشد به قدر همت تو اعتبار تو   آورده اند که یعقوب لیث
را در مبدا آن حال خبر آمد که یکی از پسران فضیلت و برا گفت که خاطرم بحال تو نگران است چه در این سن که تو با
هنگام استیلای شهوت و غلبه نهمت است بهانه ترتیب کنی تا از جمال تو کریمه از خاندان بزرگ به خواهم
یعقوب گفت هر چیز که من خویش کرده ام دست بهمان آورده است پیر گفت در این سن حرفی گفت و لازم
که چیست از عروس فلان و ده زان لکیست یعقوب بخانه رفت و شمشیر برون آورد و گفت من عروس ملکت
شرق و غرب این خطه خواهم کرد و استیفای او تیغ جوهر دار است و شمشیر جوهر کردار   بیت ملک سیع
کس را ستیز نیست   مهر عروس از تیغ تیز نیست   و در این معنی این شعر است   عروس ملک کسی در
کنار گیرد تنگ   که بوسه بر لب شمشیر آبدار زند   آورده اند که وقتی اسکندر نیت کرد که جهانگیری کند از
سر عدل و ارام بر عظمت حطاوت و عجم برافراخته در کتاب همیون به تسخیر ربع عالم به حرکت در آورد بعنایت
اندیشه تنگ و ملول بود ارسطاطالیس حکیم که وزیر او بود چون علامات تفکر در ناصیه جهانداری او و حال بحقیقت اقوال
او حاجت در ومحمد گفت ای شاه جهان اسباب دولت مهیا داری و ده خدم و حشم ... در ... و رفع ... بود مال

الله ده و خزانه معمور و مملکت موجود و تخت سلطنت استعانت آراسته و نهال دولت از شرف استقامت
پیراسته اقبال کمر موافقت بسته و جاه و جلال بر آستانه عالی به خدمتکاری نشسته و توقیع همیشه انور در تفرج خاطر
از بهر اسباب چیست اسکندر جواب گفت که تامل میکنم که عرصه جهان بغایت مختصر است سه حصه روی زمین
بسیار محتشم میدارم از برای این مقدار ملک سوار شدن و توجه بر تصرف و تسخیر آن نمودن   کمراه
گمند طول و عرض هفت اقلیم   که من بهیبت تسخیر آن سوار شوم   هزار عالم از این گر بود هنوز کمست   که تا
بعزم تصرف دران دیار شوم   ارسطاطالیس فرمود که شک نیست که رسالت حکومت این ملک از جهان و
لایق همت در خور اهمیت ارجمند تست عرصه ملک ابدی را بدان عالم کن و همچنان بضرب تیغ جهانسوز تسخیر
سران ما را در اقتدار ضبط آن تا سدی آر ببرکت عدل عالم افروز ملک سعادت جمع هم در قبضه استحقاق
تو آید و از این نقصان به برکت استکمال تمام نخ سنر دراین امک بزیب آن بسیار رونق گیرد
ملک مقصی خواه کان محرم بود   ذره او فرخ صد عالم بود   چند کس نه در میان این گشت   عرصه آن غایت
آنچه بیت   اما اسکندر از این سخن شیفته باشد و هر حکیم آفرین کرد بران تحسین نمود امروز شاه جهان
عقل هر کاه در هوای تسخیر اسکندر جهت او پرواز میکند که همای همتش با استخوان ریزه دنیا فرو نیاید
تو باز شاهی با استخوان منگر   همای همت خود را بلند دار پرواز   شیخ فریدالدین عطار از منظور
فرموده   مرد همت باش تا راحت دهند   هر زمانت ملک صد شاهی دهند   هر که را شد همت عالی
پدید   هر چه جست او میسر شد و ما به پدید   هر کرا یکذره همت داد دست   کرد او خورشید از ذره کمست
نقطه ملک همه همت است   پر و بال مرغ جانها همت است   اهل همت جان و تن در باختند   سالها
در سوختن در ساختن   مرغ همت چون بحضرت شد قرین   هم ز دنیا در گذشتن هم ز دین   گر تو مرد
این چنین همت شوی   در دو عالم دل همت شوی   کار دنیا چیست بیکاری همه   چیست بیکاری گرفتاری همه
همت دنیا آتش افروخته   هر زمان خلق دیگر سوخته   مرد دنیا چیست و دل در خون نهد   صد هزاران دام
دیگر کون نهد   تا بدست آید جوی زر از حرام   چون بدست آید بمیرد والسلام   وارث او با جو او
زر از حلال   او بمانده از غم زر در وبال   این چنین چیزی بهیچ ارزد و تو   پس چنین بر دل مپیچ آن جهان ده تو
در بیان جد و جهد سعی کردن است در تحصیل مطالب شد جهد رنج بردن است در ادراک مقاصد
و ما کسب و جد و جهد از صفات ملوک جهانگیر و سلاطین کشورستان است و این صفت نوع همت باشد

هرچند همت

هرچند همت غالب تر بود و جد و جهد در مقصود بیشتر واقع شود و باید که مرد بلند همت از تحمل مشقت نترسد و هم
حال از دو بیرون نیست اگر بجهد او آن مقصود بدست آید فهو المراد و اگر در حجاب توقف ماند عذر او بنزدیک
عقلا واضحست علو همت در طلب مفاخر و مآثر بر همه ظاهر هویدا لائح است   در طلب بیگوش ار یابم
زهی بخت بلند   ور نیابم عذر من افتد بزرگان را پسند   آورده اند که در امثال حکمای هند مذکور است
که موری کمر جهد بر میان بسته بود و از توده خاک او میان را بتکلیف پیش می‌برد از ذره ذره بر میداشت
بطرف دیگر میبرد مرغی بران گذر کرد شیخ دید که ضعیف نحیف این چه کار است که پیش گرفته که برداشتن
تمام دست و پای میزد در نقل کردن آن خاک جهد تمام و جهد مالاکلام بجای می آورد مرغ گفت ای ضعیف
نحیف این چه کار است که پیش گرفته و این چه مهم است که دران حرص کرده مور زبان حال کشاد و گفت
مرا با یکی از قوم خود نظاریست و چون طلب وصال او کردم این شرط پیش آورد که اگر سر وصل ما داری توده از
این توده خاکستر را از این راه بردار حالا مستعد آن کار شده ام میخواهم که بدان شرط اقدام نمایم و از
عهده آن عهد بیرون آیم مرغ گفت این شکال می بری بقدر آرزوی نیست و این کار بجز ده و جد و جهد پیش
نهاده اگر پیش بردارم فهو المراد و الا معذور خواهم داشت   من طریق سعی می آرم بجا   لیس للانسان
الا ما سعی   دامن مقصود اگر آید بکف   از غم وا نرهد عمر بطرف   ور نشد از جهد کار من تمام   عذر
من ازان بعد و بر شما والسلام   آورده اند که فریدون در مبدا ایام سلطنت که ریاحین دولت از ریاض
سعادت دمیدن داشت از بلاد شاده ساحت کامکاری فرمان اندیشه تسخیر طرفی از ممالک که در تصرف
جمعی از متعلقان بود چه آمده از آنجا گفته اند کفاف نفس اگرچه اندک است و شاه جهان به تیغ گرفتی
از همت غالب این هیچ را بارکان دولت شاد فرمود جمعی گفتند ای ملک داراست بمبالغ
تجمل خواسته بقدرت اقبال رفته انگیختن آتش شور بر افروختن صواب نمی نماید و اگر همت بردار از
لکاب چی طره فرو مگذار   در فراغت کوش در لذت گزینت   آرزو را هیچ پایانی پدید   فریدون
قناعت بمقتضای طبیعت سر افکنده و نشستن در کنجی از اقتضای دنائت همت عالی است از کاردان
باشد فرصت را چون خیال سیمرغ که زنده نیست باید شمرد و در حصول آمال از زر گوس اندیشه بیایدکرد
چنانکه گفته اند   ملک سلطنت بیایدت   هر کرا رغبت تن آسانیست   از ملکت کی براتش یم
هر کرا همت جهانگیر نیست   آورده اند که ملکی پسر خود را بحرب خصمی فرستاده بود و خبر آورده اند که ملک

داده کام کار در راه زر و از بهر بردن میکنند و در شب در یک منزل خیمه اقامت میزنند پدر را او نوبت گدای بی ترحمی
که عزت افزید کلفت مشقت را با او قرین ساخت و مذلت را که خلق کرد آرام و راحت را با او رفیق کرد اینه
انکه عزت ملوک داد و مذلت با رعایا قسم پادشاه بنا مملکت است و قسم رعیت امن و استراحت و این
هر دو بخش کم جمع می شود لاجرم پادشاه بی که آسایش او را وداع کند و راحت را با رعیت گذارد و اگر این
چنین نمیکند بستر راحت می باید ساخت و از عزت مملکت اعراض می باید کرد لذت سلطانی [illegible] راحت
دلیر گوی با وجود سلطنت سرمایه دیگر نخواه آورده اند که یعقوب لیث را در بدایت حال خود [illegible]
و خطرهای کلی را مرتکب شدی و از آسایش نفس برطرف شدی و از کشیدن [illegible] سودی بودی
گفتند تو مردی لا روی گردی ترا باعث برای جفای کشیدن و خود را در مغاک هلاک افکندن چیست
گفت مرا دریغ می آید که عمر عزیز خود را در صلاح من در وی صرف کنم در وی توجه بینیم که در آن شریک بسیار باشد
ادرم وجه در آن است و جهد من آنکه خود را بمرتبه رسانم که با جنس من کسی شریک نباشد گفتند برای چه
بغایت صعب کاری و بسیار مشکلت گفت دانسته ام که شرکت مرکبت و [illegible] اگر بکار
ری چند تلف شوم بهتر از این است که در مرتبه پست بمیرم لاجرم بهای جد و جهد [illegible] رسید

می باش بجد و جهد در کار — دامان طلب ز دست مگذار
هر چیز که دل بر آن گراید — گر جهد کنی بدست آید

چنانکه بجد و جهد بنای بزرگ تمهید می یابد چنین این سلطنت که [illegible] اساس شوکت و دولت
در هم می شکنند آورده اند که یکی را از آل طاهر سوال کردند که سبب زوال دولت شما چه بود جواب
داد که شراب شب و خواب بامداد [illegible] کار ملک پرداختیم و از کسالت در [illegible] برانداختیم
لاجرم سفینه اختیار ما در گرداب زوال غرقه گشت و کشتی امید به ساحل مراد نرسید

بنازد دولت [illegible] آن — کسی خواب کند که شام [illegible]

در بیان موعظه بدان که شهوت صحبت بر آدمی
مسلط است [illegible] باشد که تخم نهاده اند تا نسل منقطع نشود [illegible] کاری باشد از لذات [illegible]
و آفت این شهوت عظیم است ابلیس ملعون روزی بخدمت موسی علیه السلام آمد که با هیچ زن بخلوت منشین
که هیچ مرد با زن خلوت نکند [illegible] سعید [illegible] بگوید که هیچ پیغمبر [illegible] خدای تعالی [illegible]
زنان از وی [illegible] هیچ چیز چندان نترسم که از این سبب جز در خانه خویش
نشوم بدان که در این شهوت نیز افراط [illegible] تفریط بیان افراط آن بود که چنین [illegible]

ندارد نگاه

ندارد نگاه نویس بر آن ده و چون چنین بود واجب بود شکستن این روزه اگر چه شکسته نشود [illegible] از حضرت
یحیی علیه السلام پرسیدند که ابتدای زنا از کجا خیزد گفت از دیدن چشم و از شهوت [illegible]
چشم [illegible] حضرت رسول صلعم فرمود نگریستن تیری است از تیرهای ابلیس ملعون تیری بزهر آب داده
هر که از بیم خدای تعالی چشم نگاه ندارد [illegible] که حلاوت [illegible] در دل او [illegible] و از ایمان دور باشد حضرت
رسول صلعم فرمود که هر که بچشم زنا کند همچنان باشد که بفرج کرده باشد و زنای چشم نگریستن است بزنان
و هر که چشم نگاه [illegible] است مردی واجب بود که به شهوت حرام را ریاضت دهد [illegible] این شهوت
روزه داشتن است و چشم از کودکان نیکو روی [illegible] داشتن و این را آفت عظیمتر [illegible] حلال
[illegible] که کسی با کودک ساده روی بشهوت نگرد حرام بود روایت کرده اند که شخصی گفت روزی
ساده رو را دیدم عشق او در دل من کار کرد چنانکه صبر و قرارم نماند شب و روز با ناله بودم و درد فراق
می بردم و گریه و زاری میکردم چنان [illegible] شدم که بیم هلاک رسیدم روی بدرگاه حق سبحانه و تعالی
کردم و به نیاز تمام دعا کردم که خداوندا این درد را از من بردار و آتش عشق او در دل من سرد گردان شبانه
بخواب دیدم که شخصی مرا گفت میخواهی که محبت او از تو بردارم گفتم بلی دست بر سینه من فرود آورد چون
بیدار شدم [illegible] و آن سوز و درد از من زایل شده بود چون یک سال بگذشت سوز عشق
او در دل من افتاد بغایتی که صبر و قرارم نماند و گریه و زاری از من در وجود آمد باز دعا کردم شبانه بخواب
همان شخص را دیدم گفت خواهی که درد از تو دور شود گفتم بلی آن شخص گفت گردن [illegible]
برآورد گردن بزد چون بیدار شدم زایل شده بود چون سال دیگر [illegible] باز درد ناک شدم
و شب و روز بیقرار و بی آرام بودم شبانه آن شخص را دیدم که بمن گفت برو [illegible] و زنی
بنکاح خود درآر چون بیدار شدم در آن روز زنی بنکاح خود درآوردم و از آن محنت [illegible] خلاص شدم
نقل میکنند بزرگان دین از ارباب [illegible] که ایشان خیرات و صدقات کرده و ایشان را در آن
هیچ فایده و منفعت [illegible] توانگران [illegible] اهل [illegible] غرور و اهل ریا و از ایشان مردم بسیار
گروهی باشند که زر و سیم خرج مسجدها و رباطها و پلها کنند و کسانی باشند که از وجه حرام کسب کرده باشند در
ایشان فریفته است که مالها بصاحب مال رسانند و ایشان در مسجد و عمارت خرج میکنند مقصود ایشان
ریا باشد که مردم ایشان را گویند که فلان کس خوب کسی است و این نوع خیرات [illegible]

و طنبور و غیران یا معصیت گوناگون و پندارند که کاری بزرگ کرده اند چون بحقیقت آن برسند تمام معصیت باشد
گروهی دیگر باشند مال و زر و سیم از محل حلال کسب کرده باشند و لیکن مقصود ایشان ریا باشد اگر مسجد [illegible] خرج
کنند که نام خویش بر سنگی یا بر تخته نویسند که ایشان را ثنا کنند اگر ایشان را گویند بنام خود منویس که خدای تعالی
داند و خدای را از ایشان کراهیت باشد و ریا در این است که او را در قرابت و همسایگان و محتاجان
باشند بایشان صرف نکنند و بایشان دادن فاضلتر از آن عمارت باشد به خشت و گچ [illegible] خرج کنند
گروهی باشند که مال و زر حلال خرج کنند بر نقش و نگار مسجدها می پندارند که کاری کرده اند حضرت رسول صلعم فرمود
که چون مسجد بنگار کنند و مصحف بزر و سیم آگنده کنند [illegible] دل مومنی که در آن خاضع و خاشع باشد
و در او نور معرفت باشد بهتر از آن نقش و نگار است بحقیقت پندارند که کاری کرده چون بحقیقت آن
رسند در آن هیچ نبود و گروهی دیگر باشند که دوست دارند که در دنیا ایشان را بر در سرای خود گرد آورند
تا خبر آن بر شهر و محلت رسد که مردمان بدانند که او خیر و صدقات [illegible] دهند که در میان
خلق مشهور باشند و غیر مستحق [illegible] کنند که در راه حج و مقصود ایشان باشد که [illegible] گویند
و خود پندارد که خیری میکند چون بحقیقت آن رسی هیچ نیست

شخصی با بشر حافی مشورت کرد که دو هزار
حلال درهم دارم بحج خواهم رفت گفت بتماشا خواهی شد یا رضای خدای تعالی را کار کنی گفت رضای حق تعالی
گفت برو [illegible] دام دارند بدان بده یا به یتیمی ده که مردی مستحق باشد که بنور معرفت [illegible]
بدل مومنی رسانیدن از صد حج فاضلتر است پس از حج اسلام گفت رغبت حج اسلام بیش میبینم
در دل گفت از آنکه مال نه بدست آورده از وجه حلال [illegible] بجای خود خرج کنی نفس تو قرار گیرد چون بحقیقت
آن نگری هیچ نباشد و گروهی دیگر باشند [illegible] بخیل برایشان مستولی باشد [illegible] گویند این
زکوة کسی را دهند که در خدمت ایشان باشند و به جماعت مشهور و معروف چون معلم و [illegible]
ایشان اجتماع ایشان برای [illegible] باشند چون مدرس که زکوة طالب علمان خود دهند [illegible]
بود دهند و گویند که جای اجر باشد [illegible] مستحق زکوة نه دهند و بکسانی دهند که پیوسته خدمت خواجگان
باشند که روزی ایشان را شفاعت کنند و بدین مقدار زکوة عوض خواهند و وصف ایشان گویند [illegible]
و لیکن بر چشم دارند که خلقان بگویند که زکوة میدهد و گروهی دیگر چنان بخیل باشند که [illegible] زکوة نه دهند
نگاه دارند و دعوی پارسا میکنند [illegible] نماز کنند و [illegible] روزه دارند و مثل آن کسانی [illegible]

کسی بود که

کسی بود که چیزی در سر بود و شخصی که بر سر من درد میکند و آن از روی [illegible] می نهد و بیماری چون زایل شود [illegible]
بسیار خوردن علاج او نشود [illegible] کشیدن و این امثال [illegible] غرور ارباب اموال بسیار است [illegible]
رسته در رستگاری نباشند مگر اگر علم حاصل کنند و صدقات [illegible] کنند و دوستی محبت خاندان مصطفی
و مرتضی و اهل بیت و اولاد ایشان بر دل و جان نهند و از گناهان توبه کنند و از ترس و خوف الهی [illegible]
باشند و شب و روز با خدای تعالی نیاز کنند الهی بحق محمد و آل محمد که بر این بیچارگان رحمت کن یا ارحم
الراحمین و یا خیر الناصرین

راویان اخبار و ناقلان آثار چنین میفرمایند که روزی خلیفه بغداد
با جمعی بزرگان نشسته بودند و از نوعی سخن از حکایات و روایات میگفتند خلیفه فرمود که از احوال پادشاهان
ما تقدم یادگاری خواهیم که [illegible] شود و موعظه [illegible] باشد و [illegible] از ارکان دولت یکی گفت
از پادشاهان که بوده اند هیچ حکایتی [illegible] بهتر از حکایت دخمه نوشیروان عادل نیست و نباشد
چنانکه اندر مداین کوشکی کرده است [illegible] عمارت او [illegible] کرده است خلیفه
فرمود که مداین جای باید رفت و بچشم خود آنرا باید دید و مشاهده کرد که از دیدن او تجربه بسیار حاصل
میشود پس بفرمود تا مرکبان ساز کردند و [illegible] بسیار از هر نوع برداشتند و بطالع سعد از شهر بیرون
رفتند چون نزدیک شهر مداین رسیدند سادات [illegible] و اکابر و اشراف شهر باستقبال خلیفه
بیرون آمدند و با عز و اکرام تمام بشهر آوردند و بعد از چند روز خلیفه در آن شهر بود و در قصر نوشیروان عادل
رفت کوشکی دید که بغایت عظیم [illegible] هیچ آدمی در آن [illegible] و عجب خلیفه
متحیر ماند گفت سبحان الله [illegible] چندین توانگری داده و مرتبه چندین [illegible]
دانیم که در دنیا چندین عمارت کرده است از جهت ترتیب خویش دخمه ساخته است [illegible] باشد که
چون بدین جایگاه رسیدیم و تربت او را زیارت کنیم خلیفه [illegible] مقام کرد و جمله شیخان و پیران [illegible]
را بخواندند و دخمه نوشیروان از ایشان پرسید جمله گفتند که از دخمه نوشیروان خبر نداریم [illegible]
[illegible] که او داند خلیفه نامه نوشت و قاصدی فرستاد که او [illegible]
[illegible] قاصد برفت [illegible]
[illegible] چنانکه هرکه در وی نگاه کردی [illegible]

قاصد گفت از پیش خلیفه می آیم و نامه دارم و شوهر تر از خلیفه میخواند گفت شوهر من برادرست و پیش خلیفه نخواهد
آمد و آن قاصد را پیش شوهر فرستاد قاصد آن پیر را دید دو تا شده سلام کرد و گفت ای شیخ خلیفه ترا میخواهد
و مهمی با تو دارد و شیخ گفت حالم ضعیف است اما فرمان بردارم تحفه ساخت و پیش خلیفه رفت و دیگر
در اخبار آمده است که چون قاصد به طلب شیخ رفت برزگری زراعت میکرد و گاوها را میراند این گاو
در زمین فرو شد برزگر زمین را به شکافت گنج بزرگ عجیب ... شد برزگر خرم شد که آنچه یافتم زر سرخ است
و چون سرش باز کرد خوشه گندم دید هر دانه گندم مثل بیضه مرغی چون آن بدید در تعجب ماند آن گندم را در
طبق نهاده پیش خلیفه برد خلیفه و یاران خود در تعجب ماندند هرچند که از پیران پرسیدند که این گندم در عهد
کدام پادشاه رسته است هیچکس خبر نداد و چون او شیخ در آمد به خدمت خلیفه رسید خلیفه از وی پرسید
که در عهد نوشیروان کجاست و طبق گندم را به او نمود و گفت که در عهد کدام پادشاه رسته است شیخ گفت از
عهد نوشیروان و این گندم خبر ندارم اما پدری دارم شاید که او داند خلیفه گفت ای شیخ تو پیری پدر
پدری داری گفت بلی دارم گفت کجاست گفت بر بساط است ... و را جبل الجودی خوانند خلیفه بفرمود
تا هزار دینار به شیخ دادند و او باز گردید و قاصد را به جبل الجودی فرستاد و چون قاصد به آنجا رسید از آن خانه
بیرون آمد نیکو روی اما به زبان بسیط گفت کرامی طلبی گفت فلان مرد را گفت پدر من است برادر خواندم بنشین
تا بیاید چون ساعتی برآمد مرد کهل در آمد سلام کرد و گفت خلیفه ترا میخواند گفت فرمان بردارم با قاصد
روانه شد به خدمت خلیفه رسید چون در آمد سلام کرد و مرد کهل با هیبت عجیبش آمد فرمود تا طبق گندم
بیاوردند گفت میدانی که در عهد کدام پادشاه این گندم بوده است در عهد نوشیروان کجاست
گفت ای خلیفه من از اینها خبر ندارم اما پدری دارم این احوال او داند و نام او موبد یزدان پرست
است بولایت بطوه نشیند خلیفه فرمود تا او را ده هزار دینار دادند و روانه ساختند پس قاصد به طلب
موبد یزدان پرست فرستادند قاصد به اسرار بطوه رفت در اسرار او بزرگ دید خلقی بر در زد از بام برون
آمد جوان با جمال نیکو روی و به غایت خوشخو و بزبان شیرین گفت ای عزیز چه می طلبی گفت قاصد خلیفه
ام موبد را میخواهم که خلیفه او را طلب میکند گفت زمانی باش که به شکار رفته است قاصد را بخانه
برد و طعامی بیاورد بعد از ساعتی مرد بیامد و آهوی بر فتراک بسته زن پیش او رفت و سر دروی اندرا

رزجک

از خاک پاک کرد و گفت دانم که شاد آمدی و در این دولت خوش دل باشی موبد قاصد را به سلام کرد گفت
مرحبا خوش آمدی به چه حاجت داری گفت خلیفه بدین آمده است و ترا میخواند گفت السمع والطاعة پس
موبد زن را گفت ای روشنائی چشم من آنچه از طعام حاضر است بیار که مهمان بخورد که بهتر از مهمان هدیه نیست
که فرستاده ایست از خدا آنچه حاضر بود از اطعمه آورد به بیاوردند از سر فراغت ازان پس برخاستند و روانه
شد به خدمت خلیفه حاضر شد و بر خلیفه سلام کرد و دعا گفت خلیفه دید که مرد جوان خوب دیداری دید را
تعجب ازیاد شد پس بفرمود تا طبق گندم پیش آوردند خلیفه گفت احوال این گندم میدانی که در عهد
کدام پادشاه بوده است در عهد نوشیروان کجاست موبد گفت من از همه حال با خبرم خلیفه گفت اول احوال
خود را بگوی که تو چرا جوانی و پسرت کهل و پسر پسرت پیر ضعیف موبد گفت مرا چهار صد و بیست سال عمرست
و پسر من دویست و پنجاه سال دارد و پسر پسرم صد و بیست ساله است خلیفه سبب آن بگوی که از جهت
گفت اول او پیر که پیر است و ضعیف از آن دنیا چیزی ندارد و زن بدخوی و سلیطه دارد و بدخوی و زشت که
زبان دارد و ... گدا نوبت آن پسرم همیشه در رنج است که پیر ضعیف گشته چنانچه حضرت رسول فرمود که
اللهم نعیف الحرام غم خوردن همه پیرست و آن مرد کهل از دنیای چیزی دارد و اما زن سلیطه دارد و زبان
دراز است و دیگر آنکه جوانیم آن است که الله تعالی از مال دنیا نعمت داده است و زنی دارم پارسا و نیکو
روی و قانع و خدمت کار و چون پیران باشم دل خوش باشم از این سبب جوانم خلیفه گفت است
کیفیت احوال گندم بگوی گفت پیشتر از خلیفه پادشاهی بود عادل چنانکه در صحرا میش با گرگ یکجا آب خوردی
و چنین گویند که در روزگار شخصی زمینی بخرید که آنجا را سرای کند چون بجاروب سرای مشغول شد خمی زر بر
دست آمد آن نهاد و فروشنده را خبر کرد و گفت این خم زر برگیر که من زمین خریده ام نه خم زر فروشنده گفت
من زمین و هرچه در وی هست بتو فروخته ام میان ایشان خصومت شد پیش قاضی شدند قاضی
عاجز شد پیش پادشاه شدند احوال به گفتند پادشاه میان ایشان صلح کرد و چون هیچ کدام آن خم زر
قبول نمیکردند فرزندان ایشان را شاه فرمود که هم دیگر را دهید و این زر را به ایشان دهید پس همچنین کردند
پادشاه از آن زمان طمع کرد و این گندم در عهد او پادشاه بوده است خلیفه گفت ای موبد یزدان پرست
احوال دخمه نوشیروان عادل با خبر ده که کجاست برویم و زیارت کنیم موبد گفت از اینجا دخمه نوشیروان
هیچ فرسنگ بود خلیفه گفت احوال آن چگونه است گفت جوی آب است عظیم و از پس آن جوی آب

کوهی از سنگ خاره و بالای او کوه هفت فرسنگ است و بر سر آن کوه کوهی دیگرست و گنبد سفیدی در میان
او سنگ خانه کرده است و زمین آن خانه از زر سرخ و گوهرهای قیمتی در او نشانده و از نور جواهر آن خانه روشن
چون روز است و در آن خانه تختی نهاده از بلور و جواهر نوشیروان به صفت زندگان بر آن تخت نشست
و جامه پادشاهانه پوشیده برسم خویش تاج بر سر نهاده و از داروها خود را آلوده چنانکه هرگز تباه نشود
و از حال خویش نگردد اما راه این کوه بیرون این کوه مست چنانچه پیاده دشوار تواند رفت خلیفه چون
این سخن بشنید عزم راه کرد آنچه در کار بود با خود برد چون به پایان آن کوه رسید کارگران را بفرمود که
کوه را چندان کندند که خلیفه با خادم و موبد سواره و با زالریاسیین و وزیرش ابوالفرادوس و احمد ابن
داراب الجهری آن شش تن سواره بکوه شدند و پیش جامه زربفت و پیش من کافور منثور سوده
و داروهای خوش کرده با خود بکوه بردند و دیگر در و یک شب بیرفتند خلیفه از دور دخمه را بدید پیاده شد و گفت
بزیارت چنین ملکی عادل سواره نرود و چون بدر دخمه رفتند دری دیدند از آهن آویخته و بر در نوشته
که هر که چه بکاری بدروی و هرچه کنی همان پیش است بر در نهاده و گفت بسم الله الرحمن الرحیم در ساعت
در باز شد خلیفه با حسن سهل و دو یاران به درون در شدند خلیفه پرده دید زربفت آویخته دست برد
زود در ساعت از هم فرو ریخت چون که پوسیده بود خلیفه در خانه شد تمام از زر و سیم دید و در طاق
و دیوارها جواهر نهاده بود و تختی دید از بلور نهاده و نوشیروان بر آن تخت نشسته خلیفه پنداشت که نو
شیروان زنده است سه بار خدمت کرد و تواضع نمود برسم خویش و گوشه تخت بوسه داد و در
روی نوشیروان نگاه کرد هیچ رنگش نگردیده بود از بس که داروها بر خویشتن مالیده خلیفه دست بر جامه‌ها
نهاد که در تن وی بود همه خاک شد خلیفه جامه‌ها از وی باز کرد و پیش است جامه با خود برده بود در
پوشانیده و دارو ها و کافور بر وی ریخت موی روی نوشیروان بقاعده خویش بود اما بناگوش او
سفید شده بود و عصابه بر پیشانی او بست و چهار خط بزبان پهلوی نوشته و خلیفه نگه کرد و عجب الحس
بگریست و این آیه برخواند قوله تعالی ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار خلیفه گفت ای موبد آنچه
بر این عصابه نوشته است برخوان موبد برخواند بر خط اول نوشته که گیتی ناپایدار است هرچند که کمتر
کوششی بهتر بر خط دوم نوشته بود که عمر اگر صد سال است عاقبت مرگ است و کیست ... است بر خط
سیم نوشته بود که دنیا را بخور پیش از آنکه دنیا ترا بخورد و خط چهارم نوشته بود که آن بتو دهد که

کرده

کرده باشی و انگشتری بر صفحه دست راست داشت و سه خط بر آن نگین نوشته بود اول آنکه بردباری آزار
و نیکوکاری اختیار کن و بر خط دوم نوشته بود که برگ بهتر خویش آن بیند که بر هنر خویش داری و بر خط سیم
نوشته بود که اگر همه جهان بگیری که عاقبت مرگست و بر دست راست نوشیروان لوحی زرین نهاده بود از سیم
و بر وی نوشته بود ... الحال خلیفه برداشت موبد برداشت و بر خواند نوشته بود که بعد از این به چند سال دیگر
گذشته باشد در فلان تاریخ پادشاهی از امت حضرت محمد صلعم که با چند تن مرد بزیارت من آید و این
خلیفه با حرمت تمام و به ذوق حق را شناسد با آنکه مرا ایشان حقی باشد و از بزرگی خویش بجای من
نیکوئی کند و خلعت افکند و عطاها بپرد از آنکه ... و باشد با همچنین کند در بیابان که من زنده بودمی
با کسی از اهل ... زنده بودی ... حق این ... قبض نکند ... ای خلیفه معذور دار که تن مرده است و حق
گذاری نتوانم کرد و از ... بزرگی و کرم خویش ما را معذور دار و این خط که بزیر زانوی من نهاده
است بردار و در آنچه برادر نوشته ام طلب کند و برگیرد و از ... خلیفه چون این برخواند دست در زیر
زانوی او کرد لوحی دید از طلا قوت سرخ بر داشت و خط چند بر روی نوشته بود که به موبد داد که
که این برخوان نوشته که سی گنج در فلان جا است و ده گنج جواهر موتی است و ده گنج زر سرخ است و ده
گنج زر سفید صلاحیت که پادشاهان را است همه برگیرد و مرا در خویش خرج کن و مرا معذور دار خلیفه را
عجب آمد از علم و دانش نوشیروان و آن لوح برگرفت و بیرون آمد حسن ابن سهل گفت از این جواهرهای
قیمتی که اینجاست اگر فرمائی ... ببریم و خرج کنیم خلیفه از خشم آمد و گفت هیچ عاقل گوید این که تو میگوئی
و این کار در ... است خادم در بیرون ایستاده بود و اسپها را نگاه میداشت گفت تو هم برو و نوشیروان
را زیارت کن خادم درون دخمه رفت نوشیروان را بدید و از آن جامه‌ها و جواهرها عجب بماند و شصت
سال عمر خادم بود انگشتر نوشیروان را طمع کرد از انگشت او بیرون آورد و پنهان کرد و بیرون آمد
خلیفه در زیر را گفت این قفل کیست ... گفت این خادم باشد چون خادم بیرون آمد جمله
رو را جستند انگشتر نوشیروان با او بود از او گرفتند و در دخمه بردند و در دست نوشیروان کردند
حرمت تمام خلیفه از دخمه بیرون آمد با ... عظیم به صنعت ... برخواست و در بستند خلیفه از
کوه بزیر آمد بفرمود تا آن راه‌ها را خراب کردند تا هر کس به آنجا نرود چون میان کوه آمد بفرمود
همان جایگاه که در لوح دیده بودند بکنند نه خانه دید ... تنگ تر ... و صلاحهای نیکو بسیار از

هر باب دران خانها نهاده و در موم گرفته تا زنگ نخورد و آن جمله برگرفت و جای دیگر رفتند از سیخ دیدها
جای دیگر رسیده در گنبد نه جواهر بسیار در درجها نهاده برداشتند در میان درجها لوحی بود در آن بسیار چیزها
نوشته بود نه که هر کرا پادشاهی نه کار انسانه و هر کرا از زر نه مروت نه و هر کرا فرزند خویش نه و هر کرا این سه نه
هیچ نه و طبق سیمین یافتند در آن نوشته بود که چون بیابان خورد و چون از ما نساز باد آنچه از تو به
مانند زبان کنی ایشان سود ندارد و در سیاهی دیدند از زر سرخ در سره بوزن پنجاه من و بران چند سخن
نوشته بود اول نوشته بود که خویشتن شناسی را از ما درود دهید و کارها بکاردانان و آنکه از شما بکریزد
دهید حکما سخن دانایان بشنوید پس در پس کارها نگاه کنید از هر کاری در خواهی شدن بیرون شدن نتوانی
بنگرید و با هر ده مردم دوم میان از زنید و همه کس را نگاه دارید و اندر کارها مشورت کنید و نه بهر نمایید
دار مود و راه آزموده مهید و خود را در جوانان نیکنام کنید و با برد باری و با آزادی خو کنید و خویش
را براستی معروف کنید و با نیکی و خورسندی قناعت کنید سیم بر نگشته و بکینه و سوختن غم مخورید
و در خانه کسان فرمان مدهید و از مکر و حیله ایمن مباشید و خویشتن را از فرزان نکنید چهارم بهر که اقران
غم مخورید و از زنان عطا مپذیرید و در لاف گاه منشینید و از عیب بد مرادان بر حذر باشید و ادب و خدمت
مکنید با مردم خسیس و آن رنج مبرید از زمین کسان درخت مکارید و تخم زراعت مکارید و هر کرده
مردمان آزموده بر میا [illegible] هیچ از مردم تو کیسه وام مگیرید و از [illegible] و خبر مخواهید و نزد [illegible]
منشینید و با مردم با دیانت دمی از وفا داری گوش مدارید و با مردم معیوب در شیتی مکنید و هر که از
ملامت و سرزنش خلایق نترسد از وی دور باشید و با هیچکس صلح مکنید و با دشمنان استوار
مدارید جنگ مردمان بر خویشتن مکنید و چنگ در خویشتن ایمن مدارید تعلیم بر نیم سواران و پیادگان
به حرب مریزید و پیمان از دست و نو خواسته ایمن مباشید و پیران جهان دیدگان را خوار مدارید و فرمود
کارها پیران را خدمت کنید و حرمت دارید و از سلطان بحذر باشید اگر چه سلطان ضعیف باشد
او را بزرگ دارید و قدر خویش از هر کس بشناسید و به خداوندان دولت کینه مدارید هفتم خوار [illegible]
علم و ادب را خوار مدارید و از زبان شاه و پادشاهان بترسید و از هیچکس افسوس مدارید و غیبت
کسان مجویید و کار زمستان به تابستان مکنید و کار امروز به فردا مگذارید و کرده با ناکرده برابر مدارید
و زن بجوانان مخواهید و پیر زن مخواهید و کارها بهوش و دانش هشتم از پس مردم بجز نیکوئی مگویید

و زن خداوند

در خداوند جاه و منت عبرت گیرید و مردمان بهر کاری نیکو نا کنید و بر خویشان و بسیر تا مکنید و چشم و زبان
و دل از عبرت نگاه دارید و زبان بهنگام بهنگام [illegible] سود و جایی که ما را باید کردن شدی مکنید و با همه کس
بصلح باشید بلجوجی در کارها پیشه مکنید و با برادران نیکویی کنید و در جنگ پیش مشوید و در جنگ جای
صلح نگه دارید هم خرج بمقدار دخل کنید و شمرده بکار ببرید و نهاده برگیرید اول درخت نو بکارید آنگه کهنه
را بکنید و پای باندازه گلیم کشید و دست و زبان و چشم را نگاه دارید از کارهای ناشایسته دور باشید
و اندر جای بدنام مشوید و آنچه بر خود روا ندارید بر دیگری روا مدارید و به بد کردن فخر میارید و هر که از ما در
[illegible] برادر [illegible] دست [illegible] از زن سلیطه [illegible] بپرهیز کنید و بر ضعیفان
رحمت [illegible] و طعام و شراب تنها مخورید و زیردستان نیکو دارید و جوانان پیری [illegible] کار پیری
جوانا کنید و خانه مهمان کش مشوید و بر سر پیران رحمت کنید و مهتران را بزرگ دارید و حق [illegible]
[illegible] و صله رحم را عزیز دارید و بر بی کسان رحم آرید و بر دروغ سوگند مخورید و آن جهان را بای
جهان مفروشید چون خلیفه این سخنان بشنید از آن گنجها پیش خوشتر آمد گفت این سخنها بر گیرم تا
بکتابها درج کنیم موعظه بندگان خدای تعالی باشد بفرمود گنجها برداشتند و این آیه برخواند وما الحیوة
الدنیا الا متاع الغرور و از اینجا به بغداد آمد و خادم را سیاست فرمود و حسن بن سهل را خوار فرمود
و از پیش خود براند و موبد یزدان پرست را مال و اسباب داد و توانگر گردانید و خداوندان حدیث گویند
که توانگری خلیفه از خزینه نوشیروان بود و این حکایت برین موجب بود والسلام علی من اتبع الهدی
سی دویم در بیان رزق [illegible] ای خداوند خداوندان و ای آرزو
[illegible] آرزومندان و ای منزه از خلایق و ای [illegible] روزی دهنده همه خلایق الهی ما بیچارگان
را از حرص سوختگان گردان الهی [illegible] توخوی کرده ایم و طاقت فراق نداریم و در خدمت تو آرام گرفته
ایم [illegible] عدل [illegible] گردان الهی برکت [illegible] داده تو الهی برکت سینهای آشنایان تو
الهی برکت متوکلان حضرت تو الهی برکت خوانندگان آیات [illegible] الهی برکت پیران کرام
را از آتش آزاد کردهٔ الهی برکت آن جوانان که بر ایشان رحمت کردهٔ و بخشیدهٔ الهی برکت آب چشم عاشقان
الهی برکت آن بندگان که کارشان [illegible] منت [illegible] تو بی [illegible] مستحق بر دعا [illegible] اجابت

کننده هر دعا توی الهی چون اول سرای فنا بدان خانه وحشت بری او ساعت معاینه گردان ما را جاهای بر رحمت
کن و آنچه در نیم شبان [illegible] ایشان پرده کرده ایم از ما در گذر معبودا آنچه فرمودی نکردیم و از کرده خود بیزاریم
الهی چون [illegible] از سرها در کشند و راه و روش دیگران از در دروازه دنیا بکنار [illegible]
بخوابانند و [illegible] بر ما رحمت کن الهی جامه عصیان پوشیده ایم [illegible] از ما عفو گردان الهی
چون عزیزان ما [illegible] و ما را [illegible] کنند بر رحمت کن الهی چون عزیزان [illegible] اندام ما را در [illegible] کنند بر
ما رحمت کن الهی چون [illegible] با شمع [illegible] ایمان ما [illegible] گردان الهی چون [illegible]
همه بی [illegible] هستیم و چون در کرم تو [illegible] سرای خداوند [illegible] که برای بیچارگان [illegible] رحمت
کن یا اله العالمین و یا خیر الناصرین   الهی تو آنکه از حال من عیان است پیش تو احوال من که
بر من تو از کرده [illegible] در لطف جان خود در بند   سر از جرم عصیان [illegible]
[illegible] که هم [illegible] پوشیده دار   که هم [illegible] آمرزگار   چنان کار دنیا [illegible]
[illegible] سرفراز   [illegible] جهان تو [illegible] غنی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نعت سید المرسلین [illegible] پس [illegible] نعت رسول [illegible] محمد آنکه [illegible]
شفیع امتهای [illegible] محمد آنکه [illegible] محمد آنکه [illegible]
[illegible] محمد آنکه [illegible]
[illegible] پس از نعت رسول بوصف آن امامی [illegible]
امیر المومنین [illegible] ساقی کوثر امیر المومنین حیدر که [illegible]

خداوندیست

خداوند است که در سر خدا آنکه نباشد هیچ از خلقان چگونه وصف او گویم که [illegible]
[illegible] ای مرد با ایمان صلوات الله علیه و سلامه اجمعین   در بیان رزق [illegible] خدای تعالی [illegible]
بود بر سه فصل فصل اول بدانکه حق سبحانه و تعالی بندگان خود را در کار روزی [illegible] روزی [illegible]
گفت قوله تعالی الله الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم و دیگر [illegible]
فی الارض الا علی الله رزقها و دیگر فرمود قوله تعالی [illegible] و دیگر فرمود فورب السماء والا
رض انه لحق [illegible] علما که حکمت [illegible] دل این همه [illegible]
ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع گفت [illegible]
یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
زمین و [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]
و این قول [illegible] و ما تسقط من ورقة الا یعلمها [illegible]
کن غم روزی مخور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روایت کرده اند از وهب بن منبه که گفت [illegible]

داراب میدادم روزی بگذشتم بر در حضرت رسول صلعم شنیدم که همی خواند قوله تعالی وما من دابة فی
الارض الا علی الله رزقها ای مرد که من از این جانوران کم تر روی زمین اند و سنگک و کوزه برای خدا
صدقه کرد و در مسجد درآمد و بنشست و بطاعت و عبادت مشغول شد بعد از سه روز ابلیس ملعون آمد گفت
اکنون ترا طعام که دهد مرد این آیه برخواند قوله تعالی ومن یتوکل علی الله فهو حسبه این آیه بخواند که
الایه تا روز چهارم میان نماز پیشین و نماز دیگر جبرئیل علیه السلام او را به خواب کرد و قدحی از شراب بهشت بدو
بخورانید پس بیست سال نه طعام خورد و نه شراب و عجب گفت چنین باشد کار بندگان متوکلان
قانع و صابر با خدای عز و جل روایت کرده اند که خدای تعالی وحی فرستاد به موسی علیه السلام که من سه کار نکنم و نپسندم
که روزی از من جویند جز کار مرا کنند و دو دیگر نه پسندم که بر ایشان پیدا کنم از آن ایشان ترسندم که پیدا
کنم سیوم دیگر پسندم که از من روزی فردا خواهند حکایت کرده اند که در توریت نوشته بود که اگر بنده گوید
بار خدایا مرا روزی ده خدای تعالی گوید ترا بیافریدم و در زیست به پرورانیدم و آفریدم کاری نیست ترا جز من روزی
ده نیست ترا جز از من خلاف نکنم آنچه ترا وعده کرده ام بجلت نکرم و ترا هجو است روزی دهم روایت
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند که چه حکمت است که حق تعالی روزی بندگان به یکبار بدیشان ندهد
گفت از بهر پنج چیز یکی آنکه اگر جمله بدادی کسی از روی بستدی و بر روزی بماندی و دیگر آنکه ضایع و هلاک شدی
و دیگر روزی بجای نماندی اگر جمله بدادی وقت اجل خویش هر آینه وارثان کالای ایشان بخوردندی و [illegible]
روزی بجای بدیدی روایت کرده اند از شقیق که گفت هزار مقصد از استاد شاگردی کردم و چند سفر از کتاب
جمع کردم خدا را در چهار چیز یافتم یکی در ایمنی روزی ۲ در اخلاص کار ۳ در عداوت شیطان ۴ در آرایش
مرگ حکایت کرده اند از حاتم که مردی او را گفت از کجا خوری گفت از خرمن رحمن که در او نه زیاده شود
و نه نقصان آن مرد گفت روزی شما از کجاست حاتم گفت از آسمان فرود آید و روزی همه جانوران از
آسمان آید که خدای تعالی گفت قوله تعالی وفی السماء رزقکم وما توعدون گفت روزی شما از روزنه
فرود آید آن مرد گفت بجنبید روزی شما در دهان شما افتد گفت آری دو سال در گهواره خفته بودم که روزی
در دهان من افتاد آن مرد گفت توبه کردم و دیگر از حاتم پرسیدند که هیچکس را از خود بهمت تر دیدی گفت
بلی عیال خود را گفتم من به حج خواهم رفتن نفقات از من چند خواهید تا بهم گفتند چندان که زنده باشی
گفتم زندگانی بدست من نیست گفت روزی هم بر تو نیست چون حاتم برفت زنان همسایگان از زن حاتم
پرسیدند که از بهر شما نفقه چند گذاشت گفت حاتم را روزی خوار دانم نه روزی دهنده روزی من

و روزی

و روزی حاتم بر خدای تعالی است روایت کنند از ابراهیم ادهم پرسیدند که چه چیز داری گفت توانگری که کارگران خدای
را تیشه جانشان و دیگر معتصم را پرسیدند گفت که تیشه دارم که دنیا نخواهم و بجویندگان بگذارم و گفتم و دیگر مرد و در این
جهان ذکر مولا او در آن جهان ذکر مولی روایت کنند از بایزید بسطامی که او از پس امام نماز میکرد چون
سلام داد امام از او پرسید که چه میخوری گفت این نماز که از پس تو کردم وا در چگونه کنم که تو روزی دهنده
خلق نشناسی گفت آنکه روزی آورد دوشم آورد و آن که جان آورد و جامه آورد و جهان آورد پس این
غم خوردن چکار آید بدان کنجی به از گنج قناعت غنی حالت مرد این بضاعت دریغست آن که بهر ده
درم زر که با خاک کردن هم برابر چه بودی کز بسر بردی ز مخلوق پسر خلوت نشین بودی بعیوق مالکش خورش
بودی و پوشش کی بودی به مدح حق کوشش امیدم هست همراهی مردان از این امید نومیدم مگردان
از آن رو مر حق منفاده دل امیدی ملطف ده در عبادت و پرستش باری تعالی بدانکه باری ذو
الجلال و الاکرام لایزال جل جلاله و عم نواله فرموده است که مر بندگان را بعبادت و پرستش چنانکه میفرماید قوله تعالی
واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا و فرمود که یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم
روایت کرده اند از حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که حق سبحانه تعالی فرمود که بنده من اگر بگذاری آنچه فریضه است از عبادت
ترس بندگان شاد و چون خورسند شدی بآنچه ترا روزی کرده ام توانگرترین مردمی شیخ و حضرت فرمود که خدای تعالی
وحی کرد با آدم صفی علیه السلام فرمود که من علیها که دارم در چهار سخن است یکی مراست و یکی تراست و یکی
میان من و تست و یکی میان تو و بندگان است اما آنچه مراست آنست که مرا بیگانه نشناسی و آنچه وعده کرده ام بهم
اما آنچه میان من و تست آنست که با سر زبان که مرا نیاز بکنی و آنچه تراست آنچه فرموده ام بگذاری و آنچه
وعده کرده ام بدهم اما آنچه میان من و تست آنست که با سر زبان با من راست گوئی و از هیچ خلق باک نداری
اما آنچه میان تو و بنده است آنست که هر چه بر خود پسندی بر ایشان هم همان پسندی آورده اند که حق تعالی موسی
را گفت یا موسی من بنده خود را آنکس شوی آفریدم از هر سوی از اطاعتی خواهم بدانکه از راست کردار
نیک خواهم و از چپ شان گذاشتن لقمه حرام خواهم و از پیش ایشان رضا بقضای من خواهم و از پس ایشان کوتاه
امل خواهم و از بر ایشان رکوع و سجود خواهم و از زیر ایشان دعا و تضرع خواهم و هر آن بنده که از راست مرا طاعت
دارد در گذاردن امرهای من درهای بهشت بر ایشان بگشایم و چون از چپ مرا طاعت کنند به ترک کردن
حرامها هفت در دوزخ بر ایشان ببندم و چون از پیش اطاعت دارند رضا بقضای من دهند من ایشان را

خشنود گردانم و خشنود باشم و چون از پس مرا طاعت دارند بکوتاهی امل بخود ایشان نزدیک گردانم و به خدمت
خود ایشان را گرامی دارم و اگر بر مرا طاعت کنند سجود در رکوع کوشکها برای ایشان بنا کنم در بهشت و چون
از زیر مرا طاعت دارند شمار و حساب بر ایشان آسان گردانم گفت یا موسی ابلیس ملعون نیز شش چیز خواهد
به خلاف این شش چیز اول از راست شان امرهای خدای تعالی خواهد ۲ از چپ شان نگاه داشتن تهمتها بر خلق
خواهد و از پیش ایشان پیشه کاری خواهد به قضای من و از پس شان درازی امل خواهد و از زیر شان دروغ و
غیبت خواهد اگر از راست او را طاعت دارند درهای بهشت بر ایشان دربندم و اگر از چپ او را طاعت کنند
بدانچه میخواهند برسند از امید ایشان نومید گردانم و اگر از زیر او را طاعت دارند شمار بر ایشان سخت گردانم
روایت کرده اند لقمان حکیم گفت پنج چیز از من آهنگ پنج چیز کرد بر پنج چیزش بند کردم چشم به نگریستن حرام آهنگ کرد
او را به عبرتها بند کردم و زبان به فضول گفتن آهنگ کرد به ذکر خدایش بند کردم دلم آهنگ دنیا کرد به پرهیزکاریش
بند کردم و دهنم آهنگ حرام خوردن کرد به سنگ آتش بند کردم تنم آهنگ خواب کرد بعبادتش بند کردم روایت
کرده اند از ابوالقاسم حکیم که گفت پنج چیز نشان دوزخیان است اول چشم با شهوت ۲ زبان به غیبت
۳ گلوی با شهوت ۴ دل با تهمت ۵ دست به خیانت ۱۰ او گفته اگر مرا پرسی نیم از حکمت بیوی دان
دو سخن که یوسف عراقی گفته است از من بودی یکی آنکه مهر کرامیه دارند پایه آتش زیاد نگار است و هر که آینه
تو را مایه بهتر است پیشه سازاست نقلست از حسن بصری که گفت حکیمی فرزند خود را وصیت کرد به ده کار
اول اگر خواهی که فضل نماز شب بیابی و ثواب ایشان باشی زبان از دروغ و غیبت نگاه داری ۲ اگر خواهی که
ثواب روزه داران بیابی و ثواب ایشان باشی در رضای خدای تعالی حاضر شو ۳ اگر خواهی که فضل زاهدان در
یابی و ثواب ایشان باشی چیز خواه خلق خدای تعالی باش ۵ اگر خواهی که ثواب عالمان یابی و از ایشان باشی
بصواب در آنچه خدای تعالی و رسول و ائمه معصومین گفته اند بدان عمل کنی ۶ اگر خواهی که ثواب غازیان دریابی
و از ایشان باشی با هوای شیطان جهاد کنی ۷ اگر خواهی که از یاد کنندگان خدای تعالی باشید دائم
بتفکر باش ۸ اگر خواهی که فضل عارفان دریابی و از ایشان باشی ~~[illegible]~~ خود انصاف بده و راست
برادر خود نه آنچه خود را نه پسندی برادر مسلمان را نه پسند ۹ اگر خواهی که فضل حاجیان یابی و از ایشان باشی
مردمان را از تن خود انصاف بده ۱۰ اگر خواهی که عاقبت هر دو جهان یابی و امین شوی از پشیمانی خوردن در
گناهان یاد کردن خدای تعالی را بسیار و شب انگاه و ذکر گفتن از یاد بر و جستن یار نیک و دوستی نیکان و دشمنی

بدان ای

[illegible]

بدان ای برادر که نیکان و دوستان خدای و رسول اهلبیت رسول و دوستان و شیعیان راه حق ایشانند و دشمن
خدا و رسول و ائمه اند پس اگر خواهی که بهشت دریابی رضای خدا و رسول دوستی کن با دوستان ایشان و دشمنی
کن با دشمنان ایشان و رستگار دنیا و آخرت باشی روایت از کعب الاحبار که گفت نوشته یافتم در توریت
که حق تعالی میگوید ای فرزند آدم که شما را از برای بند کردم به بهشت از من چند پر نشنیده و شما را ترسانیدم از آتش
دوزخ نترسیدید و رغبت کردم شما را به حورالعین بر ایشان رغبت نکردید و از معصیت شما را باز داشتم
خود را باز نداشتید و آنچه وعده کردم شما را باور نکردید و از شما آنچه خواستم ندادید و آنچه دادم شکر او بجای
نیاوردید و آنچه شما را بفرمودم راست نداشتید و ناراستیده و توکل بر دنیا کردید و از حرام خوردن و پوشیدن
شما را منع کردم شما حرام خوردید و بهشت هم نجوئید و خدای تعالی فرمود که بعزت جلال خودم که خدا دهم
دنیا بدانکه بی سختی و رنج در بهشت روایت از سفیان ثوری که گفت هر که عمر بیازی گذرانند روز کار خود را
ضایع کند و هر که روز کار خود را ضایع کند بر وقت جان کندن پشیمان شود پس ای عزیزان از گناهان توبه کنید به
خدای تعالی و ذکر او پیدا نجات یابید در بیان موعظت پس ای عزیزان بدانید که در دوستی جاه و حشمت
دنیا بیشتر خلق هلاک شده اند بدین سبب در قید و بند اوت و معصیت ای بسیار افتاده اند و چون حرص
غالب شد راه بریده شد و دل بنفاق و خباثت اخلاق آلوده شد و حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که
دوستی جاه و مال نفاق در دل خلق رویانند چنانکه آب تره را رویانند و دیگر فرمود که خلق را دو چیز هلاک
گردانند از پیروی هوای نفس و دوستی دنیا و از این آفت کسی خلاصی یابد که نام نیک جوید که آن فرمان بردار
خدا و رسول است و قناعت کند به داده خدای تعالی که فرموده قوله تعالی تلک الدار الآخرة نجعلها
للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا الایه و فرمود که سعادت آخرت کسی راست که ما دیم که جز
بزرگان و جاه نجوید و دیگر حضرت رسول صلعم فرمود که اهل بهشت کسانی اند ژولیده موی ریش نزده
پوش و چرکین ریش و روی گرد آلود که اگر کسی ایشان را در سرای امیران راه ندهند و اگر طلب نکاح کنند کسی
بایشان دختر ندهند و اگر سخن گویند کسی گوش نکند و آرزوهای ایشان در دل ایشان میرود و در سینه های
ایشان معرفت جوشش میزند و اگر نور ایشان در روز قیامت قسمت کنند همه خلق برسد
اگر خواهی شوی واقف زکارستان درویشان چو تخم محبت کار در بوستان درویشان سرو
سامان درویشان مگر درویش میداند نداند هیچ دانا سر درویشان درویشان بهار و نیم درویشان
محمد فخری ازد بیک اکیه فرشته و هفت ارشاد درویشان ... درویشی میگوید امیرالمومنین حیدر

که او شیر خدا و خدا است بعد از او درست اگر همه عیان در درویشان زمان درویش میگوید که بسته مزاج که
نکس در جهان بسیار می ماند مرا درویشان من او درویش میگویم که گراهی زنده ماند که بر اسلیس این جواب
آید ای سلطان درویشان خدا تیغ طریقت را نهاده در کف ایشان تو خود را در میان ملکش مشو
نادان درویشان نمک در خوان درویشان بعاشق زهر میگردد نصیب عاشق شناس آنچه نمکسار حق در
ایشان ای ای احمد جامی هر درویشان تولاکی حیات جاودان یابی تو هم از کان درویشان حضرت
رسالت پناه صلعم فرمود بر شما که روی ایشان گردآلود و جامه کهنه که اگر سوگند بخدا دهند البته خواهند
ایشان دهند و اگر از ایشان چیزی خواهند بازدهی یا حبه بدهند و حضرت امیر حمزه عرب را در مسجد نشسته دیدم
را دید که میگریست گفت چرا می گریی گفت از حضرت رسول شنیدم که اندک ریا شرکت است خدای تعالی دوست
دارد پرهیزکاران را و درویشان ژنده پوش را که اگر غایب شوند کسی ایشان را نجوید اگر حاضر آیند کس
ایشان را التفات نکند و دلهای ایشان چراغهای راه اهل هدی بود و از همه ظلمتها رسته باشند
ابراهیم ادهم میگوید که هر که شهرت و نام و نشان دوست دارد در دین صادق نیست و ایوب سختیانی گفت
کشتی صدق آن بود که نخواهند بود که هیچکس او را بشناسد و دانند دقیقی از بیچاره مردمان که چون
دوستی مال و جاه بر دل غالب شد بیماری دل بود و اصلاح حاجت که لابد بنفاق و ریا و دروغ و مداهنت
و حسد و معصیتهای بسیار کشد چون دوستی مال و جاه بلکه این نیز بر طبع آدمی غالب شود و لیکن مال و جاه
آن قدر حاصل کند که سلامت در دین وی در آن بود کامی بود و بیش از آن نخواهد بیماری دل بود که
بحقیقت جاه و مال را دوست نداشته باشد اگر کسی که مال و جاه را دوست داشته باشد همه اندیشه
وی به حق مستغرق بود و فریفته دنیا شود و آخرت از او است وی برود بی آنکه محتاج بر خلقان
نباشد کافیست والله اعلم بالصواب در صفت کوه قاف و تحمید لوای حضرت نبی صلعم آن که
عبدالله سلام از حضرت پیغمبر صلعم سوال کرد و آن حضرت خبر داد عبدالله گفت یا رسول الله درازی این چهار
چند است گفت یکروزه راهست گفت یا رسول الله چگونه است گفت آفتاب هر بامداد از مشرق برآید
و شب بمغرب رسد و فرو شود عبدالله گفت از پس کوه قاف چند زمین است گفت هفت زمین است
پس از آن هفتاد کوه از نور و بعد از آن زمین دیگر است که معدن فرشتگان است و ای زمین سرها
بسته و نه کرباس و درازی هر زمینی ده هزار ساله راهست و از پس او حجابست از تاریکی و از پس
او حجابی از باد و از پس او ماریست که گرد عالم در آمده است و گرد در می آید تا روز قیامت و از پس او

و حجابی است عالمیست گفت یا رسول الله صفت کوه قاف کو گفت بالایش پانصد سال راهست و درازی او هفت
زمین است یکی از فرشتگان است و یکی از آن دد و دام ۳ و از آن پریان ۴ و از آن پرندگان ۵ و از آن کسی
نیست که دیر آن است که هیچ اگر نیز و ماهی نرسیده ۷ آدمیان را گفت صدقت یا رسول الله از صفت لوای
حمد را خبر کن گفت درازی لوای حمد هزار ساله راهست و ستانش از یاقوت سرخ و چوبش از سیم سفید و
دیگر پیش از زمرد سبز است و از سه ذوابه است از نور آویخته یکی در مشرق و دیگر در مغرب و بر و نور آن گسترده
و نوشته و بر هر شقه سه سطر نوشته اول آن است که بسم الله الرحمن الرحیم و سطر دوم نوشته که الحمد لله رب العالمین
و سطر سیم نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله و درازی هر سطری پانصد سال راهست گفت صدقت
یا رسول الله در روز قیامت آن لوای حمد که باشد آن حضرت فرمود که بر او باشد چون بر جادو در ایستاد آن
لوای حمد را در پیش من آرند گفت یا رسول الله آن لوا را که بردارد فرمود پسر عم من و ای من و خلیفه من علی
ابن ابیطالب عبدالله گفت یا رسول الله لوای این چنین را چون بردارد گفت یا عبدالله هم آن که علی را
خداست بقدر حاملان عرش و جمله فرشتگان خدای تعالی زور و قوت علی را عطا کرده است پس اگر
گفت یا قوم اسمعوا واطیعوا حدیثی بشنوید از من ز فضل آنشه والا در آن روزی که صحرای قیامت
که شود ظاهر هر انگیزند کل آفرینش را در آن صحرا کردی را کسان مالک کشد در جانب دوزخ کردی
را برد رضوان بسوی جنت الماوی رخیل انبیاء و اولیا در عرصه محشر کسی پیشش علی در جنت الفردوس
بنهد با رحیق سلسبیل در کفش و شربت کوثر علی پیش از همه نوشد از آن هر شربت الطف چه
فرمود این کرامتها بنی در باره حیدر عمر بر خواست گفت ای خواجه دارم مشکلی بس تو فرمودی که
پیش از من ز خلقان در جهان بهر ز سایه جنت روضه جنت هر بر سایه طوبی مقدم مشکل اکنون علی
را شرح این بر گوی نبی گفتا چنین است این سخن این گفته ام انا سوی جنت چه را آرم لوای حمد
در پیشم علی بردارد از بهر کرامت این لوا فردا نمودی از زمرد باشد اهل او بر ستان بر آن شقه
بر او از نعم علم از جد حق را بود بر شقه از وسعت ما مشرق تا حد مغرب کشیده سرفراز طارم از استعلا
عمر بر خواست دیگر باره کای سید کی باشد لوای این چنین بردن علی را طاقت یارا نبی گفت اسکت
ای ابن خطاب این عجب نبود ز شیر حضرت جبار یکی بر تو همت اخف بقدر قوت جبریل میکائیل
و اسرافیل که ایشان بر کل ملائک اعظم و اعلا بقدر حاملان عرش کرسی بلکه بالاتر بقدر جمله کرد
بیان عالم بالا خدا داده بفضل خود علی را قدرت و قوت نکرده هیچکس را این کمال منزلت اعطا

چه بشنیدن این را مؤمنان از حضرت سید بصدق دل همه گفتند آمنا و صدقنا تعالی الله زهی فضل کمال تاجدار
که چندین قدر و قوت کرده همره باش خصها علی را مردمان چون کنند با دیگران نسبت مکر آن با بصارت کور دار دکور
گرفته پرتو نور علی کوشش البلیس خفاش دیده از خورشید تابان دیده اعمی چه فردا از حسب از نه غیر و شر از هر جمیع
شود و اهل نفاق از شومی اعمال خود رسوا کما از ذره از نور خورشید عطا بیکسی در آن روزی که خلقان
ازر ذات آن باشند پروا سی دوم در فضیلت خاموشی و تنهانشستن التحمید ای خدای بی نیاز و ای
چاره سازان ای آنکه رحمت تو دستگیر همه وای کرم تو عذرپذیر همه ای داننده هر نهان وای شنونده هر پیدا
وای علیم هر حالتی وای سمیع هر مقالتی وای مجیب هر خواننده وای قریب هر داننده ای کیمیا بگیر ای عذر
بپذیر اگر تو گیری که راند اگر تو پذیری که خواند اگر بپذیری نقصان نیست اگر نوازی نجات نیست الهی
غلامیم ناکار فرانیم همه ابر کنت متحیران جلال تو و مقهوران قهر تو که بر بیچارگان و گنهکاران و سیاهکاران
و ضعیفان و درماندگان رحمت کن و مغفرت ارزانی داری یا مالک الملک و یا خیر الناصرین الحمد لله ذی المن
والشکر لواهب العطایا ای نام تو صدر هر کتابها آرایش نقش هر خطابی مفتاح خزینه معانی عنوان صحیفه
راهنما منشور کمال لایزالی طغرای مثال بیمثالی مفتوحه درس هر سخن سنج بردل ز بیقینی گنج
ذات تو منزه از تغیر عقل از تو فتاده در تحیر هم اول بی بدایت تو هم آخر بی نهایت تو سر نامه ما
بجلالت نامت قانون نجات شد کلامت بر هر چه ز فرد ذی ز حق جانست خط القلم بستی از علم تو حکمت
آیت علم زان دایره نقطه آیت آدم در راه عقول حکمت اندیش بی حس شده از حقیقت خویش از
عز مقدسان افلاک بحث ده زبان ما عرفناک در مجلس خاص عزت از قرب شه بر فراز خلق کتب
صنع تو درای چرخ غبرا افرشته بر سپهر خضرا سبحان الله ای خداوند بی شبه و شرک مثل مانند او
راست کمال پادشاهی کس واقف او نشد کماهی که مشعل روز بر فروز د تا بال غراب شب بسوزد که
جامه شب کند مطرا که جلوه دهد عروس مه را زلف تو ثبت عارضت او ز شد است به شب چینی
دل افروز آینت بعارضش رهبری کرد وانت بعابس حبری کرد بر صفحه دل رقم روان کرد آثار
کمال خود عیان کرد هر دل که ز مهر او صفا یافت از پرتو مهر مصطفی یافت نعت سید المرسلین صلعم صد
هزاران هزار صلوات بر آن سیدی که در صحف آدم نام مقفی خواند خدای عالم و در صحف ابراهیم سیم و در
صحف موسی ۲ اخر تقه ما ۲ و در زبور داود ۴ الکیلا و در کتاب عزیز مسیح در صحف ادریس یعنی محمد رسول الله
الذی لا منطق در انجیل عید عید در آسمان اول عبدالقاسم و در دوم عبدالخالق و در سیم عبدالرحمن در چهارم

مصطفی در پنجم مرتضی در ششم حبیب الله در هفتم مجتبی در در یا عبد الرزاق در در بر یا عبد الجبار و در او هرش
وطیور عبد القهار و در پیش جبال عبد المنعم و در پیش جن الحمید و در پیش شیاطین عبد القاسم و در پیش
حوریان عبد الطاهر و در پیش بهشتیان عبد الکریم و در پیش درختان عبد العزیز و در پیش ملکان مقرب
الاول والآخر والظاهر والباطن و اول الانبیاء و خلقا و آخرهم بعثا و الظاهر هم دینا و اتریهم و عبد الله منزلا
و در کتب پیشینان متوکل و مختار و منصور و حاشر و عاقب و حامد و ماحی و در پیش طفلان محمد و احمد گفت
محو کرد و ایمان بر کشید و عالم همه کفر و زنگ بود بوجود رسول صلعم ایمان به ظهور آمد و کفر نیست شد و بساط توحید
بگسترد و قوله تعالی لیخرجکم من الظلمات الی النور و الرسول یدعوکم اسم محمد مصطفی است ملیح مقام
محمود است که عیسی آن میگفت مقام محمود اعلی مجتبی او است از خدای تعالی که وعده رسیم دما تقلا و میم دیگر
مناجات رسول است با خدای تعالی که فاوحی الی عبده ما اوحی دال نشانه دولت است از آن رسول که یا ادام
والعصود و نصر من الله و فتح قریب ای سایه رحمت الهی ای مظهر لطف پادشاهی ای خواجه که
شد فلک غلامش آرایش عرش گشت نامش ای محرم سر ذوالجلالی ای همره سپهر لایزالی حمدی که
نبود سایه او را فرشته بکند پایه او را ای مطلع انجم الهی روشن به تو احتشام ملکی الحمد و بالکل
تمکین کمال کام ای ایلچی از تو شیرین ای پایه تو مقام محمود ای پایه تو کلام معبود ای صدر نشین
مسند شرع اصلی تو و دیگران همه فرع شهباز هوای قاب قوسین بر شد ز تو آشیان کونین از
سر ترکس گشت آگه در خانه لی مع الله هر چند که آخری بقدم شد همه نور تو مقدم والشمس حکایتی
ز روی تو واللیل کنایتی ز موی تو شاهی ز ملک سپاه است خلق تو عظیم خلق کرامت حیدر کشور
الهیت در کشور شرع پادشاهیت شد سرور حدیقه جلالت سرسبز ز بر دوی آنکه هست از نور
دین و شهر و ان شاد بر روح روانت افرین باد صلوات الله تعالی و سلامه علیه و علیهم اجمعین در
بیان خاموشی و تنها نشستن و موعظه و منی بر سه فصل است اول در بیان خاموشی بدان که حضرت
پادشاه ذوالجلال و کرم بار از الغیر موده است نگاه داشتن زبان و از دروغ و غیبت فرموده قوله تعالی
ولا تقف ما لیس لک به علم یعنی مگوئید آنچه ندانید و در دیگر آیه قوله تعالی ما یلفظ من قول الا لدیه
رقیب عتید هیچ گفتار نیست که بگوید الا که نگاه بیند خاصه از جهت اختیار و صلاح تن خویش و مسلمانان
و چیزی از دنیا نخواهم من پذیرفتارم بهشت روایت کردند از حضرت سید کاینات صلعم فرمود که هر

هرکه بمیرد بر دوستی من و بر دوستی علی و ائمه معصومین او را برهاند خدای تعالی از عذاب گور و از سختی روز قیامت
و او را در بهشت همنشین پیغمبران گرداند و آن حضرت فرمود که هرکه علم آموزد که مردمان را نصیحت و موعظه
بر خود جمع گرداند روز قیامت هم نشین من که پیغمبرم باشد روایت کرده اند از زنی که پیش حسن بصری
آمد و پرسید که بگوی پاکی دین از چیست گفت اگر دانی بگوی زن گفت ای شیخ پاکی دین از چهار چیز است
وضو و طهارت دین نماز آرایش دین شریعت و گنج دین علم است و چهار هرکه را طهارت تمام نیست او را
پاکی دین نیست و هرکه را نماز نیست او را قوت دین نیست و هرکه را ترس خدای تعالی نیست او را گنج دین
نیست و هرکه را شرم نیست او را لباس این نیست که هرکه را علم نیست چون شهری است که در آن آب نیست و هر
که را پرهیزکاری نیست چون درختی است که او را میوه نیست و هرکه را شرم نیست چون دیگی است که در آن نمک
نیست و هر تنی که در آن جهاد نیست چون بنده ایست که او را خداوند حاجت نیست آورده اند
از وهب بن منبه که گفت ایمان برهنه است و پوشش آن پرهیزکاری و آرایش او شرم است و قوام
آن فقر است حکیمی گفت هر بنده را سه چیز داده است اندر وی و سه چیز دیگر نیست و آن صورت
نیکو که در وی عقل نیست و مالی که در وی سخاوت نیست و علمی که در وی عمل نیست آورده اند که شقیق
را ابو القاسم حکیم پرسید که ای استاد من عالم و زاهد و عابد کدام است گفت اگر پنهانه بخوانند
ای حق تعالی تو عالمی اگر استواری به پرهیزکاری خدای تعالی تو عابدی اگر بسنده کاری بقضای خدای تعالی
تو زاهدی و دیگر فرمود که علم شریعت و علم حقیقت نجات است اگر در علم حقیقت کرامت است آورده اند
او گفت که علم بی عمل کار کردن و با اخلاص مردم و بی علم جهالت و علم بی عمل ضایع است و کار بی اخلاص
باطل است و گفت شریف‌ترین علم پیش آن کس است که ورا شغل پیش آید و علم کار نکند و حرمت آن
است که چون خشم برآید او را فرو نشاند و حلم کار کند چون برای دو جای خویشتن را نگاه دارد
و این علم و حلم ترا بکار نیاید تا جان ننهی بوصل جانان نرسی و هم او گفت چهار چیز عزت است
مردمان را باید بکار دارند توانگری و بردباری و او را دلیل و خرسندی و خواری کند و ترس کاری و علم
و پرهیزکاری و هم او گفت بنده از علم منفعت یابد و از گناه توبه کردن معلم عاقبت یابد و از گفتار
نصیحت یابد آورده اند که حکیم گفت جوینده چهار چیز از چهار چیز چاره نیست جوینده دنیا را از کسب
و تجارت چاره نیست و جوینده آخرت را از خیر و طاعت و عبادت چاره نیست و جوینده علم را از دل

غربت

غربت چاره نیست و جوینده مولا را از جهاد و محنت دنیا چاره نیست و حکیمی گفت هرکه در علم آموختن رود تا آنچه
جوید دریغ یابد و هرکه در رنج صبر کند بجست تا رسد و هرکه تعجیل جوید اندر زحمت یابد و هرکه در دل صبر کند بمراد
رسد و هرکه توانگری به تعجیل جوید اندر درویشی یابد و هرکه در درویشی صبر کند به توانگری برسد در خبر است
که حضرت سید انبیا فرمود که خنده کم کنید و آن حضرت کم خندیدی و سفیان ثوری از حضرت روایت کند
که از او پرسیدند که آنچه از آن بیشتر ترسی چیست آن حضرت زبان خویش را گرفت پس گفت همه کار است
بسخن گفتن و گفت هرکه را خدای تعالی نگه دارد از آنچه در لب او است و در پای او است در امانت او است بهشت
و گفت بر تو باد خاموشی که بوی غلبه کنی شیطان را که هرکه یا دشمن شیطان را و هرکه دروغی گوید عذاری دور
گرداند فرشتگان بهشت او را بمیل راه و هزار گناه بروی نویسند و گفت چون مومن دروغی گوید
بی عذری هفتاد ساله راه هفتاد هزار فرشته بروی لعنت کنند و هفتاد هزار گناه بروی نویسند و کمترین
گناه چنان باشد که با مادر خود زنا کرده باشد روایت از عبد الله عباس که گفت دروغ گوی بوی
بهشت نیابد آورده اند که لقمان حکیم پسر خود را وصیت کرد که هرکه زبان خود را نگاه دارد و خاموشی
گزیند خود را گرامی دارد و هرکه زبان خود را دراز کند تن خود را خوار کند ای فرزند من چون سخن گوی
گفت بیندیش و هیبت را نیکو بدان چنانکه تیر انداز آن کمان دارد در تیر انداختن اگر کسی تیری بر
سلاح زند آسان تر باشد از آن که سخن زشتی گوید که شاید که تیر از او بگذرد و سخن از آن
نگذرد و زخم تیر زود به شود جراحت سخن هرگز به نشود روایت از حضرت عیسی علیه فرمود که
کارها در سه چیز است در سخن گفتن و احتیاط و خاموشی بودن و در نگریستن هر سخنی که جز یاد حق تعالی
باشد لغو است و هرگاه خاموشی که جز تفکر است غفلت است و هر نگریستن که آن بجز عبرت است لهو است
خنک آن را که سخن گفتن او یاد شاه ذو الجلال و کریم لا یزال باشد و خاموشی تفکر باشد و نگریستن او
عبرت روایت یحیی بن سفیان گفت خاموشی آرایش است مر عالم را و پوشش است مر جاهلان را
گفت عافیت ده بهره است یکی اندر خاموشی و دیگر بهره گریختن از مردمان بزرگی گفت چهل سال
در صحبت بودم و با رابعه عدویه بیست سال بودم از سخن این دنیا نشنیدم مگر در سخن یکبار گفت مادر
و پدر تو زنده اند گفتم زنده اند گفت ای شیخ چند دیگر بار گفت که در ده شما مسجد چند است
گفتم رابعه گفت مرا با این سخن چکار است پس استغفار کرد و به از خاموشی چیزی نیست در خبر است

در خبر است از مالک دینار گفت چون سختی بینی در دل خویش و بیشتر در این خویشتن بکش و تنگی در روزی
خویش جوی به آنکه گفته اند که بکار تو نیاید ده است و دیگر گفته اند که چهار سخن مگویید و دیگر هرچه خواهید
اول دروغ مگویید و از خداوند کار خود گله مکنید و دیگر خویشتن ستایش مکنید و دیگر کسی را بد مگوئید دیگر
شقیق گفت در سخن دور است یکی فراخ تر و یکی تنگ تر اما آن که فراخ تر است یاد آنکه هرچه
می بینی بگوی اما آنچه تنگ تر است از خود بت گفته بترس و مگوی دیگر حکیمی گفت هرکه را زبان سرکش
با خلق است کوتاه است با حق تعالی تنگ است و هرکه را زبان سرکش با حق تعالی کوتاه است با خلق تنگ است پس
سر هر نیکوی را خاموشی بود کردار هم با حق تعالی باشد دیگر حکیمی گفت زبان اشتیست سوزنده دل
کیست درنده و شتر است شکار کننده و کار دایت برنده روایت کرده اند از تنفس بن سلام و از ابن
صحیح گویند یکی می نوشته بود نه که فرزند آدم را چند عیب است پیش از آنکه شمار آنکه دیگر گفته
اند که هشت هزار است و گفت هرکه یکچیز نگاه دارد همه عیبهای او را بپوشانند و آن زبان است
که دایم خاموش باشد و مولف گوید که سر همه نیکیها خاموشی است از جمله طاعتها که نظر کنند در جمع
آلهی خاموشی به و خویش زیانی نکند که زبان سوزنده است زبانا زد دست تکان اندرم
برم سرت بهتری سر در جهان تنها نشستن روایت کرده اند از خواجه کونین و فخر دو عالم محمد
مصطفی گفت بهترین طاعتها آنست که پوشیده باشد و بهترین روزه آنست که طاعت و عبادت
ببرد و دیگر فرمود فضل نهاد بر کردار نهانی را بر آشکارا هفتاد درجه افزون دارد بنده خود را بنز
دیک نگرداند بخدای تعالی بچیزی بهتر از سجده نهانی کردن و دیگر فرمود که منع کرده را خدای تعالی بر بهشت
پرهیزکاری کرده است یکی حج کنند سوی خانه حق تعالی و دیگر غزا در سبیل الله تعالی و دیگر کسی که خواب
خوش ترک کند از بهر سجود در کوه رفتن و دیگر عیادت بیماران کند از جهت رضای پروردگار و دیگر
نشستن در خانه با اهل خویش تا مردمان از وی بسلامت باشند روایت از حضرت امیر المومنین
فرمود که در آخر الزمان مردمان باشند که پادشاهان ایشان را راست نباشد مگر بخیلی کردن
و مردمان ایشان را راست نشود مگر بمتابعت شیطان و هوای نفس و خیانت کردن خنک
آن کسی که بدان روزگار از خدای تعالی بترسد و بدان صبر کند و بر درویشی خود خرسند باشد
و دوری توانگران صبر کند و بر دشمنی کردن مردمان نیز صبر کند مگر کسی که دشمن باشد برضای حق تعالی از اول

و ائمه معصومین

و ائمه معصومین ایشان را دوست دارند پس خدای ایشان را ثواب نیکو و صدیق دهد در آخرت روایت
از حضرت رسول صلعم فرمود که خویشتن را دوست خدای گردانید و به ترین خلقان اهل فسق اند ایشان
برگفتار شوید گفتند یا رسول الله که نشینیم گفت بدان کس که از خدای تعالی بیاد دهد و سخن گفتن او علم شما
را بیفزاید و بدان جهان رغبت کند و دیگر گفته اند که همنشین نیک به از تنهایی و تنهایی به از همنشین
بد مثل همنشین نیک چون عطار است که مشک فروشد اگر چیزی نه بوی خوش بتو برسد و مثل همنشین
بد چون کوره زرگر است اگر تبش آتش بتو نرسد دود او گرد او بتو برسد و دیگر حاتم گفت
صحبت با کسی کن که از او سه چیز بتو برسد شرم بجای رخصت و قوت بجای طاعت و هیبت بجای
معصیت و دیگر گفته اند و دیگر گفته اند به چهار چیز حلاوت طاعت یابند بخوردن حلال و صحبت نیکان
و نگه داشتن اصل و دست باز داشتن از گناهان حاتم گفت همه سال پرهیز بودن مگر سه جای خفتن بغیر
از طمع به دنیا دار کردن و سفله را ستودن جفت غم بودن است و جاهل را از بودن جز درد سر نبود و
رنج و آن همیشه ضایع بودن است والله اعلم بالصواب در موعظه روایت از حضرت خواجه
کاینات و خلاصه موجودات افضل و اکمل آدمیان علیه التحیه محمد رسول الله صلعم فرموده است دنیا و هرچه در
دنیاست ملعون است و آنچه از وی برای خدای تعالی است آن مذموم است و آنچه بیرون وی است ملعون
است و دوستی دنیا سر همه گناهان است پس بدانکه هرچه در دنیاست سه قسمت است یک قسم آنست که ظاهر
و باطن از دنیاست و نتواند بود و برای خدای تعالی بود و از جمله معصیت است و آن نیت قصد خدا را
نشود و تنعم در مباحات از این جمله بود مگر آن محض دنیاست لیکن عملی بود که پیشه از جمله دین بود
آن بیشتر ذکر و فکر است و مخالفت شهوات است که این پیشه اگر سبب آخرت و دوستی خدای
تعالی بود اگرچه در دنیا بود خدا را است و اگر غرض آن فکر به طلب حکمت بدان قبول و جاه حاصل
شود و غرض ذکر آنست که مردمان بچشم پارسایان بوی نگرند و غرض دست از دنیا داشتن
آنست که بچشم زاهدی نگرند این دنیا ملعون است مذموم است اگرچه بصورت چنان نماید
که خدا را است قسم سیم آنست که بصورت آن برای حظ نفس است ولیکن عملی بود که بقصد
و نیت خدا را شود و از دنیا نبود چون طعام خوردن و قصد بدان قوام طاعت بود و عبادت
و نکاح کردن چون قصد بدان فرزند بود و اندک مالی طلب کردن چون قصد بدان فراغت طاعت
بود و بی نیازی از آرزوی خلق روایت از حضرت خواجه کاینات صلعم فرمود که هرکه دنیا طلب کند

برای لاف اتقا خرخدا برامید برخویشتن عجب داکر برای و کنه که از خلق می نیاز بود روز قیامت می آید
روی چون ماه شب چهارده پس دنیا آنست که حظ نفس است و حال آخرت را بدان چاره نیست هرچه آخرت
را بدان چاره نیست هرچه آخرت را بدان حاجت است چون برای آخرت باشد نه از دنیا است همچنانکه ستور از
راه حج هم از جمله زاد و راه آخرت و هرچه دنیا است حق تعالی همه را هوا گفته است قوله تعالی و نهی النفس عن الهوی
فان الجنة هی المأوی و در جای دیگر در پنج چیز جمع کرده است قوله تعالی انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة
و تفاخر و تکاثر فی الاموال و الاولاد و گفت که دنیا بر پنج چیز است بازی است و ناز و شهوت و آرایش
و بسیار جستن مال و فرزندان و بار دیگران ذکر کردن آن چیزها که این پنج چیز در وی بسته است در یک آیه
جمع کرده است قوله تعالی زین للناس حب الشهوات من النساء و البنین و القناطیر گفت
در دل خلق این دوستی هفت چیز آراسته است زن و فرزند و زر و سیم و اسب و گاو و گوسفند آن نعام گوید
قوله تعالی ذلک متاع الحیوة الدنیا این است برخورداری خلق در دنیا پس بدان که هرچه از این جمله آلای
کار آخرت بود هم از آخرت است و هرگز تنعم زیادت از کفایت برای آخرت نبود بلکه دنیا بر ستور فرض
است مقدار ضرورت است در طعام و جامه و مسکن و در این و مقدار حاجت و ورای او مقدار زینت است
و زیادت تجمل است و آن آخر نهاد رد و هرکه بضرورت اقتصار کرده است و هرکه در حد تجمل شد افتاد در
هاویه که آخر ندارد و هرکه به قدر حاجت اقتصار کرد او از خطر خالی نیست که حاجت را دو طرف است
یکی آن است که بضرورت نزدیکتر است و یکی به تنعم نزدیک است و میان هر دو درجه است که آن بطال و اختیار
توان دانست و باشد که زیادتی بر آن حاجت نبود و از حساب حاجت گردد و در خطر حساب افتد و بزرگان
اهل حرم را این سبب بوده است که بر این قدر اختصار کرده اند بالله التوفیق   بگو ای
چنین عملکی چرا پی خود باعث زده آتش … چرا از بهر دنیا میخوری غم   بگو که بشنو نوبت اسکندر و جم
که نبود در زمانه اعتباری   در او عملکی شو که هوشیاری   خود هرچند می در دوام نیست محور غم زانکه
دنیا را بجای غم نیست والله اعلم   سی و سیم در بیان دوستی باری تعالی حمد و ثنا نامتناهی حضرت
حکیمی را که حقایق آثار تریاق توبه را سبب شفای بیماران سموم معاصی گردانید کریمی که بمقتضای جود
تشنگان بادیه غفلت بعین الحیاة رضا و رحمت رسانید رحیمی که کمال رافتش اثقال اغلال اوزار
از رقاب گرفتاران هاویه عذاب برداشت حلیمی که هزاران فضایح اعمال قبایح افعال از جانیان بد
کردار و عاصیان تیره روزگار به یک آه ندم گذاشت کریما براه زوال دین شریعت و باده محبوبان اسرار
حقیقت که برما بیچارگان و گنهکاران رحمت کنی یا اله العالمین   الهی در طاعتم باز کن   ره طاعتم

محرم راز کن

محرم راز کن   مرا دیده بگشای بگشای نقاب   که بینم جمال ترا بی حجاب   بر ظلمت دل ز آب کرم کن از نور …
روشن دلم   دلی ده که بی تو نشکی از آن   زبانی که خواهم تمنی ز تو   ز شهد شهادت مرا کام ده   وز آن جام تقوا
با دوام جام ده   ز آب وضو ساز کن چاره ام   ببر گرد عصیان ز رخساره ام   بکن استم اندر عبادت دراز   دمش
نیفکن از جوق نماز   بکن رخنه در صف طاعت ز من   درخت مرا بر بکن زان چمن   برون دلب طعمه …
به بند   در دو درخت ابرویم به بند   ببر چشمه از نم بر سبوی   وز آن معصیت … ام السوی   بسلک در کعبه
ام ده قرآن   وز آن چه طاعتم کن گران   ببر مهار و آزارم ز دل   که باشی تو راضی و من خجل   امانم ده از
تیره سیل شراب   مده خانه عقل و دینم خراب   مده مهر لعل بتان در دلم   باتش پرستی مکن مایلم   بکش نفس اژدر
دار و شرنما   بر بحر زالفت امانم مده   نفس سوی شاهد خنده ازیم   بیا کن شیطان ده باز زیم   مرا … سزا بر
زبانم ز قهر منه بر دهانم زبان لقمه زهر   مرا از نعمت خورش دانیم ده   رطب دار شیرین زبانیم ده   بود
نفس دیوم برون در درون   پناهم تو باشی هم برون در درون   من ناتوان بر وخم جوان   چه من نیز برتش
کن و ناتوان   در اول بر آن زدرانیم مدار   که آخر ز عضوم کنی شرمسار   مرا نور ده گرچه نارم سزاست
ز من معصیت وز تو رحمت سزاست   گر از دوزخم ره به جنت دهی   نه جنت شود پر نه دوزخ تهی
بویرانه خانه دارم هوس   که هیچ نه انجا تو باشی و بس   ز بیدم هوای زیاد همه   بده دادم ای داد داد همه
بری دارم از خلق دستور دار   به بیگانه و آشنا دور دار   جدا دار چندان ز خویشان مرا   که زمن نشناسم نه ایشان مرا
مرا این ده کی بر نیاید   چه مرهم بود راز دار دل   چه نعمت رسانی بر او دشمنم   کن از شکر شکر شیرین هم
بیزار از شکرش زبانیم ده   بیان زبان هم بیانیم ده   مرا چشم دادی که دارم عزیز   زهر دیده غم دیده بر دور نیز
میفکن حسد در دل من ز کس   مینداز در کار من مکس   غضب را چه سوم سبب   غستم تحمل ده اندر غضب   بر اینم
لب را آب چشم نرید   و زان سنبر کن کلب را امید   مکن چشم از دانه اشک تر   که صنع سلوم زان گران بار
به درسوگاه کن تا کسی   … مکش بر در هر خسی   مبر جان سوی دنان مرا   مکن زیر بار زبونان مرا گران
چه منت کشیدن نیم   مه منت خلق بر کرانم   بنان وام سیالای کام   که به تر بدان زاسرارم بود آب
بکنج قناعت مرا   توانگر کن از گنج طاعت مرا   بخوان عوانان نشانم مده   طعام از سفال سگانم مده   بار
کاه میرم مبر بارگاه   دو جا بندیم اچون کنه یک غلام   تمنا کنام مبر پیش کس   تمنا تو میتوان کرد و بس   تهی
کن از ارخ طمع سینه ام   که در سینه خود ز کس کینه ام   … سالها در این دشتم از خار و خس   بترسان ز خود … مترسم
ز کس   … سپید سوی رویم سیاه سفید   سفیدی رو دو بنده دارم امید   مرا …
ور آینه … کردن بده   چه من عاجزی را چه آید ز دست   بفضل خودم کرده ام هرچه هست   بحق گناه

مرا ببخش خطی از کرم کرده خویش بخش   گناهم ببخش … که از پادشاه هم … گناه کاری عفو
کردار تو   سزای من این است سزاوار تو   ز راه شریعت بر دم مبر   بجاه طبیعت در دم مبر   در انجام کار
من بحول حساب   تمامی بمن کرده صواب   کنی مصطفی را شفاعت گرم   الهی ساز … کوثرم
بحرمت سید المرسلین صم   صد هزاران هزار صلوة جدد و دو … بر سلطان بارگاه نبوت خورشید
فلک رسالت سید انبیا و مهتر اصفیا و دریای شریعت شهپر زجیند بر او از حقیقت … خلاصه
اولاد بنی آدم ابو القاسم محمد مصطفی صم و بر اهل بیت او که سروران صفوت و لایت و نجوم طریق هدایت
اند   … محمد ذات بجویش به نعت مصطفی   … مطرب ساز آهنگ نوا عشاق دار   دست از فتراک
سلطان رسل کوته مکن   … بر سمند فتح فیروزی سوار   ای رسول الله بدست عاصیان اندیش
از شفاعت خواهیش روز حساب امید دار   در شب معراج جبرئیلش عنان دار براق   … جارکن
زین پوش بر کتف استوار   یا رب آن شب … که چه تمنا بود کان شب از شرف بود روشن تر ز صبح عید
ایام بهار   گفت ای سید ملایک بسر بگشوده اند   در هوای گرد نعلین تو چشم انتظار   رفت تا جا
که جبرئیلش را همراهی بماند   گفت با صدر رسالت … آن که مانند از ره معراج از وی جبرئیل
طفل طبع در ره فضلش … چون ز فضل سید عالم شنیدی شمه …
سوار   … که خورشید درخشان در سپهر یافت از روز ازل از شعله نعلش قرار   ان
هنر … مردی که در رزم جهانی   گشت اسلام قوی از تاب تیغش آشکار   … طبع … ای
که … قوت خود بکمینان و خود … خلعت شاهیت باد … از من شمه
دست … پاک حیدر آن … صلوة الله تعالی علیه و علیهم اجمعین الطیبین الطاهرین و الحمد لله رب
العالمین   در بیان دوستی باری تعالی بدانکه خدای سه چیز را از خود … و پس از …
توبه چنانکه فرمود قوله تعالی یحبهم و یحبونه   روایت کرده اند از حضرت خواجه کونین و فخر عالمین
فرمود که سه چیز بود حلاوت ایمان … یکی انکه حق تعالی را دوست دارد و رسول خدای و امامان ائمه
اثنی عشر را و دیگر علم شریعت را دوست دارد و اگر … از این … مذهب ائمه
علیهم السلام نگردد که کافر شود   روایت کنند از خواجه کاینات صم فرمود که هرکه از سه چیز دوری
گرفت مزه ایمان یافت یکی پرهیزکاری که نفس خود را از حرام باز دارد دوم تن خود را از …
باز دارد … بیم نیکو … خلق و مردمان … روایت از حضرت
رسول صم فرمود که هرکه خدا را دوست دارد قرآن خواندن و قرآن … را دوست دارد اهل بیت

مرا دوست

مرا دوست دارد و مسجد و جماعت را دوست دارد که خانه خدا است و مسجد را از این سبب خانه خدا خوانند
که خلقان در نماز شوند حق تعالی … بر روی ایشان نگه … حاجت ایشان برآورده … روز قیامت
کرده از یحیی بن معاذ که … چیز است اول بیم و ترس خدای تعالی دوم امید بکرم … دوستی خدای تعالی
… پس … که دوستش دارم دو دوستی او
مرا از همه نشد انکه دارد   بترس از خدا و میازار کس   ره رستگاری همین است بس   خدای که با
دست آفرید   ز هر دست … را آفریده   روایت است از حضرت رسالت پناه محمدی صم که اعرابی
از آن حضرت پرسید که صفت دوستی حق تعالی چیست آنحضرت فرمود که دوستی … که طاعت …
خرد … و خرد و بزرگ … گناه … گناهکاری نیست …
هوشش … چون … آنحضرت فرمود که … امید … بیشتر گردان
… دوستی خدای تعالی … دوستی را … علامت است … خود را
… از خدمت دوست … از دوست … سیم آنکه دوستی … از دوستی
کس زیاده باشد … دوستی … دوست … دوست دارد دوام
از ذکر او زبانش خالی نباشد روایت است از یحیی بن معاذ گفت که علامت دوستی خدای تعالی سه چیز است
خدمت او گزیدن از کار دنیا و کلام او گزیدن از سخن مخلوق تنهائی گزیدن از میان آدمیان از
برای دوستی خدای تعالی قرآن است و دوستی رسول خدای و اهل بیت او که ائمه اثنی عشر اند صلوات الله علیهم
در خبر است از حضرت خواجه کونین و فخر عالمین محمدی صم که هرکه را دوستی خدای تعالی بخشند دنیا … برد
… از جستن دنیا باز دارد و خلق را از طلب جستن او … آورده اند که لقمان حکیم پسر خود
را وصیت کرد که ای فرزند دوستی خدای تعالی سه چیز است اول … آرزو … دادن
دادن و دوست داشتن … رنج بردن از برای دوستی خدای تعالی   روایت کرده اند از سهیل بن
عبدالله که گفت دوستی حق تعالی انکس راست که اقتدا کنند بحضرت رسول و اهل بیت و ائمه معصومین
علیهم السلام در کردارش و گفتارش و رفتارش و دیدارش همه برضای حق سبحانه تعالی باشد و دلیل این قول
خدا است قال الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و چنین گفته اند که متابعت حضرت رسالت
پناه محمدی صم و اهل بیت او بر هفت چیز است سه بر دل و سه بر تن و یکی بمال اما آن سه چیز که بر دل است
همه کافران را با اسلام خواستن و همه یاران را بصلاحیت خواستن و همه گمراهان را طاعت خدا و رسول خواستن اما
آن سه که بر تن است بر همه مردمان پرهیزکاری و همه مردمان را از خدای تعالی روزی خواستن و همه خلایق
را توبه دادن … خواستن اما آنکه بمال است همه دنیاداران را حساب را آسان خواستن روایت از حضرت

سید عالم صلعم فرمود که مومن را کاهش در حلاوت روزه و طاعت و عبادت باشد و منافق را کاهلی در خوردن
خفتن و اشتیاق میدان ستوران باشد آنحضرت فرمود که پنج چیز در میان منافق نباشد فقاهت پرهیزکاری
و در زبان پاکی و در روی روشنائی و در دل دوستی دین مسلمان روایت کرده اند از علان بن عبد الله که
گفت مثل کافران و منافقان چون بیت کرانکنه در راهی کوینه از آن کلبه سازیم نشود و کوینه از آن
نردبانی سازیم نشود چون هیچ چیز از آن به کونیه پس انرا باتش بسوزانیم که سزای آتش است مومن
نیکی کند ترسنده که از وی نپذیرند و منافق بدی کند نترسد که عقوبت کنند و مومن مال بخش دارد و
منافق دین بخش ... دارد و مومن جای جریه نفقه کند و منافق بهانه جوید نگاه دارد و مومن نیکی
کند و نگوید منافق بدی کند و بگوید و خنده و مومن به کار دین رود و منافق نگاه دارد امید دارد که با
رود مومن بجای بلا به عاکر رود منافق با ترس دارد و مومن به عذر خواهی باشد منافق به عیب
جوئی مردمان باشد و مومن را هم خدای دین کند و منافق دین خدای را هم کند و مومن نیکیهای
کرده فراموش کند و گناهان یاد دارد و منافق نیکیها یاد کند و گناهان فراموش کند پس ای عزیزان
جهد کنید که از جمله مومنان باشید نه از منافقان و گمراهان و پنهان از خدای تعالی بترسید و از گناهان
توبه کنید و در نیم شبان برخیزید بدرگاه رب ذو الجلال و کریم لایزال در ای آه جگر سوز
از سر سوز برآرد و چند قطره آب از دیده ببارد و عذر گناهان رفته از پیر و دکار بجوی که آتش دنیا را
آب دباران کشد و آتش دوزخ را آب چشم چو کشد با او بر غان بهشت ای خواجه دار دهر
فات خانه ایست هر چند میکنی تیقان میکنند زود امروز جهد کن که نکو نماز بهمکی فردا از کفته اگر
بلیمان شوی انرا تنها شتاب که در ان شود درعقده مسیح که نتوانیش کشود هر چند گفتگوی مصت
دل بنمونیت لیک انیقدر ابیمی خود این میتوان شنود آب در زمین دهر بیت توادا ده اتی
نخی چنان بکار که بتوانیش درود در بیان یاد کردن باری تعالی بدان که حضرت باری تعالی
کرحضرت باری تعالی حاضر کردانند یاد کردان خود را از بیان جمله عتبه بر چهار چیز فرمود که یا ایها
الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و دیگر فرمود که بیوستکی قوله تعالی واذکر الله قیاما وقعودا
الا آخره چهارم ذکر وی در یاد کردن شما اورا یاد کرد قوله فاذکرونی اذکرکم روایت کرده اند از عبد الله
عباس که گفت کاری فریضه نکرده اند کسی ... کرد اند مگر تهاد فرمود قوله تعالی اذکروا الله ذکرا
کثیرا ذاکر نشسته باشید اگر خفته هیچ کاری عذری نماند فرزند آدم که دور باشد از یاد کردن خدای
و تنگ نیست در یاد کردن خدای تعالی و گفته اند که قوت منافق از خوردن و آشامیدن است و قوت
مومن در ذکر و جهد و جهد خدای تعالی است و پرستیدن انرا روایت از ابن عباس پرسیدند

قوت مومن

قوت مومن چیست گفت در یاد کردن ان زنده که هرگز نمیرد و بعضی گفته اند که حق سبحانه و تعالی فرق کرد میان خاص و عام
در یاد کردن عام را گفت از کرد نعمتی یاد کنید نعمت مرا و خاص را گفت فاذکرونی یعنی مرا یاد کنید ابو محمود عام را ابا
کردان دنیا و نعمت و خاص را بیاد کردن خود فرمود قوله تعالی ادعونی استجب لکم و گفت فاذکرونی اذکرکم
یعنی گفتن ثواب نعمتها و عطاها از خزینه وعده کرده ام رحمت و بعضی گفته اند در معنی این آیه مرا یاد کنید بتوحید
تا من شما را یاد کنم در رایت و مرا یاد کنید بطاعتها تا من یاد کنم برحمت و مرا یاد کنید در نعمت تا من شما را یاد کنم در
شدت و مرا یاد کنید بمحنت تا من شما را یاد کنم در آتش فرشتگان و مرا یاد کنید با قرار خط تا من یاد کنم شما را بکرم و عطا
مرا یاد کنید یعنی بندگی تا من شما را یاد کنم به فضل خود مرا یاد در دنیا تا من یاد کنم شما را در عقبی مرا یاد کنید در روی
زمین تا یاد کنم شما را در شکم زمین و هر که مرا یاد کند در معصیت من او را یاد کنم بلعنت روایت کرده اند از حضرت
سید المرسلین که فرمود که هر آن بنده که خدا را یاد کند در نهان خدای تعالی او را یاد کند در ملکوت هر که او را یاد کند در هر
کاری خدای تعالی او را یاد کند در همه مهمات و کارها در آنحضرت فرمود که ای یاران ... کرد گفتند یا رسول الله دوای آن درد
این چیست گفت خواندن کتاب خدای تعالی و بسیار یاد کردن خداوند تبارک و تعالی را روایت از حضرت رسالت پناه
که اعرابی پرسید از رسول خدای که یا رسول الله کارهای مسلمانی بسیار است مرا رهنمای بکاری که دست بر او زنم گفت
بر تو باد که همیشه یاد کردن حق تعالی در وجود سازی فرمود که یاد کردن خدای تعالی نشان ایمان است و بیزاری از
نفاق و حمایت از شیطان بنده ... که خود را از ان نگاه دارد حضرت رسالت فرمود که از مسجد نشینید تا ... دار
مر او را یاد کردن پروردگار ذو الجلال و کریم لایزال ... در زبان بندی ... که بکوید که هر
چیز که امر از هر باشد یاد کنید شما را به ... سبیل کرده اند روایت کرده اند از حضرت که گفت رب کدام بندگان
عالمتر اند گفت حلم کنید بر ... که مردمان ... گفت کدام توانگر است گفت انکه بداده من که خدا
داده راضی تر است و روایت کرده اند از وهب بن منبه که گفت یا فتم در صحف که به ای خدای تعالی که کفت ای فرزند
آدم چون مرا یاد کنی من ترا یاد کنم و چون مرا فراموش کنی من ترا از یاد ... در ان ساعت که مرا یاد کنی نیست
من ترا است و بیزار ... گفته است که همه چیزی در یاد کردن مولاست و شرف در دوستی دنیا است روایت کرده اند
از یحیی بن معاذ که گفت عیش ... ذکر خدای تعالی است ... از ذکر مولا سیر نباشند و مولا را نیز از وی
سیری نیست ... گفت خدایا بیاد هیچ چیز خوش ... در دنیا مگر به ذکر خداوند کریم و عقبی هم خوش نیست مگر عفو
رب ذو الجلال و بهشت خوش نیست مگر بدیدار تو و بعضی گفته اند که هیچ چیز از گنجهای خدای تعالی زبان ذاکر تر
صابر ... روایت از ابو القاسم حکیم که عزیز تر است آن کس که معصیت انرا ذلیل کرده اند ... روایت بر آن کس که طمع
مر او را ... نبرد ... خدای طاعت کس ... خدای دوستی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم ...
رعیت ... اگر مولا خواهی زبان ذاکر و دیگر فرمود که هر که ... نکرد ... و هر که بقیع نمرد ... و هر که مولا نکرد

دنیا و عقبی را ... کند و هرکه اطاعت ذکر کند بحقیقت اطاعت بنده ها یا بد هرکه دوزخ بشناسد از ذکر خدای تعالی غافل نباشد
محالست که کسی را دوست داری و یاد وی کنی و چون یاد وی کنی مژده یادگار ... و چون مژده یادگار آری تمام جان
مشغول شوی و دعوی ... روایت کنند که خدای تعالی داود را گفت یا داود هرکه مرا بشناسد آهنگ من
کند و مرا جوید و مرا یابد و کسی را بر من نگزیند تا از همه جاها دنیا و آخرت ایمن گردد و حلیمی را پرسیدند که کدام طعام
خوشتر است گفت ... از ذکر خدای تعالی در دل بی یقین بر خوان رضا در درخت معرفت خوشتر است از همه
طعامهای دنیا آورده اند که حلیمی گفت شناخت سه چیز است شناخت قدرت و شناخت محبت و شناخت
قربت ... قدرت و به یقین ... آرد و شناخت قربت بشرم باز آرد و شناخت محبت معرفت ... گفته اند هم و
گفته است که غذا چهار است غذای تن است و غذای دل است و غذای عقل است و غذای جان است و غذای
تن طعام و شراب شهوات است و غذای دل طاعت و دوستی است و غذای عقل علم و حکمت است و غذای جان
دیدار ... و عارفان را شادی نیست مگر بمعرفت او و نعمت نیست ... بذکر او و هوای نفس را راحت
نیست مگر بخدمت او و دل ... نیست مگر بکلام خداوند و حلاوتش نیست مگر بطاعت او و لذتش نیست مگر
بخدمت محبت او و ... نیست مگر ... گفت ... ایمان ... پروردگار عالم
... علم ... عبادت پرهیزکاری ... معرفت ...
... گفت که خدای تعالی معرفت را ... مومنان کردانید و محبت را شادی دل مومنان کردانید و اسلام
را امر مومن کردانید و قرآن را مونس مومن کردانید و یقین را توشه مومن کردانید رفیق همراه مومن کردانید
و ... را سرای مومن کردانید و در جنت طوبا را نصیب مومن کردانید و خشنودی را ...
مومن کردانید الهی این خصلتهای نیک نصیب ما بیچارگان کردان و ما را بجاده شریعت و طریقت
و حقیقت مستقیم کردان و دوستی و محبت ائمه اثنی عشر را در دل ما ثابت کردان و روشن کردان بحق
محمد و آله المعصومین علیهم السلام دل هواره تسلیم رضا باش بد ... خدا باش
خدا را باش اگر مرد خدائی ... خدا را دان ... خدا را گر توانی یاد
مکن ... کلاه سربلندی تو ... دیگری بهر چه بندی حدیث دوزخ و جنت ...
پرستش خاص از بهر خدا کن ترا از هر دو گیتی برگزیده است هم آخر بدرگاه ... ترا جز
بندگی کردن نشاید که خود جز خداوندی نشاید جز این درهیچ درگاهی نباشد ... درهیچ
درگاهی نباشد اگر ... لاف دین زن ... بدکاری ...
خدا بس دلیل راه ... مصطفی بس پس از احمد دلیل رهنمایت ... امام پیشوایت اما
مان را بحق اثنی عشر دان که هستند ... خیر البشر دان ... انبیای مرسلین ...

بر ما بیچارگان

بر ما بیچارگان رحمت کن ... و پدران اهل این مجلس ... یا اله العالمین ... در بیان عهد و وفاداری
... رحمت ... ای محنت هجران الهی سوختگان آتش
هجرانیم ... سوختگان ... و سرگشتگان ... در دیم ... الهی رنجوران ...
... الهی سوختگان لطف تو هرگز ... قهرتر ...
قهاری ... بر ... جباری ... ای مقتدای ...
... اگر ... الهی ... لطف تو داریم
... اهل این مجلس ... بتوفیق رحمت خود یا اله
العالمین ای ... امید داری ... کرانست لطف تو
تو ... یا رب ... یا رب ... یا رب
... ایمان ...
... لطف ...
کز لطف و کرم ... سید المرسلین ...
زبان ... حضرت محمد ...
...
... رحمت ... امام ... دیوان ...
پس ... دیوان ...
... طلب کردی ...
... رسول الله ...
حبیب الله ... ساقی الکوثر ...
... شریعت ... طریقت ... حقیقت ... ساقی فردا شراب ... شربت
کوثر ... ساقی کوثر ... صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله ... علی المرتضی و ائمه المعصومین
الطیبین الطاهرین اول در بیان عهد ... فصل اول در بیان
بدان که ... عهد ...
... یا ایها الذین آمنوا

اوفوا بالعهد یعنی ای مومنان وفا کنید بعهد من یعنی عهدی که با من بسته اید تا وفا کنم بعهد شما که بکرم خود بهشت دهم
وجای دیگر میفرماید قوله تعالی واوفوا بالعهد اوف بعهدکم وفا کنید بعهد من یعنی عهدی که با من بسته اید تا وفا کنم
بعهد شما که جزای خیر بعوض او بشما دهم و در حدیث آمده است لا دین لمن لا عهد له کمال دین بسته است
که رعایت عهد کنند بیت مردم صاحب کمال قدمی از عهد بیرون ننهند اورده اند که حضرت اسمعیل
با دوستی همراه میرفت او دوست آن دوست بخانه خود رسید حضرت اسمعیل را گفت من همراه تو
بیایم وعده کن با من در این موضع بنشین و من بخانه خود روم و مهمی که دارم بسازم و حالا بیرون آیم
حضرت اسمعیل او را وعده کرد که اینجا بنشیند وان مرد بخانه درآمد و او را مهمی پیش آمد و اسمعیل را فراموش کرد
و بیچاره بکار خود مشغول گشت و وفا نداد و راهی دیگر داشت و از آنجا بیرون رفت و بعد از سه روز از آنجا بیرون
باز آمد و اسمعیل را دید که بر در خانه نشسته گفت ای ثمره بیوه خلقت و ای پسر پیغمبر اینجا چه نشسته گفت از
انروز که بوعده تو اینجا نشسته ام و وعده انتظار برآمدن تو بداده ام گفت چون من بخانه ام
تو چرا نرفتی گفت با تو عهد کرده ام روا نداشتم که خلاف وعده کنم اگر تو نمی آمدی من از اینجا نرفتمی
لاجرم حق سبحانه و تعالی در کلام خود او را بدین نوع وصف کرده قوله تعالی انه کان صادق الوعد و کان رسولا نبیا
نکوست و درست عهد و خلق پسندیده وفادار از عهده عهد اگر بیرون آید مرد از هر چه گمان بری
فزون آید مرد در حکایت صالحین آمده است که خواجه را غلامی بود و خواجه ترس داشت که او را بیمار
شد عهد کرد با خدای تعالی که اگر از این بیماری شفا یابم این غلام را آزاد کنم الله تعالی او را شفا داد و او دل
در غلام بسته او را آزاد نکرد دیگر بیمار شد غلام را گفت برو طبیب بیاور تا مرا علاج کند بیرون رفت
و در آمد خواجه را گفت که طبیب میگوید که او مخالفت من میکند با آنچه میگوید وفا نمیکند من او را علاج نکنم
خواجه متنبه شد که چه میگوید گفت طبیب را بگو که از مخالفت باز گشتم و توبه کردم و بیدار زین کرسی برد
از سر بیمار برو غلام گفت ای خواجه طبیب میگوید تو صفت ... پیش از این نیز شربت شفا ارزانی
دارم خواجه غلام را آزاد کرد فی الحال شفا یافت اگر عهد محبت ... نکنی با حق از روی لطف کرامتها
کند با تو آورده اند که پادشاهی را مهمی صعب پیش آمد عهد کرد که اگر پادشاه عالم مهم مرا ... سازد
هر نقدی که مرا در خزینه باشد بفقرا و مساکین بدهم پادشاه ذوالجلال بزودی دفع آن مهم او را کفایت
کرد پادشاه خواست بعهد وفا کند خازنان را طلبید فرمود تا نقود خزانه را حساب کنند بعد از حساب مبلغ کلی
امرا ارکان دولت گفتند ای ملک این مقدار مال را برادران نتوان داد باید لشکری برگ و نوا بود
پادشاه گفت که من عهد کرده ام این همه نقود را برادران مستحقان رسانم علما نقود را نوشتند که ...

بعهد که

ملوک را نیز والعالیین علیها از جمله مستحق شد ملک متحیر شد نیز عرضه نوشته بود ناگاه دیوانه را دید از گذر میرود که آن دیوانه
بطلبید تا در این باب او مشورت کنم دیوانه را حاضر گردانیدند ملک گفت ای دیوانه من عهد با خدای تعالی بسته بودم
که مهم من ساخته گردد هر نقودی که در خزانه دارم تصدق نمایم این زمان مهم من کفایت شده و مال بسیار است امرا
همه باتفاق راضی نمیشوند و علی سپاهیان را استحقاق این نمایت میکنند تو چه میگوئی دیوانه گفت ای ملک وقت
عهد که نذر میکردی سپاهیان را در خاطر گذرانیدی ملک گفت نه یکی از وکلا گفت ای دیوانه مال بسیار است
و بعد سپاه بی برگ و نوا اند روی از آن کس که دانید و گفت ای ملک دیگر بار آنکه نذر و تعهد کردی کاری
باشد اگر دیگر ترا بان کس کار خواهد بود بعهد وفا کن و اگر با او دیگر کار نداری و محتاج او نخواهی شد هرچه خواهی بکن
پادشاه گریست و همه مال النقود را بمساکین گذاشت چه محتاج خواهی شد آخر بدان مشتاب از وفاداری
خرابش او وفاداری آئین انسانیت غم خوارش خوردن زکار الهیست و حسن عهد از جمله جنان خوب
نمی ماند که از سلاطین زیرا که سخن ایشان بهمه کس میرسد و احوال ایشان بهمه جا گفته میشود و مجموع خلق
بر عهد و پیمان ایشان اطلاع دارند و خط در وصایای هوشنگ آورده اند که هوشنگ فرزند خود را گفت از نقض
عهد و خلاف وعده اجتناب کن که شماتت آن زود میرسد دست وفا در کمر عهد کن تا نشوی عهد شکن
عهد کس ملوک را خود از عهده عهد سلطنت بیرون آمدن از جمله لوازم است آورده اند که افراسیاب در تفحص
احوال ظالم و تفحص حالات مظلوم مبالغه بسیار میکرد و رنج بسیار میکشید روزی جمعی از ندما او گفتند در این باب
بسیار مبالغه می نمائی و از فرجی و تماشا و بازی می مانی گفت وعده خود را خلاف نمی توانم کرد گفتند از تو هیچ
عهد نشنوده ایم گفت پادشاهی در ذات خود وعده است و بر ذمه پادشاه لازم است بدین وعده وفا کند و
آن است که داد مظلوم بستاند هر که بدین طریق نرود خلاف وعده کرده باشد خلاف وعده شیرازی اهل دولت
دین آورده اند که پادشاهی سوال کرد که کدام صفت مرد را عزیز میگرداند گفت بوعده وفا کردن یکی از فضایل
حسن عهد آن است که بقای جان بسته زیرا که مدار عالم بر سلطنت است و مدار سلطنت و ملوک و لشکر عالم خراج
بر آن امید صرف میکنند که هنگام خروج برعهد وفا نماید اگر این رسم وفا بر افتد بر هیچکس از سپاهیان اعتماد نماند
و ارکان ملک خلل پذیرد و دیگر در سواد و معامله زراعت تجارت بسبب عهد واقع است اگر بوفا نرسد پس نظام
عالم مجموعه بود گر داد پس روی از طریق وفاداری بر نباید تافت و نصیحت وفاداران بباید شنیدن
مثل کسی که وفا پیشه کند جان هدف تیر بلا پیشه کند بر چنین دوست که جانباز بود دوستی جان زگرانی نبود
جان که از او بجهان باز نیست هیچ چیز دگر وفادار نیست یار توان یافت بگیتی بسی لیک وفادار نیابد کسی
صحبت آن کس که بصدق و وفاست دامن او گیر که اهل وفاست حکایت در تاریخ ولایت خراسان مذکور است

که در آن وقت که یعقوب لیث بنیشابور رسید محمد طاهر حاکم آنجا بود و با او یاغی شد و آن شهر را محاصره کرد ارکان دولت
محمد طاهر همه نهانی کتابتها به یعقوب فرستادند و در آن اظهار مبالغه نمودند مگر ابراهیم حاجب که هیچ کتابت نکرده
بود و کس نفرستاده بود چون یعقوب بنیشابور رفت رعایا و حشم را در ایالت ضبط خود در آورد ابراهیم حاجب را طلب
کرد و گفت چگونه بود که همه یاران تو با ما کتابتها نوشتند تو با ایشان موافقت نکردی ابراهیم گفت ای ملک مرا با تو
سابقه معرفتی نبود که تجدید آن عهد کردمی و نیز از محمد طاهر جفایی ندیدم که طریق مخالفت او سپردمی که خود خدمت
آن بنا نهم که حق انعام و پرورش او و تلکیت عهد و پیمان بر طرف نهادمی من نه آنم که سر از خط وفا بردارم
ور چو سر قلم بند زنند یعقوب گفت تو لایق آنی که ترا تربیت کنند و مستحق اهم ترا تمکین دهم
امین باد بر وفاداری پس با امرا از جمله ملازم به قبول اختصاص داده و آنها بنفاق جانب ولی نعمت خود را
فرو گذاشتند بانواع عقوبت فرمود کسی که حق نشناس از آن امید مبر کی کرنیت وفا لیس
بر حسن عهد عالم اگر علم بر زدی ... رفعت تو بگذرد ... والسلام در موعظه قال النبی لا تزال
یدالله علی امتی ما لم یفعلوا ثلاثه ما لم یوفر جبرا المزارع و ابرار ... ما لم ... فاذا فعلوا ذلک
سلط الله علیهم الجبابره روایت است از صد ... انبیاء میفرماید که همیشه عصمت پروردگار و نصرت او با
امت من باشد تا سه کار نکنند یکی آنکه بزرگان این دوران ایشان را تبجیل نکنند و مصاحب ایشان را ...
را بزرگ دارند و علما و زهاد ایشان با میران ایشان میل نکنند و با ایشان صحبت ندارند و چون این سه
کار کنند حق سبحانه و تعالی ستمکاران بر ایشان گمارد تا بدانی که هرچه از هر دقت با میرسد از شومی معاملت
بد است چنانکه در خبر است که منکر از والیان خود بخیت ایشان در دشنام میدهند که آن هم از کسب است اگر
معاملت نیکو شود بنیکوئی بر شما گمارند چنانکه در قصه اصحاب کهف چون دست از فرمان خدای تعالی
و پارسا ... با رای ... که رانه خدای عز و جل ظالمی ... چنانکه خبر داده
قوله تعالی ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم ... که آثار انبیا ... شده و از
معجزات متلاشی شده و اسرار ... را ... آمده و در هر گوشه ... الطلاب
گسترده بودند و جباری علم ظلم نکرده و ... از اولیا خالی شده ... از بارگاه جلال ...
بر آن چند کس ... هر کسی از ایشان راه راست ... رای ملک ...
... بر سر ... و دقیانوس ... بسته ... زده ... وحشم ...
کرد چنانکه رنگ ملک متغیر شد ... از ... الله ... دل آن جوانمردان ...

آمد گفتند

آنکه گفته اند که دوستی حق را سزاواری وفا که راه ضلالت را متابعت کنیم ... در گوش کرده قدم در راه
نهادند و قصد کعبه وصل کردند و ردای احرام اسلام در کتف کشیدند و روی بدرگاه الله تعالی آوردند گفتند ای قدوس
... نگهدار چون در راه ... بخورد ... که رحمت اغیار منقطع شود ...
آورده اند که سگ را عاره ... ایشان گفت که ... کرده است ...
... از خورد ... اگر چنان است که سگی چند روز ... شب ... میکنند ...
از خود ... ذو الجلال ... کرده باشد ...
هم ... از رحمت خود ... از حکمت خود ...
... سنگ زده ... دیگر سنگ ... دیگری ... و او را ... بست
سگ ... کشید و گفت سالها است که با دوستی ... تو صحبت ... طاقت
فراق او ندارم ... سگ ... والله لقد ... فقد قبل ان ...
چرا ... گفتند تو از جنس ... نیستی گفت ای عزیزان ... هم از جنس ...
شما ... گفتند ... سگ ... ازدوی ...
... اگر کاری ... نگاه ...
... حق ... نعمت
حق ... خورده ... قیامت ... خدای عز و جل ...
... گفت و ایشان ... اذ اوی الفتیه الی الکهف فقالوا ربنا ... من لدنک رحمة
و هیئ لنا من امرنا رشدا چون ... آمدند آن جوانان غار کوه ... گفتند ای ... کار
ما ... خود رحمتی ... اسلام نگاه دار و کار ما ... ارزانی داری ... فتوت
... وفاداری و راستی ... نصیحت ... روایت ... اکثر
جوانمردی ... قدرت بر دشمن ... حکایت آورده
اند که روزی حاجی در مسجد ... خواست که ... هزار دینار زر داشت
آن همیان را ... چون ... همیان ...
بود ... نگاه کرد حضرت امام جعفر صادق را ... شناخت ...
آنحضرت ... امام جعفر صادق ... هزار دینار ...
... همیان را ...
شد ... امام جعفر صادق است ... آنحضرت ...
مشهور است ... آنحضرت فرمود که هرچه داده ایم ...

افرید کار زیان داده از بندگان باز ستانند خداوندا بحرمت منزلت ائمه اثنا عشر علیهم السلام که بر ما بیچارگان و گنا
هکاران و حاضران این مجلس از شفاعت سید انبیا نصیب گردان یا اله العالمین و یا خیر الناصرین

سی و پنجم در بیان عدالت و شاه درست الخمسه حمد اعظم و ثنای اتم حضرت ودودی را که صفای مودت
و مداری محبت را ابتهاج و ذوق جانهای شیفتگان عکس جمال و نفحه ذوق سوختگان سبحات جلال
راز حق که مخموران درد فراق و مخموران سوز اشتیاق را به قدح افراح شراب افضال و اصال [illegible]
لطیفی که لطایف جودش فصال ظلمت خاک را بانوار ارشاد کرم زدوده [illegible] جمیله که از ساقی
کوثر انوار جمالش مهجوران دیده و جان و رنجوران زاویه هجران را شربت دشربت وصال [illegible]
آثار نفس رحمانی [illegible] عرصه وجود را بار عام داده [illegible] حقایق [illegible] الهیات [illegible]
داد و در پای بیچارگان رحمت کن و بفضل و کرم و لطف بیعد همراه این ضعیفان و بینوای که کارگردان [illegible]
العالمین یا خیر الناصرین خداوندا چه غفار الذنوبی کند بخشی و ستار العیوبی لطف خود که هم ار [illegible]
بروی من دری از لطف بگشای مکش از جرم عصیان شرمسارم مرا این شرمساری بس که دارم مرا تا جان
برد از جرم عصیان پشیمانم پشیمانم پشیمان چه لاله چند باشم داغ بر دل بشوی از ندامت پای در گل زیاد لطف
خود برور دگارا شگفتی ده گل امید ما را مرا جز ناله یاری نیست شبها انیس غمگساری نیست شبها چو مقصود از
نوای امید دارم که چون دونان فرزی خوار و زارم خداوندا بحق دو ستان نبی خدا میخوانند [illegible]
خریش کردان رو سفیدم که از لطف تو جز بود امیدم فی نعت سید المرسلین و صلوات زاکیات درود ها
قیات بر صاحب لوای کوثر و مقتدای اهل محشر بحر علم توحید و در فلک تحقیق سید انبیا و خلاصه اولیا
مه یثرب و بطحا ایمن کنجه او حی سید المرسلین و خاتم النبیین و شفیع المذنبین و تا رس روح بر اصیل سید
سادات و منبع سعادات ابو القاسم محمد رسول الله و آل و اولاد او اجمعین بعد توحید حضرت دیان
بکش در ثنای خواجه زبان خواجه کاینات رحمت حق منبع جود معدن احسان منزل وحی صاحب تنزیل
نامی کو و امرا ایمان آورنده پیرون از حق باطل کرده حق را کی بخلق عیان مقتدای بشر رسول امین
زینت دهر زیده ارکان منکشف بر ضمیر انور او سر اسرار آشکار و نهان داده اقرار بر نبوت او جمله
کاینات ساپیر و جوان بعد احمد امام هادی خلق نیست غیر از علی بقین بیدان مثل تو گر بود نمی باشد نایش
میکوئیم این سخن نه نهان فرقه بحر محیطیم همه دست بگیر از ره احسان بر نبی ولی صلوات و سلام باد
آل شیدا ایشان صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین در بیان شاه درست این باب مبنی بر دو فصل فصل اول در
بیان عدل نسخه آیست حق آیات و مدایت نور افزای وظلمت زدای پادشاه ذو الجلال و الکرم ایرانیان بندگان
را بدین صفت فرمود فرموده تم حیث قال ان الله یامر بالعدل و الاحسان عدل آن است که داد مظلوم
دهند و احسان آنکه موجب راحت بر جگر سوختگان نهند در حدیث آمده است که یکساعت عدل پادشاه

در بیان میزان

در بیان میزان طاعت مجسته از عبادت شصت ساله زیرا که نتیجه طاعت جز مقابل عامل نرسد و فایده عدل و رفاهی
وعام و خواص و بزرگ واصل گردد و مناهج ارباب دین و دولت و مصالح اصحاب ملک و ملت ببرکت او قایم شود
و ثواب عدل از حد و غایت افزون است و آورده اند که یکی از سلاطین را داعیه شد که حج خانه خدای تم بجا آرد
و بقدوم و حرکت طواف حرم عزت بجا آورده و جوابت دعا و حضف از سیه و اکفا ممتاز و سرافراز گردد همت
طواف حرم کردکار در دو جهان واسطه اقتدار و اشراف مملکت و ارکان دولت بشرف عرض رسانیدند که
ای ملک شرط ادای حج امنیت است و سلاطین را دشمن بسیار میباشد اگر بجنبش قدم و حشم عزیمت عازم
بعید ایشان را این راه و دور و دراز بعدی تمام دارد و اگر بر خلاف از بلاد زمین چند توجه نماید خطرات کلی متصور
است و دیگر آنکه سلطان را بلند حکم جان دارد و در جمله دقیقی که سایه دولت این حضرت از مفارقت رعایا
دور شود هرج و مرج پدید آید و نظام مهم خاص و عام از سلک انتظام بیرون رود سلطان فرمود پس چون سخن
سفر معتبر نمی شود چکنم که ثواب حج دریابم از میمنت این طاعت بهره مند گردم گفتند در این ولایت در
ویشی هست که مدتها مجاورت حرم کرده و نصحت حج بشرایط بجای آورده و حالا در گوشه غربت نشسته و در آکو
شه بدام بسته اند را لطیفه کشته ز نفوذهای خلایق ستوده پای کشیده است بدامان کوه شاید که ثواب
حج از آن توان خرید و از موهبت او بحظی کامل توان رسید پادشاه از صدق اعتقادی که داشت با
اهل الله بخدمت درویش شتافت در اثنای سخن فرمود مرا آرزوی حج از ضمیر سر زده است و ارکان ملک و ملت
صلاح در توقف می بینند و استماع افتاده که ترا حجی بسیار است چه شود اگر ثواب یک حج بمن فروشی تا تو به نوای
من به نوای رسم درویش گفت من ثواب همه حجها بتو میفروشم شاه پرسید به چند هر حجی مقرر میفر
مائید گفت هر گامی که برداشته به حجی قای دنیا و هر چه در وی است سلطان گفت از دنیا و مطامع دنیا
من اندکی دارم و این بهای یکقدم نمی شاید پس حجی چگونه توانم خرید درویش گفت برای قضیه مظلوم
که عدل کنی و یکساعت به مهم دادخواهی پردازی ثواب او من به بخش تا من ثواب نصحت حج خود
را بتو فروشم و بر بخشم هنوز حرف من در دشته باشم در این ثواب پس معلوم شد که سلطان را
بعد از اقامت فرایض هیچ طاعتی واجب تر از اشتغال بمصالح بندگان خدای تم نیست چه اگر
حمایت عدالت نباشد ارباب شوکت و قوت دمار از ضعیفان بر دارند و چون ضعیفان هلاک
شوند اقوام رعای خانه و معیشت خلایق بلکه یکره بر زبنه گراد انتظام احوال مردم بعدل ممکن نیست
عدل نور ایست که از او ملک منور گردد وز شمیمش همه آفاق معطر گردد عدل ایش که مراد دل از
ویش برآرد تا ترا هر چه مراد است میسر گردد واز فضیلت عدالت همین نکته بس است که عادل محبوب

مردان است اگر چه از عدل بدان ن نمایده شده باشد و مصداق این حال و مقیاس این مقال قصه نوشیروان
عادل و حجاج ظالم است باوجود آنکه نوشیروان کافر بوده و آتش پرست و حجاج بر فراش اسلام زاده و صحابه
تابعین را دیده هرگاه نوشیروان کافر را یاد کنند و برادر نفرین گویند به سبب عدل و چون ذکر حجاج کنند
بر او نفرین کنند بواسطه ظلم او داد گری شرط جهان داری است دولت باقی زکم آزاری است
مملکت از عدل شود پایدار کار تو از عدل تو گیرد قرار هر که در این خانه شبی داد کرد خانه فردای خود آباد کرد
در خبر است که عبد الله طاهر پسر خود را گفت که آیا دولت در این خاندان تا کی ماند پسر در جواب گفت تا دام
بساط عدل و فراش انصاف در دیوان گسترده باشند پادشاه بود در بساط عدل بر فرق
او نهاده بود تاج سروری چون دست از آستین تقلب برکشید باشد نصیب کردن او طوق مه بری
در اخبار آمده است که پادشاه سایه لطف خدای تعالی است و مقرر است که هر کرا از تاب آفتاب
ضرری برسد جهت استراحت پادشاه پناه بسایه می برند تا رنج ایشان براحت مبدل شود و همچنین
مظلوم نیز که از تاب و جراحت و شرارت ظلم چون بر ملک آید پناه برد که عبادت از پادشاه
است التجی نماید تا از کلفت بیداد ظالمان ببرکت آن از ظلیل امن و امان و آسایش و آرامش یابد
در مثنوی گفته است شاه عادل سایه لطف حق است هر که دارد عدل لطف مطلق است خلق
را در سایه خود جای ده وز شرف بر فرق گردون پای نه آورده اند که حکما گفته اند که عدل سویت نگاه
داشتن است میان خلق بنوعی که پادشاه هر طایفه را در پای او نگاه دارد و خدام و سلاطین
در اصل چهار گروه هند اول شمشیر چون امرا و لشکریان ایشان بمثابه آتشند دوم اهل علم چون وزرا
و کتبه و این طایفه بمنزله هوا اند سیم اهل معامله چون تجار و محترفات اینها بمثابه آبند چهارم اهل زراعت
ایشان بمثابه خاکند پس همچنان که از غلبه یکی از ارکان چهارگانه بر دیگری غلبه کند مزاج خلق فاسد شود
و به غلبه یک گروه از این اصناف چهارگانه مزاج ملک روی بتباهی آورد و صلاح عالم و امور بنی آدم منقطع
گردد هر یکی را از خلق مرتبه ایست بیش از این دو ریافته تعیین گرکس از حد خویش درگذرد
نقشها خرد از نسبت روباهی هرکس را بجای او منت ان پس بر دولت بجای او منشین و یکی از فضیلت
عدالت آن است که در اجرای پادشاه عادل تصرف نمیکنند آورده اند که یکی از علما در مجلس یکی از خلفا
حدیثی روایت کرد که ابشخی پادشاه عادل در قبر متغیر نمیشود و اجزای ایشان از یکدیگر نمیریزد
خلیفه فرمود که مرا در صدق حدیث حضرت نبوی شک نیست اما داعیه دارم که مر نوشیروان
را ببینم که فی الواقع نظر عدل بر زبان معجز بیان حضرت رسالت پناه محمدی گذشته که من متولد شدم

وزرا باید که

در زمان ملک عادل پس عزیمت مداین کرد چون رسید گفت دخمه نوشیروان را مکشف بنمایید چون در آنجا دیدند در
خاک خفته چنانکه سیخ از خواب باشد و حلقه انگشتری بر دست داشت بر نگین هر یک سیدی نوشته اول آنکه با دشمن
و دشمن مدارا کن دوم بمشورت خردمندان در کارها شروع نماید سیم رعایت رعیت فرو مگذار سوم در روایت دیگر
آمده که لوحی از زیر سر و تخته و بران نوشته بود که هر که خواهد که ملک او پایدار شود موصوف عادل خود را بیاراید و ضعیف
فرسود یادپیند را بپوشانید و خاک او را بعطر آلوده کردند و سرش بپوشیدند آورده اند که یکی از زندهای ضعیفه از آن
دخمه اجازت طلبید و بعد از رخصت فرمود که عدل را خاصیت است که بعد از زمانات خبر و خاک از کافر عادل باز میدارد
اگر عادل بسعادت اسلام متصف باشد چه عجب که در عقبی حرارت آتش را از او باز دارد خلیفه این سخن را پسندید فرمود که
او را ان تحفه کردند عدل ار در دنیا نکو مدت کند در قیامت خوب و قامت کنند انوار بعلم مقطع ساز دست
چون بدان عالم رسید بنواز دست و از جمله ارکان عدل اصغای کلام داد خواهست یعنی گوش بسخن مظلومان کردند
وزدوی خاطف است انتشن مهمات ایشان را مقرر دارند از آنکه بیان رکوع و وجه شکی نماید زیرا که پادشاهان
حکم طبیب مظلومان بمنزله بیماران است و مریض میخواهد که تمام احوال بگوش او برسد تا چگونه اگر طبیب تمام سخن بیمار گوش
نکند بر حقیقت مرض وی مطلع نشود و تشخیص نکند علاج چگونه تواند کرد آورده اند که روزی دیگر با بزرگی حال خود
باز گفت گوش بر آن نکرد دیگر باره باز گفت التفات نکرد سیم بار عرض کرد گفت چند در سرا هی گفت سر تو را
در دار بیرم آن بزرگ را خوش آمد و حاجتش روا کرد سر بر آوردی بدولت پای مردی کن بلطف دست
کس داد ت خدا اند دلگان را دست گیر آورده اند که یکی از سلطان بزرگ را پرسید که هر چیزی را زکوة است زکوة سلطنت
چیست جواب داد زکوة پادشاهی آنست که اگر مظلومی دادخواهی نماید و متظلم که حاجت خود را عرض کند سخن او را انصاف
فرمایند و با او مدارا و مواسا سخن کنند و جواب درشت باز نه هند و از سخن گفتن با ضعیف و فقرا عار ندارد و مکابره با ایشان
کنند آن از خصایل بزرگان است در قرائت که یکی از ملوک سلطنت باشرف عزت سخن مردی ضعیف استماع فرمود
نکو کردن به در دیشان مناهی بزرگانیست بلندی با همه حشمت نظام سر در موری را آورده اند که پادشاهی بود در املاک
بزور عدل آراسته و بجمال حالش بصفت لطف چو آراسته بودی ستم را از بان عدل را سودا را او خدا را حق خلق
بشنود از آن ناگاه آفتی در سامعه او راه یافت و گوشش از وی بیامد ارکان دولت را جمع کرد چنان زار که بگریست
که جمله حاضران بر حال وی بگریستند از آنکه نه از برای گوشش خود گریه نمیکنم ملک فرمود که شما گمان مبرید که بر
فوت سمع میگریم چون میدانم که عاقبت کار آفت و فتور که بقوای حسی را خواهد یافت لیس السلطان چنین جبر
مرد و فرد مند چگونه ناروا حیلی شوند اما اگر من برای آن گریستم که مظلومی دادخواهی بر درگاه من فریاد کند و صدای
استغاثه او بگوش من نرسد او محروم باز گردد و من منه الله مو اخذ باشم اکنون در این باب فکری کرده ام بفرمایند
در این دیار منادی کنند که غیر از دادخواه جامه سرخ نپوشند تا بدان علامت بر حال مظلومان اطلاع یابم داد

ایشان از راه راستی بدو هم   داد مظلومان بده مقصود کردنها برآر   دین دنیا را بدین داد و دهش معمور دار و بسیار
برده که بیک داد که کرده اند بفریاد مظلوم رسیده اند در از عقوبت دنیا و عقبی نجات یافته اند چنانکه گفته اند در اخبار آمده
است که سلطان ملکشاه روزی برکنار زنده رود به شکار می رفت زمانی جهت استراحت در مرغزاری فرود آمد از غلا
زمان او غلامی که حاجب او بوده بدهی در آمد گاوی دید که برکنار جوی می چرید بفرمود تا آن گاو را بگرفتند و بکشتند و
تنوری گوشت از وی کباب کرد و گاو از عجوزه بود که معیشت او و چهار یتیم از شیر او حاصل می شد چون از این واقعه
خبردار شد از خود بیخبر گشت و همه از زمانی که بحال آمد برخواست و بر سر پلی که گذار سلطان بود بنشست که لشکر دولت
ملکشاه برسید عجوزه برجست و عنان مرکب سلطان بگرفت همان غلام حاجب تازیانه برآورد خواست که بزند سلطان
گفت بگذار که مظلوم می نماید ما بدانیم که حاجت او چیست و داد خواهی او از دست کیست پس ادای به پیرزن آورد
که سخن بگوی پیرزن گفت حکم او که گفته اند در دم زبان بگشا و که ای پسر الب ارسلان اگر داد من بر پل زنده رود
ندهی بعزت جلال احدیت که بر سر پل صراط داد خود از تو بستانم اینک کن که از دو سر پل کدام اختیار میکنی القصه
خود داد من امروز بده جهت بعد از آن که بستانند سلطان از هیبت این سخن پیاده شد و گفت زنهار
ای مادر من طاقت آن سر پل ندارم برگوی که بر تو ستم کرده است تا داد تو بستانم پیرزن گفت ای ملک چون که
بحضور تو ایستاده است تا زیانه که بر سر من کشید و گاوی که معیشت من و یتیمان من از شیر او مهیا بودی او گشت
و کباب کرد ملک بفرمود تا غلام را سیاست کردند و عقوبت فرمود و بدل گاو هفتاد گاو داده از مال حلال داد
شاه داد و عذر خواهی کرد و پیرزن را روان کرد بعد از چند گاه سلطان وفات کرد پیرزن هنوز در حیات بوده
چون سلطان را در قبر نهادند خلایق از سر خاک او رفتند پیرزن در نیم شبی از سر قبر سلطان روی نیاز بقبله
دعا برآورد گفت الهی این بنده تو که در این خاک است وقتی که من در مانده بودم دست من بگرفت و حالا او در مانده
است بکرم و لطف خود دستش بگیر من بیچاره بودم او از مخلوقیت خود بر من ببخشود این زمان او بیچاره است تو از
خالقیت خود بر او ببخشای دعا کرد و برفت یکی از عباد سلطان را در خواب دید پرسید که حق تعالی با تو چه کرد گفت
اگر دعای او پیرزن داد خواه نبودی من نرسیدی از چنگال عقاب سلسله عقوبت خلاص ممکن نبودی   گفته است
گذر روز آن پیر کرم قایم شدی دستگیر بانظار رحمت پادشاه جان من ممکن بودی نهاد   داد من او را
بدعا رهنمود فیض حالیش در رحمت گشود کنی دیگر حکایت حکم الهی بیع دادی و هکذا مطالع التوریخ باشد اضافی
جانب حق فرو گذارد که حکم بالای همه حکمها است هر که سر از حکم پادشاه ذوالجلال و الکرم لایزال بر پیچد بجلیس حکم او
نه بجد مقید هر جا که پادشاه سلاطین سرور است محکوم احکام او دگر ای او است آورده اند که یکی از خلفای
عهد گناه بزرگ کرده بود فرار نموده برادر او را گرفته پیش خلیفه آوردند و حکم کردند که برادر خود را حاضر گردان
اگرنه ترا بقتل رسانند آن شخص گفت ای خلیفه اگر عاملی تو خواهد که بر امیر البته تو به بادشاه فرستد که فلان

کس را بگذار آن عامل آنکس را بگذارد و نه گفت می بگذارد پس من حکمی آوردم از پادشاهی که بعنایت کرم او پادشاهی را
بگذاری گفت حکم تو کدام است این آیه فرمود که قوله تعالی ولا تزر وازرة وزر اخری یعنی هیچکس بگناه دیگری
نگیرند خلیفه متاثر شد و بگریست و گفت روا بگذارید که حکم محکوم آورده است که لا اله الا الحکم و هو خیر الحاکمین
حکمی که او زبان رحمن بود   بالاترا مقصود چون دگر ابود   حکمی که صادر است ز دیوان لم یزل   خود زهره که می لغت
او کرا بود   در خبر است که عمر بن لیث را بسخن عرض محبوس ساخت مادر آن کس عرض داشتی نوشته بر سر راه عمر بن
لیث آمد و بایستاد چون برسید به تعجیل پیرزن کاغذ را باز کرد که حالت عمر ده مرکب عمر شده بود در مدینه عمر متغیر
شد تا آن ضعیفه را در گردن و از ای در گذرانید از ضعیفه بر سر راه آمد و بایستاد تا عمر بار گشت پیش آمد تظلم
نمود عمر پرسید که کیستی در زندان محبوس است عمر متغیر شد در وی بگردانید و بر او سخت شد پیرزن گفت ای
ملک حکم تو در باره فرزند یکتاه من چیست گفت او را صد چوب بزنند و رویش سیاه کنند و گرد شهر بگردانند و ندا
کنند که هر که با سلطان عاصی شود سزای او اینست پیرزن گفت این حکم تو مبلغ گفت آنچه من حکم میکنم پس گفت
حکم حق سبحانه تعالی باشد که هر حکم که خواهی کنی از هیبت این سخن لرزه بر عمر افتاد و بیهوش شد چون افاقت
آمد بفرمود تا محبوس را از زندان بیرون آوردند و خلعت خاص خود در وی پوشانیدند و بر مرکب خاص سلطان سوار
کردند و گفت او را در شهر و بازار بگردانید و منادی کنید که هر که حکم خدای تعالی عمر بنگذارد که باشد خلاف او کند ما در
خاطر خود گذرانید   و حاکمست همه محکوم حکم او   ما را چه اختیار که حکم حکم اوست   دیگر خلوص نیت است
در باب رعیت و به نیکو خواهی ایشان بپردازد چه نیت شاه را در هر باب اثری تمام است اگر نیت عدل
کند برکت بر جمعیت نتیجه دهد نعوذ بالله اگر خلاف این باشد برکت از همه محصول او بر دارد و حلقه جمعیت
رعیت گسسته شود شیخ مصلح الدین سعدی این معنی را بر کلک نظم کشیده   در او کوش تا هر صنعت که
نظر در صلاح رعیت کنی   که سلطان اگر نیت بد کند   مهم جهان را زهم بر کند   سکندر که بر عالمی حکم داشت
در آندم که میرفت گیتی گذاشت   میسر نبودش کز عالمی ستانند و مهلت دهندش دمی آورده اند که
پادشاه قباد در روزی در شکار از لشکر جدا افتاده بود و هوا گرم شد و از تشنگی بطاقت گشته هر طرف میرفت
و سایه و سر چشمه ای طلبید از دور سیاهی بدید مرکب بدان طرف راند خیمه دید در میان بادیه و پیرزنی چرکی
در سایه او نشسته بود چون قباد برسید آن زن از خیمه بیرون دوید و عنانش بگرفت فرود آمد و ده حقیقی که
داشت حاضر کرد سلطان تناول کرد و آب بنوشید و خواب بر او غلبه کرد و چون از خواب در آمد بیگاه شده
بود و لب محاجی به خانه وقت مطلوب در شب هنگامی گاوی از صحرا در آمد دختران پیرزن آن را دوشیده شیر بسیار
حاصل شد چنانچه قباد را عجب آمد با خود گفت این جماعت بجهت آن در صحرا نشسته اند تا کسی بر اسرار ایشان

اطلاع نیابد هر روز چندین شیر از گاوی میگیرند اگر در هفته یکروز به سلطان دهند مال ایشان را نقصانی نرسد و خزانه را
توفیری می باشد نیت کرد که چون بشهر رود آن مواضع را بر رعیت در آورد چون صباح شد دختر گاو را دوشید
فریاد برآورد و پیش مادر دوید که ای مادر دعا کن که پادشاه نیت ظلم کرده است تا دامنی یابد گفت از چه دانستی
گفت هر صباح این گاو شیر میداد امروز قدری بیش نداد مگر که پادشاه نیت ظلم کند حق تعالی برکت از جهان
بردارد سلطان گفت راست گفتی آن نیت از آن در گذرد گفت برو بسر دگاو شو چون دختر رفت او را بدید
شیر بسیار شد بار دیگر پیش مادر دوید گفت مژده که نیت پادشاه نیک شده و از اینجا گفته اند که ملک عادل بهتر از
ابر بارنده است و آفتاب تابنده و حکیم فردوسی میفرماید   همان نم کز ابر بهاران بود   ز اندیشه شهریاران
بود   چو بر گردد اندیشه پادشاه   نیاید ز بیخ نم بوقت از هوا   چو عادل بود شه بخت خطی مثال   که عدلش بجای است از
فراخی سال   آورده اند که در همین معنی نقل کرده اند از بهرام گور که وقتی در هوای گرم در باغی رسید پیری دهقان
باغبانی میکرد گفت ای پیر در این باغ انار هست گفت آری گفت قدحی آب انار بیار پیر در باغ رفت و زمانی
قدحی آب انار بیرون آورد بهرام در کشید گفت ای پیر هر سال از این باغ چند حاصل میکنی گفت سیصد دینار گفت
چند خراج میدهی گفت پادشاه ما از درخت مال نمیگیرد و از زراعت عشر میگیرد بهرام با خود اندیشه کرد که در مملکت
من باغ بسیار است و در هر باغی درخت بسیار اگر حاصل ده یک به دیوان دهند مبلغی حاصل میشود و رعیت چندان
زیان نمیشود بعد از این میفرمایم تا خراج از محصول باغات نیز بگیرند پس باغبان را گفت قدحی آب انار بیار
پیر رفت بعد از وقت بسیار آب انار آورد بهرام گفت ای پیر آن نوبت زود آمدی این نوبت انتظار بسیار
دادی و آب انار نیاوردی پیر ندانستی که او بهرام است گفت ای جوان گناه از من نیست از پادشاه است
که در این وقت نیت خود را تغییر داده و اندیشه کرده لاجرم برکت از میوه بیرون رفت من نوبت اول
از یک انار این همه آب گرفتم و این مرتبه از ده انار برابر او حاصل شد بهرام از این سخن متاثر شد
و آن اندیشه را از دل خود بیرون کرد گفت ای پیر قدری از آن آب دیگر بیرون آور آن پیر به باغ رفت و زود
بیرون آمد و خندان قدحی پر آب انار بدست بهرام داد گفت ای جوان عجب حالتیست که باز پادشاه نیت
ظلم را تغییر داده و حالا اثر برکت ظاهر شده از یک انار این همه آب حاصل شد بهرام صورت حال باز گفت
این سخن از آن پادشاه و دانشمندان بر صحیفه روزگار مانده تا سلاطین از این سخن دلپذیر شوند و نیت خیر بر
حال رعیت مصروف سازند   هر شاه که او نیت خود راست کند   پایه اقبال خود که از ضرر است کند   حکما فرموده
اند که عدل خوبترین فضیلتست و ظلم زشت ترین رذیلت نتیجه عدل بقای دولت مملکت و معموری خزا
ین و ابواب فراغی دارین و ثمره ظلم زوال و خرابی ممالک آورده اند که در وصایای هوشنگ بن سیامک

مذکور است که پسر خود را فرمود که ای پسر از آبت ظلم را منکوس و رایت خود را منکوس واژگون دار که آه مظلومان تیغ هلاک
دارد مردمان محنت کشیده پیر مینگر که بزرگان گفته اند   از یک پیر زن که به سحر گهی ناله کند   صد هزار تیر از سوز جانت
دو خامت عاقبت ظلم اندیشه کن که جور سبب تغییر دولت و تبدیل نعمت است و در طلب مال هر کس دوستی مور را هر
حسن بار رعیت منافقست منهای   از رعیت شهی که مایه ربود   بن دیوار کند و بام اندود   ارباب حکمت در این باب
مثلی پرداخته اند که اهل جاهل را حکایت چنین ساخته آورده اند که سلطان محمود غزنوی با ارکان دولت خود گفت که
کسی را پیدا کنید که احمقترین مردمان باشد حکم در بیرون شهر اطراف کسان فرستادند تا اکنون بطلب
با استعلام چنین کس مشغول بودند در آن سنگ زمان جهان را احمق معانیه نمودند آخر شخصی را دیدند بر سر شاخ درختی
نشسته و تبری در زیر آن شاخ میزد و تیشه کرده معلوم بود که اگر آن شاخ بگسلد هر آینه آن شخص از سر آن شاخ بر زمین
اگر هزار جان داشته باشد یکی بسلامت نبرد همه اتفاق نمودند که این کس احمق ترین مردمان است او را گرفته بنزدیک سلطان
آوردند و صورت حال بموقف عرض رسانیدند سلطان فرمود که احمق تمام است اما احمق ترین خلقان است گفتند مقربان سلطان
بیان فرمایند گفت حاکم ظالم که بر جور و تعدی رعیت خود را بر اندازد و خود را در این منکوب و پریشان حال سازد
رعیت چو بیخ است سلطان درخت   درخت ای پسر باشد از بیخ سخت   مبر بیخ او در درختی مزن   که بالای آن کس که با تن
دطن کز چون سست کرد بیخ درخت   زپا اندر آید زکیبا دسحت   کسی کو جفا و ستم میکند   یقین است کو بیخ خود میکند
آورده اند که در ایام خواجه امام که خطیب مرو بود مذکور است که در سمرقند ظالمی بود که خلایق از جفای او در آزار
بودند و از تعدی به تمامی در شکنجه عذاب بودند چون شکایت ظلم و عدوان هر گاه آن ظالم را در پادشاه کرد کار
بسیار شده روزی در عرفه درخت خفته بود تیری از هوا در آمد چنان بر سینه او خورد که از پشتش بگذشت در حال
هلاک شد   از هر کرانه تیر دعا کرده ام روان   شاید کز آن میان یکی کار گر شود   صبح او تیر از سینه او بر
کشیدند دیدند بر آن نوشته بود که فتبقی ولا تبقی سهام ینظر نفذ فی الاصلاح یعنی ستم کننده بر آن ستمکاران تیر القدر
است که در وقت اعظ رود تر از سوزن فرو میرود و بزرگی این معنی را در این بیت نظم کرده است   ای
تیر جفا بر کمان ظلم   اندیشه کن ز ناوک دلدوز دل کین   گر تیر تو ز جوشن فولاد بگذرد   پیکان آه بگذرد از کوه آهنین
و حکیم خاقانی چه زیبا گفته است   بترس از تیر باران ضعیفان در کمین شب   که هر گز ضعف آن قوی تر
زخم پیکانش   بترس از آه مظلومی که در وقت سحر نالد   تو خوش خفته ببالین تو آه سیل بارانش   در
مشاورت و تدبیر آن که پادشاه ذوالجلال و کریم بیمثال و حکیم لم یزل و لایزال به حبیب خود میفرماید که شاورهم
فی الامر یعنی مشورت کن با اصحاب خود در کاری که واقع خواهد شد و بزرگان گفته اند که حضرت رسالت پناه محمدی
صلی الله علیه و سلم با آنکه از همه خلفا دانا تر بود و توجه فضل الهی استظهار کلی داشت حق سبحانه و تعالی او را به مشورت

فرموده تا در میان ایشان سستی و لعب از وجه حد در مشورت فواید بسیار است یکی آنکه کارها را به صلاح و نیکوئی
نزدیک گردانند و دیگر کسی که با مشاورت کاری کند اگر نیکو نیاید زبان طعن بر او نگشایند دیگر بعد از
مشاورت دشمنان اگر کمارند هر یکی را چیزی طرح رسد و اگر راه کج ثواب باشد بر همه ظاهر گردد
بنا بر اصل الاجتهاد لازمست که بر مقتضای لا صواب مع ترک المشورت و در هر کار که پیش آید
ودر مهامی که مورد نهایت مشورت عقلا شروع نکنند و مشورت را در حل مشکلات حاکم و مخبر شناسند
و یقین دانند که تدبیر چندین عقل از تدبیر یک عقل صائب تر و پر فایده تر خواهد بود و مشورت
را چراغ البته بکر منصب عقل راهی مهدی شرای باب حکمت چنین گفته اند حزم من الواحد
وجوه در حدوث و امضاء و وقوع حادثات از مشورت کهتر نیست با اهل حکمت و اصحاب
تجربه و مردم دور اندیش و پیران صاحب بین و اقع شود که تدبیر این طایفه صائب تر
تدبیر صائب کردن واجب است که در سر خود در او صیت کرد که در امور سلک مشورت کن
با خردمندان که تدبیر با صواب چون صد اسب بدست یک کس نیاید اگر چه عشق باشند از دست
میسر شود و شمشیر تیز نیز میشود   کار را راست کند عاقل کامل به سخن   که بصد لشکر جرار میسر
نشود و در بکرت امیر المؤمنین علی در مشورت شعر بوده است لا صواب مع ترک المشورت
در همه کار مشورت باید   مشورت کار بسته بگشاید   گر نبود در کار مشورت نکنی
نادم باشد از صواب آید آورده اند که سلطان روم را با عزیز مصر مخالفت افتاد لشکر کشیده قصد
یکدیگر کردند در لشکر روم میان کسی بود صورت حادث شدی عزیز مصر را از آن آگاه کردی چون
اخبار او همه راست بود عزیز مصر بر سخن او اعتماد کرده بود این سخن بقیصر رسید مطلقا بدو التفات
نکرد و بروی آن کس نیاورد تا معاد در نزدیک رسید قیصر او را بخواند و در پیش خود بمهمی مشغول ساخت

در اثنای

در اثنای او حالی لشکر و امرای سپاه خود را طلب کرد و گفت امرا و خاصان بارگاه بمن نامها نوشته و سوگند
خورده اند که چون صف مصاف راست شود عزیز را بسته نزد من آورند تا دل فارغ دارید و بقوت
تمام بدین کار آورید تا آن زد چون این سخن بشنید متحیر شد از پیش قیصر بیرون آمد و در حال آن معنی را نوشت
بر عزیز فرستاد عزیز چون این حال را معلوم کرد بترسید و توقف دیدن مصلحت ندید مصاف ناکرده روی
بگریز نهاد قیصر در عقب او لشکر فرستاد و تمامی بنه و اموال ایشان را بدست آورده بدین یک تدبیر سپاه
عظیم را منهزم ساخت   هر که بی تدبیر کاری کرد ملک از دست داد   ملک اگر خواهی بنای ملک بر تدبیر نه
بهر تدبیر ممالک لشکر و فیل و حشم جمله در کار است لیکن از همه تو تدبیر به آورده اند که یکی از ملوک
حکیمی را گفت تدبیر بهتر است یا شجاعت حکیم جواب داد که شجاعت بمثابه تیغ است و رای بمنزلت دست قوی
که آن تیغ کار فرماید و هر که را دست به تیغ باشد کاری نتواند کرد اما تیغ را کردن نباشد ضایع است بزرگان گفته
اند که الرأی قبل الشجاعت الشجاعان که بهترین رایها و صایب ترین تدبیرها کرامت گفت آنکه فتنه را فرو نشانند
بر ملوک لازم است حسب المقدور در تسکین فتنه کوشش نماید آورده اند که ملک را کاری واقع شده بود
و صورت آن حال بدین منوال بود که دشمن عظیم از خراسان قصد ملک سپاه طلب کرد و او نیز لشکر عظیم
ترتیب داده بود بدفع دشمن آورد ارکان دولت ملک ملاحظه عاقبت کرده و طریق پیش بینی
پیش گرفته نامها بدشمن نوشتند و اخلاص اختصاص ظاهر کردند و دشمن ملک را خوش آمد و همه
مکاتبت ایشان در خریطه نهاد و مهر بر او زد و بخزینه سپرد قضا را بوقت مصاف ملک سپاه طلب
غالب شد و دو دشمنان رو بهزیمت نهاد و خزانه او بدست ملک افتاد بعضی از مطلع خزینه دار خریطه
ظاهر شد که بدشمن او نوشته بود تو ملک را معلوم شد که در آن خریطه چیست سر باز کرده همچنان بخزینه
گذاشته شده با خود گفت اگر این مکاتب را بخوانم با تفرقه ارکان خود بد باید شد حال ایشان که این حال

معلوم کنند از من هراسان خواهند شد از برای دفع فرار خود قصد من کنند و آتش فتنه بالا گیرد
و تسکین او بغایت مشکل بود در حال مقربان خاص درگاه خود را بخواند و آن خریطه بدیشان
و گفت این نامهاست که بزرگان لشکر ما برای عاقبت خصم ما نوشته بودند و او همه
در این خریطه جمع کرده و حالا همه را که بدست من افتاده است و خدا بر من حقیقت
باشد اگر سر این خریطه را گشاده باشم و مطالعه کرده و دانسته که در این نامها چه چیزهاست
و نامهای کیانند بفرمود تا آتش بر افروختند و آن خریطه مکتوب را بسوخت چون ارکان
دولت و ملک آن لطف و کرم و مکرمت بدیدند همه بقرار دل باز آمدند و در مطاوعت
او یکدل شدند بدین یا رسوده جمله مطیع و فرمان منت خود ساختند ساختند
بتدبیر کاری توان ساختند   که نتوان به تیر و سنان ساختن   مکن تکیه بر گنج و تیغ
نفر زانکه آن را تدبیر خواه   و گفته اند با هر کس از امور واجب بر کاهلی و معتمد باشند
باید که مشاورت کرد و خردان چیزی بجای طلب رسید که بزرگان که از رسیده باشند و هیچ کس
بر مشاورت زبان نگرد آورده اند که یکی از علما مردی بود دختری داشت جمیله و
جمله معارف شهر در صدد خواستگاری او بودند آن عالم متحیر بود که بکدام یک دهد در
همه یکی او بر کسی بود عالم او را طلب کرده گفت مرا دختر است خلق او خطبه میکنند
و تو در این باب چه صواب می بینی و بزرگان مبالغه کرده اند که با مرد امین مشاورت
می باید کرد و گفته اند که المستشار مؤتمن و حالا هر چه خواهی بگوی که من از پی او خواهم رفت
گفت در شروع کفارت شرط است و در مذهب مسلمانان در این مذهب می باشد
و در روش ما با هل و نصر منزد یک اهل روزگار بمال و جاه طلب عالم را از این سخن

بسیار خوبی

در اثنای او حالی لشکر و امرای سپاه خود را طلب کرد و گفت امرا و خاصان بارگاه بمن نامها نوشته و سوگند خورده
اند که چون صف مصاف راست شود عزیز را بسته نزد من آورند تا دل فارغ دارید و بقوت تمام روی
بکار آورید تا آن زد چون این سخن بشنید متحیر شد از پیش قیصر بیرون آمد و در حال آن معنی را نوشت
بر عزیز فرستاد عزیز چون این حال را معلوم کرد بترسید و توقف دیدن مصلحت ندید مصاف ناکرده روی
بگریز نهاد قیصر بسیار خوش آمد گفت در این باب خوب گفتی که دین بر همه با جنس او را غلامی بود مبارک
نام بغایت عالم و متدین علام گفت من هیچ کس از مبارک دیندارتر نمی بینم دختر خود را بدو داد
بعد از چند گاهی مبارک را خدای تعالی فرزندی کرامت کرد عبد الله نام نهاد که فاضل اهل اسلام و زاهد
زمانه و عارف یگانه بود   روی بیع از مشورت زیرا که از یاس خرد مشورت در بیشگاه اهل دولت
گفته اند پس بر سلاطین لازمست که عقده پیش آید بسر انگشت تدبیر بگشایند و هر خللی که از حوادث
ایام بر آید غنیمت مشاورت و معاطبت راه صایب بدارک و تلافی نمایند   برای لشکری را ملکی به
بشمشیری بجای ده توان گشت   مشو مغرور عقل و دانش خویش   ببین آیینه تدبیر در پیش
مدد خواه از خردمندان آگاه   که تا بابی بسوی مقصود خود راه   بار گفته اند چنین آشتی کار
جهان بیک سان نگردند کار جهان   کارها بی مشاورت مکنی   تا داران سوی بیکران نمکنی هر چه او مشاورت
سار این چیزی دان که از زبان بینی   ستم در بیان موعظه کهی تخته ای بم امتا و گاه تخت   زمانه
به نیرنگ نازی به تخت   کهی تن در آهن کهی در حریر   کهی تنگ تابوت گاهی سریر   جهان را است
با هر کسی فراز   که خندید روزی که نگریست زار   به شب گر بخندد دلبا از بخت خویش
شبا خنده را روز گریه بر پیش   لبان شاد و خندان که خنده بود   غم گریه بر دل درو خندان بود
بر آن خنده گرید دل روزگار   که روزی بخندید تمکین سیت زار   چنان کاسمان از روشن از اختر است
زمین روشن از نور پیغمبر است   اگر ره روی راه ایمان بجوی   چراغ ره از نور عرفان بجوی
اگر در رهت روشنائی نبود   بدان در رهت روشنائی نبود   شب تیره در پیش راه دراز
چراغی برافروز کاری بساز   از آنجا ترا راه دور است پیش   ببر توشه تا گور تنهاه خویش
شب گور اگر گور روشن بود   بچشم توان گور گلشن بود   چراغی بنه در شبستان گور
که در گور نه ماه ماند نه هور   چنین شب که روشن نباشد نبود   چو روشن نباشد ندامت بود

خدایا چو روزم بدان شب رسد روان دم سرد بر لب رسد نهنگ اجل چون برارد ز دور ...
ز در رفت کشتی بگرداب گور زما هر چه آمد نیامد پسند به بخش و به بخشش دران در جهند
بیای که کار شکسته سر نیست سرت را هوای جهان داور است به خفتند شاهان بیدار بخت
بر بستند بر دیگران تاج و تخت چه باید به تاجی سر افراختن که مرگ از سرش خواهد انداختن
کمایوان بایوان مینا گشتی سرت از سری برتر [illegible] گشتی مشو فتنه چندین برای لو عروس
فسونش ببین با هزاران فسوس دل از عشوه مهر [illegible] آزاد کن [illegible] اندکی یاد کن
جهان بر سر گر بهارست باغ بهار [illegible] خزان گرد و باغ زاغ چرا دل کنی خوش بدین بوستان
که بر [illegible] افتد [illegible] دوستان چرا سر کنی [illegible] بمی آیدت [illegible] دهر [illegible]
چو گل چند باشی بصد خنده تر فراموش کردی [illegible] ده راستی جوی اگر راستی
[illegible] طریق کم و کاستی خداوندا بحرمت لواحکان درگاه جبروت و مشتاقان درگاه
ملکوت و بحق دوستی و محبت حبیب بارگاه عظمت و سر منزلت و ولی کرامت و بحق
الطاف [illegible] علیهم السلام که [illegible] بیچارگان و [illegible] و بیدران و حاضران این مجلس کریم
بلطف بیغایت بنجات [illegible] و به بخت رسان یا الٰه العالمین و یا ارحم الراحمین
سیوم گشتم در بیان نفس خود و راه شیطان الحمد [illegible] شکر و سپاس آن صانعی که حدایق
ریاض موجودات را از بیدای ظلمات [illegible] بصحرای وجود آورد و تخم ارادت [illegible]
غیبت ترتیب فرمود از آن تخم ثمره [illegible] برآورده مشاطه کرم را [illegible] جمال
باکاز انسان را بزینت حسن ایمان و بزیور کمال عرفان بیاراست و [illegible] در طلعت
انوار خورشید فتوت را خال جمال [illegible] و آب حیوان که کیمیای خزانه قدم [illegible] وجود ذات اکرم
و رشحه [illegible] بود [illegible] و نفخت فیه من روحی در شجره وجود آدم دمید
و شگوفه آن از غصن خلت خلیل فتی یذکرهم یقال له ابراهیم بشکفانید و لطایف ثمره آن شگوفه
در حدیقه [illegible] انبیا بکمال رسانید [illegible] شراب طهور را آن ثمره در دار [illegible] صدر
خاتم رسل [illegible] اسرار قوله تعالی فاوحی الی عبده ما اوحی تعبیه نمود و جرعه از آن شراب
[illegible] ساقی کوثر بکام جان [illegible] امت [illegible] رسانید [illegible]
بنام جهان آفرین زد رقم خدایی که بر تخته کاینات قلم زد بهستی که مرکب حیات
چه با آفرینش رقم میکشد چنان چون بباید قلم میکشد که بر گرد نامش بیامد قلم

نخلت

نخلت سر افکند همچون قدم قلم خط بفرمان او باز داد بجای قدم در رهش سر نهاد در این ره قلم
چون سر پای رفت [illegible] زمانی قلم را قلم در کشم سخن را بالا علم بر کشم زمانی
زمانی برین سقف مینا روم [illegible] در آفرینش بگوییم باز ز پنهان او برگشایم راز
ببینیم کین چرخ گوهر نگار بگردندگی بر چه دارد مدار [illegible] سراپرده گلشن اخضری
برین هفت ایوان افراشته برین طاق فیروزه بنگاشته [illegible] مشعل [illegible] این قبه [illegible] ستون
سیاهی [illegible] بنقش سفیدی رقم در کشید [illegible] طراز [illegible]
خداوند فرخنده نور [illegible] خداوند اندیشه [illegible] شب و روز خورشید [illegible] سپید و سفید و سیاه آفرید
برازنده خیمه بی ستون نگارنده طارم نیلگون شبستان [illegible] شب تیره را شمع کافور داد
چو در ظلمت [illegible] دران مشعل نور را [illegible] نهاد چنین هفت [illegible]
ز [illegible] ز خورشید مشعل [illegible] فلک را [illegible] امید کرد
سر زلف شب را [illegible] به شب شب چراغی بمهتاب داد [illegible] مشعل [illegible] چراغ زمین اند پیغمبران
الٰهی عاقبت همه بندگان امت محمد را بخیر و خوبی مبدل گردان و برحمت خود ارزانی دار یا الٰه
العالمین فی نعت سید المرسلین سند رسالت خورشید برج سیادت امام انبیا سالار اصفیا سید
اولیا در دریای شریعت سر اسرار حقیقت یعنی ابوالقاسم محمد [illegible] و بر اهل بیت عظام او که صفینه نجات
غرق شده کان در دریای طبیعت اند و خزانه اسرار شریعت اند بزرگوارا خدایا بذات [illegible] بحق عرش و کرسی و لوح [illegible]
بافتاب و ماه بحق لیل و نهار بحق ارض و سما [illegible] رضوان بحق ناز و نعیم بهشت کوثر [illegible] بحق حور و قصور [illegible]
بحق زبور بحرمت انجیل بحق عزت تورات برکت فرقان بحق جمله پیغمبران [illegible] بحق احمد مرسل [illegible]
بحق شاه ولایت [illegible] بحق [illegible] بحق عابد [illegible]
بحق رفعت [illegible] امام [illegible] بحق شاه رضا [illegible] بحق علی نقی بحق [illegible] بحق عسکری [illegible]
بحق چهارده معصوم [illegible] بحق احمد [illegible]
[illegible] بحق نبی و ولی و جمله فرزندان علیهم السلام
در بیان [illegible] نفس خود و نفس شیطان و موعظه [illegible] بود بر سه فصل فصل اول در بیان خود شناسی بدانکه تنها
چهار است یکی نفس اماره دوم نفس لوامه سیم ملهمه چهارم مطمئنه چنانکه حق سبحانه تعالی در کتاب کریم خود آورده
است و نفس اماره را یاد کرده است در سوره یوسف علیه السلام فرمود قوله تعالی و ما ابرئ نفسی ان النفس لاماره بالسوء
اما نفس لوامه را یاد کرده است که لا اقسم بالنفس اللوامه اما نفس مطمئنه را یاد کرده است یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی
ربک راضیه مرضیه و چنین گفته اند علما در معنی این سه آیه که اماره تن است لاماره بالسوء و لوامه دل است

و مطمئنه جان است و بعضی گفته اند که اماره نفس ظالم است و لوامه نفس مقتصد است و مطمئنه نفس سابق است و بعضی
که اماره در دنیاست و لوامه در عقبات و مطمئنه در بهشت اما سهل گفت که اماره تن را شهوت و لوامه [illegible] عقل
و مطمئنه تن معرفت است [illegible] چراغ او [illegible] در تاریکی [illegible] بدانکه
شناختن [illegible] که بنده اول شناسد [illegible] دنیا و آخرت [illegible] چنانکه حق سبحانه تعالی فرموده قوله
تعالی قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها [illegible]
ابن عطا گفت خدای تعالی تن را آفریده است [illegible]
[illegible] در میدان [illegible] و بنده را [illegible]
[illegible] و دانکی حسد و دانکی امید [illegible] و دانکی طمع [illegible]
[illegible] و مانند ابلیس است و فرعون [illegible]
[illegible] ابلیس [illegible] فرعونی [illegible] دعوی کرد [illegible]
[illegible] آراستن [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] روایت کرده اند از بایزید بسطامی [illegible]
[illegible] گفت [illegible] عارفان [illegible] حرمت و تعظیم و شکر و
[illegible] دنیا [illegible] گفت [illegible] علامت
[illegible] طاعت [illegible] معصیت [illegible] جواب گفت
گفت [illegible] خدای تعالی [illegible] در خواب دیدم که گفتمی خداوندا
خداوندا [illegible] آمد [illegible] حکیمی گفت [illegible] از دنیا علامت
زاهدان است [illegible] علامت عارفان است روایتست که احمد [illegible] گفت [illegible]
[illegible] سلامتی دنیا [illegible] یحیی بن معاذ
[illegible] خدای تعالی [illegible] گفته اند مقصود [illegible] بهشت
[illegible] خدای تعالی [illegible] خواهد [illegible] گفته اند [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] محبت [illegible] بعداوت [illegible] خلق [illegible]
با خدای تعالی محبت [illegible] موافقت [illegible] دارو [illegible]
[illegible] گفت چون [illegible] هوای [illegible] مخالف کنی [illegible] در [illegible] بلا [illegible]
[illegible] گفت [illegible] سعادت [illegible] عاقل [illegible]
[illegible] نعوذ بالله من [illegible] و من
سیئات اعمالنا و بالله التوفیق در شناختن [illegible] شیطان [illegible] حق سبحانه تعالی آدم را
خبر داد بدشمنی شیطان و [illegible] بدشمنی داشتن او را دیگر گفت آدم علیه و حوا را قوله تعالی
الم انهکما عن تلکما الشجره و اقل لکما ان الشیطان لکما عدو مبین و فرمود که شما را نهی کردم

ازخوردن

ازخوردن درخت و گفتم شما را که دیو شیطان دو دشمنی است و او را دشمن گیرید و در آیه دیگر گفت قوله تعالی
اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و فرمود که [illegible] فرمودم یا
فرزندان آدم که شیطان را طاعت مدارید که شما را دو دشمن است و در آشکار و نهان و در چهارم
آیه فرمود لا یفتننکم الشیطان کما اخرج ابویکم من الجنه یا فرزندان آدم باز [illegible] شما را او دیو
و شما را باز دارد از بهشت چنانکه بیرون آورد [illegible] شما را از بهشت یحیی بن معاذ گفت [illegible]
آدمی [illegible] و دنیا و شیطان اما [illegible] باز داشتن [illegible] است و
دنیا [illegible] دیو شیطان [illegible] خدای تعالی [illegible] گفته اند که فرزند آدم از شیطان
[illegible] در دل [illegible] آید [illegible] عبدالله عباس
که فرمود قوله تعالی من شر الوسواس الخناس [illegible] در دل آدمی که چون غافل گردد
خدا را فراموش کند و [illegible] خدا را یاد کند [illegible] فراموش کرد [illegible] و دیو شیطان است
[illegible] فرشته [illegible] نام [illegible] وسواس خوانند و دیگر [illegible] نام فرشته [illegible]
و دلها [illegible] بنده معصیت کند خدا را فراموش کند [illegible] و آن فرشته [illegible]
دلها [illegible] خدای تعالی [illegible] توفیق دهد [illegible] بنده
از آن معصیت برگردد و در طاعتش آورد [illegible] وسواس [illegible] ضعیف گردد [illegible]
در [illegible] کعب الاحبار [illegible] خدای تعالی [illegible] قرآن خواندن
[illegible] سجده کردن برای رضای خدای تعالی [illegible] شیطان [illegible] عارفان [illegible]
[illegible] جنید گفت که خاطر چهار است یکی از خدای عز و جل که
بنده را [illegible] خواند یکی فرشته که بنده را بطاعت خوانند و دیگران [illegible] بنده را بشهوت خوانند
و آن شیطان است [illegible] بنده را بعداوت خواند [illegible] ابلیس را دید او را گفت تو فرزند آدمی
را [illegible] گمراه کنی گفت [illegible] یکی بخیل [illegible] و دیگر [illegible] و اگر از این چهار [illegible] نکردم [illegible]
[illegible] روایتست که حضرت موسی [illegible] موسی [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] موسی [illegible] گفت قبول کردم [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] آدم را سجده کنی ابلیس گفت من آدم را [illegible] سجده
[illegible] موسی گفت اکنون [illegible] گفت [illegible]
[illegible]

بزرگتر از زنان نه نهادم و نیز مردان را فوقی تر از زنان روایت است که عیسی علیه السلام شبانی را در بیابانی دید با گوسفندان او را گفتند چند بهر شبانی و علم بیاموزی گفت من علم آموختم گفت بگوی گفت
یکی آنکه تا طاعت یابم معصیت نکنم و دیگر تا خدای تعالی را یابم او را پرستش نکنم و دیگر تا حلال یابم حرام نخورم و دیگر تا نصیحت یابم حسد نبرم و دیگر تا عیب خویش بینم غیبت کسان نکنم و دیگر تا با دیو دشمنی یابم با آدمی دوستی نکنم و دیگر تا راستی یابم دروغ نگویم عیسی علیه السلام گفت همه علمها آموخته
در موعظه روایت است از حضرت خواجه کونین و فخر عالمین محمد رسول الله از جبرئیل علیه السلام پرسید
چه ثواب باشد پدری را که فرزند خود را آن علم و معرفة خدای تعالی بیاموزد جبرئیل علیه السلام فرمود یا
رسول الله هر پدری و مادری که فرزند خود را قرآن بیاموزد چنان باشد که هزار حج کرده باشد و بیست هزار
عمره بجای آورده باشد و ده هزار غزا کرده باشد و ده هزار مؤمنی متقی را از طعام سیر کرده
و جامه پوشانیده باشد و بهر حرفی ده هزار حسنه در دیوان او نویسند و ده هزار گناه از دیوان او محو کنند
و چون آن پدر و مادر او را در گور نهند آن قرآن روشنائی دهد تا هنگامی که او را کرامت بار کنند و از
صراط چون برق بگذرد و آن نور از روی جدا نشود تا او را به بهشت رسانند زیاده از آنکه در تمنای او
باشد بدو بدهند روایت از حضرت سید انبیا علیه السلام فرمود که هر که از دنیا برود و یک ورق بگذارد از
قرآن یا حدیث نوشته بجائی بگذارد که بر آن ذکر خدای تعالی نوشته باشد فردای روز قیامت همه کس در
آفتاب ایستاده باشند و آن ورقها که او نوشته باشد با خبرها فرموده باشد که نوشته باشند مانند ابری بالای
سر او بدارند تا آفتاب بر او هیچ گزندی نرساند و هر که قرآن نتواند خواندن در قرآن نگاه کند خدای تبارک
و تعالی روشنائی چشم او را زیاده کند و ثواب عبادت یکساله او را بنویسند و حضرت رسول
علیه السلام فرمود که هر که در قرآن نگرد اگر چه نتواند خواندن عبادت است و در مسجد نشستن اگر چه نماز نکند عبادت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید بالای هر عبادتی عبادتیست و دوستی ما و دوستی اهل بیت
و دوستی شیعیان ما بالای همه عبادتهاست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله میفرماید که هیچ روزی نگذرد که فرشته ندا
کند با اهل گورستان که شما را رشک و حسد چیست پس زیر آن خاک گویند و جواب دهند که ما حسد
بدان میبریم که به مسجدها نشسته اند و ذکر طاعت خدای تعالی میکنند در دنیا که نماز و روزه
و صدقه مشغول اند ما را بدایشان رشک می آید پس ای عزیز من بدان که خدای تعالی اکثر رحمت
و رحمت به نیکوکاران دهد قوله تعالی ان رحمت الله قریب من المحسنین نقلست از حضرت
امام زین العابدین علیه السلام در عبادت تن خود را چنان زار و نزار کرده بود که استخوانهای

بای و پهلوی او نمایان شده بود گفتند یا ابن رسول الله دانی که رحمت باری تعالی و تبارک بیشمار است
از بهر چه این رنج و تشویش بر خویشتن می نهی گفت پادشاه عالم میگوید که رحمت من نزدیک نیکوکار
است پناه صلعم چندان عبادت کرده بود که جبرئیل امین گفت یا رسول الله چرا تن خود
را هلاک کردی جواب داد و فرمود از آنکه بنده نیکوکار باشم روی بحضرت فاطمه زهرا کرد و فرمود
ای فرزند عزیز من طاعت کن من پدر تو ام من را نیز بطاعت کردن فرستاده اند تا
نگوئی که بشرف پدرم که پیغمبر است فردای قیامت نجات نشوم و فردای قیامت نسب نمیجویند قوله
تعالی فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتسائلون و حضرت فاطمه زهرا چندان نماز کرد که
هر دو پایش آماس کرده بود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چون در نماز بودی خوف و ترس
خدای تعالی سینه مبارکش را چنان جوشیدی که چون دیگ که بر سر آتش جوشد پس ای عزیزان
چه غفلتست که ما را در دل است و شب و روز بدنیا مشغولیم و از کار دین دور گشته و به
لهو و لعب و نشاط و بازی مشغولیم و دل خود را بجمع مال دنیا بر آمیخته روایتست که
از عبدالله مسعود که گفت عجب آید مرا از خنده که آتش در پیش اند و عجب شادی و خرمی
که مرگ در پیش و گفت که ابلیس که بدبخت شد از سبب پنج چیز اول اینکه بگناه
اعتراف نکرد دوم پشیمان نشد سیوم خود را ملامت نکرد چهارم اهل نکرد
پنجم از رحمت خدای تعالی نومید شد حضرت آدم صفی الله علیه السلام که اصطفا یافت و خدای تعالی او
را به اخلاص نومید نشد اما ای فرزند آدم تو همه روز بمعصیت مشغول شده و از دین بیخبر و دور شده و از
حرص و شهوت سر گشته شده روایتست از احمد قرشی که میگوید چهار چیز به چهار چیز نیرزد
نعمت دنیا یعنی خورد نیرزد و همه شیرینی دنیا به تلخی جان کندن نیرزد و تمام نشاط یک شب آخرت
نیرزد و بزرگان دین گفته اند که اصل شقاوت چهار است یکی شناختن دنیا بفنا و دوم آخرت
بعقبی سیوم شناختن تن بخطا چهارم شناختن خدای تعالی بسزا بزرگان گفته اند که این منزلها
را از وی آموختی گفت بر چهار چیز آگاه باعماد چون برخواستم بر تن خود نگاه کردم دانستم
که بنده ام و بنده را از خدمت کردن چاره نباشد قوله تعالی ان کل من فی السموات و الارض
الا آتی الرحمن عبدا دوم چون نگاه کردم دنیا را سرای عاریتی دانستم که با کسی نمانده است
از وی دست بداشتم قوله تعالی و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور سیوم مال و فرزندان را دشمن یافتم
از ایشان بداشتم قوله تعالی ان من ازواجکم و اولادکم عدوا لکم فاحذروهم چهارم در
کلام خدای تعالی نگاه کردم بهشت را جای متقیان و پرهیزکاران یافتم و دوزخ را جای ظالمان یافتم

بای و پهلوی

دست بداشتم قوله تعالی ان المتقین فی جنات و عیون بزرگی گوید که طلب بهشت کردن بی طاعت گناهیست
و چشم داشتن به شفاعت رسول صلعم بی آنکه آنچه فرموده است بجای آوردن حماقت است و امید داشتن برحمت خدای
تعالی بی آنکه امر او را بجای آوردن از جمله نادانیست و رابعه گوید که مؤمن کم گوید و بسیار طاعت کند
و منافق کم طاعت کند و بسیار گوید بزرگان گفته اند از جمله چهار کس بیزار شو یکی آنکه خود را میستاید
دوم نیکو خوی معصیت میکند و در معصیت او نخست سیوم ابلیس لعنت میکند و در سر با او آمیخته است
چهارم دنیا را ستایش میکند که دنیا فریبنده و دین فروشنده است نقلست که یحیی رازی میگوید که از رزق
در روزی برای تو بوده اند تو را طلب کنند که خواه و تو خود را طلب کنی و در همه روز طلب او میباشی
که او ترا طلب میکند بشنو چندان رنج بردن چه سود که روزی بخوشی نشاید فزود
تربیتی که بسوز آید بیرون آورده اند که چون گناهی بکند بروی ننویسند تا که پنج ساعت بگذرد چون
حسنه نیکو کند ده حسنه در دیوان او نویسند ابلیس برآورد و گوید هر چند میکنم که بنده را در گناه
افکنم و کسب ... نقل میکنند پس ای مؤمنین توبه کن و بدرگاه حق بیچون التماس رجوع کن تا برحمت
و مغفرت خدای تعالی واصل شوی الهم بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین
و سبطین نبی صلوات الله علیهم اجمعین که بر ما بیچاره گان و گنه کاران و بر مادران و پدران
حاضران این مجلس را از صغیر و کبیر رحمت کن و بیامرز یا اکرم الاکرمین و یا ارحم الراحمین
سی و هفتم در بیان شناختن و خورسند بودن بقضا التحمید شکر و سپاس مر واجب الوجودی را
که انتظام عالم وجود از او یافت و بکمال قدرت آدم خاکی را از کتم عدم بسر لی وجود آورد دای قادری
که همه فرزندان آدم را شربت مرگ معهود گردانید وای رازقی که همه خلق عالم را بقدرت مرزوق میگرداند
دای قادری که از چوب خشک میوه تر میدهد وای صانعی که از قطره آب وجودات پدید قدرت خلق
میکرداند الهی بحق ذات بیمثال خود تو بحق وحدانیت و جدانیت کمال الوهیت خود که عقل هیچ کس
بدان نرسد و نکنه و تحقیق کسی که در اسرار الهیت خود محیطی دارد و کسی را بر آن اطلاع نیست که بر جمیع
که بر جمیع مؤمنین و مؤمنات و بر جمیع گناهکاران امت محمد صلعم رحمت کن و بیامرز یا اله العالمین

بغیر الناصرین
سخن چون بدانش بود رهنمای | بهشتی پذیرد ز نام خدای
خداوند بخشنده دادگر | نگارنده انجم ماه و خور
بالا بهشت نزدیک را زنده دور | چراغ دل و دیده را دیده نور
دلیل دل گمرهان رهنمای | بشناسائی او ردی باروشیم را ز کرد
ز اسرار شناسائی بدو باز کرد | که تخم نجی ... بر فروخت
چه پروانه روح الامین پر بسوخت | کهی یوسف را بجاهی دهد
جو یوسف گهی پاره در چاه دهد | زمانی بخاک افکند بنده را
که از خاک بیدار افکنده را | که آتش گلستان کند بر خلیل
گهی سنگ باران بر اصحاب فیل | گهی پیشه را منبری می دهد

بخواهد

بخواهد که او را بیلی دهد | سلیمان از آن تاج تخت زمین
بانگشتری یافت زیر نگین | محمد که بی قولش
عود دار | شد ختم سرای بدآورد داد | گهی شبانه شد در از گوی
خوش آن شبانه که گاوار از جهل | گهی شیر عیسی بر ده
تا هوش لذاتی ... و بر خضر داد | خدایا تو دانی که وهم و قیاس
بدرگاه صفت ثنای دی ل | بگنجد بیان تو از زبان
نیابد نشان تو هر بی نشان فی نعت سید المرسلین ... صد هزاران تحیت کجا و افیات بر آن سید رسل و آن
هادی سبل و آن شافع سبل و آن فرمان گذار رسل صدر ایوان رسالت بدر آسمان جلالت خورشید فلک
هدایت شمع شبستان ضلالت سید سادات و منبع سعادات کشیده بارگاه کبریا برگزیده خدا شفیع روز جزا
ختم انبیا خواجه هر دو سرا یعنی ابوالقاسم محمد مصطفی صلعم
زهی ملک احرام یثرب حرم | چه بیت السلام رو فانحم
بلند افسر شرع شاه ... سرافراز پس طاق توئی | فلک قبه آبی رم قدرت
زمین مغرفی مسند صدرت | رتاج العمر کرسی تاج دار
زخلعت نسیم تو حریر شکبار | لوای تو فتح عجم یافته
زاتا فتح ... | رفعت تو بر سر زمین سار کان
قدرت سر و بستان آزادگان | لبت منبع آب زندگی
ظفر بر کنار لبت آب کوثر | در اول تو ای مقتدای همه
همه از انبیا پیشوای همه | تو موجود بودی و آدم نبود
تو بودی که نامی ز عالم نبود | تو بودی افلاک کون نبی
سراپرده قاب قوسین تو | همه آفرینش طفیل تو بود
تو خلیل بودی که جمله خلیل تو بود | تو آن جهانی و من خاک تو
بجان بنده سرو آزاد تو | بر این خاک چون آب ...
چه خاتم برتر قسم بشری | ز تعلیق تو من چه باید سرم
ز نخوف مر بکنند و فی سرم | گرانی ای جو دور است ... اندر نظر
برارم بد نعت ... | اگر دولت ... نکنند
گدای در سی پاره شاهی ... | گرانجان تو شاهی گشاده ... من
توائی بر درگهی تو الحکم ... | شکفتم نیاید ز اکرام تو
که عاصیست بر عالم انعام تو | بلطفی که دارد شهد خدائی
در قعر در بند و الطف تمامی | مطیعان که بطاعات ... نوح
یا امید نیکوئی خاک ... | مرا گر چه بسیار گناهست ...
چه بیش تو ره باجم الله ... | اگر با سلام از کنه بی کرست
چه نام تو بر روی بود پارسات | بخود نشانه را از ... همه
چه با نیکنام تو بر روی رقم | چونزدیم جهانگیر ...
بکوی ... باید بود | تو اگر ... شرای از ... لوام
سنا ببیند که تکرار توام
ذکر دوازده امام علیهم السلام | خدا را به ارب بحق گرد نعلین نبی
تو تمامی ...نجا بان اهل روزگار | یا بحق آن شهنشاهی که ... شاه ... برادر و بیان چرخ دار الفتی
یا بحق تشنه کرده شاه کربلا | بحق آن شهنشاه ... افتاده ...
یا بحق سید زین العابدین | آن علا امام ... دیگر
یا بحق قرآن مجید ... | آنکه بحق علم دهر بود ...
یا بحق صادق ... جعفر امام | چار ... ارشاد ...
یا بحق ... الکاظم | آن قتیل ... در ...
یا بحق ... نور ... | نور ... عالم ...
یا بحق نام من ... رضا | ... متقی ... روزگار
یا بحق عسکری ... | ... اسلام ...
یا بحق آنکه نور ... | ... طاهر ...
جرم ما را ... بگذار

مانده دگر گناهم عفو ار نفرمایی بدم · هم بدین شادم که هستم ز نفحی ذکر دار · از نسیم لطف عامت بیرون آمد ملک
کشتی اعمالم از گرداب عصیان بر کنار · اندر آن ساعت که مرغ روح سازم ز زندان گشتن · بر فراز آشیان لامکان آرد گذار
بر زبانم دار بر دم علی نادعلی · تا بدین امید گردد روز محشر رستگار · صلواة الله علی نبینا محمد و آله
اجمعین

در بیان شناختن دنیا و خرسندی بقضا موعظه و این باب مشتملست بر دو فصل اول

در شناختن دنیا بدانکه حضرت خدای تعالی دنیا را بدنام و نکوهیده خوانده و بندگان خدای تعالی را در وی زاهد گردانید و رغبت در آن کم کنند یکی قلیل خوانند قوله تعالی قل متاع الدنیا قلیل خوانند و دیگر نیست شده خوانند قوله تعالی ما عندکم ینفد و ما عند الله باق دیگر فتنه است قوله تعالی انما اموالکم و اولادکم فتنة عدو لکم و دیگر متاع غرور خوانند قوله تعالی انما الحیاة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد گفت بدانید که این دنیا بازیست چون بازی کودکان و لهوست چون جولان و آرایش است چون آرایش [illegible] و نازشست چون نازش دهقانان و بسیار آمدنست چون بسیار آمدن سلاطین یعنی زود با آخر رسد و فانی بدیدار شود و نماند است از حضرت خواجه کونین که بر مزبله دید که افتاده و مردار و بخواری افتاده بار آن را گفت که خوار است این مزبله بدین مردار گفتند بلی یا رسول الله از خواری بیفکنده اند گفت دنیا نیز در نزد خدای تعالی خوارتر از این مزبله مردار است و حضرت موسی گفت این جهان آورش گریست و میانه اش [illegible] گرد و ویست است و آخرش بفنا رسیدن است و آنحضرت فرمود که اگر دنیا نزد خدای تعالی قیمت بودی هیچ کافر را یک شربت آب نه دادی و آنحضرت فرمود که بهترین شما نزد خدای تعالی [illegible] و در دنیا زاهدتر است که راغب نیست به دنیا روایت کرده اند از ابراهیم ادهم که گفت زاهد سه چیز است زهد است فریضه و زهد است فضیلت و زهد است سلامت در شبهها و گفته اند زهد سه حرفست یکی شناختن دنیا و بلند داشتن ازار [illegible] همت و حرمت داشتن مولا و ادب نگاه داشتن و گفته اند زهد سه حرفست که ترک زن زنا و ترک کردن لهو و لعب کردن و بگزینند گفت زهد سه حرفست یکی باز داشتن از حرام و آن زهد عام است دوم دست باز داشتن از بسیاری حلال و آن خاص است سیوم دل باز داشتن از آنچه جز خدای تعالی باز دارد و آن زهد عارفانست و دیگر سفیان ثوری گفت که زهد کوتاه امل است نه خوردن و پوشیدن است و [illegible] گفتند حکمت دنیا از چه بالا گفت از عقل و دل آرمیدن [illegible] گفتند آرزو گفت پس چگونه باشد چگونه کنیم گفت شنوی که مرا حبیبی بود آورده اند که حکایت کرده اند دنیا را بفضل چیزی که هیچ کس وفا نکند مثل [illegible] تابستان مانند که آبی از او بستانی نرسد و بدان مانند که کسی در خواب بیند که پادشاه شد با فرح و حضور دید و چون بیدار شد هیچ ندید حکایت است از حضرت رسالت پناه صلعم که در شب معراج چون [illegible] رسیدم در غم امتان و گناه کاران خود زار زار بگریستم هم بدی مشغول شد

قوله تعالی

قوله تعالی الغفران ربنا الملک المصیر از حق سبحانه و تعالی ندا آمد که ای محمد چنین غم امت خود مخور من خداوند پاکم و تو رسول پاک دو دوست پاک آمرزیده هستی خاک همه را بیامرزیم از برای این غمگین مباش پس حضرت رسول فرمود که خداوندا خوشنود نباشم در قیامت تا یکتن از مخلصان امتی در آتش [illegible] بایدین همه تفریح و زاری ما آنحضرت از برای امتان در حالتی که بود امتی میگفت شما نیز اگر امتید و دعوی امتی میکنید از گناهان صغیره و کبیره خود را نگاه دارید و بتوبه بکنید و از [illegible] خدای تعالی دور شوید و از دنیا [illegible] مشغول باشید و از معصیت پشیمان شوید و دل خود را شکسته دارید که حق میفرماید که من شکسته دلان را دوست میدارم و بنده را که ذکر من میکند و من [illegible] خواندم بسوز ناکه من او را جواب میدهیم حضرت خداوند ذو الجلال و الاکرام لایزال با قوام کائنات خطاب صادر کرد که یا محمد و نعمت بامتان تو بزرگ عظیم اگر با جبرئیل و میکائیل کرد می باید منتها که مرا [illegible] یکی آنکه اگر مومنی مرا یاد کند من او را یاد کنم و مرا بیکانگی که خداوندم یاد کند من او را ببخشش آمرزش یاد کنم و اگر مرا در سیاه و بلا یاد کنند او را بیامرزم قال الله تعالی فاذکرونی اذکرکم اگر مرا براه بخوانند و حاجت خواهند اجابت کنم قوله تعالی ادعونی استجب لکم بخوانید مرا تا اجابت کنم و بخواهید تا بخشم و خدای تبارک و تعالی میفرماید که بنده گناه کار که مرا بآه و ناله میخواند من دوست میدارم که [illegible] من همه چیز است الا حاجت تنها نیست و الله الغنی و انتم الفقراء خدای را اطلاق است مرا مستغنی [illegible]

دوم در بیان [illegible] پسندد کاری بقضا روایت کرده اند از حضرت رسالت پناه صلی الله فرمود که [illegible] هر دانست چیز خلقت از [illegible] و ناشناسد تکلیف نکرده آنچه بقضا و تقدیر کرده است و دیگر حضرت رسول فرموده که حضرت حق سبحانه و تعالی میفرماید که بنده کار است بقضا و تقدیر و قسمت مرا خوشنود گردانیده است بر من واجب است که چون [illegible] پیش من آید او را خوشنود گردانم و هر که نه پسندد کار بقضا و تقدیر و قسمت من راضی نباشد [illegible] از آتش دوزخ [illegible] آنحضرت فرمود که [illegible] روایت کرده اند از موسی که گفت بار خدایا [illegible] دو دوست [illegible] نزد تو [illegible] گفت آنکه مرا تهمت نکند گفت بار خدایا تهمت [illegible] گفت کسی را که من قضا و تقدیر کرده باشم و رزق و روزی بدو رسانم وی از من بهتر خواهد و تهمت کند و نپسندد و [illegible] بود که من [illegible] باز داشتم انچه او از من خواهد

روایت است از حضرت سید کاینات صلعم فرمود که خدای تعالی بنده را خبر میدهد و او خشنود باشد بدانچه او قسمت کرده ام و آنحضرت در دعا بود و او را اشکی بر روی مبارک روان بود و [illegible] سر بر آورد و گفت بار خدایا تو دانی بر کل احوال خدای تعالی این آیه فرستاد فاصبر لحکم ربک فانک باعیننا گفت بر پسندم قضا اگرچه کار بنوعی رسد که از تو غافل نشستم روایت کرده اند که در بنی اسرائیل از حضرت موسی علیه السلام در خواستند که با خدای تعالی بگوید که این قوم را عبادتی فرماید که او بدان عبادت از ایشان خشنود باشد حق سبحانه و تعالی خطاب کرد یا موسی که خوشنود باشند از من بانچه من قضا کرده ام که نزدیک من عبادتست بتقدیر و قسمت بر شما یا من از شما خوشنود باشم که از این بزرگتر عبادتی نیست خورسندی کرد [illegible] گفت بار خدایا کدام بنده تو توانگر تر است گفت بقسمت من پسندیده کار تر باشد آورده اند که حضرت موسی علیه السلام خطبه خواند بشکر و حمد و ثنای واجب الوجود بجای آورد و قوم خویش را خوشنود آمد پرسیدند از موسی علیه السلام که از تو داناتر کیست گفت نه خدای تعالی وحی کرد یا موسی که ما را از آدمیان کسی هست که از تو داناتر است گفت بار خدایا مرا [illegible] علم است که با من سخن گفتی گفت یا موسی بنده ایست از بندگان من که با تو پیغمبر دادم و بقومی فرستادم و او قوم او را بگرفتند و [illegible] بریدن و هرچه ایشان [illegible] من باز دادم و دیگر باره بدایشان فرستادم و برفت گفت پسندیدم [illegible] انچه تو پسندی گفت خداوند چنانکه قوله تعالی [illegible] مرا بگفته در خبر است از حضرت سید کاینات صلعم فرمود که خدای تعالی بموسی وحی کرد که از بندگان کسی هست که دوستی من از دل او بیرون نشود اگر او را پاره پاره کنند موسی گفت بار خدایا آن کسی در روزگار من هست در فلان شهر موسی [illegible] بدان شهر موسی مردی را دید انگشتهای افتاده و اندامش مجروح گشته در زیر آب از وی میرفت و او همی گفت خدایا هرچه کنی با من رواست [illegible] تا ترا بدان یاد کنم بعزت جلال تو که [illegible] موسی گفت ای مرد مبتلا جواب داد که من [illegible] که خدا [illegible] گفت موسی [illegible] از خدای تعالی در خواستم تا موسی را ببینم گفت منم موسی گفت خوش آمد [illegible] کلیم الله موسی گفت حاجتی هست [illegible] اندر دنیا گفت ای موسی [illegible] که شربتی آب نخوردم موسی برفت که آب آورد چون باز آمد آن مرد مرده بود گفت بار خدایا بنده از بندگان تو بود ترا چگونه دوست داشت و لیکن او را این حال از دنیا بردی آرزوی شربتی آب داری حق تعالی فرمود یا موسی این مرتبه [illegible] بود [illegible] آب از وی باز گرفتم

بر توبه نیکان

بر توبه نیکان [illegible] رسانیدم تو که موسی علیه السلام این علم [illegible] او را غسل کن و دفن کن که فرشتگان [illegible] دارند موسی او را دفن کرد و تعجب کرد در صنع خدای تعالی روایت کرده اند از عیسی علیه السلام که مبتلایی را دید که مرغان او را [illegible] و کودکان او را همی زدند و او لبی میجنبانید عیسی پنداشت که او کودکان را دشنام می دهد نزدیک آمد میگفت الهی تو مرا با آتش بسوز [illegible] بار دوستی [illegible] اگر در زیر هزار بار بکشند و پاره پاره سازند که جز دوستی تو نخواهم عیسی علیه السلام گفت بار خدایا این سختی و بلا بدین مرد پدید آمده است و این مرد چنین خوشنود [illegible] ندا آمد که از وی بپرس که او را دوست دار [illegible] بستانم و به بهشت رسانم [illegible] در بلا گذارم و عیسی [illegible] سوال کرد آن مرد جواب داد که یا عیسی تو با خدای تبارک و تعالی بگوی که تو کدام دوست داری که دوستی من دوستی تو را اختلاف نکند پرسیدند از عیسی علیه السلام که کدام فاضلتر نزد خدای تعالی جواب داد که خوشنودی خدای تعالی در دوستی او و چنانکه گفته اند در کلام خویش قوله تعالی رضی الله عنهم و رضوا عنه و حق سبحانه تعالی چندانکه از ایشان در این جهان خشنود است و در آنجهان خوشنود گرداند [illegible] آورده اند [illegible] فرمود که در زبور داود [illegible] خوانده ام که بر صراط [illegible] گفتند آن کسی که پسند کارتر باشد به حکم خداوند جهان مادام که زبانش پر باشد بذکر خدای تعالی در خبر است از ابراهیم ادهم که بنده خرید او را گفت تو چه پوشی گفت آنچه تو در پوشانی گفت چه نام داری گفت [illegible] گفت آنچه تو فرمائی گفت هیچ آرزو هست بر من گفت بنده را [illegible] از خداوند خود آرزو [illegible] پیش از آنکه خداوند [illegible] ابراهیم ادهم عتاب کرد با تن خود گفت [illegible] در عمر خویش یک ساعت چنین نبوده با خداوند خویش که این بنده با من آورده اند که پرسیدند از یحیی معاذ که [illegible] بندگی خوش کرد و گفت چون بنده [illegible] بر جایگاه بندگی [illegible] گفت پایگاه بندگی چیست گفت آنکه گوید خداوند اگر [illegible] پذیرم و اگر ندهی پسندکارم و هر که پسندکار کنند در قضای خدای تعالی [illegible] شادیش بیفزاید در دو جهان [illegible] پسندد و چون داند بنده که خدای تعالی از او خوشنود است چون داشتن بقضای خدای تعالی راضی باشد و خدای تعالی از آن نیز راضی و خوشنود باشد ابوالقاسم حکیم گفت بهترین همه کارها در دو جهان است یکی [illegible] تقصیر نکنی

و نه بر در فتنش نیک و هم او گفت بنده کی آن است که در تیغ بسته کار کند و در هر سنگ [illegible] در انجمن اجمت مجمع
موعظه [illegible] که جان داده است بس امتی در برابر پنج روز فانی نیست درخت قد منور حرام لب ساز را
مدام رونق نو باده حوالی [illegible] کمت عزم خندان تازه خوشنود [illegible] جنان داده نیست
مدام بر درش [illegible] در دهر طمع مکن که [illegible] باقی نیست [illegible]
که در طبیعت ان گرگ کهنه باقی نیست چه حاجت [illegible] که جوف دهر فلک نهالی نیست
کدام با دهن [illegible] که با زور [illegible] آفت خزانه نیست اگر جمال [illegible]
[illegible] نیست دل ای رفیق در این کاروان سرای مبند که جای [illegible]
اگر جهان [illegible] که پای بند جهان [illegible] نیست [illegible] زبان [illegible]
که از زبان [illegible] نیست مکن که [illegible] بود [illegible] المصطفی [illegible] نیست
کف نیاز به درگاه [illegible] که کار مرد خدا جز خدای [illegible] نیست [illegible]
[illegible] نیست [illegible] سعادت به [illegible] نیست
جهان به تیغ [illegible] گرفت سعدی [illegible] نیست در موعظه روایت کنند از
حضرت خواجه کائنات و خلاصه موجودات [illegible] عالمیان محمد رسول الله
صلعم فرمود که [illegible] ذو الجلال و کریم لایزال [illegible] رحمت و مغفرت [illegible]
[illegible]
[illegible] فرمود [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] اول منزل من منازل الآخرة [illegible]
[illegible] از حضرت خواجه عالم صلعم [illegible]
[illegible] در عذاب [illegible] حضرت [illegible] که گناه بزرگ [illegible]
[illegible] عذاب [illegible]

الحضرت

الحضرت [illegible] حضرت رسول فرموده که [illegible] روایت است [illegible]
[illegible]
سبحان الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] گفت [illegible] از حضرت [illegible] الله [illegible]
[illegible] من الابرار [illegible] خدای تعالی
[illegible] سلطنت [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible] فرمود [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible] صلعم [illegible] مؤمنین و مؤمنات
[illegible] ارحم الراحمین باب
سیم [illegible] در بیان دفع اشرار [illegible]
[illegible]

خداوند [illegible] خدایی که [illegible]
رواق سپهر [illegible]
[illegible]
چه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خداوندی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد [illegible] سلطان
[illegible] اللهم [illegible]
[illegible] امام [illegible]
سبحان الذی اسری امام [illegible] مشرق مغرب [illegible]
[illegible]
[illegible]
بحق [illegible] بحق مصطفی و مرتضی [illegible]
[illegible] بحق صادق کاظم [illegible] سلطان خراسان [illegible]

[illegible]

الهی بحق جاه و منزلت جمله انبیا و مرسلین و اولیا و صلحا [illegible] مجلس
[illegible] الاکرمین و یا ارحم الراحمین باب [illegible] در بیان دفع اشرار [illegible]
[illegible] فصل اول در بیان دفع اشرار [illegible] اخبار و ابرار [illegible]
[illegible] لازم است [illegible]
[illegible]
[illegible] نظم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] حکایت [illegible]
[illegible] روایت کرده اند [illegible]
[illegible]
[illegible] نوشیروان [illegible]
[illegible] نوشیروان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و به معابر در آورده بدم نهاده دو دستش بر سینه ای نهاده و کاغذی و جهت سنگ سرخ در دست و برای خوانند که سبب آویختن است
که دزدان را بدست آورده درخت تو بتو رسیده و این جهت سنگ مرد مهیب آویزه الفقار است چون بولایت خود رسید باید
یکی از عادات نیکی و از این حکایت معلوم میشود که ملوک رفع مفسدان بدست ارند و در دفع خائنان و دزدان اهتمام
بلیغ نمایند پس ملوک عادل باید که راهها را [illegible] از خوف دزدان و راه زنان بسطوت سیاست ایمن سازد هر که با ترا
متعرض مسافر گردد او را در [illegible] عقوبت عبرت دیگران گرداند تا بیننده دیگران شود قطعه
دزد سر راه زن که ایمن شود [illegible] بر مردم زن چه ره کند ایمن شود کاروان ز بهر تجارت بهر سو روان ازان
پس دیگر نفع یابند خلق [illegible] شود مجموع ده [illegible] زابله دل زداید [illegible] روم
قول [illegible] داد [illegible] فتنه انگیز را که در بلاد [illegible] روند [illegible]
کنند [illegible] حفظ [illegible] منفرض [illegible] بر آن دست [illegible] دفع [illegible]
[illegible] که در شهر حلب [illegible] مردم [illegible]
[illegible] سلطان مصر [illegible] سلطان [illegible] فرستاده [illegible] مصلح [illegible]
مفسدان [illegible] کردند [illegible] رسیده
و [illegible] مسجد جامع نماز [illegible] محراب [illegible] مصلح [illegible]
[illegible] از آن جمله [illegible] یک [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] شمشیر [illegible]
[illegible] بیرون [illegible] معرکه [illegible]
[illegible] مصلح [illegible]
فرمود [illegible] معلوم [illegible]
از [illegible] گفته اند فرد [illegible] آفرین باد آفرین
حالا [illegible] و در مقام عذر [illegible] و السلام [illegible]
[illegible] منقول [illegible]

وقتی [illegible] کوتاه کرده [illegible] شهر [illegible] در خواست [illegible] کرد
[illegible] فرمود [illegible]
[illegible] روم [illegible]
[illegible] محمود [illegible]
[illegible]
[illegible] مصلح فرمود [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] درگاه [illegible]
[illegible]
[illegible] مصلح فرمود [illegible]
[illegible] معرکه [illegible]
[illegible]
[illegible] فرمود [illegible]
[illegible] ملازمان درگاه [illegible]
[illegible] سلطان مصر [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] جامه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مردم [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]
از عقوبت [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] عذاب الیم [illegible]
[illegible] ظلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فتنه انگیز [illegible] دوستان [illegible] دشمن [illegible]
[illegible] قرآن فاسق [illegible]
[illegible] بزرگان گفته اند
[illegible]
[illegible]
دوم آنکه [illegible]
دشمن [illegible] دوستان [illegible] دشمن [illegible]
[illegible]
[illegible] سخن [illegible]
[illegible] سخن [illegible]
[illegible] گفت غلام [illegible] سخن [illegible]
[illegible] غلام [illegible]
[illegible] غلام [illegible]
غلام گفت [illegible]
[illegible] غلام [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] غلام گفت [illegible]

[illegible] جواب [illegible] فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شعر میان دو کس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حکایت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فرمود [illegible]
[illegible] مطلق [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] خلق [illegible]

از معارف مردم است و از آن های خطوط ما شده و یک پسر طفلی دارد و اگر فرمان شود تا کفاف طعامی که دارم [illegible] به خزانه رسانم

به عرض رسانیده [illegible] طفل بزرگ شود [illegible]

نوشته [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دانستن راست و گفته اند علم الیقین ... و عین الیقین ... مراتب است و حق الیقین ... راست و گفته اند که

علم الیقین در ... و عین الیقین ... و حق الیقین ... و گفته اند علم الیقین مومنان است ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

در سیره مذکور است که کودکی [illegible] بود که [illegible] گفت اگر فلان مسجد [illegible] گفت فرزند [illegible]
[illegible]
[illegible]
خلایق [illegible] درآمدن [illegible] روایت است که روزی حضرت رسول صلعم در مسجد نشسته بود مردی از در
مسجد درآمد و دو رکعت نماز بگذارد و ترتیب رکوع و سجود تمام بجا نیاورد و بیرون رفت مردی دیگر درآمد و نماز گزارد [illegible]
رسول فرمود که آن کس که اول نماز کرد به ترتیب ارکان [illegible] قبول نیست [illegible] قبول است گفتند چه گونه یا رسول الله گفت
[illegible] قبول نمیکنند آورده اند که رسول صلعم
فرمود که کردار بنده [illegible] کرام الکاتبین [illegible]
است اندک [illegible] اخلاص بود [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible]
که حمزه ابن حبیب گفت که حضرت رسول صلعم فرمود که کرام الکاتبین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالله ابن عباس گوید که حضرت رسول صلعم فرمود که
[illegible]
[illegible] گفت [illegible] المؤمنون [illegible]
امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که [illegible]
بود چون مردم [illegible] زیارت [illegible] محمد گوید که من در کعبه بودم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نگهدار

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول صلعم گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم الکتاب
والحکمة و آتیناهم ملکا عظیما [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابلیس [illegible]
[illegible] فرعون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بالله العلی [illegible]
[illegible] یا ارحم الراحمین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

زبان محبت بیان ساختم ورزان [illegible] دیگرم [illegible] که [illegible]

[illegible] جهان [illegible] جان [illegible]

دران عالم ازالطاف [illegible] دران محشرم [illegible] ازالطاف [illegible]

دران اضطراب شود برسر [illegible] سوال جواب [illegible] جهان [illegible]

محشر دران اضطراب شود [illegible] آفتاب گرفتار [illegible]

ان عرصه پر ملال پناهی بجز سایه ذوالجلال [illegible]

شافع ذوالمنن [illegible] ازالطاف [illegible]

[illegible]

خدا است و دانسته حضرت علی [illegible] بود و در [illegible] حبه الله [illegible] الطیبه لعبد [illegible]

[illegible] گفت [illegible] بر داده است که [illegible] امیر المؤمنین علی [illegible]

[illegible] رحمة الله علیه [illegible] آن است که [illegible]

[illegible] حضرت امیر المؤمنین علی [illegible] خدای تعالی [illegible]

الله در کتاب [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] برای خدای تعالی [illegible] برای خدای تعالی [illegible]

[illegible] خدای تعالی [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین علی [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] ولی الله [illegible] خدای تعالی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پس از انبیا ... [illegible] ...

... [illegible] ... یا رب العالمین یا ارحم الراحمین ...

... در بیان ... ختم کتاب ... خداوند بیچون ... [illegible] ... نعم الله ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بازدهد صبح آن شوم رفت مصحف بیاورد اول آنکه ابتدا [illegible] زنان شده [illegible] و قرآن [illegible] بیع
[illegible] میخوانند هیچ [illegible] قرآن [illegible] از میان خلق کم شده [illegible]
نمیکند در عوض اینجا بدعت میکنند [illegible] که فرزندانشان کار را [illegible] حضرت رسول فرمود
از امتان آن شوم بعد از عذاب خدای تعالی که سخت از عقوبات شما میکنم و از این کارهای شما عجب مانده ام از زنان [illegible]
این کارها که با آسمانها [illegible] زنان [illegible]
دوزخ [illegible] رسیده است و برکت از میان مردمان بیرون رفته است و شفقت [illegible]
[illegible] ظلم دراز کرده اند [illegible] عمل [illegible]
امر معروف و نهی از منکر باز داشته اند از آن [illegible] محمد [illegible]
شده اند از آن [illegible] آخرت از میان [illegible] مؤمنان [illegible]
[illegible]
[illegible] بجمع کردن مال دنیا مشغول شده اند و ترک نماز و روزه و طاعت [illegible]
از خدا [illegible] هوا [illegible] نفس و شیطان [illegible] و زکوة و خیرات [illegible]
محمد [illegible] و خیرات [illegible] بلاها و فتنه‌ها [illegible]
[illegible] جنگ و خصومت [illegible]
[illegible] رسیده است [illegible]
[illegible] محمد [illegible]
[illegible] در مدینه بر سر منبر حضرت رسالت [illegible]
[illegible] از شهرها [illegible]
[illegible] دیار اسلام [illegible] عراق [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] در مسجدها [illegible]

نهم

شوهر بوده [illegible] الله العظیم [illegible] که حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ارحم الراحمین [illegible]
[illegible] رب العالمین [illegible]
حضرت فاطمة الزهرا [illegible] روایت کرده اند [illegible] معراج [illegible]
با حضرت فاطمه [illegible] فرزند عزیز من [illegible] در دوزخ از عذاب [illegible] از مردان و زنان
[illegible] خدای تعالی و طاعت رسول و طاعت شوهر خود [illegible]
[illegible] دوزخ [illegible]
[illegible] زهر [illegible]
[illegible]
رسول الله [illegible]
[illegible] دوزخ
[illegible]
[illegible]
[illegible] فاطمه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] خدای تعالی [illegible] جهنم [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] شوهر [illegible] رسوای آخرت [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible]
[illegible] شوهر [illegible] فاطمه
[illegible] شوهر [illegible] فاطمه [illegible] دوزخ زنان را دیدم [illegible] عذاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شوهر را [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] فاطمه زنی را دیدم [illegible] آتش [illegible]
[illegible]
[illegible] فاطمه [illegible]
[illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] شوهر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فاطمه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خدای [illegible] فاطمه [illegible]

۱۰

[illegible] خدای [illegible] فاطمه [illegible] شوهر [illegible]
[illegible]
[illegible] دوزخ [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] شوهر [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] شوهر [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] شوهر [illegible]
[illegible] فاطمه زنان امت [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] امت محمد [illegible]
[illegible] العالمین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و نفعی او را سود ندارد ۰ باب نوزدهم پرهیزکاران را سه علامت است پرهیزکاری کردن از حرام و حریص بودن بر علم چنانکه
که سیر نشود از آن و بر سر کینه نورزد ۰ باب چهارم فاسق را سه علامت است دوست داشتن دنیا و در تنگی
کشیدن در معصیت جرم کردن ۰ باب متوکل را سه علامت است آنکه در خلوت از خدای تعالی بترسد و سخن بیهوده نگوید
۰ باب منافق را سه علامت بود دور افتادن از معصیت و خوردن قوت از وجه حلال و صحبت درویشان ۰
و نماز با جماعت گزاردن ۰ باب بدبخت را سه علامت است دور افتادن از علم و نماز نگزاردن و خوردن قوت
از وجه حرام ۰ باب بدکار را سه علامت بود طاعت خدای را سست کردن و بندگان خدای تعالی را رنج رسانیدن
کسی که و بیکو نکند او را بد کند ۰ باب نیکوکار را سه علامت بود میان خود و میان حق تعالی صلح کند
و در میان خود را با همه خلق نیکو کند و مردمان را چنان بیند که خود بیند و که بد خود بیند ۰ باب سخت دل را سه علامت بود بر
زیردستان رحم نکند و باندک چیزی قناعت نکند و پند و نصیحت او را سود ندهد ۰ باب نادان را سه علامت
است نافرمانی خدای تعالی و رنج بندگان و با کسان بد نشستن و بیرون رفتن ۰ باب مخلصان را سه علامت بود
راست گفتن و پرهیز کردن و از هر کسی خود را کم دیدن ۰ باب جوانمرد را سه علامت بود هر کس که قادر شود عفو کند و از کرده
مال خود را به هر وجه دادن را دوست دارد ۰ باب دولت را سه علامت است مال خود را بیش از خود دارد و نفس خود را
لفی نیکو دارد و فیض خود را فیض نکند و زیر دستان را دارد ۰ باب کافر را سه علامت است که در دین خدای تعالی
شک آوردن و غفلت در طاعت خدای تعالی بردن و اگر بنده را سه چیز به سه نترسد از خدای تعالی و نترسد از رسول خدای
و نترسد از روز قیامت ۰ باب بهترین مردمان آنست که خدای را منفعت رسانیده است و بدترین مردمان آنست که عمر او
دراز بشود و طاعت نکند ۰ باب دشمنان مردمان نزد خدای تعالی او بود که مردمان گویند که در مشکوات
است خدای تعالی داند که در دین نیکو و جمعیت و حال او نیک نماید و باطن او بد باشد ۰ باب درویش
را سه علامت بود در دیده خود را نقرب بی بیند به انجه کند و بر مردمان منت ننهد و چیزی
که بدارند انکار کند ۰ باب هر دولت اندک بود و بسیار نگاه نبیند ۰ باب هر که در راه خدای
تعالی دوستی در دین کند غنیمت و در آخرت بشارت که خدای تعالی به حضرت رسول فرستد

فرشتگان

فرشتگان دوستی و برادری نهادم تو نیز در میان مردمان دوستی و برادری نه تا یک روز در دولت و برادر بشند ۰ باب پنج چیز دل را
سخت گرداند طعام بسیار خوردن و ظلم کردن بر پیش‌ها و زیرک و فریفتن خلایق و ترک عبادت کردن و زبان دراز کردن
بر زیردستان رحم ناکردن ۰ باب پنج چیز فراموشی آورد بسیار خندیدن و پس خوردن و در برابر قبله بول کردن و در آب بول کردن
و خاکستر بول کردن ۰ باب پنج چیز دل را نرم کند با علم نشستن و بر روز ایستادن و دولت بر سر یتیم مالیدن و در سحرگاه استغفار
کردن و بر روز روزه داشتن و زیرک نفس نگرفتن ۰ باب پنج چیز چشم را روشن گرداند و در خانه کعبه نظر کردن و بروی
مادر و پدر نظر کردن و در آب روان نگاه کردن ۰ باب پنج چیز مردان را حرکت ببا بخ و سخن گوینده و شب را با زن
شب بر هنه خواب کردن و شب را در وام اگرچه یک دینار باشد و لب ریش‌ها است ۰ و ذلکه و دارشتی ۰ باب مرد نیک
بخت ماه رجب روزه داران و زکوة داران است و در رجب غازیان در بانند ۰ باب رسالت گفت الکریم ابن عمار نان زبان دارد
آنان را این آن سود دارد و دایم الطاعت باشد که فرشتگان را او را بپوشد از خدای تعالی آمرزش میخواهند
۰ صدقه بنهان خشم خدای تعالی فرونشاند و او را بر آن ۱ باشد از آتش دوزخ و چون صدقه دهی ۰ به
که در ۰ مداد دهی که بلای امروز بگرداند و بلکه در اول ماه نه ستردهم ماه الحجه ست ونصه شنبه هم ماه
و لبت ۰ اول محرم بست جهارم که حضب بشنت ۰ باب پرهیزکن از سیم ماه و پنجم ماه و سیزدهم و بیست پنجم از
هر ماه که این روزها روز نحس است زیرا که خدای تعالی این روزها در قرآن یاد کرده است قوله تعالی ایام نحسات
لنذیقهم عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا الی آخره چون شنبه شب گفت که روز یکشنبه بنا کن که خدای تعالی و
آسمان و زمین را در روز یکشنبه بنا کرده است و افریدیت و جان که روز دوشنبه کن که پیغمبر علیه السلام در آن روز به سفر
رفته است روز سه شنبه روزی بود که یکی و ببیندازد در خود باعث لاکند و روز چهارشنبه نحس است
و روز پنجشنبه حاجت طلبیدنیک است که حضرت ابراهیم علیه السلام در این روز که بطلب حاجت بر دیگ نمرود
علیه اللعنه رفت درگمان بود که حاجت روا شد و روز جمعه عقد نکاح است که همه پیغمبران در این روز
ستبه انده و دوشنبه روز هفته است و نیک بود از برای صفحه داران که حضرت پیغمبران این دعا گفت
اللهم بارک لامتی فی سبتها و خمیسها و جعل ذالک فی بکورها ۰ باب روز چهارشنبه نحس بر هر شنبه

مخیر و شیطان پیش بناه باید ۰ باب بر تو با دکه در میان قامت و بانگ نماز دعا کنی که او دعا خدای تعالی زود روا کند
و در نکند به از فرایض نماز و ارسال دعائی که از خدای تعالی مستجاب است ۰ باب بدترین دزدان باشد که از خود
بدزد گفت یا رسول الله چگونه است گفت از دین خود بدزد چنانکه در نماز رکوع و سجود تمام نکند چنان باشد که از
دین خود دزدیده باشد ۰ باب بدرستیکه دوستان خدای تعالی رحمت خدا واحد شمرند که دنیا را می‌زیر و زار در نظر
باطن به فاسقی و جوانمرد باشند بنزد خدای تعالی نزدیک است و بعد که رسول دولت نزد شده از اهل به پرهیز
کار کم بخت باشد ۰ باب جوانمرد نزدیک است بخدای و دور است از عذاب آخرت و بخیل دور است از رحمت خدای
تعالی و نزدیک است بعذاب آخرت ۰ باب سخاوت نام درختی است در بهشت و جوانمرد یا شاخهای آن در بهشت میرود
و بخیلی نام درختی است در دوزخ که روز قیامت بخیل را با شاخهای آن کشیده در دوزخ میکشد ۰ باب به بهشت فرشته
است که بر بهشت تو حرام شده بر همه بخیلان و بر مادر و پدر آزاردهندگان و سخن چینان ۰ باب گفته‌اند تعالی چون بهشت
گفت خدا و ند امرا از برای چه کسان آفریده گفت از برای جوانمردان و از برای پرهیزکاران بهشت گفت
خداوندا رضا دادم و قبول کردم ۰ باب بر در دوزخ نوشته است که هر که بر خلاف هوای خود و هوس راه رود بهشت جای
وی است و هر که پیروی نفس و هوا رود او را در دوزخ جای باشد و چون خدای تعالی دوزخ را بیافریده گفت خدا
وندا مرا از برای چه کسان آفریده گفت از بخیلان و متکبران دوزخ گفت قبول کردم و سزا وار ادم
۰ باب به پرهیز از دعای جوانمردان که هر دعا که بکنند خدای تعالی دعای ایشان مستجاب کند ۰ باب رضای
حق تعالی در رضای مادران و پدران است و خشم خدای تعالی در خشم مادر و پدر است و هر که مادر و پدر را از آن
راضی باشد خدای تعالی از او خشنود باشد و هر که را مادر و پدر از آن خوشنود نیست خدای تعالی از او خشنود نیست
۰ باب همه بار را گرامی دار اگرچه کافر باشد و سایه سوار دملی ۰ باب بدترین شیطان دزدان باشند
حضرت امیرالمومنین گفت یا رسول الله دزد کدام است گفت هر چه از تو اند بدزد و دزدان را شیطان و دزد راه
و دیوان بدزدند و گناه در گردن ایشان باشد در دزد شیطان و دیوان از آن بی باشند ۰ باب هر طعامی
که حلال خورد دین او را می فعل او نرم و خشم او روشن شود و به راه حق تعالی دایم گریان و دعای او در

در اینکی

و در پس حق تعالی زود مستجاب شود ۰ باب هر که طعام شبهه خورد دین او تیره شود و دعای او تاریک گردد و یقین در دل او کم
شود و لقای او ضعیف گردد و دعای او نزد حق تعالی زود مستجاب شود و هر عبادت که کند قبول نشود ۰ باب که بر خدای
خدای تعالی بر بنده خشم گیرد او را حرام روزی دهد تا از دنیا بیرون او دو دیوار آید و مسلمه به هیچ راه او به دوزخ رود
نماز او قبول نکند و صدقه که از وجه حرام باشد نیز قبول نکند ۰ باب اگر صدقه دهی نام مردگان بخود که خدای تعالی
فرشتگان موکل کرده است تا صدقه زندگان را میرسانند مردگان شاد و خوش شوند و میگویند خداوندا ایشان را
ده هزار و بر نور گردان گورهای ایشان را و به بهشت رسان چنانکه سبب خیرات ایشان بر نور شود گورهای مردگان
گوینده و اکنون تا چندان مال دنیا کو حاصل کردیم در دنیا بگذاشتیم امروز ما را هیچ فایده نیست ۰ باب که روز قیامت
باشد خدای تعالی بفرماید فرشتگان را که قومی را به بهشت برید چون به در بهشت رسند در بهشت در بند شد
و گوینده باشند ما ایمان آوردیم ۰ مسلمانان و مومنان کرده ایم کو بنده ما به کرده ایم فرشتگان گوینده شما در دنیا
برای مجلسه و مسخره میدید امروز ما نیز بر شما خندیم اکنون شما را از آن بهشت یکم دیدید و دیده باز گردید که بهشت
جای شما نیست و به دوزخ روید که جای شما دوزخ است نظر بر ایشان نگه به و افسوس بدارید و کسی را از خود
برخاسته ۰ باب جای دیگر احسان تعالی الفرما بنده که بهشت برند چون بهشت رسند باز خدای تعالی الفرما بنده که ۰ نه
برگردانند و به دوزخ برید که ایشان در دنیا حرام خورده‌اند و لیکن منکر خدا او ندم نشنوده‌اند در میان ظالمان
دو فاسقان رفته‌اند و برگناهان بزرگ دلیر گردیده‌اند و اکنون جزای ایشان دوزخ است و ایشان سزای دوزخ
برخه هر که بر تو رسد از مسلمانان بر ایشان سلام کن تا بدان بهشت از برای تو نیکا مقبول شدند و از تو رب منکر خدا او ندم
۰ الحدیث الشریف ۰ باب کریان صفحه دهی از وجه حلال ده که لقمه از حلال العبد فیه و در واح است باشد از صد بیت حرام
و یکدینار در زنند تا بخورد بهتر از صد دینار صدقه که بعد از مرگ بدو به شد ۰ باب هر چه شفقت بپیوندد به عمر

و این نوبرکت به بنده آید و بر بنده رحم و شفقت معلوم است چنانکه خداوند تعالی فرموده که یا علی در دنیا بسیار
شاد و مال مباش که خداوند تعالی دوست ندارد [illegible] مباش که خداوند تعالی ایشان را دوست میدارد
یا علی هر که چیزی به [illegible] باشد که [illegible] کرده باشد [illegible] که خداوند تعالی
او را دوست میدارد یا علی صدقه دادن [illegible] خداوند تعالی [illegible] که صدقه را یا علی [illegible]
کنند که آتش [illegible] یا علی هر که [illegible] میشود و در [illegible]
کردن پس [illegible] چون خداوند تعالی [illegible]
در دنیا [illegible] و امانت [illegible] و لقمه حلال [illegible] یا علی [illegible]
[illegible] روز قیامت [illegible]
یا علی [illegible] و در روز قیامت [illegible]
[illegible] یا علی احتیاط
کن در [illegible] شرط عظیم است و در نماز گذاردن [illegible]
[illegible] فارغ [illegible]
[illegible] صلوات [illegible] خداوند تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible] اللهم [illegible] محمد [illegible] خداوند تعالی [illegible]
و کبیره او را [illegible] و عفو کند یا علی [illegible] آفتاب بر آمدن [illegible] خداوند تعالی [illegible]
اگر چه کند [illegible] خداوند تعالی او را [illegible] محو کند [illegible]

بامداد

بامداد [illegible] تا آفتاب بر آید هر که چنانی کند خداوند تعالی ثواب حج و عمره [illegible]
[illegible] یا علی [illegible] خداوند تعالی [illegible]
[illegible] خداوند تعالی او را [illegible] یا علی [illegible]
[illegible] یا علی هر که در روز [illegible]
[illegible] یا علی [illegible] خداوند تعالی [illegible]
[illegible] انه لا یغفر الذنوب الا انت یا علی [illegible]
[illegible] خدا و رسول خدا است [illegible]
[illegible] خداوند تعالی [illegible]
[illegible] خداوند تعالی و رسول [illegible] یا علی [illegible]
[illegible] خداوند تعالی [illegible]
[illegible] یا علی [illegible]
[illegible]
[illegible] یا علی [illegible] خداوند تعالی [illegible]
[illegible] خداوند تعالی [illegible]
[illegible] یا علی [illegible] اللهم اغفر لی و لوالدی و لجمیع المؤمنین و المؤمنات الاحیاء
و الاموات خداوند تعالی او را [illegible]
[illegible] لا اله الا الله [illegible]
[illegible] لا اله الا الله [illegible]

بیخم زکوة

هر که در روز بگوید اللهم بارک لی [illegible] خداوند تعالی [illegible] در دنیا [illegible]
[illegible] یا علی هر که [illegible] آفتاب بگوید خداوند تعالی او را ثواب [illegible]
[illegible] الحمد لله [illegible] الحمد لله علی کل حال
خداوند تعالی او را [illegible] یا علی هر که [illegible] صلوات [illegible] روز قیامت
[illegible] یا علی [illegible]
[illegible] یا علی [illegible] استغفر [illegible] استغفار
[illegible] یا علی [illegible]
[illegible]
[illegible] یا علی [illegible]
تمام [illegible] خداوند تعالی او را [illegible] یا علی
[illegible] خداوند تعالی [illegible] یا علی [illegible]
[illegible] یا علی [illegible] خداوند تعالی [illegible]
[illegible] یا علی [illegible]
[illegible]
[illegible] یا علی
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خداوند [illegible]

کلم [illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله [illegible]
[illegible] بسم الله [illegible] رسول الله اللهم افتح لی ابواب فضلک [illegible]
[illegible] یا علی [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] سوره [illegible]
[illegible]
[illegible] سوره [illegible]
[illegible] صلوات [illegible]
[illegible] سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم [illegible]
[illegible] سوره اخلاص [illegible]
[illegible] سوره تبارک الذی [illegible]
[illegible] یا حی یا قیوم لا اله الا انت برحمتک یا ارحم الراحمین
[illegible] یا علی [illegible]
[illegible] یا علی [illegible] خداوند تعالی [illegible] یا علی هر که
[illegible] خداوند تعالی [illegible] یا علی هر که [illegible]
[illegible] خداوند تعالی مقبول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یا علی [illegible]

بشنو اخی مالکی و لقمه خورد بردار و چون در دهان نهی نیک بخای که نرم شود و همیشه مسواک کن و چون غذا خوردی ... و ره‌های
نان چون بچینی و در وقت نزول و آمدن باران او فراهم آمدن لشکر اسلام در جنگ خواننده تقصیر ملی و مهر خانه ... حاجتهای کلی
از خدای تعالی بخواه که حاجت روا کرده و چون جامه نو پوشی کهنه را به درویشان ببخش ده و چون کسی از تو یاری خواهد او یار
را یاری ده و چون از در برآمدی ... کم شود کلمه استغفر ربی بگوی و کلمه لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بسیار گوی تا
ادب در رزق تو از خدای تعالی بیفزاید یا علی بزرگان را حرمت دار و زیردستان را رحم کن تا از ایشان بهره کامل یابی یا علی
هیچکس نباشد از بنی آدم که در وی رگ دیوانگی نباشد و رگ بیش ... و رگ نابینایی حرام باشد یا علی به ... را حجت
بهشت و دروغ گور را روزی نباشد و مروت نباشد و نقد به بهشت یا علی روزه‌داران را ... دی ... در وقت ... درگه ده
و دیگر در وقت آخرت به بهشت ارزانی بود و یک در دعا لیتی مستجاب شود و در وقت روزه گشودن بگوید که و جهت ... لک
تو کلت و علی رزقک افطرت یا غفار اغفر لی ذنوبی یا غفار یا علی دولت مردمان را آنچه خود دولت و دشمنی دارد آنچه نزار
دشمنی دارد و نواه را دشمنی دارد یا علی مؤمنان را دولت دارد که ایشان لا اله الا الله و رسول دولت دارند و منافق و کافر را
دشمنی دار از آنکه خدا و رسول را دشمنی دارند و اقربا و خویشان را گرامی دار و فرزندان را عزیز دار و ایشان را علم و ادب
بیاموز تا از تو ... و موالیان و غلامان به ادب نیکو باشند و به هیچ ... از ... اگر برایشان ... دراز ... کن از زبان
کاران ... نکاهدار یا علی کوشت ... مخور که او دولت ... از ... اسلام ... را مخور
که درآن حکمت و موی سیاه بخور و زنان را تونیقی ... و فرشتگان ... می‌خوانند ... و ... ایشان
عمر و سیاه دانه ... و موی سیاه ... و فرشتگان در آن خانه نروند که در آن خانه صورت ... باشد یا ... در آن خانه
باشد در آن خانه ... بگیرند و با فرزندان ... و بعد از آن ... در آن خانه مهمان نشود ... فرشتگان نروند
یا علی ... که در آن ... از آثار ... است و اگر کسی ترا دعوت کند ... یا علی هرکه ... دارد
خدای تعالی او را عزیز دارد در هر دو جهان یا علی ... از ... باید که ... روز در کوشت ... زنده را
تا تو را ... در وقتی که ... که ... را ... و ... بسیار ... را ... حرب

لب ركه

لب ... دل را ... و باید که ... علاج کنی ... برون ... از علاج فاسق شوی او را ... خدای تعالی
... که ... زیاده گرداند و ... را ببرد ... فراموشی آورد ... که از
... رحم ... باید که ... که خدای تعالی ... عزیز دارد و بزرگ گرداند
و ... مجلس ... سوره یاسین ... و سوره انا انزلنا برای آن
... نام ... در وی ... دعا ... بالله جبرئیل ... و آل ابراهیم و اسمعیل
... و یعقوب ... التورات والانجیل والزبور والفرقان یا علی چون زن ... حامله ... و یا ... محمد النور
... در خانه ... بزرگ ... که رحم ... کند و در ... نام ...
یا علی ... بکن که فرزند ... باید ... یا علی ... که فرزند ... انگشت ... مرد
... یا علی ... که فرزند عالم باید و در
... یا ... که فرزند در معصیت
... یا زن صحبت مکن که فرزند حکیم و عاقل آید ... از ...
صحبت مکن که ... یا ... دعا را بخوان اللهم انی اسئلک خیراً
... و بعد ... یا علی و چون ... که طعام ... انگشت
طعام ... طعام ... در ... مردم ...
... و صحبت ... امیرالمؤمنین ... از حضرت جبرئیل ... شنیدم و دایم الاوقات ... از قرآن
... کار ... دایم الاوقات صلوات بر ... و آل ... و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
... الحمد ... برحمتک یا ارحم الراحمین فصل در ذکر فضیلت حضرت رسالت پناه محمد ...
در ذکر ... حضرت ... اسماء ... حضرت رسالت
پناه ... بن ... حضرت ... و ... و ذکر

... در ... پنجم ... رؤف رحیم ... و ... و مصطفی و مرتضی و مستقیم و هادی ... در ... رحمت
و ذاکر ... و صادق و ... و کریم و ... و عادل و مؤمن و معصوم و المبعوث و مؤید و مغفور و منادی
و مصدق ... مشهور ... و سراج و منیر و ... رب ... محمد و محمود
قاسم و طیب و خطیب ... و ناصر و مطهر و ... اسماء الله ... حضرت رسالت پناه
... که ... حضرت رسول صلعم آمده است بیان کنیم فصل در بیان اسماء رسول
صلعم قوله تعالی الم یجدک یتیماً ... و وجدک ضالا ... و وجدک عائلا ... قد جاءهم رسول ... علی صراط مستقیم یا ایها
المرسل یا ایها النبی ... النبی الامی ... علیه ... رؤف رحیم قد جاءکم من الله
نور قد جاءکم برهان ... انا بشر مثلکم ... النبی الامی ... عبده و رسوله
... فی ذلک ... و الله ... و ما ارسلناک الا رحمة
... الناس قد انزل الله الیکم ذکرا رسولا ... رجل منکم ... یتلو علیهم آیات القرآن الکریم
... من ... و الله و رسوله ...
... عظیم آمن الرسول ... والله ... لیغفر لک الله ... منادیا ینادی للایمان
... مصدق لما معهم ... والنجم اذا هوی ... والشمس والضحی ...
لتبین للناس ... محمد رسول الله کهیعص طه یس ق والقرآن حم عسق
... القرآن ... آدم مذکور است نام شریف حضرت رسول صلعم ... و در صحف ابراهیم ...
... و در زبور داود ... و در انجیل ... و در کتاب ... و در صحف ادریس ...
... و در ... اول عبد الفاتح
و در دوم عبد الخالق و در سیم ابو ... المصطفی و در چهارم ... و در پنجم حبیب الله و در ششم
... و در هفتم ... روز ... و در ... عبد الجبار و در ... عبد ... و در ...

عبد المهیمن

عبد العاصم و در ... عبد الملک و در ... عبد العزیز و در ... مقرب
... اول الانبیاء ... و ... عبد الله منزل و در کتب ...
... و منصور ... و عاقب و ... و در ... مردم ... محمد صلعم ... از
رسول ... حضرت رسالت پناه صلعم ... آمده که ...
یا محمد ... مقام محمود است ... و دیگر ... حضرت
رسول است ... که ... از آن رسول که ... والعفو
... الله ... قریب ... دولت دارد ... آن حضرت ... دولت
گرفت و نام خود ... نام او ... قیامت گفت و در ...
... حرف اول ...
... دو ... و دیگر ...
... نام خدای تعالی با نام حضرت محمد صلعم ... که با هم
... آن حضرت ... دولت ... فصل در ذکر ...
آن حضرت ... عیب ... در ... آسمان و زمین
... که ... العمرک ... که یا ایها المدثر
... و المزمل ... از ... البصر ... بگفت ... السماء
... و ... از ... و ما ینطق عن الهوی ... گفت
... که والعصر ... دیگر ... حضرت رسول صلعم ...
... والعصر ... وجود ... گفت

که ستایش کنم ظهور عظمتش ستایش کنم که و ملکت تمام نکنم نمازش کنم فسبحه فله الملک و بستایش کنم که دین اسم الله
از رفع منهم کتابش ستایش کنم و انه الکتاب عزیز اسماعش ستایش کنم که من یتبع غیر الاسلام محبانش ستایش کنم که
والسابقون الاولون از بیت منش ستایش کنم که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس قبله اش ستایش کنم که قبله
ترضیها فیا بش ستایش کنم تمام عبد الله معبش ستایش کنم که یا لعمرک عزتش ستایش کنم که ان الذی فرض
علیک الکتاب حکمتش ستایش کنم که حتی یحکموک نمازش ستایش کنم ان صلوتی و نسکی محیای [illegible] سلاو الی دیت نبوّ
مبارزتش ستایش کنم و ان تک منکم مائة صابرة عصمتش ستایش کنم والله یعصمک من الناس قرآنش ستایش کنم
که و رتل القرآن ترتیلا خلقش ستایش کنم که و انک لعلی خلق عظیم معراجش ستایش کنم که ثم دنی فتدلی شفقتش
ستایش کنم که فقد فعلک باخع نفسک علی ملالتش ستایش کنم و لکن الله و رسوله رضادولتش ستایش کنم و رسوله احق
ان یرضوه حیاتش ستایش کنم و یستحیی منکم نقضش ستایش کنم لا تجعلوا دعاء و نام رسول صلعم امی است و در این
اسم سخن گفته اند ناچار اتی گفته اند یعنی که نخوانده و ننوشته نداننش تا سایه است او بر نام خدا رسیدن نیفتد و
ای جهته الست که مکه را ام القری خوانند که ام القرای دفاتحة الکتاب است یعنی معاذ علم ید قرآن است و همه
نورها از نور رسول است که از این برهان نه در مکه نقصان و نه در فاتحه و نه در رسول صلعم چنین است، عالم از
برکت حضرت حق تعالی زنده شده است و حق تعالی آفریده است در ذلت او نقصان نه و هم رحمتی از رحمت
خدای تعالی زنده [illegible] هیچ در مکه نقص خلائق خلق؛ و و هم چنان حیوان اند مکه جای
باشند و زیارت بجا آید و هیچ نقصان در وی نباشد و امعنی می دانند که هو الذی بعث فی الامیین بازمعنی
علی امته اکثر من رحمة الام علی ولدها یعنی خدای تعالی بر بنده مهربان تر باشد از مادر و پدر زیرا که روز
بلد که مادر و پدر ملک باشند یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه بدیگر یعنی روز قیامت
زن و شوهر از یکدیگر بگریزند و فرعون از زن بخود و زن از فرعون و لوط از زن خود بگریزند و ابراهیم از

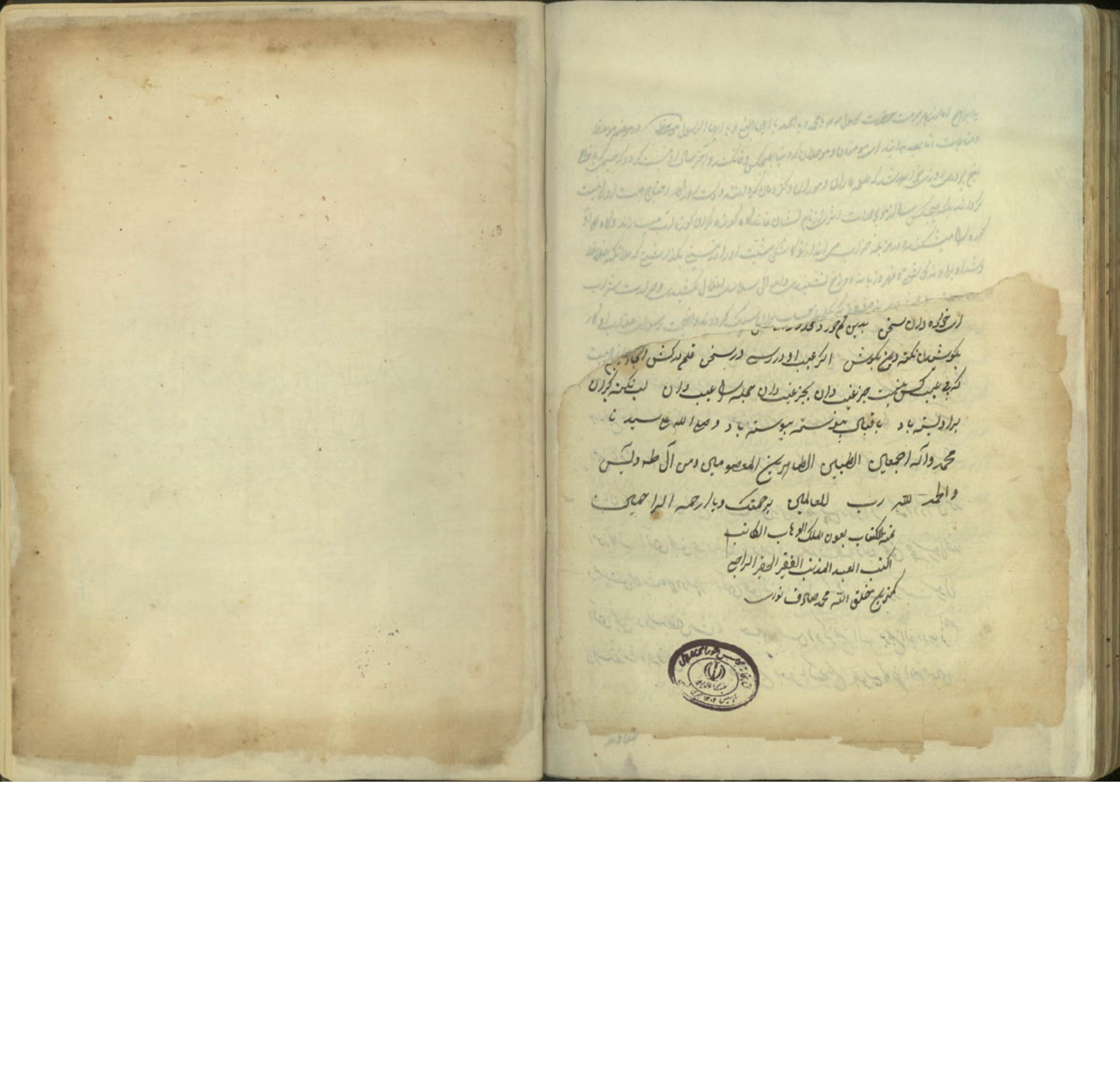
برادر

برادر و مادر و پدر خود بگریزد و با زامتش خوانند زیرا که ام الکتاب ای فاتحة الکتاب و ام الکتابش خوانند لان قرینته
باب القراءة بجمیع القرآن و امتش می خوانند که روز قیامت گوید امتی امتی خاتم النبیین نام او است زیرا که اول عالم بار زمان
حضرت رسول صلعم همه سیاست بود زیرا که هر رسولی که آمده بهینه امت خود نوعی عذابی آورد چنانچه ذکر کرده شده
است چون حضرت رسول صلعم بیامد احوال عذاب بر رحمت مبدل گردید و بار رسیدن که الا رحمة للعالمین با نچه یاد شاهان
مخلوف که بندیه بندگان عوام دهند اول سیاست می بنه و با حق الحق نرمانیده و در اخر را آمده است که روز قیامت
حضرت حق نبی به دانعم چند آن بنده و سیاست نمایه که هم رسول الان رسان و لرزان گردند و از سهم و علامت
سربر نیارند و حضرت رسول صلعم فرمود که اول کسی که سر از گور بردارد من باشم بودن و بعد از آن امتان من
و بعد از آن رسولان دیگر و زود تر از همه کس من با امت خود در بهشت روم و در بهشت بیارام و حضرت حق نبی
آتش دوزخ را حرام کرده است و تا که حضرت رسول صلعم و امتان داخل نشوند هیچ کس روا نباشد چنانکه پیغمبر صلعم
قال النبی صلعم نحن الاولون والاخرون فی الدنیا والاولون فی الاخرة و گفتم که بزرگی و فرش و لوح و قلم و روز
و شب و شمس و قمر و ستاره از نور حضرت رسول است و از نور وی هیچ کم نشود و از نور روشن چراغ روشنا
گردد و ایمان بسبب حضرت محمد صلعم ظاهر گشت و ظلمت کفر محو گردید و عالم بنور ایمان او روشن است و نور با تک
محمد صلعم نوری بود که یاد هیچ ظلمت نبود و دیگر چراغ که در عالم باشد بباد مقهور گردد و او چراغ آن که اگر
خلق اولین و آخرین ظلمت و کفر کنند آن چراغ را نتوانند میرانیدن و نور حضرت رسول صلعم همه بر دوام است
و هم در دنیا و آخرت قبر سراجا فی الدنیا و فی القیامة و دعوت دنیا و آخرت روشن گردد و دیگر آنکه
رحمت عالم است خوانند و عاصیان در آخرت به حضرت او از عقوبت خلاص یابند و همه ایشان از برکت
محمد صلعم و همه نورها از نور او [illegible] و قبول و رسالت اجابت دعوت از برکات و رسالت
اسلام از ملت و رسالت مناسک حج از شریعت و رسالت و هم رسول الان اسلام من خوانند که یا آدم و

بابراهیم اعلا زهره حرمت حضرت رسول صلعم یا محمد و یا احمد، یا ابن الحی و یا ابن الرسول مصطفی در بعضی مواعظ
و مناجات اما بعد بدانید ای مومنان و موحدان که دنیا بهیچکس وفا نکند و آخر جای او خسب گردد که بسی گرها بانواع
نعیم بردی روزی خواب بودند که طعمه ماران و موران و کژدمان گردانند و رستگار و کار احتیاج است او را نیست
گذارند بلکه هیچکس را از بهر ولادت آن [illegible] لشان خانه گاه کوزه گران کوزه از سبب زنند و گاه او را
کوزه را می شکنند و در بزم خراب می اندازند کاشکی مستیب او را ... که ملائکه غلاظ
و شداد بر او نه کاشکی قهر دور باشد دوزخ نشیند و اعمال سلاسل اغلال نکشیدی و طرارت شراب
حمیم ... منفعی ... محاسب بر آن سبک گردد و فضیحت رسوائی عذاب او کار
بجای رسانند که سگ و خوک ... زیرا که خوک و سگ ... نابود خلق ... و از بهیت
حساب دار الاسلام عذاب نشوده اند ... از ... کسی نکوبد که ...
گفته است کاشکی من گیاه می بودمی که جنس و دندان ... کشیده ایوب الغفار گفت کاشکی من گوسفند
بودمی تا سرمی بریدندی و مرا در قیامت نیاوردندی و در اخبار آمده است که حضرت داود عم بر
خود نوحه کردی و گفتی الهی ... نالش ... قیامت ... در این احوال پیغمبران
عرصه نبوت و سروران صفوف ولایت است و اسناد ... تیره روزگاران و نامه سیاه
و ... گناهکاران ... معنی ... ل
معروف است ... غفلت و کثرت ذنوب پرده ... غفلت دیده دلهاء را از ملاحظه این
خطر برده است ... مراد ... روزگار ... کثرت افتراق
و ... لا اله الا الله وحده لا شریک له و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین
والسلام علی من اتبع الهدی مناجات بنام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین

خداوند

... بارون ... چه او ...
... خدایا به ... رسان ... نامه ... گشتم ...
سخن ... الا به ... بستان
به این نامه ... بعنوان ... این نامه ...
این نامه ... از من یادگار ... دنبال ...
خدایا ... این ... که ... آمرز
آموزگار الهی بحق ... بحق محمد رسول خدا
و ... الهی بحق گزیده بتول که فخر الن بود بنت رسول
الهی بحق دو سبط نبی حسین و حسن ... امام
که ... بحق ... جعفر ... بموسی کاظم امام ...



ار خواجه دران سخن ببین کم خورد [illegible]

بگوش دل نکته دهن بگوش اگر عیب او در سی در سخن قلم درکش [illegible]

که جز عیب کس نیست جز عیب دان بجز عیب دان مجلسا عیب دان لب نکته گیران

برادلسته باد [illegible] بپیوسته پیوسته باد و صلی الله علی سیدنا

محمد و آله اجمعین الطیبین الطاهرین المعصومین و من آل طه و لیس

والحمد لله رب العالمین برحمتک یا ارحم الراحمین

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب الکاتب

الکاتب العبد المذنب الفقیر الحقیر الراجی

[illegible] خلق الله محمد صادق نوری

